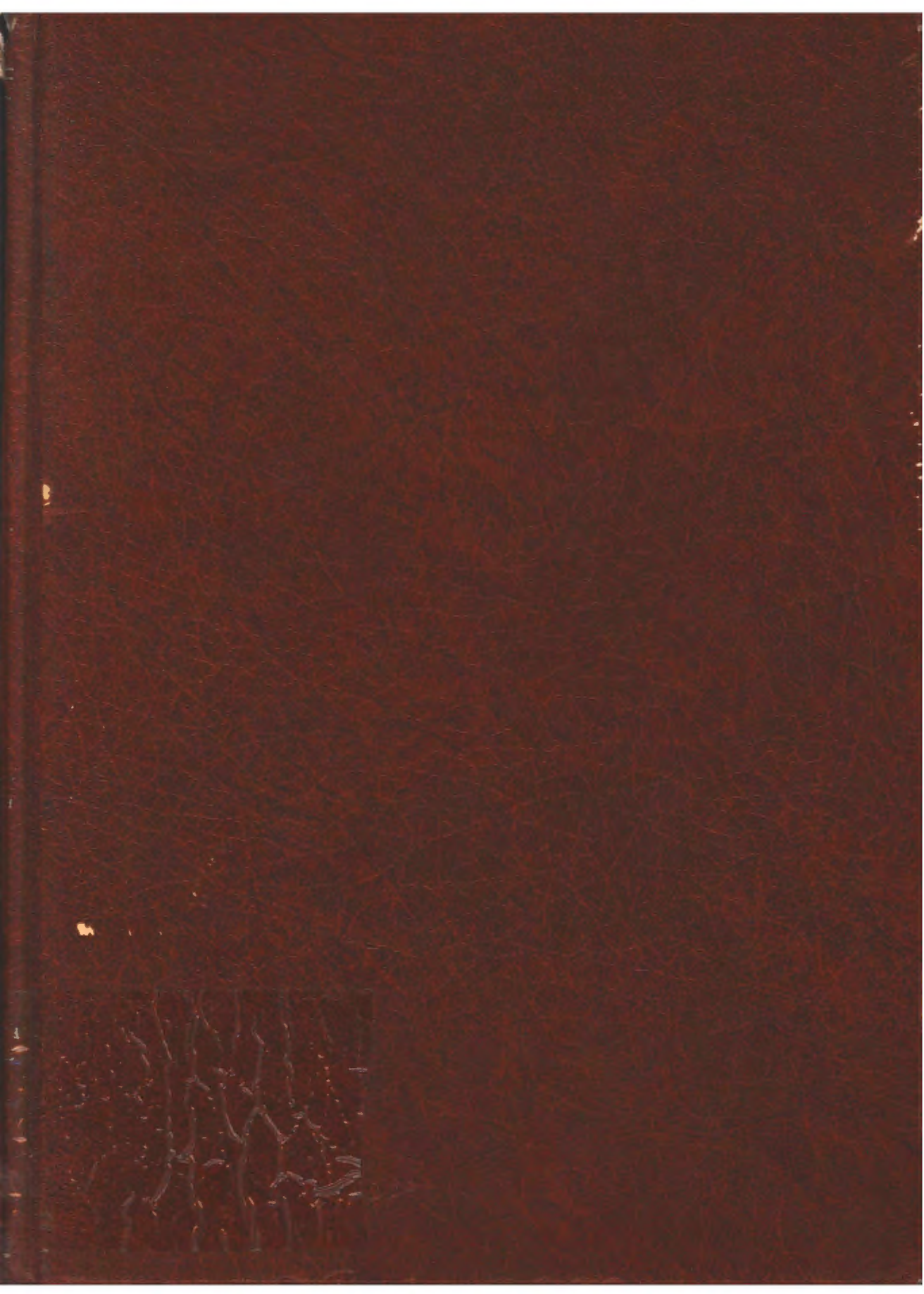


دکتر محمد حسین باقری

مخاطرات یک نخست‌وزیر

نویسنده: دکتر باقر عاقلی





# خاطرات یک نخت وزیر

دکتر احمد تین دفتری

نویسنده: دکتر باقر حاقلی



---

خاطرات يك نخست‌وزير  
نويسنده دكتور باقر عاقلی  
چاپ دوم، پائيز ۱۳۷۱

•  
انتشارات علمی

•  
چاپ، چاپخانه مهارت  
تیراژ ۲۰۰۰ نسخه

---

مرکز پخش در تهران و شهرستانها: انتشارات علمی، خیابان انقلاب، مقابل در  
بزرگ دانشگاه تهران، شماره ۱۳۵۸، تلفن ۶۶۰۶۶۷

## فهرست مطالب

مقدمه، ۷

### فصل اول - دوران کودکی و جوانی

(۸۱-۱۳)

خانواده ما، ۱۳ - شغل خانواده، ۱۹ - اولین شغل و لقب، ۲۲ - محیط اجتماعی آن ایام، ۲۳ - کمیته مجازات، ۳۷ - خوراک جوجه تیغی، ۳۹ - وثوق الدوله پهلوان فاتح، ۳۹ - قدرت نمائی وثوق الدوله، ۴۴ - مبارزه با دزدان، ۴۴ - ورود به حزب دموکرات، ۴۵ - ورود به مدرسه عالی حقوق، ۴۶ - کودتای ۱۲۹۹، ۵۰ - نماینده والی آذربایجان، ۵۱ - آشنائی با داور، ۵۲ - ورود به دادگستری، ۵۵ - اداره عهود و جامعه ملل، ۵۸ - عزیمت به اروپا برای تحصیل، ۵۹ - وصیت نامه احمدشاه، ۶۲ - شرکت در محاکمات جنائی، ۶۳ - هیتلر در دادگاه، ۶۴ - خاطراتی از دوره جامعه ملل، ۶۵ - بازگشت به ایران، ۶۵ - معاونت وزارت دادگستری، ۶۷ - سقوط تیمورتاش، ۶۹ - کفیل وزارت دادگستری، ۷۱ - دولت جدید، من یا صدراالاشراف، ۷۷ - ازدواج، ۸۱.

### فصل دوم - وزارت دادگستری

(۱۵۲-۸۳)

چگونه وزیر شدم، ۸۳ - انتخاب رئیس دیوانعالی کشور و دادستان کل، ۸۶ - کارخانه قاضی سازی، ۹۰ - خودکشی داور، ۹۳ - موقعیت ممتاز وزیر دادگستری، ۹۹ - لوایح وزارت جنگ، ۹۹ - ازدواج دختران خردسال، ۱۰۱ - رئیس مجلس اول و ازدواج با دختران، ۱۰۲ - اصلاح قانون ازدواج، ۱۰۳ - پرونده های سیاسی، ۱۰۴ - سوءظن به سعید نفیسی و علی پاشا صالح، ۱۱۱ - قتل مرموز در شیراز، ۱۱۲ - ماجرای کارخانه چالوس، ۱۱۴ - سوءاستفاده از انبارپنبه کارخانه شاهی، ۱۱۴ - دادستان ارباب جمشید و حسینقلی

نواب، ۱۱۵ — مسئولیت امنیت کشور، ۱۱۸ — رئیس املاک بجنورد، ۱۲۱ — مشکل ثبت اسناد، ۱۲۳ — سخنی درباره انتخابات، ۱۲۵ — محاکمه ۵۳ نفر، ۱۲۶ — سازمان جدید وزارت دادگستری، ۱۲۷ — خاطراتی از احداث راه آهن، ۱۳۲ — مواصلت با خاندان سلطنتی مصر و مسافرت به آن کشور، ۱۳۸ — مواصلت، ۱۴۰.

### فصل سوم — دوران نخست وزیری

(۲۰۵-۱۵۳)

چگونه نخست وزیر شدم، ۱۵۳ — سیاست پولی و تورم، ۱۶۵ — دسته گل وزیر دارائی، ۱۶۸ — تعطیل مدارس خارجی در ایران، ۱۷۰ — اصلاح دانشکده پزشکی، ۱۷۱ — خاطراتی چند از دوره زمامداری، ۱۷۳ — علت پیدایش شرکت های دولتی در ایران، ۱۷۳ — انتحار وزیر دارائی، ۱۷۵ — معارضه مالیه و اقتصاد، ۱۷۶ — یک بام و چند هوا، ۱۷۸ — مطالعات من در آغاز تشکیل کابینه، ۱۷۸ — راجع به وضع مالی شرکت ها، ۱۷۹ — نقائص سیستم اقتصادی دولت، ۱۸۱ — گزارش اقتصادی من به شاه، ۱۸۳ — برنامه اقتصادی، ۱۸۶ — مرکزیت در کارهای اقتصادی، ۱۸۷ — عقیم ماندن نقشه، ۱۸۹ — دسانسی که علیه من شروع شد و عواقب آن، ۱۹۳ — ظهور مفسد بازرگانی، ۱۹۶ — نقشه تبدیل معاملات آلمان با تجارت امریکا، ۱۹۸ — عقد قرارداد ایران و شوروی و نجات ایران از یک فاجعه بزرگ، ۲۰۱.

### فصل چهارم — اسارت از طرف بیگانگان

(۲۲۴-۲۰۷)

چگونه بازداشت شدم، ۲۰۸ — اعلامیه وزارت کشور، ۲۱۱ — انتقال به زندان رشت، ۲۱۷ — نطق من، ۲۱۸ — حملات سید ضیاءالدین طباطبائی در مجلس به من، ۲۲۰ — اتهام ژرمانوفیلی، ۲۲۳.

### فصل پنجم — حکومت قوام السلطنه

(۳۷۹-۲۲۵)

چگونگی رأی اعتماد مجلس به قوام، ۲۲۵ — داستان وزارت مشاورى در کابینه احمد قوام، ۲۲۶ — سید محمد صادق طباطبائی و سهام السلطان بیات و مظفر فیروز در منزل من، ۲۲۹ — قوام السلطنه خائن بود یا خادم، ۲۳۳ — گفتگو با سید محمد صادق طباطبائی، ۱۲۷ — شرکت

در انتخابات دوره پانزدهم، ۲۴۲ — تحسن در دربار، ۲۴۳ — کاندیدای مشکین شهر، ۲۴۴ — مذاکره با شاه درباره قوام، ۲۴۵ — دورنمایی از مجلس پانزدهم، ۲۴۸ — تزلزل حزب دموکرات ایران، ۲۵۷ — مخالفت با اعتبارنامه وکیل اول تهران، ۲۶۰ — مقدمه چینی برای ساقط کردن قوام، ۲۷۹ — گزارش قوام به مجلس، ۲۸۰ — قوام یا بیرتیر خورده، ۲۸۱ — نطق من علیه قوام و برنامه دولت، ۲۸۲ — تفتین بین قوام السلطنه و سردار فاخر و سقوط قوام، ۳۱۸ — جانشین قوام، ۳۱۹ — فراکسیون اتحادیه ملی، ۳۲۶ — مبارزه با دولت هژیر، ۳۲۷ — داستان اعتبارنامه من و مخالفت با آن، ۳۲۹ — افسانه دست‌بند زدن به قاضی، ۳۳۰ — عباس نراقی درباره متین‌دفتری چه گفت؟، ۳۳۳ — دفاع امامی خوئی و تصویب اعتبارنامه، ۳۵۸ — دفاع قبل از حمله، ۳۶۱ — مجلس مؤسسان و مخالفت با آن، ۳۷۴ — فضولی نکن، ۳۷۶.

### فصل ششم — عضویت در مجلس سنا

(۳۸۱-۴۴۵)

مبارزه با رزم‌آرا، ۳۸۴ — نطق کوبنده من علیه رزم‌آرا، ۳۹۵ — پاسخ رزم‌آرا، ۴۰۹ — پرخاش به شاه، ۴۱۴ — خاطراتی از خلع ید از کمپانی غاصب، ۴۱۷ — برخورد با مستر دریگ، ۴۲۰ — طرح اصل ملی شدن نفت در صاحبقرانیه، ۴۲۴ — حائری‌زاده علیه من در مجلس چه گفت، ۴۳۲ — پاسخ به حائری‌زاده، ۴۳۵ — حائری‌زاده از خود دفاع می‌کند، ۴۴۱.

### فصل هفتم — خاطرات پراکنده

(۴۴۷-۴۶۲)

قشون اتریشی در ایران، ۴۴۷ — تاریخچه دادگستری، ۴۵۳.





## مقدمه

خاطرات یکی از منابع مهم تاریخ است که در عین حال یکی از شیرین ترین و جذاب ترین و آموزنده ترین آثار خواندنی به شمار می رود. آندره موروا می گوید «بعد از کتب آسمانی مفیدترین کتابها بیوگرافی است».

خاطره نویسی در اروپا سابقه زیادی ندارد و از رنسانس معمول گردید و بعضی از سلاطین، سرداران و رجال و مردان سیاسی به ثبت خاطرات خود پرداختند ولی از یک قرن و نیم پیش خاطره نویسی به صورت جدی تری تعقیب شد و انتشار خاطرات در تیراژهای بالا خود نشانگر موفقیت این امر است.

در ایران نیز در گذشته خاطراتی انتشار یافته است، که بخصوص خاطراتی است که سلاطین و سرداران از فتوحات و جنگهای خود نقل می کنند و جنبه های اغراق گونی آن بیشتر از وقایع اتفاقیه است و گاهی نیز در آنها لفاظی جای حقایق را می گیرد و جنبه های واقعی و حقیقی آنها بسیار ضعیف می گردد.

خاطره نویسی و جمع آوری خاطرات اعم از سیاسی و اجتماعی از حدود نیم قرن پیش در ایران معمول گردیده است و از آن هنگام عده ای از رجال و مشاهیر کشور به خاطره نویسی یا خاطره گوئی پرداخته اند. در این زمینه لازم است از تلاش و پشتکار و جدیت آقای عبدالکریم طباطبائی مدیر روزنامه و سالنامه دنیا یاد کرد و از او ممنون بود که موجب گردید عده زیادی خاطرات گرانبهای خود را به روی کاغذ بیاورند تا بعضی از ابهامات تاریخ سیاسی ایران روشن شود.

انتشار خاطرات عده زیادی از رجال در پنجاه سال اخیر چه بصورت کتاب مستقل و چه بصورت مقاله در مطبوعات زیاد به چشم می خورد ولی متأسفانه کم و بیش چند

عیب در آنها دیده می‌شود. در بادی امر هر خاطراتی که انتشار می‌یابد به صورت یک لایحه دفاعیه است و نویسنده سعی کرده است در وقایع تاریخی اگر به نفع مملکت بوده است خود را عامل اصلی معرفی نماید و اگر زبانی به کشور وارد آمده است گردن سایرین بنیدازد و خود را تبرئه نماید. نکته دیگری که در بعضی از خاطرات به چشم می‌خورد تصفیه حساب نویسنده با مخالفین سیاسی خود است و گاهی بعضی از خاطره‌نویسان در مورد مخالفین خود آنقدر تندروی می‌کنند و طرف خود را لجن‌مال می‌نمایند و نسبت‌هایی که در شأن نویسنده نیست به طرف خود وارد می‌کنند که بهیچوجه عادلانه نیست. در عین حال خاطراتی هم وجود دارد که نویسنده بی طرفانه آنچه دیده و شنیده است بر روی کاغذ آورده و سرانجام داوری خود را نیز ارائه کرده است. بهر حال از خلال خاطرات بهر ترتیبی که انتشار یابد می‌توان به حقایق نزدیک شد و از خلال سطور آن بر واقعیت آگاهی یافت.

□

کتابی که اکنون در پیش رو دارید قسمتی از خاطرات سیاسی و اجتماعی یکی از رجال معروف ایران است. این شخص قریب نیم قرن در صحنه سیاسی ایران در مشاغل مختلف دست‌اندرکار بوده است و تمام مراحل دیوانی را از کارمندی تا نخست‌وزیری طی کرده. علاوه بر آن قریب ربع قرن از زندگی خود را در سمت نماینده مجلس شورای ملی و سناتور در قوه مقننه گذرانده. صاحب این خاطرات دکتر احمد متین‌دفتری وزیر دادگستری و نخست‌وزیر دوران اختناق و دیکتاتوری رضاخانی است.

وی منسوب به یکی از خاندان‌های کهنسال و متعین آشتیان بود. این خانواده در دوران افشاریه، زندیه، قاجاریه و پهلوی مصدر مقامات بزرگی بوده‌اند و عده زیادی از دولتمردان سه قرن اخیر منسوب به این خانواده هستند.

جد ششم وی میرزا محسن آشتیانی فئودال بزرگ آشتیان در دوران افشاریه و زندیه مقام و موقعیت ممتازی داشته و فرزندان او نیز در دوران آقا محمدخان قاجار و فتحعلیشاه از اعظام رجال بوده‌اند. در دوران مشروطیت از این خانواده پنج نفر مکرراً رئیس‌الوزراء شده‌اند که عبارتند از میرزا حسن خان مستوفی‌الممالک، میرزا حسن خان وثوق‌الدوله، میرزا احمدخان قوام‌السلطنه، دکتر محمد مصدق و دکتر احمد متین‌دفتری، صاحب خاطرات.



متین‌دفتری خدمات اداری خود را از ۱۲۹۴ در وزارت امور خارجه آغاز کرد و مدت ۱۲ سال در آن وزارتخانه مصدر مشاغلی بود. آخرین سمتش رئیس اداره عهد و جامعه ملل بود در ۱۳۰۶ به وزارت عدلیه انتقال یافت. چندی مستشار دادگاه عالی جنائی بود. در ۱۳۰۸ برای ادامه تحصیل و کارآموزی در سازمانهای قضائی فرانسه، سوئیس و آلمان به اروپا رفت و مدت سه سال مشغول تحصیل و تمرین بود و دکترای حقوق خود را از ژنو دریافت کرد. پس از بازگشت به ایران در سمت‌های مدیرکل، معاون اداری، معاون کل، کفیل و وزیر دادگستری قریب ۸ سال اشتغال به کار داشت در آبان ماه ۱۳۱۸ که تازه جنگ بین‌المللی دوم آغاز شده بود، به‌نخست‌وزیری رسید و مدت هشت ماه نخست‌وزیر بود. که مورد غضب رضاخان قرار گرفته از کار برکنار و چندی توقیف و مدتی حبس نظر بود. بعد از شهریور ۱۳۲۰ از طرف متفقین با اتهام ژرمانوفیلی دستگیر و به زندان افتاد چندی در اراک و مدتی در رشت در اسارت انگلیس و شوروی بود. در دوره پانزدهم مجلس شورای ملی به وکالت مردم مشکین‌شهر به مجلس رفت و با قوام‌السلطنه به مبارزه برخاست. از ۱۳۲۸ که مجلس سنا افتتاح شد تا حین القوت (۱۳۵۰) سناتور انتخابی یا انتصابی تهران بود.

متین‌دفتری در بین رجال ایران ویژگی‌هایی داشت. مردی بسیار مطلع و حقوق‌دان بین‌المللی بود و زبان‌های فارسی، عربی، آلمانی و انگلیسی و فرانسه را خوب می‌دانست، خوب چیز می‌نوشت و دستور زبان فارسی را در نوشته‌های خود حتی المقدور رعایت می‌کرد. استاد دانشگاه بود و دانشکده حقوق را آشیانه خود می‌دانست. قریب چهل سال در آن دانشکده تدریس می‌کرد. مؤلفی محقق و جستجوگر بود. در طول عمر خود متجاوز از بیست جلد کتاب نوشت که قسمتی از آنها در دانشگاه تدریس می‌شد. مدتها عضو فرهنگستان ایران بود.



دکتر متین‌دفتری دوست و دشمن زیاد داشت. دشمنانش ضمن قبول مراتب فضل و دانش او را نادرست و جاسوس می‌خواندند در عوض دوستانش وطن‌پرستی و درستی او را می‌ستودند. بعد از شهریور ۱۳۲۰ مطبوعات حزب توده بیش از هر فردی او را مورد حمله قرار دادند و او را عامل اصلی پرونده‌سازی پلیس می‌دانستند. علت اصلی این حمله

محاكمه ۵۳ نفر اعضاء حزب توده در زمان وزارت دادگستری او بود. در اينكه متين دفتري از عوامل عمده اختناق و ديكتاتوري دوران رضاخان است شكي نيست مخصوصاً در چهار سالي كه وزارت دادگستري و نخست‌وزيري را عهده‌دار بود، اوامر و دستورهاي ديكتاتور ايران را بنحو مطلوب اجرا مي‌كرد در عين حال مي‌بينيم در مجلس شوراي ملي و سنا گاهي سخناني بر زبان رانده است كه کمتر وكيل يا سناتوري جرأت بيان آن مطالب را پيدا مي‌كرد.

ويژگي منحصر به فرد متين دفتري در بين رجال گذشته ايران كثيرالسير بودن اوست كه بدون شك غالب كشورهاي جهان را به كراتديدن نموده است و علاوه بر آن در سازمان‌هاي بين‌المللي عضويت داشته و سالها رئيس جامعه طرفداران سازمان ملل در ايران بود و سالياني دراز رياست هيئت پارلماني بين‌المجالس را بر عهده داشت.

خاطرات دكتور متين دفتري نيز مانند ساير خاطره‌ها خالي از اشتباه و خودستائي نيست و مي‌توان آن را لايحه دفاعيه خواند ولي براي اينكه حقايق روشن شود علاوه بر نوشته‌هاي خاطره‌نويس آنچه ديگران درباره او گفته‌اند يا نوشته‌اند در اين كتاب آمده است قضاوت و داوري با خواننده است. در اين خاطرات بي‌پروا فساد هيئت حاكمه ايران در گذشته نمايان گرديده و اعمال بعضي از دولتمردان در زمان خود مورد انتقاد قرار گرفته است اين كتاب تنها حاوي خاطرات سياسي نيست بلكه مشحون از تحقيقات و مطالعات اجتماعي است. فصلي از اين كتاب اختصاص به اوضاع مالي ايران در دوران قاجاريه دارد. اجداد نويسنده خاطرات قريب دو قرن با سمت مستوفي الممالك يا وزير دفتر مشول امور مالي كشور بوده‌اند و طبعاً اسناد و مداركي توارثاً به دست نويسنده صاحب شرح حال رسيده است كه با عنايت به آن اسناد و مدارك چهره مالي ايران را در دوران قاجاريه ترسيم کرده است. قسمت ديگر كتاب مربوط به وقايع سياسي و اجتماعي ايران بعد از مشروطيت است كه نويسنده چون يك مورخ پرمايه وقايع را ذكر و تجزيه و تحليل نموده است. بخشي از اين كتاب درباره گرفتاري و محاكمه تيمورتاش است. نويسنده در سمت كفيل وزارت دادگستري علل و جهات اين گرفتاري را بدون رثوش بيان نموده است. نويسنده بحث جالبی درباره اوضاع اقتصادي ايران در جنگ بين‌المللي دوم دارد. بحران مالي كه در دوران نخست‌وزيري او كارهاي مملكت را فلج نموده مورد بحث قرار گرفته و علت اصلي آن را دخالت مستقيم دولت در اقتصاد دانسته

و ناشی از اقدامات داور در وزارت مالیه و تشکیل شرکت مرکزی ذکر گردیده است. تاریخچه قوه قضائیه، اسارت از طرف متفقین، اوضاع و احوال مجلس پانزدهم مبارزه با قوام السلطه، عبدالجسین هژیر و سپهد رزم آرا از خاطرات جالب و شنیدنی این کتاب است. فصل دیگری از این کتاب اختصاص به خلع ید از شرکت نفت ایران و انگلیس است.



اما چگونه این خاطرات تهیه و آماده چاپ شد؟ و از چه زمانی نگارنده تصمیم به این کار گرفت باید به عرض برسانم آشنائی نویسنده با دکتر احمد متین دفتری از سال ۱۳۲۷ شمسی آغاز شد. نگارنده در آن تاریخ دانشجوی دانشکده حقوق بود و متین دفتری نیز استاد دانشکده بود. به هنگام تحصیل در دانشکده حقوق کار مطبوعاتی را آغاز کردم و با خبرنگاری و نویسندگی وارد جرگه مطبوعات شدم. در آن تاریخ دانشکده حقوق مرکز تجمع رجال و دانشمندان و دولتمردان بود. افرادی چون دکتر احمد متین دفتری، دکتر سیدعلی شایگان، دکتر سیدحسن امامی، دکتر عبدالله معظمی، دکتر عبدالحمید اعظم زنگنه، دکتر محمدعلی هدایتی، صدیق حضرت مظاهر، دکتر قاسم زاده و دکتر کریم سنجابی در آن دانشکده تدریس می کردند و طبعاً برای یک خبرنگار آشنائی با این افراد بسیار مغتنم بود مخصوصاً شخصیت دکتر متین دفتری با سابقه وزارت ونخست وزیری جالب تر از سایر چهره ها به نظر می رسید. این آشنائی ادامه پیدا کرد و بعدها به دوستی تبدیل شد و در هر فرصت ایشان خاطراتی از گذشته برایم بازگو می کردند که من آن را در مطبوعات منعکس می کردم. در ۱۳۳۵ از طرف نگارنده به ایشان پیشنهاد شد خاطرات خود را بنویسند این تقاضا مورد اجابت واقع شد او خاطرات خود را تقریر می نمود و من یادداشت می کردم وقتی خاطرات پایان گرفت یادداشت های خود را در اختیار ایشان قرار دادم و نامبرده با استفاده از آن یادداشت ها شروع به انتشار آن خاطرات نمودند که ابتدا بعنوان پیام نروزی و بعد در سالنامه دنیا منتشر می شد البته همه ساله به اقتضای اوضاع و احوال علاوه بر خاطرات درد دل هائی هم به آن اضافه می شد که امروز موجبی برای نقل آنها نیست. بدیهی است در آن ایام قسمتی از این خاطرات قابل انتشار نبود و آن مذاکرات خصوصی و برخوردهائی با رضاشاه و محمدرضا پهلوی بود که اکنون آن خاطرات نیز در کتاب آمده است.

تا زمانیکه دکتر متین‌دفتری حیات داشت راضی به انتشار این خاطرات نشد از این بیم داشت که به وضع اجتماعی و سیاسی او ممکن است لطمه وارد شود.

□

خاطرات متین‌دفتری به دو قسمت تقسیم می‌شود یک قسمت مربوط به اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران است که نویسنده به‌نحوی از انحاء در آن دخیل بوده است. قسمت دیگر مربوط به سفرهای ایشان به کشورهای دیگر و ملاقات با سلاطین و روساء جمهور و رجال آن کشورها است که آنچه در آنجا دیده یا شنیده است به‌روی کاغذ آورده است. در این کتاب از ارمغان سفرهای او که متجاوز از دویست دفعه می‌باشد صرف‌نظر کرده‌ایم زیرا انتشار تمام آنها بالغ بر چند مجلد می‌شود و از طرف دیگر برای خواننده امروز لطفی ندارد. از غالب نطق‌ها و مخالفت‌های او با دولت‌ها صرف‌نظر شده است. فقط به چند مورد آن اشاره کرده‌ایم. آنچه دیگران در باره صلاحیت او در مجلس سخن رانده‌اند نوشته و پاسخ آن را منتشر ساخته‌ایم.

باقر عاقلی

## فصل اول

### دوران کودکی و جوانی

#### خانواده ما

جد ششم من آقا محسن از فئودال‌ها و مالکین بزرگ آشتیان بود و در زمان نادرشاه با شکوه و جلال فراوان در آن منطقه یک نوع حکومت مستقل داشت و اجداد او نیز همه دارای اصل و نسب و از شخصیت‌های مهم مملکت بودند. آقا محسن به کریم خان زند موقعی که مغضوب نادرشاه بود پناه داد و جان او را حفظ کرد. وقتی کریم خان به سلطنت رسید برای جبران محبت‌های گذشته، فرزندان میرزا محسن را برای احراز مقامات مهم و حساس نزد خود طلبید و آن سه فرزند عبارت بودند از کاظم، هاشم و آقاسی. این سه برادر در دربار کریم خان به مناصب عالی و مهم رسیدند و به فراخور منصب اولی «میرزا»، دومی «خان»، و سومی «بیگ» که در آن زمان از القاب دولتی بود مفتخر شدند. پس از فوت کریم خان زند آن سه برادر به دربار آغامحمد خان قاجار منتقل گردیدند. هاشم خان در دربار آغا محمد خان به فرماندهی سواران مازندرانی منصوب شد و فرزند او میرزا تقی خان قوام‌الدوله به مناصب بزرگ در زمان محمدشاه و ناصرالدینشاه منصوب گردید. خانواده‌های وثوق، قوام، شکوه منسوب به این شخص هستند.

آقاسی بیگ در کشیک‌خانه صاحب منصب و از مردان مقتدر عصر خود بود و قلعه‌ای در آشتیان بنیاد نهاد و فرزندان متعددی داشت. هم‌اکنون خانواده‌های دادور، فرهاد، فرهاد معتمد، مقتدر از نواده‌های آقاسی بیگ می‌باشند.

میرزا کاظم جد پنجم من در زمان سلطنت کریم خان رتبه و مقام استیفاء کل گرفت و در زمان آغامحمد خان قاجار دارای قدرت و اقتدار کامل شد و در سال ۱۲۱۱



که ملتزم رکاب بود در قلعه شوش حصار قراباغ که معروف به شیشه است به دار باقی شتافت و از خودش پسر باقی گذاشت و کلیه آنها در دربار سلاطین قاجار از مقامات درجه اول بودند.

فرزند ارشد میرزا کاظم میرزا حسن نام داشت، در دربار فتحعلیشاه به لقب مستوفی الممالکی رسید و در تمام مدت سلطنت فتحعلیشاه و محمدشاه و چند سالی در ابتدای سلطنت ناصرالدینشاه رتبه استیفای کل داشت و امور مالی کشور را اداره می‌نمود و در حقیقت وزیر دارائی بود<sup>۱</sup>. پس از مرگ وی عنوان و مقام او به فرزندش میرزا یوسف واگذار شد. میرزا یوسف مستوفی الممالک سالها وزرات استیفا را برعهده داشت و مدتی نیز صدراعظم ایران شد. ناصرالدینشاه برای او احترام خاصی قائل بود و انحصاراً او را جناب آقا خطاب می‌کرد. وی در سال ۱۳۰۳ درگذشت و تنها فرزند ذکور ۱۲ ساله او بنام حسن به لقب مستوفی الممالکی و شغل وزارت استیفا منصوب شد و این شخص آخرین مستوفی الممالک است و بعد از مشروطیت کراً به رئیس الوزرائی و نمایندگی مجلس و وزارت رسد و در بین مردم مرجعیت تام داشت در سال ۱۳۱۱ شمسی در تهران در سن شصت سالگی درگذشت.

فرزند دیگر میرزا کاظم میرزا حسین وزیر نام داشت که جد چهارم نگارنده است. او در جوانی در حالیکه وزیر و پیشکار علینقی میرزا رکن الدوله حاکم قزوین بوده در اثر اهانت جوانی که از نزدیکان حاکم بود با تفنگ خود کشتی کرد و تنها یک پسر از او باقی ماند بنام میرزا هدایت‌الله که بعدها لقب وزیر دفتر یافت. میرزا هدایت‌الله بعلت

۱. سایر فرزندان میرزا کاظم عبارت بودند از میرزا بابا، میرزا فضل‌الله، میرزا محمدعلی مایل آشتیانی و میرزا عبدالله. میرزا بابا در زمان فتحعلیشاه مدتی استیفاء کل را داشت و از رجال درجه اول آن زمان بود. میرزا فضل‌الله نیز از مستوفیان درجه اول و مقرب سلطان بوده است. میرزا محمدعلی مایل آشتیانی از معاریف رجال و اعیان ایران در عصر خود بوده و سالها وزیر و مستوفی و پیشکار محمدشاه قاجار در آذربایجان و طهران بوده. وی در مراتب شاعری مقامی اعلاء و مرتبه‌ای والا داشته است در مجلد دوم مجمع الفصحاء اشعار بسیاری از او نقل شده است. در اشعار خود مایل تخلص می‌نموده وی در زمان سلطنت محمدشاه بدرود حیات گفت. حاج میرزا عبدالله نیز از اهل علم و ادب و خط و سیاق بوده شعر هم می‌گفته و تخلص خلف‌داشته است اما سرنوشت بدی گریبان او را می‌گیرد و آن چنین است: یک جلد قرآن مجید خطی زیبا در کتابخانه سلطنتی فتحعلیشاه پیدا شد که یک جزوه آن مفقود بود و برای اتمام آن از میان همه خوشنویسان وی را معین کردند و در ظرف چند روز چنان آن را نوشت که شاه در تشخیص آن با سایر اجزاء از عنایت شباهت بهم بازماند. حسودان شاه را اغفال کردند که تا بحال این قرآن منحصر

خودکشی پدرش تحت حضانت عموی خود میرزا کاظم مستوفی الممالک قرار گرفت و در دوران کودکی و نوجوانی برخلاف پسرعمویش میرزا یوسف نسبت به تحصیل رغبت فراوانی نشان می داد. هم ادیب بود هم شاعر، در تصوف نیز مقامی شامخ داشت. موقعی که میرزا تقی خان امیرکبیر به صدارت رسید میرزا هدایت در دفتر صدراعظم مشغول کار شد و طوری اعتماد صدراعظم را به خود جلب نموده بود که در حقیقت دست راست صدراعظم بود و در تمام کارها از او مشورت گرفته می شد.

میرزا هدایت الله در جوانی به مصاهرت عموی خود میرزا حسن درآمد و از کودکی چون در منزل عمو و پدر زنش میرزا حسن مستوفی الممالک بزرگ شده بود بین او و پسرعمو (برادر همسرش) میرزا یوسف رقابت وجود داشت و این رقابت گاهی به قهر و دعوی آن دو منجر می شد بطوریکه دعوی ملکی موروثی این دو عموزاده که پدرانشان به سنت قدیم خانوادگی جمع المال بوده اند و منتهی به قسم خوردن میرزا یوسف در محضر آشیخ هادی نجم آبادی گردید معروف است.

میرزا هدایت الله در اوایل سلطنت ناصرالدینشاه یعنی در دوران صدارت میرزا آقاخان نوری به وزارت لشکر منصوب شد. مسئولین امور مالی و محاسباتی قشون را وزیر لشکر می گفتند وقتی میرزا یوسف مستوفی الممالک در زمان صدارت میرزا حسین خان

به فرد بود حال ممکن است این شخص قرآن دیگری بنویسد و بنابراین ارزش قرآن کتابخانه سلطنتی از بین خواهد رفت بهتر آن است فرمان قطع دست او صادر شود تا دیگر قادر به تحریر قرآن نباشد. شاه این پیشنهاد را پذیرفت و دژخیم را برای قطع دست به منزل حاج میرزا عبدالله خلف آشتیانی فرستاد وقتی خلع دربار و جلاد به خانه او ریختند و فرمان را گفتند او از غایت دهشت سخته نموده و همان وقت رشه ای در بدنش ظاهر شد و به لقمه مبتلا گردید از این رو از بریدن دست او منصرف شدند. نواده های همین حاج میرزا عبدالله خلف نام خانوادگی می کند را برای خویش انتخاب کردند عضو برجسته این خاندان در عصر ما سلیمان می کند است.

سلیمان می کند یکی از احرار و آزادیخواهان صدر مشروطیت بود و انجمن تندرو و انقلابی دروازه قزوین را اداره می کرد. مبارزات این انجمن با محمدعلی شاه در دوران استبداد صغیر بر کسی پوشیده نیست و این انجمن در اعاده مشروطیت و خلع محمدعلی میرزا از سلطنت سهمی به سزا دارد می کند بعد از مشروطیت به مشاغل اجرایی دعوت شد. چندی معاونت وزارت جنگ و زمانی معاونت وزارت مالیه و مدتی حکومت عراق را داشت. در کابینه سپهدار رشتی وزیر عدلیه شد ولی مدت وزارت کوتاه بود. بعد از کودتا چند سالی به حکومت اصفهان منصوب شد و سرانجام در ۱۳۱۱ شمسی در تهران در سن ۶۴ سالگی درگذشت. سناتور دکتر مهدی ملک زاده فرزند ملک المتکلمین به مصاهرت او درآمد.



د کتر احمد متین دفتری

سپهسالار به آشتیان تبعید شد وزارت مالیه که در آن ایام استیفا نام داشت به میرزا هدایت الله رسید و چند سالی در آن سمت بود و بعد از آن هم میرزا یوسف از تبعید به تهران دعوت شد و مقام صدراعظمی گرفت و کماکان امور مالی مملکت با جد من بود. پس از مرگ میرزا یوسف که در سال ۱۳۰۳ هـ. ق اتفاق افتاد تمام عناوین و القاب او به پسر دوازده ساله اش رسید و او مستوفی الممالک شد و میرزا هدایت الله لقب وزیر دفتر گرفت ظاهراً مستوفی الممالک ۱۲ ساله امور مالی مملکت را متصدی شده بود ولی عملاً میرزا هدایت الله وزیر دفتر کماکان وزارت مالیه را اداره می کرد و او را که در آن اوان صغیر بود با خود به وزارت دفتر می برد و برای احترام پدرش همیشه او را جلومی انداخت ولی مهرش را نزد خود نگاهداری می نمود. میرزا حسن وقتی به سن رشد رسید عملاً از حضور در وزارت دفتر خودداری می نمود و بیشتر اوقات او صرف معاشرت با دوستان و شکار می شد.

میرزا هدایت الله وزیر دفتر در وبای سال ۱۳۱۰ هجری قمری در سنین نزدیک به هشتاد سالگی درگذشت. فرزندان ذکور او عبارت بودند از میرزا حسین، میرزا علی و میرزا محمد. میرزا حسین پس از مرگ پدرش لقب و منصب او را از ناصرالدینشاه دریافت کرد و معروف شد به میرزا حسین وزیر دفتر. در بقیه سلطنت ناصرالدینشاه و مظفرالدینشاه جز مدت کوتاهی که امین الدوله صدراعظم شد وزارت دفتر که همان وزارت مالیه بود را اداره می کرد. میرزا حسین و میرزا علی مادرشان دختر میرزا حسن مستوفی الممالک بود و این خانم در میان سالی درگذشت و میرزا هدایت ناگزیر همسر دیگری انتخاب نمود و آن خانم نجم السلطنه دختر فیروز میرزا فرمانفرما پسر عباس میرزا نایب السلطنه بود که از او صاحب دو اولاد شد یک پسر و یک دختر، دختر او ابتدا به همسری فیروز میرزا نصرت الدوله درآمد و صاحب یک فرزند ذکور شد که بعدها بنام مظفر فیروز در صحنه سیاسی ایران ظاهر شد ولی پس از مدتی بین آن دو متارکه گردید و آن خانم به همسری شاهزاده ابوالفضل میرزا عضد السلطان فرزند مظفرالدینشاه درآمد و تا پایان عمر زندگی شیرینی را سپری ساختند. پسر میرزا هدایت الله از بطن خانم نجم السلطنه که بنام محمد نامیده شده بود لقب مصدق السلطنه گرفت و در صحنه سیاسی ایران مردی نام آور گردید. فاصله سنی پدر بزرگ من میرزا حسین خان وزیر دفتر و برادرش میرزا محمدخان مصدق السلطنه قریب ۴۵ سال بود و پدر من که برادرزاده دکتر مصدق بود با هم ۲۵ سال

تفاوت ستی داشتند.

میرزا هدایت‌الله در زمان حیات خود برای فرزند ارشدش میرزا حسین‌خان دختر پسرعموی خود میرزا محمدخان قوام‌الدوله را گرفت بطوریکه مادر بزرگ من عمه وثوق‌الدوله و قوام‌السلطنه بود. از میرزا حسین‌خان وزیر دفتر پنج پسر باقی ماند که بزرگترین آنها، یا باصطلاح اولاد ارشد، میرزا محمودخان نام داشت که از مظفرالدین‌شاه لقب عین‌الممالک گرفت و پدر نگارنده است.<sup>۱</sup> در زمانی که میرزا حسین پدرش وزیر دفتر بود او نایب وزیر و باصطلاح امروز معاون و مهر وزارت دفتر در اختیار آن مرحوم بود. عین‌الممالک در سال ۱۳۰۶ بنا به دعوت علی‌اکبر داور وزیر عدلیه شغل قضائی پذیرفت و به مستشاری دیوانعالی کشور منصوب گردید و تا پایان عمر (۱۳۱۸ شمسی) در آن سمت بود.<sup>۲</sup> بطوریکه ملاحظه می‌شود اجداد ما تا چند پشت مسئول امور مالی کشور بودند و کلیه امور مالی اعم از وصول مالیات و تهیه بودجه با آنها بود و از این لحاظ جا دارد مختصری درباره وضع مالی ایران در قبل از مشروطیت و طریقه نگهداری حساب‌ها گفته باشم.

۱. فرزندان ذکور مرحوم میرزا حسین‌خان وزیر دفتر عبارت بودند از: میرزا محمودخان عین‌الممالک ۲ — معاون‌السلطنه ۳ — عضدالممالک ۴ — معتمدالممالک و اکرم‌الملک. تنها در بین فرزندان میرزا حسین معاون‌السلطنه نام خانوادگی (معاون) را برای خود انتخاب کرد فرزند ارشد او دکتر معاون در ادوار چهاردهم و پانزدهم وکیل مجلس بود و در همان دوران نمایندگی در اثر تصادف اتومبیل کشته شد. فرزند عضدالممالک بنام دکتر محمد دفتری در وزارت بهداری مقام مهمی داشت یک دوره نیز وکیل مجلس شد. فرزند اکرم‌الممالک دریادار مرتضی دفتری بهنگام خلع ید از شرکت نفت ایران و انگلیس فرمانده نیروی دریائی جنوب بود.

۲. از مرحوم عین‌الممالک چهار پسر و یک دختر باقی ماند. غیر از دکتر متین‌دفتری فرزندان او عبارتند از: علی‌اکبر دفتری که در وزارت امور خارجه صاحب مقاماتی شد و هنگامی که شارژ دافر ایران در امریکا بود درگذشت.

دکتر عبدالله دفتری سالهای مدیرکلی وزارت دارائی را عهده‌دار بود بعد به معاونت بانک ملی منصوب شد و سرانجام در کابینه سپهد رزم‌آرا به وزارت اقتصاد ملی انتخاب گردید در سال ۱۳۳۲ بهنگام مشارکت در بانک بین‌المللی در اثر تصادف با اتومبیل درگذشت.

سرلشگر محمد دفتری که چندی رئیس شهربانی و رئیس اداره تسلیحات ارتش بود دختر مرحوم یمین‌الممالک همسر دکتر امریکیا بود.

مادر دکتر متین‌دفتری از اهالی مازندران و از خانواده بهزادی بود. عین‌الممالک با اسدالله یمین اسفندیاری باجناب بودند.

## شغل خانواده

قبل از مشروطیت محاسبات دولت و ثبت فرامین و غیره در اوراقی مجزی تقریباً به عرض ۱۲ سانتیمتر و طول بیست سانتیمتر موسوم به «فرد» با سیاق نوشته می شد و سیاق برای مبالغ نقدی تومان و دینار و مقادیر جنسی خروار و من و سیر و حتی اسامی ایالات و ولایات علائمی با خطوط دراز داشت. کسانی که مأموز وصول مالیات در مراکز استان یا شهرستانها بودند بدانها مستوفی خطاب می شد فردها را مستوفیان دسته دسته می کردند و دسته هر سال یا هر نوعی را در میان دو تخته چوبی گذارده با ریسمان ابریشمی اطراف آن را محکم می بستند و روی تخته ها با قلم می نوشتند مثلاً ثبت فرامین فلان سال یا دستورالعمل فلان سال. هر ولایتی غیر از مستوفی های محلی که با حکام و ولایه همکاری می کردند دارای یک مستوفی در تهران بود. مستوفی هر ولایتی فردهای حوزه خود را داشت و وزیر مالیه (که ابتدا مستوفی الممالک و بعد وزیر دفتر) نام داشت نسخه ای از فردهای کلیه مستوفیان را ضبط می کرد و همگی این فردها را متعلق بخود دانسته و در منزل شخصی نگاه می داشتند.

وزارت استیفا که بعد وزارت دفتر خوانده می شد در ارک در محلی بوده که حالا مسجد ارک بجای مسجد کوچکی ساخته شده که معروف به مسجد وزیر دفتر بوده است ولی وزارت خانه آن زمان مثل حالا نبود که همه روزه از صبح زود تا بعد از ظهر رؤساء و کارمندان در آنجا بمانند میز و صندلی نبود هر مستوفی میسر و قلمدانی داشت که متعلق به خودش بود. مستوفیان کارهای جاری را در خانه خود انجام می دادند کاغذ و قلم خودشان را مصرف می کردند و میرزاهای خوشنویس را هم خودشان استخدام می کردند و حق الزحمه آنها را از حقوق خودشان می پرداختند که عبارت بود از تومانی یک عباسی (یعنی صدی دو) که در مقابل صدور بروات یعنی حواله مستمریات از محل عایدات ولایت حوزه خودشان از ذینفع دریافت می داشتند. دوندگی ارباب رجوع آنها را هم غالباً مأمورینی بنام (عزب دفتر) می کردند که بین مردم و مستوفیان کارگشا و رابط بودند. مستوفیان هفته ای چند روز در دفتر برای کارهای جمعی حاضر می شدند و سفره مفصل و رنگینی برای ناهار آنها در کف تالار بزرگی گسترده می شد که حتی ارباب رجوع هم احیاناً در ناهار شرکت می کردند و پس از صرف ناهار پیشخدمت ها مانند یک گارد مسلح قلیان بدست وارد تالار می شدند مبادا قلیان یکی از مستوفیان دیرتر

از همدریف او برسد که به رسم آن زمان بزرگترین توهین‌ها بود.

وزیر دفتر در بیرونی خود یک فراشخانه مفصلی داشت که بعضی از بدهکاران بدحساب دولت را مدت‌ها در آنجا توقیف می‌کردند. و احياناً بعضی از آن‌ها را در حیاط جلوی پنجره دفتر مخصوص وزارت روی زمین می‌خوابانند و به فلک می‌بستند و فراش‌ها بغل بغل ترکه‌های درخت چنار به پای آنها خرد می‌کردند و در فصل زمستان به کف پای لخت مضروب برف می‌مالیدند و این صحنه‌ها آنقدر دوام داشت که مضروب تسلیم یعنی حاضر به تأدیه دین مالیاتی خود شود و اگر سماجت می‌کرد او را به امر رئیس دفتر لنگان لنگان به فراشخانه می‌بردند که چند روز دیگر باز او را برای چوب و فلک در صحن حیاط دراز کنند.

اواخر زمستان یعنی قبل از عید نوروز در مدت دوسه هفته همه روز سر و کله مستوفیان که بعضی از آنها ریش‌های بلند داشتند در منزل وزیر دفتر پیدا می‌شد این اجتماع برای تنظیم دستورالعمل یعنی باصطلاح امروز بودجه دخل و خرج ممالک محروسه! بود.

در دوران استبداد برای امور مالی کشور قانونی نبود اما رسوم و عاداتی بود که شاید از قوانین امروز بیشتر استحکام داشت. برقراری مستمری یا اعطاء خالصجات انتقالی به افراد با فرمان پادشاه صورت می‌گرفت اما فرمان پادشاه وقتی رسمیت می‌یافت و معتبر بود که باصطلاح آن زمان (دفتری) شده باشد یعنی مستوفی مجل و وزیر دفتر ثبت و مهر بکنند و این عمل در صورتی ممکن بود که مستمری در بودجه خرج محل داشته باشد و بسیار اتفاق می‌افتاد که فرمان پادشاه را وزیر رد می‌کرد معروف است میرزا هدایت‌الله وزیر دفتر یک بار صحنه شاه را از فرمان با مقرض بریده بود. ذینفع که از نزدیکان شاه بود برای این وزیر گستاخ مایه گرفت و از او مواخذه کردند. وزیر دفتر چنین دفاع کرده بود که فرمان را به اشتباه کاری تهیه کرده بودند و صحنه ملوکانه در چنین فرمانی مانند برلیانی بود که در مستراح افتاده باشد و در دولتخواهی وظیفه خود دانسته است آن را بیرون بکشد. شاه هم اگر بی‌تریبی در امور مالیه می‌دید شدیداً از وزیر مواخذه می‌کرد در کاغذهای جدم دستخط‌های شدیدالحنی در این زمینه دیده‌ام با همه این احوال مالیه مملکت در دوره قاجار چند بار دچار بحران شد و کسر بودجه خطرناک شده بود که یکبار امیرکبیر مجبور شد اصلاح بکند و قسمتی از مستمریات را قطع نمود که این اصلاح یکی از

موجبات سقوط او گردید. بار دیگر در زمان میرزا حسین خان سپهسالار قزوینی شد. بار سوم در دوره صدارت عین الدوله بود که مصادف بود با شروع وبا در سال ۱۳۲۱ قمری از پدرم شنیدم یک روز صدراعظم با تأثر فوق العاده اظهار می کرد تلاش ما برای تعدیل بودجه بیهوده است شاید وبا کمک کند و مستمری بگیرها را از بین ببرد علت اصلی این پریشانی مالی در دوره مظفرالدینشاه حاتم بخشی های میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم و نفوذ درباریهائی بود که از زمان ولایتعهدی طولانی شاه در تبریز با او بودند و به تهران آمدند و شاه را تشویق به مسافرت های اروپا و استقراض خارجی کردند که برای استقلال ما بسیار گران تمام شد، خاصه اینکه فساد در اطراف مظفرالدینشاه حکمفرما بود و مالیه ایران را تاراج کردند. مظفرالدینشاه مردی خلیق نیک نفس و محجوب بود و در مقابل درباریان تاب مقاومت نداشت.

عین الدوله هم در اصلاح مالیه خبیرگیر نشد تنها کار مهمی که انجام داد این بود برای سفر سوم شاه به فرنگستان از بیگانگان استقراض نکرد و هزینه این مسافرت شاه را از صرفه جوئی ها تأمین نمود و علاوه بر آن هزینه مسافرت همراهان شاه را از آنها وصول کرد و حاضر نشد از خزانه مملکت دیناری صرف تفریح و گردش درباریان در اروپا بشود.

پس از صدور فرمان مشروطیت مجلس اول مهمترین کاری که انجام داد همان تقلیل بودجه خرج و حذف کردن قسمت معتنابهی از مستمریات بود و داستان از این قرار بود که ناصرالملک اولین وزیر مالیه مشروطه لایحه ای به مجلس برد برای استقراض از روس و انگلیس به محض طرح وام نمایندگان مجلس، هیاهو و جنجال راه انداختند و پس از ایراد نطق های تند علیه وزیر مالیه تقاضای تشکیل بانک ملی را نمودند در ضمن قرار شد کمیسیونی در مجلس تشکیل شود و این کمیسیون درآمد کشور را افزایش داده و هزینه را کاهش دهد. چند نفر از نمایندگان خبیر و مطلع عضو این کمیسیون شدند و ریاست آن را به میرزا حسن خان وثوق الدوله سپردند. سید حسن تقی زاده و چند بازرگان از جمله امین الضرب و معین التجار بوشهری بعضویت آن پذیرفته شدند. کمیسیون مزبور ظرف یکسال توانست تا حدی بودجه مملکت را تعدیل کند از جمله کارهای عمده و چشمگیر این کمیسیون تقلیل بودجه دربار و حقوق محمدعلیشاه و تقلیل حقوق مستمری بگیران بود بطوریکه مستمری بعضی از شاهزادگان به یک دهم سابق رسید و



حقوق کلیه زنان ناصرالدین‌شاه قطع شد.

### اولین شغل و لقب

من در غره شعبان ۱۳۱۴ قمری که مطابق با بهمن ماه ۱۲۷۵ شمسی و برابر با ژانویه ۱۸۹۷ میلادی است در تهران متولد شدم. جدم در آن تاریخ وزیردفتر و پدرم نایب‌وزیر و مهرداد بود که تحقیقاً معاون وزرات دارائی باید محسوب نمود. در سن پنج سالگی به مکتب‌خانه رفتم در خانه جدم وزیردفتر که واقع بود در خیابان شاهپور گذر وزیردفتر یک مکتب‌خانه خصوصی بود که پدرم و اعمام من درس خود را در آنجا شروع کرده بودند بعد که نوبت به بنی اعمام من رسید دو سال آن مکتب‌خانه دایر بود و من هم الفباء و مقدمات زبان فارسی و قرآن را در آنجا یاد گرفتم و یک لله بسیار خشن داشتیم که چوب و فلک را در مکتب‌خانه غالباً به کار می‌انداخت و از او وحشت زیادی داشتیم وقتی من در مکتب‌خانه شروع به تحصیل نمودم به تقاضای جدم میرزا حسین خان وزیردفتر از طرف مظفرالدین‌شاه ملقب به اعتضاد خاقان شدم و شغل مهمی ارثاً به من واگذار شد که عبارت بود از لشکرنویسی فوج‌های دماوند و فیروزکوه و آتریادپاده سیستان و فوج منطقه تبریز که قبلاً شغل پدرم بود و چون او به مقام مستوفی نائل آمده بود کلیه مشاغل قبلی او با عنوان جناب از طرف شاه به من واگذار شد ولی کماکان میرزاهای پدرم این شغل را یدک می‌کشیدند در عین حال سرهنگ معمر فوج هر وقت از دماوند برای ملاقات پدرم به تهران می‌آمد به من هم که کودکی بودم سلام نظامی می‌داد! پس از چندی به لقب متین‌الدوله نائل شدم.

در آن تاریخ در تهران چند باب مدرسه مبارکه ابتدائی و متوسطه انگشت‌شمار داشتیم مانند مدرسه علمیه، شرف مظفری، تربیت، خرد و رشديه که چند سال قبل از مشروطیت تأسیس شده بود و طلیعه عصر تجدد بودند باضافه چند مدرسه خارجی مانند مدرسه امریکائی و دو مدرسه فرانسوی آلیانس و سن لوئی و مدرسه روسی و قزاقخانه و مدرسه آلمانی. در این مدارس عده کمی اشتغال به تحصیل داشتند و حداکثر تعداد محصلین این مدارس از صد و پنجاه نفر تجاوز نمی‌کرد. معلمین هم محدود بودند مانند ذکاءالملک فروغی مترجم الممالک معروف به مسیو عباسقلی، غلامحسین خان رهنما، میرزا عبدالعظیم خان قریب شمس‌العلماء قریب گرکانی. میرزا علی خان که بعد نام

خانوادگی میرافضلی را برای خود انتخاب کرد. غیر از این مدارس که تقریباً مخصوص فرزندان اعیان و اشراف و متمولین بود. در هر گذر و محله دکان‌هایی بنام مکتب خانه وجود داشت که هر کدام را غالباً یک آخوند اداره می‌کرد و مخصوص اطفال طبقات پائین بود که الفباء را با عمه جز شروع می‌کردند و قرائت را در حدود تلاوت قرآن و گلستان سعدی و کتابت زا تا اندازه‌ای یاد می‌گرفتند اما فرهنگ آن زمان اگر از حیث کمیت بسیار محدود بود ولی از لحاظ کیفیت بخصوص کیفیات معنوی و اخلاقی که معلول محیط اجتماعی ساده آن عصر بوده ارزش داشت. برنامه دروس به این تفضیل و سنگینی نبود اما آنچه تدریس می‌شد محصلین خوب یاد می‌گرفتند و معلوماتشان عمیق‌تر بود. من چند سالی در مدرسه علمیه تحصیل کردم درآمدت تحصیل ایاباً و ذهاباً نوکر همراه ما می‌آمد و وقتی که مدرسه تعطیل می‌شد اگر نوکر نیامده بود مجبور بودیم آنقدر بمانیم تا او برسد و اجازه مراجعه به تنهایی نداشتم ولی من در آموزش دروس جدیت خاصی از خود بروز می‌دادم و همیشه نمرات من عالی بود فقط در یکسال در یک درس نمره خوب نگرفتم آنسال پدرم مرا از لباس عید نوروز محروم کرد. پدر من نمونه‌ای از اخلاق عصر خودش بود.

### محیط اجتماعی آن ایام

در ایام کودکی که دوران ابتدائی تحصیل را طی می‌کردم بهیچوجه برای ما کودکان و نوجوانان تفریحی وجود نداشت. از پارک‌های عمومی یا باشگاه‌های تفریحات سالم یا کتابخانه خبری نبود قبل از جنگ بین الملل اول در تهران اصلاً سینما وجود نداشت جز در اواخر یک سالونی که اردشیرخان در خیابان علاءالدوله (فردوسی) در طبقه بالای کتابفروشی مسیو بارئه‌تود دایر کرده بود. فیلم‌ها در آن زمان بی صدا بود و به صحنه‌های یک تأثرآموزنده شباهت داشت. یک باغ وحش هم در تهران مدتها قبل از اینکه ما متولد شویم وجود داشته است. در همین محلی که مدتها واگونخانه یعنی اصطبل و انبار واگون‌های اسبی تهران بود و اکنون چند سال است تلفونخانه در آنجا دایر شده. اما از وحوش آن یک فیل مانده بود که طویله مخصوصی داشت واقع در محله ما در کوچه‌ای که هنوز بنام فیلخانه معروف است هر روز عصر فیل را برای گردش بیرون می‌آوردند و فیلبان بر گردن آن نشسته با چکشی که در دست داشت به گردن فیل

می‌گویند این منظره تفریحی بود برای بچه‌های محله که در معبر این حیوان عظیم الجثه و با صلابت می‌ایستادند و به او خوراکی می‌دادند. تهران در آن عصر پارک عمومی نداشت ولی پارک‌های بزرگ اختصاصی زیاد داشت که بعدها تبدیل به هزاران خانه‌های کوچک شد مانند باغ سیدعبدالله انتظام‌السلطنه در خیابان امیریه و باغ شعاع‌السلطنه که بعد مبدل به دانشکده افسری شد پارک ارفع‌الدوله و پارک اتابک در تهران و قیصریه که روزهای سیزده نوروز برای عموم باز بود. بیرون رفتن با بچه‌ها از خانه تقریباً منحصر بود به مواقع و فرصت‌های شاعرانه مذهبی. از قبیل رفتن به تکیه‌ها برای تماشای تعزیه یا روضه‌خوانیها در ماه‌های محرم و صفر و شرکت در شب‌های احیاء در ماه رمضان که بساط رنگین شب‌چره عده‌ای از دوستان و بستگان را در منزل ما جمع می‌کرد و آخرشب برای قرآن سرگرفتن با بچه‌ها به همراه بزرگ‌ها به مسجد می‌رفتیم و بالاخره زیارت حضرت عبدالعظیم که سوار شدن قطار راه‌آهن (در آن زمان معروف به ماشین دودی) معرکه و مصیبتی بود در اتاق انتظار زنانه که بچه‌ها معمولاً با مادرشان آنجا بودند ازدحامی می‌شد که تنفس را واقعاً دشوار می‌کرد و اغلب این انتظار بیش از یک ساعت طول می‌کشید تا در خروجی ناگهان باز می‌شد و در هجوم به سوی واگن‌ها عده‌ای به زمین می‌خوردند و زیر دست و پا می‌ماندند بخاطر دارم اولین دفعه که برای تحصیل به اروپا رفتم موقع ورود به ایستگاه راه‌آهن باد کوبه تحت تأثیر خاطره روزهای زیارتی تهران در خود احساس وحشتی می‌کردم به تصور اینکه آنجا هم نظیر ایستگاه راه‌آهن حضرت عبدالعظیم باشد اما از مجالس عزاداری دو خاطره فراموش نشده دوران طفولیت دارم یکی حسینیه امیربهادر و دیگری تکیه دولت.

امیربهادر کشیکچی باشی مظفرالدینشاه که در زمان محمدعلی شاه به مقام وزارت جنگ و سپهسالاری رسید از درباریان متنفذ و استخواندار اهل آذربایجان بوده است که از زمان ولایتعهدی با مظفرالدینشاه بوده و با او به تهران آمده از او حکایت‌هایی می‌کنند و می‌خواهند برسانند مرد ساده‌دلی بوده است. از جمله اینکه هر وقت مظفرالدینشاه مثلاً حمام می‌رفته است او قبلاً داخله حمام را تفتیش کامل می‌کرده است که کسی آنجا کمین نکرده باشد و خودش برای اینکه اطمینان پیدا کند در خزینه آب گرم هم کسی زیر آب پنهان نباشد چندین بار شمشیر برهنه را با ضربتهای محکم در جهات مختلف در آب خزینه می‌گردانده است. اما همین مثال اگر افسانه نباشد دلالت بر هوش و زیرکی او

دارد که به این سهولت و ارزانی اعتماد و محبت پادشاه ساده لوح و جبانی را جلب می کرد که از صدای رعد و برق می ترسید و بر زیر عبای سید بحرینی پناه می برد. امیربها در مرد تحصیل کرده نبود اما حماسه و شاهنامه خواندن را دوست می داشت و معتقد بوده یک فوج از سواران قراچه دانی که در قیقاچ مهارت دارند می توانست به جنگ روسیه برود. ظاهر مقدسی داشت و محاسن انبوه خود را همیشه با رنگ و حنا می آراست و هر سال روضه خوانی مفصلی مشتمل بر قسمت زنانه و مردانه بر پا می کرد و خرج می داد که بسیار تماشائی بود و وقتی آخوندهای آذربایجان به زبان ترکی روضه می خواندند او محکم به سر و صورت خود می گوید و بیشتر منقلب می شد.

اما تکیه دولت که ناصرالدین شاه پس از مشاهده او پرا و تأثرهای اروپا در جنوب گلستان ساخته است محل تعزیه خوانی باشکوهی بود و با اصطلاح امروز کارگردانی آن با پیرمرد بسیار موقری بود ملقب به معین البکاء که محاسن بلند و سفیدی داشت شبیه خوانهای دسته او در بین مردم به خصوص زنان محبوبیت بسزائی داشتند. زنها همه روزه برای تماشای تعزیه تکیه دولت که معمولاً طرف عصر و مغرب شروع می شد از صبح سر و دست می شکستند و تمام صحن تکیه را اشغال می کردند.

تکیه دولت چند طبقه بود و گویا طبقه اعلائی آن را که سنگینی می کرده است بعداً برداشته اند. هر طبقه مشتمل بر طاق نماهایی بود که هر کدام تخصیص به یکی از وزیران و سایر رجال می یافت که آن را در ایام تعزیه خوانی می آراستند و کسان خود را برای تماشا با آنجا دعوت می کردند و من چند بار در خدمت پدرم به طاق نمای وزیر دفتر رفته ام و لذتی که از تماشای عروسی حضرت قاسم و یوسف و زلیخا برده ام هرگز فراموش نمی کنم.

بعد از قاجاریه تکیه دولت دو بار مصرف پیدا کرد یکی تشکیل مجلس مؤسسان در سال ۱۳۰۴ که سلطنت سلسله پهلوی در آنجا تأسیس گردید. دیگری نمایشگاه امته و وطنی.

هنوز دو سه سالی از مشروطه نگذشته بود که من تحصیلات ابتدائی را تمام کردم و برای ادامه تحصیلات وارد مدرسه آلمانی شدم. این مدرسه به خرج دولتین ایران و آلمان دائر شده بود. از حیث کادر معلم ده دوازده نفر دکتر در رشته های مختلف با سابقه معلمی در آلمان تدریس می کردند و مدرسه از هر حیث تجهیزات کامل داشت مانند میز و



میرزا هدایت‌الله وزیر دفتر جد دکتر متین‌دفتری که در دوران ناصرالدین‌شاه وزیر دارائی بود.

نیمکت، نقشه های جغرافیائی، تابلوهای تعلیمات بصر، لابراتوار فیزیک و شیمی، زمین فوتبال و سایر تفریحات ورزشی. غیر از علوم طبیعی و ریاضی و تاریخ و جغرافیا سه زبان آلمانی، فرانسه و انگلیسی اجباری بود که تمام این مواد به سبک عمیق و متد آلمانی تدریس و تمرین می شد و به مقتضای زمان آداب مذهبی را هم رعایت می کردیم و هر روز عصر در تالار بزرگ مدرسه بحال اجتماع نماز می خواندیم پیشنهاد ما هم معلم عربی آقای شیخ محمد عبده بروجردی بودند. در این مدرسه دیسپلین آلمانی را با اعمال مجازات های بدنی و تزدیلی از قبیل ایستادن در کلاس و راهرو به حالت خبردار حبس در اتاق تاریک درست، کف دستی زدن با چوب حفظ می کردند.

من در آنجا مورد توجه رئیس بودم و اغلب اتفاق می افتاد که هر وقت وزراء و سایر رجال برای بازدید مدرسه می آمدند رئیس من را صدا می کرد که نمونه ای از شاگردان مدرسه خود را نشان بدهد و در جشن ها من همیشه یکی از شاگردانی بودم که به زبان خارجی خطابه ایراد می کردم. من جمعاً به مدت هشت سال در آن مدرسه درس خواندم و وقتی فارغ التحصیل شدم زبان های فرانسه و انگلیسی و آلمانی را یاد گرفتم زبان و ادبیات فارسی و عربی را نیز نزد معلمین خصوصی فرا گرفته و در حسن خط نیز تلاش بسیار نمودم. فقه و شرعیات و ادبیات عرب را نزد بعضی از فقهاء و علماء از جمله مرحوم دهخوارقانی عمیقاً خواندم.

پس از فراغت از مدرسه آلمانی بنا بود در آلمان تحصیلات دانشگاهی را شروع کنم دو بورس به من تکلیف شده بود. یکی را کارخانه های آلمانی می دادند که من شیمیست بشوم و دیگری برای ایران شناسی یعنی باصطلاح مستشرق شدن در رشته زبان ایران باستان و ادبیات فارسی بود. پدرم میل داشت من طبیب شوم و به همین مناسبت در مقدمات علم طب بخصوص در شیمی زحمت کشیده بودم. لیکن با اشتعال ناآه جنگ جهانی اول همه این نقشه ها سوخت و من مجبور شدم راه دیگری را پیش بگیرم.

### استخدام دروزرات امور خارجه

راه منحصر در آن روزگار استخدام دولت بود. بکاربر موروثی یعنی خدمت در مالیه چندان رغبت نداشتم تصمیم گرفتم وارد وزارت امور خارجه و باصطلاح دیپلمات شوم. اما درب این وزارتخانه به روی اشخاصی که مدرسه علوم سیاسی تهران را طی نکرده

بودند به خاطر کارمندان فارغ‌التحصیل آن مدرسه که می‌خواستند آنجا را به هم‌شاگردیها یعنی به تیپ خودشان انحصار بدهند به آسانی باز نمی‌شد.

مدرسه علوم سیاسی در سال ۱۳۱۷ هجری قمری به همت میرزا نصراله‌خان مشیرالدوله وزیر امور خارجه وقت به تشویق دو فرزندش میرزا حسن مشیرالملک و میرزا حسین مؤتمن‌الملک در تهران دائر شده بود و فارغ‌التحصیلان این مدرسه در سال از ده نفر تجاوز نمی‌کرد دروسی که در آنجا تدریس می‌شد. در حقیقت دروس متوسطه بود مانند تاریخ و جغرافیا و ادبیات فارسی و دستور زبان و غیره و کلیاتی نیز از علم حقوق و علم ثروت که ابتدائی و مقدماتی بود در آن تدریس می‌شد آموختن زبان فرانسه نیز اجباری بود در حالی که من وقتی از مدرسه آلمانی بیرون آمدم به سه زبان خارجی تسلط داشتم تاریخ و جغرافیا و سایر علوم مانند فیزیک و شیمی و ریاضیات و طبیعیات را طبق برنامه مملکت آلمان فرا گرفته بودم ولی مع الوصف دخول در آن وزارتخانه کار آسانی نبود با وجودیکه از پشتوانه فامیلی معتبری برخوردار بودم و منسوبان من در غالب کابینه‌ها عضویت داشتند لیکن بر اساس تربیت خانوادگی مایل به استفاده از توصیه‌های آنها نبودم در آن تاریخ کارگردانی جوانان وزارت امور خارجه در دست میرزا حسین‌خان معین‌الوزاره بود که ریاست کابینه وزارتخانه را عهده‌دار بود ولی عملاً کار معاون وزارتخانه را انجام میداد و عده‌ای از جوانان وزارتخانه را که از فارغ‌التحصیلان مدرسه سیاسی بودند بدور خود جمع نموده و در حقیقت باند و دسته‌ای قوی شده بودند و غالب مشاغل حساس در دست این جوانان بود.

اصولاً وزارت امور خارجه مکتب رجال بود امثال میرزا حسین‌خان سپهسالار صدراعظم ناصرالدین‌شاه، میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک وزیر امور خارجه، میرزا یحیی‌خان مشیرالدوله، میرزا محمدعلی خان علاء‌السلطنه که چند بار بعد از مشروطیت به رئیس‌الوزرائی رسید. و میرزا نصراله‌خان مشیرالدوله و دو پسرش مشیرالدوله بعدی و مؤتمن‌الملک، ممتازالدوله، مستشارالدوله، ممتازالسلطنه و بالاخره محتشم‌السلطنه و غیره شاگردان این مکتب بوده‌اند. من هنگامیکه به وزارت خارجه وارد شدم آنجا معجونی بود مرکب از عناصر گوناگون که از حیث تربیت و میزان تحصیلات و مشی اخلاقی اصلاً با یکدیگر شباهت و سنخیت نداشتند خاصه اینکه کادر وزارت امور خارجه، از چند صنف تشکیل می‌شد یکی صنف کارگزاران مهمام خارجه که از لوازم رژیم کاپیتولاسیون بودند در

مرکز در اداره محاکمات خارجه و در ولایات حتی در شهرهای کوچک در کارگزاریها بدعوی بین اتباع خارجه و داخله رسیدگی می‌کردند و آرائشان مادام که به امضای کنسول متبوع طرف خارجی دعوی نمی‌رسیده قابل اجرا نبود این عده بعد از الغاء کاپیتولاسیون به وزارت عدلیه منتقل شدند.

صنف دیگر مرکب بود از عده معتابیهی که در اکثر نقاط قفقاز و ترکستان روس و ولایات امپراطوری پهناور عثمانی و کلکته و بمبئی به سمت ژنرال قنسول، قنسول ویس قنسول مأمور می‌شدند و اکثراً مشغول تذکره فروشی و حیف و میل ماترک متوفیات ایرانی بودند و بعضی از آنها از این رهگذر صاحب ثروت کلانی شدند من باب مثال میرزا اسحق خان مفخم الدوله در مصر ماترک شخصی بنام کاشانی را بالا کشید با تمام تلاشی که وراث او در تهران بعمل آوردند دیناری وصول نشد سهل است میرزا نصراله خان مشیرالدوله وزیر امور خارجه وقت او را به دامادی خود برگزید تا سهمی هم نصیب دخترش بشود.

عایدات تذکره را قبل از مشروطیت رئیس محاسبات وزارت امور خارجه به آنها اجاره می‌داد و با این اجاره‌داری معلوم بود افرادی دارای تابعیت ایران می‌شدند که نه متولد در خاک ایران بودند و نه نسب ایرانی داشتند و نه اصلاً ایران را دیده بودند و نه خیال آمدن به ایران را داشتند.

صنف دیگری، وزرای مختار ایران در ممالک اروپائی و آسیائی بودند که اکثراً سالها بود بر اثر قرابت با صدراعظم و یا وزیر امور خارجه و غیره یکی از سفارتخانه‌های ایران را تیول خود ساخته بودند مستشار و نواب سفارت را نیز از بستگان و کسان خود بدون شرط معلومات اختیار کرده بودند. با تهرانی هم چندان کاری نداشتند و بعضی از آنها مادام العمر تهران را ندیدند و در خارجه مردند. حقوقشان و بودجه سفارت چند سال عقب میافتاد با اینحال وضع مالیشان زیاد بد نبود باستثناء معدودی از قنسولهای مربوطه باج می‌گرفتند یا پیک سیاسی برای حمل و داد و ستد کالاهای بهادار خودشان یا متعلق به تجار حق و حساب‌دان و فرار از گمرک راه می‌انداختند و یا بعضی از تجار و سایر ثروتمندان تبعه مملکت متوقف فیها را در مقابل اعطاء مقام کنسول افتخاری ایران مرتباً میدوشیدند کمتر شهری در اروپا یا آسیا یا آمریکا بود که ایران در آنجا قنسول افتخاری نداشته باشد. از افرادی که بیاد دارم و می‌توانم نام ببرم که سالیان دراز در کشورهای



خارج سفارت داشتند یکی پرنس میرزا رضاخان ارفع الدوله بود، دیگری میرزا مهدی‌خان مشیرالملک برادر حسین علاء که قریب ۲۵ سال وزیر مختار در لندن بود. میرزا محمودخان علاءالملک و میرزا محمودخان احتشام السلطنه نیز سالیان دراز در مقام سفارت و وزیر مختاری بودند اما داستان ممتاز السلطنه صمد خان که متجاوز از ربع قرن وزیر مختار در فرانسه بود شنیدنی است.

در سال ۱۲۹۸ سلطان احمدشاه به اروپا سفر کرد. فیروز میرزا نصرت الدوله وزیر خارجه نیز جزو همراهان شاه بود. در پاریس ممتاز السلطنه به وزیر امور خارجه اعتنائی نکرد و وزیر خارجه نیز او را منزل ساخت ولی او اعتنائی نکرد و پرچم سفارت را بر بالای منزل خود افراشت و جالب این بود که وزارت خارجه فرانسه نیز او را به رسمیت می‌شناخت و وزیر مختار تازه را نمی‌پذیرفت. مدتی ایران در پاریس دو سفارتخانه داشت سرانجام بعد از کنار رفتن نصرت الدوله مجدداً ممتاز السلطنه به وزیر مختاری رسمی ایران در پاریس تعیین شد. بالاخره یک صنف هم روساء کارمندان ادارات مرکزی بودند که اغلب یک زبان خارجی هم نمی‌دانستند هنرشان باصطلاح قدیم میرزائی یعنی خوش‌نویسی و انشاء سبک آن زمان بود و دانستن بعضی از اصطلاحات از قبیل «جناب جلالت‌مآب فخامت نصاب بنالت انتساب دوستان استظهار مشفق مکرم مهربانا» که سفرای خارجه را در مراسلات با این فرمول خطاب می‌کردند، یا تخصیص دولت بیهه برای روسیه — دولت فخریه برای انگلیس — دولت علیه برای عثمانی و دول متحابه برای سایرین این اشخاص غالباً مثل حالا که مأمورین روزشماری می‌نمایند مبادا یک روز بیش از دو سال در تهران بمانند کمتر انتظار مأموریت خارجه داشتند وقتی من وارد وزارت خارجه شدم و با این آقایان آشنا شدم دریافتم که عده‌ای از آنان تحصیلات جدید مرتبی ندارند.

من در اوایل سال ۱۲۹۴ به استخدام در وزارت امور خارجه درآمدم در آن ایام رئیس الوزرائی بعهدہ سلطان عبدالمجید میرزا عین الدوله قرار گرفته بود و وزارت امور خارجه با محتشم السلطنه اسفندیاری بود. محل خدمت من در اداره تحریرات روس معین شد، ابتدا بعنوان استاژ یعنی کارآموزی و خدمت مجانی دو سال در آنجا بودم سرانجام با سی و پنج تومان حقوق استخدام شدم.

اداره تحریرات روس با کثرت مشاغل از یک رئیس و پنج وشش نفر معاون و



میرزا حسن خان محتشم السلطنه وزیر امور خارجه وقت که دستور استخدام مرا صادر کرد.

کارمند موظف یا بی حقوق مثل من تشکیل می‌شد و اگر حالا چنین اداره‌ای با آن همه ابوالجمعی و مرجعیت بخواهند تشکیل بدهند با جریانات و شرایط امروزه قطعاً کمتر از پنجاه نفر نمی‌شود، جای عجیبی بود انواع و اقسام ارباب رجوع داشتیم غیر از اعیان و اشراف از طبقات پائین هم از بقال و قصاب و زارع و غیره که تبعه دولت بهیه؟ روس یا تحت‌الحمایه آنها بودند و اداره ما درست مثل یک دارالحکومه جنجالی بود. کارمندان روسی سفارت هرگز پا به اداره ما نمی‌گذاشتند و حاضر به این تنزل نبودند و هر وقت کار داشتند رئیس اداره ما به ملاقات آنها در سفارت روس می‌رفت فقط اعضای ایرانی سفارت به اداره ما می‌آمدند مانند مرحوم میرزا عبدالله خان برادر مرحوم مجید آهی منشی اول سفارت و شریعت‌زاده رشتی آتاشه معمم ولی خوش لباس و شیک سفارت. این شخص همان حاج آقا رضا رفیع قائم مقام‌الملک، می‌باشد که بعدها در صحنه سیاسی ایران مدتها وکیل مجلس و سناتور بود و در دوران پادشاهی رضاشاه جبرئیل وحی بود. سفر او حضراً با شاه به سر می‌برد او در آن روزها آتاشه افتخاری سفارت روس بود. و وقتی وزیر مختار روس به جاتی دعوت می‌شد یا به بازدید کسی می‌رفت حاج آقا رضا پست سر او حرکت می‌کرد و خیلی از رجال و معاریف که قصد نزدیکی با سفارت روس را داشتند متوسل به او می‌شدند. دیگر از اشخاصی که به اداره تحریرات روس می‌آمدند شخصی



حاج آقا رضا قائم مقام‌الملک آتاشه افتخاری سفارت روس طرفین امیراعظم و دبیر اعظم.

بود بنام سلمان خان تاجر باشی که ظاهراً اهل قفقاز بود، مردی خشن و بی حیا بود و مشت خود را برای تهدید روی میز اداره ما می‌کوبید و رئیس اداره جرئت نداشت به او اعتراض کند. از آن دوره که کارمند کوچکی بودم خاطراتی دارم که شنیدنی است این ترتیب فعلی که وزراء سر وقت اداری در وزارتخانه حاضر شوند مرسوم نبود وزیر و معاون در خانه خودشان به عادت قدیم از مراجعین پذیرائی می‌کردند و روزها نزدیک ظهر سری به وزارتخانه می‌زدند و شبها هم اغلب وزیر بارعام می‌داد بازار تملق و چاپلوسی یا مدیحه‌سرایی هم در این مجالس به سبک آن زمان گرم بود. عده‌ای از ارباب رجوع در طالاری گوش تا گوش می‌نشستند و تک تک نزدیک وزیر می‌رفتند مطالبشان را بطور نجوی و یا علنی که همه می‌شنیدند می‌گفتند و جوابی می‌گرفتند و می‌رفتند. بعضی از روساء ادارات و کارمندان هم آنجا بودند خواه برلی دادن گزارش امور جاری اداری و خواه برای اینکه وزیر راجع به مراجعه کنندگان دستوری به آنها بدهد. یک شب من هم به ملاقات مرحوم وثوق الدوله رفته بودم که هم رئیس الوزراء بود و هم وزیر امور خارجه یعنی وزیر متبوع ما بود. من با وثوق الدوله قرابت نزدیک داشتم موضوع ملاقات پیشنهادی بود. که من راجع به تأسیس اداره سجل احوال در ایران به ایشان تقدیم کرده بودم و مورد توجه واقع شد و طبق آن برای اولین دفعه تصویبنامه دائر به تأسیس این اوراق هویت صادر شد توضیح آنکه در آن اوقات عبدالرحمن بیک قنصل عثمانی در تهران که مردی دانشمند بود نزد من زبان آلمانی تحصیل می‌کرد و با او حشر زیاد داشتم ایشان متوجهم کرده بود که چنین اوراقی مانند ممالک اروپا در خاک عثمانی معمول است که فوائد آن قابل تردید نسبت کلمه (سجل) را هم من از ایشان یاد گرفتم که در پیشنهاد خودم بعد از مطالعه قوانین خارجه درج نمودم مرحوم وثوق الدوله مرا برای تشویق خواستند وقتی که آن شب به منزل ایشان رفتم دیدم رئیس محاسبات وزارت خارجه که در آن زمان مردی متظاهر بود در گوشه‌ای نشسته وقتی که نوبت به او رسیده با یک کیف متورم یعنی مملو از پرونده‌های اداری برای عرض گزارش جلوی رئیس الوزراء آمد و همینکه کیف را باز کرد ناگهان چند دانه بادمجان از آن به زمین افتاد و شلیک‌های خنده شروع و هنگامه‌ای شد. معلوم شد این شخص هر شب با این کیف و بساط می‌آمده در صورتی که نوبت به رئیس محاسبات وزارت خارجه نمی‌رسیده که برای کارهای اداری مربوط به خودش این اندازه مزاحم رئیس الوزراء مملکت بشود و میرزا احمدخان اعتلاء السلطنه (احمد

پیرنیا) رئیس کابینه ریاست وزراء برای دست انداختن او در خفا این دسته گل را به آب داده بود. خاطره دیگر: عده‌ای صاحب‌منصبان معمر وزارت امور خارجه که باصطلاح امروز منتظر خدمت یا بازنشسته بودند هفته‌ای یک روز در وزارت امور خارجه تحت عنوان مجلس مشاوره عالی اجتماع می‌کردند. از قبیل مرحوم مؤتمن الدوله پسر میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک وزیر دول خارجه، مرحوم حاج صدرالسلطنه پسر میرزا آقاخان صدراعظم نوری معروف به حاج واشنگتن، مرحوم میرزا مهدی خان ممتحن الدوله شقاقی، مرحوم میرزا محمودخان مشاورالدوله محمودی کاشف ستاره محمودی و مرحوم مهندس باشی که معروف بود در زمان ناصرالدینشاه در توسعه معابر دخیل بوده و معروف به خیابان گشادکن شده بود. مجلس این آقایان چندساعت طول می‌کشید و ما مبتدیان خدمت خیال می‌کردیم این رجال استخوان‌دار دولت معضلات سیاسی مملکت را بررسی می‌کردند و به وزیر امور خارجه نظر می‌دادند یک روز اتفاقاً از نزدیک اتاق آنها عبور می‌کردم بلند صحبت می‌کردند کنجکاو شدم و شنیدم صحبت از قورمه‌سبزی و فسنجان بود که کدامیک لذیذتر است و ترتیب خوب پختن هر کدام از چه قرار است.

خاطره دیگری که تاریخی است: یک روز صبح که از ارک وارد حیاط تخت مرمر شدم در مدخل آن که دالان بزرگ و طولی زیر سردر و یک طبقه فوقانی بود و پس از انقراض قاجاریه خراب شد برخوردیم به آقای رضاعلی خان که بعدها این شخص نام خانوادگی دیوان‌بیگی را انتخاب کرد و چندی نماینده مجلس و استاندار و سناتور بود. دیوان‌بیگی همکار من در اداره تحریرات روس بود آنروز او را وحشت زده یافتم و اشک می‌ریخت چند دقیقه مکث کردیم علت را جویا شدم گفتند تهران در تهدید اشغال قوای روس قرار گرفته دولت و کابینه مستوفی‌الممالک، تصمیم گرفته است پایتخت را به اصفهان منتقل کند و شاه در شرف حرکت به آنجا است وقتی که وارد اداره تحریرات روس شده بودم که ناگهان وزیر امور خارجه (مرحوم حاج محتشم‌السلطنه) شخصاً وارد اتاق ما شد و پشت میز من که آخرین میز در آن اتاق بود جلوس کرد و مرحوم مشاورالممالک معاون را خواست گفتند هنوز به وزارتخانه نیامده است متغیر شد و قلم بدست گرفته و مسوده یک یادداشتی خطاب به سفارت روس نوشت دایره به تصمیم انتقال پایتخت و علت آن و داد بدست من برای پاک‌نویس در آن ایام ماشین تحریر وجود نداشت من که ارثاً از خوشنویسان اداره بودم یادداشت را پاک‌نویس کردم،

محتشم السلطنه امضاء کرد اصل آن برای سفارت روس و رونوشت برای کلیه سفارتخانه‌های مقیم تهران ارسال گردید. کالسکه شاه برای حرکت حاضر بود اما رجال انگلوفیل و روسوفیل به دربار هجوم آوردند و از این تصمیم سلطان احمدشاه که بنفع آلمان بود جلوگیری کردند. متعاقب آن مستوفی الممالک استعفا داد و عبدالحسین میرزا فرمانفرما به ریاست وزراء منصوب شد اما از یکطرف پرنس رویس سفیر آلمان تهران را ترک گفت از طرف دیگر اکثر وکلای مجلس (دوره سوم) که از تصمیم شاه اطلاع یافتند بلادرنگ بطرف قم حرکت کرده بودند و عده‌ای از آزادیخواهان و ملیون هم بدنبال آنها رفتند و از آنجا از ترس قوای روس بطرف غرب حرکت و حکومتی به ریاست رضاقلی خان نظام السلطنه والی لرستان و بروجرد تشکیل دادند و با اعتباری که دولت آلمان در اختیار آنها می‌گذاشت با قوای نظامی روس به جنگ پرداختند. عده زیادی از نیروی ژاندارمری نیز که در آن تاریخ توسط سوئدیها اداره می‌شد به مهاجرین پیوسته، وارد جنگ با روس‌ها شدند ولی سرانجام تاب مقاومت نیاورده به خاک عثمانی و آلمان پناه بردند و مدتی پس از خاتمه جنگ جهانی به ایران بازگشتند از همکاران اداره ما آقای رضا علی دیوان‌بیگی به مهاجرین پیوست و چندی در موصل و حلب و استانبول بسربرد تا سرانجام به خاک وطن بازگشت.

بعد از این مهاجرت و تعطیل قهری مجلس سوم فشار متفقین (یعنی روسیه و انگلستان) بر ایران بیطرف رو به افزایش نهاد و حتی کار بجائی رسید که این دو همسایه از عهدنامه ۱۹۰۷ یعنی تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ پا را فراتر گذارده بریگاد قزاق را به یک دیویزیون بنام پلیس شمال تحت فرماندهی افسران روسی و در مقابل آن قوایی نام پلیس جنوب تحت فرماندهی افسران انگلیسی در فارس تشکیل دادند و برای نظارت در مالیه ایران کمیسیون مختلطی از نمایندگان روس و انگلیس به اضافه دو عضو وزن شعر از طرف ایران تأسیس کردند و این ترتیب را به امضاء جبری محمدولی خان سپهسالار اعظم رئیس الوزراء وقت رساندند در صورتیکه عهدنامه ۱۹۰۷ که خیلی سبکتر بود هرگز مورد تصویب ایران واقع نشده بود.

این دوره اختناق ایران دوام داشت تا سال ۱۹۱۷ یعنی سالی که حکومت تزاری ساقط و حکومت انقلابی به ریاست کرنسکی تشکیل شد که آنهم دولت مستعجل بوده و بالاخره لنین زمام امور را در دست گرفت و برای جلب قلوب ملل مشرق‌زمین تظاهراتی

کرد از جمله اعلام نمود عهدنامه ۱۹۰۷ روس و انگلیس را پاره کردم و کلیه امتیازات دولت جابر تزاری در ایران ملغی است. این تظاهرات ایجاد هیجانی در افکار عمومی ایران کرد و مردم غرق شادی شدند و به یکدیگر تبریک می‌گفتند. مأمورین تزاری در ایران حکومت لنین را به رسمیت نمی‌شناختند فقط مسیو براوین قنصل روس در خوی تلگراف تبریکی به لنین مخابره کرد و لنین او را به سمت نماینده مختار دولت شوروی به تهران اعزام نمود. براوین در هر یک از ایالات ایران که سابقاً مأموریت داشت به حسن خلق و عدالت معروف شده بود و وقتی که به تهران آمد دولت بطور غیر رسمی از او پذیرائی کرد و یک باغی در محله خیابان امیریه اجاره کرد و به اختیار او گذاشت و او اغلب به اداره تحریرات روس در وزارت امور خارجه نزد ما می‌آمد و هر دفعه یک یادداشتی مبنی بر الغای کاپیتولاسیون و سایر امتیازات تزاری در ایران بدون هیچگونه قید و شرطی تسلیم می‌کرد یادداشت را می‌گرفتند و بایگانی می‌کردند اما رسید یا جواب به او نمی‌دادند. موضوع شناسائی رژیم جدید روسیه در محافل غیردولتی مورد بحث بود و من هم که آن اوقات تازه سری توی سرها در آورده بودم و باصطلاح سرم بوی قورمه‌سبزی می‌داد با ذهنی ساده در یکی از حوزه‌های حزب دموکرات ضد تشکیلی که عضو آن بودم با حضور جمعی از دوستان از جمله آقای مطیع الدوله حجازی و آقای فضل‌الله بهرامی کنفرانسی دادم و از روی کتاب حقوق بین‌الملل که در دسترس داشتم دلائل حقوقی لزوم شناسائی رژیم روسیه را مفصلاً خاطرنشان کردم، عین سخنرانی من در همان موقع در روزنامه ستاره ایران ارگان دموکرات ضد تشکیلی منتشر شد. بالاخره براوین مجبور شد ایران را ترک کند و به افغانستان رفت اما وزارت امور خارجه ما کماکان با سفارت روسیه تزاری مکاتبه می‌کرد و کارکنان این سفارت که معلوم نبود نماینده کدام دولت هستند مقرری خود را از دارائی بانک استقراضی روس بر می‌داشتند و بانک مزبور املاک و مستغلات متعددی را که رهن کرده بود تدریجاً به قیمت روبل روسی که خیلی تنزل کرده بود به مردم واگذار می‌کرد و از وجوه حاصله کارکنان بانک و سفارت امرار معاش می‌کردند. این ترتیب ادامه یافت تا دولت شوروی در ۱۹۲۰ بادکوبه را متصرف و حکومت حزب مساوات را در آنجا ساقط کرد و اولین کشتی شوروی بطرف بندرانزلی رهسپار گردید و کابینه عاقد قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس بر اثر این حوادث سقوط کرد و جای خود را به مشیرالدوله داد. ایشان تصمیم گرفتند علیقلی خان مشاورالممالک را

که سفیر کبیر استانبول بود به سمت سفیر فوق العاده برای شناختن دولت شوروی و عقد عهدنامه به مسکو اعزام دارند دستورالعمل این مأموریت مشاورالممالک به خط من در اداره تحریرات روس در چندین صفحه نوشته شد و بوسیله آقای حمید سیاح معاون آن اداره ارسال گردید که تقدیم مشارالیه بشود.

### کمیته مجازات

خاطره دیگری که از دوران اولیه خدمت خود در وزارتخارجه دارم تشکیل یک جمعیت سری بود بنام کمیته مجازات که به فواصل چند تن از عمال و نزدیکان مرحوم وثوق الدوله رئیس الوزراء را به قتل رسانید. میرزا اسمعیل خان رئیس انبار غله، منتخب الدوله خزانه دار کل، متین السلطنه مدیر روزنامه عصر جدید و بالاخره آقا میرزا محسن روحانی متنفذ زمان و پشتیبان رئیس الوزراء و پهلوان میدان سیاست آن روز ترور گردیدند. عجیب آنکه یکی از تروریست های این کمیته که عامل چندین قتل بود بدست اعضاء کمیته به قتل رسید.<sup>۱</sup> متعاقب هر تروری یک بیانیه ژلاتینی ارباب کننده پخش می شد و عده ای را تهدید می کرد و تأثیر عمیقی داشت در آن روزها تمام مذاکرات ما در وزارت امور خارجه پیرامون این کمیته دور میزد و هر روز چند خبر قتل جعلی نیز بر اضطراب همه می افزود. هدف این کمیته سری شخص وثوق الدوله بود ولی با تمام تلاشی که بعمل آوردند به او دسترسی پیدا نکردند ولی همین کشتن چند نفر از نزدیکان و اقارب او سبب شد تا وثوق الدوله میدان را خالی کند و پس از استعفا مدتی در اختفاء می زیست بعد از وثوق الدوله که رجلی تندرو و جدی بود افراد معتدلی چون مستوفی الممالک، مشیرالدوله و علاء السلطنه روی کار آمدند و عملاً کار کمیته سری نیز متوقف گردید در دولت علاء السلطنه شهربانی موظف به دستگیری اعضاء کمیته شد و چند نفر از آنها را بازداشت و به زندان انداخت ولی مسئولین کمیته متذکر شدند که قصد و نیت آنها فقط ساقط کردن وثوق الدوله بوده است و چون وی کناره گیری نموده دیگر کسی به قتل نخواهد رسید. در حکومت صمصام السلطنه تمام اعضاء کمیته از زندان آزاد شدند. در سال ۱۲۹۷ هجری و مرج و ناامنی در سرتاسر ایران حکومت می کرد دولت های



زودگذر هر کدام چند روزی بر سریر قدرت استوار گشته ولسی کاری از پیش نمی‌بردند اوضاع داخلی روسیه نیز هرآن در روی مسائل سیاسی ایران اثر می‌گذاشت در آن هنگام نجفقلی صمصام‌السلطنه در رأس دولت قرار گرفته بود و مردم سخت از دولت‌ها متنفر و آرزوی یک دولت ثابت و قوی می‌نمودند در احزاب و انجمن‌ها و گروه‌های آئی‌هائیکه همه روزه به عمل می‌آمد صحبت از یک دولت قوی و قاطع بود در آن ایام سیدحسن مدرس در تهران کارگردان اصلی سیاست روز بود مخصوصاً بازار و اصناف تهران از او پشتیبانی می‌کردند و او را رهبر و مرشد خود می‌دانستند در آن روزها مدرس و دوستان سیاسی او به وثوق‌الدوله نظر داشتند و حکومت لری صمصام‌السلطنه را مناسب برای آن ایام نمی‌دانستند. مدرس برای راضی کردن احمدشاه با جماعتی از طرفداران خود به شهرری رفت و در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم متحصن شد و همه روزه با ایراد سخنرانی و حمله به دولت خواستار عزل صمصام‌السلطنه و روی کار آوردن وثوق‌الدوله شدند و کار به جایی رسید که احمدشاه چند نفر از درباریان را نزد آنها فرستاد و تقاضا نمود که آقایان از تحصن خارج شوند و طبعاً حاجت آنها که ریاست دولت وثوق‌الدوله است اجابت خواهد گردید و شاه نیز برای بازگرداندن علماء کالسکه خود را به مدرس داد تا با استفاده از آن به تهران باز گردند. سرانجام احمدشاه، صمصام‌السلطنه را از صدارت معزول و وثوق‌الدوله را بجای او نشانید ولی این تغییرات هم به سادگی انجام نگرفت.

هنوز چند ماهی از استخدام من در وزارت امور خارجه نگذشته بود که جنگ جهانی‌گیر اول شروع شد. دولت مستوفی‌الممالک خیلی زود جنیبد و بیطرفی ایران را در آن جنگ به جهانیان اعلام نمود ولی همسایگان ما بیطرفی ایران را محترم نشمردند. روس، انگلیس و امپراطوری عثمانی سرحدات ما را مورد تجاوز قرار داده وارد خاک ایران شدند و کشور ما را محل تاخت و تاز قوای نظامی خود قرار داده به زد و خورد پرداختند. در جنگ بین‌المللی اول آلمان، اطریش و عثمانی در یک طرف قرار داشتند و به آنها متحدین گفته میشود. آزادیخواهان ایران طرفدار متحدین بودند برای اینکه آنها را دشمن دشمنان ایران می‌دانستند من هم نیز از نظر عقاید سیاسی و مملکتی طرفدار این دسته بودم در عوض روس و انگلیس نیز در کنار هم قرار گرفته متفقین را تشکیل می‌دادند. در آن ایام پرنس رویس سفیر آلمان به اتفاق مهاجرین ایرانی تهران را ترک

کرده بود. عاصم بیک سفیر عثمانی را در خارج از شهر انگلیس ها دستگیر و از ایران خارج نموده بودند. سفیر اطریش کنت لوگویتتی نام داشت مرد سالخورده ای بود با ریش بلند زبان عربی را نیز در مصر فرا گرفته بود و بخوبی تکلم می کرد. دفتردار سفارت هم فیشر نام داشت که در این سمت سالها در تهران مانده بود و منزلی در حومه شهر خارج از محدوده خندق ساخته بود و دیگران نیز به او تأسی کردند و خانه هائی در آنجا ساختند و آن منطقه بنام «فیشرآباد» معروف شد. سفیر اطریش و کنسول عثمانی و کفیل سفارت آلمان در خیابان ارباب جمشید نزدیک کلوپ تهران عمارتی در مجاورت باغ سردار معتضد اجاره کرده در پناه دولت امریکا که هنوز بیطرف مانده بود در امان بودند.

### خوراک جوجه تیغی

یک روز کنت لوگویتتی سفیر اطریش در اطراف تهران یک جوجه تیغی شکار می کند و به منزل خود می برد و پس از جدا ساختن تیغ های بدن او گوشت جوجه تیغی را کباب کرده و می خورد و در اثر خوردن آن گوشت مبتلا به اسهال خونی شد فوت می کند و من از طرف وزارت امور خارجه در مراسم تشییع جنازه او شرکت کردم این مراسم در روزهای اول مرداد ماه ۱۲۹۷ صورت گرفت و من شاهد و ناظر دو رئیس الوزراء در آن واحد در تشییع جنازه وزیر مختار اتریش بودم. این تشییع جنازه مصادف شده بود با روز انتصاب وثوق الدوله بجای صمصام السلطنه رئیس ایل بختیاری که استعفای خود را به احمدشاه نداده بود و کماکان خود را رئیس دولت می دانست. به همین مناسبت هر دو با جبهه که لباس رسمی آن زمان بود در تشییع جنازه سفیر شرکت کرده بودند. وثوق الدوله قریب دو سال قبل مجبور به کناره گیری از مقام ریاست وزراء شده بود و علت آن انقلاب روسیه و سقوط دولت تزاری که پشتیبان کابینه او بوده می بود و در داخل مملکت هم یک کمیته سری چند نفر از دوستان و نزدیکان او را ترور کردند و در نتیجه وثوق الدوله کنار رفت و مدتها در اختفا می زیست.

### وثوق الدوله پهلوان فاتح

اما وثوق الدوله آن روز در تشییع جنازه سفیر اتریش مثل یک پهلوان فاتح ظاهر شده بود و اولین کاری که در زمامداری خود کرد دار زدن حسین لله قاتل میرزا محسن مجتهد



میراز حسن خان وثوق الدوله بهلوان فاتح.

برادر صدرالعلماء بود و اما وثوق الدوله در سال دوم زمامداری خود پس از ایجاد آرامش در داخله مملکت دست به انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ زد که نظام و مالیه، یعنی شریان حیاتی و مظهر استقلال ایران را تحت کنترل دولت انگلیس درآورد و این قرارداد بعد از غلبه دولت شوروی بر دولت آذربایجان قفقاز مخلوق انگلیسها در باد کوبه و ورود اولین کشتی شوروی به بندر انزلی که موجب سقوط دولت عاقد قرارداد شد. اما صمصام السلطنه وارث دولت مستوفی الممالک بود که برای جلوگیری از آزادی افراطی تمام روزنامه‌ها را تعطیل کرد و رفت و متعاقب آن صمصام السلطنه هم حکومت نظامی برقرار کرد و جاده را برای یک حکومت مقتدرتر ارتجاعی با دوام بجای کابینه‌های متزلزل زودگذر هموار ساخت. ولی تشبثات و حرکات مذبح‌خانه صمصام السلطنه بنام اصلاحات برای ادامه حکومتی که مقدر بوده است فقط «محلل» باشد از قبیل الغای بی اثر رژیم کاپیتولاسیون صرفاً با

صدور یک تصویرنامه و بدون تمهید مقدمات بیهوده بود عده‌ای از علماء در بقعه حضرت عبدالعظیم در شهرری متحصن شدند و خواهان سقوط صمصام السلطنه بودند یکی از علماء (س-ک) هم از وثوق الدوله تطمیع شده بود که به متحصنین ملحق بشود هم از صمصام السلطنه که از چنین اقدامی خودداری کند طنز می‌گفتند او تا آب انبار قاسم خان وسط راه رفت و در آنجا بین‌المحظورین و متحیر در انتظار ماند که موجبی و محرک بیشتری برای برگشتن یا ادامه دادن به سوی شهرری برسد.

بالاخره وثوق الدوله به گرفتن دستخط از احمدشاه و احراز مقام صدارت نائل شد ولی صمصام السلطنه زیر بار نمی‌رفت و خود را بعنوان اینکه استعفا نکرده است رئیس الوزراء قانونی می‌دانست و جزء دوازده نفری بود که قبل از زمامدار شدنش به وکالت مجلس شورای ملی برای دوره چهارم انتخاب شده بود و در این سمت تنها وکیل تهران بود که در دوره فترت چند ساله قبل از افتتاح مجلس چهارم جرأت کرد از هواخواهان جمعی از آزادیخواهان که غالباً از دموکرات‌های ضدتشکیلی بودند و به امر وثوق الدوله از مجلس روضه‌خوانی مسجد ترکها در بازار توقیف و به قزوین تبعید شده بودند در خانه خود چندین شبانه‌روز پذیرائی شایانی کند از جمله توقیف شدگان صبا مدیر روزنامه ستاره ایران، مرحوم بینش نویسنده ظرائف آن روزنامه. نیرالسلطان نوائی مدیر روزنامه صدای ایران. آقای منوچهریان و مرحوم معاون السلطنه عموی نگارنده و پسر عمه وثوق الدوله بودند.

توضیح آنکه حزب نیرومند و ریشه‌دار و تجددخواه ملی دموکرات ایران بعد از مهاجرت وکلای مجلس سوم و اشغال ایران تعطیل بود. اما متعاقب انقلاب روسیه عده‌ای از دموکرات‌ها در صدد تشکیل مجدد حزب برآمدند و عده‌ای مخالف بودند و انتظار مراجعت اعضای حزب دموکرات را از مهاجرت به خارجه داشتند به این ترتیب دموکرات‌ها به دو دسته تشکیلی و ضدتشکیلی تقسیم شدند. تشکیلیون را وثوق الدوله جلب کرد و کمیته سری آنها با عقد قرارداد ۱۹۱۹ موافقت داشت اما دموکرات‌های ضدتشکیلی علم مخالفت علیه عاقد قرارداد برافراشتند و مجلس روضه‌خوانی هم باطناً یک تجمع سیاسی بود.

بالاخره از بین متحصنین خانه صمصام السلطنه عده‌ای از جمله مرحوم پدرم و مرحوم سید محمد کمره‌ای و مرحوم میرزا ابوطالب تبریزی و مرحوم لطفی که در آن تاریخ شیخ



نجفقلی خان صمصام‌السلطنه در مقابل احمدشاه ایستادگی کرد.

عبدالعلی لاریجانی نام داشت معین شدند که متفقاً برای تظاهر پیاده از منزل صمصام السلطنه واقع در زاویه شمال شرقی خیابان استانبول تا فرح آباد برای تحصن در دربار مرحوم احمدشاه حرکت کردند و من هم بعنوان رابط بین آنها و متحصنین خانه صمصام السلطنه همراه آنها بودم و وثوق الدوله که برای شرفیابی عازم فرح آباد بود و کالسکه اش از خیابان دوشان تپه عبور می کرد ما را به رأی العین دید و قریب یک هفته مرحوم موثق الدوله وزیر دربار از ما پذیرائی می کرد و بدون اخذ نتیجه محترمانه عذر ما را خواستند.

فقط یک روز چند نسخه از بیانیه غرای و وثوق الدوله مبشر قرارداد ۱۹۱۹ را حاکی از اینکه دولت انگلیس به دولت ایران منت گذارده و چنین قرارداد پیشنهادی ایران را قبول کرده است، و وثوق الدوله همراه خود به فرح آباد آورده بود به اتاق پذیرائی ما در آنجا آوردند و وثوق الدوله از رجال با کمال ادیب و نویسنده زبردستی بود و آن بیانیه را با فصاحت هرچه تمامتر تهیه کرده بود. اکنون او که سالها است فوت کرده و کینه های آن زمان از من زائل شده و مراحلی در ظرف نیم قرن از آن تاریخ طی کرده ام فکر می کنم آیا وثوق الدوله مردی بود که می خواست وطنش را به اجانب بفروشد یا اینکه فکر کرده بود بالاخره ایران دچار یک اختناق بدتر از مستعمره بودن مثل هندوستان رسماً هم مستعمره بشود و سامانی پیدا کند و در کشمکش غیر قابل احتراز بین دو سیاست خارجی و مداخلات دو دولت مقتدر خارجی پیش از پیش خراب و مضمحل نشود متأسفانه در مدت کوتاهی که وثوق الدوله قبل از فوت به ایران مراجعت کرد و چند بار ملاقاتی دست داد حسن کردم دچار نسیان و فتور سالخوردگی است و موفق نشدم با او مذاکره و این معما را حل کنم. در هر صورت اگر قرارداد ۱۹۱۹ ملغی نشده بود و ادامه می یافت و ایران در آن زمان مستعمره شده بود حالا دیگر در دوران ورشکستگی استعمار حتماً مثل همه کشورهای نوین، استقلال خود را مسترد داشته بود و در ازای زجر و خفت تحت الحمایگی شاید مثل هندوستان یک کادر اداری کامل و یک سازمان قضائی محکم که شرط حتمی هرگونه اصلاح مملکتی است نصیبش می شد اما آیا یک چنین فائده و هزاران فوائد دیگر می ارزد به اینکه کشوری و ملتی سیادت و حاکمیت خود را حتی یک روز از دست بدهد.

### قدرت نمائی و ثوق الدوله

بهر نحوی که بود و ثوق الدوله زمام امور را بدست گرفت و با قدرت کامل به اداره امور مملکت پرداخت نخستین اقدام او دستگیری کلیه اعضاء کمیته سری مجازات بود. کلنل وستداهل رئیس نظمیة نیز در اجرای امریه دولت جدید، ظرف چند روز تمام اعضاء کمیته را که بالغ بر بیست نفر بودند بازداشت کرد. پس از بازجوئی های مقدماتی در نظمیة دوسیه به عدلیه رفت و چند روز نیز در آنجا باز پرسى شدند و مدعى العموم علیه آنها ادعاینامه صادر نمود و دادگاه ظرف چهل و هشت ساعت به اتهام آنها رسیدگی و احکام سنگینی درباره بعضی از آنان صادر نمود ابتدا دو نفر محکوم به اعدام و در میدان توپخانه به دار مجازات آویخته شدند و دو نفر نیز محکومیت سنگین و تبعید پیدا کردند چون در راه قصد فرار داشتند هر دو آنها کشته شدند و بقیه نیز هر یک به چندین سال حبس محکوم گردیدند. این اقدام و ثوق الدوله در همان روزهای اول زمامداری با حسن اثر زیادی مواجه شد و مردم به شادمانی و جشن پرداخته اقدام دولت را در مجازات آدمکشان ستایش نمودند.

### مبارزه با دزدان

بعد از مجازات اعضاء کمیته مجازات، نوبت به گردنکشان و راهزنان و یاغیان رسید دستور صریح و ثوق الدوله به تمام ولاه و حکام مبنی بر این بود که نسبت به دستگیری و مجازات این دسته از اشرار که جان و مال مردم را ملعبه خود ساخته اند اقدام نمایند در هر شهری چند نفری که سلب آسایش از مردم نموده بودند دستگیر و اعدام شدند از جمله رضا جوزانی در اصفهان که جنایاتش سالیان دراز ادامه داشت موجب مسرت مردم آنجا شد.

نایب حسین کاشی و پسرش ماشاء الله خان که قریب بیست سال در یزد و کاشان و اصفهان راهزنی می کردند تعقیب شدند ابتدا ماشاء الله خان و سپس پدرش نایب حسین کاشی و عده زیادی از اعوان و انصار آنها بالای چوبه دار رفتند و اموال مسروقه مردم نیز به آنها تحویل گردید و بدین ترتیب و ثوق الدوله در چند ماه اولیه زمامداری خود توانست رضایت مردم را فراهم سازد و روزنامه ها نیز الحق او را تقویت می کردند.

## ورود به حزب دموکرات

همزمان با تشکیل کابینه اول وثوق الدوله فرمان انتخابات دوره چهارم صادر شد و طبعاً احزاب موجود به جنب و جوش افتاده شروع به خانه‌تکانی کردند و منعم که در آن روزها سری در سرها در آورده بودم مایل شدم فعالیت سیاسی خود را دریکی از احزاب شروع کنم. عده‌ای از افراد حزب دموکرات که در مهاجرت شرکت نکرده در ایران مانده بودند به فکر افتادند حزب دموکرات ایران را از حال تعطیل خارج نمایند و برای انتخابات دوره چهارم مجلس صف‌آرایی نمایند و به این منظور دفتر داوطلبان را باز کرده افراد جدیدی وارد حزب می‌کردند. در مقابل آنها عده دیگری بودند که می‌گفتند باید منتظر بازگشت سران مهاجر حزب از خارجه شد و با دخالت آنان اقدام به این عمل نمود و مقصودشان از سران حزب این افراد بودند: سلیمان میرزا، سید محمدرضا مساوات، میرزا طاهر تنکابنی، سیدحسین کزازی و غیره که جزء مهاجرین بودند. آقای تقی زاده و حسینقلی نواب که قبلاً در خارجه اقامت داشتند پس از مدتی مذاکره و مناقشه این دو دسته نتوانستند توافق کنند و هریک راه خود را پیش گرفتند.

دسته اول معروف به دموکرات‌های تشکیلی و دسته دوم دموکرات‌های ضد تشکیلی شدند. این دسته فقط کسانی را عضو حزب دموکرات می‌شناختند که قبل از مهاجرت وارد حزب شده بودند ولی دسته اول در را باز گذارده عده زیادی که در بین آنها مشتی استفاده‌چی و اپورتونیست بودند وارد حزب دموکرات شدند معاریف دسته اول عبارت بودند از حاج مخبرالسلطنه، حکیم‌الملک، اعتلاءالملک، معاون‌السلطنه (عمومی نگارنده و پدر دکتر معاون)، سید هاشم وکیل، سید محمد تدین، ملک‌الشعراى بهار، میرزا علی اکبر ساعت‌سازو غیره از دسته دوم سیدمحمد کمراهی، عین‌الممالک (پدر نگارنده) تقی بینش، حسین پرویز، محمود پهلوی که بعد نام خانوادگی «محمود» را اختیار کرد.

من که قبل از مهاجرت هنوز محلی از اعراب نداشتم و اولین مرحله عمرم بود که با مبارزات حزبی مواجه شدم و به تحریک نیروی جوانی میل داشتم وارد در کارزار بشوم ابتدا تردید داشتم جانب کدامیک از دو دسته را بگیرم ولی چندی که ناظر بر اوضاع بودم بر من ظاهر شد که ضد تشکیلی‌ها بیغرض‌تر و وارسته‌تر بودند و مبارزه‌شان شجاعانه‌تر بود و به آنها تمایل کردم بخصوص وقتی که انتخابات تهران شروع و لیست کاندیداهای این دو



دسته منتشر و معلوم شد که سران تشکیلهای خودشان را کاندیدا کرده و حتی صمصام السلطنه رئیس ایل بختیاری را هم بمنظور جلب کمک مالی در انتخابات با خود شریک ساخته بودند در صورتی که ضدتشکیلی‌ها منحصراً دموکراتهای مهاجر مانند تقی زاده، مساوات، سلیمان میرزا، تنکابنی و غیره را در لیست انتخاباتی گذاشته و از خود کسی را منظور نکرده بودند.

من بدین ترتیب وارد حزب دموکرات شدم و فعالیت خود را در آن حزب بصورت چشمگیری شروع نمودم. اولین مأموریت حزبی من عضویت هیئت تحریریه روزنامه ستاره ایران بود که ارگان ضد تشکیلی‌ها بود.

من هرروز بعد از کار اداری به دفتر روزنامه می‌رفتم و مقالاتی در زمینه‌های مختلف با اسم و بی اسم می‌نوشتم و اغلب در آنجا به اتفاق بینش و محمود محمود ناهار مهمان مرحوم حسین صبا (کمال السلطان) مدیر آن روزنامه بودیم. مدتی هم آقای دشتی که قبل از تأسیس شفق سرخ سردبیر ستاره ایران بودند در این ناهار شرکت داشتند.

در حقیقت با عضویت در حزب دموکرات فعالیت دیگر اجتماعی من شروع شد و آن مشارکت در مطبوعات بود. غیر از مقالاتی که در روزنامه ستاره ایران می‌نوشتم ناچار بودم برای روزنامه زبان آزاد که مدیر و صاحب آن مرحوم معاون السلطنه عمویم بود مقاله بنویسم. مدتی نیز در روزنامه معتبر و ترقی عصر جدید که به مدیریت عبدالحمید متین السلطنه منتشر می‌شد موظفاً مقاله می‌نوشتم بعدها نیز این رویه را ادامه دادم در مجله علمی و مجله آینده مقالاتی در زمینه‌های مختلف به رشته تحریر در آوردم.

با تمام اشتغالات اداری و سیاسی و مطبوعاتی که برای خود فراهم کرده بودم ولی باز میل به ادامه تحصیل و کسب معلومات جدید داشتم و در این اندیشه بودم که موجباتی فراهم شود تا در اروپا تحصیلات خود را ادامه دهم.

### ورود به مدرسه عالی حقوق

در سال ۱۲۹۷ و ثوق الدوله با اقتدار کامل به رئیس‌الوزرائی منصوب شد و در کابینه خود وزارت عدلیه را به فیروز میرزا نصرت الدوله سپرد. نصرت الدوله تحصیل کرده فرانسه و در رشته حقوق تحصیلات عالی داشت و میل داشت در عدلیه تحولاتی ایجاد کند از اینرو در مرحله اول به فکر تأسیس مدرسه حقوق افتاد.

همانطوری که میرزا نصرالله خان مشیرالدوله و دو پسرش حسن و حسین مؤسس مدرسه عالی علوم سیاسی بودند. مرحوم نصرت الدوله نیز مؤسس مدرسه عالی حقوق بود. در آن سال قرار بود هیئتی به کنفرانس صلح پاریس اعزام شوند. مشاورالممالک انصاری وزیر امور خارجه به ریاست هیئت منصوب شد و ذکاءالملک فروغی رئیس دیوانعالی کشور و مسیو آدلف پرنی مستشارفرانسوی وزارت عدلیه هم به عضویت هیئت انتخاب شدند و به فرانسه مسافرت نمودند در این سفر نصرت الدوله وزیر عدلیه به آدلف پرنی مأموریت داد درباره تشکیل دانشکده حقوق در تهران مطالعات لازم بعمل آورده و چهار نفر استاد فرانسوی ذیصلاح استخدام نماید. پرنی با همکاری ذکاءالملک این برنامه را بمرحله اجراء درآورد و چهار نفر استاد فرانسوی استخدام نموده با خود به ایران آورد ولدی الورود مدرسه عالی حقوق تشکیل و شروع به کار کرد. تحصیلات در مدرسه مزبور به دو دوره تقسیم می شد. دوره اول دو سال بود و امور مقدماتی از قبیل آموزش زبان فرانسه و ادبیات فارسی و تاریخ و جغرافیا در آن تدریس می شد و شرط ورود به آن داشتن مدرک تحصیلی سیکل اول متوسط بود.

یا امتحان کتبی و شفاهی در همان حدود کسانیکه تحصیلات عالیتری داشتند و زبان فرانسه را بخوبی تکلم می نمودند از طی دوره مقدماتی معاف بودند. من چون فارغالتحصیل مدرسه ایران و آلمان بودم و مدرک تحصیلی من از طرف دولت آلمان معادل دیپلم شناخته شده بود مستقیماً وارد دوره دوم شدم و بدین ترتیب تحصیلات عالی خود را در رشته حقوق آغاز کردم. ادلف پرنی مستشار وزارت عدلیه به ریاست مدرسه حقوق انتخاب شد و چهار استاد فرانسوی عبارت بودند از مسیو لوسویور و مسیو نیکل و مسیو دوفورویل و دوفوست و بالاخره مسیو مرل که هر کدام از استادان فرانسوی رشته ای از علم حقوق را به زبان فرانسه تدریس می کردند. در کنار استادان فرانسوی چند استاد و معلم ایرانی نیز امر تدریس را بر عهده داشتند مانند حاج سید نصراله تقوی که در آن تاریخ مستشار دیوان کشور و در لباس روحانیت بود، میرزا جواد خان عامری هم تدریس می کرد و نظامت مدرسه با او بود. منصورالسلطنه عدل نیز جزء مدرسین آنجا بود. رجال دانشمندی چون مشیرالدوله پرنیا، مؤتمن الملک، ذکاءالملک و نصیرالدوله بدر نیز هر سال چند بار کنفرانس می دادند.

افرادی که در مدرسه حقوق با من همکلاس بودند و یا بعد وارد مدرسه حقوق شده و

یک یا دو کلاس پائین‌تر بودند تا آنجا که به خاطر دارم عبارتند از علی معتمدی، نصراله انتظام، محمود هدایت، محمد سجادی، حسین مهیمن، حسن مشرف نفیسی، سعید نفیسی، عباسقلی گلشائیان، محمد سروری، علی اکبر دفتری (برادرم)، عبدالله انتظام، حسین قدس نخعی، جواد قدیمی، عبدالحسین مفتاح، عبدالله ممتاز، عبدالحسین میکده، محمدحسین نجم و احمد اردشیر. این مدرسه قریب پنج دوره فارغ‌التحصیل بیرون داد و در دوران وزارت معارف سیدمحمد تدین از وزارت دادگستری منتزع گردید و با مدرسه سیاسی که آنهم از وزارت امور خارجه جدا شده بود در یکدیگر ادغام شدند و مدرسه عالی حقوق و علوم سیاسی را تشکیل دادند.

من مدرسه عالی حقوق را در سال ۱۳۰۰ شمسی پایان دادم و در سال بعد قانون استخدام به تصویب مجلس شورای ملی رسید. سوابق خدمتم در وزارتخانه و با توجه به مدارک تحصیلی رتبه ۵ اداری پیدا کردم. از سال ۱۲۹۷ تا سال ۱۳۰۰ که من دوره مدرسه عالی حقوق را طی می‌کردم در کشور ما حوادث زیادی اتفاق افتاد. اولین واقعه مهم اعلامیه وثوق‌الدوله رئیس‌الوزراء مبنی بر انعقاد قرارداد ۹ اوت ۱۹۱۹ بود که موجی از مخالف و موافق بوجود آورد و روزنامه‌ها در رد یا تأیید قرارداد قلمفرسانی می‌کردند و وثوق‌الدوله هم با شدت عمل مخالفین قرارداد را می‌کوبید و برخی از آنان را که از رجال مهم و آزادیخواه بودند تبعید کرد، در همان هنگام که قرارداد امضاء و منتشر شد سلطان احمدشاه به اتفاق نصرت‌الدوله فیروز که از وزارت عدلیه به وزارت امور خارجه تغییر شغل داده بود عازم اروپا شد و این سفر قریب ۸ ماه طول کشید نصرت‌الدوله در این سفر به تغییر بعضی از سفرای ایران در خارج اقدام کرد از جمله میرزا محمود خان احتشام‌السلطنه سفیر کبیر ایران را در استانبول برکنار ساخت و همچنین در پاریس میرزا صمدخان ممتازالسلطنه را که قریب ۲۵ سال وزیرمختار ایران در آنجا بود معزول ساخت ولیکن دولت فرانسه این تغییر را نپذیرفت و جنجالی بلند شد و تا مدتها در پاریس ایران دو وزیر مختار داشت یکی همان ممتازالسلطنه بود و دیگری وزیر مختاری از طرف نصرت‌الدوله وزیر خارجه مبعوث شده بود. دولت انگلستان در این سفر از احمد شاه پذیرائی شایانی بعمل آورد ولی احمد شاه بهیچوجه قرارداد ۱۹۱۹ را تنفیذ ننمود در آن ایام گفته می‌شد ناصرالملک نایب‌السلطنه سابق به احمدشاه گفته بود کار خودت را ضایع کردی. الغرض پس از بازگشت شاه به تهران وثوق‌الدوله از کار کناره‌گیری کرد و



میرزا احمد خان قوام السلطنه رئیس الوزراء.

مشیرالدوله زمام امور را در دست گرفت و اعلامیه ای صادر نموده و تنفیذ قرارداد را به عهده مجلس قرار داد. در دوره زمامداری مشیرالدوله شیخ محمد خیابانی در تبریز علم مخالفت برافراشت و شهر تبریز را بتصرف خود درآورد و آذربایجان را آزادستان خواند. مشیرالدوله رئیس الوزراء مرحوم مخبرالسلطنه را به آذربایجان فرستاد و بهرنحوی بود غائله خیابانی خاتمه یافت و بعد از آن مشیرالدوله کنار رفت و احمدشاه بهر کسی که متوسل شد تا زمامداری را بپذیرد زیر بار نرفتند و چون بحران ادامه پیدا کرد شاه ناچار فتح الله خان سپهدار رشتی را که سابقاً سردار منصور لقب داشت به رئیس الوزرائی برگزید. در دولت ناتوان سپهدار اوضاع داخلی ایران پیچیده تر شد و از هر طرف نغمه های مخالف بلند شد. سپهدار به توصیه و خواسته دولت انگلیس افسران روسی قزاقخانه را اخراج کرد و برای اولین بار سردار همایون والی افسر ایرانی قزاقخانه را به ریاست آن گمارد و سرانجام در سوم حوت ۱۲۹۹ قوای قزاق مقیم قزوین به فرماندهی میرپنج رضاخان و به زعامت سید ضیاءالدین مدیر روزنامه رعد تهران را تصرف کردند و تغییراتی در شئون مملکت پدید آوردند.

## کودتای ۱۲۹۹

اتفاقاتی که ظرف سه سال در ایران رخ داد حائز اهمیت خاصی بود و من چون در کنار وقایع قرار داشتم و نقشی در هیچکدام از آنها نداشتم بنابراین بحث و مذاکره پیرامون آنها را بعهدہ مورخین و دست‌اندرکاران واگذار می‌کنم فقط بعنوان یک شاهد عینی به ذکر آنها به اختصار پرداختم.

سید ضیاء‌الدین فرمان ریاست وزرائی را از سلطان احمدشاه دریافت کرد و فرمانده قزاق نیز با دریافت لقب سردار سپه رئیس دیویزیون قزاق و بعد وزیر جنگ شد. عده زیادی از رجال و معارف توقیف و به زندان افتادند. دکتر مصدق والی فارس، قوام‌السلطنه والی خراسان و صارم‌الدوله والی کرمانشاه حکومت سید ضیاء‌الدین را نپذیرفتند. و سید دستور توقیف آنها را صادر کرد. مصدق‌السلطنه قبل از اینکه توقیف شود به احمدشاه استعفا داد و به خاک بختیاری پناه برد و در تمام مدت حکومت سید ضیاء در خاک بختیاری بصورت اختفاء می‌زیست ولی قوام‌السلطنه توسط کلنل محمدتقی خان پسیان رئیس ژاندرمری خراسان دستگیر و به تهران اعزام شد و صارم‌الدوله نیز توسط مازور پولادین افسر ژاندارم پس از یک زد و خورد شدید و بجای گذاشتن عده زیادی کشته و زخمی توقیف و به زندان تهران انتقال یافت. حکومت سید ضیاء‌الدین بیش از سه ماه دوام نکرد و به اروپا تبعید شد. احمدشاه، قوام‌السلطنه را بجای او نشانید. قوام



میرزا محمد خان مصدق‌السلطنه والی آذربایجان.

مجلس چهارم را افتتاح کرد و زندانیان را آزاد نمود ولی در خراسان کلنل محمدتقی خان از اعمال گذشته خود بیمناک گردید و علم مخالفت برافراشت، میرزا کوچک خان نیز در رشت فعالیت خود را از سر گرفت و امیرمؤید سوادکوهی نیز در مازندران کوس لمن الملکی می زد و ساعدالدوله پسر سپهسالار نیز در تنکابن به جمع آوری قوا پرداخته سر از اطاعت حکومت مرکزی پیچید در تهران نیز بازار سیاست داغ شده بود مجلس پس از قریب هفت سال فترت جانی گرفت و اقلیت و اکثریت به نزاع پرداخته و هر کدام از شخص یا دسته ای حمایت می کردند. مدرس و یاران با وفای او که از هفت یا هشت نفر تجاوز نمی کردند گاهی در لباس اقلیت و زمانی در جامه اکثریت سیاست مملکت را در دست داشتند در مقابل آنها سلیمان محسن لیدر حزب دموکرات و وکیل حرّاف و حادثه جو، در مقابل مدرس سدی آهنین بود.

بهر ترتیب اوضاع سیاسی هر روز رنگ تازه ای پیدا می کرد و ما نیز در وزارت امور خارجه ناظر و شاهد اوضاع بودیم.

من در آن ایام تنها به عضویت وزارت امور خارجه اکتفا نمی کردم و گذشته از اینکه با غالب مطبوعات همکاری داشتم دعوت مدرسه نظام را برای تدریس پذیرفتم و هفته ای چند ساعت در آن مدرسه زبان فرانسه و تاریخ و جغرافیا تدریس می کردم خیلی از امرای فعلی ارتش در آن تاریخ محصل مدرسه نظام بودند ریاست مدرسه نظام با امیر موثق نخبوان بود و گاهی در سر درس استادان حاضر می شد و به محض اینکه درس استاد پایان می پذیرفت از شاگردان درس را سؤال می نمود و گاهی نیز به استادان پرخاش می کرد که چرا شاگرد مطالب درس را نفهمیده است. یک روز نیز سردار سپه وزیر جنگ برای بازدید مدرسه نظام آمد و من در کلاس زبان فرانسه تدریس می کردم مدتی آرام در بالای کلاس ایستاد و پس از چند دقیقه بدون اینکه سوالی از شاگردان بکند مدرسه را ترک کرد. آنروز همراهان وزیر جنگ عبارت بودند از سردار رفعت نقدی، خدایارخان و امیر موثق. طرز صحبت خدایارخان با وزیر جنگ خیلی صمیمانه و دوستانه بود و مشخص بود بین آن دو دوستی و رفاقت قدیمی وجود دارد.

### نماینده والی آذربایجان

در اواخر سال ۱۳۰۰ که مشیرالدوله زمام امور را با رأی مجلس چهارم در دست

گرفت دکتر مصدق السلطنه را والی آذربایجان نمود. در آن ایام رسم بر این بود که ولات در تهران دفتر کار و نماینده داشتند و والی توسط نماینده خود در تهران که بین آن دو نیز رمز مخصوصی وجود داشت کارها را تعقیب می‌کردند. من در آن ایام نماینده دکتر مصدق السلطنه والی آذربایجان در تهران بودم.

در آن ایام سردار سپه وزیر جنگ که برای تکمیل سازمان نظامی کشور احتیاج به پول داشت به دولت فشار می‌آورد. کاری که در آن ایام صورت گرفت این بود که اداره مالیات غیر مستقیم مملکت را که درآمدهای نقدی داشت ضمیمه وزارت جنگ کردند. در آن اوقات نائره جنگ سمیتقویاگی کرد در آذربایجان مشعل و کسب و خامت کرده بود. یاگی کرد قلعه چهریق را مرکز ستاد و فعالیت خود قرار داده بود و قوای دولتی بهیچوجه قادر به برخورد با او نبود. سردار سپه، حبیب‌الله خان شیبانی را با ارتقاء به درجه سرتیپی به فرماندهی قوای آذربایجان منصوب نمود تا غائله سمیتقورا خاتمه دهد. حبیب‌الله خان با ارکان حرب (باصلاح امروز ستاد ارتش) حسن رابطه نداشت چه او از افسران ژاندارمری سابق و روساء ستاد از قزاق‌خانه بودند و بین این دو دسته در ارتش رقابت و دوئیت بود. حبیب‌الله خان مطالب مهمی با رمز والی آذربایجان (دکتر مصدق السلطنه) بوسیله من به سردار سپه مخابره می‌کرد و جواب آن را وزیر جنگ با رمزی که من تهیه می‌کردم امضاء می‌نمود و به همین جهت در آن ایام هر وقت تلفن می‌کردم سردار سپه که برای آذربایجان ناراحتی داشت هر جا بود فوراً مرا می‌پذیرفت. بخاطر دارم چند بار در پشت میز اداره مالیات غیر مستقیم واقع در خیابان فردوسی حالیه سردار سپه را ملاقات کردم. حبیب‌الله خان چند ماهی بیش در آذربایجان نماند چون کاری از پیش نبرد به تهران احضار شد و بجای او سرتیپ امان‌الله میرزا رئیس ارکان حزب کل قشون به فرماندهی قوای آذربایجان منصوب گردید و سرانجام با کمک سرتیپ فضل‌الله خان بصیر دیوان و سرتیپ ظفرالدوله و چند تن از امراء غائله سمیتقورا خاتمه دادند و قلعه چهریق به تصرف قشون درآمد. در نتیجه این فتح و فیروزی قشون در تهران جشن‌های متعددی بر پا کرد و منهم که سهمی کوچک در این کار داشتم مورد تشویق قرار گرفتم.

### آشنائی با داور

اواسط سال ۱۳۰۱ بود. روزی در وزارت امور خارجه همکارم آقای رضا علی

دیوان بیگی ضمن مذاکرات مختلف اظهار کرد فلانی آقای میرزا علی اکبر خان داور مایل است با شما دیداری داشته باشد و هر وقتی را که تعیین بنمائید ایشان بدیدار شما در منزل خواهند آمد. داور در آن تاریخ تازه از اروپا به تهران بازگشته بود و نماینده مردم خوار و ورآمین در مجلس شورای ملی بود ولی در همان مدت کوتاه با ایراد نطق‌های منطقی در مجلس کسب وجهه نموده و سیاست‌های روز را متوجه خود نموده بود. فردای آن روز سرشب داور به منزل من آمد، ولدی‌الورود از اوضاع سیاسی کشور شمه‌ای بیان کرد و مصراً خواست تا جوانان تحصیلکرده با پشتیبانی یکدیگر برای نجات مملکت تلاش کنند آنگاه تر خود را که تشکیل یک حزب سیاسی بود بیان کرد و افزود روزنامه‌ای نیز باید ارگان این حزب نمود.

از توضیحات داور معلوم شد مطالعات خود را درباره حزب و روزنامه پایان بخشیده است و حتی نام مناسب هم برای آنها انتخاب کرده است فعلاً در صدد جمع‌آوری اعضاء حزب است من در آن روز تحت تأثیر بیانات صادقانه و وطن‌پرستانه داور قرار گرفتم و موافقت خودم را با خواسته‌های سیاسی او اعلام کردم، او هنگام خداحافظی مجدداً تأکید کرد پس شما از این تاریخ جزء اعضاء مؤسس حزب ما که رادیکال نام دارد خواهید بود. من هم تشکر کرده از هم جدا شدیم. دو روز بعد دعوتنامه‌ای به امضاء داور برای من رسید و مرا برای شرکت در اولین نشست حزب خواسته بود به خاطر دارم یکی از خانه‌های نظام‌الملک واقع در میدان بهارستان را برای کلوب حزب اجاره کرده بود. در روز موعود به محل حزب رفتم، عده‌ای قریب ۱۵۰ نفر از جوانان تحصیلکرده و فعال را در آنجا دیدم و برخی از آنها در گذشته در حزب دموکرات با من همکاری داشتند از افرادی که به خاطر مانده و آن روز جزء اعضاء مؤسس حزب رادیکال شدند نام می‌برم. آقایان احمد راد (معتدالمالک)، سید مصطفی خان کاظمی، میرزا مجید آهی، میرزا حسین مهیمن، مطیع‌الدوله حجازی، میرزا رضاخان افشار، میرزا رضاعلی دیوان بیگی، میرزا ابوطالب شیروانی، میرزا علی‌خان سهیلی، میرزا عیسی‌خان صدیق اعلم، سید کاظم اتحاد، سید محمدرضا تجدد، عبدالله بهرامی، کاظم مظاهر، دکتر آقایان، میرزا احمدخان مقبل، سید کاظم صدر، میرزا محمد سروری، عبدالباقی جمشیدی، میرزا حبیب‌الله آموزگار، رفعت‌السلطان امیرشاهی، هایم نماینده کلیمیان میرزا علی اصغر خان حکمت، دکتر سنک، زین‌العابدین خان رهنما





میرزا علی اکبرخان داور رهبر حزب رادیکال و مدیر روزنامه «مرد امروز».

مدیر روزنامه ایران هم با داور عهد و پیمان قوی داشت و داور را تشویق و تقویت می نمود.

همزمان با تشکیل حزب رادیکال روزنامه داور هم بنام مرد آزاد منتشر شد. داور شخصاً سرمقاله روزنامه را می نوشت. مقالات غالباً سیاسی و انتقادی و بدون رتوش بود. اعضاء حزب نیز در کار تحریر روزنامه مشارکت داشتند. سردبیری با میرزا عیسی خان صدیق اعلم بود در حزب هم فعالیت چشمگیری داشت. ما هر کدام به نوبه خود چه در حزب و چه در روزنامه مسئولیتی داشتیم. در انتخابات دوره پنجم داور به کمک حزب رادیکال نماینده مجلس شد و خود را کاملاً به سردار سپه نزدیک ساخت و در حقیقت یکی از لیدران اکثریت طرفدار سردار سپه بود و سرانجام مجلس پنجم به همت داور طرح نمایندگان مبنی بر خلع قاجاریه و واگذاری حکومت را بطور موقت به رضا خان پهلوی به تصویب رسانید و در تشکیل مجلس مؤسسان و مجلس دوره ششم نقشی مهم داشت. داور توانست عده زیادی از همکاران خود را در حزب رادیکال به مجلس مؤسسان و مجلس شورای ملی بفرستد. یکی از کسانی که از طرف حزب کاندیدای دوره ششم مجلس شورای ملی شده بود من بودم، لیکن من کاریر مرتب و منظم اداری را به نمایندگی مجلس ترجیح می دادم و با تمام اصرار داور قبول نمایندگی مجلس را به فرصت دیگری موکول کردم و در حقیقت ریاست اداره عهود و قراردادها را در وزارت امور خارجه برای خودم مؤثرتر از نمایندگی می دانستم عده زیادی از دوستان ما در حزب رادیکال چون دیوان بیگی، رضا افشار، محمد رضا تجدد، شیروانی، عبدالباقی جمشیدی و چند نفر دیگر کرسی های مجلس را اشغال نمودند ولی من خدمت در وزارت امور خارجه را بر وکالت مجلس ترجیح دادم علی الخصوص در این اندیشه بودم تا تحصیلات خود را در یکی از دانشگاههای بزرگ اروپائی به اتمام برسانم و سرانجام نیز در این راه توفیق پیدا کردم. در سال ۱۳۰۴ کتابی تحت عنوان کلید استقلال اقتصادی ایران نوشتم و آن را به چاپ رسانیدم و در محافل آنروز این کتاب اثر مطلوبی داشت.

### ورود به دادگستری

در خرداد ماه ۱۳۰۵ مرحوم ذکاءالملک فروغی پس از انجام مراسم تاجگذاری از ریاست دولت کناره گیری کرد. اکثریت نمایندگان مجلس به میرزا حسن مستوفی که

در دوران مشروطه کراً به مقام ریاست وزرائی منصوب شده بود ابراز تمایل کردند و شاه نیز فرمان ریاست وزرائی او را صادر کرد ابراز تمایل نمایندگان مجلس به مستوفی در نتیجه توصیه و صلاح‌اندیشی تیمور تاش وزیر دربار بود و تیمور تاش سعی داشت بهر نحوی که شده است عده‌ای از وجهای قوم و رجال صدر مشروطیت را در سلطنت رضا شاه بکار وادارد تا از این طریق برای شاه جدید ایجاد وجه نماید. انتخاب مؤتمن‌الملک بجای سید محمد تدین به ریاست مجلس بر همین منوال بود.

رضاشاه در تعیین وزیران مستوفی دخالتی نکرد حتی تیمور تاش نیز کسی را به او معرفی ننمود. تنها کسی که به توصیه رضا شاه وارد کابینه مستوفی شد ذکاء‌الملک فروغی بود که به وزارت جنگ تعیین گردید و اداره وزارتخانه مزبور نیز عملاً با فرمانده کل قوا بود و فروغی اسماً دارای چنین سمتی بود. مستوفی ظرف شش ماه دو بار کابینه خود را ترمیم کرد و چندین بار کابینه دچار بحران شد ولی صلاح‌اندیشی عده‌ای مانع از سقوط کابینه گردید. سرانجام مستوفی در ۱۸ بهمن ماه ۱۳۰۵ کابینه خود را ترمیم کرد و سه چهره تازه از مجلس وارد کابینه نمود. در این ترمیم سید محمد تدین رئیس مجلس به وزارت معارف و عماد السلطنه فاطمی به وزارت داخله و علی اکبر داور به وزارت عدلیه معرفی شدند. داور در روز دوم وزارت خود عدلیه تهران را منحل کرد و یک هفته بعد هم عدلیه شهرستانها را تعطیل نمود و لایحه‌ای به قید دو فوریت تقدیم مجلس نمود و برای خود اختیاراتی خواست و مجلس نیز اختیارات داور را برای چهار ماه تصویب نمود. در نیمه‌های اسفند ماه ۱۳۰۵ بود که داور شبی مرا برای صرف شام به منزل خود دعوت کرد در آن ایام او با دختر میرزا محسن خان مشیرالدوله وزیر امور خارجه زمان مظفردالدینشاه زندگی می‌کرد و خانه آنها در پشت مسجد سپهسالار قرار داشت، من در ساعت موعود به خانه داور رفتم و توسط پیشخدمت به اتاق کارش راهنمایی شدم. ولی از داور خبری نبود چند دقیقه‌ای با کتابهای کتابخانه او سرگرم بودم تا اینکه پیشخدمت مرا به پای تلفن راهنمایی نمود از آن طرف سیم داور با معذرت‌خواهی فراوان عذیمت خود را به منزل اعلام نمود و انتظار من طولانی نشد و وارد منزل گردید و پس از سلام و علیک و احوالپرسی مختصر به سالن پذیرائی خود رفت و با چند نفر ارباب رجوع به مذاکره پرداخته پس از فراغت به نزد من آمد. قیافه خسته و رنگ پریده او حاکی از این بود که در چند هفته گذشته شب و روز مشغول کار بوده است. داور ابتدا شمه‌ای از اهمیت عدلیه را برای من

بیان کرد آنگاه افزود تا عدلیه آبرومندی با قنصات تحصیلکرده دائر نکنم نمی توانیم شر اجانب را از سر خود کوتاه کنیم و برای الغاء کاپیتولاسیون هیچ راهی جز بنیان‌گذاری عدلیه بر اساس محاکم اروپائی وجود ندارد، خوشبختانه من همه‌گونه از مجلس اختیار گرفته‌ام و حتی حق قانونگذاری نیز دارم با این ترتیب از شما دعوت کردم که مرا در کار عدلیه یاری بدهید تا من به کمک شما دوستان عزیز در این وادی هولناک موفق شوم. او بلافاصله از من خواست لیستی از جوانان منزله و موجه و تحصیلکرده وزارت امور خارجه را تهیه کرده به ایشان تقدیم نمایم و غیر از آن اگر اشخاص دیگری را می‌شناسم که مناسب برای قضاوت هستند به ایشان معرفی کنم. من تهیه لیست را موکول به مطالعه و مذاکره با بعضی از اعضاء وزارت خارجه نمودم ولی داور گفت موافقت آنها لازم نیست اختیارات من طوری است که هر کارمندی را از هر وزارتخانه‌ای بخواهم وزیر مربوطه باید با آن موافقت کند کما اینکه در مورد شما و چند نفر از دوستانتان دیروز نامه‌ای به وزیر خارجه نوشته و تقاضای انتقالتان را به عدلیه نموده‌ام. من از شنیدن چنین جمله‌ای یکه خوردم و داور به فوریت متوجه حالت من شد و گفت می‌دانم که قرار بوده است با سمت مستشاری به یکی از کشورهای اروپائی مأموریت پیدا کنید و در آنجا نیز تحصیلات حقوقی خود را تکمیل نمائید. این برنامه برای شما امری مشکل است که هم عضو مؤثر سفارتخانه‌ای باشید هم دوره دکتری را تعقیب نمائید من برای شما راه‌حل بهتری پیدا کردم و شما را به آن کشوری خواهم فرستاد که خودم در آنجا تحصیل نموده‌ام نهایت این برنامه یکسال بعد انجام خواهد گرفت و غرض و نیت من این است که شما طوری آماده کار و قبول مسئولیت شوید که بعد از من وزارت عدلیه را تصدی نمائید، از داور تشکر کردم و قول همه‌گونه همکاری را دادم ولی داور به قضاوت من احتیاج نداشت بیشتر مرا برای تهیه قانون دعوت به کار می‌نمود با در نظر گرفتن این نکته که من به سه زبان خارجی مسلط بودم او می‌خواست ازینرو قوانین چند کشور را مورد غور و بررسی قرار بدهد و با توجه به اوضاع فعلی ایران قوانینی تدوین نماید. پس از صرف شام از او خداحافظی کرده و بخانه آمدم. در آن هنگام هنوز زندگی مستقلی نداشتم و با پدر و مادرم زندگی می‌کردم با وجودیکه پاسی از شب گذشته بود پدرم به انتظار دیدار من خوابیده بود، وقتی وارد منزل شدم بی‌تابانه پرسید چه شد آیا پیشنهاد داور را پذیرفتید. گفتم بلی پذیرفتم. پدرم افزود من دیروز با داور ملاقات داشتم او تصمیم خودش را در مورد شما به

من گفتم و از من خواست که شما را در جریان کار قرار دهم ولی من این مأموریت را نپذیرفتم و تقاضا کردم داور راساً با خود شما صحبت کند پدرم اضافه کرد منم دعوت او را پذیرفتم.

### اداره عهود و جامعه ملل

روز پنجم اردی‌بهشت ۱۳۰۶ در قصر برلیان عدلیه جدید افتتاح شد رضاشاه و مستوفی در جمع قضات حضور یافتند داور مقدماً نطقی ایراد کرد و شاه فرامین قضات را تقسیم نمود و همانروز دستخطی برای لغو کاپیتولاسیون خطاب به مستوفی رئیس‌الوزراء صادر شد.

ابتدا شاه فرمان حاج مخبرالسلطنه رئیس دیوانعالی کشور را داد سپس میرزا رضاخان نائینی دادستان کل فرمان خود را دریافت کرد. نیرالملک و سیدمحمد صادق طباطبائی و حاج سید نصرالله تقوی فرمان ریاست شعب تمیز را گرفتند و منم در آن روز با رتبه ۷ قضائی وکیل عمومی استناف تهران شدم که باصطلاح امروز دادیار استان می‌باشد و پس از مدتی کوتاه به مستشاری دادگاه جنائی برگزیده شدم. رتبه اداری من در وزارت امور خارجه رتبه ۸ و ستم ریاست اداره عهود و جامعه ملل آن وزارتخانه بود در حقیقت به ظاهر من تنزل رتبه یافتم ولی همکاری با داور را که در صمیمیت او تردید نداشتم پذیرفتم. ابلاغ دادستانی استان برای محمدرضا وجدانی صادر شد او در عدلیه سابق مستشار دیوان تمیز بود و این سمت برای او تنزل مقام تلقی می‌شد ولی داور بزودی او را ارتقاء مقام داد و به ریاست شعبه دیوانعالی تمیز رسانید. در سال ۱۳۱۵ که من به وزارت دادگستری منصوب شدم چند روز پس از انتصابم فرمان دادستانی کل کشور را برای او گرفتم و قریب دهسال در آن سمت بود تا بازنشسته شد قبل از او حاج سید نصرالله تقوی دادستان کل بود او را به ریاست دیوانعالی کشور منصوب نمودم. دادیاری استان در حقیقت از مشاغل صوری و ظاهری بود زیرا من روزانه ده ساعت در عدلیه کار می‌کردم در تمام کمیسیون‌هاییکه برای تدوین قوانین تشکیل می‌شد شرکت داشتم و خیلی از قوانین خارجی را ترجمه می‌کردم پس از یکسال خدمت در دادگستری رتبه ۸ قضائی من به تصویب رسید.

### عزیمت به اروپا برای تحصیل

قبل از جنگ جهانی اخیر در زمانی که رژیم منحوس کاپیتولاسیون الغاء و استقلال قضائی ایران احیاء شد، برای تکمیل و اصلاح سازمان دادگستری که از شرایط الغاء کاپیتولاسیون بوده است لازم آمد که از تجارب و سنت های قضائی کشورهای غربی اقتباس شود و اکثر حقوقدانان را از وزارت خانه ها به دادگستری انتقال دادند و مرا هم که در وزارت امور خارجه ریاست اداره عهود و جامعه ملل را داشتم به مستشاری اولین دیوان جزائی عرفی تهران دعوت کرد. من برای کمک به اصلاح دادگستری این دعوت را که در کاریر من ابتدا از حیث رتبه تنزل بود از لحاظ خدمت به مصالح کشور خالصانه اجابت نمودم و قرار بر این شد پس از مدتی کار در دادگستری برای تکمیل تحصیلات عالی و مطالعه در سیستم قضائی کشورهای اروپائی به خارج سفر کنم این برنامه در فروردین ماه ۱۳۰۸ جامه عمل پوشید و من از طریق بندرانزلی و قفقاز و مسکو عازم اروپا شدم. این مأموریت در واقع یک مأموریت اداری بود که از طریق وزارت امور خارجه با کشورهای فرانسه، سویس و آلمان مکاتبه و موافقت آنها جلب گردیده بود که در این مأموریت با من همکاری و مساعدت نمایند. لدی الورود به ژنورفته و در دانشکده حقوق آنجا در رشته دکترا ثبت نام کردم. مدارک تحصیلی من مورد توجه دانشگاه ژنوو واقع شد تصدیق نامه مدرسه ایران و آلمان که به تائید وزارت فرهنگ دولت آلمان رسیده بود معادل دیپلم کامل متوسط بود و دانشنامه لیسانس حقوق که به امضای ادلف پرنی مستشار فرانسوی دادگستری و رئیس مدرسه عالی حقوق و همچنین پنج پروفوسور فرانسوی تائید شده و مرا در زمره شاگردان ممتاز قلمداد نموده بودند فوق العاده مورد توجه اولیای دانشگاه ژنوو واقع شد در اختباری که بصورت مصاحبه با من به مدت یکساعت انجام گرفت توانستم خود را بهتر معرفی کنم بدین صورت وقتی سؤالی از طرف پروفوسوری عنوان می شد با زبان اصلی آن پروفوسور پاسخ می دادم تسلط من بر زبان های آلمانی و فرانسوی و انگلیسی موجب اعجاب آنها گردید و سرانجام رئیس دانشکده خطاب به من فرمود ما شما را بعنوان همکار در این دانشکده می پذیریم نه شاگرد زیرا از ناصیه شما پیدا است پس از اتمام تحصیلات در کشور خودتان یکی از مقامات سیاسی درجه اول خواهید شد بعد افزود بلکه جهان؟

طی دوره دکترای حقوق یکی از وظایف ساده و معمولی من بود. کار اصلیم مطالعه

و تحقیق در طرز اجرای قوانین قضائی و ثبتی و جریان امور دادگستری در محاکم فرانسه، آلمان و سوئیس بود حتی با وکلای دادگستری و سردفتران نیز مستمراً در تماس بودم علاوه بر این وظایف سنگین همه ساله در ماه سپتامبر که مجمع عمومی جامعه ملل در ژنو تشکیل می شد با سمت مشاور حقوقی با هیئت نمایندگی ایران به ریاست مرحوم ذکاءالملک فروغی یا حسین علاء همکاری می کردم. بین من و مرحوم داوریک خط هوائی مکاتباتی ایجاد شده بود من هر هفته از مشاهدات و مذاکرات خود با مقامات قضائی گزارشی تهیه و برای مرحوم داور می فرستادم و داور نیز به دقت آنها را مطالعه می نمود و اگر ابهامی وجود داشت توضیح می خواست مخصوصاً آراء دیوان کشور فرانسه که مرتباً برای تهران می فرستادم فوق العاده مورد علاقه و توجه داور بود.

من مجموعاً سه سال در اروپا ماندم، هنگام ورود به اروپا آقای حسین علاء سمت وزیرمختاری داشتند. مرحوم فتح الله نوری اسفندیاری دومین فرزند حاج محتشم السلطنه مستشار سفارت بودند، عباس فروهر عنوان دبیر اولی و فضل الله بنبیل عنوان دبیر دومی داشتند.

غیر از آنها افراد دیگری نیز در سفارتخانه ما در پاریس بودند که هر کدام وظایف خاصی برعهده آنها محول شده بود. مرحوم اسمعیل مرآت که بعدها در کابینه من وزارت فرهنگ را عهده دار بود در آن ایام تحت نظر حسین علاء سرپرست محصلین ایرانی در اروپا بود. موقعی که من به اروپا رفتم، دومین دسته محصلین به پاریس آمدند و در سال



دکتر متین دفتری و دکتر غلامحسین مصدق با تفاق خانواده خود در قم.

آخر توقفم پنجمین کاروان وارد پاریس شد مرآت مردی جدی، دلسوز، وطن پرست و فوق العاده سختگیر و وظیفه شناس بود مانند یک پدر مهربان ولی جدی به وضع تحصیلی فرد محصلین رسیدگی می کرد مدام با دانشسراها و دانشکده ها در تماس بود علاوه بر مراقبت در وضع تحصیلی آنها معاشرت های خارجی و تفریحات دانشجویان را به شدت کنترل می نمود و همه ماهه از وضع دانشجویان گزارش تفصیلی برای تهران تهیه و ارسال می نمود. بعضی از دانشجویان که در کار خود مسامحه و اهمال می کردند ابتدا آنها را موعظه و دلالت می نمود اگر مؤثر واقع نمی شد تهدید می کرد و سرانجام هزینه تحصیلی آنها را قطع و به تهران اعزام می داشت. غیر از اسمعیل مرآت مرحوم محمود محمود نیز سرپرست محصلین وزارت پست و تلگراف در پاریس بود. محمود که قبلاً نام خانوادگی پهلوی بود و از حق خود به نفع رضا شاه صرف نظر کرد و نام خانوادگی پهلوی را تبدیل به محمود نمود. مردی دانشمند، مطلع و آزادیخواه بود در صدر مشروطیت از جوانان فعال و با حرارت محسوب می شد. در آن تاریخ در وزارت پست و تلگراف ریاست اداره کل تفتیش با او بود بعدها با استفاده از آرشو وزارت امور خارجه انگلیس کتاب روابط سیاسی ایران و انگلیس را در قرن نوزدهم در هشت مجلد انتشار داد و چند ترجمه نیز از خود باقی گذاشت. در دوره پانزدهم نیز در مجلس شورایی با هم همکاری بودیم با این تفاوت که او دزمره طرفداران قوام السلطنه بود و من جزء مخالفین بودم.

سرپرستی محصلین قشون را در اروپا سرهنگ علی ریاضی عهده دار بود او علاوه بر این سمت آتاشه میلیتار نیز در سفارت بود. ریاضی قبل از کودتا تحصیلات نظامی خود را در پاریس به اتمام رسانیده و در ژاندارمری با افسران سوئدی همکاری داشت. از افسرانی بود که جذب سیدضیاء الدین طباطبائی مدیر روزنامه رعد و عامل سیاسی کودتا شد. ماژور مسعود کیهان، ماژور علی ریاضی و کلنل سیاح از دوستان و نزدیکان سیدضیاء در کودتا بودند و ریاضی نیز بعد از کودتا مدتی رئیس ژاندارمری شد و بعد به عضویت شورای عالی نظام درآمد. پس از تبعید سیدضیاء، ریاضی مغضوب شد و بر خلاف بعضی از همکارانش در ژاندارمری مانند حبیب الله خان شیبانی و عزیزالله خان ضرغامی که چندین درجه دریافت داشته به مقامات مهم نظامی و سیاسی رسیدند او به بازی گرفته نشد تا اینکه با همان درجه سرهنگی مأمور خدمت در پاریس شد. ریاضی اساساً روح سپاهگیری نداشت و بیشتر به مطالعه و تحقیق و تتبع راقب بود چندی نیز از



ارتش به وزارت فرهنگ انتقال یافت و مرآت او را به ریاست فرهنگ فارس و سپس ریاست اداره باستانشناسی رسانید ولی مجدداً با درجه سرتیپی به ارتش بازگشت. و اما در آلمان سفارتخانه ما زیاد عریض و طویل نبود وزیرمختار و دوسه نفر کادر سفارت را تشکیل می دادند در آن ایام انوشیروان خان سپهبد وزیرمختار، دوست و همکلاس عزیز من علی معتمدی متصدی نیابت اول و عبدالحسین سرداری نایب دوم و صاحبجمع نایب سوم بودند.

و اما داستان نام خانوادگی وزیرمختار ما در سوئیس. انوشیروان در موقعی که نام خانوادگی در ایران اجباری شد عنوان (سپهبد) را نام خانوادگی خود قرار داد. بعدها کلمه سپهبد عنوان و مقام ارتشی شد و در حقیقت بالاترین درجه ارتش ایران سپهبد بود و امیراحمدی اولین کسی بود که این درجه را بدست آورد، وزارت جنگ بدستور رضا شاه شرحی به وزارت امور خارجه نوشته و متذکر می گردد چون عنوان سپهبد یکی از درجات نظامی ایران می باشد لذا به وزیرمختار سوئیس ابلاغ نمائید هرچه زودتر نام خانوادگی خود را تغییر دهد. انوشیروان سپهبد نیز متعذر به این نکته می شود که من در انتخاب چنین نام خانوادگی بر ارتش اولویت داشته و شما نام دیگری برای عالیترین درجه نظامی انتخاب نمائید. این مکاتبه توفانی از عصبانیت رضا شاه را بلند می کند و سرانجام ایشان پس از اطاعت دستور اجازه می گیرد نام خانوادگی خود را از سپهبد به سپهبدی تغییر بدهد.

از دوران اقامت نسبتاً طولانی خود در اروپا خاطرات زیادی دارم که اگر تمام آنها را بخواهم نقل کنم کتابی قطور خواهد شد لذا از اطاله کلام خودداری و فقط به ذکر چند خاطره می پردازم.

### وصیت نامه احمد شاه

وقتی که احمدشاه قاجار در پاریس فوت کرد من آنجا بودم، حسین علاء وزیرمختار ایران در فرانسه به امر رضاشاه از من کمک خواست برای معتبر کردن وصیتنامه که از مرحوم احمدشاه یکی از سردفتران اسناد رسمی پاریس به زبان فرانسه بخط خود موصی (باصطلاح قانونی — وصیت نامه خود نوشت) ابراز کرده و مواجه با اشکالات قانونی شده بود. نماینده بانک امریکائی گرانتهی تراست کمپانی مقیم پاریس

وصی احمدشاه بود و چندین جلسه برای توضیحات نزد من آمد. در این وصیت نامه موصی از ثلث مالش برای معاش برادرش محمدحسن میرزا و مخارج تحصیل فرزندان او مقرر می‌نماید و برای مرحوم لقمان ادهم (حشمت السلطنه) رئیس دفترش پاداشی و برای نگاهداری مقبره خود و پدرش در عتبات عالیات اعتباری پیش‌بینی کرده خیرات و مبرات او منحصر به همین چند فقره بود و بانک نامبرده را مأمور کرده بود که ما ترک او را نگاهداری و از منافع آن مخارج زندگی او را تا بلوغ به سن ۲۱ سالگی تأمین نماید. بانک مأمور اجرای وصیتنامه به استناد گواهی نامه قانونی که از من گرفت توانست سپرده‌ها، پولها و جواهرات موصی را بوسیله محاکم صلاحیتدار از بانک‌های سوئیس بگیرد و ضمیمه سپرده‌های نزد خود بکند، نکته جالبی که بخاطرمانده این است که مرحوم احمدشاه پاکت حاوی وصیتنامه را لاک و مهر کرده و سجع مهر او (عبدالراجی احمد بن محمد علی) بود.

### شرکت در محاکمات جنائی

یکی از کارهای مهم و ضروری که من در پاریس انجام می‌دادم شرکت در محاکمات جنائی بود. نطق‌های بلیغ با فصاحت هرچه تمامتر و کلاء فرانسه در محاکمات جنائی از لذت‌هایی است که از اقامت طولانی خود در پاریس در خاطرمانده. در یکی از این محاکمات که با دادستان معمر پاریس ملاقات دست داد آن پیرمرد از من سؤال کرد آیا دادگاه جنائی در ایران هم با هیئت منصفه تشکیل می‌شود وقتی که از من جواب منفی شنید تبریک گفت و اضافه کرد در ایام جوانی که دادیار بوده است در یکی از محاکمات جنائی در طی نطقی که در مقابل هیئت منصفه ایراد کرده مجبور شده است این نکته را خاطرنشان نماید که امیدوار است اعضاء هیئت منصفه رائی ندهند که متهم خشنود شود و بخود بگوید چه خوب شد. که موفق شدم مجنی‌علیه را کشتم و تبرئه شدم والا اگر فقط مجروح شده بود و جان بدر می‌برد جرم من منطبق با مواد دیگری از قانون مجازات می‌شد و در صلاحیت دادگاه جنحه بدون شرکت هیئت منصفه قرار می‌گرفت و حتماً به مدتی حبس محکوم می‌شدم اما در محاکم جزائی برلن اعضاء هیئت منصفه مختلطاً با قضات دادگاه محکمه را تشکیل می‌دادند و من بطور استثناء، در شور محکمه که سری است شرکت می‌کردم و می‌دیدم که اعضاء هیئت

منصفه غالباً از کسبه و مردم عادی بودند و از علم حقوق بهره‌ای نداشتند فقط از حیث تخفیف مجازات تأثیر داشتند و در اصل مجرمیت نظر قضات حقوقدان قاطع بود. شنیدم اخیراً در نتیجه اصلاحات قضائی در فرانسه هم دیگر هیئت منصفه ازدادگاه جنائی جدا نیست و سیستم محاکم جنائی آلمان در آنجا معمول شده است.

### هیتلر در دادگاه

در یکی از جلسات محاکم جزائی برلن که غالباً بر اثر اختلافات سیاسی احزاب آن زمان محاکمات غالباً در اطراف جرائم توهین و افترا دور می‌زد و شهود اصحاب دعوی در جلسات غوغا می‌کردند آدولف هیتلر را که در آن زمان لیدر حزب نازی مخالف دولت بود بعنوان شاهد در یکی از این دادرسی‌ها احضار کرده بودند. آن روز که آن مرد ماجراجو و سفاک به اتفاق هواداران متعصب و پر سر و صدا به کاخ موآبیت و محل دادگاههای کیفری و بازداشتگاه موقت برلن، می‌آمد هنگامه‌ای بود، گروهی از نیروی مسلح آلمان برای حفظ نظم خط زنجیری پیرامون کاخ تشکیل دادند و آنجا را محاصره کرده بودند و هیتلر در اداء شهادت با لحن مخصوص خودش مانند تیرهای مسلسل یا چکش که پی در پی به سندان می‌خورد سخنرانی می‌کرد و مخالفینش هم جنجالی راه انداخته بودند. همان ایام بحرانی در آلمان بود که فقر عمومی و بیکاری مردم کسب وخامت کرده بحدی که روزی نبود که افرادی با ظاهر آراسته و مرتب زنگ آپارتمان من را در طبقه چهارم عمارت برای تکدی نمی‌زدند و این اوضاع بازار کمونیزم را در آلمان گرم کرده بود و یک روز که به عزم تماشای جلسه پارلمان از خط زنجیر نظامیان عبور کردم وقتی که وارد جلسه شدم دکتر برونینگ صدراعظم آلمان از حزب کاتولیک میانه رویش از یک ساعت نطق می‌کرد و جناح چپ مرکب از قریب ۹۰ نفر اکثراً جوانان کمونیست طوری جنجال و فریاد می‌کردند که صدراعظم مستأصلاً با کمال خونسردی بعد از هر جمله مجبور می‌شد مکث کند و روزا لوگزمبورگ پیرزن چلاغ و فرتوت کمونیست را همین جوانان که زیر بازوانش را گرفته بودند لنگان لنگان وارد تالار نموده و قیامتی بر پا کردند و نازیهای ملبس به نیم‌تنه قهوه‌ای رنگ بعنوان اعتراض از جلسه خارج شده فقط یک نفر از آنها به نمایندگی از سایرین در یکی از صندلیهای خالی جناح راست جلوس کرده بود.

### خاطراتی از دوره جامعه ملل

در آن چند سال که در اواخر تابستان برای شرکت در کارهای مجمع عمومی جامعه ملل در ژنو بودم اغلب شبها در منزل آقای انوشیروان سپهبدی وزیرمختار و نماینده دائم در جامعه ملل و یا علی معتمدی معاون ایشان که هر دو ساکن ژنو بودند به اتفاق آقایان عبدالله و نصرالله انتظام و فضل الله نبیل، مرحوم صاحب جمع، جمع می شدیم و از هر دری سخن می گفتیم مرحوم فروغی اغلب در مجلس ما شرکت می کرد و قصه های شیرین می گفت مرحوم علاء هم بعضی اوقات حاضر می شد و مجلس ما را به جلسه تمرین در سخنرانی و مناظره به زبان فرانسه تبدیل می کرد تا بتوانیم در کمیسیون های جامعه ملل خوب صحبت کنیم. سال اول که از برلن عازم ژنو بودم و در ضمن خداحافظی با یکی از قضات دانشمند آلمانی اظهار نگرانی کردم که شاید نتوانم در کمیسیون های حقوقی و سیاسی جامعه ملل در حضور رجال عالیمقامی مانند شالویا که خود را قابله (ماما) جامعه ملل می خواند اظهار وجودی بکنم و می ترسم مبادا در آنجا تماشاچی بشوم او اندرزی بمن داد که بی نهایت مؤثر واقع شد و در جلسات کمیسیون های جامعه ملل مرتب اظهار نظر می کردم و در صورت جلسه ها منعکس می شد و در آن زمان که ایران به عضویت شورای جامعه ملل انتخاب شده بود کمیته ای مرکب از نمایندگان سه کشور منجمله ایران برای رسیدگی به شکایات اقلیت های آلمانی و مجار ساکن لهستان یا رومانی تشکیل شده بود. من بعنوان نماینده ایران به اتفاق یکی از قضات عالیمقام ایتالیائی در این کمیته کار می کردیم هر روز که من وارد محوطه دبیرخانه جامعه ملل می شدم یک عده از متظلمین این اقلیت ها بعنوان ارباب رجوع دنبال من بودند در نتیجه شرکت در جلسات جامعه ملل در ژنوبه کارهای جامعه ملل به اندازه ای علاقمند شدم که در مراجعت به تهران به دعوت آقای باقر کاظمی وزیر امور خارجه وقت و با همکاری مرحوم فهیم الملک جمعیت طرفدار جامعه ملل را تأسیس کردیم که ریاست آن با مرحوم حسن اسفندیاری حاج محتشم السلطنه و دبیر کل یعنی کارگردان آن من بودم.

### بازگشت به ایران

در اواخر سال ۱۳۱۰ دوران تحصیل و کارآموزی و تمرین من در دادگستریهای آلمان و فرانسه و سویس پایان یافت. میل داشتم چندی نیز در محاکم قضائی هلند و

کشورهای اسکاندیناوی مطالعه و تمرین کنم لیکن از خلال نامه‌های مرحوم داور دریافتم که فوق‌العاده از نظر کاری در فشار است و نیاز بوجود من دارد. در خلال مدتی که در اروپا بودم داور تنی چند از قضات و همکاران خود را برای تکمیل تحصیلات به اروپا فرستاد تا با نظر من ترتیب مطالعات قضائی آنها داده شود یکی از آنها عبدالله بهرامی بود که معاونت وزارت دادگستری را عهده‌دار بود. بهرامی هم از فارغ‌التحصیلان مدرسه ایران و آلمان بود در شهربانی و وزارت معارف مقام مدیرکلی و در وزارت مالیه و وزارت عدلیه سمت معاونت داشت. یکی دیگر از مأمورین قضائی که به فرانسه آمد سید کاظم صدر فرزند صدراالاشراف بود، کاظم صدر قبل از اعزام به اروپا مدعی العموم دیوان عالی جزای عمال دولت بود که باصطلاح امروز دادستان دیوان کیفر می‌شود. صدر مدت چهار سال در اروپا توقف نمود و دکترای خود را در علم حقوق دریافت کرد و قصد عزیمت به ایران را داشت که بعلت ابتلاء به بیماری سرطان در یکی از بیمارستانهای آلمان فوت شد و موجب کمال تأثر و تأسف گردید.

میرزا علی اصغرخان حکمت با وجودی که از روسای طراز اول وزارت معارف بود مع الوصف داور او را به اروپا فرستاد ظاهراً قرار بود در امور ثبت اسناد و دفاتر اسناد رسمی مطالعه کند ولی باطناً وظیفه او در باره دانشگاههای فرانسه و سیستم تحصیلات عالی در کشورهای اروپائی بود حکمت در تهران کالج امریکائی را پایان داده بود و در فرانسه لیسانس ادبیات فرانسه گرفت سیدحسن امامی نیز از طرف وزارت دادگستری به اروپا آمد و مدتها در ادارات ثبت اسناد فرانسه استاژ می‌داد و از دانشگاه ژنو درجه دکترا گرفت وی پس از بازگشت به ایران قاضی و استاد دانشگاه بود در سال ۱۳۲۴ بجای عموی متوفای خود امام جمعه تهران شد و به لباس روحانیت درآمد. کریم دادگر و شریعت‌زاده و ابوالقاسم کیا نیز جزء محصلین اعزامی بودند. وقتی من وارد تهران شدم مستقیماً به دیدار داور شتافتم از من خواست ظرف یک هفته دید و بازدیدهای خود را انجام دهم تا ایشان در فکر سمت شایسته‌ای برای من باشد. در آن ایام میرزا علی اصغر خان زرین کفش مدیرکل و معاون وزارت عدلیه بود. زرین کفش هم مانند من از رؤسای وزارت امور خارجه و به خواسته داور به دادگستری انتقال پیدا کرد و اولین سمت وی ریاست دادگاه عالی جنائی بود که من هم در آن دیوان مستشار بودم بعد رئیس کل دیوان کیفر شد و بعد بجای عبدالله بهرامی به معاونت داور انتخاب گردید.



وقتی معاون وزارت عدلیه شدم سی و پنج ساله بودم.

### معاونت وزارت دادگستری

روز دوم ورود من زرین کفش از معاونت وزارت عدلیه به معاونت وزارت داخله برگزیده شد و همانروز داور ضمن مذاکره تلفنی برای ساعت ده بامداد روز بعد مرا با لباس رسمی به دفتر خود خواند که به اتفاق نزد شاه برویم. هنوز داور از سمت جدیدی که برایم در نظر گرفته بود چیزی با من در میان نگذاشته بود. وقتی به اتفاق نزد شاه رفتیم مرا بعنوان مدیرکل و معاون اداری به شاه معرفی کرد من در آن تاریخ سی و پنج ساله بودم در این ملاقات شاه دستورات اکیدی درباره تکمیل کارد قضائی و تدوین قوانین تازه به داور داد و داور افزود با وجود فلانی در سمت معاونت وزارت عدلیه مطمئناً تمام خواسته‌های اعلیحضرت به سرعت جامه عمل خواهد پوشید. شاه از من سؤال کرد در مقام مقایسه دادگستری مابا سویس و فرانسه و آلمان نظر شما چیست؟ آیا روزی خواهد رسید که ما هم دارای دادگستری بی نقص شویم. توضیحات مفصلی در این زمینه دادم و شاه راضی شد و افزود پس امیدوار باید باشیم. جوانان راتقویت کنید من خیلی به جوانها اعتقاد دارم نقائص قوانین را نیز برطرف سازید.

پس از مرخصی از نزد شاه مستقیماً به دیوانعالی کشور رفتیم و داور مرا به مستشاران معرفی کرد. در میان مستشاران دیوان تمیز بیش از هر کس پدرم مرحوم محمود دفتری (عین الممالک) خوشحال بنظر می رسید. در جلسه معارفه دیگری نیز به قضات معرفی شدم



سرلشگر ایرم از مخالفین سرسخت تیمورتاش بود.

و داور طی حکمی که صادر نمود تمام امور وزارتخانه را به من محول کرد. در همان روزهای اولیه انتصاب من به معاونت وزارت دادگستری یکی از قضات شریف و بلندپایه و مقتدر دادگستری درگذشت. این شخص میرزارضا خان طباطبائی نائینی دادستان کل بود که متصف به صفات عالیه انسانی بود. چند دوره نمایندگی مجلس داشت مدتی هم معاون وزارتین معارف و عدلیه بود در صدر مشروطیت از آزادیخواهان و روزنامه‌تأثر را انتشار می‌داد با جثه کوچک و اندام استخوانی دنیائی از قدرت و جبروت بود. داور حرمت او را بیش از سایرین داشت و غالباً برای انجام پاره‌ای از امور او را در اتاقش ملاقات می‌کرد پس از مرگ آن مرد وارسته نوبت به سید محسن صدر (صدرالاشراف) رسید و او به مقام دادستانی کل منصوب شد. در بین قدمای عدلیه حقیقاً این سمت می‌بایستی نصیب او شود هم فاضل بود و هم قدیمی قریب ده سال فقط سابقه ریاست شعبه دیوانعالی کشور را داشت.

از همان روزهایی که به مقام معاونت منصوب شدم احساس کردم وظایف سنگینی بر عهده‌ام قرار گرفته است کاری که امروز چهار معاون و پنج مدیرکل انجام می‌دهند در آن روزها می‌بایستی من به تنهایی انجام دهم علی‌الخصوص که کارت‌دوین قوانین نیز راساً بمعهد من قرار گرفت و کلیه کارهای پارلمانی لوایح را انجام می‌دادم حضور در کمیسیون عدلیه و سر و کله زدن با وکلاء تماماً با من بود، مخصوصاً مجاب

کردن مرحوم سیداحمد بهبهانی رئیس کمیسیون عدلیه مجلس کارآسانی نبود. پس از یکی دو ماه داور برای من ابلاغ معاونت کل صادر کرد و گاهی نیز بعلت مسافرت های داخلی وزیر عدلیه ناگزیر از شرکت در جلسات هیئت وزیران بودم.

### سقوط تیمورتاش

از همان روزهایی که وارد تهران شدم احساس کردم تیمورتاش آن قدرت سابق و نزدیکی به شاه را ندارد بلکه کاملاً مورد بی مهری و شاید غضب شاه باشد. اولین بار این مطلب را از زبان داور شنیدم که می گفت تندیهای این شخص بالاخره ممکن است دامن ما را هم بگیرد. یک بار هم به کنایه گفت تیمورتاش در سفر اخیر خود در اروپا ریخت و پاش زیادی کرده است و مقادیری ارز از بانک ملی به قیمت ارزان خریداری نموده است آخرین باری که تیمورتاش به اروپا آمد شهریور ماه ۱۳۱۰ بود ظاهراً در معیت ولیعهد و شاهپورها به ژنو وارد شد می گفتند برای ازدیاد درآمد نفت مشغول چانه زدن با آنها است من در آن ایام به مناسب اجلاسیه مجمع عمومی جامعه ملل برای شرکت در هیئت نمایندگی ایران به سمت مشاور حقوقی به ژنو آمده بودم در همان ایام ولیعهد برای تحصیل وارد ژنو شد. مرحوم تیمورتاش وزیر دربار مقتدر و عده دیگری از درباریان



برای تعقیب تیمورتاش به دربار احضار شدم.



از جمله مرحوم وکیل‌الملک دیبا و مرحوم دکتر مؤدب‌الدوله نفیسی و چند تن از همشاگردیها و معلم فارسی ولیعهد و علیرضا پهلوی همراه ولیعهد بودند. همه آنها موقتاً در عمارت نمایندگی ایران اقامت کردند در همان ایام خبر تنزل لیره که در آن عصر یگانه پول محکم بین‌المللی بود مانند انفجار بمبی در اروپا انتشار یافت. تیمورتاش برای مصارف شخصی یعنی بیشتر برای ولخرجی‌های جبلی خودش در مسافرت اروپا از بانک ملی مقادیری پوند خریده و بلافاصله لیره تنزل کرد. تمام مابه‌التفاوت قیمت را از بانک ملی دریافت کرده بود. به‌رحال تیمورتاش مقارن ورود من به تهران به میهن بازگشت و مشغول کار خود شد.

در اوایل تابستان ۱۳۱۱ خبری در تهران انتشار یافت و خبر این بود که تیمورتاش از کار برکنار شده است و این خبر از اینجا ناشی شده بود که او روز دوم مرداد بعنوان کسالت به ساحل دریای مازندران عزیمت نمود و بندر چمخاله را برای استراحت و آب‌تنی انتخاب و نزدیک به بیست روز در آنجا ماند. این مسافرت شایعات زیادی در بین مردم بوجود آورد و همه می‌گفتند نظر شاه از تیمورتاش برگشته است و این مقدمه کناره‌گیری است. گرچه این شایعه در آن روز صدق نکرد ولی در حقیقت مقدمه‌ای برای کناره‌گیری او بود. در این سفر همراهان تیمورتاش عبارت بودند، وکیل‌الملک دیبا و همسرش بنام بلبل، فتح‌الله نوری اسفندیاری و محمد خسروانی، وکیل‌الملک برادر حشمت‌الدوله والا تبار که از نزدیکان تیمورتاش بود و ریاست محاسبات دربار را داشت و کالت مجلس هم ضمیمه کارش بود همسر زیبای او که از طرف تیمورتاش (بلبل) نامگذاری شده بود فوق‌العاده مورد عنایت و توجه او قرار داشت.

در همان ایام که تیمورتاش در سواحل بحر خزر به استراحت می‌پرداخت به ناگاه موضوع نفت در مجلس شورای ملی مطرح گردید. علی‌دشتی به رویه کمپانی نفت اعتراض کرد و طی سؤالی از تقی‌زاده وزیر مالیه خواست تا اقدامات دولت را در احقاق حق ایران توضیح دهد. تقی‌زاده ضمن پاسخ معقول گناه را به گردن گذشتگان انداخت و گفت مذاکرات با کمپانی ادامه دارد، ما برای احقاق حق ایران تلاش می‌کنیم و بدیهی است هر گاه مذاکرات به نتیجه مطلوب نرسید، دولت ناچار برای حل اشکالات بطرق دیگری توسل خواهد جست. سرانجام روز عید مبعث سال ۱۳۵۱ هجری مصادف با یکشنبه ۶ آذر ۱۳۱۱ شاه در هیئت وزیران دوسیه نفت را از وزیر مالیه گرفته و در آتش

بخاری انداخت و گفت امتیاز داری لغوشد. چند روز بعد هم مجلس این اقدام را تأیید نمود و مکاتبات بین دولت ایران و کمپانی جنوب و دولت انگلستان آغاز گردید و چون به نتیجه نرسید وزارت امور خارجه انگلیس به جامعه ملل شکایت برد و قرار شد برای پاسخ گوئی هیئتی از ایران عازم ژنوشوند.

ریاست هیئت بر عهده داور وزیر عدلیه قرار گرفت. اعضاء هیئت عبارت بودند از حسین علاء وزیرمختار ایران در فرانسه، انوشیروان سپهبدی وزیرمختار در سویس و نماینده دائمی ایران در جامعه ملل و نصرالله انتظام عضو اداره عهود و جامعه ملل (همان اداره ای که من قبل از انتقال به دادگستری ریاست آنرا عهده دار بودم).

هنوز داور به مأموریت نرفته بود که خبر برکناری تیمورتاش از وزارت دربار مختصر و مفید انتشار یافت. روزنامه ها نوشتند (تیمورتاش وزیر دربار پهلوی از خدمت معاف گردیدند). چند روز بعد هم شاه به وزارت دربار رفته، اثاثیه اتاق او را جمع نموده و گفته بود، من وزیر دربار نمی خواهم و تیمورتاش وزیر دربار نیست. البته قبل از کنار گذاردن تیمورتاش، وکیل الملک رئیس حسابداری و دوست نزدیک او از دربار اخراج شده بود. تیمورتاش پس از برکناری در منزلش در باغ یکی از خوانین بختیاری که اکنون دانشگاه جنگ است تحت نظر گرفته شد. داور قبل از مسافرت از شاه اجازه گرفت تا او را در منزلش ملاقات کند و این ملاقات هم صورت گرفت ولی داور قبل از حرکت به من هشدار داد که درباره پرونده های وزیر دربار شاه تورا احضار خواهد کرد و سعی کن برای ارضاء خاطر او راه حل هائی پیدا کنی والا من و تو هم به سرنوشت نصرت الدوله و او دچار خواهیم شد.

### کفیل وزارت دادگستری

داور روز نهم دی ماه به سمت مأموریت حرکت کرد و فردای آن روز حاج مخبرالسلطنه هدایت رئیس الوزراء مرا بعنوان کفیل وزارت دادگستری به مجلس شورای ملی معرفی نمود.

بالاخره یک روز عصر به دربار احضار شدم و در ساختمانی که به عمارت زمان وزارت جنگ شاه از سمت شمال اضافه شده بود و بعداً خراب کردند وارد ایوان شدم و از پشت شیشه می دیدم که مرحوم حسینقلی نواب رئیس هیئت نظار بانک ملی ایران



شرفیاب بود. شاه با علامت دست من را نزد خود خواندند و پرونده‌ای را که در دست نواب بود برای مطالعه بمنظور تعقیب جزائی تیمورتاش در دیوان کیفر به من سپردند. پرونده را بعد خواندم دیدم علاوه بر مسئله تفاوت بهای لیره پس از تنزل که شنیده بودم، اتهام دیگری در آن عنوان شده و بوی نفت از آن استشمام می‌شد. این بود که تعدادی از سهام نفت خوریان را که خوشتاریا مدعی امتیاز آن منتشر کرده بود مرحوم تیمورتاش بعنوان فروش یا وثیقه وامی یا عنوان دیگر به بانک داده است.

مدتی فکر کردم که برای اثبات خسارت بانک و جبران آن مگر طریق قضائی دیگری نیست و به این نتیجه رسیدم چه کنم که این پرونده به اتهام ظاهری عقب بیفتد شاید در مراجعت داور از ژنو برای تیمورتاش فرجی باشد. تدبیری بنظرم رسید و آن این بود که در انتخابات مجلس آینده که همیشه مدتی قبل از انقضای دوره فعلی جریان می‌یافت تیمورتاش از خوره بجنورد به وکالت مجلس انتخاب شده و برای اینکه معلوم شود او را قبل از افتتاح مجلس آینده و سلب مصونیت می‌توان تعقیب کرد یا خیر عده‌ای از مستشاران دیوان کشور را برای بررسی در این مسئله دعوت کردم و نظر این آقایان بالا تفاق این بود که هر کس به وکالت انتخاب شود اعم از اینکه مجلس افتتاح شده یا نشده باشد مصونیت دارد. مراتب را از همین قرار حضوراً به عرض رساندم و شاه با تذکر

این نکته که قوانین مملکت مورد احترام است موافقت نمودند تا افتتاح مجلس آینده دست نگاهداریم. ولی رضایت من از این توفیق دیری نپائید.

چند روز بعد مرحوم فروغی که وزیر امور خارجه بود و با حسینقلی خان نواب یاران دیرین مشترکی داشت به من گفت فلانی تفسیری که آقایان از مصونیت پارلمانی کرده‌اند مورد اتفاق نظر علماء حقوق نیست و تکلیف کرد با دعوت سایر روساء و مستشاران تمیز و دادستان کل تجدید نظری بشود. در این مشورت دوّم فوراً متوجه شدم که معاندین زمینه را از خارج فراهم کرده‌اند و فراموش نمی‌کنم یکی از زعمای دیوان کشور که چندان مورد علاقه داور نبود و به فشار تیمورتاش به این مقام رسید (و بعدها به مقامات شامخی نائل شد) بیش از همه اصرار داشت که قبل از انقضای این دوره مجلس و افتتاح مجلس آینده مصونیت منتخب بجنورد منتفی است و دیگران با نظر او موافقت کردند.<sup>۱</sup> و نظر جدید مشورتی دیوان کشور را هم بعرض رساندم و برخلاف انتظار و نگرانی من شاه مواخذه‌ای نکرد که چرا دیگران نظر دیگری داده بودند. اما معاندین چه توطئه‌ای داشتند و چه سعایتی کرده بودند که موفق شدند این مرد مبرز را که چندین سال متوالی مورد

۱. منظور از یکی از زعمای دیوان کشور (که بعدها به مقامات شامخی نائل شد) سید محسن صدر (صدرالاشراف) است. ظاهراً روابط صمیمانه‌ای بین محسن صدر و دکتر متین‌دفتری وجود نداشته چه در زمانی که وزیر و معاون بودند و چه در مدتی که متین‌دفتری وزیر و نخست‌وزیر و صدرنماینده مجلس بود. از نوشتجاتی که از آن دو باقیمانده در هر جا که توانسته‌اند نیش‌هائی به یکدیگر زده‌اند مرحوم صدر در کتاب خاطرات خود در صفحه ۳۲۴ در مورد دخالت شهربانی در دادگستری چنین می‌نویسد:

... از مختاری اخاذی و پول گرفتن از مردم برخلاف سلف او آیرم شایع نبود ولی بد نفسی و سوءنیت و شناعت اعمال او برای خوش آمد شاه به درجات بدتر از آیرم بود و اصرار مختاری به اینکه عدلیه تحت نفوذ او باشد و آلت اجرای اغراض او واقع شود بیشتر بود و مکرر به من اظهار داشت که باید راپسرت مأمورین در امری در محاکم و ادارات عدلیه موجب ثبوت باشد اگرچه طرف بطلان آنرا ثابت کند.

من بشدت امتناع کردم و گفتم این ترتیب مخالف هر قانون و منطقی است زیرا همینکه راپسرت مأمورین شهربانی جنبه اثبات دارد مثلاً راپسرت می‌دهد فلان شخص بر ضد شاه فلان حرف را گفت یا با فلان ملاقات کرد یا دزدی کرد یا فلان عمل را کرد طرف مقابل نفی این نسبت را از خود می‌کند نافی چطور اثبات نفی بکند ولی بعد از استعفای من خلف من یعنی دکتر متین‌دفتری که به وزارت عدلیه معین شد به تمام محاکم و دادسراها ابلاغ کرد که به گزارشات و راپورتهای مأمورین نظمیه ترتیب اثر داده شود مگر آنکه طرف خلاف آنرا ثابت کند و در ابلاغ خود محاکم را تهدید کرد که هر محکمه و اداره مدعی العمومی که برخلاف این دستور عمل کند تعقیب خواهد شد...



با تعقیب تیمورتاش، حاج مخبرالسلطنه به سرازیری سقوط افتاد.

پشتیبانی و اعتماد کامل شاه بود از چشم شاه بیندازند هنوز از اسرار تاریخ معاصر است. اما تیمورتاش هم مانند تمام رجال دوست و دشمن زیادی داشت. دوستان او (مگسان دور شیرینی) بودند که می‌خواستند از قدرت و نفوذ و محبوبیت او در نزد شاه استفاده کنند و به مواهب مالی و معنوی دست یابند. وقتی ستاره بخت او روبه افول نهاد همه از دور او پاشیده شدند سهل است در بدگوئی از او از دشمنان پیشی جستند. ولی دشمنان تیمورتاش قوی بودند و سالها در انتظار چنین فرصتی روزشماری می‌کردند. تندروهای تیمورتاش در غالب کارها، بی‌اعتنائی به رجال قدیمی، افراط در خوشگذرانی و غیبت چند ماهه او از ایران و شکست در مذاکرات نفت با انگلستان سرانجام کار خود را کرد و وزیر دربار مقتدر در مقابل چشمان شاه به صورت دیوی سفید درآمد. در میان دشمنان تیمورتاش بیش از همه محمدحسین آیرم تیشه به ریشه او زد. از اقوال مختلف چنین استنباط می‌شد که آیرم رئیس مقتدر شهربانی که ماری خوش خط و خال بود و برای دور کردن رجال استخواندار از اطراف شاه و یکه‌تاز شدن خودش پاپوش می‌دوخت و پرونده می‌ساخت. برای تیمورتاش سخت مایه گرفته بود و او را متهم کرده بود که در راه مراجعت به ایران در مسکو با بعضی مقامات ملاقاتهایی و مذاکراتی کرده است و شاید هم عمال نفت جنوب که از مرحوم تیمورتاش برای نفت مناطق شمال ایران مورد علاقه شورویها نگرانی داشتند آیرم را که مستعد چنین دسیسه‌ای می‌دانستند مستقیم یا چنانکه رویه عمال خفیه خارجی‌ها است با هزار واسطه به این کار اغوا کرده باشند. بعد از گرفتاری تیمورتاش کمیسیونی مأمور شد اسناد او را که در منزلش توقیف

شده بود جزء به جزء رسیدگی کنند و در اسناد او مدارکی که دلالت بر اینگونه اتهامات داشته باشد بدست نیامد.

از توقیف و بازداشت تیمورتاش بیش از هر کسی حاج مخبرالسلطنه هدایت متوحش شد. در دوران شش ساله رئیس الوزرائی او تا بهنگام بازداشت فقط تیمورتاش حامی و معلم او بود. هدایت نیز بدون اجازه تیمورتاش به هیچ عملی دست نمی زد. بیاد دارم در یکی از جلسات هیئت دولت که من نظر ثانوی قضات دیوان کشور را در جلسه مطرح کردم هدایت فوق العاده تغییر حالت داد، سیگار پشت سیگار می کشید بطوریکه زیرسیگاری جلوی او مملو از ته سیگار شده بود و به یک بشقاب پلوی بیشتر شباهت داشت و مرتباً در کارها از فروغی و تقی زاده که دو عضو برجسته هیئت وزیران بودند نظرخواهی می کرد.

بهرحال با عجله ای که شاه در تعقیب تیمورتاش داشت، پرونده به سرعت تکمیل شد و از طرف محمد سروری دادستان دیوان کیفر ادعانامه صادر و قرار توقیف صادر گردید و روز ۲۹ بهمن طبق قرار دادستان در اداره شهربانی زندانی شد. در همان ایام محاکمه مرحوم عبدالحسین دیبا (وکیل الملک) دوست و همکار نزدیک تیمورتاش در دیوان کیفر آغاز گردید. وی متهم به اخذ رشوه از امیرمنصور اکبر پسر سپهدار اعظم برای انتخاب وی در دوره هشتم مجلس شورای ملی شد و محکمه او را به ده ماه حبس تأدیبی محکوم نمود و تمام این مسائل آنچنان به سرعت انجام گرفت که وقتی داور به تهران رسید هیچ اقدامی برای او میسر نبود. در آن ایام تیمورتاش قدرتمند در چنگال ایرم دست و پا می زد و در گوشه زندان شهربانی در انتظار محاکمه خود بود. یک ماه پس از دستگیری تیمورتاش، شاه ایرم را تقویت نمود و یک درجه او را بالا برد و عنوان او شد امیرلشکر محمدحسین خان ایرم. داور لدی الورد از پرونده تیمورتاش اطلاعاتی گرفت و چون اطمینان یافت پرونده از هر لحاظ تکمیل و آماده برای ارجاع به دادگاه است هرگز شفاعتی نزد شاه ننمود.

در یکی از شب های اوایل خرداد ماه که هنوز محاکمه تیمورتاش آغاز نشده بود برای انجام کارهای اداری و مذاکره با وزیروارد دفتر داور شدم. با سرعت و عجله ای که داشت تمام نامه ها و احکام را امضاء کرد و بقیه کارها را ارجاع به خودم نمود، گفت تصمیم شما تصمیم من است احساس کردم مطالب مهمتری دارد که باید مذاکره کند

لذا از ارائه بقیه پرونده‌ها خودداری نمودم. در همین هنگام داور آهی کشید و به پشت صندلی تکیه داد و آهسته بمن گفت رأی محکمه چه سنگین و چه سبک باشد برای شاه فرق نخواهد کرد او سرانجام تیمورتاش را از بین خواهد برد شاید این آخرین بهاری باشد که می‌بیند، اما چه بهاری. شنیدم مأمورین آیرم در زندان با وی رفتاری ناپسند دارند، حتی از ذکر نام خانوادگی او خودداری می‌نمایند. آژان‌ها و مأمورین غالباً او را بنام عبدالحسین فرزند کریمداد صدا می‌زنند. داور در آن شب قدری از قابلیت و صداقت و قدرت کار تیمورتاش سخن گفت ولی در عین حال افزود تیمورتاش هم در بوجود آوردن چنین وضعی برای خود مقصر می‌باشد. خوشگذرانی، ریخت و پاش از بودجه دولت، رفیق‌بازی و مقاومت در مقابل تصمیمات شاه چنین آینده‌ای را نوید می‌داد. شاهی که خرج روزانه خانواده خود را یادداشت می‌کند و از بدو سلطنت خود تاکنون فقط یک پالتو برای خویش تدارک دیده است چگونه می‌تواند ناظر بر خرج‌های افراطی تیمورتاش در اروپا باشد. داور شمه‌ای از تدابیر تیمورتاش را برای تغییر سلطنت برشمرد و بالاخره گفت حیف که این مرد هم از بین رفت خدا عاقبت من را به خیر کند؟

برای تیمورتاش دو محاکمه تشکیل شد. ریاست دادگاه با عبدالعلی لطفی و دادستانی بر عهده محمد سروری دادستان دیوان کیفر قرار داشت. در این محاکمه از امین‌التجار اصفهانی هم سلب مصونیت شد و با تیمورتاش محاکمه گردید و غیر از غرامت نقدی اعم از ارزی و ریالی پنج سال به او حبس دادند ولی بیش از سه ماه تحمل نکرد و از بین برده شد.

بعد از محاکمه و محکومیت تیمورتاش نوبت به دکتر کورت لیندنبلات رئیس آلمانی بانک ملی ایران رسید. لیندنبلات از همان نخستین روزهای ورود به تهران با تیمورتاش نزدیک شد و طوری خود را به او نزدیک کرد که در تمام موارد نظر مشورتی او را می‌گرفت چه بسا غالب معاملات بانک را با توصیه او انجام می‌داد. تیمورتاش شخصاً نیز چند مورد وام و اعتبار از بانک گرفته بود که در مقابل آن وثایق قابل اطمینانی نداده بود.

داور قبلاً در مورد لیندنبلات از من کسب نظر کرد و من قول دادم که این محاکمه را طوری برگزار خواهیم کرد که مورد تحسین وزارت امور خارجه آلمان قرار بگیرد. اولاً دولت آلمان با استرداد او بعنوان متهم به اختلاس در وجوه بانک موافقت کرد. وقتی

پرونده تکمیل شد به دادگاه عالی جنائی ارجاع گردید. ریاست دادگاه با جعفر جوان بود. او مردی فاضل و فقیه بود. اعضاء دادگاه عبارت بودند از دکتر جواد قاضی و دکتر پرویز کاظمی، دکتر قاضی تحصیلات خود را در آلمان با تمام رسانیده و درجه دکترای حقوق دریافت داشته بود چندی هم در سفارت آلمان فعالیت داشت زبان آلمانی را در کمال فصاحت و بلاغت تکلم می‌کرد. دکتر کاظمی تحصیلکرده فرانسه به زبان‌های فرانسه و انگلیسی مسلط بود. در دادگاه گاهی وکلای آلمانی لیندنبلات به زبان آلمانی یا فرانسه یا انگلیسی توضیح داده و بیان مطلب می‌نمودند، مستشاران دیوان جنائی با روانی و فصاحت پاسخ آنها را می‌دادند. دادگاه سرانجام رأی به محکومیت لیندنبلات داد و علاوه بر جرائم نقدی سنگین ۱۸ ماه زندان برای او تعیین نمود.

پس از صدور حکم محکومیت او دکتر هیرشوویتس وکیل آلمانی که برای دفاع از اتهام موکل خود به ایران آمده بود برای خداحافظی به دیدن من آمد. جریان محاکمه را تحسین کرد و به داشتن چنین دادگاههایی به ما تبریک گفت و من که چند سال در وزارت امور خارجه فجایع رژیم کاپیتولاسیون را دیده بودم چگونه بر اثر مطلق العنانی کنسول‌های خارجی مثلاً بعضی از هموطنان ابن‌الوقت حتی از بین اعیان و اشراف برای فرار از مجازات و تجاوز به حقوق دیگران و احیاناً برای حفظ خودشان به تحت‌الحمایگی اجانب توسل می‌جستند و سرتاسر شمال ایران حتی در قراء و قصبات گماشتگان کنسولها بعنوان اگنت و حاجی اگنت بااضافه کردن اوف به آخر اسم خود بر مردم حکومت می‌کردند آن روز که با احترام و حق‌گذاری از طرف وکیل عدلیه آلمانی مواجه شدم واقعاً در خود احساس غرور ملی کردم و بخاطر آوردم ایامی را که روس‌های تزاری قاتل قفقازی مرحوم صنیع الدوله را به دستاویز کاپیتولاسیون بدون محاکمه از ایران بدر بردند و روحانی آزادیخواه مرحوم ثقة الاسلام و جمعی از پیروان او را در تبریز در محاکمه نظامی محکوم کردند و به دار آویختند.

### دولت جدید، من یا صدراالاشراف

در شهریور ۱۳۱۲ دولت مهدیقلی هدایت از خدمت معاف شد و محمدعلی فروغی وزیر خارجه کابینه و نخست‌وزیر اسبق عهده‌دار ریاست دولت شد. تزلزل کابینه حاج مخبرالسلطنه از همان روزهای توقیف تیمورتاش شروع شده بود و بوی الرحمن آن به مشام



می‌رسید ولی شاه تا پایان محاکمه تیمورتاش و لیندنبلات حوصله کرد وقتی محکومیت آنها قطعیت یافت تصمیم خود را عملی نمود. طرز برکناری هدایت از ریاست دولت بطوریکه داور نقل می‌کرد بسیار موهن و زننده بوده است و شاه با تغییر و تشدد به او گفته بود بروید استعفا کنید. مخبرالسلطنه شبی را مهلت خواسته بود ولی شاه بر تغییر خود افزوده تکلیف نموده بود همین الآن باید با وزیران استعفا بدهید.

آنروز قبل از اینکه کابینه جدید معرفی و شروع بکار نماید، داور با من مفصلاً مذاکره کرد و تغییر دولت را قریباً اعلام نمود و در منتهای تأثر و تأسف رفتن خود را به وزارت مالیه اظهار و از این تغییر مأموریت قلباً و روحاً متألم بود. داور افزود تلاش من برای وزارت عدلیه شما به جایی نرسید. فروغی تمایل به صدر داشت. صدر گذشته از اینکه در دیوانعالی تمیز با فروغی همکاری نزدیک می‌نمود راه‌حل یافتن برای تعقیب تیمورتاش قبل از افتتاح مجلس برای او امتیاز بزرگی بود. در آن روز داور از دو جهت تأثر داشت یکی آنکه خود به وزارت دارائی می‌رود، دیگر اینکه جانشین او من نیستم.

روز ۲۶ شهریور محمدعلی فروغی کابینه را بشرح زیر به شاه و مجلس معرفی نمود: وزیر داخله، محمود جم. وزیر امور خارجه، سیدباقر کاظمی. وزیر جنگ، جعفرقلی اسعد. وزیر مالیه، داور. وزیر عدلیه، محسن صدر. وزیر پست و تلگراف، محمدعلی میرزا دولتشاهی. کفیل وزارت معارف علی اصغر حکمت. وزیر طرق، علی منصور. رئیس اداره تجارت، علی اکبر بهمن. رئیس اداره صناعت و فلاحه، مصطفی قلی خان بیات.

از وزرای کابینه قبل فقط داور و سردار اسعد در کابینه تازه شرکت داشتند و بقیه وزراء برای اولین بار بود که مقام وزارت می‌گرفتند. البته مرحوم کاظمی قبلاً چند ماهی وزیر طرق بود به این اعتبار که وقتی تقی زاده به وزارت طرق منصوب شد کاظمی را به معاونت خود برگزید. تقی زاده بیش از یک ماه در سمت وزارت طرق باقی نماند به وزارت دارائی منصوب شد و سرپرستی وزارت طرق موقتاً به عهده او قرار گرفت که در نتیجه کاظمی ابتدا کفیل و بعد وزیر شد ولی در وزارت طرق به وزیر مختاری در بغداد تعیین گردید و عازم عراق شد. وزیر جوان کابینه میرزا علی اصغر خان حکمت بود. وی بعد از من از طرف داور برای کارآموزی و مطالعه از طرف وزارت دادگستری به اروپا اعزام شد و قرار بود در امور ثبتی و دفاتر اسناد رسمی کارآموزی و مطالعه نماید. وی قبل



ذکاء الملک فروغی رئیس الوزراء، داور را به وزارت دارائی معرفی کرد از راست منصور الملک وزیر طرق  
ذکاء الملک رئیس الوزراء، صمصام الملک بیات رئیس کل کشاورزی، علی اکبر داور وزیر مالیه و محمود جم وزیر  
داخله.



محسن صدر بجای داور وزیر عدلیه شد.

از این مأموریت رئیس اداره کل معارف بود و کاریر قضائی نداشت و ضمناً حکمت مأموریت داشت در اروپا درباره تأسیس دانشگاه مطالعه و طرح لازم را تهیه نماید.

چند روزی از تشکیل کابینه جدید نگذشته بود، وزیر امور خارجه (سیدباقر کاظمی که در وزارت امور خارجه با هم همکاری بودیم) در طی ملاقاتی سفارت ایران را در پاریس یا برن با سمت ریاست هیئت نمایندگی ایران در جامعه ملل به من تکلیف کرد و من هم نظر به سابقه خدمت در وزارت امور خارجه این پیشنهاد را قبول کردم اما چند هفته گذشت و از وزیر خارجه دیگر خبری نشد. مدتی بعد از مرحوم داور شنیدم پیشنهاد سفارت به من از طرف وزیر امور خارجه به توصیه و صوابدید مرحوم صدر بوده و شاه به وزیر خارجه جواب داده بود که وجود متین‌دفتری برای تعقیب اصلاحات جدید در دادگستری ضرورت دارد و اگر بنا به اصرار فروغی به وزارت یکی از قدما در دادگستری موافقت کردم به اطمینان خاطر از معاونت فلانی بوده است که به جریان امور دادگستری ممالک راقیه و مقتضیات دنیای جدید آشنائی دارد.

مرحوم صدرالاشراف وقتی که از نظر شاه آگاه شد نسبت به من تغییر رویه داد و من در مقام معاونت تثبیت و ملجاء عناصر متجدد عدلیه شدم که بعضاً همراه داور به وزارت دارائی رفتند و بقیه از تغییر وضع دادگستری ناراضی و دلسرد بودند. ضمناً تمام کارهای را که حالا معاون پارلمانی و معاون مالی و اداری و مدیرکل قضائی و مدیرکل اداری انجام می‌دهند من به تنهایی انجام می‌دادم بعلاوه تهیه لوایح اکثر قوانین بعهد من بود. در مدتی که معاون بودم قوانین بسیاری تهیه و تصویب شد که مهمترین آنها جلد دوم و جلد سوم قانون مدنی بود. قوانین دعاوی اشخاص و دولت. انحصار وراثت، حکمیت، اصول محاکمات حقوقی و تجاری، مجازات عمومی، اصول محاکمات جزائی. مجرمین فراری از سرحد ثبت معاملات در دفتر ازدواج، رشد متعاملین، اعسار، اجرای لوایح و چند قانون دیگر که تمام زحمات نظارت بر تهیه و دفاع آن در کمیسیون دادگستری مجلس بر عهده من قرار داشت شرح گذرانندن هر یک از این لوایح در مجلس خود محتاج به کتابی است که قسمتی از آنها در مجلدات آئین دادرسی مدنی و بازرگانی آنها به اختصار نوشته‌ام که طالبین با مراجعه بدانها به تلاش همه‌جانبه من پی خواهند برد.

من مجموعاً نزدیک به پنج سال معاون وزارت دادگستری بودم و غیر از وظایف سنگین اداری هفته‌ای چند ساعت در دانشکده حقوق و علوم سیاسی تدریس می‌کردم و



محمود جم نخست وزیر مرا به وزارت دادگستری معرفی کرد.

علاوه بر آن بموازات کار دانشگاه در دانشکده حقوق جمعیت طرفداران جامعه ملل راتشکیل داده کارگردانی آن را بعنوان دبیرکل عهده دار بودم و همه ساله مدت یک ماه بنا به دعوت جامعه ملل به اروپا می رفتم و از این رهگذر به معلومات خود می افزودم.

### ازدواج

پس از مراجعت از اروپا، و استقرار در معاونت وزارت دادگستری با منصوره خانم مصدق دختر عمومی پدرم (فرزند جناب آقای دکتر مصدق) ازدواج کردم و حاصل این ازدواج اکنون یک دختر بنام (لیلی) و دو پسر بنام های هدایت الله و علی می باشد که هر دو در اروپا مشغول تحصیلات عالیه هستند.



## فصل دوم وزارت دادگستری

### چگونه وزیر شدم

در تابستان ۱۳۱۵ بمناسبت اینکه مدتی بود جمعیت طرفدار جامعه ملل را هم من در دانشکده حقوق ضمن تدریس در آنجا به موازات کارهای معاونت دادگستری اداره می‌کردم. (این جمعیت را در سال ۱۳۱۳ در ایران تأسیس کردیم. حاج محتشم السلطنه اسفندیاری به ریاست آن برگزیده شد و من دبیرکل بودم و در حقیقت کارگردانی آن بعهده من بود) بنا به دعوت مسیو آنول دبیرکل جامعه ملل به اتفاق همسرم از راه زمینی بغداد و بیروت عازم ژنو شدم و صبح روزی که کشتی مرکوب، پس از یک هفته مسافرت بسیار مطبوع در آبهای مدیترانه وارد بندر تریست می‌شد بمن در رستوران کشتی خبر رسید که رئیس شهربانی بندر برای ملاقات من به سالون کشتی آمده است و در چند ثانیه که با خیالات مشوش از پلکان رستوران به طرف سالون بالا می‌رفتم افسری با اونیفورم نظامی پر زرق و برق دیدم که با بلند کردن دست و سلام فاشیستی استقبال کرد و پاکتی بدست من داد آن را باز کردم تلگرافی بود به امضای آقای محمد ساعد مراغه‌ای وزیر مختار ایران در رم در یک جمله کوتاه به این عبارت تکان‌دهنده «حسب الامر فوراً به تهران مراجعت فرمائید» بدون هیچ توضیحی که همین ابهام انسان را همیشه دچار توهّمات و حدسیات بدی می‌کند. مراجعت با کشتی که زودتر از یک هفته حرکت نمی‌کرد عملی نبود ناچار با راه آهن حرکت کردم و بازگشت خود را نیز تلگرافی به دفتر مخصوص و وزارت امور خارجه اعلام نمودم پس از عبور از سویس و آلمان از راه روسیه به ایران برگردم به ژنو که رسیدم آقای نصرالله انتظام که در آن تاریخ شارژدافر سفارت ایران در سویس بود. در هتل به دیدنم آمد و از منصور السلطنه نماینده ایران در جامعه ملل پیغام آورد به

موجب تلگرافی که از وزارت امور خارجه رسیده است من مجاز نیستم در ژنوبا دبیرکل جامعه ملل تماس بگیرم و باصطلاح در آنجا آفتابی بشوم و اضافه می‌کرد. منصورالسلطنه از وصول این تلگراف برای من نگران شده است و اما من با اعتماد بنفس بسفر بازگشت ادامه دادم و روزهای طولانی این مسافرت را در آن اوان که هنوز هواپیمای کشوری و تجارتی بین‌المللی دائر نشده بود در راه‌آهن بطی‌السیر روسیه طی می‌کردم و روزی که کشتی ما وارد بندر پهلوی شد و نمی‌دانستم چه سرنوشتی در انتظار من است متوجه شدم فرماندار رشت و روساء ادارات و فرمانده تیپ گیلان به استقبال من آمده‌اند و از طرف حاکم (عمادالسلطنه فاطمی) بمن خیرمقدم گفته شد و در همین هنگام متوجه شدم اتومبیل وزیر دادگستری برای بردن من به تهران به بندر آمده است در آنجا بود که از تغییر وزیر دادگستری (محسن صدر) و رئیس دیوانعالی کشور (رضاقلی هدایت) مستحضر شدم. لدی‌الوورد به تهران با آقای جم نخست‌وزیر ملاقات کردم. جم خبر تلگرافی رئیس تلگرافخانه بندر پهلوی را که گزارش داده بود دکترا متین‌دفتری وارد و فوراً بطرف تهران جنبش فرمودند بدست من داد و از اینکه بی‌سوادان چگونه آبروی فرهنگستان را می‌برند بسیار خندیدیم. جم در آن روز موضوع تغییر وزیر دادگستری را برای من حکایت کرد و گفت شبی در هیئت دولت انتخاب وزیر جدید مطرح شد. شاه از من و داور در مورد وزیر دادگستری نظرخواهی کرد چون قبلاً داور در این زمینه با من مذاکره کرده بود من فوراً اسم شما را بردم و داور در تأیید حرف من چند دقیقه‌ای پیرامون لیاقت و درایت شما و خدماتی که در سمت معاون دادگستری کرده بودید سخن گفت. پس از این معرفی شاه خطاب به وزیر امور خارجه گفت متین‌دفتری تلگرافی احضار شود. بھر تقدیر روز ۱۸ مهر ماه ۱۳۱۵ به اتفاق آقای محمود جم نخست‌وزیر در کاخ شهری در عمارت یک طبقه‌ای که بعداً خراب شد بار یافتیم و جم پس از تعظیم اظهار کرد اجازه می‌خواهم فلانی را به سمت کفیل وزارت دادگستری معرفی کنم. شاه با عصبانیت گفت چرا کفالت؟ آنگاه افزود متین‌دفتری امتحان کفالت را داده است، فوراً به سمت وزیر دادگستری به مجلس معرفی شود. در همان روز شاه طاقت نیاورد و با لحن خشمگین اظهار داشت این چند سال اخیر غفلت کردیم و عدلیه پس از رفتن داور از آنجا روبه خرابی می‌رود رانده شده‌ها دوباره مصدر کار و وکلاء دادگستری غالباً مطلق‌العنان شده‌اند و محاکم را منحرف می‌کنند. شما که همکار نزدیک داور بوده‌اید با همان



هیئت وزیران جم به ترتیب از چپ: محمود جم، مظفر اعلم وزیر امور خارجه، متین دفتری وزیر دادگستری، محمود بدر وزیر دارائی، علی منصور وزیر پیشه و هنر، دکتر سجادی کفیل وزارت راه، صادق وثیقی کفیل وزارت بازرگانی، اسمعیل مرآت کفیل وزارت فرهنگ و عده‌ای از امرء ارتش.



قاطعیت کارها را تعقیب نمائید و اصلاحات باید سریعاً انجام شود. فردای آن روز به مجلس شورای ملی معرفی شدم و شب نیز برای تشکر و سپاس نزد داور شتافتم. داور تنها در مورد تشکرات بی پایان من جمله ای گفت و آن این بود از من تشکر نکنید از لیاقت و کاردانی خودتان متشکر باشید آنگاه شمه ای از همکاری نزدیک با شاه را برای من تشریح کرد و افزود خوشبختانه موقعی در رأس این شغل خطیر قرار گرفته اید که شر سرلشگر آیرم از سر مردم ایران مخصوصاً هیئت حاکمه بر طرف شده است گرچه سر پاس مختاری معاون او بود ولی در مقابل سیئات، دارای محاسنی هم هست اولاً دزد نیست و بی جهت گریبان کسی را نمی گیرد ولی مجری بی چون و چرای شاه است. در آن شب پیرامون تغییرات و انتصابات تازه در دادگستری مدتی با هم به مشورت نشستیم و داور پیشنهاد کرد محمد سروری را که سمت مدیرکلی در وزارت دارائی داشت به معاونت خویش برگزینم، از این پیشنهاد خیلی خوشوقت شدم زیرا نظر خودم نیز چنین انتخابی بود ولی واهمه داشتم از داور یک همکار لایق و صمیمی را جدا کنم که خوشبختانه داور خود در این موضوع مرا یاری کرد. در آن تاریخ که من به وزارت دادگستری منصوب شدم. همکاران من در دولت به این شرح بودند علی اکبر داور وزیر مالیه، مجید آهی وزیر راه، عنایت الله سمیعی وزیر امور خارجه، نظام الدین حکمت وزیر پست و تلگراف، علی اصغر حکمت وزیر فرهنگ، سرلشگر اسمعیل امیرفضلی کفیل وزارت جنگ، مظفر اعلم رئیس کل تجارت، مصطفی قلی بیات رئیس کل فلاحات. امیرلشگر امان الله جهانیانی رئیس کل صناعت.

در میان وزراء کابینه فقط سرلشگر امیرفضلی کفیل وزارت جنگ حق شرکت در جلسات هیئت وزیران را نداشت. قبل از او سرلشگر محمد نخجوان و بعد از او سرتیپ احمد نخجوان هم که کفالت وزارت جنگ را داشتند حق مشارکت در جلسات هیئت وزیران از آنها سلب شده بود. در این کابینه سه تن از دست پروردگان داور همکار او شده بودند که عبارت بودیم از آهی و علی اصغر حکمت و من.

### انتخاب رئیس دیوانعالی تمیز و دادستان کل

در آن ایام داور بعلت تشکیل شرکت مرکزی و توسعه انحصارات مشکلات بزرگی برای خود فراهم ساخته بود، وقتی در چند مورد با او به مشورت نشستیم دیدم غرق در

برنامه‌های توسعه اقتصادی خود می‌باشد لذا شخصاً در مقام اصلاح دادگستری برآمدم و با قاطعیت شروع به کار کردم نخستین اقدام من تعیین ریاست دیوان عالی کشور بود که قریب دو ماه بدون تصدی مانده بود. روزی شرفیاب شدم و نام سه نفر را برای ریاست تمیز به شاه دادم این سه نفر عبارت بودند از: حاج سیدنصرالله تقوی دادستان کل محمد عبده رئیس دادگاه انتظامی قضات و سیدمحمد فاطمی رئیس شعبه تمیز.

شاه هر سه نفر را می‌شناخت ولی شناخت او از حاج سیدنصرالله تقوی بیشتر بود. مرحوم تقوی پس از اینکه قاجاریه منقرض شده و سردار سپه به تخت سلطنت نشست قصیده مفصلی در ذم احمدشاه و مدح شاه جدید ساخته بود. این قصیده که متجاوز از دو بیست بیت بود هم از لحاظ سجع و قافیه و هم از نظر مفاهیم در سطح عالی قرار داشت و شاه آن را به خاطر داشت و گفت تقوی از آن دو بهتر و مناسب‌تر است برای او پیشنهاد فرمان کن با انتصاب حاج سیدنصرالله به ریاست دیوانعالی کشور پست دادستان کل خالی می‌ماند. شاه پرسید برای دادستانی چه کسی را در نظر دارید من نام محمدرضا وجدانی را بردم که در آن تاریخ رئیس یکی از شعب دیوانعالی کشور بود. غیر از درجه اجتهاد در صدر مشروطیت هم از آزادیخواهان دوآتشه بود، به علوم جدید هم وقوف داشت. شاه با تکان دادن سر این پیشنهاد را پذیرفت. چند روز بعد هر دو نفر را در کاخ اختصاصی معرفی کردم.

در همان نخستین روزهای انتصابم به وزارت دادگستری دوست و همکار قدیم خود را با اجازه شاه به معاونت برگزیدم. محمد سروری پس از فراغت از مدرسه عالی حقوق به خدمت قضا پذیرفته شد ولی در سال ۱۳۰۰ که تیمورتاش به وزارت دادگستری رسید. روی جریاناتی که نظرم نیست سروری از خدمت معاف شد ولی پس از کنار رفتن تیمورتاش که در آن موقع سردار معظم خراسانی گفته می‌شد به دادگستری بازگشت. در تشکیلات داور چندی دادستان تهران و چندی هم دادستان دیوان کیفر بود در ۱۳۱۲ همراه داور به وزارت مالیه مأمور خدمت شد و مشاغلی از قبیل دادستانی دیوان محاسبات و مدیر کلی را در آن وزارتخانه احراز نمود تا سرانجام به سمت معاونت وزارت دادگستری او را معرفی کردم. سروری در آن ایام برای من همکار خوبی بود و قسمتی از وظایفی را که در دوران معاونت خود انجام می‌دادم به او سپردم و با صمیمیت و علاقمندی خاص به انجام وظایف محوله می‌پرداخت.



محمد رضا وجدانی را به دادستانی کل رساندم.



حاج سد نصرالله تقوی را رئیس دیوان کشور کردم.

آقای جواد عامری استاد و ناظم مدرسه عالی حقوق که حق استادی بر گردن من داشت در آن تاریخ رئیس اداره تهیه قوانین بود و با توجه به سوابق خدمت خود در عدلیه و داشتن مشاغلی از قبیل رئیس محکمه تجارت و رئیس کل محاکم بدایت و دادیاری دیوانعالی تمیز از سایر دوستان خود عقب مانده بود او را هم با حفظ سمت مدیرکل قضائی کردم و چند اداره را زیر نظر او قرار دادم و پس از یکسال تمایل پیدا کرد تا به وزارت امور خارجه منتقل شود. همان سمت مدیرکلی را با کمک من در وزارت خارجه گرفت و در دوران رئیس الوزرائی او را به معاونت وزارت امور خارجه منصوب کردم و بدینطریق دین خود را نسبت به استاد سابق خود ادا کردم.



محمد سروری را به معاونت برگزیدم.

بعلت تراکم پرونده در دیوانعالی تمیز برای اینکه سرعت بیشتر به کارها داده شود با مشورت حاج سید نصرالله و مرحوم وجدانی در کادر روساء و مستشاران تمیز و دادیاران تغییراتی دادیم در این تغییرات شفیع جهانشاهی و رکن الملک صدری و حاج شرف الملک فلسفی به ریاست شعب تمیز رسیدند. میرزا رضا ایروانی مستشار تمیز را به معاونت مدعی العموم کل منصوب کردم. افراد دانشمندی چون دکتر محمود افشاریزدی و

دکتر حسن عظیمیا و علی حائری شاهیباغ را به دادیاری ارتقاء مقام دادم. در تمام محاکم تهران و شهرستانها تغییراتی که موجب سرعت کار بشود پیش‌بینی کرده و آنرا به مرحله اجرا درآوردم مثلاً عبدالعلی لطفی را به ریاست استیناف مرکز و رضی عمید را به دادستانی و ضیاءالدین کیانوری را به ریاست کل دیوان کیفر منصوب نمودم. در آن تاریخ هنوز محصلینی که برای ادامه تحصیل در رشته حقوق به اروپا رفته بودند جز عده معدودی بقیه مشغول ادامه تحصیل بودند. جز دکتر سیدحسن امامی و دکتر امراله سپهبدی و حسین نقوی و دکتر جلال عبده که از اروپا بازگشته و اشتغال به شغل قضائی داشتند.

### کارخانه قاضی سازی

در همان روزهای نخست به فکر کارخانه قاضی سازی افتادم از دانشکده حقوق که آشیانه من بوده و هست شروع کردم<sup>۱</sup>. قبل از ۱۳۱۵ این دانشکده که برای دادگستری و ماموریت‌های سیاسی خارجه و مالیه و اقتصاد مستخدم تربیت می‌کرد برنامه محدودی داشت که برای هیچیک از این خدمات کفایت نداشت وقتی که من از لحاظ حوائج دادگستری و کادر قضات تقاضای اصلاح و تکمیل این کارخانه قاضی سازی را کردم وزارت امور خارجه و دیگران هم به من تاسی کردند و دانشکده را به سه قسمت قضائی و سیاسی و اقتصادی تقسیم کردیم. در آن تاریخ رئیس دانشکده حقوق مرحوم علی اکبر دهخدا بود که ندرتاً در دانشکده حاضر می‌شد. عده‌ای از استادان جوان که همگی تحصیلات عالی خود را در اروپا گذرانیده بودند و با فکر و سازمان متری قضائی/آشنائی داشتند. مانند دکتر علی شایگان، دکتر عبدالحمید اعظمی زنگنه و دکتر محسن عزیزی

۱. دکتر متین‌دفتری پس از مراجعت از اروپا برای تدریس به مدرسه عالی حقوق و علوم سیاسی دعوت شد و در سال ۱۳۱۳ که دانشگاه تهران تأسیس و دانشکده حقوق و علوم سیاسی فعالیت جدید خود را آغاز نمود متین‌دفتری به سمت استاد در آن دانشکده انتخاب گردید و تا سال ۱۳۵۰ در سمت استاد دانشکده مزبور آئین دادرسی مدنی و بازرگانی، حقوق جزای اختصاصی و سازمان‌های بین‌المللی در دوره لیسانس و دکتر تدریس می‌نمود. علاقه وی به تدریس در دانشکده به اندازه‌ای بود که هرگز کلاس درس را رها نمی‌کرد حتی در دوران نخست‌وزیری هم در کلاس حاضر می‌شد. در ۱۳۵۰ هنگامی که دکتر منوچهر گنجی رئیس دانشکده حقوق بود او را بازنشسته کرد و به او عنوان استاد ممتاز داد. وقتی از دکتر متین‌دفتری پرسیدم استاد ممتاز یعنی چه؟ در پاسخ اظهار نمود یعنی تشییع جنازه در زمان حیات.

جنیبند و برنامه جدید را به مرحله اجرا درآوردند. قانون تشکیلات دادگستری را اصلاح کردم برای اولین دفعه دیپلم لیسانس را منحصراً شرط علمی ورود به خدمات قضائی دانستم لازم بود سطح معلومات قضائی لیسانسیه‌ها بالا برود از جمله بر ساعات دروس مدنی و کیفری و غیره افزودم تا آن زمان در دانشکده حقوق در تمام مدت در یک سال حقوق جزا و آئین دادرسی کیفری توأمأ هفته‌ای دو ساعت درس داشت. درس حقوق جزای اختصاصی هم که سابقه نداشت تأسیس شد و تدریس آن را خودم بر عهده گرفتم و در تمام مدت وزارت که بعد هم نخست‌وزیر شدم حتی یک ساعت از تدریس غیبت نکردم و امتحانات را هم خودم می‌کردم. بعلاوه مزایائی برای لیسانسیه‌های داوطلب خدمت قضائی از حیث رتبه قائل شدم. در گذشته لیسانسیه‌ها با رتبه ۱ در تهران و ۲ در شهرستانها استخدام می‌شدند و من محل استخدام در تهران را رتبه ۳ و در شهرستان رتبه ۴ قرار دادم در نتیجه این تدابیر عده دانشجویان در این دانشکده به چندین برابر ترقی کرد.

برای توسعه و تکمیل کادر قضائی به جوانانی که تحصیلات قضائی کرده بودند نیازمند بودم و آنها را بدون هیچ واسطه و تشبثی با آغوش باز می‌پذیرفتم حتی تصویب‌نامه‌ای از هیئت وزیران گذراندم که استخدام فارغ‌التحصیل‌های حقوق اعم از لیسانسیه‌های دانشکده حقوق تهران و یا دانشجویانی که در ممالک خارجه به درجه لیسانس یا دکترا نائل شده بودند انحصار وزارت دادگستری است و هیچ وزارتخانه‌ای بدون موافقت من مجاز به استخدام آنها نیست و برای عده معتابیهی از فارغ‌التحصیل‌های اروپا از قبیل آقایان دکتر هدایتی، دکتر مصباح‌زاده، دکتر نصیری، دکتر اخوی، دکتر شاهکار و دکتر هومن قبل از آنکه وارد تهران شوند شغل قضائی آبرومندی آماده کرده بودم که یک روز هم در اینجا معطل نمانند. بعلاوه کلاس قضائی کاملی تأسیس کردم و از اکثر این آقایان دعوت کردم در ضمن کار قضائی تدریس هم بکنند. همینطور سایر جوانانی که بعنوان کاروان دانش چندین سال پیایی به اروپا اعزام شده بودند پس از بازگشت مصدر خدمات مهمی شدند از جمله همه کرسی‌های درس دانشگاه تهران نصیب آنها شد و از آنها رونق گرفت، بنظر من تحصیل کردن بخصوص تحصیلات عالی با هزینه سنگین آن هم در ممالک باصطلاح در حال رشد و توسعه یک نوع سرمایه‌گذاری است و دولت موظف است تدابیری اتخاذ نماید و نقشه‌هایی طرح کند که حتی یکنفر تحصیلکرده عاطل و باطل نشود البته نوع تحصیلات هم باید جوابگوی احتیاجات کشور



به عامری سمت مدیر کلی قضائی دادم.

باشد.

از جمله اقدامات من در روزهای اول وزارت، تأسیس دو اداره مهم در وزارت دادگستری بود. اداره‌ای بنام اداره نظارت تأسیس کردم و ریاست آنرا به محمدعلی بوذری دادستان سابق تهران سپردم. این اداره در حقیقت برج دیده بان دادگاهها و دادسراها در سرتاسر کشور بود و اعمال و رفتار آنها را تحت کنترل داشت. دیگری اداره رویه قضائی بود که ریاست آنرا به حبیب الله آموزگار دادم. این اداره موظف بود کلیه آراء نقض و ابرام شعب دیوانعالی کشور را پس از بررسی و مقایسه برای کلیه دادگاهها بفرستد تا چنانچه در مواردی از دعوا قانون ساکت باشد از رویه قضائی متخذه دیوانعالی کشور استفاده نمایند. این تدبیر به اندازه‌ای مفید واقع شد که حدی بر آن متصور نیست. برای بالا بردن سطح دانش و معلومات قضات مجله‌ای بنام مجموعه حقوقی دائر کردم. این مجله را برای انتشار رویه‌های قضائی و بحث‌های علمی حقوقی و قضائی بمنظور بالا بردن سطح معلومات قضات مرکز و شهرستانها به خصوص حکام دادگاههای بخش که در نقاط دورافتاده منفرداً کار می‌کنند و مشاوری ندارند تأسیس کردم و نظرم این بود یک دوره کامل در رشته‌های مختلف حقوق و علوم جزائی به زبان فارسی تدریجاً در دسترس قضات و وکلای دادگستری که آشنا به زبان خارجی نیستند بگذاریم و در دوره تصدی من این مجله مرتب منتشر می‌شد و عده‌ای از قضات قدیمی و با تجربه و یا قضاتی که در اروپا تحصیلات عالی داشتند مقالات مختلف می‌نوشتند افرادی مانند محمد عبده، منیدعلی حائری شاهباغ، محمدرضا وجدانی مرتباً مقالات

سودمندی تهیه و انتشار می دادند. جوانان تحصیلکرده و اروپا دیده مانند دکتر امامی، دکتر عبده، دکتر امراالله سپهبدی و شمس‌الدین امیرعلائی از نویسندگان بسیار فعال مجله بودند حتی مرحوم عبدالعلی لطفی هم در کادر نویسندگان مجله بود. بد نیست مطالبی در باره مرحوم لطفی بگویم، در زمانی که در سال ۱۳۱۴ من معاون کل وزارت دادگستری بودم وقایعی در مشهد رخ داد که منجر به اعدام محمدرولی اسدی نایب‌التولیه نیرومند آستان قدس رضوی شد. مرحوم لطفی هم در آن ایام با سمت ریاست کل استیناف در خراسان بود. متأسفانه استاندار و شهربانی پاپوشی برای او دوختند و مدتی هم مغضوب و بازداشت بود و وزیر عدلیه جرأت شفاعت او را نداشت من از شاه عفو او را گرفتم و ریاست کل استیناف مرکز را به او سپردم و علاوه بر آن سمت مأموریت‌های بازرسی مستمر سازمانهای قضائی خارج از مرکز و تعقیب مأمورین متخلف را به عهده او قرار دادم. همکاری جدی و صمیمانه‌ای با من می‌کرد، به اخلاق و منویات من آشنا بود. مرحوم لطفی با کبر سن و ضعف قوه باصره مرد پرکاری بود و با همه گرفتاری دادگاه استان تمام مأموریت‌های بازرسی را انجام می‌داد و برای مجله حقوقی هم مقالات سودمند می‌نوشت.



محمدعلی بوذری را به ریاست نظارت برگماردم.

### خودکشی داور

هنوز چند ماهی از وزارت دادگستری من نگذشته بود که بدنبال مرگ ناگهانی مشارالدوله حکمت وزیر پست و تلگراف فاجعه دیگری پیش آمد که مرا مانند فانوس خم



کرد.

زمستان سال ۱۳۱۵ بود که من وزیر عدلیه بودم و همکار فقید من مرحوم داور وزیر دارائی بود. وزیری با ایمان و اقتدار بود که اختیاراتی وسیع و در همه شئون کشور تأثیر داشت شاه بدون اینکه اجازه وضع مالیات جدیدی بدهد هر سال مرتباً بیست و پنج میلیون تومان برای توسعه فعالیت‌های مختلف کشور بر بودجه کل می‌افزود و وزیر دارائی می‌بایستی فشار بیاورد و تا دینار آخر این بودجه را خرج کند و چاره‌ای جز توسل به کارهای انتفاعی برای دولت از قبیل بازرگانی خارجی و انحصارات نداشت و به این منظور شرکتهای دولتی گوناگونی راه انداخته بود.

مرحوم داور برای اینکه از این شرکتهای حداکثر بهره‌برداری بکند ناچار بود اینگونه بنگاه‌ها را با اصول بازرگانی اداره کند و به کارمندان حقوق و مزایائی بالاتر از مقرری ادارای مستخدمین کشوری بدهد. این عمل موجب شده بود که همه نورچشمی‌ها تلاش می‌کردند تا وارد شرکتهای بشوند و چون قبول آنها امکان نداشت جمع کثیری ناراضی بودند و بنای دسیسه و کاغذپرانی به دفتر مخصوص را گذاشتند و ساعی بودند ذهن شاه را نسبت به وزیر دارائی مشوب سازند. از نواحی دیگر هم علیه او مرتباً انتریک می‌شد. داور در حقیقت نقشه‌های مالی و اقتصادی که داشت در روابط بازرگانی با دولت شوروی و آلمان نقش‌هایی بازی کرده بود و همچنین زمینه امتیاز نفت مشرق ایران را به شرکت امریکائی موسوم به (ام ایرانیین) پائیز همان سال از دولت گرفت و دو سال بعد در اثر فعل و انفعالهائی بین المللی خودش فسخ نمود داور فراهم کرده بود. شهربانی زمان سرلشگر آیرم بر علیه او پرونده‌سازی می‌کرد و از جمله چاپ کردن یادداشت‌های مرحوم اعتمادالسلطنه که داور از نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی استنساخ کرده بود یک گناه کبیره در گزارش‌های محرمانه شرف عرضی جلوه داده بودند و در جلسات هیئت وزیران از بیانات شاه که خیلی تودار بود جسته و گریخته تراوشاتی می‌شد که برای آنهائی که به احوال و روحیه شاه آشنا بودند دلالت داشت بر اینکه او را مرتباً علیه داور پر می‌کنند از قضا زمستان آن سال سخت و راه‌ها بند آمده بود. تهران در خطر قحطی، بخصوص فقدان بنزین و سایر مواد سوخت قرار گرفته مسافرت سرلشگر خزاعی به جنوب برای حمل مهمات ارتش که کلیه وسایل نقلیه را به این منظور مصادره کرده بود مزید بر علت شد. و داور مسئولیت بزرگی برای خود حس می‌کرد و شب و روز آرام نداشت و برای

کارهای جاری وزارت خانه فرصت و وقت ملاقات پیدا نمی‌کرد در همان اوان بود که من ناچار شدم برای گرفتن اعتبار اضافی مهمی بمنظور پرداخت حقوق مقام کامل بجای حق الکفاله ناقص به قضات یکدفعه نیم شب پس از فراغت از کارهای خودم در وزارت دادگستری بدیدن مرحوم داور بروم و او را در دفتر وزارت دارائی ملاقات کردم. دیدم مثل یک ستاد ارتش در زمان جنگ نقشه بزرگ ایران را مستور از سنجاق‌های ایستاده متعدد روی میز بزرگی پهن کرده و برای نمایاندن کامیونهای حامل خوار و بار و نفت و بنزین که از نواحی و جهات مختلف عازم تهران بودند و با عبور از برف منزل به منزل جلو می‌آمدند. هر آن خبر ورود هر کدام به هر منزلی می‌رسید سنجاقی در نقشه روی آن محل فرو می‌کردند. داور و ستاد اداریش چندین هفته بود که با نگرانی و حسرت فوق‌العاده بحرکت سنجاق‌های روی آن نقشه چشم دوخته بودند. خلاصه بیا و بروی عجیبی در آن دل شب در عمارت وزارت دارائی مشاهده می‌شد. آن شب داور را در حالی دیدم که از فشار کار و مسئولیت و تهدید خطر اعصاب او در شرف گسیختن بود، برای او فوق‌العاده نگران شدم. چندی بعد یعنی اواسط بهمن ماه مرحوم سمیعی وزیر امور خارجه خواهش



از آخرین عکس‌های مرحوم علی اکبر داور.

کرد که شب برای حضور در کمیسیون‌یی که بر حسب امر شاه از مدت‌ها قبل برای مطالعه و مذاقه در کارهای مربوط به سیاست خارجی قبل از طرح در هیئت دولت تشکیل می‌شد به وزارت امور خارجه بروم. آقایان جم نخست‌وزیر و داور وزیر دارائی و سهیلی معاون وزارت امور خارجه هم در آن کمیسیون دائم شرکت داشتند. جلسات سه‌شنبه آن کمیسیون چند هفته به تأخیر افتاده و کارهای زیاد برای آن شب جمع شده بود.

بر خلاف انتظار دیدم آن شب مرحوم داور با حوصله و دقت مخصوصی در مذاکرات کمیسیون دخالت می‌کرد و مثل اینکه می‌خواست انقلاب درونی خود و تصمیم خطیری که اتخاذ کرده بود عمداً پنهان کند فقط چند نوبت ب فکر فرو رفت بدون اختیار کلمه عجیب! عجیب را در غیر مورد استعمال نمود و از همه مهمتر و جالب‌تر اینکه به یک مناسبتی از مرحوم مستوفی الممالک اسم برده شد ایشان چندین بار برای او طلب مغفرت و اظهار تأسف نمود از اینکه این مرد را در زمان حیاتش درست بجا نیاوریم و او را بعنوان یک مرد منفی تخطئه می‌کردیم سپس اضافه کرد مستوفی الممالک می‌گفت در مملکت ایران هر کس از کارها ظفره بزند همیشه در امان است و حتی اگر ترک واجب هم کرده باشد مسئول نمی‌شود اما همینکه برای انجام وظیفه دست به یک کار مثبتی بزند هر کس می‌رسد ایرادی به او می‌گیرد و طوری عرصه را بر او تنگ می‌کنند که از کرده خود پشیمان و از زندگی بیزار می‌شود و ما نمی‌فهمیدیم مستوفی الممالک چه دردی داشت و چه می‌خواست بگوید! ساعت ده رسیده بود که ما پنج نفر نیم‌دایره‌وار کنار بخاری دیواری (شمینه) اطاق وزیر خارجه مشغول صحبت بودیم و آتش ذغال‌ها داشت کم کم خاکستر می‌شد که از وزارت دارائی تلفون کردند که آیا وزیر دارائی مثل هر شب تشریف خواهند آورد و روماء منتظر باشند یا خیر؟ جواب این تلفن مثبت بود لیکن ساعت یازده که هنوز کار کمیسیون ما تمام نشده بود مرحوم داور دستور داد که به آنها تلفن کنند دیگر منتظر نباشند. و در حدود نصف شب برخاستیم مرحوم داور از سمیعی وزیر خارجه و از آقای سهیلی که تازه به سمت وزیرمختار در لندن انتخاب شده بود خداحافظی گرمی کرد و ما سه نفر یعنی ایشان و نخست‌وزیر و بنده از پلکان عمارت وزارت امور خارجه بطرف اتومبیل‌ها سرازیر شدیم، در مدت کمی قبل از خداحافظی و جدا شدن با هم بودیم. نخست‌وزیر و وزیر دارائی برای اینکه خدمه وزارت امور خارجه چیزی نفهمند به زبان فرانسه چند کلمه صحبت می‌داشتند و من از صحبت آنها استنباط

کردم که عصر آن روز در دربار بر اثر شرفیابی مدیر کل بانک ملی و احضار وزیر دارائی توفانی شده و شاه که به اخلاق و حساسیت داور آشنا بودند و به همین جهت رعایت احترام او را می‌کردند بطور بی سابقه به او پرخاش نموده و نخست وزیر به مرحوم داور دلداری می‌داد. من از این جریان بی اطلاع بودم و تفصیل آن را روز بعد شنیدم که داور پس از خارج شدن از دفتر شاه مثل فانوس تا شده و روی نیمکت اتاق انتظار سقوط کرده بود.

صبح روز بعد به عادت غیر قابل تغییر آن دوره که چندین سال متوالی ادامه داشت سر ساعت هشت صبح وارد اتاق کمیسیون قوانین دادگستری مجلس شورای ملی شدم. همه اعضاء کمیسیون قبل از من حاضر بودند. پس از آنکه در مجاورت مرحوم سیداحمد بهبهانی رئیس کمیسیون نشستم و مرحوم مؤید احمدی منشی کمیسیون شروع به قرائت لوائح کردند پیشخدمت وارد شد و گفت رئیس دفتر وزارت دادگستری پای تلفون است و عرضی دارد. وقتی در تلفونخانه آن عمارت که یک پستوی تنگ و تاریکی بود گوشی را بدست گرفتم مرحوم بهرامی به من گفت قضیه وزیر دارائی را شنیدید. گفتم چه شده است. جواب داد مرحوم شدند. دیگر جرأت نکرد پای تلفن بیش از این توضیحی بدهد. گوشی از دست من بی اختیار افتاد و نمی‌توانم شرح بدهم چه حالی به من دست داد. به کمیسیون برگشتم در حالیکه فکر می‌کردم از لحظه خداحافظی من با داور بیش از ۸ ساعت هنوز نگذشته بود و نمی‌توانستم باور کنم که او مرده باشد. در مراجعت به کمیسیون دیگر حواس کار کردن نداشتم. بلافاصله پیشخدمت وارد شد و گفت آقای نخست وزیر می‌فرمایند زود به منزل وزیر دارائی تشریف بیاورید. بلادرنگ برخاستم و پس از چند دقیقه خود را در باغچه عمارت منزل مرحوم داور در میان جماعتی مبهوت و غمگین دیدم و از صدای شیون زنها بی نهایت متقلب شدم. معلوم شد داور پس از مراجعت از وزارت امور خارجه محتویات آمپولهای مرفین را که به بهانه آزمایش از رئیس اداره تحدید تریاک چندی قبل گرفته بود در ظرف آبی ریخته و نوشیده و کار خود را ساخته است. همان روز غروب جلسه هیئت وزیران حسب معمول در حضور شاه تشکیل شد. شاه بسیار عصبانی بود. ابتدا نخست وزیر را بعنوان اینکه شاهد آخرین شرفیابی عصر روز قبل مرحوم داور بودند مخاطب قرار داده و عمل خودکشی را تقبیح کرد، سپس بیانات و تذکرات سختی که توضیح اصول مملکت داری بود دادند و بالاخره عریضه مرحوم

داور را خطاب به شاه که پس از مرگش بدست آمده بود روی میز هیئت گذاشتند که ما بخوانیم نامه بسیار مختصر و بیش از چند سطر نبود. اجمالاً گله کرده بود که چرا حوصله نکردند اصلاحات اقتصادی او از مرحله ریخت و پاش به مرحله نتیجه و ثمر برسد و اضافه کرده بود که با آرزوی پیشرفت اصلاحات و ترقی ایران از این دنیا می‌رود.

مرگ داور برای من غیر مترقبه و فوق‌العاده دردناک بود. من که از مریدان و دست‌پروردگان او بودم و هر توفیقی که در کار عدلیه پیدا شد مدیون تصمیمات او هستم تا مدتی قدرت و توانائی کار نداشتم، فوق‌العاده دلسرد و افسرده بودم. جز سه سالی که من در اروپا تحصیل و تمرین و مطالعات قضائی می‌کردم از سال ۱۳۰۰ که داور وارد ایران شد روزنامه مرد آزاد و بعد حزب زادیکال را درست کرد تا مدتی که من وزیر عدلیه و او وزیر دارائی بود با یکدیگر نزدیکی و حشر و نشر زیادی داشتم. مردانگی‌های او، رفیق‌بازی، گذشت و مناعت طبع از صفات بارز آن مرحوم بود. هنوز چند ماهی از مرگ داور نگذشته بود که فاجعه‌ای دیگر در هیئت دولت رخ داد. دوست و همکار دیگر من عنایت‌الله سمیعی وزیر امور خارجه پس از بیماری کوتاهی در آلمان درگذشت و این مرگ نیز برای من تأثرانگیز بود.



عنایت‌الله سمیعی وزیر امور خارجه.

## موقعیت ممتاز وزیر دادگستری

وزارت دادگستری از زمانی که من شاغل شدم وظایف گوناگونی داشت و با یدک کشیدن مقام بازرسی کل کشور که در آن دوره اهمیت و مفهوم دیگری داشت و مرتباً به کلیه سازمان‌های دولتی و شهرداری‌ها رسیدگی می‌کرد چه در هیئت دولت و چه در خارج حائز موقعیت ممتازی شده بود و اغلب وزارتخانه‌ها از عدلیه حساب می‌بردند.

بعلاوه وزیر دادگستری عملاً سمت مشاور حقوقی شاه را داشت. یک روز شکوه‌الملک رئیس دفتر مخصوص پیغام شاه را به من داد که شخصی برای ترک دعوی دولت نسبت به یک ملک خالصه دویست هزار تومان رشوه به من تکلیف کرده است. به چه عنوان قانونی می‌شود او را تعقیب جزائی کرد. جواب دادم، به اتهام جرم توهین به مقام سلطنت بنجوی از انحاء که در قانون تصریح شده است. این اظهار نظر فوق‌العاده مورد پسند واقع شد و تعقیب بعمل آمد و بالاخره متهم با اظهار عجز و ندامت مورد عفو واقع شد. شاه عادت داشت کارهای خود را همیشه با قانون تطبیق کند و من را در بسیاری از کارها که مربوط به دادگستری نبود شرکت می‌داد از جمله در موارد شکایاتی که از شرکت نفت ایران و انگلیس سابق داشت که قرارداد امتیاز را درست اجرا نمی‌کردند و از بابت حق الامتیاز هر سال مبلغ ناچیزی به دولت می‌دادند.

مجلس شورای ملی که در آن زمان معمولاً هفته‌ای یک روز جلسه داشت تقریباً مونوپول لوایح من بود. من گذشته از آنکه در تمام جلسات مجلس شرکت می‌کردم هفته‌ای یک روز هم از ساعت ۸ تا یک حتی احياناً تا دو بعد از ظهر بلاانقطاع کمیسیون دادگستری داشتم که واقعاً مثل یک آکادمی حقوق در آن مباحثه می‌کردیم.

## لوايح وزارت جنگ

از زمان سقوط سردار اسعد بختیاری دیگر کسی به سمت وزیر جنگ تعیین نشد و وزارت جنگ یک معاون داشت که به ترتیب عبارت بودند از سرلشگر محمد نخجوان و سرلشگر امیرفضلی و سرتیپ هوئی احمد نخجوان (بعدها سرلشگر و وزیر جنگ شد). این معاونین حق مشارکت در جلسات هیئت دولت را نداشتند و کارهای پارلمانی وزارت جنگ هم با من بود. یک روز سرلشگر ضرغامی رئیس ستاد ارتش که مردی متدین و مورد علاقه شاه بود نزد من آمد و یک رساله مفصلی بدست من داد و اظهار داشت این

قانون جدید نظام وظیفه است که فرموده‌اند وزیر دادگستری به مجلس بدهد و یک واو آن نباید تغییر کند. من لایحه را خواندم و بعضی احکام غلاظ و شداد در آن یافتم در کمیسیون نظام مجلس وقتی این لایحه طرح شد من در شور اول مجال دادم نمایندگان هر اعتراض و نظری دارند بگویند و اظهار نظر خود را به جلسه بعد موکول کردم در فاصله دو جلسه که شاه را ملاقات کردم تفصیل ملاقات با رئیس ستاد و اینکه یک واو نباید کم و زیاد شود گفتم شاه گفت اگر نظریاتی اعضاء کمیسیون دارند بگو آنچه را که به نظر من منصفانه و قابل توجه بود گفتم تمام آنها را با حوصله استماع و تصویب کرد در جلسه بعد کمیسیون نمایندگان با تعجب از من تشکر کردند.

امور مربوط به ارتش و کلیه نیروهای انتظامی آن اوقات بسیار حساس و مردافکن بود. نظامیان حتی تابین‌های خدمت وظیفه منحصرأ تابع دادرسی ارتش بودند در دعاوی مدنی آن‌ها هم که عدلیه صلاحیت داشت ابلاغ احضاریه و سایر اوراق قضائی مستقیماً به آنها منع شده بود و بعد از اینکه در موقع اشتغال به خدمات نظامی مزاحم آنها نشوند اوراق را می‌بایستی محاکم برای ابلاغ به مقامات نظامی بفرستند در مواردی که نظامیان مدعی علیه بودند غالباً اوراق به موقع اعاده نمی‌شد و دعوی به تجدید جلسات



سرلشگر ضرغامی قانون نظام وظیفه را داد و گفت نباید یک (واو) آن کم شود.

موکول می‌گردید. اما تعجب می‌کردم که هر وقت آنها مدعی و بستانکار بودند اشتغالات به خدمت مانع از حضور در دادگستری و مراجعات پی در پی و مصرانه آنها حتی در حوزه وزارتی نبود و احیاناً از خشونت درباره کارمندان اداری خودداری نمی‌کردند و چه بسیار هم اتفاق افتاد که به کارمند مرجع بعنوان اینکه به ارتش اهانت کرده است سلی می‌زدند حتی در یک مورد که مأمور اجرای ثبت در تعقیب اجرائیه علیه شخص عالیمقام از یک خانواده درجه اول مورد ضرب و شتم پسر مدیون واقع شد که از افسران ستاد ارتش بود و من دستور دادم دادستان پدر را به اتهام تحریک به ضرب مأمور دولت در حین انجام وظیفه تعقیب کرد و او توقیف شد. پسر از ترس اینکه مبادا من به شاه گزارش بدهم و مورد مواخذه واقع شود از مأمور رسماً معذرت خواست و دلجوئی کرد و این ترس از آنجا ناشی شده بود که در موارد دیگر هر وقت بین وزارت دادگستری و ارتش اختلاف پیش آمده بود شاه با اینکه نسبت به ارتشیان تعصب و آفری داشت پس از رسیدگی به من حق می‌داد و بالنتیجه امرای ارتش کم کم از دادگستری حساب می‌بردند. بخاطر دارم یک مستخدم جوان خاطی در اداره ثبت مورد تعقیب قرار گرفت ناگهان مطلع شدیم که برای فرار از تعقیب به خدمت وظیفه متوسل شده و روز بعد با لباس نظامی برای دهن کجی به اداره آمده بود من جریان را به شاه گزارش دادم و ظرف ۲۴ ساعت لباس نظامی را از آن جوان پس گرفتند و برای تعقیب در دادگستری اخراجش کردند.

### ازدواج دختران خردسال

وقتی قانون مدنی به تصویب رسید سن ازدواج برای دختران پانزده سال تمام شد ولی ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی این اجازه را بنا به تقاضای دادستان برای دختران زیر ۱۵ سال که رشد جسمی داشتند صادر می‌کرد. متأسفانه در شهرستانها این اجازه لوٹ شد و دادستانها و دادگاهها بر حسب تقاضای مراجعین به فوریت این اجازه را می‌دادند و این مشکلات بزرگی را فراهم کرده بود. وقتی وزیر دادگستری شدم برای جلوگیری از این جریان طی بخشنامه‌ای به همه دادسراها متذکر شدم که دادستانها حق ندارند بدون اجازه مقام وزارت از محکمه تقاضای موافقت با ازدواج دختران زیر پانزده سال را بنمایند زیرا در آن ایام می‌دیدم دختران مسنی در خانه مجرد می‌ماندند و مردان ایرانی بسراغ آنها نمی‌روند و تمایل جنسی به این اطفال دارند. وقتی این اجازه را منحصرأ در اختیار گرفتم



همه روزه در میان ارباب رجوع گوناگون چه در وزارتخانه و چه در جلوی منزل زنانی در حالیکه دست دختر خردسال خود را گرفته بودند به من مراجعه و اجازه ازدواج آن دختران معصوم را می‌خواستند چون می‌دانستم این ازدواج‌ها سلامت آنها را به خطر می‌اندازد و لذا به اغلب این زن‌ها نصیحت می‌کردم و جواب رد می‌دادم. یک روز جلوی مدخل منزل پیاده شدم و یکی از این زن‌ها و دخترش دنبال من وارد حیاط منزل شدند بدون معطلی با تقاضای او موافقت کردم وقتی که او رفت اهل خانه که همه روزه این صحنه‌ها را که منتهی به نتیجه منفی می‌شد دیده بودند و از موافقت استثنائی با آن زن اظهار تعجب می‌کردند گفتم من وقتی که این دفعه این دختر را ورنه از کردم و متوجه شدم کسی پیدا شده است که این دختر زشت و کریه‌منظر را بگیرد دور از انصاف دیدم از دادن اجازه خودداری و او را شاید تا ابد از ازدواج محروم کنم.

### رئیس مجلس اول و ازدواج با دختران

زمانی که من هنوز معاون وزارت دادگستری بودم و تازه جلد دوم و سوم قانون مدنی به تصویب رسیده و ملاک کار قرار گرفته بود، میرزا محمودخان احتشام‌السلطنه بدیدنم آمد و به محض ورود قبل از اینکه بر روی مبل جلوس کند پرخاش کنان گفت این قوانین ضد بشری چیست که شما به تصویب می‌رسانید آیا شرم نمی‌کنید و موجبات اذیت و آزار مردم را فراهم می‌سازید. در جواب این پیرمرد ۷۵ ساله که در صدر مشروطیت از ارکان دولت و زمانی رئیس مجلس شورای ملی بود مؤدبانه پرسیدم کدام قانون بر خلاف انسانیت و موازین بشری است. او با تندی به من گفت همین قانون مدنی که سن دختر را برای ازدواج ۱۵ سال تعیین نموده‌اید. دختر پانزده ساله دیگر ترشیده است و بدرد نمی‌خورد. در حالیکه از تعجب متحیر شده بودم پرسیدم مگر شما قصد ازدواج با دخترده دوازده ساله‌ای را داشتید که چنین متأثر شده و برآشفته شده‌اید. گفت بلی من قصد داشتم با دختر دوازده ساله‌ای ازدواج کنم که این قانون جدید لعنتی شما مرا از این فیض محروم ساخت. من در سال قبل چنین کاری کردم و از آن دختر اکنون یک پسر یکساله دارم و امسال نیز چنین قصدی داشتم که شما کاسه و کوزه مرا بر سرم شکستید. احتشام‌السلطنه پس از این توضیح افزود که سلامت جسمی و نیروی عقلانی من در حال حاضر مدیون این دختری است که در سال قبل گرفته‌ام و حالا میل داشتم برای اینکه

نیروی جسمانی و عقلانی خود را مضاعف کنم دختر دیگری به حباله نکاح خود درآورم. احتشام السلطنه پس از لحظه‌ای در حالیکه به شدت معترض بود افاق مرا ترک کرد و من در اندیشه‌ای عمیق فرو رفتم. ولی احتشام السلطنه چند ماه پس از این ملاقات فوت کرد و آرزوی ازدواج با دختران معصوم و کم سن را با خود به گور برد.

### اصلاح قانون ازدواج

در هر صورت قانون جدید مدنی از روزی که به تصویب رسید ارباب رجوع دادگستری را صد برابر کرد غیر از زنهایی که برای اجازه ازدواج صغار مراجعه می‌کردند مدتی هم گرفتار آه و ناله نوعروسانی بودم که داماد را به اتهام عدم ثبت ازدواج از طرف دادسرا جلب و توقیف کرده بودند قانون ازدواج که در زمان وزارت مرحوم داور وضع شده بود ثبت ازدواج را اجباری و متخلفین را به مجازات حبس تهدید می‌کرد و در عمل اسباب زحمت و بدبختی مردم شده بود. من این قانون را در سال ۱۳۱۶ اصلاح کردم به این ترتیب که وقوع و ثبت ازدواج و طلاق هر دو یکجا در دفاتر اسناد رسمی ازدواج و طلاق بشود. سابقاً که صیغه نکاح را جاری می‌کردند بعد از زفاف دیگر کسی به فکر ثبت نبود هم عاقد و هم داماد به دام مأمورین کشف جرائم می‌افتادند. قانون اصلاحی من که به تصویب رسید یک روز مرحوم آیت‌الله سید محمد بهبهانی به منزل من آمدند و گله کردند که فلانی خیال داری بساط روحانیت را برچینی؟ معلوم شد خیال کرده بودند من می‌خواهم ازدواج شرعی را بکلی موقوف کنم و مثل بعضی از کشورهای غربی ازدواج تبدیل به یک مراسم صرفاً اداری و عرفی شود. گفتم ابداً چنین چیزی نیست، من مسلمانم و چنین خیانتی به اسلام نمی‌کنم فقط برای حفظ تازه دامان از تعقیب جزائی می‌خواهم ازدواج در دفاتر رسمی یک دفعه واقع و ثبت شود. گفتند همه عاقدین دفتر ندارند. گفتم هر عاقدی که دفتر بخواهد مضایقه نمی‌کنم با شنیدن این توضیح قانع کننده با خاطری آسوده از من جدا شدند و من دستور دادم در تمام کشور به هر کسی که سابقه عقد و نکاح دارد دفتر بدهند که مردم در مضیقه نباشند، ضمناً در دفاتر نظارت بکنند و هر کس تخلفی از قوانین ثبتی و موازین شرعی بکند دفترش را ببندند.

من بطور کلی در وضع قوانین به (عدم مخالفت با موازین شرعیه) مقرر در اصل بیست و هفتم متمم قانون اساسی توجه داشتم. از جمله روزی یکی از وزراء این فکر را

به شاه تلقین کرده بود که املاک موقوفه را بفروشند و از حاصل فروش آن سهام شرکتهای پرفائده خریداری و به این ترتیب به اصطلاح خودش (تبدیل به احسن) بشود. لایحه‌ای هم در این زمینه تهیه کردند و برای تنقیح به وزارت دادگستری فرستادند. من چون این عمل را خلاف شرع می‌دانستم به انواع تدابیر مدتها مقاومت کردم، البته مقاومت منفی می‌کردم، تا اینکه نخست‌وزیر شدم و لایحه را مسکوت گذاشتم. بعد از سقوط من دوباره لایحه را به جریان انداختند و آن را قلب کردند و به مجلس دادند و منتهی شد به قانون فروش املاک زراعی و قنوات موقوفه مصوب چهاردهم اردی‌بهشت ۱۳۲۰ که وزارت دارائی موقوفات را مانند خالصجات بفروش برساند و حاصل فروش صرف امور خیریه بشود و وقفیت بکلی منتهی شد. این قانون پس از استعفای رضا شاه در اثر مخالفت افکار عمومی با آن نسخ و ملغی گردید.

### پرونده‌های سیاسی

وقتی از اروپا بازگشتم و به معاونت وزارت عدلیه تعیین شدم سرتیپ آیرم قریب یکسال بود که به ریاست نظمیّه منصوب شده بود و در این مدت میخ خود را محکم به زمین فرو کرده و در دل دولتمندان و مقامات کشوری و نظامی رعب و وحشت ایجاد نموده بود. مخصوصاً با تأسیس پلیس سیاسی برای هر یک از مقامات کشوری و نمایندگان مجلس یک یا بعضاً چند مأمور خفیه تعیین نموده بودند و آنها همه روزه موظف بودند گزارشی از رفت و آمدها و احیاناً تلفن‌های او با دیگران تهیه و تسلیم اداره مربوطه نمایند چه بسا اگر خبر داغی بدست نمی‌آوردند ناگزیر بودند به جعل اکاذیب پردازند و گاهی نیز خود آیرم به آنها سوژه‌ای می‌داد تا بر اساس آن خبری تهیه نمایند. قبل از آیرم سرتیپ درگاهی هم که از ابتدای نخست‌وزیری سردار سپه تا سال ۱۳۰۸ رئیس نظمیّه بود به چنین کارهایی دست می‌زد ولی در مقام مقایسه بین این دو رئیس باید اذعان کنم که آیرم استاد درگاهی بود. درگاهی تا کودتا با درجه سرگردی در ژاندرمری خدمت می‌کرد و هیچگونه تحصیلات عالی نداشت و از طرفی خیلی جوان بود و سرد و گرم روزگار را نچشیده بود به همین دلیل در این کار نتوانست آینده سیاسی و نظامی خود را تضمین کند و از چشم شاه افتاد و سرانجام خانه‌نشین شد. در عوض آیرم وقتی به ریاست نظمیّه آنروز و شهربانی امروز نشست مردی بود در میانسالی اروپا رفته و در روسیه درس

خواننده بود و مدتها با فرماندهان قزاقخانه همکاری نزدیک داشت. مدتی آجودان کلنل لیاخف رئیس قزاقخانه بود یعنی همان کسی که مجلس را به توپ بست و آزادیخواهان را به غل و زنجیر کشانید. از اینرو آیرم ماهرانه و با تجربه‌های قبلی به فکر توسعه قدرت خود افتاد و الحق در این کار توفیق زیادی یافت. در تمام مدت زمامداری او، من در پست معاونت کل وزارت عدلیه قرار داشتم و جز در مواردی که وزراء دادگستری (داور - صدر) به مرخصی می‌رفتند و من کفالت وزارتخانه را عهده‌دار می‌شدم با او برخوردی پیدا نمی‌کردم. در مکالمه تلفنی یا حضوری بسیار مبادی آداب عمل می‌کرد و حرف خود را با ملایمت بازگو می‌نمود ولی در پشت این چهره آرام و ملایم و مؤدب دنیائی از بدجنسی و شیطنت و خباثت خفته بود. علت اصلی تجلی اینگونه صفات رذیله در او بعلت نقصی بود که در اثر یک عمل جراحی در او حادث شده بود و طبعاً از نعمت زناشویی محروم بود و همین امر موجب عقده حقارت برای او شده و مدام نیش زهرآلود خود را به دیگران ارزانی می‌داشت.

پرونده‌های سیاسی در نظمیة تشکیل می‌شد و پایه و اساس آن یک گزارش ساده و معمولی مأمورین خفیه شهربانی بود. آیرم که در فروردین ۱۳۱۲ به درجه سرلشگری ارتقاء یافت تلاش خود را برای پرونده‌سازی افزایش داد و این پرونده‌سازی منحصر به تهران نبود، روساء ادارات در شهرستان‌ها ملاکین، متنفذین و اعیان نیز در معرض قرار گرفتن در آن اتهامات بودند. آیرم همه روزه گزارش‌های مأمورین سیاسی را نزد شاه می‌فرستاد. برخی از آن‌ها را شاه دستور رسیدگی و توجه بیشتری می‌داد و برخی را درست تلقی می‌نمود و به شهربانی دستور توقیف و رسیدگی و بازداشت آن شخص را صادر می‌نمود. در آن گزارش‌هایی که شاه تردید می‌نمود و دستور دقت و رسیدگی بیشتری می‌داد چند روز بعد نظمیة گزارشی تهیه و تردید شاه را به رأی صائب او تعبیر می‌نمود و اضافه می‌کرد نظر اعلیحضرت کاملاً درست بوده پس از کنکاش و دقت زیاد اتهام وارده بر او صحیح نیست چنانچه اجازه فرمائید مأمور مربوطه که چنین گزارشی تهیه نموده است تنبیه شود. شاه هم یا صرفنظر می‌نمود یا دستور تنبیه او را می‌داد که هرگز مورد عمل شهربانی واقع نمی‌شد. وقتی وزیر دادگستری شدم در میان نخستین روزهای وزارت متوجه چنین پرونده‌هایی شدم که سخت مرا تکان داد.

در مهرماه ۱۳۱۵ که از اروپا احضار و به مقام وزارت منصوب شدم، یوسف جوادی

دادستان دیوان کیفر گزارشی به من داد. متن گزارش این بود: چند ماه قبل مأمورین شهربانی عباس آریا معاون وزارت راه را از پشت میزش جلب کرده‌اند و بدون دلیل در توقیف است. اتهام او ظاهراً این بود که از یک مقاطعه کاری رشوه خواسته بوده است و شهربانی نسبت به اتهام او پافشاری و تعصب داشت. پرونده او را خودم تحت نظر گرفتم و تمام معلوماتی که در فنّ کشف جرم داشتم بکار بستم. همه تحقیقات به نفع آریا تمام شد. عاقبت دستور دادم بین متهم و مفتری مواجهه بدهند، مفتری همینکه مرحوم آریا را دید در حضور نماینده دیوان کیفر زارزار گریست و زبانش بسته شد. با این حال شهربانی دست بردار نبود و با توجه به سوابقی که از او داشتم خودم بیگناهی آریا را به شاه گفتم و او را آزاد کردم. ضمناً در این شرفیابی متوجه شدم گزارشی راجع به ارتباط او با خارجی‌ها داده بودند و علت واقعی این توقیف این بوده است و شهربانی از من پنهان و یک سال تمام با ما بازی کرد و این مرد بی‌گناه را در زندان نگاهداشت.

اما عباس آریا در گذشته خدماتی کرده و مورد توجه شاه قرار گرفته بود. آریا با مرحوم امیرلشکر حبیب‌الله خان شیبانی دوستی و نزدیکی زیادی داشت. در سال ۱۳۰۸ که شورش عشایر فارس شاه را نگران ساخت حبیب‌الله خان شیبانی مأمور ختم غائله گردید و با اختیارات نامحدود به فارس رفت و عباس آریا را نیز همراه خود برد. آریا در این سفر جنگی از نظر ایجاد ارتباط بین سران عشایر و فرمانده قوا تلاش‌های بسیاری می‌نماید که تمام آنها بنفع قوای دولتی تمام می‌شود و در نتیجه سرلشکر شیبانی طی گزارش مفصلی خدمات آریا را به اطلاع شاه می‌رساند و شاه او را احضار نموده و وقتی به کاخ می‌رسد دست او را گرفته به هیئت وزیران می‌برد. وقتی شاه وارد هیئت وزیران می‌شود همچنان دست آریا را در دست خود گرفته بود و به حاج مخبرالسلطنه رئیس‌الوزراء و وزیران می‌گوید این شخص به این مملکت خدمات زیادی نموده است و باید به او پاداش داد و همین امروز رتبه ۸ او را باید تبدیل به رتبه ۹ نمائید. هیئت وزیران در اجرای امر شاه لایحه‌ای تنظیم نمود و آنرا به قید دو فوریت به مجلس داد و مجلس آنرا به تصویب رسانید.

شبی در هیئت وزیران، وزیر کشور لایحه‌ای را عنوان نمود که می‌بایستی فردای آن روز در جلسه علنی مجلس تصویب شود. لایحه عبارت بود از سلب مصونیت از مرحوم حاج آقا اسمعیل عراقی وکیل اراک. از عنوان نمودن این مطلب غرق در تعجب شدم زیرا

مرحوم عراقی در آن ایام متجاوز از ۶۵ سال داشت و در ادوار ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۱۰ و ۱۱ نماینده مجلس بود هم معمم بود هم مالک. البته بعد از تصویب قانون لباس متحدالشکل تغییر لباس داد و مکلّا شد. این سید محترم فوق العاده مظلوم و محبوب بود، پس از آنکه لایحه در هیئت وزیران تصویب و آماده طرح در مجلس شد آهسته از وزیر کشور پرسیدم این سید بیچاره را به چه جرمی می خواهند تعقیب کنند. وزیر کشور بیخ گوشم گفت توطئه علیه امنیت کشور، همان شب مأمورین شهربانی او را بازداشت کردند. وقتی دلیل اتهام را برای تعقیب او خواسته بودند نامه ای ارائه دادند که گمنامی بوسیله پست برای او فرستاده و به او یادآوری کرده بود که حضور در شهر قم را در تاریخ معین برای شرکت در یک توطئه فراموش نکند. این نامه قبل از اینکه به مرحوم عراقی برسد سانسور شده بود و بدون آنکه منتظر شوند در روز موعود خبری می شود یا خیر، گزارش یک توطئه قطعی را بعرض می رسانند و یک نماینده مجلس را محکوم به فنا می نمایند. عجب آنکه عراقی ماهها در زندان ماند در حالیکه چند ماه از روز موعود می گذشت ولی شهربانی باز در جستجو و کشف جرم بود؟



به سرباس مختار رئیس کل شهربانی گفتم چرا شعری گویند تا در قافیه آن بماند.

روزی مجید آهی وزیر راه در ضمن شرفیابی عرایضی حاکی از عدم رضایت مردم به شاه کرده بود. شاه که انباشته از سوءظن بود از اظهارات وزیر راه تحصیل کرده روسیه برآشفته و نسبت به او حضوراً درشتی کرده بود و گویا مورد تأدیب هم قرار گرفته بود و همان شب نظمیه او را توقیف و به سیاه‌چال زندان انتقال یافت. فردای آن روز من به کاخ اختصاصی احضار شدم. شاه فوق‌العاده عصبانی و نازاحت بود مرتباً می‌غرید و ناسزا می‌گفت. سرانجام با خشم و اضطراب دستور توقیف و تعقیب آهی را صادر نمود و در ضمن ماجرا بخاطر می‌آورد که مشارالیه با سفیر شوروی معاشرت داشته است. مجید آهی پس از انجام تحصیلات مقدماتی به روسیه رفته بود و در دانشگاه مسکو علم حقوق آموخته و پس از مراجعت به ایران به خدمت وزارت امور خارجه درآمده مشاغل مهمی را در آن وزارتخانه احراز کرد و سپس به ریاست شیلات رسید پس از مراجعت داور از اروپا با او نزدیک شد و در حزب رادیکال از اعضاء فعال شد و معاونت وزارت معارف را به او دادند. در تشکیلات عدلیه داور به مستشاری دیوانعالی تمیز رسید و سالیانی چند در آن سمت به امر قضا اشتغال داشت تا والی فارس شد. در سال ۱۳۱۴ که منصور از وزارت طرق برکنار و تحت تعقیب قرار گرفت آهی به وزارت راه معرفی شد و تا سال ۱۳۱۷ در آن سمت بود که به ناگاه مورد سوءظن و تعقیب واقع گردید. من برای رهائی همکارم شب و روز قرار نداشتم. امر بازجوئی از او را شخصاً انجام می‌دادم و سرانجام موفق شدم با تدابیری بیچاره را پس از چند ماه از زندان خلاص کنم. اما در طی شرفیابی هائی که برای عرض گزارش راجع به تحقیقات از آهی نصیب من شد تبادل نظر هائی صورت گرفت و از این مشاوره‌ها فکر تشکیل سازمان پرورش افکار در دماغ شاه تولید شد که در جای خود از آن بحث خواهیم کرد. بهر حال آهی قریب دو سال خانه‌نشین و بدون کار بسر برد تا اینکه در تابستان ۱۳۲۰ به دستور شاه، منصور نخست‌وزیر وقت او را به وزارت دادگستری منصوب نمود و در شهریور ۲۰ ابتدا شاه او را مأمور تشکیل دولت نمود ولی او در آن ایام بحرانی زیر بار نرفت و با لطایف الحیل شاه را از این خیال منصرف ساخت تا اینکه فروغی زمام امور را در دست گرفت.

در مورد اینگونه پرونده‌های سیاسی که واقعاً موجب نگرانی همه بود پلیس مداخله تام و تمام داشت و آن دستگاه برای کشف جرائم به قدری ضعیف و ناتوان بود که جز اظهار تأسف چیزی نمی‌توان گفت. کاش عیبهان منحصر به بیسوادی و بی‌هنری بود.

پاس دادن کارآگاهان را در جلوی خانه‌ها بطور متحدالشکل در حالی که عینک سیاه بر چشم گذارده و یک روزنامه باز شده در دست می‌گرفتند مانند کبکی که سر به برف فرو می‌برد. این کارآگاهان آلت و دست‌نشانده کسانی می‌شدند که بوسیله گزارش‌های خلاف واقع به مقامات عالیه با رقبای خود تسویه حساب می‌کردند و تدبیرشان توقیف و شکنجه بود. بی‌گناهان بیشماری که هدف اینگونه گزارش‌ها به اتهام مبهم و بدون دلیل (اسائه ادب یا سایر جرائم سیاسی) واقع شده بودند سالها در زندانهای شهربانی بسر می‌بردند و دادگستری حاضر نبود با صدور قرار مجوز توقیف به شهربانی بدهد و شهربانی هم آنها را رها نمی‌کرد برای اینکه توقیف آنها را در گزارش‌های یومیه به شاه گزارش داده بودند و جرأت نداشت بی‌گناهی آنها را بعرض برساند. عده زیادی از این زندانیان از تجار و کبسه و حتی کارمندان دولت بودند و گناه ظاهری آنها این بود. همسر یا دختران آنها با حجاب مانند چادر و روسری بزرگ در ملاء عام و کوچه و خیابان هنگام تردد گرفتار پلیس گشت می‌شدند در مقابل خشونت پلیس متوسل به هر یاوه و دروغی می‌شدند و بعضی از زنان و دختران اظهار داشته بودند که پدرم یا شوهرم موافقت نمی‌کند من بی حجاب در ملاء عام حاضر شوم همین گرفتار کافی بود پرونده‌ای در کلانتری تشکیل شود و همانروز شوهر یا برادر یا پدر آن زن از طرف نظمیه توقیف و روانه زندان می‌شد و اتهام سیاسی پیدا می‌کرد و عمل او توطئه علیه رژیم یا مخالفت با امنیت ملی تلقی می‌شد و آن بیچارگان بایستی ماهها بلا تکلیف در زندان بمانند. در نتیجه اینگونه بازداشت‌ها یک روز به رئیس شهربانی وقت اعتراض کردم که چرا این شعرها را



مجید آهی را چگونه نجات دادم.



می‌گوئید تا در قافیه آن گیر کنید. جواب داد آنهایی که این گزارش‌ها را می‌دهند مراقب هستند که اگر به آنها ترتیب اثر داده نشود خود او را متهم کنند. این بود دفاع رئیس شهربانی که بزرگان کشور از اقتدار او خائف بودند و او بنوبه خود از گزارش‌دهندگان کوچک خدانشناس خائف بود. این اعمال و رفتار مأمورین نظمیه مربوط به دوره ما نبود بلکه قبل از آنهم جاری و ساری بود. بیاد دارم روزی در ۱۳۱۱ داور وزیر عدلیه شرفیاب شده بود. لدی‌الورد مورد خطاب شاه واقع شده و گفته بود سلام علیکم آقای رئیس‌جمهور! داور بی‌اختیار خندیده بود شاید همین خنده موجب نجاتش شده. شاه شب‌نامه ماشین کرده را که بر علیه داور در معابر انداخته بودند و مأمورین شهربانی پیدا کرده بودند بدست او داده و گفته بود برو تحقیق کن این اوراق را کی منتشر کرده است. آن ایام من تازه از مأموریت اروپا مراجعت کرده معاون وزارت دادگستری بودم. مرحوم داور به کارآگاهان متوسل شده بود نمی‌دانم آنها به چه مناسبت به ماشین‌نویس‌های دادگستری بدگمان شده بودند یک روز بی‌خبر به وزارتخانه آمدند و شروع کردند به تفتیش و تجسس در کشوهای میزیکمی از آنها ماشین‌نویس بیچاره غش کرد و به زمین افتاد. کارآگاهان خوشحال شدند که تیرشان به هدف اصابت کرده است اما اشتباهشان زود آشکار و معلوم شد. آن ماشین‌نویس که شب‌ها در یک دارالوکاله کار می‌کرده است از یکی از موکلین مبلغی تعارف گرفته و اسکناس‌ها را در کشوی میز گذارده بود و وقتی کارآگاهان وارد اتاق او شدند خیال کرده بود ارتشاء او کشف شده و از وحشت آن خود را باخته بود خلاصه ناشر شب‌نامه را نتوانستند پیدا کنند بعدها از عدل‌الملک دادگر شنیدم که ناشر شب‌نامه شخص آیرم بوده است برای اینکه داور را در چنگال خود بگیرد و منویاتش در دادگستری به مرحله اجرا درآید.

در ایام وزارت دادگستری که ریاست بازرسی کل کشور را عهده‌دار بودم متوجه نکته‌ای شدم که مرا واقعاً تکان داد و آن سیل نامه‌های بی‌امضاء علیه افراد به دفتر مخصوص بود و دفتر مخصوص هم آن نامه‌ها را برای تعقیب و تحقیق نزد من می‌فرستاد. در آن ایام متوجه شدم در این مملکت یک عده مفسد هستند که نان را به نرخ روز می‌خورند شامه تیزی دارند و چون مرکز قدرت در اینجا بنا بر حوادث داخلی یا بین‌المللی در تبدل است هر کس یا هر مقامی مرکز قدرت شود او را محاصره می‌کنند و قدرت او را وسیله تسویه حسابها و اغراض خود می‌رساند. همان‌ها که در دوران مسئولیت من

کاغذهای آنونیم به دربار می فرستادند که از اکثر آن نامه‌ها بوی خون به مشام می رسید بر سوءظن شاه می افزود و عجیب آنکه مردمی چنین بی انصاف وجود دارند که برای تسویه حساب با یک مقام می خواهند ریشه او و خانواده اش را خشک کنند. این نامه‌ها به اندازه‌ای زیاد شده بود که قسمت اعظم وقت دفتر مخصوص و بازرسی کل کشور را اشغال می کرد، سرانجام شهربانی برای جلوگیری از این نامه‌ها تدبیری اندیشید و در مقابل هر صندوق پست یک مأمور قرار داد و کسی که قصد انداختن نامه را در صندوق داشت ابتدا مورد بازخواست و سؤال مأمور واقع می شد و مأمور پس از رؤیت روی پاکت اجازه می داد تا نامه را به صندوق بیندازد. این ابتکار باعث شد تعداد این نامه‌ها تقلیل یابد ولی باز افرادی بودند با نام و نشان مقامات را لجن مال می کردند. روزی که برای عرض گزارش دادگستری نزد شاه بودم ترس خود را از اینگونه نامه‌ها ابراز کردم شاه جوابی نداد ولی هنگامیکه قصد خروج از اتاق شاه را داشتم گفت فلانی معلوم می شود خیلی مردمدار هستی چون از تو کمتر شکایت می رسد.

### سوءظن به سعید نفیسی و علی پاشا صالح

رضا شاه اصولاً فردی سوءظنی بود و در این راه افراط می کرد مخصوصاً اگر تصویری برای رابطه اشخاص با خارجی‌ها در ذهن او داده می شد به هیچ وجه گذشت نداشت و به شدت مجازات می کرد. یک روز به دربار احضار شدم، شاه بی اندازه عصبانی و خشمگین بود، کاغذی در دست داشت و آن را بمن داد و گفت ببین دارند عهدنامه ۱۹۰۷ را برای ما زنده می کنند.

عهدنامه ۱۹۰۷ بین روسیه تزاری و بریتانیای کبیر که دولتین قلمرو ایران را بعنوان دو منطقه نفوذ بین خود تقسیم کردند به این معنی که هر یک به نفوذ در منطقه خود اکتفا کنند و به منطقه دیگری تجاوز نمایند. این عهدنامه مورد تصدیق و موافقت ایران واقع نشد.

معلوم شد بخاطر خواهش سفارت شوروی در کمیسیون مرکب از نمایندگان وزارتین فرهنگ و امور خارجه برنامه جشن سالگرد تولد پوشکین شاعر روسی که باید در چند شهر ایران اقامه شود تنظیم کرده اند و وقتی که این برنامه بعرض رسیده است متوجه شده اند که اکتفاء به تهران، تبریز، مشهد و اصفهان شده است. چندین روز گرفتار این

کار و ناراحت بودم و عده‌ای از عناصر شایسته در فرهنگ و وزارت امور خارجه مورد سوءظن و در معرض خطر انفصال ابد حتی حبس جنائی بودند از جمله آقایان سعید نفیسی و علی پاشا صالح و مرحوم امیراعظم عضدی. عضدی به شوخی می‌گفت، تهیه یک پوشکین پلوچربی دیده بودیم که هنوز نپخته گلوی ما را گرفت.

هر روز تا نیمه شب استنطاق می‌شدند و روز بعد از صبح زود بازجوئی دنبال می‌شد و این تدبیر برای این بود که قرار توقیف صادر نشود و آنها را تحویل شهربانی ندهیم که خلاص کردنشان بعد دشوار بشود.

بالاخره خودم در پرونده کشف کردم که در کمیسیون شهر شیراز را هم برای جشن پیش‌بینی نموده بودند و در پیش‌نویس گزارش به دفتر مخصوص وزیر امور خارجه (مرحوم مدبرالدوله سمعی) بدون هیچ سوءنیتی و شاید فقط برای صرفه‌جویی شیراز را حذف کرده بود و من ایشان را وادار کردم خودش شرفیاب شود و اشتباه خود را بعرض برساند تا اینکه از این اعمال غلاظ و شداد آسوده شویم.

### قتل مرموز در شیراز

روزی به من خبر رسید که فرمانده لشکر فارس برای تصاحب ثروت و دارائی یکی از اعیان شیراز به نام ابراهیم فریود او را به قتل رسانیده و جنازه او را در چاهی انداخته است. پس از این قتل مدتها کسی در شیراز جرأت نداشت حتی در خلوت از کشته شدن او سخنی بگوید. دادگستری هم نسبت به بازماندگان مقتول عمل غائب مفقودالاثر می‌کردند. وقتی من وزیر دادگستری شدم و این خبر به من رسید بی‌محابا اقدام کردم و استخوان‌های مقتول را در چند فرسخی شیراز از چاهی بیرون کشیدم. باز پرسان اعزامی از تهران شب و روز به فعالیت و تحقیقات پرداختند سرانجام جنایات و غارت اموال مردم توسط سرتیپ ابراهیم زندیه فرمانده لشکر افشاء شد. پس از آماده شدن پرونده موضوع را به شاه گزارش دادم شخصاً به فارس رفت و فرمانده لشکر را شدیداً مؤاخذه و تنبیه نمود و او را تحویل دادرسی ارتش دادیم. سرهنگ معاون لشکر نیز به اتهام مشارکت توقیف و او هم تحویل دیوان حرب شد و هر دو محکومیت سنگینی یافتند، ناگفته نگذارم سرتیپ زندیه از افسران جزء قزاقخانه بود که بعد از کودتا تمام درجات نظامی خود را اخذ نموده بود، بعد از سرلشگر حبیب‌الله شیبانی با درجه سرهنگی فرمانده لشکر فارس شد و در

همان سمت درجه سرتیپی گرفت. عشایر فارس و اعیان و مالکین را تحت فشار قرار داد از این رهگذر خود و معاونش ثروتی بدست آوردند تا سرانجام با افشا شدن قتل مرحوم فرمود پته او به روی آب افتاد و پس از تحمل چندین سال زندان از ارتش اخراج گردید. شبی در هیئت دولت شاه با تغییر از من پرسید شما در این مملکت چکاره هستید این همه کالای قاچاق وارد این مملکت می شود و حتی غالب مغازه های لاله زار مملو از این اجناس قاچاق هستند. در همان جلسه دادگستری به این مسئله توجه کافی دارد و محل ورود و اختفاء این کالاها در خوزستان است و اخیراً انباری مملو از این کالاها کشف شده است و متأسفانه متعلق به فرمانده کل قوای خوزستان است. شاه به روی خود نیاورد، فردا شنیدم فرمانده قوا در خوزستان تغییر و تحت تعقیب قرار گرفته است.

عمادالسلطنه فاطمی حکمران گیلان به علت قطع اشجار جنگلی به شدت مورد حمله و تعقیب شاه واقع شد. گزارشی به او رسیده بود که به دستور استاندار قسمتی از درختان جنگل توسط مردم با اجازه فرماندار قطع و فروخته شده است. شاه کسی را برای رسیدگی به این قضیه مأمور کرده بود و مأمور هم با گرفتن عکسی از زمین های بدون درخت که آثاری از قطع اشجار نمایان بود شاه را بیشتر عصبانی کرد. عمادالسلطنه از پشت میز حکومت توقیف و به زندان افتاد. عمادالسلطنه مرد مقتدری بود، قبل و بعد از سلطنت پهلوی وزیر داخله و وزیر عدلیه بود و شاه خوب او را می شناخت ولی به هیچوجه رحم نکرد و با خفت و خواری ابتدا در زندان شهربانی رشت و سپس در زندان شهربانی تهران مدتی بسر برد تا اینکه پرونده او را به دادگستری فرستادند و من به دیوان کیفر ارجاع نمودم. پرونده تحت نظر یک باز پرس مجدداً طرح شد و اطلاعات لازم بدست آمد ولی به جهاتی محاکمه او را عقب انداختیم زیرا محکومیت او قطعی بنظر می رسید و آثار تبعی این محکومیت محرومیت از حقوق اجتماعی بود. من بهیچوجه میل نداشتم دوست عزیز و رجل کار کشته ای مثل فاطمی بوسیله مهر بایگانی برای همیشه از کار کنار برود. قدری مماشات کردم بعد از منم پرونده به جریان نیفتاد تا سرانجام در شهریور ۱۳۲۰ پس از رفتن رضا شاه از زندان آزاد شد و در دوره چهاردهم به وکالت مجلس تعیین گردید و مشاغلی از قبیل شهرداری تهران، استانداری فارس و سناتوری را احراز کرد.

### ماجرای کارخانه چالوس

روز افتتاح کارخانه حریربافی چالوس شاه از وضع بد کارخانه ناراضی و به اندازه‌ای خشمگین شد که موقع ترک کارخانه و سوار شدن به اتومبیل برای اظهار تنفر آب دهان به هوا پرتاب کرد، من شاهد این صحنه بودم. حسین علاء وزیر بازرگانی مثل بید می‌لرزید و زبان او بند آمده بود. رنگ در رخسار هیچکس نمانده بود. پس از مراجعت به تهران شاه مرا احضار کرد. رسیدگی و تعقیب قضیه را به من واگذار کرد. بلافاصله به چالوس بازگشتم و تحقیقات را شروع نمودم و دیدریش فرانسوی قوی هیکل مأمور شرکت فروشنده کارخانه را احضار کردم این مهندس خارجی عالیمقام جلوی میز من ایستاده بود و مثل بید می‌لرزید. من جوادی دادستان دیوان کیفر را نیز با خود همراه برده بودم او تحقیقات را شروع کرد و در نتیجه پس از اینکه گزارش بعرض شاه رسید عده زیادی از مقامات وزارت صنایع برکنار شدند از جمله مهندس امین که تحصیلکرده اروپا بود و اساساً کاری دیگر به او ارجاع نشد. علاء وزیر بازرگانی و فرخ وزیر صنایع و معادن هم برکنار شدند.

### سوء استفاده از انبارپنبه کارخانه شاهی

گزارشی به رضاشاه رسیده بود که به انبارپنبه کارخانه شاهی دستبرد زده شده است. گزارش به من ارجاع شد و هیئتی برای بازرسی به مازندران فرستادم خودم بعد به اتفاق مرحوم یوسف جوادی دادستان دیوان کیفر برای سرکشی به محل رفتیم موقعی که من در دفتر کارخانه نشسته بودم سرهنگ رئیس شهربانی مسئول حفاظت کارخانه را احضار کردم، این افسر جلوی میز من وحشت‌زده به حالت خبردار ایستاده و دستش در حال سلام نظامی جلوی گوشش با تمام اندامش از شدت ترس می‌لرزید. اما من از توقیف او که می‌دانستم منتهی به نابودیش می‌شود با توجه به اوضاع و احوال که دلالت بر کذب گزارش تقدیمی به شاه می‌کرد خودداری کردم و چند سال بعد که برای سرکشی به کرمانشاه رفته بودم و مأمورین دولت در طاق بستان به استقبال من آمده بودند رئیس شهربانی آنجا به پای من افتاد و وقتی او را بلند کردم دیدم همان رئیس سابق شهربانی شاهی است که می‌گفت حق حیات بر او دارم. من آن سال در شاهی در نتیجه تحقیقات دامنه‌دار با چه دقتی و بعد از چه آزمایش‌هایی حتی وزن کردن دقیق کلیه واردات و

صادرات کارخانه شاهی خاصه منسوجات کارخانه قبل از رنگ و بعد از رنگ که از وزن آن می‌کاهد توانستم به شاه ثابت کنم که گزارش خلاف به عرض رسیده است و اضافه کردم که اگر این کارخانه مال من بود تمام مواد خام و محصولش را به سرقت می‌بردند و اگر حالا محفوظ مانده از ترس شاه است. سؤال کردند چرا؟ عرض کردم دستگاه اداری و دفاتر کارخانه ناقص است و حتی اگر جسارت نباشد به اندازه یک دکان بقالی هم مجهز نیست. از این صراحت لهجه خوششان آمد و من را مأمور کردند که با اعزام مأمورین کاردانی این نقیصه اداری کارخانه را رفع کنم. وقتی با گزارش من خاطر شاه آسوده شد و سرحال آمد برای اظهار لطف گفتند چه مبلغ پول در جیب داری گفتم درست نمی‌دانم چند اسکناس در جیبم هست گفتند باز تو! بعد دست به جیب‌های نیم‌تنه نظامی خود بردند و آن را تکان دادند و فرمودند صدائی نمی‌شنوی در جیب‌های من حتی یک ریال هم موجود نیست. سپس اضافه کرد: من اگر می‌بینی فعالیت‌های اقتصادی می‌کنم و کارخانه دائر می‌کنم و هر چه عاید می‌شود صرف توسعه کارخانه‌ها می‌نمایم قصدم انتفاع نیست بلکه می‌خواهم این کارها را به مردم یاد بدهم بالاخره روزی همه این کارها را به دولت واگذار خواهم کرد.

### داستان ارباب جمشید و حسینقلی نواب

حسینقلی نواب یکی از رجال تندرو و جوان صدر مشروطیت بود. قبل از ظهور مشروطیت در وزارتخارجه مصدر مقاماتی بود، بعد از مشروطه در زمره آزادیخواهان قرار گرفت و به حزب دموکرات پیوست. در دوره اول مجلس شورای ملی به وکالت انتخاب شد و در اولین کابینه مستوفی‌الممالک به سمت وزیر امور خارجه تعیین گردید و بعد در سمت‌های وزیر مختار و سفیر کبیر در غالب کشورهای اروپائی مأموریت داشت. پس از تأسیس بانک ملی به ریاست هیئت نظار انتخاب گردید و سرانجام او بود که سوءاستفاده‌های دکتر لیندنبلات رئیس آلمانی بانک و معاونش مسیوفگل را کشف کرد و پرونده‌های سوءاستفاده تیمورتاش هم توسط او آفتابی شد. زمانی که من وزیر دادگستری بودم یکی از مشتریهای دائمی من بود. سنش قریب ۸۰ سال بود و شرم مانع از این بود که او را نپذیرم. آشنائی من با او از روز افتتاح بانک کشاورزی ایران شروع شد که آن روز در حضور همه شاه از او تقدیر کرد. برای اینکه از مطالبات سوخته بانک

استقراضی روس ورشکسته که بموجب عهدنامه ایران و شوروی به دولت ایران واگذار شده بود و بدهکاران آن بانک سالها بود فوت کرده بودند و کسی حاضر نمی‌شد زیر بار وراثت آنها برود و بقول ظرفا مأمورین مرحوم نواب مأمور تصفیه آن بانک حتی توسل می‌جستند به کشف سنگ قبر مدیونین بانک و کمین کردن شب‌های جمعه در صحن محوطه بعضی از زیارت‌گاهها برای گرفتن یقه کسانی که شمعی روی این قبرها روشن بکنند تا این که با این تدابیر اما البته با استفاده از قدرت شاه فقید توانستند قریب سی میلیون تومان یا ریال وصول و جمع کنند که این مبلغ سرمایه اولیه بانک کشاورزی ایران شد.



عمادالسلطنه فاطمی در خطر نابودی بود.

مراجعه مرحوم نواب به من برای معامله‌ای بود که با پسر ارباب جمشید کرده بود. ارباب جمشید متوفی که زمانی از صرافان درجه اول و در واقع دارای یک بانکی بود که مثل صرافان دیگر ایرانی در مقابل بانک شاهی ایران و بانک استقراضی روس تاب مقاومت نداشتند و به زانو درآمدند. عیاشی‌های او هم مزید به علت شد و دچار ورشکستگی گردید. تصفیه این ورشکستگی سالها در عدلیه مطرح و بطوری که دفاتر او یک موقع نشان میداد گاو شیرده بعضی از اولیاء امور شده بود و بستانکاران این اواخر

حاضر بودند قبوض خود را تومانی یک قران بفروشد و کسی نمی خرید.

از دارائی او فقط مقدار معتناهایی اراضی جمشیدی در شمال غربی تهران مانده بود که هیچ خریدار نداشت اما ناگهان بعلت احداث نهر کرج و نهضت جدید ساختمانی آن دوره مستعد ترقی کرده بود که عده‌ای از سوداگران را به طمع انداخت و شرکتی تشکیل داده و تمام آن اراضی را از بازرگان مدیر تصفیه به مبلغ سی هزار تومان خریده بودند و این وجه را هم مدیر تصفیه و بایگان دفاتر ارباب جمشید از بابت حق الزحمه چند سال بین خود تقسیم کرده بودند و به ریش بستانکاران می خندیدند. پسر ارباب جمشید نواب را با خود شریک کرد و نواب که در بانک ملی حق آب و گل داشت در مقابل وثیقه گذاردن کلیه دارائی خود حتی دو دخترش مبلغ سیصد و پنجاه هزار تومان معادل جمع کل طلب گواهی شده بستانکاران ارباب جمشید قرض کرده بود و با این اعتبار همه روز به من مراجعه می کرد که اراضی مورد انتقال مخدوش مدیر تصفیه را برگردانم و او با پرداخت طلب بستانکاران یعنی تومان به تومان اراضی را بنام ورثه ارباب جمشید تصرف نماید و کار تصفیه به این ترتیب بعد از سی سال خاتمه یابد.

ابطال معامله مدیر تصفیه از مجاری قضائی کار آسانی نبود و مستلزم چند سال حوصله و صرف وقت و مال بود. یکی از شرکاء معامله اراضی سرتیپ بود که از من برای مذاکره وقت ملاقات خواست جواب دادم مذاکره نتیجه ندارد و جز اقاله معامله چاره نیست از ترس اینکه مبدا بعرض شاه برسانم تسلیم شد و شرکاء او هم تبعیت کردند برای اقاله ثمن معامله را می بایستی از مدیر تصفیه و بایگان استرداد کرد آن‌ها را خواستم مدیر تصفیه پیرمردی بود که سرش دائماً می جنبید سعی می کرد حس ترحم من را برای زحمات چند ساله خود تحریک بکند، بیشتر عصبانیم کرد به او گفتم اگر در ظرف ۲۴ ساعت ثمن معامله مسترد نشود پرونده به دادسرا احاله خواهد شد این تهدید مؤثر واقع و معامله اقاله شد خیال کردم راحت شدم اما نواب باز ولم نمی کرد و هر روز مزاحم بود. اولاً هر چه به او تفهیم می کردم که سیصد و پنجاه هزار تومان را طبق مقررات قانون تجارت در اختیار دادگاه بگذارد که به بستانکاران پرداخت شود می گفتم به هیچکس اطمینان ندارم و اصرار داشت که وجه را من بگیرم و تقسیم کنم ثانیاً طلب گواهی شده بعضی از طلبکاران مورد تردید و اعتراض او بود و توقع داشت که من پرداخت طلب آنها را مانع شوم. در طی ملاقات‌های مکرر سعی کردم قانون را به او تفهیم کنم جلسه بعد مطلب را



از سر می‌گرفت تا اینکه بالاخره یک روز در موقع خداحافظی به من می‌گفت پس از هشتاد سال عمر حالا متوجه شدم که هر کس قانون و علم حقوق نمی‌داند خراست؟ بالاخره برای اینکه خلاص شوم اوراقانچ کردم چک سیصد و پنجاه هزار تومان را بنام من بدهد و من به نام رئیس کل دادگاه شهرستان ظهرنویسی کنم و اراضی را تحویل بگیرد و برای جلوگیری از پرداخت طلب‌های مورد اعتراض چاره ندارد جز آن که از دادگاه درخواست توقیف آن را بکند. در این قسمت او بر اثر مداخله مشاورینش همانهایی که در تصفیه بانک استقراض ایران همکار او بودند باز چندی به بلیت و لعل می‌گذارند و زحمت ما را فراهم می‌کرد. بالاخره نواب دچار عارضه کسالت و عازم اروپا گردید و روزی که برای خداحافظی نزد من آمده بود مرحوم هژیر را همراه آورد و بعنوان وکیل تام‌الاختیار خود معرفی کرد و در حق او چنین گفت که مرشد ما آقای تقی زاده دونفر را به ما توصیه کرده است که برای هر کاری لیاقت دارند یکی هژیر و دیگری احمد فرامرزی. من عین این بیان را چندی قبل از آقای نجم‌الملک شنیده بودم که مرحوم احمد فرامرزی مترجم عربی وزارت امور خارجه را به من توصیه کردند و من انتقال او را از وزارت امور خارجه خواستم و با اختیار قانونی که داشتم او را به یک مقام قضائی منصوب کردم. اما سالها بعد که هژیر به مقامات عالیه نائل گردید خودم از مرحوم حکیم‌الملک که مثل آقای نجم‌الملک از مریدان آقای تقی زاده و سابقاً در هیئت دولت با هژیر همکاری کرده بود می‌شنیدم که می‌گفت درباره هژیر اشتباه کرده‌ایم و نسبت به او اظهار نفرت می‌کرد.

### مسئولیت امنیت کشور

من از لحاظ امنیت کشور بسیار حساس بودم و سهم زیادی برای سازمان قضائی کشور قائل بودم. آن روزها وزراء بیشتر مورد مؤاخذه قرار می‌گرفتند و واقعاً مسئول جریانات حوزه خود بودند و به این جهت هر وقت پیش‌آمدی می‌کرد ناچار بودند تدبیر فوری اتخاذ و از توسعه خطر جلوگیری کنند از جمله موقعی گزارش‌هایی می‌رسید که سرقت در شهر رشت و بخش‌های اطراف آن شیاع شد. شب‌ها اهالی فومن نمی‌خوابیدند و خودشان پاسداری می‌کردند و شهربانی آنجا ارفاق‌های بی‌موقع دادگستری را درباره دزدان و آزاد کردن آنها به قید کفیل علت شیوع این دزدی‌ها می‌دانستند. یک شب بی‌خبر عازم رشت شدم و صبح زود قبل از اینکه عدلیه باز شود وارد آنجا شدم و سرایدار



با محترم السلطنه روابط نزدیکی داشتم.

را بیدار کردم و پس از رسیدگی و احراز سستی دادستان او و بعضی از مأمورین دیگر را منفصل و تبدیل نمودم و در فومن هم دادگاه تأسیس کردم این تدابیر مؤثر افتاد و امنیت ناحیه برقرار شد در مراجعت که برای گزارش در باغ سعدآباد نزد شاه رفتم به این مناسبت از فومنات و جنگل و انقلاب جنگلی‌ها در آخر جنگ جهانی اول صحبت به میان آمد. شاه حکایت کرد وقتی که متجاسرین جنگل منکوب شدند و میرزا کوچک خان رئیس آنها کشته شد ارضیو جنگلی‌ها بدست ارتش افتاد و در بین نوشتجات او نامه‌هایی از رجال وجیه‌المله معروف ایران کشف شد که کوشش می‌کردند به این یاغی نزدیک شوند و یا با او بسازند.

بار دیگر خبرهای ناراحت‌کننده‌ای از غرب می‌رسید و از ضعف دادگاه جنائی کرمانشاه شکایت می‌شد که مثلاً قاتلی را که راهزن بوده فقط به یک سال حبس محکوم کرده است.

باز به عجله عازم کرمانشاه شدم، لدی‌الورود به عمارت دادگستری رفتم و در حضور قضات آنجا سخنرانی کردم و جداً تذکر دادم امنیت کشور از وظایف دادگستری است و اگر ضعف نشان بدهید و از مبارزه علیه جنایتکاران و اخلاص‌لگران عاجز شوید باز دادگاه‌های صحرائی بجای شما مشغول خواهند شد در این بیانات به قدری عصبانی بودم که فریاد می‌کشیدم و چون تابستان و پنجره‌ها باز بود صدای من را مردم شهر می‌شنیدند. رئیس دادگاه جنائی از بیانات من سخت متأثر و منقلب شد و زار زار می‌گریست و بالنتیجه قضات متوجه مسئولیت خود شدند.

تصور نرود که من با رویه شدت عملی که در کلیه شئون دادگستری می‌کردم مردی دیکتاتورمنش و قسی‌القلب هستم با قدرت و تصمیم کار کردن و قوانین را بی‌ملاحظه و بدون تبعیض اجرا نمودن دیکتاتوری نیست. من اصولاً مجازات کردن به موقع را یک خدمت لازم و یک تکلیف اجتماعی می‌دانم و قضات ضعیف‌النفس را که از کارهای جزائی پرهیز و فخر می‌کنند که پس از سالها قضاوت در محاکم جنائی یک حکم اعدام امضاء نکرده‌اند و بطور کلی عناصر مردّد و بی‌تصمیم را نمی‌پسندم. خودم هم زمانی که قاضی و عضو دادگاه جنائی بودم چندین حکم اعدام صادر کردم و هم در زمان وزارت دستور اجرای تعداد کثیری از احکام اعدام را صادر کرده‌ام. در عین حال با تمام قوا برای نجات بی‌گناهان کوشیده‌ام چنانکه در مورد احکام ابرام شده اعدام در دیوان کشور

قبل از آنکه پرونده آن را نمی خواندم و با توجه کامل به دلائل اتهام مطمئن نمی شدم که در ماهیت آن اشتباهی نشده است دستور اجرا نمی دادم و با این رویه و بعضی از موارد که تردید و شبهه حاصل شد از راه بازرسی های سری و علنی و اعاده دادرسی محکومی را از مرگ نجات داده ام.

در عین حال همیشه به این نکته توجه داشته ام که آثار قهری مجازات ها محصور به شخص محکوم نیست و عائله او در معرض عواقب وخیم از جمله تنگی یا فقد معاش و خطرهای اخلاقی زن و فرزندان او هست و در دوره خدمت دادگستری این اندیشه که کسان زندانیان گناهی مرتکب نشده اند که دچار این عواقب بشوند عذاب روحی به من می داد و درباره آنها احیاناً غیر از کمک های محدود شخصی تا اندازه ای اعتبارات دولتی اجازه می داد دریغ نمی کردم. بدیهی است این تلاش برای همه در سطح کشور کفایت نداشت در آن ایام طفل یتیم بی منزل و مأوائی در دادگستری چند سال مهمان ما بود و در عمارت دادسرا سکونت داشت و معروف شده بود به (پسر پارکه) و مجاز بود هر وقت حاجتی داشته باشد مستقیماً به خود من در دفتر وزارتی تلفن کند. یک روز که از شکایت کسان زندانیان سخت متأثر بودم پسر پارکه هم درخواست پوشاکی کرد. فوراً به آقای غلامعلی فرهنگ دادستان تهران گفتم نظیر این کودک مسلماً بسیاری از ایام هستند که چون مالی ندارند کسی حاضر به قیمومیت آنها نمی شود و قهراً ولگرد و عاقبت جنایتکار می شوند فکر کردم از محل بهای اموال بلاصاحب یک بنگاه صغار بدون هیچگونه تظاهر تأسیس کنم و این عمل خیر و بی ریا کفاره ای باشد برای گناه بدبخت شدن عائله کسانی که قربانی قوانین جزائی دادگستری ما می شوند و ما از چاره آن فعلاً عاجز هستیم آقای فرهنگ انصافاً همت کرد و نزدیک عمارت دادسرا خانه ای اجاره و به تناسب اعتباری که داشت عده ای از اطفال یتیم در آنجا اعاشه می کردند و روزها آنها را به دبستان می بردند و من هم گاه بگاه بدون سر و صدا و تشریفات از این بنگاه بازدید می کردم و بدینوسیله تأثرات فاحشی از شغل وزیر دادگستری را تسکین می دادم.

### رئیس املاک بجنورد

یک روز احضار شدم شاه با قیافه گرفته ای بنای عتاب و خطاب را گذاشت و بدون مقدمه گفت تو هرچه آدم فلان... و فلان را در عدلیه جمع کرده ای منم با قیافه

استعجاب سکوت کردم. شاه ورقه کوچکی را که در دست داشت برآیم خواند تقریباً به این مضمون: با این نغمه‌ای که رئیس اداره املاک در بجنورد ساز کرده است اداره ثبت و دفاتر اسناد رسمی در خراسان بیهوده است. و بهتر است برچیده شود. معلوم شد مجدالسلطان لطیفی رئیس حسابداری دربار در طی ملاقات با مرحوم عبدالله مستوفی مدیرکل ثبت گزارش رئیس ثبت خراسان را راجع به اینکه رئیس اداره املاک بجنورد به کلیه املاک بجنورد و اطراف آن اعم از ثبت شده و نشده اعم از آنکه مدت اعتراض منقضی شده باشد. اعتراض کرده و اداره ثبت را تحت فشار قرار داده. مجدالسلطان چندین فقره گزارش مشروح و مدلل ثبت خراسان را با دو سطر خلاصه کرده و بدست شاه داده بوده است (تقریباً همان کاری را که در سال ۱۸۷۰ بلا تشبیه بیزمارک با یادداشت اعتراضیه ناپلئون سوم کرد و با انتشار خلاصه حاد و فشرده آن آتش جنگ بین فرانسه و کشورهای آلمانی را مشتعل نمود که در تاریخ معروف است.) باری این شاهکار رئیس حسابداری شاه را به یک کوه آتشفشان تبدیل کرده بود و اگر از سابقه عمل اغلب زمامداران دیگر پیروی می‌کردم می‌بایستی فوراً اظهار شرمندگی کنم و بلافاصله رئیس ثبت خراسان را از هستی ساقط کنم برعکس از او دفاع نمودم و گفتم اجازه فرمائید استاندار خراسان و رئیس دادگستری آنجا به بجنورد برای رسیدگی به این اختلاف بروند اگر رئیس ثبت مقصر بود خودم را مجازات فرمائید و وقتی اضافه کردم ثبت املاک از یادگارهای بزرگ دوران اعلیحضرت است و مادام که مسئول عدلیه هستم نمی‌گذارم احدی اعتبار اسناد مالکیت را متزلزل بکند شاه تکان خورده، پیشنهادم را تصویب نمود. رئیس اداره املاک در بجنورد سرهنگی بود که در قزاقخانه نشو و نما کرده و از آن کهنه قلتاها بود و وقتی پاکروان استاندار باتفاق رئیس دادگستری حسب الامر وارد بجنورد شدند از مداخله دادن به آنها جداً امتناع داشت. بالاخره هیئت اعزامی حقانیت رئیس ثبت را تصدیق کرد ولی جناب سرهنگ باز مقاومت می‌کرد و بعرض می‌رساند خالصجاتی که با اعلیحضرت معامله شده منحصر به بجنورد نبوده عبارت از املاکی است که با شمشیر نادر به ملکیت دولت درآمده و شاه حسین بی‌عرضه آنها از دست داده است... لیکن این مرد گستاخ که از تحریف تاریخ هم برای خوش رقصی ابا نداشت و بالاخره با ایستادگی ما مورد عتاب و توبیخ شاه واقع شد و مجبور به تسلیم گردید و با همت آقای پاکروان فرمان عزل او را چندی بعد گرفتیم و این شر را از خطه خراسان

برافکنندیم.

### مشکل ثبت اسناد

یکی از مشکلاتی که در دوران وزارت دادگستری با آن مواجه بودم تخلفات و جرائم و کلاهبرداری هائی بود که در ثبت اسناد یا توسط مأمورین ثبت یا وسیله سردفتران انجام می‌گرفت بنابراین من از قدرت وزارت دادگستری برای حفظ و حراست ثبت اسناد و املاک بکرات استفاده می‌کردم و در آن اداره دفتری برای خود دایر نموده و حداقل هفته‌ای یک روز تمام وقت در اداره ثبت حضور یافته، ضمن مراقبت و بازرسی در کارها بعضاً به شکایت ارباب رجوع رسیدگی می‌کردم.

یک روز شکایتی رسید که در دفتر اسناد رسمی سید برقی شش دانگ خانه‌ای معامله شده لیکن با اخذ ثمن شش‌دانگ سند مالکیت سه دانگ به مشتری داده‌اند و بایع بیش از آن مالک نبوده است. فوراً ماشین جزائی دادگستری را به سرعت هرچه تمامتر بکار انداختم و بالنتیجه سید توقیف شد و متعاقب توقیف سردفتر اشخاص مهمی به من مراجعه و تقاضای استخلاص او را می‌نمودند من به هیچیک از این توصیه‌ها ترتیب اثر نمی‌دادم تا اینکه یک روز دکتر مؤدب نفیسی پیشکار ولیعهد از من خواست هر روزی که به دربار می‌روم با ولیعهد هم ملاقات نمایم از قضا فردای آن روز پس از ملاقات با شاه به سراغ ولیعهد رفتم. ولیعهد موضوع توقیف سید برقی را از من سؤال کرد توضیح کافی داده و عمل تخلف او را بیان نمودم ولیعهد از من خواست به حرمت و اعتبار معلمی زبان فارسی او، سید را آزاد کنم. جواب دادم والا حضرت هرگز راضی نشوند به اعتبار ثبت اسناد و املاک که یکی از مهمترین تأسیسات امنیت قضائی دوره سلطنت پدرتان می‌باشد لطمه وارد شود. سید باید کاری بکند که یا با جلب رضایت مشتری تفاوت ثمن مسترد بشود یا معامله را اقاله کنند تا آزاد بشود آنقدر ایستادگی کردم تا معامله اقاله و سید آزاد شد! البته توصیه ولیعهد را به شاه گزارش دادم موکداً دستور داد به توصیه ولیعهد و هیچیک از والا حضرت‌ها ترتیب اثری ندهم گویا ولیعهد را مورد سرزنش و توبیخ هم قرار داده بود.

یک روز در دالان طبقه بالا نزدیک پلکان یک نفر یزدی خود را روی پای من انداخت که نزدیک بود من و او هر دو از پلکان پرت بشویم. می‌گفت به دادم برسید، خانه مسکونی من را دزدیده‌اند: گفتم مال غیر منقول را چگونه می‌شود دزدید؟ معلوم شد پشت خانه او در خیابان ایران (عین الدوله) بهاربند یک اصطبل را پسر مالک آنجا به ثبت داده موقع تحدید حدود با مأمورین ثبت ساخته و خانه این شاکی را که در میان دو جناح بهاربند واقع شده وارد در محدوده متقاضی ثبت منظور و صورت مجلس کرده‌اند و طبق آن سند مالکیت صادر شده صاحب‌خانه از این ماجرا بی‌اطلاع بوده، اخیراً که خواسته است راجع به خانه خود معامله‌ای بکند به او گفته‌اند خانه متعلق به دیگری است وقتی اسناد او را دیدم به دادستان دیوان کیفر دستور تعقیب دادم و فوراً متقاضی ثبت و مأمورین دخیل در این ثبت تقلبی توقیف شدند. متقاضی تشبثاتی کرد که عرصه را بر من تنگ کند بعلاوه به اشکال دیگری برخوردیم و آن این بود که متقاضی چون پیش‌بینی کرده است که روزی این ثقل فاش می‌شود پولی از بانک سپه گرفته و این خانه را به بانک وثیقه داده است که ما را با ارتش طرف بکند من در مقابل تمام این تشبثات او سخت ایستادگی کردم و در توقیف ماند تا اینکه مجبور شد پول بانک را پس بدهد و تحدید حدود بهاربند تصحیح و خانه شاکی از آن منتزع شد.

نظائر این شدت عمل را دائماً درباره مأمورین ثبت و سردفتران می‌کردم تا موفق شدم دفاتر اسناد رسمی را محدود به یک عده‌ای بکنم که مردم از شر امثال حاج ربابه‌ها و شمس جلالی‌ها که همیشه در جامعه وجود دارند ایمن باشند. روزی که من ثبت کل را در محیط موحش ازدحام هزاران ارباب رجوع تحویل گرفتم که هریک از آنها همه روزه ماه‌ها منتظر جواب استعلامیه دفاتر اسناد رسمی برای انجام معاملات یا وصول طلب‌های موضوع اوراق اجرائیه بودند. پرونده‌های ثبتی درهم و برهم و متوقف بیش از یکصد هزار پلاک املاک تهران شبه‌مزبله را تشکیل می‌دادند که علت عدم امکان جواب استعلامیه‌ها بود و با مراقبت مستمر مأمورین مخصوص من در مدت نسبتاً کوتاهی تبدیل به هزاران اسناد مالکیت شده به اندازه‌ای که مجبور شدیم برای اینکه مالکین در گرفتن این اسناد و تفریغ حساب ثبتی خود عجله کنند از آنها حق الحفاظه مطالبه کنیم. همین‌طور برای اجرائیات سازمانی ترتیب دادم که مانند ماشین کار می‌کرد و از خواستن پرونده‌های اجرائی به تحریک شاکی مستبعد بعنوان بازرسی که موجب وقفه و تأخیر

اجرا می شد جداً و بدون استثناء جلوگیری کردم بعلاوه ثبت اراضی بائر اطراف تهران را که قبل از وزرات من می شد متوقف کردم و نگذاشتم در مدت تصدی من یک متر از این اراضی را کسی ثبت کند و دستور من این بود که من بعد تقاضای ثبت این اراضی از کسانی پذیرفته شود که از دولت تلقی کنند و فرمان مسلم الصدور داشته باشند.

### سخنی درباره انتخابات

از دوره هفتم رژیم دیکتاتوری بر قوه مقننه استیلا یافت و برای انتخابات لیست دولتی معمول گردید این ترتیب تا سال ۱۳۲۰ ادامه داشت. شاه مخالفین رژیم خود را تدریجاً کنار گذاشت لیکن برای تنظیم لیست انتخاباتی به وسائل مختلف راجع به اشخاص مورد اعتماد مردم ولایات تحقیقات می کرد. و غالباً نامزدها را از بین بازرگانان و ملاکین و صاحبان مشاغل آزاد مانند پزشکان محل برمیگزید. جوانان و مستخدمین تحصیلکرده و فعال را هرگز برای وکالت مجلس قبول نمی کرد و آنها را برای خدمات دولتی ترجیح می داد. اشخاصی که در لیست واقع می شدند تکلیفشان معلوم بود یک دینار مخارج انتخاباتی نداشتند که بعد مجبور باشند مخارج را باضعاف باضافه سود گزاف در زمان وکالت در بیاورند تکلیف داوطلبان دیگر هم معلوم بود دیگر فعالیتی نمی کردند.

من در مدت زمامداری متصدی انتخابات نبودم سابقاً وقتی وزیر بودم چندین بار حضور داشتم که شاه راجع به تعیین نامزد برای محلی که بواسطه فوت با مفضوبیت وکیلی خالی شده بود تحقیقات می نمود و دستور می داد. در ادوار اخیر شاه چند نفر را به توصیه بستگان وکیل کرد که موجب ندامت شد از جمله سید یعقوب شیرازی را موقعی که من تازه نخست وزیر شده بودم بجای وکیل کاشان که فوت کرده بود انتخاب کردند. سید یعقوب انوار مدتها بود که پیاده بین شمیران و تهران در خیابان پهلوی در معبر شاه قدم می زد که با شاه تصادف کند و عاطفه شاه را نسبت به خود جلب نماید و سرانجام هم موفق گردید. البته مفضوبین مورد عفو هم قرار می گرفتند و گاهی شاه تحت تأثیر احساسات واقع می شد، مثلاً مرحوم زوار در یک عریضه به دوبیت از گلستان توسل جسته بود: ای کریمی که از خزانه غیب گبر و ترسا وظیفه خور داری الخ... بعد از کلمات گبر و ترسا نام ارباب کیخسرو و دکتر آقایان نمایندگان زرتشتیان و ارامنه را بین الهالین



درج کرده بود. شاه از این حسن قریحه قرین مسرت و انبساط گردیده امر به تجدید انتخاب زوار داد.

در یک مورد یکی از درباریان (وکیل‌الملک دیبا) از یک داوطلب وکالت (فرزند سپهدار رشتی) پول گرفته بود پس از کشف آن درباری در سال ۱۳۱۲ مورد تعقیب واقع شد و در محکمه جنحه محکوم به یکسال حبس شد ولی متأسفانه بععل دیگری که یکی نزدیکی به تیمورتاش بود از زندان خلاص نشد و در زندان درگذشت در مورد دیگری یکی از بنی‌اعمام شاه از یکی از خوانین مازندران پول گرفته بود که او را به وکالت مجلس برساند شاه دستور تعقیب داد. من پسر عموی شاه را توقیف کردم و پول را مسترد نمودیم نتیجه را به عرض رساندم. شاه تب سرماخوردگی داشت و استراحت کرده بود وقتی گفتم عموزاده در مقابل هر هزار تومان وجه نقد در ماه اردی‌بهشت در مازندران قبض وصول یک خربوزه به داوطلب وکالت داده است شاه که حتی تبسم را بندرت می‌کرد بقدری خندید که عرق کرد و از جای برخاست و براه افتاد.

### محاكمه ۵۳ نفر

در ۱۳۱۶ اداره کل نظمیۀ موفق شد یک شبکه کمونیستی را در تهران کشف کند و از این رهگذر ۵۳ نفر دستگیر شدند تحقیقات اولیه در اداره تأمینات تحت مراقبت و نظر نظمیۀ انجام گرفت و پس از اقرار متهمین رئیس نظمیۀ از شاه اجازه خواست تا پرونده برای رسیدگی به دیوان حرب احاله شود و جرم متهمین را منطبق با قانون مقدمین علیه امنیت کشور مصوبه سال ۱۳۱۰ می‌دانست. شاه شبی در هیئت وزیران به طرح موضوع پرداخت و از من که وزیر دادگستری بودم نظریۀ خواست به دلائل عدیده شاه را مجاب ساختم که فرستادن پرونده‌ها به ارتش به صلاح و مصلحت نیست هم از لحاظ اعتبار وزارت دادگستری و هم از نظر سیاست خارجی اصلح اینست پرونده در دادگستری مورد رسیدگی واقع شود خدا شاهد است با چه تدابیری توانستم رضایت شاه را بگیریم زیرا یقین داشتم که اگر این پرونده‌ها در دیوان حرب رسیدگی می‌شد کلیه متهمین اعدام می‌شدند. شاه اجازه داد، دادگستری این محاکمه را انجام دهد. محاکمه در ۱۳۱۷ در دادگستری انجام پذیرفت در آن موقع عبدالعلی لطفی ریاست کل استیناف تهران را عهده‌دار بود. در استیناف تهران شعبه پنجم اختصاص به امور جنائی داشت. ریاست

شعبه ۵ با حسینقلی وحیدی بود مستشاران عبارت بودند از محمود درّه و رجاء مرحوم خاتون آبادی هم عضوعلی البدل بود در آن تاریخ دادگاه جنائی با سه عضو تشکیل می شد برخلاف امروز که پنج مستشار دارد. در هر حال پرونده رسیدگی شد وکلاء تسخیری برای همه انتخاب شدند و سرانجام چند نفر تبرئه و عده‌ای نیز حداکثر تا ده سال زندان محکوم گردیدند. بعد از سال ۱۳۲۰ روزنامه‌های چپی و وابسته به حزب توده این محاکمه را علیه من و قضات محکمه و مرحوم لطفی رئیس استیناف پیراهن عثمان کردند و از هیچ اتهام به ما فروگذاری نکردند برای من افسانه دست‌بند زدن به قاضی را ساختند و عجب آنکه هنوز مخالفین من یعنی کسانی که بعلم اعمال خلاف در دادگستری دوران تصدی من محاکمه و محکوم شده‌اند لحظه‌ای از تهمت زدن و لجن‌مال کردن غفلت نمی‌کنند بطوریکه ناچار در مجلس سنا از وزیر دادگستری در این زمینه سؤال شد.

سالها پیش که با مرحوم شیخ عبدالعلی لطفی وزیر دادگستری سالهای ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ ملاقاتی دست داد و از گذشته‌ها ذکری به میان آمد. مشارالیه می‌گفت اگر بعد از شهریور ۱۳۲۰ و هرج و مرج دوره اشغال ایران و سلطه توده‌ای‌ها و ترور افکار در مطبوعات هتاک آن زمان از انتقام بی‌رحمانه مصدومین دوره وزارت من، ایشان و من جان بسلامت برده بودیم و بر شدائد فائق آمدم برای این بود که افسارگسیختگان نتوانستند لکه‌ای بر دامان ما بزنند.

### سازمان جدید وزارت دادگستری

من مجموعاً پنج سال معاونت وزارت عدلیه را عهده‌دار بودم که قریب دو سال آن با داور سپری شد و بقیه مدت با صدر همکاری می‌کردم. زمانی که داور وزیر عدلیه بود غیر از حسن تفاهم کامل هیچگونه اختلاف سلیقه‌ای با هم نداشتیم و طرز فکرمان فوق‌العاده بهم نزدیک بود ولی در دوران صدر از لحاظ فکری و سلیقه فاصله زیادی داشتیم، من معتقد به جوانان و تحصیلکرده‌های جدید و تیپ متجدد عدلیه بودم صدر نظر به قضات قدیمی داشت و غالباً مشاغل حساس و کلیدی را به آنها واگذار می‌کرد و از وجود جوانان آنطور که باید و شاید بهره نمی‌گرفت.

پس از کنار رفتن صدر من بر اساس افکار و تخیلات خود جوانان را به بازی گرفتم و مشاغل مهم و حساس را در اختیار آنها قرار دادم و طوری آنها را تربیت کردم که اکثر

آنها بعدها به مقامات بلند دادگستری یا بعضاً سایر وزارتخانه‌ها منصوب شدند. هنوز سال اول وزارتیم پایان نیافته بود که سازمان مطابق دلخواه خودم را با قضاات شایسته و تحصیلکرده پیاده نمودم و اکنون آن سازمان بشرح زیر می‌باشد.

محمد سروری	معاون وزارت عدلیه
محمود بهرامی	رئیس کل دفتر وزارتی
تقی بهنام	رئیس دارالانشاء
محمد مجلسی	رئیس بازرسی کل کشور و دفتر محرمانه
داود پیرنیا	رئیس دفتر کل بازرسی و تشکیلات و کلاء
جواد عامری	مدیر کل امور قضائی
محمدعلی بوذری	رئیس اداره نظارت
حبیب‌الله آموزگار	رئیس قسمت رویه قضائی
حسین معینی	رئیس بازرسی
کریم رستگار	رئیس دفتر شکایات
عزیزالله سلجوقی	رئیس دبیرخانه
جمال‌الدین اخوی	رئیس مشاوره حقوقی
غلامحسین وثیقی	رئیس اداره فنی
دکتر جلال عبده	معاون و رئیس مطبوعات و کتابخانه و رئیس پارک و کلاء
کاظم مظاهر	مدیرکل امور اداری
بلقر شریفی	رئیس اداره بازرسی امور ادارات
محمود مقومی	رئیس اداره کارگزینی
حاج سیدنصرالله تقوی	رئیس دیوانعالی تمیز و رئیس شعبه اول
شفیع جهانشاهی	رئیس شعبه دوم
حسن فلسفی	رئیس شعبه سوم
سیدمحمد قمی فاطمی	رئیس شعبه چهارم
عبدالحسین صدری	رئیس شعبه پنجم

مستشاران عبارت بودند از: صادق بروجردی شگرف، حسین رضوی، محمود دفتری، محمدعلی بامداد، عبدالرحیم رهنما، اسدالله ممقانی، مرتضی نجم‌آبادی، محمد

جوان، حسن مشکان طبسی، ابوالحسن حائری زاده، علی هیئت و دکتر جلال قاضی.  
محمد عبده رئیس محکمه انتظامی قضات، عبدالمهدی طباطبائی و مهدی آشتیانی  
مستشاران. محمدرضا وجدانی مدعی العموم کل، محمدرضا ایروانی، علی حائری  
شاهباغ، ابوتراب مولوی، دکتر محمود افشار یزدی، احمد زنجانی و دکتر حسن عظیم  
معاونین مدعی العموم.

رئیس کل محاکم استیناف مرکز	عبدالعلی لطفی
رئیس شعبه ۲	غلامرضا گرگانی
رئیس شعبه ۳	علی اکبر موسوی زاده
رئیس شعبه ۴	احمد هدایتی
رئیس شعبه ۵	حسین نقوی
رئیس شعبه ۶	باقر طلیعه
رئیس شعبه ۷	مرتضی قمی دادبان
رئیس شعبه ۸	مرتضی ویشکائی
مدعی العموم استیناف مرکز	رضی عمید
رئیس دیوان جزای عمال دولت	ضیاء الدین کیانوری
رئیس شعبه ۲	کاظم شهیدی
مدعی العموم دیوان جزاء	یوسف جوادی
رئیس کل محاکم بدایت	سید احمد امامی
رئیس شعبه ۲	حسن خشکتابی
رئیس شعبه ۳	احمد اشتهاردی
رئیس شعبه ۴	دکتر امرالله سپهبدی مبصر
رئیس شعبه ۵	دکتر حسن امامی
رئیس شعبه ۶	مهدی وحدت
رئیس شعبه ۷	یحیی طباطبائی
رئیس شعبه ۸	عمادالدین مطهری
رئیس شعبه ۹	عبدالله معقول
رئیس شعبه ۱۰	موسی گودرزی

مدعی العموم تهران	غلامعلی فرهنگت
رئیس پزشکی قانونی	دکتر محمدحسین ادیب
حاکم شرع	سید محمدرضا افجه‌ای
رئیس کل محاکم صلحیه	مرتضی سرمد
رئیس استیناف خراسان	غلامعلی هدایت
مدعی العموم استیناف خراسان	محمد اخوت
مدعی العموم شهرستان مشهد	امیر امیرشاهی
رئیس محاکم بدایت مشهد	علی فاضل کاشانی
رئیس کل استیناف آذربایجان شرقی	باقر رسا خورکامی
رئیس شعبه ۲ استیناف	نصیرالدین خواجوی
رئیس شعبه ۳ استیناف	سعید سراج میر
رئیس محاکم بدایت	عباس طباطبائی
مدعی العموم کل استیناف	حسین جهانگیر
مدعی العموم تبریز	موسی سرابندی
رئیس بدایت رضائیه	صالح صالح
مدعی العموم رضائیه	حسین فتحی
رئیس استیناف فارس	حشمت‌الله قضائی
مدعی العموم استیناف فارس	علی انصاری جابری
رئیس کل بدایت	سلیمان ضیاء ابراهیمی
مدعی العموم شیراز	حسین معظمی
رئیس کل استیناف اصفهان	مرتضی نهاوندی
مدعی العموم کل استیناف	محمد مهدی شاهرخ
رئیس کل بدایت	فتح‌الله فرزاد
مدعی العموم اصفهان	تقی برزین
رئیس کل بدایت رشت	صدرالدین نخعی
مدعی العموم شهرستان رشت	علی اصغر دادرس
رئیس بدایت ساری	عبدالرسول هاشمی

مدعی العموم ساری	حسین بیدار
رئیس کل استیناف خوزستان	فتح الله وزیرزاده اخگر
رئیس محاکم بدایت	محمد رشیدی گودرزی
مدعی العموم اهواز	احمد معاون زاده
رئیس کل استیناف کرمانشاه	فضل الله آشتیانی
مدعی العموم استیناف کرمانشاه	محمد علی ممتاز
رئیس شعبه ۲ استیناف	احمد عاصم
رئیس کل بدایت	علی مصطفوی
مدعی العموم شهرستان کرمانشاه	عباسعلی فرید
رئیس کل استیناف کرمان	عبدالحمید غیاثی
مدعی العموم استیناف کرمان	جلال دادگری
رئیس محاکم بدایت	اسدالله نظامی نراقی
مدعی العموم شهرستان کرمان	عبدالعطوف ریاحی
رئیس کل بدایت همدان	صادق نراقی پور
مدعی العموم شهرستان همدان	ساسان خواجه نصیری
رئیس بدایت بروجرد	حسین پرتو
مدعی العموم بروجرد	عمادالدین منصوری
رئیس بدایت عراق	ابوالقاسم فقیه زاده
مدعی العموم عراق	محمد جودی
رئیس بدایت یزد	حسین عاصمی
مدعی العموم یزد	مهدیقلی شاهرخی
رئیس بدایت قم و محلات	حسین معصومی
مدعی العموم قم	حسن داوری
رئیس بدایت کاشان	محمدعلیم مروستی
مدعی العموم کاشان	یوسف کسرائی
رئیس بدایت گرگان	غلامعلی لاریجانی
مدعی العموم گرگان	ابوالقاسم فرشی

رئیس بدایت کردستان	حسین صدرالاشرفی
مدعی العموم سنندج	محمدباقر جناب
رئیس بدایت شاهرود	حسین میراحمدی
مدعی العموم شاهرود	علی اصغر کشاورز
رئیس بدایت بوشهر	کاظم دست غیب
مدعی العموم بوشهر	احمد جدی
رئیس بدایت بندرعباس	محمد امین
مدعی العموم بندرعباس	علی صدیق ساوجی
رئیس بدایت ملایر	نصرالله دولت آبادی
مدعی العموم ملایر	غلامحسین معظمی
رئیس بدایت زنجان	اسدالله نهاوندی
مدعی العموم شهرستان زنجان	یعقوب وکیلی

### خاطراتی از احداث راه آهن

در سال ۱۳۰۴ شمسی من در وزارت امور خارجه شغل نسبتاً مهمی داشتم. ریاست اداره عهود و جامعه ملل با من بود در خلال شغل اداری در مدارس نظام هم تدریس می کردم و بیشتر اوقات فراغت خود را به خواندن و نوشتن می گذراندم، در همین اوان که سری پرشور داشتم تحت تأثیر و الهام محیط کتابی بنام «کلید استقلال اقتصادی ایران» تألیف و انتشار دادم در مطبوعات آن زمان بسیار استقبال شد و فصولی از آن مورد بحث و انتقاد واقع شد. تمام مسائل اقتصادی که اکنون بنام زیربنای اقتصادی معروف است و مقدماتی از قبیل سیاست های تجارت خارجی و استقلال گمرکی و راهسازی و وسائل نقلیه و همچنین بهره برداری از منابع طبیعی ایران (معادن آب ها و جنگل ها) و اصلاحات کشاورزی و دامپروری و طلایه صنعت با توجه به مسئله ذوب آهن و تأمین مواد معدنی آهن و زغال در داخله مملکت و اطلاعات صحیح جغرافیائی و زمین شناسی راجع به معادن ایران در این کتاب طرح شده و مسئله جلب سرمایه های خارجی اعم از مادی و معنوی از فصول مهم این کتاب بود همچنین احداث راه آهن سراسری و اختلاف نظرها در خصوص فوائد و مضار راه آهن بطور کلی و انتخاب بهترین خط سیر

راه آهن سراسری ایران نیز در بحث اقتصادی ما در این کتاب منعکس شده بود. در آن ایام هنوز سردار سپه به سلطنت نرسیده بود ولی فعالیت های چشمگیری به عمل می آمد وزیر ما در آن تاریخ (شهریور ۱۳۰۴) میرزا حسن خان مشارالملك بود که بعدها نام خانوادگی مشار را برای خود انتخاب کرد و مدتی هم بعد از نصرت الدوله در کابینه حاج مخبرالسلطنه هدایت وزیر دارائی بود و بعد مورد غضب واقع شد و ایران را ترک نمود و سرانجام در اروپا در سن کهولت درگذشت. من نسخه ای از کتاب را به ایشان دادم که در یکی از ملاقات های خود تقدیم سردار سپه نخست وزیر و فرمانده کل قوا نماید. روزی که وزیر خارجه کتاب را به سردار سپه داده بود اظهار کرده بود که نویسنده جوان فعال و لایقی است اگر اجازه فرمائید شرفیاب حضور شود تا مورد تشویق قرار بگیرد سردار سپه این پیشنهاد را پذیرفته و به منشی خود دستور داده بود وقتی برای ملاقات من تعیین و ابلاغ نماید. چند روز بعد از ملاقات مشارالملك من در عمارت وزارت جنگ سردار سپه را ملاقات کردم در آن روز عده زیادی در اتاق انتظار نشسته بودند و منتظر احضار سردار سپه بودند در ساعتی که برای من تعیین شده بود احضار شدم و این احضار توجه منتظرین را که از اعظام رجال و بزرگان مملکت بودند جلب کرد و همه با تعجب به من می نگریستند. این اولین دیدار من با سردار سپه نبود زیرا قبلاً چند بار او را ملاقات کرده بودم. او مثل اینکه تمام کتاب را خوانده بود به بحث و مذاکره پیرامون مسائل اقتصادی پرداخت و سرانجام گفت شاید انشاء الله یکسال طول نکشد که ما شروع به خطوط آهن نمائیم و تردید ندارم تمام خواسته های شما که خواسته تمام وطن پرستان است در ظرف مدت کوتاهی جامعه عمل پیوشد. آنروز من خیلی خوشحال از نزد سردار سپه بیرون آمدم و بخود می بالیدم که پیشنهادات اقتصادی من مورد توجه رئیس دولت واقع شده است.

باری قدری به عقب برمی گردیم بعد از پایان جنگ جهانی اول ساختن راه های شوسه شروع شد زیرا اتومبیل در دنیا رواج یافته و جای چار پایان را گرفته بود و قبل از آن راه عرابه رو برای کجاوه یا کالسکه و دلیجان در ایران منحصر بود. راه شوسه انزلی - تهران امتیاز روسهای تزاری و قسمتی از جاده تهران - قم و پائین تر امتیاز لینچ انگلیسی و بعضی از جاده های غرب که نظامیان بیگانه در دوره اشغال ایران برای حوانج سوق الجیشی تسطیح کرده بودند و به همین جهات با وسائل آن زمان مسافرت از تهران تا



انزلی که راه مسافرت به اروپا بود دوازده روز و مسافرت به اصفهان یا شیراز سه چهار هفته بلکه احياناً چهل پنج‌جاه روز طول می‌کشید و مسافرین خوزستان اغلب راه بغداد و بصره و زائرین مشهد راه بادکوبه و عشق‌آباد را اختیار می‌کردند. در تاریخ نهم خرداد ماه ۱۳۰۴ قانون انحصار قند و شکر و چای از تصویب مجلس گذشت پس از جلوس سردار سپه به تحت سلطنت قانون اجازه ساختن خطوط اصلی و مهمه مملکت را به تاریخ ۲۰ بهمن همان سال ۱۳۰۴ در روزهای آخر عمر مجلس پنجم به تصویب رسانید و بالاخره در دوره ششم قانونگزاری قانون اجازه ساختمان راه آهن سراسری مابین خرموسی و بندرجز را علیرغم مخالفت و مقاومت عده‌ای از نمایندگان با دو فوریت در تاریخ ۴ اسفند از مجلس گذرانید. در آن ایام حسن مستوفی رئیس الوزراء و مهدیقلی خان مخبرالسلطنه وزیر فوائد عامه بود در مجلس و خارج و مطبوعات عده‌ای با راه آهن و خط سیر آن مخالفت می‌کردند. در مجلس دکتر محمد مصدق علیه راه آهن نطق مفصل و مستندی نمود و دلیل ایشان گرانی ساختمان راه آهن و خرج و دخل نکردن آن بود اما رضاشاه بیدی نبود که از این باده‌ها بلرزد، او راه آهن را فقط با دید اقتصادی نمی‌گریست و آن را از لحاظ حیثیت همزنگ شدن ایران با تمدن اروپا لازم می‌دانست او می‌خواست ایران را روحاً و جسماً فرنگی مآب کند.

اما ساختمان راه آهن که کلنگ آن را در مهرماه ۱۳۰۶ شاه در بیرون دروازه گمرک بزمین زد. در آن روز موتمن‌الملک رئیس مجلس نطق بلیغی ایراد نموده و این اقدام شایسته را بی اندازه ستوده بود یک سال اول صرف مطالعات مهندسی و نقشه برداری شد از تیرماه ۱۳۰۷ سندیکای راه آهن ایران از سه شرکت آلمانی و یک شرکت امریکائی تشکیل شد با تکمیل اقدامات قبلی ۱۲۷ کیلومتر راه آهن در شمال و ۲۵۰ کیلومتر در جنوب ساخته شد در صورتی که طول خط سراسری ۱۳۹۴ کیلومتر بود در زمان تصدی سندیکا ساختمان راه آهن از دو طرف بطئی بود و بسیار گران تمام می‌شد و معلوم نبود ساختمان خط سراسری کی به پایان می‌رسد. تا اینکه به معرفی مرحوم فروغی که در دوران سفارت آنکارا وضع ساختمان راه آهن و راهسازی آنجا را به تصدی کامپاکس دیده بود در خرداد ماه ۱۳۱۱ این مؤسسه دانمارکی بعنوان مهندس مشاور دست بکار و متعهد شد که تا پایان سال ۱۳۱۸ خط آهن سراسری را به اتمام برساند و انصافاً کامپاکس با تقسیم کردن مسیر راه آهن به قطعات و مناقصه گذاشتن جدی و غیرقابل

عدول هر قطعه‌ای جداگانه و دخیل شدن مقاطعه کاران از ملیت‌های مختلف و نظارت مستمر و مؤثر در کار آنها همه در یک زمان مشغول کار بودند بدون تبعیض و هیچگونه مسامحه‌ای امر ساختمان راه‌آهن طبق برنامه منظمی پیش می‌رفت و ایران بدون استقراض دیناری از خارجه از محل درآمد قند و شکر برای مهندسین و سرمایه‌داران خارجی و داخلی کارگاه بزرگ و خوان نعمتی شده بود. مساعی دوتن از وزرای طرق که عبارت بودند از علی منصور و مجید آهی واقعاً قابل ستایش بود ولی از بد حادثه هر دو مورد بی‌مهری شاه واقع شده مدتی در زندان بسر بردند ولی پس از چندی بکار دعوت و مجدداً پست وزارت گرفتند و بهر دو نفر نیز پیشنهاد نخست‌وزیری شد. منصورالملک نخست‌وزیری را پذیرفت و قریب ۱۴ ماه در آن شغل باقی ماند ولی آهی با زیرکی خاصی که داشت شغل خطیر نخست‌وزیری را در شهریور ۲۰ ردّ کرد و فروغی را بجای خود نشانید.

اما راجع به راه‌آهن و عملکرد آن درست بخاطر من نیست که اواخر کابینه فروغی بود یا اوائل کابینه خلف او جم که شاه یک شب در جلسه هیئت وزیران خود را افسرده و غمگین و مأیوس جلوه داده و می‌گوید بیم دارم عمر من وفا نکند و بمیرم و آرزوی تمام شدن راه‌آهن سراسری ایران را بگور ببرم و مثل همیشه که شاه در ایفای هر نقشی مانند بزرگترین آرتیست‌ها مهارتی داشت که همه را تحت تأثیر قرار می‌داد و آن شب وزراء در حضور شاه ملتزم شدند که کامپاکس را به کوتاه کردن مدت برنامه ساختمان راه‌آهن در حدود یک دو سال وادار کنند و تیرش به هدف اصابت کرد و مراسم اتصال دو خط از شمال به جنوب در تاریخ چهارم شهریور ۱۳۱۷ یعنی قریب یکسال و نیم زودتر از موعد معهود انجام گرفت آنهم در ایستگاه فوزیه. من که در آن مراسم بسمت وزیر دادگستری حضور داشتم شاهد هیجانی بودم که از قیافه شاه هویدا بود و فراموش شدنی نیست. صبح روز موعود هیئت وزیران، هیئت رئیسه مجلس شورای ملی، معاونین و مدیران کل وزارتخانه‌ها، امراء ارتش و افسران ارشد، شهردار تهران، روساء شهربانی و ژاندارمری و ستاد ارتش و درباریان در ایستگاه سفیدچشمه که بعد بمناسبت مواصلت با خانواده سلطنتی مصر فوزیه نامگذاری شد حضور یافتند. بعد از ظهر شاه و ولیعهد با ترن مخصوص سلطنتی که هدایت و رانندگی آن با مهندس جعفر شریف‌امامی بود در میان ابراز احساسات شدید حاضران وارد سفیدچشمه شد. شاه فوق‌العاده سرحال و خندان و بانشاط

بود. ابتدا مجید آهی وزیر راه گزارشی باطلاع رسانید که خلاصه آن به این شرح بود.

«این خط بزرگ که بطول ۱۳۹۴ کیلومتر و ۵۰ متر می باشد و دو دریای جنوب و شمال کشور را بهم پیوسته است در تاریخ سوم مهرماه ۱۳۰۶ شروع شده و در ۲۸ مرداد ۱۳۱۷ عملاً خاتمه یافت که رویهمرفته ده سال و ۱۱ ماه ساختمان آن طول کشیده است هرچند از ابتدای امر از دو نقطه منتهای خط یعنی بندرشاه و بندرشاهپور بکار پرداخته بودند ولی در تمام این مدت عمل ساختمان دائماً جریان نداشته است زیرا در زمان شروع هنوز از سفیده صبح سوم حوت ۱۲۹۹ دیری نگذشته و آثار اسفناک شب دیجور بدبختی های پیش از آن تاریخ و فقدان هرگونه وسائل معنوی کار در خود کشور با دور بودن از مراکز صنعت دنیا برای رفع احتیاجات عمومی، نبودن اطلاعات و تجربیات کافی مخصوصاً در این موضوع ایجاب می نمود که هر روز مانعی در یکجا و مشکلی در جای دیگر پیش آید. این پیش آمد اسباب کندی و حتی وقفه جریان کاری گردید و از این جهت مشغله فکری و نگرانی بزرگی را برای خاطر خطیر ملوکانه فراهم می نمود در حقیقت باید گفت از سال ۱۳۱۲ کار ساختمان راه آهن پیشرفت مرتب کرده که دنباله آن قطع نشده و قرارداد با کنسرسیوم کامپاکس تنظیم و رویه ثابتی در جریان عمل تولید و انجام منظور را تأمین نمود بطوریکه در این پنج سال یکهزار کیلومتر راه آهن آنهم در مشکلترین قسمتها ساخته و آماده شده و حال آنکه در شش سال اول نظر بهمان مشکلات که از چهار صد کیلومتر هم کمتر راه سازی و ریل گذاری گردیده بود که بهمان مناسبت زحمات و خدمات و حسن نیت کارکنان کامپاکس و همچنین کلیه مقاطعه کاران که در این ساختمان بزرگ شرکت داشته و جدیت ورزیده اند مورد مرحمت و قدردانی واقع شده است....»

این خط که ساختمان آن از لحاظ فنی به تصدیق اهل خبره یکی از مهمترین شاهکارهای صنعتی نظیر خود می باشد صرفنظر از خصوصیات و چگونگی فنی آن که تفصیل آن در کتاب راه آهن شرح داده شده است دارای دویست و بیست و چهار تونل می باشد که ۹۳ عدد آن در شمال و ۱۳۱ تونل بقیه در جنوب است. مجموع طول تونل ها قریب ۸۴ کیلومتر که بیش از ۶۰ کیلومتر آن در جنوب و زیاده از ۲۳ کیلومتر در شمال است طولانی ترین تونل شمال تونل گدوک بطول ۲ کیلومتر و ۸۸۰ متر و بزرگترین تونل خط جنوب در تنگ چهار دره آبدیز می باشد بطول ۲ کیلومتر و ۵۲۲ متر، عده پل های این

خط از بزرگ و کوچک سنگی و مفتولی و فلزی جمعاً متجاوز از ۴۰۰۰ پل و بطول تقریباً ۹ کیلومتر است که در شمال ۱۹۳۳ و در جنوب ۲۸۳۹ پل می‌باشد. از بندرشاه تا بندرشاهپور در تمام طول خط به فواصل مختلف ۹۰ ایستگاه است که ۳۱ ایستگاه آن در شمال و ۵۹ ایستگاه در جنوب است.

۱۱۳۰۰ تن ریل و دو میلیون و یکصد هزار تراورس در این خط مصرف شده که ۵۶۵ هزار و چهل عدد آن فلزی و پانصد و ده هزار تراورس آن چوبی است که با این مقدار ۳۰۰ کیلومتر از جنوب از تراورس‌های جاوه بکار رفته و ۶۰ کیلومتر در شمال تراورس روسی و بقیه تمام از جنگلهای مازندران تهیه گردیده است میزان کل هزینه ریالی مخصوص این خط متجاوز از دو میلیارد و یکصد میلیون ریال و بعلاوه آنچه به ارز از محل اندوخته کشور و غیره مصرف شده است معادل ۳ میلیون و پانصد و هشتاد و هفت هزار و چهارصد و چهل و هشت لیره و شانزده شلینگ و سه پنس می‌باشد که بطور تفکیک اقلام درآمد و هزینه‌های مختلف در کتاب راه‌آهن مندرج است.»

پس از گزارش آهی شاه آخرین پیچ مهره طلای خط را محکم نمود و اجازه داد اولین قطاری که از بندرشاهپور مستقیماً وارد شده است بطرف تهران روانه گردد در همین هنگام قطار مسافربری با کشیدن صوت ممتد بحرکت درآمد و مسافران آن در کنار پنجره‌های قطار اجتماع نموده بشدت ابراز احساسات می‌کردند در همین میان که هلهله و احساسات مسافران به اوج رسیده بود قطرات اشک از دیدگان شاه سرازیر بود شاه رویهمرفته با عصاب خود فوق‌العاده مسلط بود خنده و گریه او را به ندرت کسی دیده بود و همچنین سعی می‌کرد بطور طبیعی با افراد برخورد کند ولی این بار از شدت خوشحالی نتوانست با عصاب خود مسلط شود. پس از عبور قطار شاه نطق کوتاهی ایراد نمود رئیس کنسرسیوم کامپاکس را مورد توجه قرار داده و تشکر کرد.

پس از نطق کوتاه شاه رشته سخن را حاج محتشم السلطنه اسفندیاری رئیس مجلس بدست گرفت و ضمن سخنان ستایش‌آمیز خود اظهار نمود که خدا را شکر می‌کنم که این آرزوی هشتاد ساله ملت ایران بدست اعلیحضرت انجام یافته است.

رضاشاه درحالیکه تبسمی بر لبان خود داشت با صدای بلند گفت: آقای حاج‌عمو اشتباه نکن آن ۸۰ سال آرزو بود که از ۱۷ سال قبل با عمل توأم شده باید آنرا عملی دانست که امروز نتیجه آن دیده می‌شود البته باید اضافه کنم که شاه گاهی با

اسفندیاری سربر سر می‌گذاشت و به او «حاج عمو» خطاب می‌کرد و اسفندیاری نیز گاهی برای خود شیرینی خود را به تخرخر می‌زد و جملاتی از زبان جاری می‌ساخت که موجب خنده شاه شود ولی همیشه در اینکار توفیق نداشت و گاهی از طرف شاه به او تشر زده می‌شد بخاطر دارم در یکی از مراسم اسفندیاری طبق معمول بدعا گوئی و ثنا گفتن پرداخت و دوبار پشت سرهم شاه را «قبله عالم» خطاب کرد. شاه سخت به او پرخاش کرد که این کلمات چیست قبله عالم مال دوره شاه وزوزه بود منکه ناصرالدین‌شاه نیستم از این اراجیف خوشحال بشوم ولی باز اسفندیاری قافیه را نباخت در جواب شاه اظهار نمود اعلیحضرت قبله عالم هستند چه خوششان بیاید و چه بدشان بیاید چاکر قبله عالم را بکار خواهم برد. شاه با تمسخری گفت حاجی برو خیلی خرفت شدی!؟

پس از گفتگوی شاه و اسفندیاری، محمود جم نخست‌وزیر تبریک و تهنیت گفت و شاه مجدداً از کارکنان وزارت راه و کنسرسیوم کامپاکس تشکر نمود. مظفر اعلم وزیر امور خارجه سخنانی ایراد نمود که شاه را بیشتر خوشحال کرد. اعلم گفت: مهمترین موضوع در اتمام راه آهن این است که بدون استمداد از خارج و بدون استقراض دیناری از بیگانگان با وسائط داخلی کشور این کار با این عظمت و بزرگی انجام گرفته، شاه از این بیان فوق‌العاده خوشحال شد و دنباله آن را خود ادامه داد و از ملت ایران تشکر نمود و وعده داد دست به اصلاحات عمیق دیگری خواهد زد. در هر حال آن روز که راه آهن بهم اتصال یافت یکی از روزهای تاریخی بود که من ناظر و شاهد صحنه‌های مهیج آن بودم.

### مواصلت با خاندان سلطنتی مصر و مسافرت به آن کشور

مدت مسافرت ولیعهد به اروپا مجموعاً پنج سال طول کشید. در شهریور ۱۳۱۵ از مسافرت اروپا بازگشت و به دستور شاه وارد دانشکده افسری شد. رضاشاه هم مانند هر پدری شائق بود فرزندان خود را داماد و عروس نماید ازینرو از همان روزهای اول ورود ولیعهد به تهران در صدد انتخاب همسری شایسته که بعدها بتواند ملکه ایران باشد بود. ابتدا تصمیم داشت با یکی از خانواده‌های اصیل و قدیمی ایران این وصلت را انجام دهد یکبار نیز این فکر در مخیله او خطور کرد که ایران‌الملوک دختر احمدشاه را برای پسرش خواستگاری نماید ولی خیلی زود متوجه یکی از اصول متمم قانون اساسی شد که

می‌گوید ولیعهد ایران کسی می‌تواند باشد که مادرش از طایفه قاجار نباشد، باری جستجو برای پیدا کردن همسر ولیعهد مدتی در ایران تعقیب شد ولی یک مرتبه شاه متوجه این نکته گردید که دختری یکی از سلاطین کشورهای اسلامی را برای پسرش در نظر بگیرد وزرای مختار ما در کشورهای اسلامی مشغول کسب اطلاع شدند و سرانجام احمد راد وزیرمختار ایران در قاهره طی گزارشی از دختران ملک فواد پادشاه متوفای مصر نام برده و عکسی از فوزیه دختر بزرگ ملک فواد و خواهر ملک فاروق پادشاه ۱۸ ساله مصر را برای دربار ایران فرستاد که فوق‌العاده مورد پسند واقع شد و به وی دستور داده شد مقدمات کار را از هر جهت فراهم سازد تا پس از وصول پاسخ قطعی هیئتی از ایران برای خواستگاری به قاهره بروند. احمد راد به علل وجهاتی که برای من معلوم نیست نتوانست کار عمده‌ای انجام دهد و ناچار به دستور شاه به تهران احضار و به جای او جواد سینکی که از مأمورین لایق و جدی وزارت امور خارجه بود به وزیرمختاری ایران در مصر تعیین شد. جواد سینکی برادرزاده میرزا علی خان امین‌الدوله صدراعظم مظفردینشاه بود و بعلمت مأموریت‌های زیاد به آداب و اصول دیپلماسی واقف و مسلط بود مخصوصاً همسر وی از زنان قفقاز و به زبان‌های خارجی آشنائی داشت و رویهمرفته زنی جسور، حراف و متعین بود وزیرمختار و همسرش خیلی زود به دربار مصر راه یافتند و مأموریتی که برعهده آنها بود بخوبی انجام دادند و دربار مصر پاسخ مثبت و قطعی برای رضاشاه فرستاد.

در فروردین ۱۳۱۷ در یکی از جلسات هیئت وزیران که شاه نیز حضور داشت و ظاهراً خیلی خوشحال و مسرور بنظر می‌رسید موضوع مواصلت با دربار مصر را مطرح کرد و آنگاه افزود که وزیر دادگستری و مستشاران دیوانعالی تمیز راه‌حلی هم برای قانون اساسی که می‌گوید مادر ولیعهد باید ایرانی الاصل باشد پیدا خواهند کرد در همین موقع شاه نگاهی به من افکند و اظهار کرد خیلی میل دارم مجدداً وزیر شوم تا به وزراء طرز کار کردن را یاد بدهم اما نه وزیر دادگستری که اصلاً از این کار سر در نمی‌آورم. رضاشاه بعد اضافه کرد بزودی در مجلس مواصلت دو خاندان سلطنتی اعلام خواهد شد و گزارش آن به مجلس توسط جم نخست‌وزیر داده خواهد شد و هیئتی تحت ریاست نخست‌وزیر به قاهره عزیمت خواهد نمود که مقدمات کار را فراهم سازد البته پس از پایان گرفتن کارهای مقدماتی هیئتی را برای مراسم عقدکنان در معیت ولیعهد به مصر

اعزام خواهم نمود، متین‌دفتری باید هیئت دوّم را اداره کند مظفر اعلم وزیر امور خارجه انتظار نداشت برای او سهمی در این کار قائل نشوند و لذا پس از بیانات شاه چهره‌ای آشفته و ناراضی پیدا کرد و شاه فوراً متوجه این تغییر قیافه وزیر امور خارجه شد و خطاب به او اظهار کرد شما هم با هیئت دوّم تا عراق همراهی خواهید نمود چون در تهران کارهای زیادی داریم لذا وجود وزیر امور خارجه در تهران لازم و واجب است.

### مواصلت

روز پنجم خرداد ۱۳۱۷ اعلامیه‌ای از طرف دربار صادر گردید که ضمن اعلامیه مراسم نامزدی ولیعهد با فوزیه خواهر ملک‌فاروق پادشاه مصر اعلام و منتشر شد و روز هفتم خرداد محمود جم نخست‌وزیر در مجلس مأموریت خود را برای انجام مقدمات مواصلت و مسافرت به مصر گزارش داد و در رأس هیئتی مرکب از مؤدب‌الدوله نفیسی پیشکار ولیعهد، دکتر قاسم غنی نماینده مجلس شورای ملی، دادمرز رئیس دفتر نخست‌وزیر، غلامرضا رشید یاسمی استاد دانشگاه و مترجم درباره قاهره عزیمت نموده پس از انجام مذاکرات لازم به تهران بازگشتند.

طبق قانون اساسی این وصلت از لحاظ ولیعهد آینده ایران منع داشت زیرا می‌بایستی مادر ولیعهد ایرانی الاصل باشد بنابراین طبق اوامر شاه در جلسه‌ای مرکب از رئیس دیوانعالی کشور و دادستان کل و چند تن از رؤسای شعب تمیز و رئیس اداره حقوقی اصل ۳۷ متمم قانون اساسی بشرح زیر تفسیر و تقدیم مجلس شورای ملی شد.

«منظور از مادر ایرانی الاصل مذکور در اصل ۳۷ متمم قانون اساسی اعم است از مادری که مطابق شق دوّم از ماده ۹۷۶ قانون مدنی دارای نسب ایرانی باشد یا مادری که قبل از عقد ازدواج با پادشاه ایران یا ولیعهد به اقتضای مصالح عالیّه کشور به پیشنهاد دولت و تصویب مجلس شورای ملی بموجب فرمان پادشاه عصر صفت ایرانی به او اعطاء شده باشد».

در همان روز تقدیم لایحه که به قید دوفوریت تقاضای تصویب آنرا نمودم بیاناتی به این شرح ایراد کردم:

با اینکه یقین دارم آقایان نمایندگان این ماده واحده پیشنهادی را با مسرت و شغف فوق‌العاده تلقی می‌کنند برای اینکه موجب مقدس تقدیم آن در مقدمه لایحه تصریح شده و

همه بدانیم و مطلع شویم که نامزد عظیم الشان والاحضرت همایون ولیعهد مثل وجود مبارک محترمشان مظهر صفات کریمه و مجسمه احساسات عالیه میهن پرستی و شفقت و بزرگواری هستند مذاکره راجع به فضائل اخلاقی و معنوی ایشان بیشتر مقتضی آن جلسه خواهد بود که بعد از گذشتن این ماده و قانونی شدن آن لایحه قانون مخصوص والاحضرت فوزیه از طرف هیئت دولت به مجلس تقدیم می شود و خلاصه با آنکه یقین دارم کسی در این کشور نیست که از این وصلت خوشنود و خرسند نباشد (نمایندگان صحیح است) و یقین دارم این لایحه وزارت دادگستری به اتفاق آراء و شادی از مجلس می گذرد (صحیح است) لازم می دانم چون ماده واحده با عبارت موجز و مفید که سبک قانون نویسی است تهیه شده نکات حقوقی که ارکان این لایحه را تشکیل می دهد در اینجا بیان کنم که مطالب خوب و کامل روشن شود. البته آقایان می دانید که قانون اساسی مشتمل بر یک سلسله اصولی است و آن اصول غالباً کلی و عبارات آن طبعاً طوری تنظیم شده است که اعمال آن محتاج به مقررات تفسیری است که باید ناچار با کمک قوانین عادی صورت بگیرد.

تفسیر قانون را گاهی قضات می کنند که عبارت از رویه قضائی است و گاهی دانشمندان حقوق می کنند که اعتبار آن فقط علمی و برای دانشکده ها است. اما تفسیر رسمی که الزام آور است تفسیری است که مجلس شورای ملی می کند آنهم به استناد اصل بیست و هفتم متمم قانون اساسی که تفسیر را از حقوق خاص مجلس قرار داده است در مورد اصل سی و هفتم متمم قانون اساسی متوجه می شویم که شرط ولیعهد شدن را اینطور قرار داده است که مادر ولیعهد ایرانی الاصل باشد باید معلوم کنیم که مراد از کلمه ایرانی الاصل در اینجا چیست البته تصدیق می کنید که این کلمه را باید با قوانین عادی روشن کرد دیگر جای توضیح آن در خود قانون اساسی چیست. ما یک قانون مدنی داریم که تکلیف حقوق مختلفه تابعیت یعنی ملیت ایران را معلوم کرده است. اگرچه با همین مقررات فعلی قانون مدنی خودمان ممکن بود منظور قانون اساسی را از کلمه ایرانی الاصل بدست بیاوریم و محتاج به گذراندن قانون خاصی نباشیم ولی چون موضوع مهم است و مقام ملکه آینده و ولیعهد آینده ایران اهمیت خاصی دارد و باید مقررات طوری روشن و صریح باشد که در آینده جای هیچگونه تاویلی باقی نماند لازم دانستیم قانون مخصوص بگذرانیم.



قانون مدنی ما مثل اغلب قوانین مدنی سایر کشورها برای اصول ملیت ایرانی طرق و اسبابی قائل شده است از قبیل نسب یعنی متولد شدن از پدر و مادر ایرانی و حق آب و خاک یعنی متولد شدن در خاک ایران و ازدواج با ایرانی ولی البته بعضی از این اسباب ایرانیت را بطور ثابت برای اشخاص محرز نمی‌کند و بعضی از آن منشاء یک تابعیت عرضی برای اشخاص می‌شود از جمله ازدواج که تابع بقاء زوجیت است و زن غیرایرانی که در نتیجه ازدواج ایرانی می‌شود می‌تواند بعد از طلاق یا فوت شوهر به تابعیت اصلی خود رجوع نماید حالا بعد از این توضیح مبانی حقوق مدنی ایران را به بینیم که کلمه ایرانی الاصل با کدام یک از موازین قانون ملیت ایران روشن می‌شود اگر تصور بکنیم که ایرانی الاصل کیست که تمام اسلاف او ایرانی باشند معقول نیست زیرا نه قانون مدنی چنین شرطی کرده است و برای احراز نسب ایرانی فقط یک پشت ایرانی بودن را کافی دانسته و نه عملاً چنین فرضی فایده دارد زیرا گمان نمی‌کنم کسی در اینجا باشد که بتواند ثابت کند که در اسلاف او یک غیرایرانی نبوده است و قانون هیچوقت حکم خود را تعلیق به امر محال نمی‌کند و چون بطوری که قبلاً گفته شد ازدواج یکی از اسبابی است که ملیت را بطور عرضی برای اشخاص تحصیل می‌کند می‌توانیم اینطور نتیجه‌گیری بکنیم که قانون اساسی ما نخواسته است تصدیق کند که مادر ولیعهد یعنی ملکه ایران صرفاً به سبب ازدواج با پادشاه ایران دارای عنوان ایرانیت که در این صورت یک عنوان عرضی است بشود و حقاً شرط کرده است که ملکه ایران نباید صفت ایرانیت بطور عرضی باشد بلکه باید قبل از ازدواج با پادشاه یا ولیعهد ایران صفت ایرانیت را بطور ثابت یعنی اصلی تحصیل کرده باشد و به این ترتیب ایرانی الاصل باشد. این نظر قانون اساسی بسیار منطقی و صحیح است و هیچکس در لزوم آن تردید ندارد وقتی که نظر این شد برای تفسیر این کلمه کافی بود در این ماده واحده پیشنهادی بنویسیم که منظور از مادر ایرانی الاصل مذکور در اصل ۳۷ متمم قانون اساسی کسی است که قبل از ازدواج با پادشاه یا ولیعهد ایران دارای صفت ایرانیت شده باشد و ترتیب تحصیل ایرانیت قبل از ازدواج را تابع قواعد عمومی قانون مدنی بکنیم اما ما به این اندازه اکتفا نکردیم زیرا موضوع قانون مهم است و مقام ملکه آینده ایران است ملکه ایران نباید قبل از ازدواج با پادشاه یا ولیعهد ایران حفظ فرد را که عبارتست از شق دوم ماده ۹۷۶ قانون مدنی یعنی کسانی که از پدر ایرانی بوجود می‌آیند و ایرانیت آنها البته قهری است خارج کرده‌ایم و

برای سایر افراد قانون تابعیت اعم از کسانیکه بواسطه تولد در خاک ایران حق امتیاز تابعیت ایران را دارند یا با شرط توقف در ایران و حتی در مورد کسانیکه بواسطه عملی مهم بدون شرط توقف ممکن است به تابعیت ایران پذیرفته شوند مقررات عمومی قانون مدنی را کافی ندانسته ایم کسی که باید مادر ولیعهد ایران باشد بایستی پیش از این مقررات عادی اعتبار داشته باشد و باید تمام مقدماتی که بموجب قانون اساسی مقرر شده است و اساس مشروطیت ما را تشکیل می دهند ایرانیت او را تصدیق کرده باشند، پیشنهاد هیئت دولت — تصویب مجلس شورای ملی — فرمان پادشاه عصر — در قانون اساسی، مافوق این سه دیگر چیزی نیست.

بنابراین آقایان تصدیق می فرمایند که در تفسیر قانون اساسی همه مبانی حقوقی و همه مصالح عالیه کشور ملحوظ شده (کلمه ایرانی الاصل با این تفسیر اساسی و محکم کاملاً واضح و روشن می شود و دیگر هیچگونه تردیدی در مفاد و معنای آن باقی نمی ماند. «عموم نمایندگان صحیح است.»).

در جلسه سه شنبه ۸ آذرماه ۱۳۱۷ نخست وزیر لایحه‌ئی راجع به اعطاء صفت ایرانیت به والا حضرت فوزیه با نطق ذیل به مجلس شورای ملی تقدیم داشت.

خاطر آقایان محترم از طرح مواصلتی که بین والا حضرت همایون ولایتعهد و والا حضرت شاهزاده خانم فوزیه در بین است مستحضر می باشند و آقایان مسیوق هستند که نامزدی رسمی این مواصلت در چندی قبل به عرض مجلس شورای ملی رسید. چون لازم بود که این امر مبارک و مهم با تمام تشریفات قانونی انجام گیرد لایحه‌ای است که با اجازه اعلیحضرت همایونی از طرف دولت راجع به اعطای صفت ایرانی به والا حضرت فوزیه تنظیم و به قید دوفوریت تقدیم مجلس شورای ملی شود (نمایندگان صحیح است — مبارک است) لایحه پیشنهادی بشرح زیر خوانده شد.

### مجلس شورای ملی

بطوریکه مجلس شورای ملی استحضار دارند با اجازه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نامزدی بین والا حضرت همایون شاهپور محمدرضا ولیعهد ایران و والا حضرت فوزیه دختر اعلیحضرت مرحوم ملک فواد و خواهر اعلیحضرت ملک فاروق پادشاه مصر مقرر و اعلام گردیده و اینک لازم است قبل از عقد ازدواج مطابق تفسیر اصل ۳۷ متمم

قانون اساسی مصوب ۱۴ آبان ماه ۱۳۱۷ بموجب فرمان جهانمطاع همایونی صفت ایرانی به والاحضرت معظم لها اعطا گردد. دولت این مواصلت فرخنده را از هر حیث مقتضی مصالح عالیہ کشور دانسته به همین نظر ماده واحده ذیل پیشنهاد و به قید دوفوریت تقاضای تصویب آن می‌شود ماده واحده:

«مجلس شورای ملی نظر به تفسیر اصل ۳۷ متمم قانون اساسی به اقتضای مصالح عالیہ کشور بنا بر پیشنهاد دولت تصویب می‌نماید که به والاحضرت فوزیه دختر اعلیحضرت مرحوم ملک فواد و خواهر اعلیحضرت ملک فاروق پادشاه مصر به موجب فرمان همایونی صفت ایرانی اعطاء شود. نخست‌وزیر محمود جم، وزیر دادگستری دکتر متین‌دفتری پس از قرائت ماده واحده از طرف نخست‌وزیر برای روشن شدن موضوع در پشت تریبون قرار گرفته و توضیحات زیر را بعرض مجلس رساندم.

نظر به اهمیت لایحه‌ای که تقدیم شده است بنده لازم می‌دانم چند کلمه‌ای عرض کنم که موضوع کاملاً روشن شده باشد. روز چهاردهم آبان ماه گذشته که لایحه راجع به تفسیر اصل ۳۷ متمم قانون اساسی در اینجا مطرح شد بنده بعدها متوجه شدم که آن روز چه روز مبارکی بوده و عجب حسن تصادفی شده است زیرا آن روز مصادف با پنجم نوامبر بوده و پنجم نوامبر روز ولادت باسعادت والاحضرت فوزیه می‌باشد — باری در آن روز مفصلاً توضیح دادم و آقایان نمایندگان به اتفاق آراء و ایمان کامل به موضوع و اظهار شغف فوق‌العاده تصویب فرمودند که منظور قانون اساسی از کلمه مادر ایرانی الاصل این است که مادر ولیعهد ایران باید کسی باشد که ایرانیت را بصرف ازدواج با ولیعهد یا پادشاه ایران یعنی بطور عرضی تحصیل نکرده بلکه قبل از ازدواج بطور اصل به یکی از طرق قانونی دارای صفت ایرانیت شده باشد (صحیح است) این تفسیر را مجلس شورای ملی، باید تذکر بدهیم بموجب حقی که خود قانون اساسی مطابق اصل ۲۷ متمم قانون اساسی به مجلس داده است کرده — این تفسیر قانونی تمام مراحل قانونی را مطابق قانون اساسی طی کرد، یعنی به صحنه ملوکانه موشح شد، و در مجله رسمی وزارت دادگستری منتشر گشته و امروز بیش از ده روز که نصاب قانونی برای لازم‌الاجراء شدن قوانین است از انتشار آن می‌گذرد و جزء لایتنجری قانون اساسی محسوب می‌شود.

همانروز بنده در اینجا عرض کردم که بعد از طی شدن تشریفات قانونی این تفسیر لایحه مخصوص راجع به اعطاء ایرانیت به والاحضرت فوزیه تقدیم خواهم کرد و این

لایحه که خوانده شد همان لایحه است که بنده قبلاً اعلام کرده بودم و آقایان با کمال علاقمندی انتظار آنرا داشتند. علت علاقمندی آقایان هم پرواضح است علاقه ایست که همه در درجه اول به خاندان جلیل سلطنت خود داریم که سرچشمه تمام نیکبختی های ما وجود شاهنشاه عظیم الشأن ما هست و البته خوشبختی اعضاء معظم خاندان شاهنشاهی خصوصاً وجود مبارک والا حضرت همایون ولایتعهد خوشبختی و سعادت همه است (صحیح است - صحیح است) و بعد هم علاقه ایست که عموم بلااستثناء نسبت به مواصلت فرخنده بین این دو خاندان جلیل سلطنتی اظهار کرده و می کنند و اما دولت که مطابق تفسیر قانون اساسی عهده دار پیشنهاد اعطاء ایرانیت به مادر ولیعهد آینده ایران است بحکم قانون تمام مصالح را عموماً و شایستگی شخصی نامزد معظم را خصوصاً در نظر داشته است.

والا حضرت فوزیه که امروز پیشنهاد اعطای ایرانیت بایشان می شود قطع نظر از جلالت دودمان که محتاج به بیان بنده نیست بطوریکه آقایان در این چند ماهه البته شنیده اید و مطلع شده اید شخصاً از حیث تربیت جامع تمام کمالاتی هستند که در این عصر برای یک پادشاه زاده لازم است و خلقتاً هم دارای تمام خصائل معنوی و احساسات عالیه رأفت و بزرگواری هستند که مقتضی مقام ارجمند ایشان است و با این حال یقین دارم برای همه جای بسی خرسندی است که یک چنین عنصری به رأی نمایندگان محترم ملت و بموجب فرمان جهانمطاع همایونی وارد جامعه ایرانیت می شوند (صحیح است - صحیح است - کف زدن ممتد حضار)

سپس فوریت لایحه مطرح و به اتفاق آراء بتصویب شد.

پس از توضیحات اینجانب حاج محتشم السلطنه اسفندیاری نطق تملق آمیزی ایراد نمود و پس از آن به ترتیب نمایندگان هر کدام شرحی در این زمینه بیان داشتند و در مسابقه تملق گوئی به تمام رموز و فنون خطابه مسلح می شدند.

در همین ایام سفارتخانه های ایران و مصر تبدیل به سفارت کبری شدند و بین آن دو کشور مبادله سفیر شد و از طرف دولت ایران علی اکبر بهمن بعنوان اولین سفیر کبیر به مصر اعزام گردید و از طرف دولت مصر هم عبداللطیف طلعت بیک که یکی از درباریان مقرب و مورد اعتماد ملک فاروق بود به ایران بعنوان سفیر کبیر معرفی شد لازم به توضیح است که قبلاً ایران با سه کشور همجوار مبادله سفیر کبیر می نمود که عبارت بودند از

شوروی، ترکیه و افغانستان و در حقیقت مصر چهارمین کشوری بود که با ایران مبادله سفیر کبیر نمود.

رضاشاه تمام برنامه عروسی ولیعهد را شخصاً تعیین می نمود و از جمله مقرر شده بود مراسم صیغه عقد در روز ۲۴ اسفند که روز تولد او بود در قاهره انجام پذیرد ازینرو در معیت ولیعهد می بایستی هیئتی از ایران به مصر عزیمت نماید. در اواخر بهمن ماه برای انجام بعضی از امور وزارتخانه به قصر مرمر رفته پس از آنکه کارهای جاری پایان پذیرفت شاه لب به سخن گشود و اظهار نمود برای پذیرائی از خاندان سلطنتی مصر و میهمانان در تهران وجود جم لازم است و لذا تصمیم گرفته ام مسئولیت هیئت اعزامی به مصر را در معیت ولیعهد به شما محول کنم البته این مسئولیت بسیار سنگینی است که طبعاً پی آمد آن برای شما پاداش یا مجازات شدید خواهد داشت. البته می دانم پاداش خواهید گرفت ولی بدانید کوچکترین اشتباهی در کارها مسئولیت سنگین دارد ضمناً برای اینکه هیئت وجهه بیشتری داشته باشد اسفندیاری را هم همراه شما می فرستم که ظاهر آبرومندتر باشد ولی توجه داشته باشید خوب و بد این مأموریت را به پای شما خواهم نوشت به اسفندیاری هم دستور داده ام در تمام امور با شما مشورت کند حتی متن سخنرانیهای او باید قبلاً به تصویب شما برسد صبح روز پنجم اسفند ماه ۱۳۱۷ هیئت تعیین شده از طرف شاه در معیت ولیعهد از تهران به سمت قزوین حرکت کرد. اعضاء هیئت عبارت بودند از:

حسن اسفندیاری رئیس مجلس شورای ملی، دکتر احمد متین دفتری وزیر دادگستری، مظفر اعلم وزیر امور خارجه مأموریت وزیر خارجه در عراق پایان می پذیرفت و می بایستی به تهران بازگردد. دکتر علی اصغر مؤدب نفیسی پیشکار ولیعهد، محمد علی مقدم مدیرکل وزارت امور خارجه، دکتر قاسم غنی نماینده مجلس شورای ملی، عباس مسعودی نماینده مجلس شورای ملی و مدیر روزنامه اطلاعات و ژورنال دو تهران، دکتر عبدالله فروهر دبیر دوم سفارت ایران در مصر، علی ایزدی رئیس دفتر ولایتعهد، سرهنگ معتضدی آجودان، سروان قدیمی آجودان، سروان اسفندیاری آجودان، مجید موقر نماینده مجلس و مدیر روزنامه ایران هم در عراق به هیئت ملحق گردید.

در تمام شهرهای ایران که در مسیر واقع شده بود هیئت مورد استقبال واقع شد و سرانجام ساعت ده صبح روز هفتم اسفند به خاک عراق وارد شدیم و دو روز در خاک

عراق توقف کردیم. ملک‌غازی پادشاه عراق و هیئت وزیران در تمام مدت میهماندار بودند بعد به سوریه و لبنان رفتیم و صبح روز یازدهم سوار کشتی مخصوص سلطنتی مصر شدیم و همان روز وارد بندر اسکندریه شدیم در داخل کشتی محمدعلی توفیق پاشا ولیعهد مصر و هیئت وزیران و رؤسای مهم ادارات استقبال نمودند محمدعلی توفیق پاشا ولیعهد مصر با محاسن سفید و قیافه دوست داشتنی پسر اسمعیل پاشا و برادرزاده ملک فواد مرحوم بود و در آستانه شصت سالگی بنظر می‌رسید. هیئت از طرف ولیعهد به محمدعلی پاشا معرفی شد و بازبان فرانسه فصیح با همه احوالپرسی نموده و تفقد نمود سپس همگی وارد قطار سلطنتی شده و دو ساعت بعد از ظهر قطار وارد شهر قاهره گردید. شهر قاهره به تمام معنی غرق در شادی و گل بود تاق نصرت‌های عظیم تمام خیابانها را فرا گرفته و انبوه بی‌شمار مردم در پیاده‌روها با خواندن سرود مقدم میهمانان را گرامی می‌داشتند. ولیعهد پس از ورود به قاهره به دیدار ملک فاروق و سپس ملکه نازلی رفت و بعد به بازدید ولیعهد اقدام نمود.

این مسافرت قریب یک ماه به طول انجامید و همه روزه میهمانی‌های باشکوه برپا بود و فرصت مناسبی بدست آمد تا از آثار باستانی و تاریخی مصر دیدن کنیم روز ۲۴ اسفند مراسم عقدکنان باشکوه و جلال خاصی در کاخ عابدین انجام گرفت. اگر بخواهیم وقایع این مسافرت را بنویسم خیلی طولانی خواهد بود خوشبختانه آقای عباس مسعودی کتاب مستقلی در این زمینه تهیه کرده‌اند که علاقمندان می‌توانند اطلاعات دقیق را بدست آورند و اما ذکر این نکته لازم و ضروری است هرچه پذیرائی و تشریفات در مصر حساب شده و قابل تقدیر بود. در ایران مسئولان مربوطه نتوانستند حتی مراسم را در حداقل برگزار نمایند و بی‌ترتیبی‌های زیادی در پذیرائی از میهمانان مصری و سایر کشورها دیده شد که بعضی از آنها قابل اغماض نبود در راه بازگشت به ایران واقعاً افتضاح شد. برنامه طوری تنظیم شده بود که هیئت و میهمانان پادشاه ایران می‌بایستی روز ۲۵ فروردین ماه ۱۳۱۸ وارد بندر شاهپور شوند لذا روز ۱۲ فروردین سوار کشتی سلطنتی محمدعلی شدیم پس از قریب دو هفته مسیر از پرت سعید و ترعه سوئز و دریای احمر و باب‌المنندب و اقیانوس هند بموازات سواحل شبه‌جزیره عربستان و عبور از تنگه هرمز و طول خلیج فارس که در تمام این مسیر، کشتی‌های جنگی ابتدا ایتالیائی و فرانسوی و انگلیسی متناوباً و بعد رزم‌ناوهای ایران ما را اسکورت کرده بودند. روی

عرشه کشتی آماده ورود بخاک ایران بودیم صبح زود آن روز مقارن طلوع آفتاب قبل از اینکه وارد آبهای ایران بشویم من و مرحوم حاج محتشم السلطنه اسفندیاری رئیس مجلس شورای ملی و مرحوم مؤدب الدوله نفیسی و سایر اعضاء هیئت ایرانی و شراره پاشا معاون وزارت خارجه مصر و سایر پاشاها که ما را در این سفر مشایعت می‌کردند، ماها با لباس تمام‌رسمی ملیله دوزی برای استقبال خاندان سلطنتی ایران که برای استقبال از عروس و درباریان مصر به بندرشاهپور آمده بودند در عرشه کشیک می‌دادیم تا بالاخره آنها وارد کشتی شدند و مراسم معرفی و دید و بازدید انجام گرفت وقتی پیاده شدیم جماعتی از مستقبلین از جمله ادیب السلطنه سمعی رئیس دربار و انوشیروان سپهبدی و سرلشگر شاه‌بختی فرمانده لشکر اهواز در انتظار بسر می‌بردند پس از انجام مراسم تشریفاتی خسته‌کننده قرار شد با ترن در واگنهایی که چند روز قبل برای تکمیل جریه راه‌آهن تازه‌ساز ایران خریداری شده بود و یکی از آنها واگن ناهارخوری بود به اهواز حرکت کردیم برای اینکه شب را در اهواز بگذرانیم البته از تهران خبر داده بودند که تدارکات تهران بواسطه بارندگی و سرمای بی‌موقع ناتمام است و ورود ما باید یک روز به تأخیر بیفتد. موقع ناهار که رسید معلوم شد خوراک‌ها را در دیگهایی که در خارج از خط‌آهن کار گذاشته بودند پخته‌اند و ترن باید بایستد و سرویس بکنند لوازم رستوران تکمیل نشده بود خوراک‌ها را در سینی‌های کوچک حلبی بسیار معمولی روی میزهای رستوران جلوی ما گذاشتند. گارسون‌های تازه‌کار و تعلیم‌ندیده، خلاصه جلوی مصریها که در حدود یک ماه هر شب و هر روز پذیرائی باشکوه و محتشمی از ما کرده بودند خجالت کشیدیم تا اینکه بالاخره رسیدیم به ایستگاه اهواز و خیال می‌کردیم برای همه همراهان محل پذیرائی و خوابیدن آماده شده است پیاده شدیم چند اتومبیل منتظر ما بود که ما را به بانگالوهای راه‌آهن ببرند. وقتی وارد محوطه بانگالوها شدیم معلوم شد جا برای همه حاضر نیست و همراهان باید برگردند و شب را در کوپه‌های ترن بخوابند قطاری که ما را از اهواز حمل کرده بود فقط برای ولیعهد و خاندان سلطنت خوابگاه و میز شامی آماده کرده بودند اما شام را چگونه تهیه کرده بودند دیگهایی در باغ وسط بانگالوها بار کرده بودند لیکن از ظروف آلات و گارسون‌هایی که باید شام به همراهان بدهند خبری نبود شب زود فرا رسید سرمای شدیدی بطور غیر عادی در آن شب همه را ناراحت کرده بود همه می‌خواستند غذای مختصری بخورند و بخوابند کار بجائی رسیده بود که ادیب السلطنه رادسرافسر



سرهنگ دادسرا بریاست راه آهن رساندم.

شهربانی که در سفر مصر همراه ما بود ناچار جلو افتاد و تعدادی بشقاب دست گرفته بود با هیاهویی زیاد از آشپزی می خواست تا پلو و خورش برای میهمانان که ایستاده بودند بگیرد در این موقع قهراً و بالطبع همه عجله می کنند و غذاها مانند دیگ نذری تقریباً چپاول شد. ملکه نازلی مادر ملک فاروق و فوزیه در آن شب به یک خادمه مصری که همراه آورده بود دستور داده بود که برود در واگون مخصوص سلطنتی از جامه دانه های او یک لباس بزرگ آبی که مورد علاقه اش بود و می خواست سر شام بپوشد بیاورد، من وعده ای به ایستگاه راه آهن برگشته بودیم البته با همان لباس مليله دوزی که از صبح زود پوشیده بودیم دیدم واگون حامل ما را از ایستگاه خارج کرده و در فاصله بالنسبه زیادی نگهداشته بودند چرا؟ برای اینکه ترن دیگری که باید وزیر دربار و نماینده پادشاه افغانستان را همان شب به تهران ببرد جای ترن ما را گرفته بود و یکی دو ساعت معطل ماند و حرکت نمی کرد برای اینکه همراهان وزیر دربار افغان و میهماندار ایرانی او (سفیر ایران در کابل) رفته بودند در شهر اهواز گردش و خرید بکنند. در این حیص و بیص خادمه مصری پرخاش می کرد و می خواست خود را به واگون سلطنتی برای آوردن لباس که ملکه نازلی



هوس کرده بود برساند. نمی‌توانم تشریح کنم که در آن شب ما چه حالی داشتیم یکی از مأمورین جوان عضو سفارت ایران در مصر را که همراه ما آمده بود پیدا کردم به او دستور دادم باتفاق خادمه مصری از ایستگاه خارج بشود و خود را به واگن سلطنتی برساند. خارج از ایستگاه همه‌جا تاریکی حکمفرما بود بیش از یک ساعت طول کشید آنها برنگشتند مجبور شدم یک نفر دیگر را دنبال آنها بفرستم وقتی که برگشتند اوضاع و احوال ایجاد سوءظن می‌کرد که موجب تأخیر چه بوده است.

آنشب من تا ساعت ۱۲ در فضای سرد ایستگاه راه‌آهن با همان لباس مليله‌دوزی و شمشیر آویخته در حرکت بودم تا توانستم واگن حامل خودمان را به ایستگاه برگردانم و همراهان بخصوص حاج محترم السلطنه پیرمرد محترم و علیل را به واگن برای خوابیدن برسانم در اینجا لازم است ذکر خبری از آن مرد بزرگوار بکنم اسفندیاری در آن تاریخ از مرز ۷۵ سال گذشته بود او خدمات اداری خود را از مان ناصرالدین‌شاه آغاز کرده بود و پس از طی مراحل بعد از مشروطیت در غالب کابینه‌ها عضویت داشت زمانیکه من به استخدام در وزارت امور خارجه درآمدم او وزیر خارجه بود و با کمک و مساعدت او بخدمت پذیرفته شدم بعد از تغییر سلطنت به نمایندگی مجلس انتخاب شد در زمانیکه من معاون وزارت دادگستری شدم به معیت یکدیگر جمعیت طرفدار جامعه ملل را در دانشکده حقوق تأسیس کردیم او رئیس جامعه بود و من دبیرکل یعنی گرداننده اصلی، ایامی که در سمت وزارت دادگستری بودم او ریاست مجلس را داشت و همکاری صمیمانه‌ای می‌نمود در زمان ریاست دولت من از هیچ‌گونه همراهی و همکاری مضایقه نداشت وقتی مغضوب و در منزل تحت نظارت پلیس قرار داشتم و مثل سایه مرا دنبال می‌کردند چند بار بیدارم آمد و مرا با خود به فرهنگستان برد رویهمرفته از مردان نیک روزگار بود.

باری در آن شب فراموش نشدنی چند تن از خانم‌های خارجی همراه ما آمده بودند و با لباس شب نازک در سرمای بی‌سابقه آن شب در فضای لخت ایستگاه راه‌آهن که حتی فاقد یک نیمکت و صندلی بود خسته و سرگردان و بلا تکلیف قدم می‌زدند و منتظر رفتن به کوپه و تغییر لباس برای خوابیدن بودند و خودم بالاخره پس از نیمه‌شب بمنزل آقای فریود رئیس ثبت اسناد و املاک رفتم و بقدری خسته و کوفته شده و سرما خورده بودم که نتوانستم بخوابم و رفع خستگی بکنم. فردا صبح که همگی با ترن عازم تهران

شدیم باز ماجراهائی هنگام شب در موقع عبور از درود که باران سیل آسائی می بارید دربین راه داشتیم فقط از لحاظ رستوران در ترن وضعمان بهتر شده بود. ادیب السلطنه رادسر که مرد زرنگ و چابکی بود عده ای از پاسبانان شهربانی اهواز را با لباس سیویل آورده و به آنها تعلیم داده بود که توانستند خدمت موقع شام و ناهار را تا اندازه ای مرتب کنند خلاصه آنکه ۲۴ ساعت در نتیجه بی کفایتی مأمورین یا دیر رسیدن دستور پذیرائی ما در اهواز موفق نشده بودند وسائل را فراهم کنند در نتیجه ما دچار یک هرج و مرج و بی آبرویی شدیم تشریفات تهران تا حدی مرتب بود ولی گاهی ملکه نازلی بدون رعایت اصول برنامه ها را بهم می ریخت مثلاً او چند افسر جوان گارد را ظاهراً برای حفاظت و تشریفات همراه خود آورده بود و آنها جزو میهمانان رسمی نبودند ولی گاهی آنها را به میز شام که قبلاً جاها معین شده بود می آورد رویهمرفته ملکه نازلی زنی سبک سر و جلف بود چنانکه رفتار او در تهران با طبع گران شاه سازگار نیامد و حتی این مطلب را چندبار به زبان آورد. ملکه نازلی در آن ایام چهل و چند سال بیش نداشت، نسبتاً جوان و زیبا و خوش اندام بنظر می رسید می گفتند پس از فوت ملک فواد رعایت شئون خانوادگی سلطنتی را ننموده بود و رفتارش مورد سرزنش رجال معمر قرار می گرفت اما من پس از ورود به تهران ادیب السلطنه رادسر را که در سفر راه آهن هنرنمایی از او دیده بودم به دکتر سجادی وزیر راه معرفی کردم و با توصیه من و فرمان شاه رئیس راه آهن شد. رویهمرفته شاه از مراسم عروسی ولیعهد راضی بود. شبی در هیئت وزیران عنوان مطلب نمود و اظهار کرد زحمات افرادی که در عروسی ولیعهد زحمت کشیده اند جبران خواهد شد و بهرکسی به قدر تلاش و زحماتش پاداش داده خواهد شد چنانچه به قول خود وفا کرد، به محمود جم نخست وزیر نشان درجه اول تاج اعطاء نمود، ادیب السلطنه سمیعی را به استانداری آذربایجان غربی فرستاد، انوشیروان سپهبدی وزیر مختار در پاریس شد، محمدعلی مقدم مدیرکل وزارت امور خارجه که همراه ما به مصر آمده بود به ریاست تشریفات سلطنتی منصوب گردید، پاسیاری یحیی رادسر رئیس پلیس تهران که در رأس هیشی از مأمورین آگاهی به مصر آمده بود رئیس کل راه آهن شد، سرهنگ نصرت الله معتمدی فرمانده هنگ سوار فاتح که بعد هنگ سوار فوزیه نام گرفت به کفالت فرماندهی لشکر گرگان منصوب گردید. این شخص تحصیل کرده دانشکده افسری سمور فرانسه و داماد عبدالحسین میرزا فرمانفرما و پسر سردار معتمد بود، پس از مدتی من نخست وزیر شدم و

اسفندیاری نیز ریاست مجلس را حفظ کرد. شاید مأموریت من در مصر در تصمیم شاه در انتخاب بریاست دولت مؤثر بود، محمود جم هم به وزارت دربار منصوب گردید. چند نفری هم درجات نظامی گرفتند مانند سرهنگ خسروانی رئیس اداره هواپیمائی که سرتیپ شد.

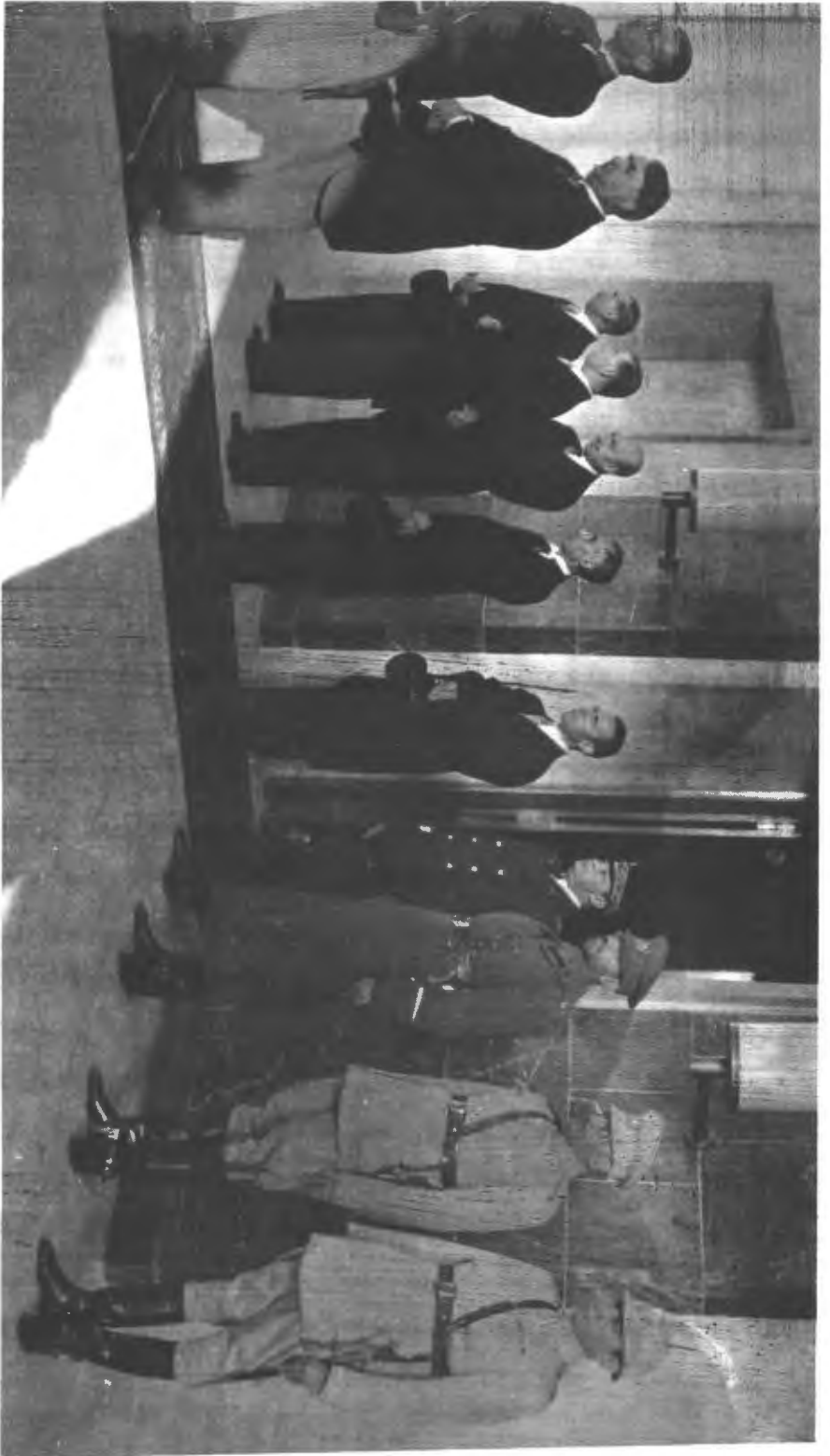
اما تفسیر اصل ۳۷ متمم قانون اساسی و ماده واحده اعطاء صفت ایرانی الاصل به فوزیه که از طرف اینجانب به مجلس یازدهم پیشنهاد و تصویب شد. بعد از رفتن رضا شاه و ظهور دموکراسی توأم با لجام گسیختگی دستاویزی شد برای مخالفین من و مرتباً با عنوان نمودن این مطلب چماق تکفیر را به سر و صورت من می‌نواختند. مخصوصاً روزنامه‌های حزب توده که تصور می‌کردند محاکمه ۵۳ نفر که در زمان وزارت دادگستری من صورت گرفته بود نتیجه تصمیم من بوده است از هیچ تهمت و افتزائی خودداری نکردند ولی در مورد تفسیر اصل ۳۷ متمم قانون اساسی، شاه چنین تصمیمی داشت و ازدواج با خاندان سلطنتی مصر را انجام می‌داد و من وعده‌ای از قضات دادگستری برای حفظ حریم قانون اساسی به چنین تفسیری دست زدیم و در آن هنگامه به حفظ قانون اساسی پرداختیم الغرض مخالفین من این تفسیر را ذنب لایففر دانسته و هر وقت که فرصتی بدست می‌آوردند آنرا به رخ ما می‌کشیدند بعدها هم دیدیم که از این ایرانی الاصل شدن فوزیه ثمری بوجود نیامد و خیلی زودتر از آنچه تصور می‌رفت این ازدواج به مفارقت انجامید. باید در هر کاری به نتیجه غائی آن توجه نمود.

## فصل سوم دوران نخست وزیری

### چگونه نخست وزیر شدم

روز سوم آبان ماه ۱۳۱۸ مجلس دوازدهم توسط شاه افتتاح گردید. شاه در نطق افتتاحیه خود اشاره‌ای به جنگ اروپا نموده و افزود در سیاست خارجی روابط ما با تمام دول خصوصاً همسایگان بر پایه دوستی و احترام متقابل استوار می‌باشد. بواسطه منقضی شدن مدت قرارداد بازرگانی ما با دولت شوروی از نقطه نظر تجارت وقفه‌ای ایجاد شده که امید می‌رود در نتیجه مذاکرات مستقیم و حسن نیت طرفین با رعایت اصول قوانین کشور جریان عادی خود را به پیماید چیزی که باعث تأثر خاطر است وقوع جنگ در اروپا است اگرچه در این قسمت هم سیاست دولت ما بیطرفی کامل است ولی چون دوام جنگ از لحاظ مادی و اقتصادی موجب زیان همه ملل و تهدید شدن جهان خواهد بود آرزومندم هرچه زودتر صلح برقرار گردد. شاه در مورد سیاست داخلی نیز تذکرات مختصری داد و سپس برای استراحت به تالار آئینه مجلس شورای ملی رفت و هیئت وزیران نیز بلافاصله در تالار حاضر شده در صفی ایستادیم شاه نگاهی به صف هیئت دولت انداخته و گفتند، متین‌دفتری دولت را اداره کند سپس روبرو به جم نموده اضافه کرد شما هم بیائید به دربار با خود من کار کنید. آنگاه شاه و ولیعهد مجلس را ترک نمودند. پس از رفتن شاه تبریک وزراء و نمایندگان مجلس آغاز شد پس از قدری توقف وزراء به منازل خود رفته من باتفاق جم روانه دربار شدیم.

مضافاً باید عرض کنم من شخصاً هیچ اقدامی برای احراز این مقام نکرده بودم اصولاً در آن زمان اینگونه تشبث‌ها مجاز و معمول نبود نه دستجات پارلمانی وجود داشت و نه احزاب سیاسی تصمیم‌گیرنده شخص شاه بود و محاسباتی برای خود داشت و آن



کابینه من: به ترتیب: مظفر اعلم، اسماعیل مرآت، امیر خسروی، علم، وژیگی، سروری، سرزبیا احمد نخبجوران، سرلشکر ضرعاشی، سرزبیا تاجبخش و سرپاس مختار.

محاسبات بر مبنای اصولی بود که شاه تدریجاً آنها را در نظر می‌گرفت. در کابینه جم افرادی چون علی منصور و علی اصغر حکمت نسبت به من حق تقدم داشتند و سابقه وزارت آنها طولانی‌تر از سابقه وزارت من بود در هر حال چند مورد از اینکه من به نخست‌وزیری رسیدم عرض می‌کنم. یک شب در هیئت وزیران که من هنوز وزیر دادگستری بودم و تازه جنگ جهانی دوم شروع شده بود شاه یک مسئله مهم بین‌المللی را برای یک اقدامی که در نظر داشت طرح کرد و عاقبت به همه امر فرمود هر یک مقاله‌ای در این موضوع بنویسند و بوسیله رئیس دفتر مخصوص هر چه زودتر به عرض برسانند. عیناً مثل یک امتحان کتبی که معلم به شاگردان خود می‌دهد روزی که من مقاله خود را تسلیم کردم مرحوم شکوه اظهار داشت شاه فرموده‌اند برای بهترین مقاله جایزه در نظر گرفته‌اند از جایزه خبری نشد و شاه هم راجع به آن موضوع دیگری چیزی نگفت بعدها شنیدم که مقاله من فوالعاده مورد پسند شاه واقع شده و حدس می‌زدم مقاله من در تصمیم شاه که مقام ریاست دولت را بمن واگذار کرد بسیار مؤثر بوده است یا لااقل یکی از عوامل آن بوده است. موضوع دیگر مأموریت اینجانب به مصر برای مواصلاّت دو خانواده



مظفر اعلم و سرتیپ مهدیقلی تاجبخش وزیر امور خارجه و رئیس کل کشاورزی.

سلطنتی بود در این سفر با وجودیکه حاج محتشم السلطنه اسفندیاری همراه ما بود و در حقیقت شیخ‌الرئیس بود ولی عملاً کارها و ترتیبات کار را من می‌دادم و اسفندیاری

وزن شعر بود. اقدامات من توسط میهمانان مصری به شاه گزارش شده بود و اینهم در آن اقدام شاه تأثیر داشت توجه شاه در هیئت وزیران به من بیش از سایر وزراء بود غالباً در مسائلی که در هیئت به بن بست برمی خوردیم شاه می گفت یکی دو روز باید به وزیر دادگستری مهلت داد تا راه حلی پیدا کند. شاه غالباً در مسائل مختلف از نظر قانونی با من مشورت می کرد در حقیقت من مشاور حقوقی شاه بودم و چون به طرز فکر او آشنا بودم مطالب را طوری عنوان می کردم که مورد پسند او واقع شود. یک فرض دیگری هم برای نخست وزیری من وجود داشت و آن این بود که تحصیلات من در مدرسه ایران و آلمان انجام گرفته بود و گذشته از تسلط به زبان آلمانی مدتی هم در سفارت آلمان مستشار بودم. شاه در آن ایام آلمان را برنده جنگ می دانست و شاید این موضوع هم در تصمیم شاه بی تأثیر نبوده است باری آنروز باتفاق جم بدربار رفتیم. شکوه الملک حضور ما را بعرض رسانید وقتی بازگشت روه به جم نموده اظهار کرد. فرمودند آقای وزیر دربار مشغول کار جدید شوند نخست وزیر شرفیاب شود. خدمت شاه رسیدم مدتی پیرامون کارهای وزارت دادگستری سؤالاتی کردند آنگاه اضافه کرد وزراء را تعیین و معرفی نمائید، بدرو سرلشگر امیرفضلی از خدمت معاف هستند امیرخسروی را برای وزارت دارائی در نظر گرفته ام، سرتیپ نخجوان معاون وزارت جنگ امور آن وزارتخانه را کفالت خواهد نمود در مورد وزارت دادگستری عقیده دارم خود شما ناظر بر کارها باشید و سروری از طرف شما عهده دار کفالت شود برای وزارت بازرگانی بعداً تصمیم خواهیم گرفت.

فردای آن روز کابینه را بشرح زیر به شاه معرفی کردم:

علی منصور وزیر پیشه و هنر، علی اصغر حکمت وزیر کشور، مظفر اعلم وزیر امور خارجه، اسمعیل مرآت وزیر فرهنگ، دکتر محمد سجادی وزیر راه، ابراهیم علم وزیر پست و تلگراف، سرتیپ رضاقلی امیرخسروی وزیر دارائی، سرتیپ احمد نخجوان کفیل وزارت جنگ، صادق وثیقی کفیل وزارت بازرگانی، محمد سروری کفیل وزارت دادگستری، سرتیپ مهدیقلی تاجبخش کفیل اداره کل کشاورزی.

چون نخست وزیر معاون نداشت آقای علی معتمدی رئیس اداره کل ثبت را که در دوران وزارت دادگستری بدین سمت منصوب کرده بودم به معاونت نخست وزیر تعیین کردم. معاون قبلی نخست وزیر مرحوم دیباچند ماه قبل فوت شده بود و جم نیز معاونی انتخاب نکرده بود.

پس از چندی در کابینه تغییراتی داده شد سرتیپ تاجبخش از اداره کل کشاورزی کنار رفت و به وزارت جنگ بازگشت و بجای او مصطفی قلی رام را که در وزارت دارائی رئیس دخانیات بود در رأس آن اداره قرار دادم شبی هم در هیئت دولت علی اصغر حکمت مورد تغیر واقع شد و فردای آن روز استعفا داد و در وزارتخانه حضور نیافت ولی پس از چندی مجدداً به خدمت دعوت شد ولی او هم سرانجام پس از سقوط کابینه من بیکار شد حکومت من تقریباً دو ماه پس از شروع جنگ جهانی دوم آغاز شد. روز نهم شهریور ۱۳۱۸ هیتلر در پارلمان آلمان نطقی ایراد نمود و به بهانه اینکه لهستان پیشنهادهای آلمان را درباره الحاق دالان دانزیک به آلمان نپذیرفته دستور حمله به لهستان را صادر نمود و در نتیجه بامداد روز مزبور نیروی آلمان از چند نقطه از مرز عبور نموده و هواپیماهای جنگی آلمان بر هدف های نظامی لهستان حمله برده و ناوگان آلمان نیز در دریای بالتیک شروع به عملیات نمود. بلافاصله دولتین فرانسه و انگلیس یادداشت اعتراض آمیزی به آلمان دادند و چمبرلن نخست وزیر انگلیس در مجلس آن کشور اعلام کرد که اگر آلمان نازی لهستان را ترک نکند آنقدر با او جنگ خواهند کرد تا آلمان تغییر رویه دهد و چون آلمان پاسخ منفی داد روز ۱۳ شهریور قوای نظامی انگلیس و فرانسه به خاک آلمان تعرض نمودند. در همین ایام دولت ایران اعلام بیطرفی نمود و نخست وزیر طی اعلامیه ای این موضوع را با اطلاع جهانیان رسانید. شروع جنگ بین المللی از لحاظ اقتصادی مشکلات زیادی برای کشور ما فراهم کرد اولاً ایران و آلمان با یکدیگر قرارداد تجارتي پایاپای داشتند ثانیاً تمام صنایع و کارخانجات ایران از کشور آلمان خریداری شده بود و عده زیادی از مهندسين و کارشناسان آلمانی در ایران مشغول کار بودند و ایران متجاوز از چهل میلیون مارک در حسابهای مختلف خود در بانکهای آلمان موجودی داشت که با شروع جنگ آلمانها از تحویل کالاهای خریداری شده ظاهراً بعلت نبودن راه خودداری کردند در نتیجه وضع اقتصادی ما در داخل کشور با بحران مواجه شد گذشته از اینکه صنایع جدید الاحداث متوقف شدند بعلت نرسیدن کالاهای خریداری قیمت ها بالا کشید و بحران اقتصادی شروع شد. در این گونه مواقع مردم هم به بحران کمک می کنند با خرید کالاهای بیش از احتیاج و ذخیره سازی آن به بحران دامن می زنند در تمام شهرهای ایران این حالت و وضع پیدا شده بود. مذاکرات ما با سفیر آلمان لاینقطع ادامه داشت و او وعده های مساعدی به ما می داد و مرتباً با وزارت



خارجه آلمان مکاتبه داشت ولی هرگز نتیجه‌ای بدست نمی‌آمد. ما ناچار غیر از اقدامات دیپلماسی که انجام می‌دادیم در مطبوعات و مجلس نیز این مطلب طرح می‌گردید.

«در اوایل آذر ماه روزنامه اطلاعات شرحی که توسط دولت تهیه و در اختیار آن روزنامه گذاشته بود بشرح زیر انتشار داد. روابط بازرگانی ایران و آلمان: امروز هریک از دول متخاصم به یک معاذیر غیرموجه لطمه به بازرگانی ما می‌زنند. دیگر حرف حسابی آلمان چیست، حاصل رنج و زحمت کشاورزان و بازرگانان ما را مدتی است تحویل گرفته‌اند و همینطور کالاهائی که مورد احتیاج ما است بکارخانجات آلمان سفارش داده شده و بهای آنها هم دریافت داشته‌اند و حالا بروی بزرگواری خود نمی‌آورند و هیچ معلوم نیست کسی و به چه ترتیب می‌خواهند تعهد خود را انجام بدهند. همه را به حرف می‌گذارند اگر وضعیت معکوس بود یعنی چنانچه بازرگانان و کارخانجات آلمانی از ما طلبکار بودند امروز چه بر سر ما می‌آوردند آیا اکنون ما باید ساکت بنشینیم به انتظار اینکه آلمان‌ها مصلحت خودشان اقتضا می‌کند که بدهی خود را بما بدهند. اخیراً این وضعیت برای ما قابل تحمل نیست زیرا ما می‌دانیم که آنها از راههای مختلف می‌توانند تعهد خود را انجام دهند نهایت معما این است که چرا خودداری می‌کنند حل این معما هم مشکل نیست چه رویه دول اروپائی این است که منافع دیگران را فدای سیاست خود بکنند ولی ما دیگر نمی‌توانیم اجازه بدهیم که حقوق حقه ما یعنی مطالباتی که در زندگانی بازرگانی ما امروز کمال اهمیت را دارد دستخوش سیاست دیگران شود. ما همیشه در معاملات خودمان خوش حساب بوده‌ایم و تقاضا داریم که بدهکاران ما هم با ما خوش حسابی بکنند.» غیر از مطبوعات در مجلس چند تن از نمایندگان پیرامون این مطلب سخن گفتند و از دولت مصرأ خواستند هرچه زودتر مطالبات خود را از دولت آلمان وصول کند.

شاه که طبعی خسیس و صرفه‌جو داشت بیش از هر کسی این مطلب را دنبال می‌کرد و فشار به دولت در حد انفجار بود و دولت نیز مدام در تعقیب موضوع قدم برمی‌داشت ولی نتیجه‌ای حاصل نمی‌شد.

تغییر وزراء مختار انگلستان و فرانسه و سپس آلمان در ایران موضوع تازه‌ای در دولت من بود زیرا بخوبی احساس می‌شد که وزرای مختار جدید با دستورالعمل‌های جنگی به ایران آمده‌اند و این احتمال در پیش بود که ایران در آینده نزدیکی محل تاخت و

تاز کشورهای اروپائی گردد.

دولت انگلیس سریدرز بولارد را به ایران فرستاد و فرانسه ژان هلو و آلمان فن اشتراوس اتل را به ایران فرستادند و هر سه وزیرمختار از عوامل اطلاعاتی و سیاسی آن سه کشور بودند.

برای جلوگیری از بحران اقتصادی در آذر ماه ۱۳۱۸ تصویبنامه‌ای صادر کردیم که آن کمک بزرگی به بازرگانی کشور می نمود. نرخ ریال نسبت به ارزهای خارجه چهل درصد کمتر از ارزش ریال ارز قانونی تعیین گردید. متأسفانه این اقدام نیز تأثیر زیادی نداشت ناچار در صدد وام خارجی برآمدیم تا مضیقه ارزی خود را برطرف سازیم در آغاز حکومت من شبی در هیئت دولت که در حضور شاه تشکیل شده بود مساعده از کمپانی نفت شد و شاه موافقت کرد مشروط بر اینکه بهره و مدت واریز آن عادلانه باشد. مذاکرات با کمپانی آغاز شد و سرانجام قرار شد پنج میلیون لیره برای تسلیحات و تکمیل راه آهن به دولت مساعده بدهند که ظرف ده سال با سود صدی پنج استهلاک شود، شاه ابتدا در گرفتن این مساعده تردید داشت لیکن بعداً اظهار تمایل کرد و تعجیل می نمود و من امتثالاً اهتمام و جدیت مخصوص نمودم حتی روز عید قربان که تعطیل بود برای تسریع (سریدرز بولارد) سفیر انگلیس را با حضور وزیر خارجه بطور استثناء بمنزل شخصی خود احضار کردم تا اینکار تمام شود بعد در عمل می خواستند آن را بصورت یک قرضه جنگی درآورند و با ستاد ارتش ما همکاری کنند. شاه بملاحظه بی طرفی ایران زیر بار نرفت و عاقبت قرارداد مساعده را یک طرفه فسخ کرد اما کاسه و کوزه بر سر من شکست و کابینه من ساقط شد. در تابستان ۱۳۱۹ متعاقب برکناری من از ریاست دولت مجلس دوازدهم به اشاره شاه راجع به قلت سهم ایران از عایدات کمپانی نفت جنوب به دولت اعتراض کرد و با سؤالات خود گرد و خاکی راه انداخت. وقتی سؤالات مجلس و فشار شاه در ایام بحرانی که فرانسه شکست خورده و ارتش انگلیس از بندر دونکرک فرانسه را منهزماً ترک کرده بود منتهی به آن گردید که کمپانی مجبور شد رضایت بدهد سهمیه سالانه ما را که تا آن زمان به مبلغی در حدود یک میلیون و نیم لیره می رسید به مبلغ چهار میلیون لیره بطور مقطوع برای هر سال ترقی دهد.

وقتی که در کابینه بعد چک این مبلغ را به کفیل وزارت دارائی تسلیم کردند گفته بودند ما این شانناژ اعلیحضرت همایونی را هرگز فراموش نمی کنیم. وقایع شهریور ۲۰



ویدرز بولارد وزیر مختار انگلیس را به منزل خود احضار کردم.



امیر خسروی وزیر دارائی.

ثابت کرد که فراموش نکرده بودند و در آن ایام مجلس که این سوالات را بر علیه کمپانی نفت کرده بود چون شخصیت نداشت و قائم بذات نبود نتوانست از قائم و موجد خود نگاهداری کند سهل است از سقوط او اظهار بشاشت کرد از اقداماتی که در آن زمان انجام گرفت عقد قرارداد بازرگانی با دولت شوروی بود این عهدنامه را از طرف ایران آقای ساعد سفیر کبیر و آقای سیاح نماینده اعزامی و از طرف شوروی آقای میکویان

کمیسر ملی بازرگانی خارجی امضاء نمودند و تسهیلات زیادی در وضع بازرگانی ایران بوجود آمد.

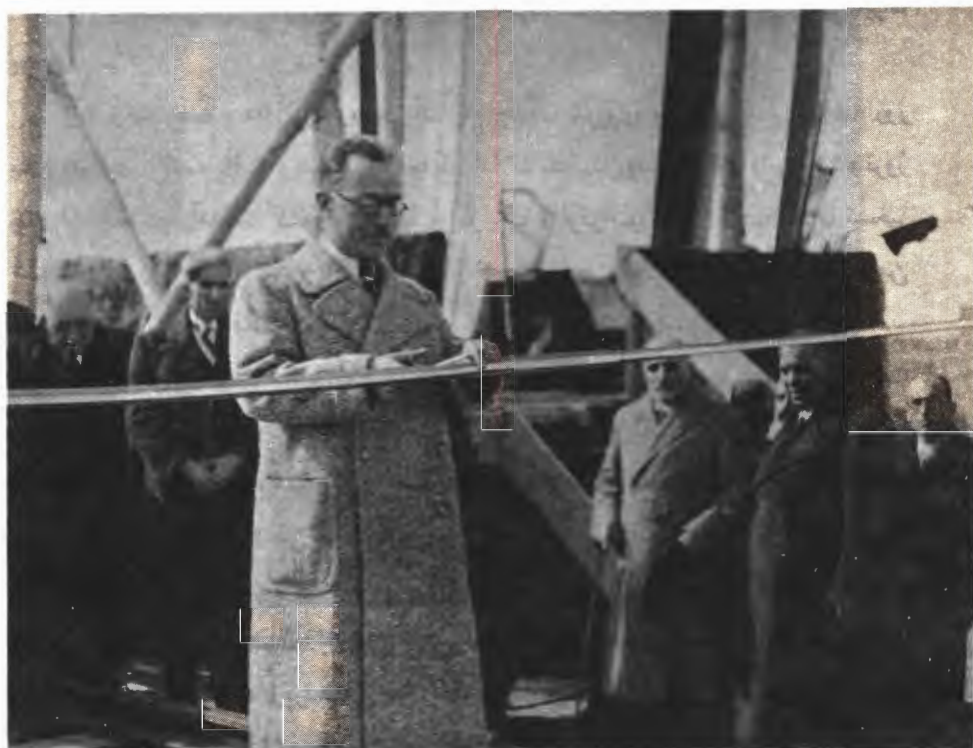
اما وضع جنگ در آن دوره، در آن ایام جنگ شوروی و فنلاند پس از ۱۰۴ روز بفتح شوروی خاتمه یافت و قسمتی از خاک فنلاند بدست روسیه افتاد، دانمارک و نروژ بتصرف آلمان درآمدند. کشورهای هلند و بلژیک و لوکزامبورگ از طرف آلمان تسخیر شدند ایتالیا وارد جنگ شد و با فرانسه بزد و خورد پرداخت خلاصه در تمام مدت که من نخست‌وزیر بودم پیشرفت آلمان چشمگیر بود و فرانسه هم تسلیم شد.

اما راجع به تماس دائمی و مستمری که شاه با وزراء و سایر منصب‌داران مملکت داشت البته کسی مأذون نبود برخلاف اصول اساسی و ثابت رژیمی که او برای سیاست و اقتصاد و عمران کشور اختیار نموده بود نظری اظهار نکند و هرکس چنین بی احتیاطی قولاً یا عملاً می نمود مغضوب می شد و غضب رضاشاه شوخی نبود خصوصاً هرگاه نسبت به مغضوب بجهاتی سوءظن هائی می برد و اگر منشاء سوءظن احتمال تماس هرچند بعید باعمال خارجی حتی سابقه دیرین چنین تماسی بود ذنب لایففر می شد اما مادام که به زیردستان خود اعتماد داشت بنظریات آنها توجه می کرد و از ابتکارات اصلاحی آنها تشویق می نمود.

برای من مکرراً اتفاق می افتاد که با امریه شاه موافق نبودم و عادت من این بود که پس از اصغاء امر سکوت می کردم. شاه با فراست متوجه می شد و اجازه می داد که نظر خود را بگویم با دقت گوش می داد احياناً از تصمیم خود عدول می کرد.

وزارت بازرگانی پس از آنکه شاه علاء را از خدمت معاف کرد مدتی بلامتصدی مانده بود. یکروز احضار شدم و فرمود شخصی را به سمت وزیر بازرگانی به مجلس معرفی کنم من با استدلال مخالفت کردم و شاه از این انتصاب منصرف شد.

قبل از انتصاب من به نخست‌وزیری دستور بمطابع صادر شده بود که تقویم‌های سال ۱۳۱۹ را بدون ذکر ماه‌های قمری اسلامی چاپ کنند. قبل از عید نوروز متوجه شدم که پس از انتشار تقویم سال نوجه تأثیر سوئی در مردم می‌کرد. جرأت کردم و ناسخ دستور سابق را از شاه گرفتم و گفتم چطور ممکن است ماه‌های عربی را حذف کرد در صورتیکه اعیاد مذهبی مبعث و غدیر خم تشریفات سلام دارید. در دماغ شاه وارد کرده بودند که املاک موقوفه بفروش برسد و به این وسیله تبدیل باحسن شود و لایحه آن را



راه آهن تهران-شاهرود را افتتاح کردم.



محمود بدر جانشین داور کلیه شرکت‌های دولتی را به وزارت بازرگانی منتقل نمود.

نوشته بودند با چه زحمتی مقاومت کردم و مانع شدم اما بلافاصله بعد از سقوط من وزرات فرهنگ آنرا به تصویب مجلس رسانید و بعد از شهریور ۲۰ با آن هیاهو نسخ شد. از خرابی امامزاده زید، به محض اینکه بوسیله مرحوم حاج محتشم السلطنه رئیس مجلس اطلاع یافتم شب در هیئت وزیران به وزیر فرهنگ پرخاش کردم ولی کار از کار گذشته بود.

اما جنگ جهانی در آن ایام شبکه‌های جاسوسی و تخریبی را در ایران تقویت کرده بود و عمال آنها دربار و نزدیکان شاه را محاصره می‌کردند و واقعاً کار کردن با آن وسائل مشکل شده بود. تندباد حوادث من را که با نیروی هوشیاری در بهار ۱۳۱۹ از اشغال ایران جلوگیری و خطر حتمی آنرا رفع کرده و خار راه اجرای بعضی نقشه‌های بیگانه بدم برکنار و تا چند سال بعد دچار عقوباتی نمود که داستانی دارد. از حوادثی که در دوره زمامداری من رخ داد چند مورد را ذکر می‌کنم یکی گشایش راه شاهرود به گرگان بود که طول آن ۲۰۳ کیلومتر و در مسیر آن ۲۰۰ پل ساخته شده بود و این خط صفحات شمالی را به خراسان و کلیه نقاط شرق متصل می‌کرد دیگر گشایش خط آهن تهران - قزوین را باید نام برد.

اما نکته‌ای که بدان توجه مخصوص داشتم انجام سرشماری بود. تا ما آمار صحیح و درستی نداشته باشیم نمی‌توانیم در هیچ موردی از جمله مسائل اقتصادی اتخاذ تصمیم نمائیم. این امر مهم در دولت من انجام گرفت و روز دهم اسفند ۱۳۱۸ را تعطیل عمومی



علی معتمدی معاون نخست‌وزیر.

کردیم و پرسشنامه‌هایی بین مردم توزیع شد و پس از خاتمه سرشماری جمعیت ایران، هجده میلیون نفر و جمعیت تهران ۵۴۰ هزار نفر بالغ گردید.

اما تأسیس رادیو و گشایش دستگاه فرستنده که از اهم ضروریات زندگی بوده و می‌باشد با تلاش من تحقق گرفت. ابتدا فکر تشکیل سازمان پرورش افکار را در دفاع شاه تولید نمودم و این مقدمه‌ای بود برای تشکیل یک حزب سیاسی مانند حزب خلق ترکیه. به این ملاحظه بود که زمینه را بسیار وسیع گرفتم؛ رادیو را که شاه ابتدا با آن مخالف بود تأسیس کردیم؛ وسائل فنی برای اصلاح مطبوعات فراهم و حتی یک مدرسه برای روزنامه‌نگاری دائر نمودیم؛ از تأثر و نمایش که مکتب بزرگی برای تربیت یک ملت است غفلت نداشتیم و یک مدرسه هم برای آموزش هنرپیشگان بوجود آوردیم و چون عقیده‌ام این است که تربیت اجتماعی در کشور ما از فرهنگ باید سرچشمه بگیرد معلمین و سایر فرهنگیان را به این منظور تجهیز کردیم ولی عده‌ای از متملقین گزافه‌گوئی‌هایی کردند.

بهر صورت دوران نخست‌وزیری من تا اوایل تیر ماه ۱۳۱۹ طول کشید و روزپنجم تیرماه من از خدمت برکنار و تحت تعقیب پلیس قرار گرفتم و صدمات و لطماتی به من وارد شد که شرح آن خارج از تاریخ‌نویسی است. سالهای ۱۳۱۹ و نیمه اول ۱۳۲۰ را در حبس منزل بودم و با احدی حق ملاقات و مذاکره نداشتم فقط به تدریس در دانشگاه مشغول بودم و هفته‌ای دو روز در پناه مأمورین تأمینات سر کلاس درس می‌رفتم و بعد هفته‌ای یکبار هم برای جلسات فرهنگستان از خانه بیرون آمده و به همان‌طور به فرهنگستان می‌رفتم.

ضمناً ناگفته نگذارم تا دقیقه‌ای که از نخست‌وزیری برکنار شدم هیچ‌گونه آثار و علائمی وجود نداشت که شاه نسبت به من عدم رضایت دارد. دو روز قبل از برکناری شاه به من گفت هرکدام از شماها را که من به مصلحتی کنار می‌گذارم متأثر می‌شوم!

۱. آقای دکتر ایرج ذوقی در کتاب (ایران و قدرت‌های بزرگ در جنگ جهانی دوم) درباره برکناری دکتر متین‌دفتری چنین نوشته‌اند: فعالیت‌های شدید و مؤثر ستون پنجم آلمان در هلند و بلژیک نشان داده بود که ستون پنجم تا چه حد می‌تواند برای آلمان در کشورهای بیطرف منشاء اثر و مفید باشد. بنابراین تصور می‌شد که در ایران نیز آلمانها در صدد اجرای طرح کودتا می‌باشند و یا حداقل در فراهم آوردن مقدمات کودتا تسهیلاتی را ایجاد می‌کنند. سفارت انگلیس در تهران که یقین حاصل کرده بود که آلمان‌ها در صدد انجام کودتا در ایران هستند بارها

## سیاست پولی و تورم

ما در آن ایام سیاست محکم و ثابت پولی داشتیم که مانع تورم و گرانی هزینه زندگی بود. در آن دوران مستخدمین دولت با اشل سی و دو تومان زندگانی بالنسبه مرفهی داشتند فقط دو تومان بعنوان اعطای ملوکانه برای دون‌پایه‌ها و مستخدمین رتبه یک اضافه شد و برای دیگران شاه حاضر نشد دیناری اضافه کند برای اینکه هرگونه اضافه‌ای را مستلزم ترقی مزدها و گرانی ساختمان و بالا رفتن هزینه زندگانی و بالنتیجه افزایش اسکناس می‌دانست. فقط در زمان نخست‌وزیری من به مناسبت اوضاع جنگ موافقت کرد که من قانون افزایش اسکناس را از یکهزار و یکصد و هفتاد و شش میلیون و صد و شصت و سه هزار و ششصد ریال مصوب آبان ماه ۱۳۱۵ تا یکهزار و پانصد میلیون ریال به تصویب مجلس برسانم با قید به اینکه فقط عنداللزوم از آن استفاده شود و تا زمانی که من در آن مقام بودم عملاً از این قانون برای نشر اسکناس اضافی استفاده نشد و حال آنکه پشتوانه اسکناس با جواهرات سلطنتی بمراتب افزون شده بود و بودجه کشور شامل هزینه‌های اداری و اقتصادی به تناسب در حدود ۲۰ تا ۲۵ درصد اداری، و هفتاد و پنج تا هشتاد درصد عمرانی، و اقتصادی بالغ بر سیصد هزار تومان بود که در کابینه من به مجلس داده شد و با بودجه به این میزان مطابق قواعد اقتصادی ما استحقاق بیش از آن اسکناس در گردش را داشتیم. اصولاً شاه با هر اضافه حقوقی مخالف بود به هیچیک از نخست‌وزیران خود اجازه چنین افزایشی را نداد در تمام مدت سلطنت او مدیران و کارمندان دولت از یک اشل ثابت استفاده می‌کردند در اوایل سلطنت او مبلغ صد تومان به حقوق وکلای مجلس افزوده شد و با آن اضافه دریافتی حقوق وکلای مجلس سیصد تومان شد و شاه همیشه از این تصمیم تاراضی بود و گاهی عدم رضایت خود را ابراز می‌کرد. حقوق وزراء هفتصد تومان، حقوق رئیس مجلس پانصد تومان و حقوق سرلشگر ۴۵۰ تومان و حقوق سرهنگ صد و هشتاد تومان بود، پاسبان در ماه نه تومان و رفتگر ۶ تومان دریافت می‌داشتند و اما وضع اسعار خارجی در آن دوران: درآمد ارزی، غیر از مبلغ ناچیزی که

به دولت ایران و شخص رضاشاه هشدار داد و شاید به دلیل همین هشدارهای انگلستان بود که دکتر متین‌دفتری نخست‌وزیر وقت که بشدت تمایلات آلمانی داشت و از آلمانها طرفداری می‌کرد توسط رضاشاه از کار برکنار شد و این تنها اقدام رضاشاه در مقابل هشدارهای انگلیس بود.



کمپانی نفت جنوب بابت حق الامتیاز به دولت می‌پرداخت و لیره‌هایی که برای مصارف کمپانی در ایران از قبیل حقوق کارمندان ایرانی و هزینه‌های ساختمانی و شاید بعضی مصارف سری در بانک تبدیل به ریال می‌شد منحصر به بهای صادرات ایران (غیر از نفت) و بسیار محدود بود. کالاهای صادراتی ما از لحاظ بهاء ارزی آنها به سه طبقه تقسیم می‌شد:

۱ — کارهای انحصاری دولت مانند پنبه که ارز حاصل از آن به حساب «الف» ریخته می‌شد و صد درصد در اختیار دولت بود.

۲ — کالاهای آزاد که صادرکنندگان پنجاه درصد ارز حاصل از آن را مکلف بودند در بانک ملی به نرخ رسمی به مأخذ نود ریال برای یک لیره تبدیل به ریال کنند که لیره را بانک به حساب «ب» می‌ریخت و علاوه بر بهای لیره سند بانکی قابل انتقالی بنام تصدیق صدور از بانک دریافت دارند. واردکنندگان کالاها تصدیق صدورها را از آنها از قرار هر لیره در حدود یکصد و بیست ریال یا بیشتر می‌خریدند و فقط باستناد آن می‌توانستند پروانه ورود کالا بگیرند و لیره برای آنها نود بعلاوه صد و بیست ریال و قریب ۲۱ تومان و احياناً بیست و دو تومان و بیشتر به تناسب عرضه و تقاضا تمام می‌شد.

۳ — صادرکنندگان کالاهائی مانند انقوزه در خارجه بازار مشکلی داشت و ارز حاصل از صدور آن بحساب «ج» ریخته می‌شد که صد درصد در اختیار صادرکنندگان بود و تصدیق صدور تمام آن را می‌توانستند به واردکنندگان بفروشند.

۴ — حساب چهارمی هم بعنوان حساب «و» بود برای اسکناسها و چک‌های مسافری که بیشتر در بازار سیاه معامله می‌کردند و برای اینکه دارندگان آن تشویق بشوند و به بانک بفروشند بانک این لیره‌ها را که از صادرات حاصل شده بود به نرخ هفده تومان می‌خرید.

تجارت صادرات با آلمان و واردات از آن کشور ترتیب خاصی داشت و تابع قرارداد پایاپای بود بهای خریدهای ما از آلمان از محل فروشهای ما از صندوق پایاپای از قرار هر مارک معادل هفت ریال حواله می‌شد صادرکنندگان ایران علاوه بر مارک‌هایی که بابت کالاهای آنان به آن صندوق ریخته می‌شد از مزایای نقدی دیگری بعنوان رگیسترمارک و غیره در آلمان بهره‌مند و تشویق می‌شدند و آلمان چون خود در مزیقه ارزی بود به معامله پایاپای با ایران رغبت فراوان داشت و حجم بازرگانی ما با آلمان توسعه قابل توجهی پیدا

کرده بود.

با این سیاست پولی ما موفق می شدیم هم صادرات را تشویق کنیم و هم مقداری ارز برای پرداخت مخارج ارزی دولت از قبیل حقوق مأمورین در خارجه و خرید لوازم کارخانجات و غیره به نرخ رسمی ریال لیره یا از صندوق پایاپای آلمان در اختیار داشته باشیم بدون اینکه وامی از خارجه بگیریم. شاه بموازنه پرداخت های دولت توجه خاصی داشت و بهمین ملاحظه حتی المقدور از واردات جلوگیری می کرد بحدی که من چندی پس از تصدی ریاست دولت متوجه شدم ما در صندوق پایاپای آلمان بیش از چهل میلیون مارک بستانکار شده ایم. سعی کردیم با عجله از محل این طلب استفاده کنیم برای خرید بعضی کالاهای ضروری در زمان جنگ از قبیل لوازم کارخانه ها و مقدار معتناهی دارو، اما ورود ایتالیا در جنگ و بسته شدن راه مدیترانه و ترعه سوئز و بعد هم جنگ آلمان و شوروی مانع آن شد و طلب ما تا چندین سال بعد از جنگ معوق ماند تا بالاخره با شرایط نامساعدی تصفیه شد.

البته اثر قهری این سختگیریها با وضع گل و گشاد مرزهای ایران ورود کالاهای قاچاق و بازار سیاه اسعار خارجی بود که علیرغم قوانین شدید مجازاتی صرف می کرد و تعقیب قاچاقچیان کاملاً مؤثر نمی افتاد اما شاه چون به صنعتی کردن ایران و بی نیاز شدن تدریجی کشور از وارد کنندگان قند و قماش و آهن (اهم کالاهای مورد احتیاج ما) اهتمام داشت کمیسیون ارز را قویاً کنترل می کرد و بالنتیجه درباره پروانه ارز به اشخاص برای مسافرت به خارجه سختگیری می شد. یکی از وزرای کابینه من برای معالجه به سویس رفته بود سعی کردم برای او حواله ارز از بانک بگیرم شاه اجازه نداد حتی او را به خرید از بازار سیاه هدایت کرد.

در پائیز سال ۱۳۱۸ که کابینه من تشکیل شد شاه دولت را ملامت می کرد که چرا ریال ما که پشتوانه محکمی دارد کمتر از ارزش طلای آن به لیره تبدیل می شود و حساب می کرد که به نرخ بین المللی طلا نرخ لیره باید ۴۵ ریال باشد نه نود ریال. بالاخره برای رعایت مصالح صادرات قائل به تخفیف شد و موافقت کرد که ما لیره را در ۶۸ ریال تسعیر کنیم.

برای صادرکنندگان این تنزل لیره تفاوتی نمی کرد و ضرری نداشت زیرا بهای تصدیق صدور آنها هم ترقی کرد و لیره برای وارد کنندگان بالنتیجه در حدود همان بیست

و دو تومان سابق تمام شد.

تنها کسی که از این تصمیم ما متضرر می‌شد کمپانی نفت جنوب بود که یگانه فروشنده لیره بود و می‌بایستی با این نرخ مبلغ بیشتری لیره برای مخارج خود در ایران تبدیل به ریال بکند.

### دسته گل وزیر دارائی

یک شب در عمارت بادگیر (کاخ گلستان) منتظر وزراء برای تشکیل هیئت دولت بودم. امیر خسروی وزیر دارائی وارد اتاق من شد و بلافاصله پس از سلام و تعارف مختصری زار زار گریه می‌کرد و می‌گفت من دیگر بیشرف هستم شاه امروز در فحش و ناسزا بمن از هیچ لفظی فروگذار نکرد و نزدیک بود مرا بکشد علت را نتوانست درست بیان کند او در حال عادی لکنت داشت چه رسید به آن شب که حالش دگرگون بود فردای آن روز شاه احضارم کرد و با حال نگرانی اظهار داشت آقای نخست‌وزیر شنیدی این پسره احمق چه دسته گلی به آب داد؟ رئیس شرکت نفت او را ملاقات و از تنزل لیره شکایت کرده و گفته است غیر از ما کی به بانک لیره می‌فروشد پس این نرخ را فقط برای ما تعیین کرده‌اید.

او هم گفته است نگران نباشید ما یک حساب «و» برای لیره داریم آن وقت فهمیدم رضاقلی خان امیرخسروی چرا (بیشرف) شده بود! کمپانی بجای ۶۸ ریال حالا ۱۷۰ ریال برای هر لیره بگیرد. شاه که از نود ریال ناراضی بود و ما را ملامت می‌کرد حالا با این تدبیر! وزیر دارائی خودش اگر او را کشته بود تعجب نداشت. شاید اگر غیر از امیرخسروی بود جان بدر نمی‌برد چه شاه امیرخسروی را از طفولیت می‌شناخت و با خانواده او عوالم نزدیکی داشت و لذا نسبت به او زیاده از حد ارفاق می‌کرد و حتم داشت شاه پس از اظهار نفرت از وزیر دارائی رو بمن کرده و گفت جبران این حماقت را از تو می‌خواهم باید رئیس کمپانی را بخواهی و او را از این اشتباه دریاوری.

مأموریت آسان و گوارائی نبود ما عادت نداشتیم در مذاکره با خارجی‌ان اسمی از شاه ببریم اگر خیر بود بحساب شاه می‌گذاشتیم اما هرچه شر داشت بحساب خودمان بود فوراً به آقای مصطفی فاتح تلفون کردم معلوم شد مدیرکل شرکت که از آبادان برای همین کار آمده بود هنوز تهران بود او را خواستم و به هر زبانی بود به او حالی کردم که حساب



یدالله عضدی

«و» برای لیره‌های غیر صادراتی است و شامل لیره‌های حاصل از صدور نفت نمی‌شود البته جز تمکین چاره نداشت و در عین حال بسیار ناراحت و ناراضی شد. اما این اقدام برای من زیاد گران تمام شد قبل از آن هم که وزیر دادگستری بودم چندین بار به امر شاه که در این موارد از من بعنوان مشاور حقوقی استفاده می‌کرد راجع به اینکه کمپانی مواد قرارداد را اجرا نمی‌کند و از افزایش استخراج و تولید نفت ما امتناع دارد علیه کمپانی اظهار نظر نموده بودم و طبق نظر من دولت به کمپانی فشارهای تهدیدآمیز آورده بود که بعدها در بازداشتگاه متفقین فهمیدم از من دل‌پری داشته‌اند و خط و نشان برای من کشیده بودند و من را دشمن سرسخت کمپانی و طراح نقشه فسخ امتیاز و انقصال آن به شرکتی از سایر کشورهای غرب تشخیص داده بودند.

بعد از شهریور ۱۳۲۰ دکتر حسن مشرف نفیسی وزیر دارائی کابینه محمدعلی فروغی دوست نزدیک مصطفی فاتح سلطان نفت و وکیل و مشاور کمپانی نفت نرخ لیره را از ۶۸ ریال به قریب دو برابر یعنی ۱۳۰ ریال ترقی دادند و با این عمل در واقع اقلأ نصف چند سال مخارج سنگین نظامیان اشغال‌کننده ایران را (پل پیروزی) به ملت ایران تحمیل و مردم ایران را دچار قحط و غلا و زندگی را برای ملت ما طاقت‌فرسا کردند. اقتصاد مترقی و مالیه منظم مملکت ما را از بیخ و بن درهم ریختند اما بد نیست قدری درباره امیرخسروی سخن گفته شود او در قزاقخانه زیر دست رضاشاه خدمت کرده بود، تمام درجات نظامی خود را مدیون او می‌دانست و در کودتای ۱۲۹۹ خزانه دار آتریاد همدان بود. شاه یکسال او را به اروپا فرستاد تا در رشته‌های بانکداری و اقتصاد مطالعه و

تمرین کند پس از مراجعت از اروپا به ریاست بانک جدید التأسیس قشون که بعدها به پهلوی و سپه نامگذاری شد گردید. در ۱۳۱۲ در رأس بانک ملی قرار گرفت و قریب شش سال در بانک فعالیت نمود. در کابینه من که به زعم شاه کابینه جوانها بود بدستور شاه او را به وزارت دارائی معرفی کردم، مردی ساده و بی تدبیر بود غالباً در مکالمات عادی خود از لغات بیگانه استفاده می‌کرد درحالی‌که زبان فرانسه را بخوبی نمی‌توانست تکلم کند در جلسات هیئت دولت که در حضور شاه تشکیل می‌شد در هر موردی شاه به او تشریح می‌زد و گاهی نیز به او ناسزا می‌گفت ولی معلوم بود شاه به او میلی دارد و طرف توجه است مانند اقربای نزدیک خود می‌داند بعد از کنار رفتن من از ریاست دولت سمت خود را در کابینه بعدی حفظ کرد ولی در خرداد ماه ۱۳۱۹ روی معامله پنبه با دولت شوروی مورد تغییر واقع شد و از کار برکنار گردید بعد از رفتن شاه سابق هم کاری به او ارجاع نشد و تا حین الفوت کنار بود.

### تعطیل مدارس خارجی در ایران

در سال اول شروع جنگ بین‌المللی بعضی از رادیوهای خارجی اخباری در مورد ایران انتشار می‌دادند که طبعاً برای دولت ایجاد زحمت و مشکل می‌نمود از جمله رادیو برلن خبری منتشر کرد مبنی بر اینکه با وجود اینکه دولت امریکا در جنگ مداخله ننموده است ولی عوامل آنها در خاورمیانه مخصوصاً ایران مشغول یک سلسله فعالیت بنفع دولتین فرانسه و انگلیس می‌باشند. شاه نسبت به اینگونه اخبار حساسیت خاصی داشت شبی در هیئت وزیران ضمن پرخاش اظهار نمود اینجا نشسته‌اید چکار کنید حداقل هر هفته دو وزیر باید در استانها مشغول تفتیش و بازرسی باشند. انگار خطاب بمن گفتند فردا یکی را بفرست به آذربایجان. در پاسخ شاه گفتم اگر اجازه فرمائید آقای مرآت وزیر فرهنگ به این مأموریت اعزام شوند با سر موافقت خود را اعلام نمود. مرآت فردای آن شب به مأموریت رفت و پس از مراجعت گزارش مفصلی به هیئت دولت داد وی در گزارش خود به پاره‌ای از فعالیت‌های سیاسی مرسلین بیگانه اداره‌کننده بعضی از مدارس خارجی اشاره کرده بود و شاه تصمیم به تعطیل آنها گرفت. مهمترین تأسیسات خارجی که مشمول این تصمیم گردید مؤسسات فرهنگی و بهداشتی امریکا بود و دولت کالج البرز و بیمارستان امریکائی تهران و مدارس امریکائی در شهرستانها بخصوص

مؤسسات وسیع رضائیه را خریداری کرد. در آن موقع من با دولت امریکا مشغول مذاکراتی در خصوص عقد یک عهدنامه بازرگانی جدید بمنظور مبادلات دامنه دار بین ایران و امریکا بودم برای اینکه قسمت اعظم تجارت خارجی ایران با آلمان نازی بود و ادامه آن با اوضاع جنگ شاید برای همیشه مقتضی و ممکن نبود و محظورات سیاسی و یا محتاج به کمک امریکا بودیم و مذاکراتی برای گرفتن وام از بانک امریکائی صادرات و واردات در جریان بود. یک روز کاردار سفارت امریکا در طی مذاکرات به نگارنده فهماند اگر از تصمیم راجع به انحلال مؤسسات فرهنگی امریکا صرف نظر شود. در این مذاکرات مالی تأثیر خواهد داشت که به اطلاع شاه رساندم نپذیرفت به دلیل اینکه فعالیت سیاسی بیگانگان را در خاک ایران مصلحت نمی دانست.

### اصلاح دانشکده پزشکی

یکی از خدمات من به دانشگاه تهران اصلاح و تکمیل دانشکده پزشکی است. از مسافرت‌هایی که به سمت رئیس بازرس کل کشور به شهرستان‌ها می‌کردم خاطرات غم‌انگیزی راجع به بهداشت غم‌انگیز مردم داشتم. مثلاً در سنندج دیدم چهار یهودی، بی سواد این شهر را بین خود به چهار منطقه تقسیم کرده‌اند و هر کدام طبابت یکی از این چهار منطقه را از حیث عیادت و فروش دارو و پرستاری انحصار خود کرده‌اند و احدی قادر نبود با تراست (باصطلاح اقتصادی) این چهار معاهد رقابت کند و هر یک از این چهار نفر از صبح در منطقه خود سیار بود. صبحانه و ناهار و شام را در هر خانه‌ای که مصادف با این سه نوبت خوراک می‌شد صرف می‌کرد.

در دزفول که وارد شدم هر جا می‌رفتم یک چشم سالم نمی‌دیدم مثل اینکه تمام اهالی مبتلا به تراخم بودند از این وضع وحشت زده شدم و جرئت نمی‌کردم با کسی دست بدهم از مأمور اول دولت که در آنجا سمت بخشداری و شهرداری را توأمأً بعهده داشت تحقیق کردم معلوم شد حتی یک چشم‌پزشک ندارند و در بودجه بهداری آنجا فقط یک قابله پیش‌بینی شده که محل آنهم مدت‌ها است که خالی مانده و مکرراً از وزارت کشور که در آن زمان مسئول بهداری هم بود خواسته‌اند و هنوز کسی را نفرستاده‌اند در عین حال می‌گفت مبالغ معتناهی از درآمد شهرداری جمع شده که منتظر دستور وزارت کشور هستند تا یک خیابان بزرگ در وسط شهر احداث کنند شهری که آب زیر آن حتی زیر

کوچه‌ها در طبقه زیرزمین بوده و به همین جهت و علت مستراح در آن شهر روی بام‌ها تعبیه شده و مخرج این مستراح‌ها ناودانهائی از گل پخته نیم دایره روباز بود که از بام‌ها به کف کوچه‌ها اتصال داشت و دائماً قوه باصره و شامه عابرین را نوازش می‌کرد!؟

این مشهودات کم کم معتمد کرد که برای اصلاح بهداشت در این مملکت به چندین هزار پزشک نیازمند هستیم که در کلیه بخش‌های کشور تقسیم بشوند و لذا برنامه تحصیلات طبی و تربیت پزشک را محتاج به اصلاحات عمیق و اساسی می‌دانستم و مترصد فرصتی برای تأمین این نظر بودم که تصمیم به استخدام پروفیسور اوبرلین اتخاذ شد وقتی که او وارد شد من هنوز وزیر دادگستری بودم مرحوم اسمعیل مرآت وزیر فرهنگ از نظریات اصلاحی من اطلاع داشت و بدرخواست ایشان آقای دکتر ادیب رئیس اداره پزشکی قانونی را که مورد اعتماد من و احتیاج دادگستری بود و به هیچ قیمتی حاضر نبودم با اشتغال ایشان در جای دیگر موافقت کنم برای معاونت و هدایت پروفیسور اوبرلین در اختیار وزارت فرهنگ گذاشتم و بعد که به مقام نخست‌وزیری منصوب شدم پروفیسور اوبرلین را به دفتر خود خواستم و به تفصیل به او حالی کردم که مأموریت او فقط اصلاح دانشکده پزشکی نیست بلکه پی‌ریزی بهداری کشور است.

اطلاع داشتم که دانشجویان طب فرصت تمرین و باصطلاح امروز کارآموزی دروس‌های بالینی ندارند فقط بعضی از آنها با توصیه و اعمال نفوذ اجازه کارآموزی در بعضی بیمارستان‌های دولتی تحصیل می‌کنند و بقیه علم بی‌عمل فرا می‌گیرند آن هم از معلمینی که عده‌ای از آنها ترک طبابت کرده مستخدم کشوری بودند و ضمناً با جزوه‌های عهد عتیق در آنجا تدریس می‌کردند به این لحاظ به پروفیسور اوبرلین تکلیف کردم بیمارستان‌ها را بگیرد و ضمیمه دانشکده بکند می‌ترسید از عهده برنیاید و ابتدا می‌خواست فقط قسمت فنی را عهده‌دار شود و قسمت اداری کماکان با اداره کل بهداری تابع وزارت کشور باشد. گفتم مگر مأمورین اداری وزارت کشور معجزه می‌کنند که شما عاجزید من بیمارستان‌ها را به ضمیمه دستگاه اداری هریک واگذار می‌کنم والا اگر اداری و فنی تابع مراکز جداگانه‌ای باشند مراکز اداری اسباب‌چینی و خرابکاری ممکن است بکنند و آبروی شما را می‌ریزند ناچار قبول کرد دستور انتقال بیمارستان‌ها را دادم اداره کل بهداری ناراضی بود پرسنل و بعضی تجهیزات بیمارستان‌ها را خواست جابجا بکند و بیمارستان‌ها را بصورت مفلوکی تحویل بدهد

دستور دادم بیمارستان‌ها را به وضعی که از هر حیث قبل از دستور انتقال داشته‌اند تحویل بدهند و این نقل و انتقال بموجب صورتمجلس‌هایی که در دفتر آقای علی معتمدی معاون نخست‌وزیر تنظیم شده انجام پذیرفت و دانشکده پزشکی را از این حیث طوری اشباع کردم که پس از مدتی پروفیسور اوبرلین بعضی از بیمارستان‌ها منجمله بیمارستان شهرداری را مسترد داشت برای اصلاح کادر آموزشی دانشکده پزشکی هم پروفیسور اوبرلین می‌گفت قانون تأسیس دانشگاه دست او را بسته است دستور دادم قانون مخصوص راجع به کادر آموزش دانشکده پزشکی طبق نظریات پروفیسور از مجلس گذراندند و خلاصه برای توفیق او مقتضیات را موجود و موانع را مفقود کردم تا دانشکده پزشکی واقعاً اصلاح شد و پزشکان جوان و حاذقی تحویل جامعه داد و قرار بود در شهرستانها دوره سه ساله پزشکی تأسیس شود که محصلین با سیکل اول متوسط وارد شوند و باصطلاح پزشکیار بشوند و کارهای درمانی ساده و بومی را انجام بدهند در مشهد بعلت وجود بیمارستان شاه‌رضا تشکیل شد ولی بعد از من این برنامه متوقف ماند و شهریور ۲۰ هم تمام کارهای مملکت را متوقف نمود.

### خاطراتی چند از دوره زمامداری<sup>۱</sup>

راجع به سازمان‌های اقتصادی دولت کسانی که با من سابقاً همکاری کرده‌اند از نظریات من آگاه هستند من نسبت به دخالت مستقیم دولت بمعنای مباشرت در امر تولید و بازرگانی خوشبین نیستم و برای مخالفت خود چنانکه بعد تفصیلاً بیان خواهم کرد دلائل بسیار دارم و این نظر برای من تازه پیدا نشده و اوقاتی که درکار دولت دخیل و مسئول بودم همین نظر را داشتم و در حدود توانائی بر علیه آن مبارزه نموده‌ام.

### علت پیدایش شرکتهای دولتی در ایران

بدواً لازم است بیان کنم علت اینکه دولت ایران به تشکیل شرکت‌هایی برای

۱. دکتر متین‌دفتری پس از شهریور ۱۳۲۰ مورد هجوم و حمله جراید منتسب به حزب توده قرار گرفت. جراید در آن ایام از هیچگونه اتهام و افترا به او خودداری نمی‌کردند. در مجلس چهاردهم به هنگام طرح اعتبارنامه سید ضیاءالدین که در اثر مخالفت دکتر مصدق جنجالی یرخاست متین‌دفتری از حملات سید ضیاءالدین هم بی‌نصیب نماند سرانجام ایشان برای دفاع از خود و تشریح اقدامات خویش در دوره زمامداری مبادرت به نوشتن جزوه‌ای بنام



بدست گرفتن بازرگانی خارجی کشور اقدام نمود چه بوده است.

موقعی که قرارداد بازرگانی با اتحاد جماهیر شوروی تجدید شد کابینه فروغی که مرحوم داور وزیر دارائی آن بود نظر به تجربه‌ای که از عمل قرارداد اول و طرفین مستقیم نمایندگی بازرگانی شوروی با افراد بازرگانان در دست بود چنین مصلحت دید در مقابل سازمان دولتی شوروی که یگانه عهده‌دار بازرگانی خارجی است سازمانی در ایران بوجود آید که کار بازرگانی را بدست گرفته اولاً نگذارد بازرگانان و تولیدکنندگان کشور به حال متفرق تسلیم شرائط معاملات دستگاه دولتی مقتدر و منفرد بشوند ثانیاً بنا بر تعهدی که دولت بموجب قرارداد داشت که همه ساله لا اقل صدی ده بر محصولی که به مأمورین شوروی فروخته می‌شد افزوده شود بنگاه‌های دولتی در این ازدیاد تولید مراقبت کنند چون جمع‌آوری و خرید کالاها با اصول اداری و قوانین محاسباتی وفق نمی‌داد شرکت‌های دولتی با اختیار انحصار ورود و صدور تأسیس شد که عمال دولت بتوانند بدون دخالت و نظارت دیوان محاسبات مطابق مقررات مربوط به شرکت‌های خصوصی بازرگانی مشغول داد و ستد بشوند.

دو عامل دیگر به تشکیل شرکت‌های دولتی کمک کرد: اولاً کنترل ارز با این توضیح که چون شرکتها تحت نظر دولت اداره می‌شد انتظار می‌رفت از قاجاق ارز که بدست افراد بسهولت میسر است جلوگیری بعمل آید. ثانیاً مسئله پادار کردن قوه مولده ثروت یعنی کشاورزان که دولت در نظر گرفته بود زارعین کشور توانائی خرید بیشتر پیدا کنند و واسطه‌ها و دلالها از بین بروند و کلیه محصول آنها بوسیله بنگاه‌های دولتی مستقیماً به بهای خوب خریداری شود عمل تثبیت غله و خرید تریاک و غیره که آن زمان از طرف دولت شروع شد بهمین منظور بود.

دولت برای اجرای این نقشه که با حسن نیت طرح شده ولی در عمل مفاصدی پیدا کرد یک شرکت مادری با سرمایه دولت از محل قند دولتی موجود در گمرکات (به اختیار شرکت مرکزی) و هفتاد میلیون ریال از وجوه خزانه (به اختیار بانک کشاورزی) تشکیل داد.

نظر این بود که ترازنامه کلیه شرکتها در شرکت مادری که موسوم به شرکت مرکزی

دخالت مستقیم دولت در اقتصاد کشور که در حقیقت خاطراتی چند از دوره زمامداری او بود مبادرت کرد که توسط چند تن از شاگردان سابق ایشان به چاپ رسید که قسمتی از آن در این کتاب بنظر خوانندگان ارجمند می‌رسد.

گردید تمرکز یابد و از سود شرکت های پر نفع به بعضی از شرکت ها که نفع زیاد نمی دهند بلکه زیان هم ممکن است داشته باشد ولی وجودشان از لحاظ تکمیل نقشه اقتصادی دولت ضرورت داشت کمک بشود. از طرف دیگر دولت برای اینکه عدم آشنائی مستخدمین خود را به امور بازرگانی جبران نماید و هم چنین از لحاظ مالی و اجتماعی هم زمینه دخالت سرمایه های خصوصی را در این بنگاه ها فراهم کند و هم بازرگانان را از کسب خود محروم نکرده باشد عده از بازرگانان را به کارمندی شرکتها دعوت کرد و اکثر آنان استقبال نمودند.

### انتحار وزیر دارائی

وقتی که این شرکت ها تشکیل شد من در هیئت دولت نبودم. آن شرکتها که متصدی امور بازرگانی شده چون به قدرت دولت و امتیاز انحصاری تکیه داشتند بدیهی است بازارشان گرم بود لیکن آنها که مأمور ازدیاد تولید بودند اکثر کار بزرگی نتوانستند پیش ببرند. اغلب شرکت های دولتی شروع به گشادبازی نمودند و عده زیادی اجزاء با حقوق های بالنسبه گزاف استخدام کرده بودند که سر و صدا زیاد بلند کرده بود البته حسادت هم که از عوامل تخریب همه کارها در این کشور است در این صداها بی دخالت نبود:

مستخدمین وزارتخانه ها غالباً بطمع اضافه حقوق زیاد به این شرکتها هجوم آورده چرخ دوائر دولتی را از کار می خواستند بیاندازند. کاغذپرانی و خیرچینی به دربار شروع شد. و شاه را از این جریان سخت ناراضی نمودند و البته دسایس سیاسی بر علیه مؤسس این شرکتها (مرحوم داور) هم در وخامت اوضاع این شرکتها تأثیر خود را بخشید. اوقاتی که من به سمت وزیر دادگستری وارد هیئت دولت شدم شاهد مذاکراتی بودم که دلالت بر بحران این بنگاهها داشت. مرحوم داور برای استرضاء خاطر شاه از عده مستخدمین این شرکتها و میزان حقوق آنها کاست و بعضی از شرکت های تولیدی را به عجله منحل نمود بالاخره هیئت نظارتی بوجود آورد که از تذبذب و زیاده روی شرکتها جلوگیری کند.

طولی نکشید که او مجبور بخودکشی شد و می توانم بگویم که این بحران قطعاً

یکی از عوامل انتحار او بود.

البته این واقعه اسف‌انگیز که یکی از خادمین کشور را از بین برد جهات دیگری هم داشت که بیان آن در اینجا مورد ندارد اما حتماً بحران شرکتها هم در تصمیم بخودکشی موثر واقع شده بود زیرا نامه که خطاب به مقام سلطنت در توضیح علت انتحار به خط فقید ملاحظه شد به این معنی صراحت داشت.

### معارضه مالیه و اقتصاد

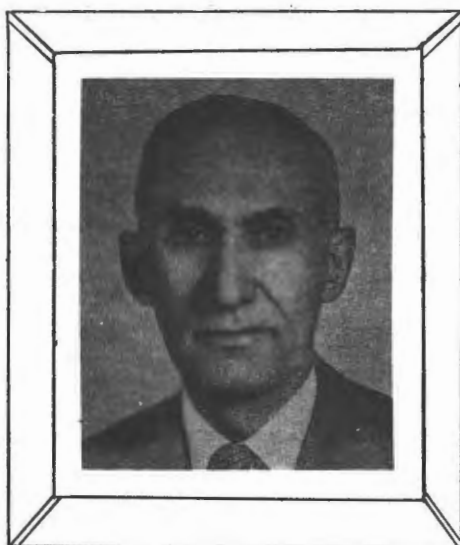
بعد از فوت مرحوم داور شرکتها در تحت تأثیر همین بحران از جاده اصلی خارج شدند و نقشه اقتصادی که مؤسس آنها داشت کم کم فراموش شد یا اینکه اخلاف او نظریات دیگری را پیروی می‌کردند:

در سال ۱۳۱۶ شرکت‌های دولتی بموجب تصویب‌نامه دولت به وزارت بازرگانی واگذار شد.

اما وزارت دارائی در موقع این انتقال یک زرنگی کرد که بفتح مالیه و بضرر اقتصاد تمام می‌شد و آن این بود:

بعضی از شرکتها را که درآمد نقد روزانه داشتند (شرکت قند چای قماش — انحصار صدور تریاک) برای خود نگاهداشت و بقیه را به وزارت بازرگانی واگذار نمود همین تفکیک موجب شد که سرپرستی شرکتها از یک نظارت منظمی رفته رفته خارج گردید. وزارت دارائی به این عمل نابهنگام اکتفا ننمود بلکه همه جا مصالح خزانه را ترجیح می‌داد یعنی تکثیر سال بسال بودجه کشور بدون در نظر گرفتن منابع جدید درآمد سالم مأمورین وصول را بکارهائی وامی داشت که مخرب بنگاه‌های اقتصادی دولت بود.

به شرکت‌هایی هم که به وزارت بازرگانی واگذار شده بود دست انداختند و قبل از انقضای سال مالی یعنی در طی سال تدریجاً و بدون اینکه منتظر تنظیم بیلان (ترازنامه) شوند درآمد آنها را برداشت کرده و به حساب درآمد عمومی می‌گذاشتند در صورتی که از ابتداء تشکیل شرکتها تصمیم دولت این بود که اولاً حساب شرکتها در شرکت مرکزی تمرکز پیدا کند و به این وسیله شرکتها بتوانند به یکدیگر کمک مالی نمایند و ثانیاً منافع شرکتها در سال‌های اول فقط صرف تکمیل سرمایه آنها بشود! توضیح آنکه از



صادق وثیقی کفیل وزارت بازرگانی

سرمایه اصلی موقع تأسیس فقط صدی ۳۴ پرداخت شده و بقیه قرار بود از این راه تأمین بشود. در سال اول تأسیس هم همینطور عمل شده بود لیکن بعد وزارت دارائی نه تنها کمک و تدبیری برای تکمیل سرمایه شرکت ها نکرد بلکه حساب شرکتها را بکلی از یکدیگر جدا و امر کرد هیچکدام حق کمک و تعاون به یکدیگر نداشته باشند بعلاوه درآمد آنها را تدریجاً و مرتباً می گرفت و به حساب خزانه می گذاشت و شرکتها را دچار مضیقه و اختناق می نمود.

از طرف دیگر متصدیان بعضی از شرکتها هم از این اختلال و بحران سوءاستفاده هائی می کردند و آنها که با طبقه مولد ثروت تماس داشتند بنای تعدی و اجحاف را گذاشتند مخصوصاً به کشاورزی مملکت صدمه می زدند.

از جمله اواسط سال ۱۳۱۶ که من برای سرکشی به آذربایجان رفته بودم از سوء رفتار شرکت خشکبار در آنجا آگاه شده و به شکایات مردم دقیقاً رسیدگی نموده و پس از مراجعت به تهران نتیجه رسیدگی خود را در هیئت دولت مطرح کردم و بالنتیجه آقای علا وزیر بازرگانی وقت تصمیم گرفتند شرکت خشکبار را منحل کنند و بجای آن در نواحی مختلف شرکتهای کوچکتری که حافظ منافع تولیدکنندگان بود تشکیل گردید.

## یک بام و چند هوا

برای اینکه قضاوت بیطرفانه کرده باشیم لازم است برای تکمیل بیان علل عدم پیشرفت شرکتهای دولتی نکات ذیل را اضافه نمایم.

اولاً: دولت متأسفانه یک سیاست و رویه اقتصادی ثابتی اتخاذ نکرده بود و شاید در ابتدا بواسطه نبودن تجربه کافی تثبیت برنامه امکان نداشته است که توضیح آن از گنجایش این مقاله خارج است.

هر چه بود انحلال تدریجی بعضی از شرکتها که با شرکتهای باقیمانده ملازمه داشتند و بهم خوردن آنها شرکتهای دیگر را ضعیف کرد اساس نقشه تشکیل بنگاههای اقتصادی دولتی را متزلزل نمود. عوامل جدیدی هم پیش آمدند از قبیل ابقاء انحصار بعضی کالاها و الغاء بعضی و اختراع گواهی نامه فروش ارز که آن هم تابع درجه بندی کالاها از لحاظ قانون انحصار تجارت شده درباره همه کالاها یکسان نبود و در تشویق صادرات هم از لحاظ نوع کالاها و هم از لحاظ کشورهای مقصد قهراً تبعیض می نمود و بالتبلیغه رژیم اقتصادی ما «یک بام و چند هوا» شده بود نه آزادی کامل نه مداخله کامل.

ثانیاً: الغاء قرارداد بازرگانی ایران و شوروی که منجر به تعطیل روابط بازرگانی بین دو کشور گردید در اختلال بعضی از شرکتها بی تأثیر نبود زیرا چنانکه در مقدمه توضیح دادم یکی از موجبات مهم تشکیل شرکتها همان بازرگانی ایران و شوروی بوده است.

## مطالعات من در آغاز تشکیل کابینه

این بود وضع بنگاههای اقتصادی دولت ما وقتی که در تاریخ ۳ آبان ماه ۱۳۱۸ هنگام افتتاح مجلس دوازدهم من مأمور تشکیل کابینه شدم بخاطر دارم شاه در روزهای آخر عمر کابینه سلف از وضع شرکتها مخصوصاً شرکت پنبه اظهار عدم رضایت می نمود: به شاه گزارش داده بودند که این شرکتها مبلغ معتابهی از سرمایه خود را مفقود کرده اند و ایشان بسیار عصبانی بودند.

من وقتی که ریاست دولت را عهده گرفتم دیدم دیگر نمی توانستم ماند سابق که وزیر عدلیه بودم از دور شاهد این تحولات باشم و فقط وقتی که شکایتی به بازرسی کل

کشور می رسید یا اینکه از یک اختلاس آگاه می شدیم در مقام تعقیب برآئیم. فوراً در صدد برآمدن مطالعه دقیقی در وضع شرکت ها بخصوص اقتصاد کشور بطور کلی نمایم.

### راجع به وضع مالی شرکتها

معلوم شد گزارشی که از کسر سرمایه آنها رسیده سطحی و حقیقت این بوده است که:

اولاً: گزارش دهندگان به بعضی هزینه ها از قبیل مخارج ساختمان عمارت مفصل و بزرگ دخانیات یا مساعده هائی که به زارعین از بابت کشت پنبه داده اند و غیره توجه نکرده بودند در صورتی که البته این هزینه ها از دارائی شرکتها کسر نمی کند فقط به سرمایه تغییر شکل می دهد.

ثانیاً: بواسطه تضییقاتی که دستگاه وصول وزارت دارائی بر شرکتها وارد کرده بود (و قبلاً توضیح دادم) بعضی از آنها مجبور شده بودند برای معاملات خود با فرع صدی هفت و نیم و احیاناً صدی ۹ از بانک ملی ایران قرض کنند در صورتی که واقعاً برای یک شرکت جدی در آن زمان صرف نداشت که با چنین فرعی معاملات سود بکنند ولی چیزی که مسلم بود این است که از این بابت واقعاً ضرری متوجه دولت چه از یک جیب دولت (صندوق شرکتها) خارج و به جیب دیگر آن (بانک ملی) وارده شده بود. به عبارت دیگر شرکتها را مقروض و آلوده و برای بانک ترازنامه درخشانی ساخته بودند! در هر حال بر اثر ضیق مالی از یکطرف و گشادبازی بعضی از شرکتها از طرف دیگر ترازنامه آنها موجب تأسف بود و بعضی از آنها مطابق قواعد تجارتي ورشکسته حتی ورشکسته به تقصیر بنظر می رسیدند!

### در موضوع اقتصاد کشور

ناچار بودم بمناسبت اشتعال نائره جنگ اروپا در درجه اول به بازرگانی خارجی ایران عطف توجه نمایم که وضع آن بطور خلاصه در آغاز زمامداری من از اینقرار بود:

#### ۱ - وضع بازرگانی خارجی ایران در آغاز جنگ

بر اثر عوامل ذیل تدریجاً در طی سه چهار سال قبل از ریاست وزرائی من قسمت اعظم تجارت خارجی ایران به دست آلمانیها افتاده بود:

الف — تعطیل روابط بازرگانی ایران با همسایه شمالی در نتیجه الغاء قرارداد بازرگانی ایران و شوروی و عدم تجدید آن.

ب — افزایش واردات بواسطه ایجاد کارخانجات دولتی و خصوصی و تجهیزات ارتش و بالتجیه نایاب شدن اسعار (ارز) خارجی بحدی که ارز حاصل از صادرات که نصیب دولت می‌گردید قطره قطره به مصرف می‌رسید و در اواخر کمیسیون ارز بدون تصویب مقام سلطنت حتی یک لیره به کسی حق نداشت بفروشد.

ج — توجه بازرگانان به تجارت آلمان از سال ۱۹۳۵ بعلت اینکه واردکنندگان برای خرید از سایر کشورها اسعار نمی‌توانستند تحصیل بکنند و صادرکنندگان به آلمان از تمام بهای کالای خود استفاده می‌کردند در صورتی که صادرکنندگان به سایر کشورها تعهد داشتند قسمتی از ارز صادراتی را به نرخ رسمی به دولت واگذار کنند.

۲ — حساب تهاتر تجارت ایران و آلمان وضعیت عجیبی نشان می‌داد:

در یکی دو سال اول اجراء قرارداد تهاتر واردات ایران بر صادرات آن چربیده و بالتجیه کشور ایران معادل یکی دو میلیون مارک به کشور آلمان بدهکار شده بود. آلمان‌ها فشار آوردند و حساب آن‌ها تصفیه شد و برای اینکه این وضعیت تکرار نشود به وزارت بازرگانی امر شده بود که از واردات آلمان جلوگیری کند و در دادن پروانه آن بسیار سختگیری بعمل می‌آمد غافل از اینکه کالاهای ایران مرتباً صادر و مارکهای تهاتری در بستانکار حساب ایران وارد و جمع می‌شود.

وقتی که من به ریاست دولت رسیدم آگاه شدم که ایران در آغاز جنگ اروپا قریب چهل میلیون مارک از آلمان بستانکار است یعنی معادل این مبلغ دوارآور در طی دو سه سال اخیر محصولات ایران را به آلمان فرستاده‌اند و در مقابل آن جنس به ایران نرسیده است! بدبختانه ما مواجه با یک اشکال بزرگی شدیم: همان اوقات محاصره جنگی آلمان شروع شد و متفقین به ما اخطار کردند که هرگونه معامله خرید و فروش با آلمان ممنوع است و اگر کشتی‌های جنگی در طی بازرسیهای خود در کشتی‌های بیطرف کالای ایران صادر به مقصد آلمان یا کالای آلمانی فرستاده شده بمقصد ایران کشف نمایند ضبط و مصادره خواهند کرد — ما دچار چه زحماتی شدیم برای اینکه به متفقین حالی کنیم که توقیف اعتبارات ما در آلمان بنفع آن کشور است و اگر اجازه ندهند ما معادل اعتباری که در صندوق تهاتر برای ما جمع شده از کالای مورد احتیاج از

آلمان تحویل گرفته و طلب خود را وصول نمائیم در واقع مثل این است که به ضرر ایران به ذخائر جنگی آلمان افزوده باشند! چه تشکیلاتی دادیم که به اسرع وقت قبل از اینکه ایتالیا وارد جنگ و خط دریائی مدیترانه غیرقابل استفاده بشود مقداری کالاهای ضروری از قبیل دارو و لوازم کارخانجات و غیره از بابت اعتباراتی که در نتیجه غفلت بعضی مقامات در آلمان متراکم شده بود از آلمان خریداری و از راه خلیج فارس حمل شود و تمام وقت هیئت دولت برای نجات دادن دارائی تجار ایرانی و تأمین حوائج ضروری کشور در مدت جنگ چندین ماه مستغرق بود و بر اثر ورود ایتالیا در جنگ مساعی ما عقیم ماند! اینها داستانی است که اکنون خاطره آن هم اعصاب مرا تحریک می‌کند!

۳ - غیر از قرارداد تهاثر عمومی که برای مبادله کالاها بین تجار ایران و آلمان منعقد شده بود یک قرارداد تهاثر خصوصی هم در کابینه یکی از اسلاف من بین دولت و بنگاه آلمانی فروشتال بسته بودند. توضیح آنکه دولت برای تجهیزات اقتصادی یعنی فراهم کردن ماشین آلات و تأسیس کارخانجات (ازدیاد تولید ثروت و بی نیاز شدن از کالاهای خارجی و بالنتیجه کم کردن احتیاج ارزی و زیاد کردن صادرات) بوسیله این قرارداد نقشه طرح کرده بود که اولاً لوازم خود را یکدفعه تهیه کند و نقشه اقتصادی خود را بتواند فوراً اجرا کند ثانیاً در ظرف هشت سال بهای آنرا پردازد و به همین وسیله تا هشت سال برای کالاهای ایران در آلمان بازار تأمین نماید! اما در عمل بواسطه عدم مهارت و عدم توجه و سستی دوائر مربوطه ما که آنهم از دلائل عدم شایستگی دولت برای تجارت کردن است این نقشه را طوری اجرا کرده بودند که بکلی وضعیت معکوس شده بود.

قرار بوده است ماشین آلات و غیره مورد احتیاج ما را فروشتال تهیه کرده و یکجا بطور نسبه به ما بفروشد و فوراً تسلیم نماید و دولت برای استهلاک آن در مدت هشت سال بفروشتال محصولات از قبیل پشم و پنبه و غیره تحویل بدهد. دوائری که باید در آغاز معامله صورت مایحتاج ایران را تهیه کنند و قرارداد خرید آنرا امضاء نمایند مسامحه کرده بودند و قراردادها بسته نشده بود لیکن فروشتال مقداری کالاهای ایرانی را سال بسال تحویل گرفته بود.

### نقائص سیستم اقتصادی دولت - مسئله برنامه و مرکزیت

نقص مهم دیگری که در نتیجه بررسی در سیستم اقتصادی دولت دیدم این بود که



در نهضت اقتصادی بزرگی که در این کشور از چند سال قبل شروع شده بود برنامه ثابت و مرکزیت کامل وجود نداشت و بالنتیجه از فعالیت های شگرفی که در زمینه تجهیزات کشور از حیث ساختمان راه آهن و راه های عرابه رو و ایجاد کارخانجات و تشویق صادرات و اصلاح کالاهای صادراتی و غیره بعمل آمده بود نتیجه مطلوب چنانکه باید و شاید همیشه گرفته نمی شد و احياناً بعضی فعالیتها به هدر می رفت یا اینکه به ضرر اقتصاد کشور تمام می شد. وزارتخانه هائی که جنبه اقتصادی داشتند هر یک جداگانه چرخهای خود را با سرعت هرچه تمامتر بحرکت آورده بودند لیکن حرکت آنها از حیث درجه سرعت و جهت حرکت تطبیق نشده بود و بالنتیجه متقابلاً به یکدیگر در بعضی امور بلااراده صدمه می زدند: وزارت راه مثلاً زارعین را براه سازی جلب می کرد و دهات را از رعیت خالی می نمود کارخانه های قندسازی در مورد کشت چغندر به کشاورزان اجحاف می کردند و به کشاورزی آسیب می رساندند. وزارت پیشه و هنر کارخانه قند نیشکر را می خرید در صورتیکه کشت نیشکر را اداره کشاورزی هنوز شروع نکرده بود.

همچنین بواسطه عدم مرکزیت بعضی کارهای اقتصادی در وزارتخانه های مختلف متناقض یکدیگر صورت می گرفت و بواسطه تعدد مراکز عهده دار امور اقتصادی هیچیک از مراکز خود را کاملاً مسئول حسن جریان امور نمی دانست و این تفکیک ناچار موجب کاهش قدرت هر یک از مراکز می شد مثلاً شرکت پنبه که هم جنبه کشاورزی داشت و هم جنبه بازرگانی نه زیر بار اداره کشاورزی می رفت و نه وزارت بازرگانی و هیچکدام خود را مسئول کامل آن نمی دانستند و از طرف دیگر اگر می خواست از هر دو دستور بخواهد کارش فلج می شد و نمی توانست به فعالیت خود توسعه بدهد اما اگر در دستگاه دولت یک مرکزی وجود داشت که هم در تولید و هم در بازرگانی نظارت نماید این محذور رفع و با توجهی که در آن زمان نسبت به ازدیاد کشت پنبه از طرف دولت مبذول می گردید نتیجه بیشتری عاید می شد.

همینطور اگر از طرف یک مرکز در امر کارخانجات قند مراقبت می شد که اسباب تولید و حمل چغندر طوری فراهم شود که برای کشاورزان صرف داشته باشد کارخانجات قند که از مهمترین اصلاحات آن دوره بود خیلی بیشتر می توانست محصول بدهد.

ما از فعالیت شرکت پنبه و کارخانهای قند آن ایام ناراضی بودیم اما نمی دانستیم

روزی می‌رسد که باید آرزوی اعاده فعالیت آنها را نمود!

### گزارش اقتصادی من به مقام سلطنت

باری من وقتی که مأمور تشکیل کابینه شدم با یک عقیده راسخ شروع به کار کردم و آن این بود که توجه شاه را که آنروز در تمام شئون زندگانی ما اولی الامر بود به لزوم تجدید نظر در سیستم و سازمان اقتصادی کشور جلب نمایم.

من در تمام مسائل مربوط به وضع شرکتهای دولتی و بطور کلی سیستم اقتصادی کشور که فوقاً بطور خلاصه تشریح کردم مطالعه کامل بعمل آورده با متصدیان مشورت نمودم.

مطالعه من چهار پنج هفته طول کشید و پس از مراجعت شاه از مسافرت معمولی سنواتی (که از اسب‌دوانی دشت گرگان شروع و به بازدید تمام کناره بحر خزر ختم می‌گردید) گزارش جامعی هم شفاهاً و هم کتباً در نیمه آذرماه ۱۳۱۸ بعرض رساندم. این گزارش یک رساله بود و هرکس آنرا بخواند تصدیق خواهد کرد که هیچ نکته در آن فروگذار نشده است و فقط کسانی که وارد جریانات آن روز بوده‌اند درک می‌کنند که آن گزارش با صراحت لهجه و بدون پروا تنظیم شده است.

در این گزارش من از وضع اقتصادی کشور و آثار مداخله مستقیم دولت در امر تولید و بازرگانی کیفیت انحصارها مخصوصاً لطماتی که از قانون انحصار تجارت در عمل بر اساس موازنه بازرگانی ما وارد می‌آید یک پرده نقاشی کاملی ساختم.

در این گزارش در مسئله معایب جریان تجارت خارجی ما عیناً چنین نگاهشتم که: «از دیماه ۱۳۱۶ در مقابل صادرات به کشورهای ارزی گواهینامه خرید ارز معمول شده در نتیجه این بدعت ارز برای وارد کنندگان از کشورهای ارزی ۱۲۵ درصد گرانتر از نرخ رسمی ارز تمام می‌شود. تجارت پایاپای با آلمان از این ترتیب بکلی مستثنی است. در نتیجه نفعی که در معامله با کشورهای ارزی عاید می‌شود در مورد تجارت با آلمان نصیب طرف خارجی ما می‌گردد...»

بعلاوه «امروز کشور ما مبالغ زیادی از آلمان طلبکار است در حالی که احتیاج مبرم بارز و کالای خارجی دارد. اگر از طرف یک مرکزی در داد و ستد با آلمان مراقبت شده بود اینطور پیش نمی‌آمد و هنوز هم بواسطه بعضی مزیت‌ها که از پیش باقی مانده

کالا‌های ما بیشتر متوجه صدور به آلمان است.»

در مورد معامله فروشتال در گزارش، نامبرده صریحاً نصب‌العین کردم که از این معامله نتیجه معکوس عاید ما گردیده متأسفانه بجای اینکه از آلمان کمکی به ما برسد «سرمایه ما به آلمان منتقل شده و بجای اینکه ما بهای اجناس خود را به آلمان تحمیل کنیم او تحمیل کرده است»:

راجع به انحصارها تأکید نمودم که وضع بنگاههای انحصاری قابل دوام نیست اگر مقتضی باشد مداخله مستقیم دولت ادامه یابد باید یک دستگاه مرکزی که از مداخله مأمورین وصول وزارت دارائی مصون باشد وضع مالی و نظارت آنها را در دست بگیرد والا دولت در تمام یا قسمتی از بازرگانی خارجی از مداخله مستقیم و مباشرت صرف نظر کرده به نظارت و راهنمایی و اخذ حقوق انحصاری خود اکتفا نماید.

در آن دوره شق اخیر را من در این کشور عملی‌تر می‌دانستم و در این دوره به جهاتی در این عقیده راسختر شده‌ام.

دلایل من بر لزوم عدم مداخله دولت این است:

۱ — دولت اصولاً تاجر خوبی نیست. و تاجر خوبی هم نمی‌تواند بشود زیرا ما که سالها در کار دولت دخیل بوده‌ایم می‌دانیم دستگاه دولت که مستغرق در کاغذبازی است یک کندهای علاج‌ناپذیر و رویه‌های مندرس و جمودی دارد که با طبع بازرگانی سازگار نیست در بازرگانی باید پیش‌بینی کرد به موقع خرید — بموقع فروخت — باید ابتکار داشت — باید در موضوع برد و باخت‌های مهم آناً تصمیم‌های بزرگ اتخاذ کرد.

۲ — بر فرض که دولت استعداد تجارت داشته باشد عمال کارآمد و امین زیاد لازم دارد. دولت ما برای اموری که حتی در حبشه بعهدہ دولت است یعنی برای اعمال حق حاکمیت برای واجبات مستخدم شایسته به عده کافی ندارد چگونه می‌تواند با مستخدمینی که اکثر بقول شاه سابق «یا گیج هستند یا بیج» — یعنی اگر درست باشند غالباً فاقد و فعالیت و قوه‌ابتکار و اگر فعال باشند غالباً نا درست و در فکر جاه و جلال و تأمین آینده خود — تصدی اعمالی را نماید که ذاتاً مناسب افراد است و باید مبتنی بر منافع خصوصی باشد و پیشرفت آن اعمال فرع نفعی است که برای متصدیان آن باشد و اگر ایشان صرفاً مزدور و مأمور باشند هرگز علاقه در راضی نگاهداشتن مشتری و رعایت صرفه‌جویی و توجه دائم به مصالح کار بدون رعایت وقت رسمی اداره و تحمل شدايد و

ناراحتی ها و دست زدن به ابتکارات و غیره نخواهد داشت.

۳ - مال دولت نوعاً به اموال صغار و عجزه شباهت دارد و بسیار نادر است که ولی یا قیم نسبت به مال ایتم آن دلسوزی را داشته باشد که نسبت به مال خود دارد! خرابی خالصجات دولتی و شباهت آنها با ملاک پدر مردگان و بیوه زنان بهترین شاهدی است که این مدعای ما را ثابت می‌کند.

به این دلایل نظر من این است که اصولاً دولت ما باید از مباشرت در اعمال صرف انتفاعی بپرهیزد و این اعمال را به افراد واگذار کرده و در منافع آنان از راه اخذ مالیات شرکت نماید. البته ما می‌دانیم که در قرن بیستم بخصوص در زمان جنگ بین‌المللی اول دولت در دنیا مفهوم دیگری پیدا کرده و در تمام شئون زندگانی افراد کمابیش برای خود حق ولایت قائل شده است و خود را حافظ موجودیت و استقلال اقتصادی کشور در مقابل دیگر کشورها می‌داند و دیگر عود به رژیم اقتصادی لیبرال فعلاً آرزو است.

ما دیدیم که در فاصله بین جنگ بین‌المللی اول و دوم کشورها همه حصار گمرکی دور خود می‌کشیدند و با حربه‌های بازرگانی از قبیل بدست گرفتن نرخ اسعار و تعیین کنتنژان (سهمیه کالاهای صادراتی و وارداتی) و غیره با یکدیگر جنگ اقتصادی می‌کردند. هر چند از زمینه سیاست اقتصادی دول بزرگ بعد از جنگ انتظار می‌رود که این موانع از جلوی تجارت آزاد برداشته شود باز در صورتی نیز که بنا شود دول از اینگونه مداخلات خودداری نمایند مانعی نخواهد داشت که دولت ما برای رونق دادن به کالاهای ایرانی و حفظ بازار آن در خارجه صادرات کشور را تابع مقرراتی از لحاظ ترتیب بسته‌بندی مصنوعات جور کردن آنها و غیره بنماید و دیگر اجازه ندهد مثلاً مخلوطی از شن و خاک و کشمش قرمز و سبز و هسته دار و بی هسته در کیسه‌هایی که زیر و روی آن زمین تا آسمان فرق داشته باشد بنام خشکبار ایرانی صادر بشود و حتی برای سرمشق دادن مدتی هم یک شرکت صدور خشکبار با سرمایه مختلط از سرمایه دولت و تجاری که دخالت در تجارت خشکبار داشته‌اند بطور موقت تشکیل بدهد و پس از آنکه صادرکنندگان خوب این عمل را یاد گرفتند و فوائد آنرا فهمیدند سهم سرمایه خود را به بازرگانان بفروشد و خود از مداخله مستقیم بپرهیز بنماید.

اما معنی ولایت این نیست که دولت در امر تولید و بازرگانی (هم بازرگانی خارجی و هم داخلی) مباشرت کرده دکانهای رزازی و بزازی را تبدیل به اداره دولتی

بنمایند.

معنی ولایت در این عصر سرپرستی و ارشاد است!

دولت وظیفه‌دار است از لحاظ تجارت بین‌المللی از بعضی صنایع حمایت کند — بعضی از تولیدات را بیشتر تشویق کند صادرات و واردات را تابع تنظیمات نماید و غیره و اگر بعضی از کالاها را انحصار دولتی می‌نماید این هم باید از همین جهات باشد نه از لحاظ انتفاع و پر کردن خزانه دولت.

دولت اگر پول لازم دارد از راههای دیگر باید تهیه کند و از مداخله مستقیم در امر بازرگانی و تولید حتی المقدور احتراز نماید.

با همین استدلالها — بعد از تقدیم گزارش اقتصادی سابق الذکر به مقام سلطنت ما در نیمه دوم سال ۱۳۱۸ سعی کردیم ذهن شاه را برای قبول قاعده عدم مباشرت دولت حاضر نمائیم تا تمام شرکت‌های دولتی تدریجاً به سرمایه‌داران ایرانی واگذار شود. و برای اینکه دولت پس از چند سال ابراز فعالیت و کسب تجربه یک سیاست اقتصادی روشن و سودمندی تعقیب نماید لازم دانستیم دو اصل اتخاذ بشود، یکی اینکه برنامه اقتصادی ما ثابت و پایدار باشد و دیگر اینکه در کارهای اقتصادی ما یک مرکزیتی برقرار بشود. این دو اصل که امروز بیشتر باید مورد توجه بشود محتاج به توضیح است:

### برنامه اقتصادی

در طی چند سال مشاهده کرده بودم که شاه در مسئله صنعتی کردن ایران بسیار عجله و علو نظر داشتند و بر اثر همین رویه افراطی غالباً در اواسط سال دستور ایجاد صنایع جدیدی به وزارت پیشه و هنر داده می‌شد و متصدیان آنچه هم بدون اینکه در هر مورد توجه و مطالعه کنند که آیا ایجاد کارخانه برای آن صنعت از لحاظ حجم حوائج ایران صرف دارد یا اینکه بهتر است محصول آن صنعت از خارجه وارد شود و بجای آن صنعت مفیدتر و لازم‌تری ایجاد نمایند شروع به اقدام برای خرید کارخانه می‌کردند بعلاوه معلوم نبود برای هزینه آن در بودجه کارخانجات اعتبار و محل هست یا خیر و اینگونه تغییرات نابهنگام در برنامه صنعتی ما موجب تبذیر مالیه دولت می‌شد و بعضی از کالاهای لازم ناقص می‌ماند و چون کار دیگر تأثیر سوء می‌بخشید. من خواستم دولت را ملتزم کنم برنامه ثابت داشته باشد یعنی با مطالعه معلوم شود کارهایی که دولت شروع

کرده و در نظر شروع کند. الف) چه مدت لازم دارد؟ ب) هزینه انجام آن چیست و به چه ترتیب باید تأمین شود؟ ج) درآمد دولت چه میزان خواهد بود؟ و وقتی که برنامه به این ترتیب تنظیم شد تا زمانی که اجراء و تمام نشده است آنرا تغییر ندهند مخصوصاً چیزی بر آن نیفزایند!

### مرکزیت در کارهای اقتصادی

نظری که من در گزارش تقدیمی به مقام سلطنت اظهار کردم این بود که یک وزارت اقتصاد ملی (یا درآمد ملی) تأسیس شود تحت نظر یک هیئت مدیره امور اقتصادی مرکب از وزیران دارائی و اقتصاد ملی و پیشه و هنر و راه و کشاورزی به ریاست نخست وزیر و در این دستگاه جدید اصول و قواعد ذیل حتماً رعایت شود (که عیناً از گزارش نامبرده نقل می شود):

۱ - در کشور ما مادام که بازرگانی خارجی آن بموجب قانون انحصار در دست دولت است اگر وزیری که مأمور بسط صادرات کشور است در منبع تولید کالاهای صادراتی ما که کشاورزی است نظر نداشته باشد حتماً کشاورزی ما فدای بازرگانی و طبقه مولد ثروت کشور دچار فقر گردیده از پا درمی آیند.

۲ - کشاورزی یک کشوری دو جنبه دارد یکی فنی از قبیل پرورش و اصلاح نباتات و زمین شناسی، هواشناسی دفع آفات آبیاری و جنگلبانی و تربیت کشاورزان و غیره و دیگری جنبه مالی که عبارت است از تهیه کردن اعتبارات برای خرید بذر و ماشین آلات و غیره و از همه مهمتر تعیین نرخ مناسب و مشوق برای محصولات فلاحی و تنظیم برنامه کشاورزی - قسمت اول ممکن است در وزارت کشاورزی (در آن زمان اداره کل کشاورزی) تمرکز پیدا کرده و بدست متخصصین اداره شود ولی قسمت دوم حتماً باید بدست وزارت اقتصاد ملی بیفتد.

۳ - همینطور اداره کردن کارخانجات و استخراج معادن هم دو جنبه دارد یکی فنی و دیگری مالی که قسمت اول در دست متخصصین وزارت پیشه و هنر و قسمت دوم حتماً باید به وزارت اقتصاد ملی واگذار شود.

۴ - بین کشاورزی و پیشه و هنر و بازرگانی در هر کشوری یک مزاحمت و تعارضهائی هست مثلاً کارخانه قند بدون چغندرکاری که روی اصل صحیح کشاورزی و

اقتصادی دائر نشده باشد معطل می‌ماند کارخانجات زارعین را به امید مزدهای نقد و مرتب از دهات جلب به شهر می‌کند و مزارع بدون رعیت می‌ماند و باید حتماً یک تعادلی در تقسیم کارگران بین مزارع و کارخانجات برقرار شود. کارخانجات داخلی احتیاج به بعضی مواد اولیه داخلی دارند و بازرگانی میل دارد بقوه انحصار تمام مواد اولیه را به خارج بفروشد. برای رفع این مزاحمت‌ها و تعارضها فعلاً یک مرکزی در سازمان دولتی ما وجود ندارد و باید به وزارت اقتصاد ملی رجوع شود.

۵ — قراردادهای مالی و اقتصادی و بازرگانی فعلاً بطور متفرق در وزارتخانه‌های مختلف بسته می‌شود اولاً عده کافی متخصص نداریم که در همه وزارتخانه‌ها بگذاریم ثانیاً اگر هم عده کافی داشتیم هر کدام دارای نظرهای مختلفی هستند در صورتی که کلیه قراردادهای اقتصادی باید مطابق نظریه واحد که سیاست اقتصادی کشور است بسته شود یعنی در وزارت اقتصاد ملی تمرکز پیدا کند امروز بواسطه نبودن این مرکز قراردادها اغلب متعارض با یکدیگر بسته می‌شود بطوریکه اجراء آنها بیشتر بضرر کشور ما تمام می‌شود و منظوری که از قرارداد بوده در عمل معکوس می‌شود و حسن اجراء یک قرارداد بازرگانی وقتی تأمین می‌گردد که اجراء آن در یک بنگاه تمرکز داشته باشد نه اینکه وزارت بازرگانی قرارداد ببندد به امید کشاورزی کالای تعهد شده را تهیه می‌کند و تهیه نشود.

۶ — روزی که نهضت اقتصادی در این کشور شروع شد شاید طرح یک نقشه ثابت اقتصادی ممکن نبود ولی امروز بعد از چند سال تجربه حتماً لازم است برنامه ثابتی تنظیم شود که کلیه اصلاحات کشاورزی و پیشه و هنر و معدنی و بازرگانی به ترتیب تقدم و تأخر و تعیین مدتی که برای اجراء هر یک لازم است و اعتبارات مالی آن و تقسیم کار بطور اعتدال بین بنگاهها در آن پیش بینی شود. فعلاً بدون یک نقشه منظمی اعتباراتی به اداره کشاورزی و وزارت پیشه و هنر داده می‌شود، در بودجه جزء این وزارتخانه‌ها نه هیئت دولت نه یک مقام دیگری نظارت نمی‌کند که این اعتبارات به یک ترتیب اساسی و با رعایت تقدم و ملازمه که بین بعضی کارها هست تقسیم شود بودجه‌ها به این ترتیب تصویب می‌شود. در اجراء آن هم وزات دارائی فقط اشکالات حسابداری می‌کند بطوری که گاهی اعتبارات برای کارهای مهم وصول نمی‌شود و به مصرف نمی‌رسد ولی اعتبارات برای کارهای بی‌فایده پرداخت می‌شود.

صرفه‌جویی خوبست اما صرفه‌جویی بی‌موقع کارها را فلج می‌کند. اگر علت این اشکال تراشی‌ها نبودن پول باشد باید در موقع طرح نقشه اقتصادی همه ساله مبالغی در نظر گرفت که درآمد دولتی یاد شود و اجراء تمام اصلاحات برنامه اقتصادی را تأمین بکند. تهیه زمینه این نقشه با وزارت اقتصاد ملی است و هیئت مدیره امور اقتصادی (مرکب از وزیران دارائی و اقتصاد ملی و پیشه و هنر و راه کشاورزی به ریاست نخست‌وزیر) باید این نقشه را بررسی کرده مراقبت نمایند که بودجه‌های وزارتخانه‌های مربوطه مطابق آن نقشه تهیه شود و در حسن اجراء آن نظارت بکنند.

۷ - در کشور ما که دست به کارهای مهم اقتصادی زده شده است باید برای هر رشته کارگر قابل ولایت و تندرست بوسیله تأسیس آموزشگاهها و تدبیر دیگر تربیت شود. مسئله تعدیل مزد کارگران مختلف و تأمین زندگانی یعنی بیمه آنها هم از نظر اقتصادی در تولیدات کشور نهایت اهمیت را دارد.

در اغلب کشورها این امور به یک وزارتخانه مستقلى به اسم وزارت مشاغل محول می‌شود ولی در ایران این امر مهم را هم باید به وزارت اقتصادی واگذار کرد. در پایان گزارش تقدیمی به مقام سلطنت سازمان وزارت اقتصاد ملی را مطابق یک نقشه مختصر و مفید و در عین حال جامع با رعایت تمام جهات اصول هفتگانه فوق‌الذکر که عیناً در گزارش درج شده بود پیشنهاد کردم - این گزارش چنانکه بعد توضیح خواهم داد برای من گران تمام شد.

**عقیم ماندن نقشه ما راجع به واگذاری شرکتها به مردم هیولای سازمان اقتصادی**

سال ۱۳۱۹

هیئت مدیره امور اقتصادی را عملاً و به رسم آزمایش تشکیل دادم و همه هفته در روز معین وزیرانی که دخیل در امور اقتصادی کشور بودند یعنی مسئولین امور دارائی بازرگانی کشاورزی پیشه هنر و راه در دفتر من جمع می‌شدند و به شور و اتخاذ تصمیم نسبت به مشکلات بازرگانی خارجی ایران در آن ایام و وفق دادن فعالیت وزارتخانه‌های مختلف در کارهای اقتصادی و رفع معارضه آنها می‌پرداختم و اینکار قبل از تصدی من سابقه نداشت.

یکی از اموری که در این کابینه اقتصادی طرح کردیم مسئله انحصارها بود که نظر



ما این بود دولت از مباشرت در امر بازرگانی دست بردارد و اگر نظر انتفاعی داشته باشد به اخذ حقوق انحصاری اکتفا نماید.

شاه را هم با این نظر موافق ساختیم که سهام شرکتهای دولتی که صرفاً غرض انتفاعی داشته باشند مطابق نقشه صحیحی به بازرگانان واگذار شود همان اوقاتی که این نظر را اتخاذ کردیم یکی از شرکتهای یعنی شرکت بلورسازی شانس آورد و این نظر در مورد آن عملی شد و سهام دولت را در آن شرکت فروختیم تا شرکا بتوانند کارخانه را بدون مزاحمت و اشکال تراشیهای نماینده دولت در هیئت مدیره آن توسعه بدهند و بهتر راه بیندازند.

در مورد سایر شرکتهای فکر ما عقیم مانده کسانی که از بقاء آنها در دست دولت بنحوی از انحاء منتفع و تمام کسبه آزاد مملکت را غلام خراجگذار خود کرده بودند یا اقلأ از تعظیم و کرنش آنان می‌بالیدند نمی‌خواستند از توسن کامرانی پیاده شوند! آنها راحت نشستند و در صدد اسباب چینی برآمدند.

تصادفاً اخلاق و روحیه و زیر وقت برای علاقمندان مداخله مستقیم دولت در امور اقتصادی زمینه مساعدی فراهم می‌کرد چه او جلال و طمطراق را طبیعتاً بسیار دوست می‌داشت و مایل بود مانند فرماندهان بزرگ همیشه با یک ستاد مفصل مرکب از صاحبمنصبان عالی رتبه حرکت بکند و مدیرکل واحد را برای یک وزارتخانه غیرکافی می‌پنداشت.

هرچه من و سایر وزیران مربوط به امور اقتصادی کشور در نزد مقام سلطنت رشته بودیم او پنبه می‌کرد. نقشه واگذاری سهام شرکتهای دولتی به بازرگانان و انصراف دولت از مداخله مستقیم در توزیع کالاهای انحصاری و غیره همه را برهم زد. مهره او برای مات کردن شاه بودجه گزافی بود که قرار بود برای سال ۱۳۱۹ تهیه نماید کاش شرکتهای را بحال خود می‌گذاشت و نقائص مالی آنها را رفع می‌کرد که کارشان راه بیفتد و بتوانند بهره‌برداری نمایند خیر! وزارت دارائی نقشه عظیمی تهیه کرده بود که تمام شرکتهای را یعنی آنچه در دست وزارت دارائی باقی مانده و آنچه به وزارت بازرگانی منتقل شده همه را منحل بکند — آنچه در این چند سال آنها ساخته‌اند خراب بکند و آوارهای آنرا روی هم ریخته کوهی برپا نماید.

این کوه سازمان آینده وزارت دارائی بود که نقشه آنرا یکروز بهیئت وزیران آورده

در روی یک ورقه که یکی دو متر عرض و طول داشت شجره بزرگی رسم شده بود که قریب پانزده شاخه نیرومند داشت و هر شاخه به نوبه خود شاخهای فرعی لا تعدولا تحصی! برای وزارت دارائی یک گروهان مدیرکل قائل شده بودند که نصف آنها متصدی امور اقتصادی بایستی بشوند ابوابجمعی هر مدیرکل چندین اداره کل بود.

این اداره‌های کل مخلوقات عجیبی بودند: هریک نوعی از عمل مربوط به کلیه کالاها را در بطن خود می‌بایستی تمرکز بدهند مثلاً اداره کل خرید کالاهای انحصاری - اداره کل پخش تمام کالاها و غیره و غیره.

همه متحیر بودند چگونه ممکن است یک اداره در معامله کلیه کالاها اعم از پشم و پنبه پوست برنج غلات کتیرا بصیرت داشته باشد و معاملات را به صرفه تمام کند و همینطور چگونه ممکن است یک اداره برنج چای قند قماش حریر جوراب زنانه پیراهن و غیره... به مردم خرده‌فروشی کند!

هرچه برای انصراف وزارت دارائی از تعقیب این نقشه دوارآور نصیحت کردیم ممکن نشد.

اگر وزیر را در هیئت قانع می‌کردیم و عاجز از دفاع می‌شد وقتی که فردا نفس مشاورین به ایشان می‌رسید منقلب می‌گشت و باز مباحثه را از سر می‌گرفتیم. بخاطر دارم برای جلوگیری از این نقشه جلسات پرهیجانی در هیئت وزیران داشتیم.

یک‌نفر با فکر وزارت دارائی موافق بود و وقتی که ملاحظه کردند من شدیداً مخالفت می‌کنم و دست زدن به یک چنین عمل دور از خرد را که مستلزم برهم خوردن سازمانهای موجود و اختلال طولانی است هنگامی که جنگ در اروپا مشتعل است و ما هرچه زودتر باید برای رفع حوائج ضروری کشور مجهز و آماده باشیم برای ایران مضر می‌دانم بر جرئت همقطاران افزود و همه انصافاً مضار این تغییر وضع را متذکر می‌شدند.

اما وزارت دارائی بودجه سه میلیاردی را برخ ما می‌کشید و می‌خواست ما را مرعوب بکند.

بخاطر دارم هنگام تنظیم بودجه برخلاف سنوات قبل که وزراء برای گرفتن اضافه اعتبار با وزیر دارائی چانه می‌زدند آن سال برعکس شده و وزیر دارائی بعضی را به خواستن اعتبارات اضافی تشویق می‌کرد در صورتی که به مصرف صحیح رساندن

اعتبارات کارآسانی نیست مأمورین بصیر و صحیح‌العمل و فعال زیاد لازم دارد! وزیر دارائی تکیه کلامی جز «سازمان» نداشت و هرچه از او می‌خواستند وعده سرخرمن سازمان می‌داد! در یک جلسه که از او سؤال کردم شما برای ایجاد این سازمان آدم کارآمد و بصیر در امور تجارت از کجا می‌آوردید پاسخ داد: ما اصلاً تاجر نداریم من باید در سایه این سازمان تازه یک عده تاجر برای این کشور تربیت کنم!

خندیدم و گفتم خواهید دید در آینده مأمورین شما با تمام بصیرتی که در کارهای دولت دارند به اندازه یک بچه دلال بازار در امر داد و ستد بلدیت و به اصطلاح «شم» کاسبی نخواهند داشت.

باری: مخالفت‌های ما بی‌اثر بود: برای اینکه ما را جلوی یک امر انجام شده بگذارند به خراب کردن تمام بنگاهها شروع نمودند و آنچه وزراء سلف بوجود آورده بودند متلاشی کردند حتی به شرکتهای زیر نظر وزارت بازرگانی ابقاء نمودند و بقول یکی از وزراء آن زمان وزارت دارائی را شخم کردند تمام عناصر مجرب را بیرون ریختند.

از آن زمان من هر وقت کلمه سازمان را می‌شنوم متأثر می‌شوم. عجب عادت است که در این کشور غالباً هر وزیری تازه وارد یک وزارتخانه می‌شود می‌خواهد آنچه قبل از او ساخته شده منهدم و به نام اصلاحات خرابکاری نماید و سازمانهای دولتی ما تا ابد باید دستخوش این هوسرانی‌ها بشود!

نقشه تبدیل وزارت بازرگانی به وزارت اقتصاد ملی عقیم ماند سهل است نامزدهای مقام وزارت بازرگانی هم دچار یک اشکال تراشی از ناحیه وزارت دارائی می‌شدند و بالنتیجه وزارت بازرگانی متصدی مستقلی نداشت که بتواند جلوی عملیات وزارت دارائی را بگیرد!

مقام سلطنت هم ابتدا از عواقب این سازمان نگران بود و بالاخره شاه را هم افسون کردند و پس از مدتی تردید و مقاومت بالاخره اجازه دادند لایحه استقلال مالی قسمت اقتصادی وزارت دارائی را به مجلس ببرند که به نام قانون «اجازه انتقال انحصارها و شرکتهای دولتی به قسمت اقتصادی وزارت دارائی مصوب هشتم اردیبهشت ۱۳۱۹» بتصویب رسید معجزه وزارت دارائی در تنظیم بودجه سه میلیارد ریالی آن بود که مطابق ماده ۶ آن قانون هزینه و درآمد قسمت اقتصادی را جمعاً و خرجاً در بودجه کشور منظور کرد یعنی عملیات بازرگانی دولت را که بوسیله شرکتهای صورت می‌گرفت و در بودجه

عادی دولت منعکس نمی‌شد بر اقلام بودجه مملکت افزود!

**دسایسی که بر علیه من شروع شد و عواقب آن**

قبل از اینکه لایحه قانون قسمت اقتصادی وزارت دارائی از هیئت وزیران بگذرد من لازم دانستم نظر شاه را به مضار آن جلب نمایم و مذاکراتی که در انتقاد از سازمان اقتصادی در هیئت بعمل آمده بود بعرض برسانم همینکه آغاز سخن کردم حس نمودم شاه را چنان پر کرده‌اند که کار بسیار مشکل شده بود.

معهداً سکوت را خیانت می‌دانستم و پیش‌بینی می‌کردم که این سازمان اختراعی آینده وخیمی خواهد داشت و ولخرجی‌ها و گشادبازیهای آن دارائی کشور را دچار بحران خواهد کرد آنوقت شاه مؤاخذه آنرا از ما خواهد نمود.

وقتیکه نظریات خود را نسبت به این سازمان و مفاصد این اندازه مداخله مستقیم دولت را در امر بازرگانی بعرض رساندم شاه با حال اعتراض فرمودند: شما هم از این بازارها که می‌گویند در بنگاههای اقتصادی ما رخنه و نسبت به دارائی آنها هر چه خواسته‌اند کرده‌اند حمایت می‌کنید! دفاعی که لازم بود کردم در عین حال بسیار متأثر شدم و فکر می‌کردم واقعاً بدبختی ایران است که از توجه چنین پادشاه مقتدری به امور اقتصادی کشور سوء استفاده و در ذهن او اینگونه شبهات خطرناک القا کند! دانستم بمناسبت مخالفت من بر علیه این سازمان دسائسی بر علیه من شروع شده و می‌خواهند من را از میان بردارند.

از آن پس آثار این دسیسه را همیشه حس می‌کردم و تردید ندارم یکی از علل و اسباب دسایسی که در دربار و محافل متفقین بر علیه من جریان یافت و منتهی به سقوط ناگهانی من (در تاریخ ۴ تیر ماه ۱۳۱۹) و متعاقب آن بازداشت خطرناک من در اداره سیاسی شهربانی کردند همین مقاومت شدید من بود بر علیه نقشه کسانی که می‌خواستند صنف مستقل بازرگان را بندگان جیره‌خوار دولت سازند!

کسانی که در زمان وزارت من تعقیب و مجازات شده بودند و بعضی از آنها معلوم شد از عمال خفیه شهربانی بودند - کسانی که از من عقب افتاده یا به ترقی من که منحصرأ از سعی و عمل و پشتکار حاصل شده بود حسادت می‌ورزیدند. چون هیچ عمل خلاف از من سراغ نداشتند و گردی بر دامن من نمی‌توانستند بنشانند در کمین فرصتی

بودند که فتنه بر علیه من بر پا کنند.

مخالفت من با شهربانی سرپرونده‌هایی که بعضی عمال آن اداره برای بیگناهان تنظیم می‌کردند (از قبیل پرونده اتهام آقای عباس آریا و غیره) و ذهن شاه را مشوب می‌ساختند و با ایستادگی متهورانه من در دادگستری منتهی به برائت آنها گردید بخصوص برداشتن پرده از بعضی از اسرار عمال شهربانی در واقعه مشهد و اعدام اسدی که قبل از وزارت من پیش آمده بود و بعد من کشف و تعقیب کردم و همچنین اقداماتی که برای رفع تضییقات شهربانی از مطبوعات بعمل آورد و اداره کل تبلیغات را بمنظور بستن اداره سانسور شهربانی (که اسم بلامسمای «راهنمای نامه‌نگاری» بر خود گذاشته بود) تأسیس کردم و اصطکاک‌های دیگر میانه من و شهربانی را سخت برهم زد و میدانی به رقبای من داد.

عدم مراوده من با مأمورین دول بیگانه بدون استثناء و رفتاری که در ملاقات‌های رسمی مانند نماینده یک کشور مستقل و با عزت نفس با همه آنها می‌کردم و هیچگاه عادت نداشتم در مذاکره با آنها برای خود شیرینی و حفظ مناسبات شخصی متعذر به امر شاه یا نظر همکاران بشوم و خود را ملزم به حفظ اسرار داخلی دولت می‌دانستم و اتفاقاً در دوره کابینه من از لحاظ حفظ بیطرفی و عجله مقام سلطنت در تحویل گرفتن لوازم تکمیل تجهیزات اقتصادی ایران با مأمورین هردو طرف متخاصم مذاکرات خشونت‌آمیزی بکرات بعمل می‌آمد و شاید هر طرف فشارها و سختگیری‌ها را منحصر به خود می‌دانست بدیهی است در سفارتخانه‌های تهران زمینه مساعدی برای قبول تلقینات مخالفین من فراهم می‌کرد! هر یک از سفرا شاید به قیاس باور می‌کرد که اگر من با او سر و سری ندارم لابد با حریف او ساختم‌ام در صورتی که اتکاء من فقط به ایران بود و چنانکه در همین مقاله در بحث راجع به بازرگانی خارجی اشاره خواهد شد در اعمال خود به هیچ وجه دولت تمایلی نشان نداده و محرکی جز مصالح ایران نداشته‌ام.

رویه مخالفت‌آمیز من با نقشه‌های اقتصادی خطرناک وزارت دارائی چنانکه پیش گذشت نیز صفوف معاندین من را تقویت کرد!

خلاصه سخن چینان بین سفارتخانه‌ها-شهربانی و دربار مشغول شدند و عاقبت کار من را ساختند! آنگاه شهربانی بر سر من چه آورد و کسان من را گرفتار چه روزهای سیاهی نمود گفتنی نیست:

عمال شهربانی برای ظاهرسازی و نمایش دادن یک توطئه پای بستگان من را به میان کشیدند و بعضی از آنها را که بکلی منزوی و از هر جریان سیاسی برکنار بودند به سخت ترین عقوبتها گرفتار کردند.

خود من ابتدا گرفتار زندان اداره سیاسی شدم متعاقب آن یکسال و سه ماه یعنی تا حوادث شهریور ۱۳۲۰ تحت نظر بودم که بمراتب از زندان ناگوارتر بود: همان کار آگاهانی که بعد از سقوط «دولت مستقله» شهربانی در تالار دیوان کیفر در دادرسی معروف به «محاكمه عمال شهربانی» به اتهام قتل و معاونت در قتل مرحوم مدرس و سایرین معرفی شدند و من مانند همه از آن محاکمه پی به هویت آنان بردم هر روز در تمام بیست و چهار ساعت بلاانقطاع یکی بعد از دیگری به نگاهبانی مرموز(!) در منزل من اشتغال داشتند ارتباط من با همه مقطوع بود و پیوسته خود را در معرض مخاطره می دیدم.

از بازداشت طولانی خودم در بین اسراء جنگی متفقین و آوارگیهای آن که بدون شک از عواقب همین سابقه گرفتاری بوده است فعلاً سخن نمی رانم. این پیش آمدها اگر برای من گران تمام شد چند استفاده معنوی برای من داشت یکی آنکه آشکار گردید که من هیچگاه معبودی جز ایران نداشته ام و اگر در زمان زمامداری به مأمورین همسایه شمال یا جنوب اظهار محرمیت و خصوصیتی نکرده ام با دشمنان آنان نیز هیچگونه عوالمی نداشته ام همه را به یک چشم نگاه کرده ام و هر جا مصلحت ایران اقتضاء داشته خشونت نموده و اتفاقاً درباره مأمورین دول محور بیشتر سختگیری و شدت نموده ام و دیگر اینکه اصولاً قدر هر نعمتی وقتی معلوم می شود که متنعم از آن محروم بماند در ایام اسارت من این معنی را در مورد نعمت وطن و استقلال داشتن خوب درک کردم:

کسی که از حمایت میهن چندی محروم بماند حس می کند وطن داشتن چه شرفی است و حاکمیت کشور برای حفظ آزادی فردی چه پناه بزرگی: نمی توانم کلماتی انتخاب کنم برای بیان تأثیری که این اسارت در اعماق قلب من بخشیده و تعصب و ایمان راسخی در آن استوار کرده است نسبت به ضرورت وجود و سیادت ایران و حقوق ثابت و لازم الرعایه این کشور و اهالی آن که بدون این تضمینات مرگ بر حیات برای ما ترجیح دارد!

برگردیم سر اصل موضوع:

## ظهور مفاسد بازرگانی دولت

سازمان «قسمت اقتصادی وزارت دارائی» محصول قانون هشتم اردیبهشت ۱۳۱۹ که به مؤسس خود نیز چندان وفا نکرد بزودی معایب خود را چنانکه پیش‌بینی می‌کردم و در حضور وزیران وقت بدون ملاحظه بیان نموده بدم ظاهر ساخت و البته قدرت دولت قبل از وقایع شهریور ۱۳۲۰ تا اندازه برای آن هم معدل و هم روپوشی بود لیکن ضعف حکومت در چند سال اخیر و زوال رعب مستخدمین ناپاک لجام گسیختگی را در این دستگاه حکمرفا نمود. عملیات اداره کل پخش که در مطبوعات منعکس می‌گردید یکی از نمونه‌های آن بود.

این سازمان که چندی بنام وزارت خواربار از وزارت دارائی جدا شد میلیونها پولی که دولت بنام تأمین خواربار از بانک ملی استقراض کرد در شکم پر عرض و طول خود فرو برد و هضم کرد ولی مردم بیگناه این کشور نان معروف بنام سیلو اختراع این دستگاه را که از ننگهای دوره معاصر است نتوانستند هضم بکنند.

پس از اختیاراتی که بموجب قانون اردیبهشت ۱۳۲۲ بعنوان تثبیت قیمتها به دکتر میلسپو داده شد و در یک مملکت مشروطه سابقه ندارد لین دستگاه به وزارت دارائی برگشت.

مداخله مستقیم دولت در بازرگانی که در این مرحله به پایه دیکتاتوری اقتصادی ارتقاء یافت اختلال را بحد کمال رسانید.

توسعه بی تناسب سازمان استخدام یک سپاه مستخدمین بدون شایستگی از لحاظ تخصص و اخلاق — ایجاد دوائر عریض و طویل که جز کندی و تراکم کارها نتیجه ندارد — تبذیر و اسراف در هزینه به درجه افراط و افزایش دیون عمومی بحدی که آینده وخیمی نشان می‌دهد و کشور را به ورشکستگی تهدید می‌کند. کمک به ترقی قیمتها بجای تثبیت آن و غیر قابل تحمل کردن زندگانی برای عموم بر اثر خبط‌های بین — عجز در استفاده یا تعمد در عدم استفاده از سهمیه‌هایی که از طرف متفقین برای کشورهای خاورمیانه معین شده بود و محروم کردن بازرگانان از آن — اجرای جیره‌بندی بوضع فضیحی یا تشویق قاچاق بوسیله شناختن بازار آزاد — بکار بستن اختیار اقتصادی برای جلب سیاست بافان و خریدن آنها بوسیله حاتم‌بخشی در مورد کالاهای انحصاری و مداخله در

سیاست کشور به نفع حمایت خود نه به نفع دولت و ترویج فساد اخلاق در بین سیاستمداران مملکت از راه توزیع طعمه‌ها - معطل کردن کالاهای وارداتی در گمرکات و احتکار محصول کارخانجات دولتی در ایام سختی که هم مردم احتیاج مبرمی به آن دارند و هم خزانه عمومی نیازمند به دریافت بهای آن است.

بطور خلاصه می‌توان گفت اگر تعمد یعنی دستور داشتند هم مردم را به حال تنگی و محرومیت نگاهدارند و هم ساختمان اقتصادی کشور را از بیخ و بن منهدم سازند بهتر از این موفق نمی‌شدند. اکتشافاتی که هیئت تصفیه اختیارات اردیبهشت ۱۳۲۲ اخیراً نموده شرم‌آور است.

بنگاههایی که میلیونها ابوابجمعی داشته‌اند به اندازه یک دکان بقالی دارای دفتر و دستک نبوده‌اند! سوراخهایی که کشف شده گفتنی نیست:

یکی از بازرسانی که مورد اعتماد من است در ضمن اشاره به اعلام اختلاسات حکایت می‌کرد که در یکی از زوایای این خوان نعمت در مدت شمشاه روزی قریب یکصد و هشتاد هزار ریال از ربع نان و فضولات سیلو «مداخل» برده‌اند! خدا برکت بدهد! نمی‌دانم دولت مأمور تصفیه با این تجارب تلخ دیگر به چه امید این سیستم را تعقیب کرده و از تبدیل دستگاه اردیبهشت ۱۳۲۲ به یک هیئت مدیره اقتصادی برای جلوگیری از این دستبردها جز لوٹ کردن مسئولیت چه انتظاری داشت؟ در یک عصری که فساد اخلاق اینطور متأسفانه بر جامعه ما غلبه کرده است و در نتیجه اشتباه مجلس سیزدهم و زمامداران وقت با تجویز تجدید نظر در احکام قطعی محکومیت بجای عفو یا اعاده حیثیت و طرز اعمال این اجازه قانونی خلاف تدبیر و سست شدن عمل مکافات و تعقیب کیفری بطور کلی رعب از مجازات از دل مختلسین و مرتشیان زوده شده است دیگر ما چه مدعی داریم در مسئله مداخله دولت در امر بازرگانی پافشاری کنیم و بازرگانان ایرانی را از حرفه طبیعی و مشروع خود عقب رانده موجبات فساد دستگاه دولت را ابقاء نماییم.

پیش‌گفتم که در آغاز زمامداری من در پائیز ۱۳۱۸ در ضمن مطالعه اوضاع اقتصادی کشور که بمناسبت اشتعال نائره جنگ در اروپا کسب اهمیت و وخامت کرده بود غیر از مسئله شرکتها و انحصارات دولتی و سیستم اقتصادی کشور مجبور بودیم به مسئله بازرگانی خارجی ایران توجه مخصوص نماییم. مشکلات آنرا در آن موقع تشریح



کردم اینک برای تکمیل مبحث ناچارم تدابیری که برای علاج آن وضعیت وخیم اتخاذ نمودیم بیان نمایم:

### الف - نقشه تبدیل معاملات آلمان به تجارت با آمریکا

گفتم که بر اثر تعطیل تجارت شوروی و نایاب بودن اسعار خارجی و تسهیلات قرارداد پایاپای قسمت اعظم بازرگانی خارجی ایران بدست آلمانها افتاده بود و وقتی که من زمامدار شدم بر اثر غفلت مقامات ایرانی معادل چهار میلیون مارک در حساب تهاتر از آلمانها بستانکار بودیم.

ادامه این وضعیت با اشتعال جنگ در اروپا دیگر مصلحت نبود و به سیاست بی طرفی ما ممکن بود لطمه بزند بعلاوه اشکالات عملی زیاد داشت.

جنگ ما را دچار بحران وخیمی کرده بود:

متفقین از یکطرف با اعلام محاصره تجارتنی آلمان توقع داشتند از هر گونه خرید و فروش با آلمان خودداری کنیم و حتی از تحویل گرفتن کالاهای آلمانی برای وصول چهار میلیون مارک طلب ایران صرف نظر نمائیم و بعداً از معاملات ما با بعضی از کشورهای بی طرف هم بعنوان اینکه ممکن است آن کشورها واسطه معاملات با آلمان بشوند می خواستند جلوگیری کنند و از طرف دیگر برای معاملات ایران بخصوص فروش کالاهای صادراتی ایران از جمله خشکبار و قالی ما در قلمرو خود بازاری به ما نداشتند تکلیف بکنند سهل است از سهمیه ای که قبل از جنگ از ما می گرفتند عملاً کاسته شده بود.

غیر از اقداماتی که از مجرای وزارت امور خارجه برای رفع این محظورات بعمل می آمد من شخصاً هم به وزیرمختار ایران که بعد از مدتی بلامتصدی بودن پست سفارت لندن به آنجا اعزام داشتیم تعلیمات شفاهی و کتبی دادم که توجه مقامات دولت انگلیس را به وضع اسف انگیز تجارت خارجی ما جلب و درخواست کند ترتیبی برای خرید کالاهای صادراتی ما بدهند و ما را از این مضیقه خلاص نمایند.

و همچنین هنگامی که آقای سیمور وزیرمختار انگلیس احضار شده و برای مراسم تودیع به ملاقات من آمده بود خواهش کردم از مقام جدیدی که در وزارت خارجه لندن به او داده اند و در کارهای خاورمیانه دخالت خواهد داشت استفاده کرده مساعدت اولیاء

دولت انگلیس را نسبت به حوائج اقتصادی ما فراهم کند مخصوصاً به ایشان تذکر دادم: متفقین که توقع دارند معاملات ایران با آلمان قطع شود اقتضا دارد بیش از پیش از ما بخرند اگر خشکبار ما بدون مشتری بماند بفلاحات آذربایجان و خراسان ما مثلاً چه صدمه وارد می آید و قسمت مهم مردم این دو استان بزرگ که از باغداری معیشت خود را می گذرانند باید از گرسنگی بمیرند!

البته به این اقدامات نمی شد اکتفا کرد و یک تدبیر اساسی لازم بود: تعطیل کردن تجهیزات اقتصادی کشور را در مدت جنگ مقام سلطنت اجازه نمی داد و انصافاً در بعضی قسمتها حیف هم بود زیرا راه آهن سرتاسری که ساخته شده بود لوکوموتیو و واگون لازم داشت والا ریلهایی که روی اینهمه پلهای عظیم و در کف تونلهای شاهکار مهندسی با این هزینه های هنگفت گذاشته شده بود می بایستی زنگ بزند:

همینطور کارخانجاتی که بوجود آمده بود نواقصی داشت که اگر نمی کردیم سرمایه اولیه آن به هدر می رفت.

این حوائج ایجاب می کرد که ایران از داد و ستد با یک کشور صنعتی نتواند صرف نظر کند.

همین حاجت بعلاوه علاقه ای که بحفظ بیطرفی داشتیم ما را متوجه اتا زونی کرد که در آن زمان وارد جنگ نبود.

من شخصاً با اطلاع مقام سلطنت با نماینده سیاسی امریکا در تهران داخل مذاکره شدم و علاقه و مصلحت ایران را به ایجاد روابط بازرگانی مفصلی با کشورهای متحد امریکای شمالی خاطر نشان کردم و حتی یکبار بوسیله او پیام مستقیمی به کردل هل وزیر امور خارجه امریکا فرستادم و جواب امیدبخشی از او دریافت داشتم ما اگر می خواستیم ماشین آلات یا لکوموتیوهای امریکائی را نقد خریداری کنیم اسعار بقدر کافی نداشتیم. اگر می خواستیم از محل صادرات ایران به امریکا واردات خود را تأمین کنیم چون صادرات ما با تازونی نسبت به سفارشاتى که در نظر داشتیم ناچیز بود به مقصود نائل نمی شدیم. برای رفع این محذور ابتدا در مقام تحقیق برآمدیم که اگر مقتضی باشد اعتباری از بانکهای امریکائی برای این خریدها تحصیل نمائیم و چون نتیجه تحقیقات مطابق منظور درنیامد راه حل دیگری در نظر گرفتیم و آن این بود که از وزارت بازرگانی

واشنگتن بخواهیم موجبات یکنوع تهاتری را با امریکا برای ما فراهم کند که در نتیجه ما بتوانیم تمام حوائج تهاتری را با امریکا سفارش بدهیم و در ظرف دو سال تحویل بگیریم و بهای آنرا از محل صادرات ایران در ظرف مدت طولتری تادیه نمائیم یک برنامه هم طرح کنیم که صادرات ایران به امریکا تکثیر شود یعنی کالاهای ایرانی را که در امریکا بازار دارد بیشتر تولید کنیم.

البته تنظیم این برنامه کار آسانی نبود زیرا اتا زونی در عین حال که کشور صنعتی است فلاحتی هم هست و محصولات مشابه با کالای ایرانی زیاد تولید می‌کند و احتیاج به خرید آن ندارد معه‌ذا پس از مطالعات لازم توانستیم کالاهائی در نظر بگیریم که هر قدر ما بتوانیم تولید کنیم در امریکا خریدار خواهد داشت من برای اینکه در این امر خطیر که در آن موقع برای ما اهمیت حیاتی داشت وقفه حاصل نشود مذاکرات آنرا خود بدست گرفتم و مکرر کاردار امریکا را برای مذاکره به دفتر خود می‌خواندم. مراکز امریکائی ابتدا به عذر اینکه این رابطه بعد از جنگ تعقیب نخواهد شد چندان حسن استقبال نمی‌کردند سعی کردیم این سوءظن آنها را رفع نمائیم و برای مزید اطمینان موافقت خود را برای عقد یک قرارداد بازرگانی ایران و امریکا که از سه سال قبل از آن تاریخ بکلی مسکوت مانده بود اصولاً اعلام کردیم و حتی طرح قرارداد را در یک کمیسیونی تحت نظر خود تهیه و تسلیم کاردار امریکا نمودم، راجع به تهاتر هم چون تجارت در امریکا مانند آلمان تحت نظر و بازرسی دولت نبود و بستن قرارداد تهاتر با دولت امریکا عملی بنظر نمی‌رسید راه‌حلی که فکر کردم این بود که در نیویورک یک شرکت تجارتي با سرمایه ایرانی و امریکائی تاسیس کنیم که واسطه معاملات ایران و امریکا بشود. تمام مصنوعات امریکائی مورد احتیاج ما را از بنگاههای مختلف خریداری کرده بهای آنرا از صادرات ایران تدریجاً استهلاک نماید.

انصافاً دولت امریکا مخصوصاً شخص کردل هل نسبت بمنویات ما ابراز مساعدت می‌نمود و موجب سپاس‌گزاری من بود. مذاکرات من به اینجا رسیده بود که من از خدمت معاف شدم و پس از من درست نفهمیدم چه شد.

طرح قرارداد بازرگانی که من داده بودم و قرار بود در ظرف چند ماه بعد از جلب نظر مراکز اقتصادی امضاء شود نمی‌دانم چرا بطول انجامید و قرارداد بازرگانی فقط بعد از

وقایع شهریور ۱۳۲۰ منعقد گردید و پروژه تأسیس شرکت ایران و امریکا هم خیال می‌کنم متأسفانه بعد از کناره‌گیری من مسکوت مانده باشد. اگر این بنگاه بوجود آمده بود فوائد بزرگی در سالهای اخیر جنگ از آن عاید ما می‌شد و ایران در این سنوات دچار این عسرت‌های طاقت‌فرسا نمی‌گردید.

### ب - عقد قرارداد بازرگانی ایران و شوروی در فروردین ۱۳۱۹ نجات ایران از یک فاجعه بزرگ در سال ۱۳۱۹

گفتم که از سال ۱۳۱۷ روابط بازرگانی ایران و شوروی بکلی قطع شده بود در کابینه سلف من هیئتی به ریاست کفیل وزارت بازرگانی به مسکو فرستاده شده بود که پس از چند ماه معطلی در آنجا بدون نتیجه مراجعت کرد و یکی از اشکالات مهم مسئله لزوم تساوی خرید و فروش بود که شورویها نمی‌خواستند زیر بار آن بروند و نظرشان این بود که الزامی برای خرید از ایران به اندازه فروش نداشته و بهای مازاد فروش خود را به اسعار خارجی (لیره) از ما دریافت دارند.

دولت ایران هم به تعادل صادرات و واردات خود علاقه داشت و مذاکرات قطع شده بود.

حکومت شوروی از جهات دیگر منجمله بسط معاملات با آلمان و دخالت مهندسين آلمانی در ساختمان بعضی تأسیسات در کنار بحر خزر که در کابینه سلف من واقع شده از دولت ما گله‌مند بود خلاصه وقتی که من به ریاست دولت تعیین شدم در روابط بین ایران و همسایه شمالی سردی و کدورت کاملاً محسوس بود.

بخاطر بیاورید که در آن اوان از انجمن مونیخ به بعد روابط متفقین با اتحاد جماهیر شوروی تیره شده بود ابتدا سرنوشت لهستان تعیین و سپس کشورهای بالتیک (لیتوانی لتونی و استونی) یکی بعد از دیگری وارد در جرگه جماهیر شوروی شده بودند و نوبت به تصفیه حساب با فنلاند رسیده بود و کار بجائی رسید که در جامعه ملل علناً متفقین بر علیه اتحاد جماهیر شوروی آغاز خصومت و حکم اخراج آن را از آن مجمع بین‌المللی صادر کردند.

خاور میانه میدان مخاصمه در نظر گرفته شده بود:

از یکطرف ژنرال ویکان در سوریه شروع به تجهیزات کرده نیروی عظیمی در آنجا

تهیه می دید و از طرف دیگر حکومت شوروی در خاک قفقاز نزدیک مرزهای ایران قوای مهمی تمرکز داده بود.

اطلاعات موثقی می رسید که این دو قوه در مقابل یکدیگر تشکیل شده بر من بطور قطع معلوم نشد که کدام طرف تجاوز را شروع خواهد کرد لیکن خلاصه گزارشهای واصل در آنزمان بدینقرار بود:

از ناحیه ستاد قوای ژنرال ویکان گزارش می رسید که انتظار دارند ایران از طرف همسایه شمالی مورد تجاوز واقع شود و در اینصورت نیروی سوریه را برای دفع قوای شوروی به ایران سوق بدهند.

عنوان حکومت شوروی همچنان که از اطلاعات واصله استنباط می شد این بود که معادن نفت بادکوبه در خطر است و ژنرال ویکان مترصد بهانه است برای اینکه از راه ایران به قفقاز حمله نماید.

آژانسهای خارجه سنجمله آژانس استفانی در مقام تفتین برآمده اخباری نشر می دادند که ایران بزودی اشغال و میدان جنگ خواهد شد و با این تبلیغات جنگ اعصاب را برپا کرده بودند.

کم کم بعضی نغمه ها آغاز گردید و اعتراضاتی می رسید که موجب نگرانی بود از جمله شکایت می کردند که طیاره های ناشناسی از خاک آذربایجان عبور نموده اند! با این مقدمات و مطابق اطلاعات دیگری هر آن انتظار داشتیم که بقوای تمرکز یافته فرمان حرکت بدهند و سیل بنیان کنی از چند جهت متوجه کشور ما شود! و اگر چنین مصیبتی نصیب ایران می شد عواقب هولناکی داشت و از ما چیزی باقی نمی ماند زیرا جنگ در اروپا بعد از ختم کارزار لهستان در پشت خطوط ماژینو که در آن اوان هنوز غیر قابل عبور بنظر می رسید متوقف شده بود و اگر ایران اشغال می شد جنگ باتمام خونریزی ها و ویرانیهای آن از اروپا به کشور ما منتقل می کردند و معلوم بود بر سر ما چه می آمد!

اوائل زمستان ۱۳۱۸ این مصیبت برای ما حتمی الوقوع شده و در توجه این خطر بزرگ برای ما تردیدی باقی نبود این مقاله گنجایش آنرا ندارد که نگرانی هیئت دولت را در آن اوقات و وحشت و اضطرابی که در محافل مطلع حکمفرما و تأثیری که نزدیکی خطر در بازار ما و بالنتیجه بین مردم بخشیده بود تشریح کنم!

این نکته هم نگفته نماند همانطور که ما از خطر اشغال ایران وحشت داشتیم

قرائنی بود که دلالت می‌کرد دیگران هم از ما اندیشناک بودند.

ارتش ما را ناچیز نمی‌پنداشتند بعلاوه نگران بودند که مبادا ما سر و سرهائی داشته باشیم از جمله در ملاقاتی که با سفیر کبیر شوروی دست داد با اجازه قبلی مقام سلطنت به او اظهار داشتیم. به سمت نخست‌وزیر ایران به شما رسماً اطمینان می‌دهم که ایران با هیچ‌جا بند و بستی ندارد!

تأثیر عمیق این اظهار را در قیافه سفیر برای العین مشاهده کردم!

دولت در عین حال که از وارد شدن در بند و بست‌های سیاسی برای حفظ بی‌طرفی می‌خواست پرهیزد تشخیص داد که این نگرانیها و سوءظن‌ها را از همه طرف هرچه زودتر به هر وسیله ممکن باشد باید رفع کرد والا خطر حتمی الوقوع بود و آن به آن نزدیکتر می‌شد.

یکی از موجبات نگرانی و تیرگی افق ایران تعطیل روابط بازرگانی ایران و شوروی بود که مذاکره تجدید آن از دو سه سال قبل مسکوت مانده و مانع بزرگ آن ظاهراً مسئله التزام به تعادل در خرید و فروش بود که شورویها آنرا «نتوبالانس» می‌خواندند و به هیچ‌قیمت زیر بار آن نمی‌خواستند بروند.

شاه چنانکه در خطابه روز افتتاح مجلس شورای ملی (دوازدهمین دوره قانون‌گذاری) اشاره و چند روز بعد در حضور وکلاء در روز اسب‌دوانی دشت گرگان تکرار و تأیید نمودند به حفظ تعادل در واردات و صادرات ایران و شوروی و احتراز از تادیه بهای مازاد کالاهای روسی باسعار (لیره) تصمیم غیرقابل‌تزلزلی داشتند چه در آن اوان ایران از حیث اسعار فوق‌العاده در مضیقه بود لیکن در قبال خطر قانع شدند که امنیت بین‌المللی ایران نباید فدای قاعده تجارتي «نتوبالانس» شود فکر کردیم که اگر در نتیجه انحراف از این قاعده در معاملات با اتحاد جماهیر شوروی مبلغی به لیره بدهکار می‌شدیم ارزشش داشت: زیرا تجدید روابط بازرگانی در آن هنگام متضمن نتایج معنوی بود و در رفع کدورت و برودت و اعاده روابط مودت و حسن همجواری بین دو کشور که در آن روزگار آشفته بسیار اهمیت داشت کمک می‌کرد.

وانگهی این انحراف هم چاره داشت ممکن بود کمتر و بقدر استطاعت (از حیث موجودی اسعاری) خرید کنیم.

وقتی که این تصمیم گرفته شد دیگر معطل نشدیم زود جنبیدیم و خوب جنبیدیم!

همگی (یعنی هم دولت و هم مأمورین) از چه فرصت‌هایی استفاده کردیم و یک آن غفلت و اتلاف وقت روا نداشتیم و چگونه منتهای حسن نیت را در مذاکرات ابراز و موقع‌شناسی نمودیم داستانی است که از حوصله این رساله خارج است و در موقع مقتضی باید به تفصیل بیان نمایم.

خلاصه — اگر در آن چند هفته که در زمستان ۱۳۱۸ در جریان جنگ فنلاند سیاست بین‌المللی کسب و خامت کرده بود غفلت می‌کردیم و حالت روحیه که بر اثر آن در مراکز بزرگ حکمفرما بود می‌گذشت و فرصت فوت می‌شد دیگر از خطری که از چند طرف متوجه ایران بود با هیچ قوه و تدبیری نمی‌شد جلوگیری کرد خوشبختانه دستی که ایران در آن ایام بطرف همسایه شمالی دراز کرد از طرف اتحاد جماهیر شوروی فشرده شد اواخر اسفند ۱۳۱۸ یعنی همان ایامی که به مناسبت پایان زمستان و مساعد بودن هوا برای عملیات نظامی مطلعین انتظار حوادث خونین را داشتند مذاکرات خاتمه یافت و قرارداد در مسکو پاراف شد و متعاقب آن پس از نوروز ۱۳۱۹ در تهران به امضاء رسید.

بخاطر دارم وقتی که دولت خبر آنرا بوسیله وزیر امور خارجه در جلسه مجلس شورای ملی اعلام داشت تأثیر بسیار عمیقی در افکار عموم بخشید و همه از گذشتن این خطر بزرگ شادمانی می‌کردند و آنها که از وخامت آن خوب اطلاع داشتند به دولت صمیمانه تبریک می‌گفتند اگر بگویم با این عمل دولت ایران خدمت بزرگی نه فقط به این کشور بلکه به تمام خاورمیانه کرد هیچ مبالغه نیست متأسفانه تندباد حوادث شهریور ۱۳۲۰ غبار فراموشی بر این موفقیت ما ریخت خواص و مطلعین فراموش کردند و ملت ایران اصلاً توجه نکرد که درست یکسال و نیم قبل از اشغال ایران که مطالب یک نقشه مورد توافق نظر دو متفق صورت گرفت طوفان هولناکی از دوباد مخالف در پشت ابرهای آسمان ایران از دور نمودار شد که سانحه شهریور در مقابل آن صاعقه بیش نبود.

اگر در آن ایام مطبوعات مانند امروز آزادی و اجازه داشتند در اطراف حوادث سیاسی قلمفرسایی کنند مردم می‌توانستند درک بکنند که مقارن جنگ‌های برق‌آسای هلند، بلژیک و فرانسه در بهار ۱۳۱۹ مصائبی خونین‌تر از آن تا پشت گوش ما آمد و چیزی نمانده بود که ما بلاگردان آن کشورها بشویم و فضل خداوند و وطن‌پرستی خدمت‌گذاران کشور ایران را از این ورطه هولناک نجات بخشید. محافل بین‌المللی در آن زمان از این عمل ما چه فکر کردند نمی‌دانم. اما من به سهم خود در آن روزگار

بحرانی که کشورها مانند برگ خزان می‌ریختند هیچ فکری جز علاقه به نجات هموطنان از آفات جنگ و خونریزی در دماغ خود نمی‌توانستم پیروانم یکی از محارم من گواه است که در روزهای تاریک زمستان ۱۳۱۸ به او گفتم و سوگند یاد کردم که اگر در زمان زمامداری من این بلا بر ایران نازل شود با اینکه در آن عصر نخست‌وزیر اختیاردار کشور نبودم این ننگ را برای دودمان خود نمی‌توانم بگذارم و حتماً انتحار خواهم کرد.





## فصل چهارم

### اسارت از طرف بیگانگان

وقتی که در شهریورماه ۱۳۲۰ ایران را نیروی متفقین اشغال کردند من یک سال و چند ماه بود خانه نشین و تحت نظر بودم و در آن مدت فقط هفته ای سه روز مجاز بودم با یک فاصله از کارآگاهان مأمور منزل من که همانند سایه دنبال من می آمدند یکراست برای تدریس به دانشکده حقوق بروم و همانطور به منزل برگردم.

اما پس از اشغال ایران که رژیم دولت تغییر کرد من هم مانند خیلی ها که یا در زندان و یا مثل من تحت نظر بودند آزادی خود را برای چندی ظاهراً بازیافتیم. اما یک آزادی توأم با اندوه و تأثر از سرنوشت مملکت از تسلط بعضی سیاست های خارجی که در زمان زمامداری من سعی کرده بودند ایران را از بیطرفی خارج کنند و یکبار هم که خواستند ایران را اشغال کنند با حسن تدبیر جلوگیری شد و با وخامت جنگ که مستلزم تصمیمات حاد و سریع و غالباً بدون تحقیق و مطالعه است و عاقبت من قربانی آن شدم. بالاخره تأثر از اینکه با اشغال ایران صحنه سیاست مملکت جولانگاه محارم سفارت خانه ها و معاشرین افسران خارجی شده بود و برای امثال من تصدی شغلی در قویه مجریه مملکت نه شانسی بود نه رغبتی تا اینکه نوبت انتخابات تهران رسید و به تشویق عناصر شریفی که از این اوضاع ناراضی بودند من کم کم وارد معرکه انتخابات شدم و با افراد ملی و مورد توجه مردم مانند دکتر مصدق، سید محمد صادق طباطبائی، حاج سیدرضا فیروزآبادی و دکتر شفق و امثالهم ائتلاف نمودم و دانشجویان دانشگاه و میلیون تصمیم گرفتند این افراد را بهر نحوی که ممکن است از صندوق ها بیرون بیاورند.

### چگونه بازداشت شدم

در بحبویه فعالیت‌های انتخاباتی ارتش متفقین من و قریب یکصد و هشتاد نفر از رجال، امراء ارتش، افسران ارشد، قضات و مالکین و بازرگانان و مهندسين راه‌آهن را بازداشت کردند و عده‌ای از آنها متهم بودند که با بعضی عمال دولت محور که در ایران مانده و در اختفاء می‌زیستند ارتباط گرفته بودند که من از این جریان بی‌اطلاع بودم. اگر بخواهیم به مشهودات خود در زندان متفقین پردازم صدها صفحه باید یادداشت کنم هیمنقدر اشاره می‌کنم با چه وضع فجیعی سربازان بیگانه با مسلسل‌های دستی جمعی از ما را مانند جنایتکاران نه محبوسین سیاسی از عمارت مرکزی شهربانی در تاریکی شب دستگیر و در اراضی جنوب سیلوی تهران در یک دخمه تاریک زیرزمینی فاقد همه‌گونه لوازم زندگی حتی فرش قریب دو هفته در انبوه پشه و مگس و حشرات مختلف نگاهداشتند و با صدهای پی در پی گلنگدن تفنگ قراولان ما را ارباب می‌نمودند و بعد یک روز سپیده‌دم ما را باضافه عده‌ای که از جای دیگر آورده بودند به فاصله زیادی خارج از ایستگاه تهران سوار یک قطاری کردند که واگون‌های آن با پرده‌های ضخیم تاریک شده بود و بدون توجه به گرمای خفه‌کننده آن روز تمام منافذ تنفس و دیدن فضای خارج را بکلی مسدود کرده بودند. البته تعبیه این پرده‌ها برای این بود که اسرا ندانند به چه مقصدی به طرف شمال یا جنوب خواهند رفت و تمام روز در این اضطراب بمانند که آیا در قزوین تحویل ارتش سرخ و یا در یکی از اردوگاه‌های سوزان خوزستان پیاده خواهند شد. تا اینکه بالاخره بعد از غروب آفتاب چند کیلومتر خارج از شهر اراک و دور از جاده در اردوگاهی موسوم به قفس شماره ۱۲ محصور از سیم‌های خاردار در زیرزمینی مستور از خار مغیلان در میان اسرای جنگی از اتباع طبقه سوم آلمان و ایتالیا و بلغارستان در چادرهای سربازی جا دادند بدون هیچ‌گونه لوازم خواب و پوشاک و استحمام حتی یک پیراهن و آشور و یا یک دستمال خوراک مهوعی که برای ما می‌آوردند در نوانخانه‌ها هم یافت نمی‌شد که دور می‌ریختیم و اگر فصل انگور اراک نبود از گرسنگی تلف می‌شدیم و این وضعیت یک ماه طول کشید تا بستگان ما پس از دوندگی‌ها توانستند به قفس ما راه یابند و لوازم بسیار محدودی بما برسانند.

خلاصه از اوایل شهریور ماه ۱۳۲۲ ما را بازداشت کردند در آن تاریخ علی سهیلی



در نخست وزیر سهیلی از طرف متفقین بازداشت شدم.

نخست وزیر ایران بود. سید محمد تودین بتازگی به وزارت کشور معرفی شده بود. مجلس سیزدهم روزهای آخر حیات خود را طی می کرد و چون انتخابات در سرتاسر کشور آغاز شده بود و کلاء در حوزه های انتخابیه خود سرگرم زمینه سازی و زد و خورد با رقیبان خود بودند. وزارت جنگ را سپهد امیراحمدی عهده دار بود و در رأس ستاد ارتش سرتیپ جوانی بنام علی رزم آرا که همه امراء ارشد او بودند قرار داشت. فقر و فاقه مجاعه سرتاسر ایران را فرا گرفته و همه روزه عده کثیری از مردم از گرسنگی و بیماری جانکاه تیفوس از بین می رفتند.

برای اینکه بهتر از اسارت فرزندان این آب و خاک مستحضر شویم با هم مروری به صفحات روزنامه های آن روز می افکنیم.

روزنامه امروز و فردا شرح نخستین بازداشت را اینطور می نویسد: دیروز (۸ شهریور)

ساعت ۹ صبح عده‌ای از سربازان خارجی که ظاهراً امریکائی و شاید انگلیسی بوده‌اند در بنگاه راه‌آهن عده‌ای را در اتاق‌های خود دستگیر و تحت‌الحفظ جلب نموده‌اند. بطوریکه شنیده شده است عده‌ای از ماموران پلیس راه‌آهن نیز دستگیر شده‌اند و ممکن است غیر از اشخاصی که نامبرده می‌شود بعداً عده‌ای دیگر نیز بازداشت شوند.

روزنامه میهن‌پرستان می‌نویسد: ساعت ۹ صبح دوشنبه عده‌ای از سربازان امریکائی و انگلیسی بدون اطلاع قبلی دولت عده کثیری از روساء و کارمندان بنگاه و ساختمان راه‌آهن را در اتاق‌های کارشان توقیف کرده و با زدن دستبند و نمره مخصوص به پشتشان قسمتی را روانه اراک نمودند و بطوریکه اطلاع حاصل شد عده دیگری را در جنوب و ایستگاه‌های آن ناحیه توقیف نموده‌اند.

در تعقیب این خبر هیئت دولت جلسه‌ای تشکیل داده و موضوع را با اطلاع وزرای مختار انگلیس و امریکا و کاردار شوروی می‌رساند و اظهار شده است اگر مقامات خارجی نسبت به اشخاصی مظنون هستند بایستی بوسیله مقامات داخلی عمل می‌شد در نتیجه سیاهه‌ای از طرف مقامات انگلیسی و امریکائی که مورد سوءظن بوده‌اند به دولت داده می‌شود.

از دوشنبه شب عده کثیری بوسیله مأمورین شهربانی جلب و توقیف شد. و بطوریکه اظهار اطلاع می‌شود سیاهه مزبور بیش از ۹۵ نفر بوده است. مأمورین شهربانی برای توقیف و جلب آقای سید ابوالقاسم کاشانی به منزل مشارالیه مراجعه کردند ایشان را در منزل نیافته‌اند. نشر این خبر موجب هیجان بازار شده و در نتیجه بازاریان به عنوان اعتراض بازار را تعطیل کرده‌اند. بهرحال منزل مشارالیه تحت نظر مأمورین شهربانی است امروز مقارن ساعت یازده و نیم سرریدرز بولارد وزیرمختار انگلیس وزیر امور خارجه را ملاقات کرد و نیم ساعت بعد کاردار سفارت شوروی وزیر خارجه را دیدار نمود.

روز بعد روزنامه میهن‌پرستان در تکمیل مطالب دیروز خود اطلاعات زیر را منتشر کرد:

سیاهه‌ای از طرف مقامات خارجی برای توقیف ایرانیان مظنون به دولت داده شده که شامل اسامی ۱۸۰ نفر است که ۲۸ نفر آن از افسران ارتش می‌باشند. وزارت جنگ از نظر همکاری با مقامات متفقین دو ساعت پس از اطلاع اقدام به

توقیف افسران مزبور نمود و آنها را در باشگاه افسران بازداشت کرد. افسران توقیف شده مقیم تهران ۱۸ نفرند، ۱۰ نفر دیگر در اصفهان و کرمانشاه می باشند که آنها هم توقیف شده اند.

بقرار اطلاعی که خبرنگار ما کسب نموده روز گذشته کلنل پیوس انگلیسی تیمسار سرتیپ رزم آرا را در ستاد ارتش ملاقات نموده و راجع به جریان فوق مذاکراتی کرده است و نیز دیروز صبح شنیده شد که تیمسار سرتیپ رزم آرا رئیس ستاد ارتش بعنوان اعتراض برعلیه اینگونه مداخلات متفقین که ناقض استقلال کشور است استعفای خود را تقدیم وزارت جنگ نموده و در نتیجه جلسه هیئت دولت تشکیل شد و در اطراف این موضوع مذاکرات مفصل به عمل آوردند.

### اعلامیه وزارت کشور

بدنبال توقیف ۱۸۰ نفر از مقامات، وزارت کشور اعلامیه زیر را صادر نمود:

«باستحضار عموم می رساند که اخیراً یک سازمان آلمانی بمنظور جاسوسی و ایجاد اختلال که به شعب مختلفه تقسیم و در رأس آن عمال آلمانی که بطور غیرقانونی در ایران سکنی داشته اند قرار گرفته بودند کشف گردید و معلوم شده است که این سازمان در صدد تهیه شورش و اقدامات مسلحانه برعلیه کشور بوده و نیز می خواسته اند پلها و تونلهای خطوط آهن خراب و ارتباطات نقلیه را مقطوع سازند تا از حمل کالاهای نظامی متفقین ممانعت بعمل آمده و همچنین وسائل حمل و نقل مواد مورد احتیاج ایران را مختل سازند و بالنتیجه در اوضاع کشور ناامنی ایجاد و مناسبات همکاری بین ایران و متفقین را برهم زنند.

متأسفانه عده ای از ایرانیان مظنون می باشند که در این اعمال شرکت داشته و با عمال آلمانی همکاری نموده اند بنابراین از لحاظ حفظ مصالح کشور و تعهدی که دولت ایران در اجرای پیمان اتحاد دارد در بازداشت آنها اقدام بعمل آمده تا مورد بازجوئی قرار گیرند.

از اشخاصی که اطلاعات راجع به فعالیت سازمان نامبرده یا محلی که آلمانیها در آنجا از تعقیب مصون مانده اند داشته اند تمنا می شود اداره کل شهربانی را مطلع سازند.

وزیر کشور تدین

پس از انتشار اعلامیه وزارت کشور غالب مطبوعات در مقام حمله به دولت برآمده و توضیحات بیشتر خواستند و در نتیجه مجلس شورای ملی یک جلسه خصوصی تشکیل داد. در این جلسه ابتدا به توقیف اشخاص از بنگاه راه‌آهن و بعضی از وزارتخانه‌ها در ظرف این دو روز بعمل آمده از نخست‌وزیر توضیح خواسته شده است که از قرار معلوم دستگیری و بازداشت آنها وسیله مأمورین خارجی به عمل آمده و باید مورد اعتراض واقع شود. آقای نخست‌وزیر توضیح داد که در بنگاه راه‌آهن چند نفر از مهندسين خارجی را مأمورین خارجی دستگیر نموده‌اند و بقیه اشخاصی که مظنون بوده‌اند توسط اداره شهربانی و وزارت جنگ توقیف شده‌اند و آنچه معلوم شده است و پس از دستگیری یکنفر آلمانی که در تهران چندی قبل بعمل آمد اشخاصی که مظنون هستند توسط دولت دستگیر و برطبق موافقتنامه که در کابینه سابق بین وزارت امور خارجه به امضاء رسیده بازداشت‌شدگان را به سلطان‌آباد اراک می‌فرستند و از آنجا با حضور نماینده وزارت دادگستری و نماینده وزارت امور خارجه رسیدگی و دادرسی خواهند نمود و در صورتی که بیگناه باشند آزاد خواهند شد.

اکنون توجه به لیست عده‌ای از بازداشت‌شدگان و مشاغل آنها خواهیم پرداخت.

- ۱ — حضرت آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی روحانی مبارز و معروف
- ۲ — دکتر احمد متین‌دفتری استاد دانشگاه و نخست‌وزیر پیشین
- ۳ — دکتر محمد سجادی مدیرعامل بانک رهنی و وزیر سابق راه
- ۴ — نوبخت نماینده مجلس در ادوار گذشته و حال
- ۵ — علی هیئت رئیس شعبه ۸ دیوانعالی تمیز<sup>۱</sup>
- ۶ — علی اکبر موسوی‌زاده رئیس کل دیوان کیفر کارکنان دولت<sup>۲</sup>
- ۷ — حمید مجتهدی معاون دادستانی تبریز
- ۸ — حسینقلی نقیب‌زاده مشایخ، وکیل درجه اول دادگستری

۱. علی هیئت پس از آزادی از زندان چندی بعد دادستان کل شد و به ترتیب سناتور وزیر دادگستری، استاندار فارس و رئیس دیوان عالی کشور گردید.

۲. موسوی‌زاده پس از استخلاص از زندان به مستشاری کیوان عالی کشور منصوب شد. در کابینه قوام‌السلطنه در سالهای ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ استاندار تهران، وزیر دادگستری و وزیر مشاور گردید در حزب دموکرات قوام به قائم‌مقامی رهبر رسید.

- ۹ - شیخ عبدالمجید مینوچهر، وکیل درجه اول دادگستری
- ۱۰ - دکتر محمود مشاور، وکیل درجه اول دادگستری
- ۱۱ - ابراهیم سپهر، وکیل درجه اول دادگستری
- ۱۲ - سرلشگر فرج الله آق اولی، رئیس تشکیلات ژاندرمری و دادرسی ارتش
- ۱۳ - سرلشگر ابوالحسن پورزند، رئیس اداره اصلاح نژاد اسب و فرمانده سابق لشگرهای آذربایجان و فارس
- ۱۴ - سرلشگر فضل الله زاهدی، فرمانده لشکر اصفهان
- ۱۵ - سرتیپ محمد صادق کوپال، رئیس سابق شهربانی و نظام وظیفه
- ۱۶ - سرهنگ حسن بقائی، رئیس قورخانه
- ۱۷ - سرهنگ نصرالله زنده دل، معاون اداره نظام وظیفه
- ۱۸ - سرهنگ صادق فروهر، افسرمنتسب به ستاد ارتش
- ۱۹ - سرهنگ صفرعلی انصاری، رئیس مخازن مهمات پارچین
- ۲۰ - سرهنگ محمود دولو، فرمانده تیپ کرمانشاه
- ۲۱ - سرهنگ حسین مهین، معاون فرماندهی لشکر ۱ مرکز
- ۲۲ - سرهنگ نصرالله افطسی، فرمانده تیپ اصفهان
- ۲۳ - سرهنگ احمد اخگر، نماینده سابق مجلس
- ۲۴ - سرهنگ نادر باتمانقلیچ، رئیس ستاد لشگر ۲
- ۲۵ - سرهنگ حسین منوچهری، فرمانده رسته پیاده دانشکده افسری
- ۲۶ - سرهنگ مهدیقلی بهرامی، رئیس رکن ۱ ستاد ارتش
- ۲۷ - سرهنگ محمود جهانگللو، فرمانده هنگ پیاده اصفهان
- ۲۸ - سرهنگ دوّم حسین قائم مقامی، کلانتر مرزی کرمانشاه
- ۲۹ - سرهنگ دوّم دکتر سید حسن ابطحی، رئیس بهداری کارخانجات نظامی
- ۳۰ - سرهنگ دوّم ولی الله انصاری، رئیس بازرسی راه آهن
- ۳۱ - سرهنگ دوّم تقی منتظمی، افسر فرمانداری نظامی
- ۳۲ - سرهنگ ۲ فریدون صولتی، رئیس بازرسی اداره توپخانه
- ۳۳ - سرگرد نبی الله همایون، آتاشه نظامی سابق در آلمان
- ۳۴ - سرگرد قاسم مظاهری، فرمانده پادگان تربت جام



- ۳۵ — سرگرد مهندس اسمعیل صفاری، رئیس شعبه تفنگسازی قورخانه
- ۳۶ — سرهنگ عبدالله اشرفی، رئیس پلیس راه آهن
- ۳۷ — سرهنگ مهدی عامری، رئیس سابق شهربانی آذربایجان
- ۳۸ — سرگرد حسین سرتیپ زاده کارگشا، رئیس اداره اماکن شهربانی
- ۳۹ — خسرو اقبال، مدیر روزنامه نبرد
- ۴۰ — جهانگیر تفضلی، مدیر روزنامه ایران ما
- ۴۱ — حسینی کاتبی، مدیر روزنامه فریاد
- ۴۲ — عباس حکیم معانی، مدیر روزنامه محشر
- ۴۳ — مهندس ناصح ناطق، مدیرکل وزارت راه و رئیس اداره کل ساختمان

#### راه آهن

- ۴۴ — مهندس جعفر شریف امامی، معاون بنگاه راه آهن
- ۴۵ — مهندس فضل الله میرهادی، مشاور فنی
- ۴۶ — مهندس دکتر حنفی رضائی، بازرس ویژه
- ۴۷ — مهندس حسین هاشمی نژاد، معاون جریه راه آهن
- ۴۸ — مهندس علاء الدین طباطبائی وکیلی، رئیس راه آهن جنوب
- ۴۹ — مهندس محمدقلی نهرودی، رئیس اداره حرکت
- ۵۰ — مهندس داود رجبی، معاون قسمت مکانیک راه آهن
- ۵۱ — مهندس حسن مالکی، معاون قسمت حرکت
- ۵۲ — مهندس هوشنگ سمیعی، رئیس ساختمان راه آهن
- ۵۳ — مهندس حبیب الله فتحی، رئیس ریل گزاری
- ۵۴ — مهندس صدیق بهزادی، بازرس فنی
- ۵۵ — مهندس رضا زاهدی، معاون دوم حرکت
- ۵۶ — جواد بوشهری (امیرهمایون)، نماینده سابق مجلس و ملاک
- ۵۷ — سلطانعلی شهاب بختیاری (شهاب السلطنه)، ملاک
- ۵۸ — ابوالحسن پرزاد قره گوزلو (احتشام السلطنه)، ملاک
- ۵۹ — عبدالوهاب اقبال، ملاک
- ۶۰ — محمدرضا خلعتبری، ملاک

۶۱ - محمد قریشی، بازرگان و سرمایه دار

۶۲ - احمد نامدار، منشی سفارت آلمان

غیر از افرادی که نام برده شد قریب ۱۲۰ نفر نیز از افسران جزء ارتش، صاحبان مشاغل آزاد و مهندسين و کارمندان راه آهن و کارمندان بانکها و دولت جزو بازداشت شدگان بودند. طولانی ترین مدت بازداشت مربوط به آیت الله کاشانی بود که سه سال طول کشید. کاشانی مع الوصف که در بازداشت بیگانگان بسر می برد از طرف مردم تهران به نمایندگی مجلس چهاردهم انتخاب شد ولی در تمام طول مدت نمایندگی در حبس بسر می برد و اعتبارنامه او مطرح نشد. حبیب الله نوبخت وقتی دستگیر شد نماینده مجلس شورای ملی بود در تمام مدت بازداشت در زندان انفرادی بسر می برد و اجازه ملاقات نداشت. سرلشگر زاهدی پس از توقیف به فلسطین انتقال یافت و تا پایان جنگ در آنجا بود از اوایل شهریور ماه ۱۳۲۲ که ما را بازداشت کردند تا اواخر آذر ماه همان سال در قفس متفقین بلا تکلیف و سرگردان روزها را می گذرانیدیم و کم کم به آن طرز زندگی عادت کردیم اما به اسرای نظامی اجازه دادند که چند تن از مصدرهای خود را برای خدمت در قسمت تنظیف چادرها و غیره با خود نگهدارند و این گماشته های نظامی اجازه خروج دیگر نداشتند و بیچاره ها قهراً با ما محبوس بودند. به هشت نفر از اسراء سویل منجمله نگارنده هم ارفاق کردند که مشترکاً یک گماشته به خرج خود داشته باشیم اما فقط با استخدام یک ارمنی موافقت کردند که او اجازه خروج از بازداشتگاه را داشت. مستخدم بازداشتگاه هم ارمنی و معلوم بود که ارامنه مورد اعتماد بودند. بخاطر دارم روز عاشورا که فرا رسید اسرا که روحشان سنگین و بسیار دلتنگ بودند خیلی میل داشتند سوگواری کنند و از میجر هیلمن مدیر بازداشتگاه اجازه ورود یکی از روضه خوانهای شهر اراک را درخواست نمودند مدیر که مردی بالنسبه خلیق و یک سویستر (وکیل دادگستری) بود که در زمان جنگ برای خدمت نظام وظیفه زیر پرچم آمده بود نتوانست موافقت کند من بشوخی به او گفتم تحقیق کنید شاید یک روضه خوان ارمنی در اراک پیدا بشود.

باری سلب آزادی با همه تزییقات طولانی شد و همه عصبانی بودند که چرا تحقیقات شروع نمی شود و اتهام هریک را نمی گویند افسران انگلیسی می آمدند و می رفتند و به بازداشتگاه سرکشی می کردند. مأمورین ایران هم با ترس و لرز خود را به ما

نشان می‌دادند ولی جرأت نداشتند بدون نظامیان انگلیسی با ما تماس بگیرند و اطلاعاتی بمانند بدهند کم‌کم گوش ما را پر کردند که تا آخر جنگ به همین حال خواهیم ماند و چاره نیست. دولت وقت در موقعی که اعلان جنگ به دولت آلمان را بلافاصله پس از بازداشت ما با اطلاع مجلس شورای ملی رساند بوجود یک ستون پنجم استناد کرده بود و چون ما را به این عنوان گرفته بودند دیگر سرنوشت ما را نمی‌توانستند تغییر بدهند. اما اواخر آذر ماه کمیسیونی از تهران برای تحقیقات وارد شد بعدها وقتی آزاد شدم و به تهران برگشتم مطلع شدم که اعزام این هیئت بر اثر نامه اعتراض آمیزی بوده است که همسر در تهران به سران سه کشور (روزولت چرچیل و استالین) موقعی که آنها برای تشکیل کنفرانس تهران آمده بودند نوشته بوده است.



وینستون چرچیل — روزولت — استالین در کنفرانس تهران

اما این تحقیقات هم دامنه‌دار نبود و اسرا را به سرعت یکی پس از دیگری می‌خواستند سؤال و جوابی فقط یکبار با عجله شد و اوایل دی ماه کمیسیون به تهران بازگشت هنوز هم نمی‌دانم چه تحقیقاتی از افراد اسرا کردند اما حاصل آنچه جسته و گریخته از این و آن شنیدم این بود که مایر نام آلمانی را که پس از قطع رابطه با آلمان و اسارت آلمانیها در شهریور ۱۳۲۰ مخفی شده دستگیر کرده بودند و در نوشتجات او کتابچه‌ای بدست آمده است که اسامی عده‌ای از ایرانیان در آن ذکر شده بود که همه بازداشت شده بودند ولی از من در آن کتابچه اسمی نبوده است و کمیسیون از اشخاص مذکور در کتابچه راجع به روابطشان با آن آلمانی تحقیق کرده بودند.

### انتقال به زندان رشت

باری بلا تکلیفی ما باز دوام یافت در این فاصله ما را بر اثر سرمای زمستان از اردگاه به یک گاراژ بزرگی در کنار شهر اراک انتقال دادند و آشپخانه‌های کامیون‌ها را در آنجا تبدیل به اتاق خواب برای ما کرده بودند. در اواسط بهمن ماه زمزمه‌هایی شنیده می‌شد که عده‌ای از اسرا را به روس‌ها تحویل خواهند داد هرکس برای خود حدسی می‌زد تا سرانجام روز موعود فرا رسید و معلوم شد ظرف یکی دو روز آینده جمعاً ۳۱ نفر از اسرا را به رشت خواهند برد تا تحویل اردوگاههای نظامی شوروی بدهند نام من در سرلوحه لیست قرار داشت. روز ۱۲ بهمن ماه ۱۳۲۲ سرگرد پیروزنیا باتفاق ۳۰ نفر سر باز برای تحویل گرفتن ما و تحویل دادن به روس‌ها در رشت وارد اراک شد. شب ۱۳ بهمن بقیه اسرا که از مفارقت ما سخت ناراحت و دیوانه‌وار ابراز احساسات می‌کردند مجلس جشن ضیافتی بر پا ساختند در این ضیافت در بنیان‌گذاری آن مهندسین و کارمندان راه آهن پیشقدم بودند در آن شب پر خاطره و هیجان‌انگیز شام مجلل و باشکوهی در آسایشگاه حیاط شماره ۲ تدارک دیده شده بود و نطق‌های مهیجی ایراد گردید ابتدا مهندس جعفر شریف‌امامی با اظهار تأسف از این مسافرت اضطراری از طرف خود و تمام کارکنان راه آهن دعای خیر عموم یاران مقیم اراک را بدرقه راه دوستان عزیز و ارجمند مسافر نمود. پس از بیانات پرهیجان شریف‌امامی در پاسخ احساسات دوستان مرتجلاً بیاناتی ایراد کردم که آنرا عیناً از کتاب اسیران تألیف نورالله لارودی نقل می‌کنم.

## نطق من

دوستان عزیز در تعقیب سرنوشتی که هرج و مرج اوضاع سیاسی و نظامی دنیا برای ملت ایران و بخصوص یک‌عده از عناصر غیور و برجسته آن بوجود آورده فردا ۳۱ تن از دوستان شما به سفر اجباری خواهند رفت مقدم بر هر چیز با اجازه یاران همسفرم از دوستان ارجمندی که مدت پنج ماه در همه‌گونه رنج و عذاب و شکنجه‌های روحی با آنان شریک بوده‌ام اظهار امتنان می‌کنم.

دوستان گرامی فشار و عذاب بی‌موردی که مقامات بیگانه برخلاف تمام اصول و قوانین بین‌المللی و حقوق بشری درباره این عده روا داشته‌اند علیرغم انتظارات بیگانگان متعددی، یک نتیجه عالی خواهد داشت و آن پیوند دل‌های گروهی از عناصر برجسته و دانشمند این کشور است که حصول آن در خارج و قبل از بکار افتادن این منگنه بسهولت امکان‌پذیر نبود. تصادف و تقدیر در اینجا ما را با یک عده از عناصر غیرتمند و با عزم و همت و در عین حال فرزانه و پاکدل و میهن‌دوست ایران آشنا نمود که اکنون پرتوی از تجلیات روح پاک آنان را در موقع جدائی و سفر اجباری به چشم می‌بینیم. ما بظاهر از دوستان عزیز و ارجمند خود دور می‌شویم ولی چشم و دل ما همواره متوجه اراک است و ابراز احساسات برادران عزیز که می‌بینم دیدگان پر مهر و عاطفه خود را بسوی ما دوخته‌اند تأیید می‌کند که اراک هم به رشت می‌نگرد و نگران اوضاع آنجا خواهد بود تا سرنوشت ما معلوم گردد. در این سفر تلخ و اجباری هراندازه بما سخت بگذرد و نتیجه آن هرچه باشد اگر به سود اجتماع و میهن پاک ما ایران تمام شود آماده‌ایم جان ناقابل خود را قربانی کنیم و با کمال سربلندی و افتخار برای ایران و حفظ استقلال و اهتزاز پرچم شیر و خورشید جان دهیم و یقین دارم تمام یاران بازداشتی در این هدف مقدس با ما هم عقیده متفق‌القولند آیا غیر از این نیست آقایان (ابراز احساسات شدید)

آقایان سنگ، آب، خاک این سرزمین پاک و با افتخار در مورد بازداشت و اسارت ما - در اهانت و تعدی به حقوق این گروه توسط بیگانگان هیچگونه مداخله‌ای نداشته و این کفاره جنایت‌های یک عده متصدیان بزدل و توکر و ذلیل خود است که ما می‌پردازیم. اگر زمانداران وقت عناصری غیور و نیکنام و پاک‌کنهاد و در امور ملی و میهنی متعصب بودند هرگز تن به چنین خواری و زبونی نمی‌دادند که برادران ملی آنان را با

اینهمه خفت پیش چشم آنان اسیر و مقید و معلول نمایند و آنها تماشاچی فجایع بیگانگان باشند. آری ما تازیانه بی‌غیرتی رجال سیاسی خود را می‌خوریم و تاوان بیحسی آنان را می‌پردازیم. با وجود همه این مشقات و مصائب طاق‌فرسا به شما ای برادران کلی بآردیگر توصیه می‌کنم. هرچند ضروری نمی‌بینم، همان متانت و وقار و شکیبائی و خونسردی گذشته را که شایسته مقام و موقعیت ملی و سیاسی فرد فرد شما است ادامه دهید. ما تعهد می‌کنیم و سوگند یاد می‌کنیم با تمام فشارهای گذشته، شکنجه‌های آینده را با منتهای قوت قلب و شهامت اخلاقی بر خود هموار سازیم و در ایمان و عقیده مقدس خویش پابرجا و استوار بمانیم و تن به مذلت و بندگی ندهیم و جز تأمین مصالح وطن عزیز هدف و منظوری نداشته باشیم فراد ما با دل‌هایی انباشته از حق‌شناسی یاران وفادار و رشید خود را وداع می‌گوئیم و شما را به خداوند متعال می‌سپاریم به امید آنکه میهن عزیز و مقدس ما ایران ما را لایق فداکاری در راه عظمت و استقلال خود بداند. به انتظار اینکه ایران جاویدان و آزاد و مستقل بماند پاینده باد ایران.

پس از ایراد سخنرانی اینجانب دکتر محمود مشاور وکیل دادگستری به سخن درآمد و با بیانی رسا و گیرا هیئت حاکمه ایران را مورد انتقاد و سرزنش قرار داده و وضع سیاسی و اجتماعی و نظامی ایران را تشریح نمود و همه را به وطن‌پرستی و مقاومت تحریص و تحریک کرد الغرض بعد از مشاور چند نفری هم صحبت کردند و عده‌ای هم اشعاری سروده بودند که خوانده شد و صبح روز ۱۳ بهمن فرا رسید و ما در حالیکه ااثیه خود را در دست داشتیم من در جلو و سرلشگر اقای اولی و سرلشگر پورزند بعد از من حرکت کردیم در این موقع ابراز احساسات و غلیان آن طوری شدید بود که مسئولین بازداشتگاه نسبت به جان خود بیمناک شدند. سرگرد پیروزی که مسئول تحویل ما بود به حالت خبردار و دست بالا ما را تحویل می‌گرفت ولی اشگ‌ریزی و ابراز احساسات او کمتر از اسرا نبود، سرو صدا و ابراز احساسات بنحوی ظهور کرد که اهل شهر و عابرین نیز در اطراف بازداشتگاه اجتماع کرده زار زار می‌گریستند. باری ما سوار اتوبوس شدیم و براه افتادیم سی سرباز نیز ما را بدرقه می‌کرد ولی از مأمورین بیگانه خبری نبود بعضی از همراهان من از ترس ارتش سرخ خود را باخته بودند و وحشت داشتند که مبدا به سبیره تبعید شوند مخصوصاً چند تن از آرامنه منتسب به حزب داشاک‌ها مسلماً مورد بغض کمونیست‌ها بودند و از سرنوشت خود بسیار نگران بودند من با وضع ناگوار و

ناراحتی‌های چند ماهه خودم دندان به جگر گذاشته و با خونسردی به آنها دلداری می‌دادم. پس از چند ساعت طی طریق ما را به تهران رسانیده و به شهربانی کل بردند و در اتاق‌های عمارت مرکزی که آنها را برای ما خالی کرده بودند جا دادند توقف ما در بازداشتگاه شهربانی قریب یک ماه به طول انجامید غیر از ملاقات مکرر با خانواده رجال وطن پرست و ملیون و اصناف و دانشجویان تهران همه روزه دسته دسته با گل و شیرینی از ما در آنجا دیدن و تقدیر می‌کردند. در اواخر اسفند ما را به طرف رشت حرکت دادند و مساعی دولت مخصوصاً زحمات داشتاکها که از تحویل دادن ما به ارتش سرخ صرفنظر شود عقیم ماند و نوروز ۱۳۲۳ را در یکی از بیمارستانهای رشت که تبدیل به بازداشتگاه شده بود گذرانده و در آنجا ماندگار شدیم. برخلاف اراک که اسرا در محوطه قفس مخلوط و مطلق‌العنان بودند در رشت عده را به اتاق‌ها تقسیم کردند و جز روزی نیم ساعت صبح و نیم ساعت عصر برای تنفس و گردش در حیاط اجازه خروج از اتاق خود را نداشتند و جلوی هر اتاق یک قراول شوروی پاس می‌داد.

هرچند تن از اسرا در یک اتاق بودند جز من و سرلشگر آق‌اولی که هرکدام در اتاق خود مجرد بودیم و این زندگی مجرد چند ماه در گرمای طاقت‌فرسای رشت که اغلب شب‌ها سیل پشه خواب‌را بر ما حرام می‌کرد ادامه داشت. نمی‌دانم این تجرد احترام بود که کسی مزاحم ما نشود یا سختگیری و تضییق!

بازپرسی در رشت هم جدی‌تر بود از اغلب اسرا در رشت در جلسات مکرر و بالنسبه طولانی‌تر غالباً شب‌ها تحقیقات می‌کردند بالاخره اواسط تابستان یک دسته پنج شش نفری از رشت آزاد شدند که من یکی از آنها بودم.

### حملات سید ضیاء‌الدین در مجلس به من

در فروردین ۱۳۲۳ که تازه وارد در بازداشتگاه رشت شده بودم ایام عید نوروز اطلاع یافتم در مجلس چهاردهم که قبل از عید افتتاح شده اعتبارنامه آقای سید ضیاء‌الدین طباطبائی مورد مخالفت واقع شده و جنجالی بر پا کرده بود. ایشان در مقام دفاع و حمله متقابل به ملاحظه خویشاوندی من با وکیل مخالف اعتبارنامه (لیدر اقلیت آنروز) بر من که در این کشمکش پارلمانی دخالت نداشته و بعلاوه در اسارت اجانب بودم سخت تاخته نسبت‌های ناروایی به من داده و ضمناً بر زخم عده‌ای از نمایندگان مجلس که

جزء ۵۳ نفر در دوره وزارت دادگستری من محاکمه شدند نمک پاشیده بودند. این یادآوری به فراکسیون حزب توده که من را در روزنامه حزبی خود دشمن شماره یک می خواندند در آن روزهای تیره و تار که من در توقیف ارتش شوروی بودم معلوم است چه تأثیری داشت من از بیم اینکه دیگر سالم برنگردم و شاید بطوریکه شهرت می دادند ما را به سیبری ببرند. با همه موانعی که در بازداشتگاه داشتیم رساله دفاعیه نوشتم و موارد بسیاری که با همه مخاطرات با شهربانی در دوره دیکتاتوری میجنگیدم یادداشت کردم که اگر از بین بروم بعداً منتشر شود تا افترا بلاجواب نماند اما بعد از استخلاص چون عادت به کینه توزی ندارم و متوجه شدم که آقای سید ضیاءالدین سالها از ایران دور و بی اطلاع و تحت تأثیر سخن چینان واقع شده بودند یادداشت ها را تعقیب نکردم مضافاً به اینکه به فاصله کمی در دوره فترت بعد از مجلس چهاردهم مقارن ورود وزرای توده ای در کابینه قوام اوضاعی پیش آمد که ایشان و من هر دو به جهات مختلف در مضیقه واقع شدیم و آزادی نداشتیم و ایشان قریب یکسال در زندان قوام بسر می بردند و حال مزاجی او رو به وخامت نهاد بعدها که از زندان آزاد شد موجباتی پیش آمد که یکدیگر را ملاقات کردیم او از گفته خود در مجلس علیه من اظهار ندامت و شرمندگی کرد و مظفر فیروز را

۱. دکتر محمد مصدق وکیل اول تهران با اعتبارنامه سید ضیاءالدین طباطبائی وکیل یزد به مخالفت برخاست و طی چند جلسه طرفین مطالبی پیرامون کودتا، علل و جهات سیاسی و آثار تبعی آن بیان داشتند. در این زورآزمایی گاهی اظهارات طرفین از محاورات سیاسی خارج شده و اتهاماتی به یکدیگر وارد می کردند از جمله سید ضیاء در دو مورد دکتر متین دقتی داماد دکتر مصدق را مورد حمله قرار داده چنین گفت: ... شما بعد از ۲۳ سال از مرحوم احمد شاه مدافعه می کنید در صورتیکه شما همان کسی بودید که در همین تریبون آنچه فحش و ناسزا و بی احترامی بود به احمدشاه کردید در نطقتان ناسزا گفتید. دیشب در نطقتان دیدم و بعد اینجا آنچه توانستید مدح و تملق و چاپلوسی از والا حضرت پهلوی کردید (دکتر مصدق. کی؟) در صورتی که علاء و تقی زاده مخالفت خودشان را اظهار کردند بدون اینکه تملقی بگویند پس از مجلس شما رفتید چکمه بوسیدید و نتیجه این چکمه بوسی شما این بود که داماد شما برادرزاده شما که مجرم ترین رئیس الوزرای این مملکت بود (دکتر مصدق بمن چه) شما می خواستید دختر خودتان را بفرستید و بوسیله دخترتان به او نصیحت کنید بلی همان داماد شما که جوانهای این مملکت را به محبس کشید قوه قضائیه این مملکت را محو کرد (دکتر مصدق هوچی گری نکنید) قوه اجرائیه را در قضائیه مداخله داد... باز من تکرار می کنم برادرزاده شما اساس عدلیه ایران را برهم زد. داماد شما مجرم ترین رئیس الوزرای ایران بود. پنجاه و سه نفر آزادی طلب ایران را به محبس انداخت و کشت شما حرف نزدید. شما استیضاحی نکردید. شما سؤال نکردید: نرفتید بگوئید داماد من نکن، ول کن. خودت را بکش مردم را نکش...





در مجلس چهاردهم سید ضیاء‌الدین طباطبائی هنگام مبارزه با دکتر مصدق شدیداً مرا مورد انتقاد قرار داد.

محرک خود معرفی نمود و وعده جبران گذشته را داد منمهم صرف‌نظر کردم و با او در مقام دوستی برآمدم سید ضیاء‌الدین الحق مرد شجاع و جسوری بود ولی در اوایل جوانی چون پختگی کافی نداشت نتوانست مقامی را که به سهولت بدست آورده است حفظ کند. پس از مدت کوتاهی به تبعید رفت و قریب ۲۰ سال دربدر و آواره بود او بارها به من می‌گفت دوستی با انگلیس‌ها حماقت است و دشمنی با آنها جنایت نسبت به خود است.

هنگامی که در اراک بودم چند تن از لره‌های اتباع مسلح حسینقلی خان پاپی را تحت‌الحفظ آوردند. حسینقلی خان به ارتش انگلیس اولتیماتوم فرستاد که اگر آنها آزاد نشوند سربازان انگلیسی که از مرز و بوم او عبور کنند در امان نخواهند بود این تهدید مؤثر افتاد و لرها آزاد شدند و وقتی که مجلس را ترک می‌کردند فرار از این سیم‌های

خاردار برای آنها اشکالی نداشت اگر چند روز معطل ماندند برای این بود که تفنگ‌های خود را پس بگیرند به ما ثابت شد که دولت ایران به اندازه یک خان لرا اثر وجودی نداشت. بازداشت یکصد و هشتاد تن رجال ایران از طبقه روحانیون نخست‌وزیر و وزرای سابق - ملاکین و بازرگانان - امراء ارتش و افسران - قضات عالیمقام و وکلای دادگستری - پزشکان و روزنامه‌نگاران - مهندسین راه‌آهن و غیره از تهران و شهرستانها یک سابقه ننگین در حقوق بین‌الملل است! ما اسیر جنگی نبودیم که به دشمن تسلیم شده باشیم از طرف دیگر به هیچ دولتی مطابق اصول حقوقی بین‌المللی تبعه خود را به دولت اجنبی تسلیم نمی‌کند و تبعه خارجه را هم اگر متهم به جرم سیاسی باشد تسلیم نمی‌کند.

### اتهام ژرمانوفیلی

اما چرا و در چه اوضاع و احوالی متفقین به بازداشت من اقدام کردند؟ اتهام ژرمانوفیلی من داستانی است که شاید هنوز بر همه روشن نباشد. تربیت اولین من آلمانی است زبان آلمانی را در کودکی فرا گرفته‌ام سالها شیفته ادبیات و علوم آلمانی بوده و هستم به معلمان آلمانی بسیار مدیونم در محاکم قضائی آلمان مدت‌ها کارآموزی کرده‌ام اینها حقایق است اما تحصیلات حقوقی خود را بیشتر مدیون اساتید دانشگاه‌های پاریس و لوزان و تمرین در محاکم فرانسه و سویس هستم در ادبیات هم همانطور که از آثار گوته و شیلر لذت می‌برم از شکسپیر و ویکتور هوگو محظوظ می‌شوم بعلاوه فرهنگ کهن آلمانی ربطی به فاشیزم نوزاد آلمانی نداشت و من در تمام مدت زمامداری هیچ عوالم مخصوصی جز رابطه رسمی و تشریفاتی با مأمورین آلمان هیتلری نداشتیم و جز تعقیب مجدانه بیطرفی در جنگ جهانی که سیاست رسمی ایران بود و جلوگیری از مداخلات هر دو طرف متخاصم گناهی مرتکب نشده بودم. البته این رویه برای متفقین که سوابق و عوامل زیادی در ایران داشتند خلاف انتظار و غیرقابل تحمل بود و شاید باور نمی‌کردند که با رقیب آنها هم همان سخت‌گیریها را می‌کردیم.

مخالفین من بخصوص آنهایی که در دوران بالنسبه طولانی وزارت دادگستری با کمال بی‌پروائی مورد تعقیب واقع شده بودند از قضات و کلاء دادگستری متخلف و زورمندان متعددی به حقوق ضعفا که سال بسال بر عده آنها افزوده می‌شد و همچنین

رقبائی که نسبت به سیر ترقی من به مقامات عالیه حسادت می‌ورزیدند و برای کوبیدن من نقطه ضعفی نمی‌توانستند پیدا کنند. بالاخره از اوضاع جنگی که بازار جاسوسان را گرم می‌کند و برای رسیدگی و تعمق در زمان جنگ کمتر حوصله هست برعلیه من حداکثر استفاده را کردند و بالنتیجه وقتی که خاک ایران را در شهریور ۱۳۲۰ متفقین اشغال کردند من مدت‌ها بود خانه‌نشین و تحت نظر بودم اشغال ایران اوضاع اسف‌انگیزی بوجود آورد که هیچ رغبت نداشتم دوباره وارد در سیاست شوم بخصوص که عده‌ای از مخالفین نامبرده که سالها مردود بودند در نتیجه هرج و مرج در صحنه سیاست ایران میدان‌دار شدند و من با آنها نمی‌توانستم تفاهم داشته باشم و مدتها جز درس دانشگاه فعالیتی نداشتم اما انتخابات دوره چهاردهم قانونگزاری اوضاع را تغییر داد عده کثیری از جوانان وطن‌پرست و ناراضی از اشغال ایران بخصوص دانشجویان و شاگردان سابق ما کمر همت بسته و دور ما جمع شدند و ما را به شرکت در انتخابات تشویق و متقاعد کردند. تجهیزات طوری بود که مخالفین ما را نگران ساخت و در مراکز خارجی دست بکار شدند و در بحبوحه فعالیت انتخاباتی بود که متفقین توقیف کردند اما ایمان جوانان آن روز به قدری نیرومند بود که از توقیف من نهراسیدند و روزهایی که من در اراک در میان سیمهای خاردار بسر می‌بردم موفقیت من در استخراج آراء تهران مثل بمب ترکید و اعتراض و مداخله مقامات خارجی موجب شد که مقداری از آراء من را بنام شخص موهوم (مبین‌دفتری) کنار گذاشته و از لیست دوازده نفر منتخبین خارج نمودند.

## فصل پنجم حکومت قوام السلطنه

### چگونگی رأی اعتماد مجلس به قوام

در بهمن ماه ۱۳۲۴ در حالیکه آشوب و ناامنی سرتاسر ایران را فرا گرفته بود و مجلس چهاردهم آخرین روزهای حیات خود را سپری می‌ساخت حکیم‌الملک نخست‌وزیر شریف و ناتوان در مقابل مصائب و تشنجات کشور تاب مقاومت نیاورد و استعفای خود را به شاه تسلیم کرد تا میدان را برای رجلی با تجربه و قدرتمند که بتواند بر مشکلات کشور فائق آید باز بگذارد. مجلس چهاردهم بطور کلی در طول تاریخ مشروطیت یکی از ادوار مهم و پر تشنج بود و هرگز از یک اکثریت قوی که بتواند دولت ثابتی را بوجود آورد برخوردار نبود اقلیت مجلس به رهبری دکتر محمد مصدق وکیل اول تهران با همکاری فراکسیون حزب توده و منفردین همیشه یک اقلیت پنجاه نفری را در اختیار داشت. پس از کناره‌گیری حکیمی در چند جلسه خصوصی مجلس درباره نخست‌وزیر آینده تعاطی افکار و مذاکره بعمل آمد ولی نتیجه‌ای حاصل نمی‌شد. عده‌ای از نمایندگان مجلس طرفدار نخست‌وزیری احمد قوام بودند. اقلیت ظاهراً کاندیدائی برای نخست‌وزیری نداشت ولی وقتی اکثریت در انتخاب قوام اتخاذ تصمیم نمودند ناگهان دکتر مصدق ضمن تشریح وضع پر آشوب کشور نام مؤتمن‌الملک پیرنیا را در پیش کشید. او یقین داشت مؤتمن‌الملک اگر به اتفاق آراء هم از طرف نمایندگان مورد تمایل قرار بگیرد کرسی صدارت را اشغال نخواهد کرد لیکن برای اینکه قوام را از صحنه سیاسی آروز خارج سازد به چنین پیشنهادی دست زد سرانجام برای جانشینی حکیم‌الملک دو کاندیدا تعیین شد و انتخاب آنها به رأی کشیده شد و سرانجام قوام السلطنه با یک رأی اضافی بر رقیب خود پیروز شد. پس از انتخاب قوام، سید محمد

صادق طباطبائی رئیس مجلس شورای ملی که برای قوام تلاش می نمود رأی خود را به او داد و قوام با ۵۲ رأی از یکصد نفر عده حاضر در جلسه مورد تمایل نمایندگان قرار گرفت و فردای آن روز فرمان شاه صادر شد و قوام مشغول رتق و فتق امور و تعیین وزیران خود شد قوام پس از دو هفته مطالعه وزیران خود را تعیین و به حضور شاه معرفی کرد علاوه بر مقام نخست وزیری وزارتخانه های کشور و امور خارجه را نیز برعهده گرفت و در همانروز ریاست ژاندرمری کل کشور را ضمیمه سایر مشاغل خود ساخت، در کابینه قوام که به شاه معرفی کرد دو نخست وزیر سابق عضویت داشتند که عبارت بودند از دکتر احمد متین دفتری برادرزاده و داماد دکتر مصدق و سهام السلطان بیات خواهرزاده دکتر مصدق بقیه وزیران کابینه از چهره های سرشناسی نبودند و برای اولین بار جامه وزرات می پوشیدند مانند ذکاء الدوله غفاری، مورخ الدوله سپهر، شمس الدین امیرعلائی و دکتر منوچهر اقبال.

انتخاب وزیران جدید در مطبوعات هیاهو و سرو صدای زیادی بلند کرد مخصوصاً روزنامه های ارگان حزب توده و مطبوعات چپ گرا اعضاء کابینه مخصوصاً دکتر متین دفتری را که در زمان وزرات دادگستری او ۵۳ نفر متهمین حزب توده محاکمه و محکوم شده بودند بشدت مورد انتقاد قرار دادند و در این تحریکات علیه متین دفتری، مظفر فیروز نقشی ماهرانه و محرمانه داشت بطوریکه این حملات موجب ترس و وحشت قوام شد و موجباتی فراهم ساخت تا شاید متین دفتری را از کابینه خارج نماید ولی متین دفتری حاضر به کناره گیری نشد و مدعی گردید در پارلمان جواب مخالفین را شخصاً خواهم داد و آنگاه کناره گیری می کنم.

قوام السلطنه وقتی خود را در تنگنای سیاسی دید به نمایندگان حزب توده وعده داد که از معرفی متین دفتری به مجلس خودداری خواهد کرد و عملاً او را از کابینه کنار خواهد گذاشت حالا برای اینکه به حقیقت امر پی ببریم ابتدا در این زمینه با آقای دکتر متین دفتری به سخن خواهیم نشست.

### داستان وزارت مشاورى در کابینه قوام

آقای دکتر متین دفتری چنین گفتند:

من پس از آزادی از اسارت مشقت بار انگلیس و شوروی تصمیم داشتم اساساً از

فعالیت در امور سیاسی خودداری کنم و به همان شغل اصلی خود که استادی دانشگاه بود بپردازم. علاقه من به این شغل طوری بود که در دوران نخست وزیری هم جلسات کلاس خود را ترک نکردم و حتی یکساعت غیبت ننمودم. سال ۱۳۲۴ گرچه پایان جنگ جهانی دوم بود ولی آثار تبعی این جنگ به وضع وحشتناکی در تمام شئون مملکت ما حکمفرما بود از هر طرف نغمه های خودمختاری و ناامنی به گوش می رسید کابینه های زودگذر بیات، حکیمی و صدر و مجدداً حکیمی مشکلات را بیشتر کرد، عدم خروج قوای نظامی باصطلاح متفقین قصد تخلیه خاک ایران را نداشت و مداخلات میهمانان ناخوانده در تمام شئون کشور هویدا و حتی چشمگیر بود. در آن سال عده ای از ناراضیان که در وطن پرستی آنها تردیدی نداشتیم با من ارتباط گرفتند، آنها فکرمی کردند قوام السلطنه با شیخوختیت و ارشدیت بتواند رجال صالح را دور هم جمع کند و یک دولت مصلحی بوجود آورد و ازینرو برای او فعالیت می کردند. اوضاع و احوال روز و کمک دوستان موجب گردید عده ای از وکلای مجلس به ایشان توجه پیدا کنند و خود قوام هم عاشق اشغال کرسی صدارت بود و تمام این اوضاع و احوال دست بدست هم داد و در اواخر دوره چهاردهم مجلس شورای ملی در ایامی که اختلافات ایران و شوروی در آذربایجان بر پا شده بود قوام به نخست وزیری منصوب شد. ایشان قبل از تشکیل کابینه به این فکر افتادند که هیئت بزرگ و برجسته ای مرکب از بعضی رجال به مسکو اعزام دارند و آن موقع تصمیم نداشت شخصاً به این مسافرت برود لذا با اینجانب مذاکره و اظهار کرد میل دارم شما که در امور بین المللی وارد می باشید و تخصص در چنین مسائل دارید ریاست این هیئت را قبول و به اتحاد جماهیر شوروی مسافرت کنید و بعد برای اینکه این هیئت به دولت انتساب نزدیک تری داشته باشد تکلیف قبول وزارت مشاور را نمود.

توضیحاً اضافه می کنم من با قوام السلطنه قرابت نزدیک داشتم به این اعتبار که مادر بزرگ من دختر میرزا محمدخان قوام الدوله پدر بزرگ قوام و وثوق بود و باصطلاح قوام السلطنه و وثوق الدوله پسردائی های پدرم بودند غیر از اینکه ما با هم نوه عمو هم بودیم، اینجانب نظر به اوضاع باریک و تاریک آن روز که در منتهای وخامت و تیرگی بود با این نظر موافقت و در وزارت امور خارجه مشغول مطالعه سوابق و پرونده های مربوط شدم و ظرف چند روز خط مشی این سفر مهم را تهیه و تنظیم نمودم که مورد موافقت و



وثوق الدوله وقوام السلطنه از متسویین نزدیک من بودند.



مظفر فیروز.

امتان قوام شد.

ولی مظفر فیروز و بعضی اشخاص دیگر که نقشه‌هایی داشتند از شرکت من در کابینه نگران شده و یقین داشتند با بودن من در کابینه عرصه بر آنها تنگ خواهد شد و نخواهند توانست قوام را هرطور که بخواهند بگردانند بدین جهت به قوام اینطور تلقین کردند که اگر من چندی در کابینه بمانم تمام کارها را قبضه خواهم کرد و جای او را اشغال می‌کنم اما حقیقت مطلب این بود که عمال نفت جنوب میل داشتند کسانی که به مسکومی روند مورد اعتماد خودشان باشند و با رفتن من مخالف بودند برای اینکه از او در دوره نخست وزیریش لطمه خورده بودند و برای انتقام هنگام اشغال ایران به زندان انداخته بودند و این نکته روزی به ثبوت رسید که در حبس از من استنطاق کرده بودند چرا در زمان نخست‌وزیری به کمپانی فشار می‌آوردی و می‌خواستی امتیاز ۱۹۳۳ را ملغی بکنی. دست‌نشانندگان مصطفی فاتح به قوام فشار آوردند که من را به مجلس معرفی نکند قوام که از هر طرف دچار اعمال اجنبی شده بود بدون ذره‌ای استقامت از آقای سید محمدصادق طباطبائی رئیس مجلس خواهش کرد که مرا ملاقات و استعفایم را بگیرد.

**طباطبائی، سهام السلطان، مظفر فیروز در منزل من**

سرانجام آقای طباطبائی به ملاقات من آمدند و جریان را از زبان قوام به اطلاع رسانیدند من جواب دادم وزارت مشاور برای من اهمیت ندارد چون بر اثر اصرار قوام السلطنه قبول نمودم و از طرفی بحضور شاه معرفی شده‌ام اگر همین‌طور کناره‌گیری



نمایم تعبیراتی خواهد شد اگر موضوع ایراد بعضی از نمایندگان مجلس به من است هیچ مانعی نیست جواب آنها را با استدلال در مجلس داده بعد استعفا می‌نمایم طباطبائی افزود وکلای حزب توده در کنار گذاردن شما پافشاری می‌کنند و قوام در محظور عجیبی گیر کرده است و معتقد است ممکن است در اثر مخالفت شدید حزب توده در مذاکرات با شوروی دچار زحمت شود به طباطبائی پاسخ دادم فراکسیون حزب توده که با عضویت من در کابینه مخالف است اولاً در رأی تمایل به قوام شرکت نکرد و به رقیب او رأی داد ثانیاً علت مخالفت آنها با من این است که پنجاه و سه نفر متهم به داشتن مرام کمونیستی در زمانی که من وزیر دادگستری بودم محاکمه و محکوم شدند غافل از اینکه اگر طبق قانون ۱۳۱۰ (که صرف کمونیست بودن را جرم شناخته است و قبل از وزارت من تصویب شده و حالا هم لازم‌الاجراء و در صلاحیت دادرسی ارتش است) در عدلیه محاکمه نشده بودند به حکم دیوان‌های حرب تیرباران می‌شدند در واقع حکم عدلیه آنها را از مرگ نجات داد و من در حقیقت خدمتی شایسته به آنها کرده‌ام.

باری شب ۲۷ بهمن که قرار بود فردا کابینه به مجلس شورای ملی معرفی شود آقای سهام‌السلطان بیات وزیر دارائی و آقای مظفر فیروز معاون نخست‌وزیر را به منزل من آمدند و می‌خواستند از طرف قوام استعفانامه را از من بگیرند همان شب جمعی از طبقات مختلف و دانشجویان دانشگاه حضور داشتند آقای بیات در مذاکرات ساکت بود ولی مظفر فیروز خیلی اظهار حرارت می‌کرد و دلائلی می‌آورد و با خواهش و تمنا مرا به استعفا تشویق می‌نمود ولی از این ملاقات نتیجه‌ای گرفته نشد و من همچنان در معرفی به مجلس پافشاری می‌کردم زیرا معتقد بوده و هستم برای احترام به قانون اساسی نباید تابع هوی و هوس بود من طبق فرمان شاه به وزارت مشاور منصوب و طبق رأی مجلس و یا اظهار تمایل شخصی می‌توانستم مستعفی شوم.

روز ۲۸ بهمن ماه ۱۳۲۴ اطلاع حاصل کردم مخالفین و موافقین من در میدان بهارستان صف آرایی کرده‌اند برای جلوگیری از ایجاد بلوا که ممکن بود منجر به زد و خورد و حتی خونریزی و قتل شود از رفتن به مجلس خودداری نمودم و به این ترتیب از توجه مسئولیت چنین حادثه به خود در آن موقع حساس که وضع مملکت متشنج بود و قوام



مرتضی قلی بیات (سہام السلطان)



سید محمد صادق طباطبائی رئیس مجلس شورای ملی

قصد عزیمت به مسکو را داشت احتراز نمودم تا در مقابل آیندگان مسئول نباشم اما کینه قوام را در دل گرفتم تا انتقام خود را از او پس بگیرم.

اختلاف بین من و قوام باقی ماند و مبارزه بین موافقین و مخالفین دوام پیدا کرد. قوام پس از مراجعت از مسکو برای ارضاء خاطر عناصر افراطی و عوامل شوروی به توقیف افراد و رجال پرداخت در خرداد ۱۳۲۵ آیت الله حاج سید ابوالقاسم کاشانی در طی مسافرت به مشهد بازداشت شد و عده‌ای از نمایندگان سابق مجلس و دیگران منجمله سید ضیاء الدین طباطبائی، دکتر طاهری، علی دشتی، جمال امامی، حسام دولت آبادی، سالار سعید سنندجی، سرلشگر ارفع و عده‌ای دیگر را برای خوش آمد توده‌ایها یا شوریها نیز بازداشت و به زندان افتادند دستور توقیف منم صادر شد و صبح روزی که قرار بود بیایند و مرا دستگیر سازند، اما وقتی من همانروز به قصد امتحانات در دانشکده حقوق از منزل خارج می شدم بوسیله یکی از نزدیکان قوام به او پیغام فرستادم در دانشگاه منتظر مأمورین توقیف هستم این پیغام بی اثر نبود و از توقیف من منصرف شد تا افتتاح مجلس پانزدهم نثار بین من و قوام باقی بود تا اینکه در آن مجلس توانستم انتقام خودم را از او بگیرم و کابینه اش را به کمک تنی چند از دوستان ساقط سازم که شرح آنرا در فصول بعد خواهید خواند.

### قوام السلطنه خائن بود یا خادم

راجع به زمامداری قوام السلطنه که در اواخر سال ۱۳۲۴ شروع و در آذر ۱۳۲۶ پایان پذیرفت اقوال مختلف است به او ایراد می‌گیرند که مشروطیت را تعطیل نمود و با تصویبنامه حکومت می‌کرد رژیم پیشه‌وری را در آذربایجان شناخته بود و با عمال آن مذاکره می‌کرد. اطرافیان او فساد را ترویج می‌کردند و بازار جوازفروشی دولتی گرم شده بود. حزب دموکرات ایران را که با پول این جوازاها می‌گرداند وسیله مشروع کردن دخالت دولت در انتخابات نمود برخلاف قانون امتیاز نفت شمال را اعطاء کرد.

موافقین او می‌گویند امتیاز نفت را با این نیت داد که در مجلس رد خواهد شد خلاصه دولت شوروی را فریب داد تا ایران تخلیه شود و آذربایجان نجات یابد و با این حيله به ایران خدمت کرد من نمی دانم با وضعیت مهم جغرافیائی و بین المللی ایران که همیشه مورد علاقه کشورهای بزرگ بوده و هست حيله قوام السلطنه در نجات آذربایجان تا

چه اندازه مؤثر بوده است. قضاوت در این موضوع که هنوز بسیاری از اسرار فاش نشده خالی از اشکال نیست و آیا اساساً حيله و تزوير در روابط بين المللی تا چه اندازه مجاز است خصوصاً برای ملل کوچک که همیشه متکی به حقانیت هستند و مطامعی ندارند که مجبور باشند به تزوير متوسل شوند. اگر فرض کنیم که سیاست خارجی قوام السلطنه صحیح بوده است یا اینکه منتهی به نتیجه مطلوب شده است اما سیاست داخلی او قابل دفاع نیست. تفریط بیت‌المال و کسر بودجه طبق یک نقشه خارجی که ایران را به زانو درآورد از آن دوره اما بدست هژیر وزیر دارائی او شروع شد.

حزبی که قوام السلطنه ساخت نه فقط انتخابات را قلب و بازار جوازهای دولتی را گرم کرد بلکه سازمان اداری کشور را هم پریشان و فاسد کرد و بجای اینکه با تدابیر اداری و اقتصادی صحیح موجبات تأمین معاش و آینده کارمندان زحمتکش را فراهم سازند با ایجاد هزاران رتبه ۹ اداری برای همه بدون رعایت حق اولویت و استحقاق رتبه ۱۰ و ۱۱ قضائی آنهم برای کسانی که مثلاً عضو علی‌البدل دادگاه بخش بودند بموجب تصویبنامه قانون استخدام را بازیچه و ملعبه ساخت.

منهم مانند خیلی از صلحاء به قوام امیدوار بودم و معتقد بودم او شیخ‌الرجال است و می‌تواند صلحاء را بدور خود جمع کند و اولین انتخابات بعد از جنگ جهانی و اشغال ایران را به وضع آبرومندی انجام و بالمره مسیر انتخابات را در ایران تغییر دهد صائب نبود او مردی بسیار متفرعن بود و متملقین و چاپلوسان رگ خوابش را می‌دانستند و از این ضعف او حداکثر استفاده و گمراهش کردند.

قوام در مجلس پانزدهم که اکثریت نمایندگان مخلوق حزب او بودند ساقط شد یعنی وکلاء با او همان کاری را کردند که مردم کوفه با مسلم ابن عقیل نمودند. بعد از سقوط قوام تا مدتی از او خبر نداشتم و ظاهراً بیشتر ایام را در اروپا می‌گذرانید تا اینکه در سال ۱۳۲۸ پس از تشکیل مجلس مؤسسان و تغییر بعضی از اصول متمم قانون اساسی و اضافه نمودن یک اصل الحاقی برای انحلال مجلسین قوام از اروپا نامه سرگشاده‌ای به شاه نوشت و با انشائی روان و محکم و نصیحت‌آمیز شاه را از شیبخون زدن به قانون اساسی که خونهای هزاران نفر از مردان ورزیده ایران بود برحذر داشت. شاه بجای اینکه نصایح او را بپذیرد جوابی تند و بی‌ادبانه به امضای حکیم‌الملک وزیر دربار برای او فرستاد و ضمن سلب عنوان جناب اشرف از او، تمام مفاسد و گرفتاریهای مملکت را



قوام در اواخر دوره چهاردهم با اکثریت ضعیفی رئیس دولت شد.

متوجه دوران زمامداری او دانست و او را متهم به ارتشاء و اختلاس کرد، قوام متعاقباً پاسخ نامه وزیر دربار را با انشائی سلیس و محکم تهیه و انتشار داد قوام در این نامه ضمن رد ادعاهای واهی شاه در مقام مقایسه دارائی خود و شاه برآمده پرده از روی اعمال گذشته خاندان پهلوی برداشت و در تحریرنامه حقیقتاً وطن‌پرستی خود را به ثبوت رسانید. انتشار این دو نامه تا حدی از کدورت من نسبت به او کاست تا اینکه در مرداد ماه ۱۳۳۱ پس از نخست‌وزیری چند روزه او دولت وقت در اثر فشار چند نفر ماجراجولایحه مفسد فی الارض بودن او را به مجلس شورایملی برد و تقاضا کرد که کلیه اموال منقول و غیرمنقول او مصادره شود. این لایحه در مجلس شورای ملی در اثر تلاش دکتر بقائی و چند نفر دیگر به سرعت به تصویب رسید و به مجلس سنا ارجاع شد در آن تاریخ من سناتور و رئیس کمیسیون قضائی مجلس سنا بودم در آن ایام قوام متواری بود و از مخفی‌گاه خود نامه‌ای به من بعنوان رئیس کمیسیون دادگستری سنا نوشت و دادخواهی کرد نامه را در کمیسیون مطرح کردم اعضاء کمیسیون تا آنجائیکه به خاطر دارم عبارت بودند از آسید عبدالمهدی طباطبائی، اسدالله مقانی، علی حقنویس، نظام السلطنه مافی و ابراهیم خواجه‌نوری. کمیسیون دادگستری سنا با لایحه مصادره اموال قوام مخالفت کرد. مخالفت ما اصولی بود بموجب اصل بیست و هشتم متمم قانون اساسی راجع به تفکیک قوای ثلاثه و ما حاضر نبودیم قوه مقننه را در کار قوه قضائیه دخالت بدهیم از اینرو لایحه مصادره اموال قوام در مجلس سنا دفن شد که همان لایحه بانضمام لایحه دیگری موجبات بستن مجلس سنا گردید.

کمیسیون دادگستری مجلس سنا اینکار را بخاطر قوام انجام نداد به حرمت قانون اساسی و حضانت قوانین موضوعه کشور رد کرد زیرا ما معتقد بودیم که چنین اقداماتی را در یک انقلاب که قوانین موقوف و تعطیل می‌شود می‌توان کرد ولی نه دوره عادی یک مجلس مقننه.

قوام السلطنه پس از اطلاع از تصمیم کمیسیون انتظار نداشت از کسی که انواع صدمات را از او دیده بود انتظار بیطرفی و چنین رویه اصولی را نداشت او اصلاً یک تربیت قدیمی داشت و اهمیت قوانین را نمی‌توانست درک کند.

قوام السلطنه در اواخر سال ۱۳۳۲ در مراجعت از اروپا نامه‌ای به من نوشت مبنی بر تسلیت و اظهار همدردی بمناسبت مرگ برادرم دکتر عبدالله دفتری و در آن نامه اظهار



بین قوام و سردار فاخر تفتین کردم.

کرده بود که خودش مریض و بستری بوده و قادر نیست بیدن من بیاید به عیادتش رفتم خوابیده بود برخاست من را در آغوش کشید و گریه کرد و می‌گفت افسوس که به فتوت شما دیرپی بردم و عمر دیگر به من مجال نخواهد داد که تلافی بکنم.

### گفتگو با سید محمد صادق طباطبائی

مدتی سردبیری روزنامه یومیه «صدای مردم» با اینجانب بود مدیرمسئول و صاحب امتیاز روزنامه محمد حسین فری‌پور بود از منسوبان و نزدیکان سید محمد صادق طباطبائی و ارادتی خاص به آن مرحوم داشت و غالباً در منزل خود از او پرستاری و مراقبت می‌کرد به همین مناسبت اینجانب نیز با مرحوم طباطبائی آشنا و محشور شدم و گاهی در محضر آن بزرگوار حضور یافته کسب فیض می‌کردم روزی سخن از قوام السلطنه شد و ماجرای نخست‌وزیری او در اواخر دوره چهاردهم پیش آمد و چون در آن ایام طباطبائی ریاست مجلس شورای ملی را عهده‌دار بود بیش از هرکس صلاحیت درباره چگونگی تشکیل کابینه قوام داشت و از ایشان خواستم مشهودات خود را در اختیار من بگذارند تا در



فرصت مناسب تکمیل و منتشر شود. مرحوم طباطبائی پیشنهاد مرا پذیرفته و وعده دادند که این امر مهم را انجام خواهند داد سرانجام در چندین جلسه به بحث و مذاکره پرداختیم و حاصل بیانات ایشان به این شرح از نظر خوانندگان می‌گذرد.

قبل از اینکه به ماجرای نخست‌وزیری مرحوم قوام بپردازم لازم است شرحی از گذشته خود و آشنائی با قوام را متذکر شوم. می‌دانید مرحوم پدرم آقا سید محمد طباطبائی از فقها و علمای معروف و مورد اعتماد بود و پادشاه وقت مرحوم مظفرالدین‌شاه ارادتی خاص به او داشت پدرم جز به مبانی مذهبی و دستورات شرع انور اسلام و مصالح مردم به چیز دیگری فکر نمی‌کرد و ذاتاً مردی مشروطه‌خواه و آزادی‌طلب بود و مرتباً در دیدارهایی که با شاه داشت از حکومت قانون و آزادی مردم صحبت می‌کرد و شاه را به صدور فرمان مشروطیت ترغیب و تشویق می‌نمود. از مصائبی که در این زمینه نصیب او شد می‌گذریم، بالاخره شاه فرمان مشروطیت را صادر کرد و مجلس شورای ملی با عضویت طبقات مختلف مردم تشکیل یافت. ارامنه ایران وکالت خودشان را در مجلس به پدرم واگذار کردند و ایشان هم پذیرفت و در جلسات مجلس شرکت می‌کرد من و برادرانم نیز به تبع پدر بزرگوارمان مشروطه‌طلب و آزادیخواه و مصلح بودیم در همان روزهای اول به فکر افتادم که روزنامه‌ای معتبر و پر مطلب و خالی از حب و بغض دائر کنم که حاوی اخبار مجلس و مذاکرات و کلاء و رویدادهای کشور و جهان باشد ولی مشروط بر اینکه دولت در سانسور اخبار آن بیطرف بماند. وقتی این فکر به شاه تلقین شد آنرا پسندید و فرمانی برای انتشار روزنامه مجلس صادر نمود و اداره روزنامه و مسئول آنرا تعیین نمود. فرمان شاه بنام حاج میرزا محسن مجتهد برادر صدرالعلماء صادر شد و صریحاً در آن فرمان آمده بود که دولت حق هیچگونه دخالت و سانسور در مندرجات روزنامه را ندارد وقتی امتیاز روزنامه صادر شد مدیریت آن به عهده من قرار گرفت و سردبیری آنرا بعهده ادیب‌الممالک فراهانی قرار دادیم و به انتشار آن مبادرت کردیم ابتدا در هفته سه شماره و بعد بطور یومیه منتشر می‌شد و تمام صورت مذاکرات مجلس در آن منعکس می‌شد. در نوشتن مقالات روزنامه خیلی از دوستان به ما کمک می‌کردند از جمله میرزا محمدعلی خان ذکاءالملک و برادرش بود که تجربه این کار را در اداره مجله تربیت از پدر مرحومشان آموخته بودند در آن ایام ذکاءالملک معلم مدرسه علوم سیاسی و رئیس دبیرخانه مجلس شورای ملی بود.

روزنامه مجلس مرتباً انتشار می‌یافت و طرفداران زیادی داشت. پس از مظفرالدین‌شاه ولیعهد و جانشین او نتوانست با مجلس و آزادیخواهان و مشروطه‌طلبان کنار بیاید و سرانجام با کودتای کلنل لیاخوف فرمانده روسی قزاقخانه مجلس به توپ بسته شد و افراد و آزادیخواهان دستگیر شدند در آنروز پدرم و من و برادرانم در مجلس بودیم چون اوضاع وخیم شد به پارک امین‌الدوله پناه بردیم و سرانجام توسط قزاقان سیلاخوری در نهایت خفت و خواری به زندان باغشاه انتقال یافتیم. حبس ما زیاد طولانی نشد پدرم به ونک تبعید شد و من ابتدا به خراسان و سپس اروپا تبعید شدم و در تمام مدت استبداد صغیر دور از وطن به سر می‌بردم. پس از سقوط محمدعلی شاه فوری باتفاق سایر تبعیدشدگان به ایران آمدم و در انتخابات دوره دوم مجلس شورایی ملی از طرف مردم مشهد به نمایندگی انتخاب شدم و سایر دوستان ما نیز از سایر حوزه‌ها مبعوث شدند در این مجلس دو حزب قوی بوجود آمد یکی دموکرات و دیگر اعتدالی، من از لیبران حزب اعتدالی بودم که اکثریت مجلس را در دست داشت، قوام السلطنه نیز در آن ایام به معاونت وزارت جنگ منصوب شده بود وزیر جنگ سردار اسعد بختیاری بود ولی عملاً آن وزارتخانه را قوام اداره می‌کرد. پس از کنار رفتن محمدولی خان سپهدار از ریاست وزرائی مستوفی الممالک رئیس الوزراء شد و قوام السلطنه در آن کابینه عهده‌دار وزارت جنگ گردید و از آن تاریخ به بعد در غالب کابینه‌ها شرکت داشت و از وزرای فهمیده و باسواد و جدی بود چندی هم والی خراسان بعد از کودتا به حبس رفت و پس از آزادی دو نوبت رئیس الوزراء شد بعد توسط سردار سپه به اروپا تبعید شد در زمان رضاشاه من واو وضع مشابه داشتیم هر دو حبس نظر بودیم و هر دو نیز طوری عمل کردیم که شاه نسبت به ما سوءظنی نیافت و جان سالم بدر بردیم بعد از استعفاء رضاشاه و ظهور مشروطیت سوم مردم تهران مرا کاندیدای مجلس شورای ملی نمودند و ریاست انجمن نظارت بر انتخابات نیز بعهده من قرار گرفت.

در انتخابات دوره چهاردهم مجلس از تهران دکتر مصدق نفر اول من نفر دوم و مؤتمن الملک نفر سوم شدیم. در انتخابات هیئت رئیسه مجلس با وجودیکه کاندیدای ریاست نبودم مع الوصف عده‌ای اصرار به قبول این سمت نمودند و پس از رای‌گیری بریاست برگزیده شدم دکتر مصدق نیز آراء قابل توجهی داشت شاید من دور رأی از او بیشتر داشتم.



اعتبارنامه حسن ارسنجانی رد شد.

مجلس چهاردهم از ادوار مهم دوران مشروطیت ایران است. مخصوصاً در اواخر این دوره آذربایجان خودمختار شد کردستان نیز به او تاسی نمود. فارس هم دستخوش آشوب و بی‌نظمی گردید دولت‌های بیات‌صدر حکیمی کاری از پیش نبردند و ما در صدد رئیس‌الوزرائی قوی و قاطع بودیم تا اینکه قوام‌السلطنه را کاندیدای این کار نمودیم و سرانجام با تلاش من مجلس به اورای تمایل داد و شاه فرمان صادر کرد. قوام در مجلس اکثریت ضعیفی داشت ۵۲ نفر به او ابراز اعتماد کرده بودند و ۵۰ نفر رأی خودشان را به مؤتمن‌الملک سپردند و در حقیقت مخالف قوام بودند.

قوام‌السلطنه بدون مشورت با اکثریت مجلس اعضاء کابینه خود را تعیین و به شاه معرفی نمود در این کابینه دو تن از نخست‌وزیران سابق را شرکت داده بود یکی

سهام السلطان بیات و دیگری دکتر احمد متین دفتری بود فلسفه قوام از انتخاب این دو نفر برای عضویت کابینه جلب آراء اقلیت مجلس بود که لیدری آنها را دکتر محمد مصدق برعهده داشت زیرا متین دفتری داماد و برادرزاده و سهام السلطان خواهرزاده مصدق بودند و از طرفی مظفر فیروز هم که به معاونت سیاسی و پارلمانی و ریاست تبلیغات انتخاب شده بود خواهرزاده مصدق بود. انتشار نام متین دفتری در لیست وزیران فراکسیون حزب توده را به فعالیتی همه جانبه سوق داد و آنها غیر از حملات شدید در جراند خودشان عده‌ای از وکلای مجلس را که به قوام السلطنه ابراز تمایل نموده بودند با خود همراه ساختند و عده‌ای از این مخالفین نزد من آمدند و صریحاً گفتند اگر دکتر متین دفتری جزء اعضاء کابینه معرفی شود ما به قوام رأی اعتماد نخواهیم داد و طبعاً کابینه سقوط خواهد کرد. من در محظور عجیبی گیر کرده بودم و میل نداشتم در آن ایام تیره و تار قوام که به زحمت من روی کار آمده بود برکنار شود و از طرفی در آن ایام مردی که بتواند بر مشکلات فائق گردد زیرسر نداشتم ناچار قوام را ملاقات و موضوع را با ایشان درمیان نهادم از طرفی مظفر فیروز هم که با متین دفتری میانه‌ای نداشت به این آتش افروزی دامن می زد و ذهن قوام را پر کرده بود. قوام پس از شنیدن توضیحات من و مخالفت عده‌ای از نمایندگان با وزارت متین دفتری خطاب به من گفت انجام این کار مهم از عهده شما ساخته است لطفاً او را ملاقات و به هر کیفیتی هست استعفای او را بگیریید. واقعاً موقع حساسی بود من درنگ را جایز ندیدم به منزل متین دفتری رفتم و صاف و پوست کنده مطالب را به او گفته و تقاضا نمودم استعفای خود را نوشته بمن تسلیم نماید. با تمام نصایح و عرایضی که کردم او زیر بار نرفت و مدعی بود مخالفین من در مجلس آنچه راجع بمن می خواهند بگویند و من مستدلاً پاسخ آنها را خواهم داد من نتوانستم او را مجاب کنم که خوب و بد او دامن کابینه را خواهد گرفت زیرا برای اعتماد به هیئت وزیران داده خواهد شد نه به تک تک وزیران و طبعاً با عدم استعفای او کابینه ساقط خواهد شد وقتی دیدم نصایح من که بر اساس مصالح مملکت بود نتیجه‌ای نبخشید خانه او را ترک گفته و تلفنی موضوع را با قوام درمیان نهادم. قوام بعد از من چند نفر دیگر را نزد او فرستاد و آنها نیز نتیجه‌ای نگرفتند و بالاخره قوام تصمیم گرفت او را به مجلس معرفی نکند و روز معرفی وزیران به مجلس متین دفتری معرفی نشد و بدین ترتیب یک مشکل سیاسی که ممکن بود عواقب بدی برای کشور داشته باشد فیصله یافت.

### شرکت در انتخابات دوره پانزدهم

پس از آنکه قوام و هیئت او از مسکو بازگشتند دو روز بعد عمر مجلس چهاردهم پایان پذیرفت و دوران فترت آغاز شد و این فترت مدتی به طول انجامید. در اوایل فترت قوام یک کابینه ائتلافی تشکیل داد و خود به تشکیل حزب دموکرات ایران مبادرت نمود در کابینه ائتلافی قوام حزب توده سه وزیر، حزب ایران یک وزیر و حزب جدیدالتأسیس دولتی یک وزیر داشتند. دکتر فریدون کشاورز و دکتر مرتضی یزدی و ایرج اسکندری از حزب توده ایران به ترتیب در رأس وزارتخانه‌های فرهنگ و بهداری و پیشه و هنر و بازرگانی قرار گرفتند، اللهیار صالح از حزب ایران به وزارت دادگستری معرفی شد. مظفر فیروز هم از حزب دموکرات وزیر وزارتخانه جدیدالتأسیس کار و تبلیغات گردید. کابینه ائتلافی قوام دوام زیادی نکرد زیرا پی‌آمد اینکار شورش عشایر فارس و ناامنی شدید در جنوب ایران بود. قوام ناگزیر کابینه را ترمیم کرد و وزرای احزاب را کنار گذاشت.

حزبی که قوام السلطنه علم کرد صرفاً بخاطر انجام انتخابات دوره پانزدهم بود او می‌خواست توسط این حزب افراد مورد اعتماد خود را به مجلس بفرستد تا مجلس مخلوق او در مدت دو سال عمر خود رهبر حزب را همچنان در راس دولت نگهدارد. پس از ختم غائله آذربایجان که کاری بس دشوار بود قوام دستور انتخابات را در سرتاسر کشور صادر نمود و کاندیداهای حزب دموکرات را معرفی کرد از نظر نباید دور داشت حل مسئله آذربایجان صرفاً در اثر تدابیر شخص قوام بود و هیچکس جز او در آن برهه از زمان سهمی نداشت و همه می‌دانیم پس از آنکه آذربایجان به ایران بازگشت نظامیان مبعوث شاه با مردم و بیت‌المال چه کردند که داستانی شنیدنی و خواندنی و عبرت‌انگیز است.

قوام حدود ۸۰ درصد از حوزه‌های انتخابیه کشور را به حزب اختصاص داد ولی در آذربایجان منصورالملک استاندار وقت زیر بار تمام حوزه‌ها که تعلق به حزب دولتی داشته باشد نرفت و طبعاً عده‌ای از مخالفین قوام از صندوق انتخابات بیرون آمدند که یکی از آنها دکتر احمد متین‌دفتری بود حالا مروری به خاطرات او می‌افکنیم تا ماجرا را برای ما شرح دهند.

... وقتی که قوام السلطنه پرچم حزب دموکرات ایران را برافراشت برای تدلیس در

انتخابات و تشکیل یک مجلس مرکب از کسانی که به او تعظیم و حتی کفشش را پاک می‌کردند مواجه با عکس‌العمل شدیدی شد. در اینوقت آقای دکتر محمد مصدق در میتینگی که در مسجد شاه داد ضمن حمله شدید به قوام و حزب دولتی او از طرف حزب وحدت ایران ده نفر را برای انتخابات تهران معرفی کرد که عبارت بودند از دکتر مصدق، آیت‌الله کاشانی، ارسلان خلعتبری، رحیم صفاری مدیر روزنامه الفباء، شیخ العراقین بیات، سید محمدصادق طباطبائی، حسن زعیم، محمدرضا تهرانچی، شمس‌الدین جزایری، دکتر حسن امامی و اینجانب وقتی انتخابات تهران شروع شد میرزا شفیع جهانشاهی رئیس تازه دیوانعالی کشور به ریاست انجمن نظارت بر انتخابات تهران تعیین گردید و دکتر علی امینی دست راست قوام نایب رئیس انجمن شد جهانشاهی ذاتاً مردی محبوب و ساده و بی‌کفایت بود من او را به‌خوبی می‌شناختم هنگامیکه وزیر دادگستری بودم به اصرار حاج سید نصرالله تقوی برای او حکم ریاست شعبه دیوانعالی تمیز صادر کردم البته این نکته را باید یادآور شوم که قوام قصد داشت ریاست انجمن نظارت انتخابات را حاج سید نصرالله تقوی برعهده بگیرد چند ماه قبل از انتخابات با او مذاکره کرده بود ولی آن مرد شریف زیر بار نرفت و از قوام خواهش کرد او را بازنشسته کند و جانشین او را به ریاست انجمن بگمارد که چنین هم شد.

### تحصن در دربار

حزب دموکرات ایران در انتخابات تهران دخالت مطلق نمود و دستجات مختلف مخالفین با هم ائتلاف کردند و هیئتی از رجال بشرح زیر در دربار متحصن شدیم. متحصنین عبارت بودند از: دکتر محمد مصدق، میرزا سید محمدصادق طباطبائی، میرزا محمد تقی آیت‌الله زاده شیرازی، امام جمعه تهران، حاج عزالممالک اردلان، مهدی فرخ، جمال امامی، یوسف مشار، سید عبدالمهدی طباطبائی، دکتر ملک زاده، حاج آقا حسام دولت‌آبادی، دکتر شمس‌الدین جزائری، عباس خلیلی، حاج حسن شمشیری، حاج اسمعیل فخارنیا، اسمعیل کریم‌آبادی و فطن السلطنه مجد، مشار اعظم، مشاورالملک مهندس فریور، رضا افشار، سید حسن زعیم، تهرانچی-شاه‌رودی و چند تن از مدیران جراید و بنده بدنبال تحصن ما در دربار شاه دانشجویان هم در دانشگاه علیه قوام و انتخابات او قیام نموده و هیئتی را از طرف خود معین کردند تا با شاه و قوام

ملاقات نمایند بعلاوه همه روزه عده زیادی از علماء و رجال برای دیدن وتقویت ما به دربار می‌آمدند اما قوام از تحصن در دربار سوءاستفاده کرد و روابط ما را با خارج قطع نمود و حتی دور کاخ سلطنتی نظامی گذاشت و مانع رفت و آمد طرفداران ما شد ما موقعی که در دربار متحصن بودیم صندوقهای تهران از آراء دوازده نفر کاندیدای حزب دموکرات پر شد وقتی آراء تهران خوانده شد.

حائزین اکثریت به این شرح بودند: ۱- دکتر علی امینی ۲۵۴۱۳۳ - احمد قوام ۳۵۰۵۹۸ - مهندس خسرو هدایت ۴۵۰۸۲۸ - دکتر جواد آشتیانی ۵۴۶۰۸۶ - ابوالحسن صادقی ۶۴۵۷۸۱ - دکتر جلال عبده ۷۴۵۱۶۳ - عبدالحسین نیک‌پور ۸۴۵۰۷۱ - عباس مسعودی ۹۴۵۰۰۳ - سید علی بهبهانی ۱۰۴۳۰۶۰ - سید هاشم وکیل ۱۱۴۱۲۸۲ - ملک الشعراى بهار ۱۲۴۰۰۰۸ - علی وکیلی ۱۲۳۸۸۲۹ - دکتر رضازاده شفق ۱۴۳۱۹۰۷ - سید ابوالقاسم کاشانی ۱۵۲۳۶۸۹ - شیخ العراقین بیات ۱۶۲۲۳۱۶ - دکتر محمد مصدق ۱۷۲۱۵۳۸ - دکتر متین دفتری ۱۸۱۹۶۱۲ - دکتر سیدحسن امامی ۱۹۱۳۹۲۶ - سید محمدصادق طباطبائی ۲۰۱۱۱۳۰ - محمدرضا تهرانیچی ۹۷۰۳.

آرائی که برای انتخابات در صندوق‌های تهران ریخته شد و در نتیجه دوازده نفر کاندیداهای حزب دموکرات ایران بیرون آمدند تماماً توسط سازمان اسکی که در رأس آن خسرو هدایت قرار داشت نوشته و در صندوقها ریخته بودند و آراء طبیعی مردم متعلق به کاندیداهای حزب وحدت ایران و حزب ایران بود.

### کاندیدای مشکین شهر

این جریان مردم غیور تهران و شهرستانها را عصبانی کرد و حاضر شدند کاندیداهای طبیعی تهران را از شهرستانها انتخاب کنند. روزی رفقا چند تن از محترمین اردبیل را بدیدن من آوردند آنها از بیک زادگان شاهسون پیغامی داشتند. معلوم شد زمانی که من وزیر دادگستری یا نخست‌وزیر بوده‌ام و آنها را به امر شاه به کاشان تبعید کرده بودند بمن متوسل شده بودند و من موجبات استخلاص آنها را فراهم کرده بودم. آنها میل داشتند تلافی محبت من را بکنند یعنی به سمت وکیل حوزه مشکین شهر به مجلس بروم. من پس از اینکه اطمینان حاصل کردم وکیل دوره چهاردهم آنجا که محلی بود در اثر

جریان‌ات سیاسی آذربایجان دیگر شانس ندارد و کاندیدا نیست و میل دارد یکنفر مثل من که شانس وکالت تهران را دارم یک دوره باصطلاح محلل بشود و حوزه مشکین شهر در ادوار آینده برای او محفوظ بماند و کاندیداهای دیگر آنجا زمینه محلی ندارند و یکی از آنها مورد حمایت ارتش بود به تشویق رفقا مخصوصاً عده‌ای از شاگردان سابق خودم که آذربایجانی هستند بلافاصله برای فعالیت عازم مشکین شهر شدند و این پیشنهاد را قبول کردم و مشغول کار شدیم.

در آن ایام علی منصور استناد دارد آذربایجان بود منصور در کابینه من وزارت پیشه و هنر را عهده دار بود و بلافاصله بعد از من رئیس دولت شد و با این ترتیب با یکدیگر روابط دوستانه و احترام آمیز داشتیم در ملاقاتی که در تبریز با او نمودم حسن ظن خود را نشان داد و گفت اگر زمینه محلی داشته باشید من قول می‌دهم که اجازه نخواهم داد دولت و حزب دموکرات و ارتش در انتخابات مشکین شهر دخالت کند غیر از قوام و حزب او رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش هم با من مخالفت می‌کرد این مخالفت از آن لحاظ بود که ارتش در مشکین شهر کاندیدا داشت و رزم‌آرا مایل بود کاندیدای او سر از صندوق بیرون بیاورد. در سال ۱۳۲۹ که بطور ناگهانی رزم‌آرا به نخست‌وزیری رسید ضمن مخالفت شدید با او هنگام طرح برنامه دولت پرده از اسرار کار او برداشتم و جریان انتخابات مشکین شهر را برملا نموده که طبعاً از نظر خوانندگان خواهد گذشت.

قوام با تمام وسائل خود سعی می‌کرد از انتخاب من از طرف ایل شاهسون جلوگیری کند ولی یک عده از دانشجویان آذربایجانی دانشکده حقوق تهران به مشکین شهر رفته و کنار صندوقهای رأی می‌خوابیدند تا آراء طبیعی صندوقها محفوظ بماند بالاخره موفق شدم و به نمایندگی مجلس در دور پانزدهم انتخاب گردیدم.

### مذاکره با شاه درباره قوام

وقتی انتخابات مشکین شهر پایان یافت و اعتبارنامه خود را دریافت داشتم به تهران آمدم. پس از یکی دو روز مطالعه به این نتیجه رسیدم که فراکسیون دموکرات ایران یقیناً به دستور قوام اعتبارنامه مرا رد خواهند کرد با مشورت عده‌ای از دوستان قرار بر این شد بهر کیفیتی باید طرح اعتبارنامه را به تعویق انداخت تا بتوانیم اولاً فراکسیون را متلاشی ساخته و آنرا از یکپارچگی خارج سازیم و در خلال آن قوام را ساقط کنیم. هنوز چند



روزی از ورود من به تهران نگذشته بود که آقای شکوه‌الملک رئیس دفتر مخصوص بمن تلفن کرد و علت اینکه تاکنون تقاضای شرفیابی نکرده‌ام را پرسید در پاسخ ایشان گفتم مطلبی برای شرفیابی ندارم و بی‌جهت چرا وقت شاه را تضییع کنم شکوه با ملاحظت اظهار کرد هرکس که به نمایندگی انتخاب می‌شود حضور شاه شرفیاب می‌گردد و طبعاً شما هم از این سنت مستثنی نیستید و لیکن در مورد شما شاه علاقه به دیدار و گفتگو دارد، گفتم اگر چنین است وقتی تعیین فرمائید تا شاه را ملاقات کنم در همان مکالمه ساعت ده روز بعد را برای شرفیابی تعیین کرد و از من خواست قدری زودتر از موعد مقرر به دربار بروم تا قبل از شرفیابی با ایشان هم مذاکره کنم. شکوه‌الملک مردی مصلح و دانشمند و ادیب بود با من قرابت نزدیک داشت از طرفی پسر عموی قوام‌السلطنه هم بود.

همانطوریکه قرار بود فردای آن روز به دربار رفتم و قریب نیم‌ساعت با شکوه به مذاکره پرداختیم ماحصل مذاکرات این بود که شاه میل دارد برای مبارزه با قوام‌السلطنه و در نتیجه ساقط کردن او با چند وکیل متنقد عهد و پیمان ببندد و امروز هم می‌خواهد مزه دهان شما را بداند سعی کنید آلت دست نشوید. در پاسخ شکوه اظهار کردم من به تنهایی تصمیم‌گیری از عموزاده شما دارم و تحت تأثیر احدی هم واقع نخواهم شد چه بهتر که در این راه شاه ما را یاری و مدد نماید او گفت به قول این جوان اعتماد نکنید و با طناب پوسیده او به چاه نروید در پاسخ گفتم یقین بدانید تجربه سیاسی من و مصائبی که در این چند سال بر سر من آمد. بحد کافی متوجه خود هستم و جز مصالح مملکت به هیچ چیز توجه نمی‌کنم پس از مذاکره مختصر با شکوه وقت شرفیابی رسید و به اتاق شاه رفتم او با گرمی دست مرا فشار داد و از انتخاب من توسط ایلات شاهسون آذربایجان تبریک گفت هنوز چند لحظه‌ای از تبریک او نگذشته بود که اضافه کرد افسوس قوام تصمیم دارد بوسیله ایادی خود در مجلس پس از رسوا کردن اعتبارنامه شما را رد کند برای این موضوع آیا فکری کرده‌اید. من با تندی جواب دادم وکالت مجلس برای من آش‌دهان‌سوزی نیست من کاندیدای طبیعی مردم تهران بودم، بیش از بیست هزار نفر بمن رأی داده‌اند و حالا نیز از طرف مردم مشکین شهر انتخاب شده‌ام و هیچ میل ندارم در مجلس باقی بمانم فقط می‌خواهم در دو سه جلسه حرفهائی که دارم بزنم و شاخ قوام را بشکنم و از مجلس خارج شوم و این فرصت برای من حتی در موقع طرح و رد اعتبارنامه



حسین شکوه رئیس دفتر مخصوص، شخصی که پشت سر او ایستاده یدالله خان اسلحه‌دار باشی است.

وجود دارد.

شاه پس از شنیدن سخنان من گفت خوب پس اگر اینطور است باید به شما کمک کرد و نگذاشت اعتبارنامه شما رد شود من به دوستان خودمان مصرأ توصیه می‌کنم که بهر نحوی هست از رد اعتبارنامه شما خودداری نمایند و سرانجام آنرا به تصویب برسانند ولی این را بدانید که قوام در دوران فترت مرتکب خطاهای زیادی شده که انشاء الله روزی باید در پیشگاه عدالت پاسخ گو باشد آیا شما موافق با این مطلب نیستید؟ در پاسخ شاه گفتم قوام مرتکب صدها قانون‌شکنی و اختلاس و اعمال زشت شده، ولی اعلیحضرت در مقام شامخ سلطنت بر تمام آنها صحنه نهاده‌اند. شاه برآشفته و سعی کرد خود را آرام جلوه دهد پرسید چطور؟ عرض کردم صدور چندین تقدیرنامه و تشکر و سپاس و اعطای لقب (جناب اشرف) اختصاصاً به او آیا تأیید اقدامات او نمی‌باشد؟ شاه با ملایمت پاسخ داد در محذور قرار گرفته بودم و راهی جز آن نداشتم. هنگام خداحافظی شاه دست محکمی داد و گفت انشاء الله بزودی ناظر مبارزات شما با قوام خواهیم بود.

### دورنمایی از مجلس پانزدهم

قوام السلطنه ناچار شد پس از ۱۶ ماه فترت مجلس را دایر کند. علاقه وی به افتتاح مجلس از این نظر بود که هشتاد درصد نمایندگان را طرفدار و مرید خود می‌دانست و فراکسیونی که در حزب دموکرات تشکیل می‌شد تعداد اعضاء آن همین حدود بود. مجلس پانزدهم در روز ۲۵ تیر ماه ۱۳۲۶ با شرکت شاه و قوام افتتاح شد و شاه در نطق افتتاحیه به دفاع از تأخیر در افتتاح مجلس پرداخت و علت آنرا حوادثی دانست که در کشور به وقوع پیوسته بود و آن حوادث را نیز مولود ندانم کاری مجلس چهاردهم توجیه کرد و با این ترتیب بر اعمال قوام السلطنه صحنه نهاد.

انتخابات مجلس پانزدهم با انتخابات ادوار گذشته مجلس تفاوت فاحشی داشت زیرا در گذشته هرگز یک حزب دولتی که حاکم بر سرنوشت انتخابات مجلس شورای ملی باشد وجود نداشته است برای توجیه مطلب بهتر است سیری در انتخابات گذشته در ایران بنمائیم.

مجلس اول بر اساس انتخابات صنفی بود طبقات شاهزادگان، اعیان و اشراف، علماء و وعاط، تجار و اصناف و مالکین از طرف خود نمایندگان تعیین و به مجلس جدید

فرستادند این مجلس در حقیقت مجلس مؤسسان هم بود زیرا قانون اساسی و متمم قانون اساسی را تهیه و به تصویب رسانید تعدیل بودجه و توازن دخل و خرج از کارهای عمده این مجلس است این مجلس با مباران و کودتای محمدعلی شاه پایان پذیرفت.

مجلس دوم که پس از خلع محمدعلی شاه و احیاء مشروطیت تشکیل شد بصورت دو درجه ای انجام گرفت. در این مجلس گروه های پارلمانی بوجود آمد و احزابی تشکیل شد مهمترین گروه های پارلمانی در این مجلس عبارت بودند از دموکرات ها، اعتدالی ها و هیئت علمیه برای اولین و آخرین بار. پنج نفر از علمای طراز اول در این مجلس راه یافتند این دوره با اولتیماتوم روسیه توسط ناصرالملک نایب السلطنه و صمصام السلطنه رئیس الوزراء منحل شد.

مجلس سوم بموجب تصویب قانونی در دوره دوم در سرتاسر کشور یک درجه ای اعلام شد. این مجلس پس از سپری ساختن یکسال از عمر خود در اثر جنگ بین المللی اول و اشغال خاک ایران بعلت سفر مهاجرت به کرمانشاه و تشکیل دولت موقت تعطیل شد.

مقدمات تشکیل مجلس چهارم از دوره اول رئیس الوزرائی وثوق الدوله (۱۲۹۵ ش) آغاز شد و اکثر نمایندگان تا سال ۱۲۹۸ انتخاب شدند وظیفه این مجلس تنفیذ قرارداد منعقد بین ایران و انگلستان بود که به عللی انجام نگرفت. باقیمانده نمایندگان این دوره در زمان ریاست وزرائی مشیرالدوله (۱۲۹۹) انتخاب شدند و سرانجام مجلس در تیرماه ۱۳۰۰ توسط قوام السلطنه رئیس الوزراء وقت افتتاح شد. در عمر این مجلس میر پنج رضاخان با عنوان سردار سپه پایه های قدرت خود را استوار ساخت و در تمام کابینه هائیکه در عمر مجلس چهارم تشکیل شد. سردار سپه عضولاینفک کابینه بود. مجلس پنجم در سال ۱۳۰۲ توسط مشیرالدوله پی ریزی شد ولی انتخابات آن در سرتاسر کشور زیر سلطه نظامیان بود یک اکثریت قوی و یک اقلیت تندرو در این مجلس خودنمایی می کرد این مجلس ابتدا فرماندهی کل قوا را از احمدشاه سلب و بعهده سردار سپه قرارداد و در اواخر عمر خود در آبان ماه ۱۳۰۴ سلسله قاجاریه را خلع و سلطنت را به رضاخان پهلوی سپرد. انتخابات دوره ششم تحت نظر دولت انجام گرفت ولی در تهران و چند شهرستان آزادی نسبی وجود داشت. در این دوره مدرس، دکتر مصدق، بهار، سیدحسن زعیم، حائری زاده، اخگر از مخالفین دولت بودند.

مجلس هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم محصول دوره دیکتاتوری بود. انتخابات در حقیقت تبدیل به انتصابات شد و افرادی برای مجلس انتخاب می‌شدند که از آنها کاری در مشاغل اجرائی ساخته نبود. این دسته از وکلاء اگر از خط خود خارج می‌شدند بشدت مورد تنبیه قرار می‌گرفتند بطوریکه قریب پانزده نفر از آنها در طول ادوار یاد شده پس از سلب مصونیت به زندان رفتند و بعضاً برخی از آنان معدوم شدند.

مجلس سیزدهم در آبان ماه ۱۳۲۰ یعنی دو ماه پس از استعفا و خروج رضا شاه از ایران کار خود را آغاز کرد وکلای این دوره تماماً محصول دوره دیکتاتوری بودند و بهمان سبک و روال سابق انتخاب شده بودند ولی چون از کسی ترس و واهمه نداشتند لجام گسیختگی را آغاز کردند و بر تمام مقدرات مملکت حاکم گردیدند در این دوره اتحاد سه‌جانبی بین ایران و شوروی و انگلیس به تصویب رسید.

انتخابات مجلس چهاردهم در سال ۱۳۲۲ در زمان اشغال ایران توسط نیروهای نظامی متفقین زیر نفوذ دو همسایه شمالی و جنوبی انجام گرفت انتخاباتی تقریباً آزاد بود بطوریکه حزب توده ایران توانست هشت کرسی را در مجلس بدست بیاورد بعضی از افراد ملی که در دوره دیکتاتوری تبعید یا زندان یا در کنج خانه‌های خود مخفی شده بودند به مجلس چهاردهم راه یافتند. دکتر محمد مصدق، امیرجنگ اسعد، سید محمدصادق طباطبائی، امیرحسین ایلخان‌ظفر، سید ضیاءالدین طباطبائی، حاج سیدرضا فیروزآبادی، سردار فاخرحکمت، عمادالسلطنه فاطمی در زمره آن افراد بودند به شخصیت‌هایی چون مؤتمن‌الملک نیز رأی داده شد که وکالت مردم را نپذیرفتند.

در هیچ دوره‌ای از ادوار مجلس تشنج و سر و صدا و کشمکش بین دستجات پارلمانی به اندازه این دوره وجود نداشت. در عمر این مجلس بود که توطئه برای تجزیه آذربایجان و کردستان بوجود آمد، مع‌الوصف در این مجلس قانون تحریم امتیازات نفت به تصویب رسید با تمام آزادی‌هایی که در انتخابات این دوره وجود داشت. علی‌سهیلی نخست‌وزیر وقت و سید محمد تدین وزیر کشور کابینه به اتهام دخالت در انتخابات تحت محاکمه قرار گرفتند.

انتخابات دوره پانزدهم از اواخر سال ۱۳۲۵ یعنی پس از ختم ماجرای آذربایجان و کردستان و ایجاد امنیت نسبی در سرتاسر کشور شروع شد. دولت قوام که تجربیاتی از انتخابات در ایران داشت مستقیماً وارد معرکه نشد بلکه حزب دموکرات ایران را که خود

مؤسس و بنیانگذار آن بود سپر بلا قرار داد و این حزب فرمایشی که با پیش کشی ها و تقدیمی های مالکین و فئودال ها و فروش جواز اداره می شد عنان و اختیار انتخابات را در دست گرفت و خواسته قوام را در زیر پوشش حزب بمرحله اجرا درآورد.  
 نمایندگان دوره پانزدهم در سطح کشور بشرح زیر بودند:

### اسامی نمایندگان دوره پانزدهم مجلس شورای ملی بر حسب حروف الفباء

- |                            |          |   |
|----------------------------|----------|---|
| ۱ — احمد اخوان             | کاشان    | شغل بازرگان                             |
| ۲ — مهدی ارباب یزدی        | مکران    | » بازرگان                               |
| ۳ — ناصرقلی اردلان         | سنندج    | » عضو عالیرتبه دولت                     |
| ۴ — مراد اریه              | کلیمیان  | » سرمایه دار، مالک                      |
| ۵ — عبدالقدیر آزاد         | سبزوار   | » روزنامه نویس                          |
| ۶ — سلمان اسدی             | مشهد     | » عضو عالیرتبه دولت                     |
| ۷ — عباس اسکندری           | همدان    | » مالک بزرگ و سرمایه دار و روزنامه نویس |
| ۸ — نصرت الله اسکندری      | تبریز    | » مالک                                  |
| ۹ — عباس اسلامی            | بابل     | » وکیل دادگستری و روزنامه نویس          |
| ۱۰ — دکتر جواد آشتیانی     | تهران    | » استاد دانشگاه و پزشک                  |
| ۱۱ — محمدرضا آشتیانی زاده  | ایوانکی  | » مالک و بازرگان و کارمند عالیرتبه دولت |
| ۱۲ — فرج الله آصف          | سنندج    | » مالک بزرگ                             |
| ۱۳ — دکتر عبدالحسین اعتبار | بروجرد   | » کارمند عالیرتبه دولت و مالک           |
| ۱۴ — عزیزالله اغراز نیک پی | اصفهان   | » کارمند عالیرتبه دولت و مالک           |
| ۱۵ — عزیز اعظم زنگنه       | کرمانشاه | » مالک                                  |
| ۱۶ — ابراهیم افخمی         | زنجان    | » مالک                                  |
| ۱۷ — فتحعلی افشار          | مراغه    | » مالک                                  |
| ۱۸ — علی اقبال             | کاشمر    | » مالک                                  |
| ۱۹ — حسن اکبر              | رشت      | » مالک                                  |
| ۲۰ — امیرحسین ایلخان ظفر   | دزفول    | » مالک                                  |
| ۲۱ — صفا امامی             | اصفهان   | » مالک و سرمایه دار                     |

- ۲۲ — علی اکبر امامی اهری « قاضی دادگستری ارمباران »
- ۲۳ — نورالدین امامی خوئی « کارمند عالی‌رتبه دولت خوی و ماکو »
- ۲۴ — محمدابراهیم امیرتیمور مشهد « مالک و رئیس ایل تیموری »
- ۲۵ — حبیب‌الله امین اصفهان « بازرگان و سرمایه‌دار »
- ۲۶ — ابوالقاسم امینی رشت « مالک و کارمند عالی‌رتبه دولت »
- ۲۷ — دکتر علی امینی تهران « مالک و کارمند عالی‌رتبه دولت »
- ۲۸ — عبدالحسین اورنگ بیجار « قاضی دادگستری »
- ۲۹ — مهدی باتمانقلیچ اردبیل « سرمایه‌دار و بزرگ مالک »
- ۳۰ — آقاخان بختیار شهرکرد « مالک و کارمند عالی‌رتبه دولت »
- ۳۱ — تقی برزین همدان « قاضی دادگستری »
- ۳۲ — دکتر مظفر بقائی کرمانی کرمان « دانشیار دانشگاه »
- ۳۳ — آرام بوداغیان ارامنه شمال « سرمایه‌دار و مالک »
- ۳۴ — احمد بهادری سراب « مالک »
- ۳۵ — محمد تقی بهار تهران « استاد دانشگاه »
- ۳۶ — ابوالقاسم بهبهانی شوشتر « قاضی دادگستری »
- ۳۷ — سید علی بهبهانی تهران « قاضی دادگستری »
- ۳۸ — عزت‌الله بیات اراک « مالک »
- ۳۹ — هدایت‌الله پالیزی کرمانشاه « مالک »
- ۴۰ — سید حسن تقی زاده تبریز « عضو عالی‌رتبه دولت »
- ۴۱ — ابوالفضل تولیت قم « نایب‌التولیه حضرت معصومه و مالک »
- ۴۲ — مسعود ثابتی مشهد « مالک »
- ۴۳ — محمد آخوند جرجانی گنبد کاووس « مالک »
- ۴۴ — ابوالحسن حائری زاده تهران « قاضی دادگستری »
- ۴۵ — ابوالفضل حاذقی جهرم « کارمند عالی‌رتبه دولت »
- ۴۶ — رضا حکمت شیراز « مالک »
- ۴۷ — شهاب خسروانی محلات « مالک و سرمایه‌دار »
- ۴۸ — محمد تقی خوئی لر تبریز « سرمایه‌دار و بازرگان »

- ۴۹ — محمدعلی دادور فومن « مالک بزرگ
- ۵۰ — احمد دهقان خلخال « روزنامه نویس و مدیر تأثر
- ۵۱ — محمد ذوالفقاری زنجان « مالک و سرمایه دار
- ۵۲ — دکتر عبدالحسین راجی خرمشهر « جراح
- ۵۳ — غلامحسین رحیمیان قوچان « بازرگان و سرمایه دار
- ۵۴ — رضا رفیع گرگانرود « مالک
- ۵۵ — دکتر صادق رضازاده شفق تهران « استاد دانشگاه
- ۵۶ — ابوالحسن رضوی شیراز « صاحب دفترخانه اسناد رسمی
- ۵۷ — مهندس سید احمد رضوی کرمان « استاد دانشگاه
- ۵۸ — محمد ساعد مراغه رضائیه « عضو عالیرتبه دولت
- ۵۹ — علی اکبر سالار بهزادی بم « مالک عمده
- ۶۰ — عمادالدین سزاوار ساده « وکیل دادگستری
- ۶۱ — سلطانعلی سلطانی بهبهان « مالک عمده
- ۶۲ — اردشیر شادلو بجنورد « ملاک
- ۶۳ — احمد شریعت زاده مشاور بابل « وکیل دادگستری و مالک
- ۶۴ — مرتضی شریف زاده ساری « ملاک
- ۶۵ — غلامحسین صاحبدیوانی فسا « ملاک و کارمند عالیرتبه دولت
- ۶۶ — عسگر صاحبجمع قزوین « قاضی دادگستری و مالک
- ۶۷ — ابوالحسن صادقی تهران « مالک و بازرگان و کارمند عالیرتبه دولت
- ۶۸ — مهدی صدرزاده شیراز « وکیل دادگستری
- ۶۹ — محمدحسین صولت قشقائی آباد « رئیس ایل و مالک
- ۷۰ — سلیمان ضیاء ابراهیمی جیرفت « وکیل دادگستری
- ۷۱ — دکتر عبدالحسین طباطبائی نائین « جراح
- ۷۲ — محمد طباطبائی بروجردی بروجرد « ملاک
- ۷۳ — اسمعیل ظفری ملایر « مالک
- ۷۴ — جواد عامری سمنان « کارمند عالیرتبه دولت
- ۷۵ — دکتر جلال عبده تهران « قاضی دادگستری



- ۷۶ - محمد عباسی سقز « مالک عمده
- ۷۷ - عباسقلی عرب شیبانی فسا « کارمند عالیرتبه دولت
- ۷۸ - علیمحمد غضنفری خرم آباد ملاک عمده
- ۷۹ - سیدعباس فاضلی یزد مالک عمده و سرمایه دار
- ۸۰ - عبدالرحمن فرامرزی لارستان شغل روزنامه نویس
- ۸۱ - دکتر خلیل فلسفی گرگان « ملاک و پزشک
- ۸۲ - غلامرضا فولادوند شاهرود « قاضی دادگستری
- ۸۳ - عباس قبادیان کرمانشاه « مالک بزرگ
- ۸۴ - خسرو قشقائی فیروزآباد « رئیس ایل و مالک
- ۸۵ - محمدقلی قوامی شیراز « مالک
- ۸۶ - ابوالفتح قهرمان شهرضا « مالک
- ۸۷ - سید محمدعلی کشاورصدرخرم آباد « قاضی دادگستری
- ۸۸ - جعفر کفائی تربت « کارمند عالیرتبه دولت
- ۸۹ - منوچهر کلبادی ساری « مالک عمده و سرمایه دار
- ۹۰ - بهاءالدین کهید کرج « مالک و سرمایه دار بزرگ
- ۹۱ - محسن گنابادی فردوس « کارمند دولت
- ۹۲ - جواد گنجه ای تبریز « مالک و بازرگان و عضو عالیرتبه دولت
- ۹۳ - رستم گیو زردشتیان « مالک و سرمایه دار
- ۹۴ - نصرالله لاهوئی قزوین « کارمند دولت
- ۹۵ - ابوالقاسم لیقوانی تبریز « مالک
- ۹۶ - کامل ماکوئی خوی و ماکو « ملاک بزرگ
- ۹۷ - اسدالله ممقانی تبریز « قاضی عالیرتبه دادگستری
- ۹۸ - دکتر یوسف مجتهدی تبریز « مالک عمده و پزشک
- ۹۹ - دکتر احمد متین دفتری مشکین شهر « استاد دانشگاه و عضو عالیرتبه دولت
- ۱۰۰ - محمود محمود نجف آباد « کارمند عالیرتبه دولت
- ۱۰۱ - حسن مرآت اسفندیاری سیرجان « ملاک و کارمند عالیرتبه دولت
- ۱۰۲ - عباس مسعودی طهران « روزنامه نگار

- |                                |             |                                    |       |
|--------------------------------|-------------|------------------------------------|-------|
| » روزنامه نگار                 | فیروزکوه    | محمد علی مسعودی                    | ۱۰۳ - |
| » کارمند عالیرتبه دولت         | شهرری       | مهدی مشایخی                        | ۱۰۴ - |
| » استاد دانشگاه و روزنامه نویس |             | دکتر مصطفی مصباح زاده بندرعباس     | ۱۰۵ - |
| » وکیل دادگستری                |             | ابوالکارم متعهد دماوندی بندر پهلوی | ۱۰۶ - |
| » استاد دانشگاه                | گلپایگان    | دکتر عبدالله معظمی                 | ۱۰۷ - |
| » مالک عمده و تاجر             | رفسنجان     | مهدی معین زاده                     | ۱۰۸ - |
| » کارمند عالیرتبه دولت         | درجز        | حسن مکرم                           | ۱۰۹ - |
| » ملاک و کارمند دولت           | بیرجند      | محمد علی منصف                      | ۱۱۰ - |
| » کارمند عالیرتبه دولت         | اراک        | حسین مکی                           | ۱۱۱ - |
| » بازرگان و سرمایه دار         | شیراز       | جواد ملک پور                       | ۱۱۲ - |
| » مالک بزرگ                    | ملایر       | هاشم ملک مدنی                      | ۱۱۳ - |
| » کارمند دولت و سرمایه دار     | تبریز       | علی اکبر ملکی                      | ۱۱۴ - |
| » کارمند دولت و سرمایه دار     | مراغه       | دکتر محمد علی ملکی                 | ۱۱۵ - |
| » بازرگان و سرمایه دار         | دشت میشان   | سید اسدالله موسوی                  | ۱۱۶ - |
| » قاضی دادگستری                | نیشابور     | حسن نبوی                           | ۱۱۷ - |
| » مالک بزرگ                    | تبریز       | ناصرالدین ناصری                    | ۱۱۸ - |
| » وکیل دادگستری                | کاشان       | عباس نراقی                         | ۱۱۹ - |
| » مالک عمده                    |             | محمد حسین نواب یزدی                | ۱۲۰ - |
| » بازرگان و سرمایه دار         | تهران       | عبدالحسین نیک پور                  | ۱۲۱ - |
| » کارمند عالیرتبه دولت         | زابل        | عبدالله وثوق                       | ۱۲۲ - |
| » وکیل دادگستری                | تهران       | هاشم وکیل                          | ۱۲۳ - |
| » ملاک عمده                    | سنندج       | محمد حسین وکیل                     | ۱۲۴ - |
| » بازرگان و سرمایه دار         | تهران       | علی وکیلی                          | ۱۲۵ - |
| » بازرگان و سرمایه دار         | مشهد        | یونس وهاب زاده                     | ۱۲۶ - |
| » کارمند عالیرتبه دولت         | تهران       | مهندس خسرو هدایت                   | ۱۲۷ - |
| » کارمند و سرمایه دار          | یزد         | محمد هراتی                         | ۱۲۸ - |
| » مالک و سرمایه دار            | ارامنه جنوب | وارطان یسایان                      | ۱۲۹ - |

۱۳۰ — اسدالله یمین اسفندیاری بابل کارمند عالیرتبه و مالک

با توجه به نام نمایندگان و شغل و حرفه آنان می‌بینیم قریب هشتاد نفر مالک، سرمایه‌دار و بازرگان به عضویت پارلمان انتخاب شده‌اند. بازهم اگر توجه بیشتری بشود عده‌ای که شغل خود را اداری و دیوانی عنوان نموده از ثروت و ملک و مستغلات بحد زیادی بهره‌مند بوده‌اند. مجلس پانزدهم اجتماع فتودال‌ها و ثروتمندان بود و در طول تاریخ مشروطیت هیچ دوره‌ای تا به اندازه این مجلس سرمایه‌دار نداشته است این سرمایه‌داران با پرداخت پولهای گزافی برای هزینه حزب دموکرات انتخاب شده بودند افرادی مانند حاج مهدی باتمانقلیچ، بهاء‌الدین کههد، احمد اخوان حبیب‌الله امین، معین‌زاده باقری، هرنندی و فاضلی از ثروتمندان درجه اول بودند بطوریکه در یکی از جلسات مجلس شورای ملی حاج مهدی باتمانقلیچ اظهار کرد من باندازه خاک سویس در ایران ملک دارم، این افراد صرفاً به خاطر حفظ دارائی و سرمایه خود سنگر پارلمان را بدست آورده بودند و هرکدام از آنها برای ازدیاد ثروت خویش در تلاش و تکاپو بودند.

مادام که مجلس افتتاح نشده بود نمایندگان عضو فراکسیون دموکرات مرتباً در جلسات حزبی شرکت می‌کردند و تمام دستورات و نظریات حزب را با دیده منت می‌پذیرفتند. تنها دو نفر در جلسات حزبی مخالفت‌هایی ابراز می‌نمودند یکی حائری‌زاده و دیگری حسین مکی بود بطوریکه حائری‌زاده عملاً از حزب طرد شد برای ریاست مجلس در فراکسیون حزبی مذاکرات زیادی به عمل آمد قبل از هر کسی ملک الشعرای بهار کاندیدای ریاست بود، قوام هم وعده‌ای به او داده بود دیگر کاندیداها عبارت بودند از ملک مدنی با سابقه ده دوره نمایندگی مجلس، امیرتیمور کلالی با سابقه ۹ دوره نمایندگی، حاج آقا رضا رفیع با سابقه ۷ دوره، علی اقبال با سابقه ده دوره و بالاخره سردار فاخر حکمت با سابقه ۶ دوره نمایندگی مجلس شورای ملی، فرج‌الله آصف نیز ۱۲ دوره نماینده مجلس بود ولی در خود چنین جرأت و جسارتی سراغ نمی‌دید که خود را کاندیدای ریاست مجلس کند. در مدتی که صحبت از ریاست مجلس بود سرانجام سردار فاخر حکمت توانست نظر مساعد قوام را جلب کند و حزب تصمیم به انتخاب او گرفت. سردار فاخر تا موقعی که به ریاست انتخاب نشده بود نسبت به قوام خود را یک بنده زرخرید و سرباز فداکار معرفی کرده بود و قوام این صفت سردار را قبول داشت سرانجام پس از افتتاح مجلس به دستور حزب سردار فاخر با اکثریت ضعیفی به



اعتبارنامه کهبد مردود شناخته شد.

ریاست مجلس انتخاب. گردید. سردار فاخر پس از انتخاب توانست توجه شاه را نیز به خود جلب کند ولی هنوز از قوام السلطنه بیم داشت زیرا فراکسیون ۸۰ نفری حزب دموکرات هرگونه تصمیمی می توانست اتخاذ کند.

در دوره پانزدهم بر سر تصویب اعتبارنامه‌ها سر و صدا زیاد شد قریب سی اعتبارنامه مورد مخالفت قرار گرفت حتی با اعتبارنامه ناصرالدین میرزا ناصری فرزند مظفرالدینشاه نیز مخالفت شد. اعتبارنامه ارسنجانی و کهبد مردود شدند ولی کهبد توانست در تجدید انتخابات کرج مجدداً کرسی نمایندگی را بدست آورد، مخالفت با اعتبارنامه سیدحسن تقی زاده توسط عباس اسکندری و مخالفت دکتر متین دفتری با اعتبارنامه دکتر علی امینی وکیل اول تهران و مخالفت عباس نراقی با اعتبارنامه دکتر متین دفتری و مخالفت ناصر ذوالفقاری با اعتبارنامه حسن ارسنجانی جنجال برانگیز و حاد بود.

### تزلزل حزب دموکرات

پس از تصویب اعتبارنامه‌ها وضع حزب دموکرات ایران در مجلس سست شد و ابتدا



شفیع جهان‌شاهی رئیس دیوان عالی کشور و رئیس انجمن نظارت بر انتخابات دوره پانزدهم.

آقایان ابوالحسن حائری زاده، حسین مکی و دکتر مظفر بقائی کرمانی از عضویت فراکسیون حزب کناره گیری کردند، عبدالقدیر آزاد نیز با اعلام جرم علیه قوام السلطنه بعلت نقض قوانین مطرود شد و از این تاریخ اقدامات برای ساقط کردن حکومت قوام شروع شد و قوام که خود را خالق این مجلس می دانست هرگز تصور نمی کرد دست پروردگان او چنین پاسخی به او بدهند در ساقط کردن حکومت قوام بیش از هر کسی سردار فاخر حکمت سهم داشت. در تجدید انتخابات هیئت رئیسه در مهر ماه ۱۳۲۶ اولین دهن کجی به حکومت قوام شد وکلای آذربایجان و مخالفین قوام تقی زاده غائب را کاندیدای ریاست کردند و ۳۶ رأی به او دادند و دولت متوجه شد یک اقلیت قوی در مجلس پانزدهم در مقابل او صف آرائی کرده است در تمام این جریانات دکتر متین دفتری نقش آفرین بود اینک به سراغ خاطرات دکتر متین دفتری می رویم و یادداشت های او را در این زمینه مرور می کنیم. دکتر متین دفتری می نویسد:

... خدا خواست که من به مجلس بروم و انتقام مردم تهران را از قوام بگیرم. من وقتی وارد مجلس شدم می دانستم قوام با اکثریتی که دارد سعی خواهد کرد اعتبارنامه من رد شود. من هم علاقه زیادی به ماندن در چنین مجلسی نداشتم و رفقا و دوستان تدبیری کردند که اعتبارنامه من تا زمانی که قوام باقی است طرح نشود در این مورد بیش از همه مدیون سردار فاخر حکمت هستم که در حقیقت پاسخ محبت های سابق را داد در زمانیکه رئیس دولت بودم روزی علی اصغر حکمت وزیر کشور کابینه از من درخواست نمود چون وضع سردار فاخر رضایت بخش نیست از شاه درخواست شغلی برای او بکنم و او را به استانداری یکی از استانها بفرستم با وجودی که خودش وزیر کشور بود و جزء وظایف او بود که این پیشنهاد را بعرض برساند ولی جرأت نکرده بود و از من خواست که این کار را انجام دهم. روزی که شرفیاب بودم ضمن عرض جریانات کشور استدعا کردم که اجازه دهید سردار فاخر حکمت به استانداری کرمان منصوب شود، شاه لحظه ای مکث کرد سپس در پاسخ من گفت خیر لازم نیست، به یزد برود و به این ترتیب ایشان فرماندار یزد شد ظاهراً از این شغل ناراضی بود و میل به رفتن نداشت چون سرپیچی از اوامر شاه پی آمدهای بدی داشت لذا ناچار تن به این مأموریت داد و عمر کابینه منم پایان پذیرفت و نتوانستم او را به استانداری بفرستم در آن ایام فرمانداری یزد نسبتاً شغل مهمی بود افرادی مانند صوراسرافیل و عمادالسلطنه فاطمی و امیرنصرت

اسکندری که دو نفر اول با سابقه وزارت و نفر سوم با چندین دوره نمایندگی فرماندار بودند. رضا شاه برای فرمانداری اهمیت زیادی قائل بود و عقیده داشت وزراء مستقیماً زیر نظر او در تهران انجام وظیفه می‌کنند ولی فرماندارها دور از او هستند و باید اشخاص با سابقه و موجهی باشند تا به مردم ظلم نشود رضا شاه در اوایل سلطنت به دوستان نزدیک خود در قزاقخانه که خود را مدیون آنها می‌دانستند فرمانداری داد مثلاً سرلشگر خدایار خان را به قزوین، امیرلشگر سردار رفعت نقدی را به یزد، امیرلشگر سردار همایون والی را به اراک و امیرلشگر سردار عظیم توفیقی را به زنجان فرستاد و در حقیقت قصد محبت به آنها داشت وقتی سردار فاخرپس از شش ماه توقف در یزد تقاضای انتقال نمود شاه فوری پذیرفت و بجای او سرهنگ پاشا خان مبشر باجنای خود را فرستاد.

### مخالفت با اعتبارنامه وکیل اول تهران

الغرض من با اعتبارنامه دکتر علی امینی وکیل اول تهران به مخالفت برخواستم و قصدم از این مخالفت این بود تا فساد در انتخابات را برملا نمایم و در حقیقت بطور غیرمستقیم قوام السلطنه و حزب دموکرات را مورد انتقاد شدید قرار دادم، در مجلس درباره فساد انتخابات چنین گفتم:

۱۳ مرداد نقل از صورتجلسات مذاکرات مجلس شورای ملی  
دکتر متین دفتری — بنده در مخالفت خودم باقی هستم.

### ۳ طرح انتخابات تهران راجع به اعتبارنامه آقای دکتر امینی

(بعضی از نمایندگان — تنفس داده شود.)

رئیس — آقایانی که با تنفس موافقت قیام کنند، (عده کمی برخاستند) تصویب نشد. آقای دکتر متین دفتری بفرمائید.

دکتر متین دفتری — آقایانی که با تنفس مخالفت کردند باید یکساعت و نیم عرایض بنده را گوش کنند.

در جلسه اسبق بعد از آنکه مخالفت خود را نسبت به اعتبارنامه آقای دکتر امینی اظهار داشتم در خارج از تالار جلسه آقای ابوالقاسم امینی تهدیدم فرمودند که در مشکین شهر خدمت شما می‌رسم من به ایشان گفتم که اولاً این تعرضات در مجلس

نباید حمل بر اغراض شخصی شود حالا ملاحظه خواهید فرمود که بنده یک کلمه راجع به اغراض شخصی و مسائل شخصی در اینجا صحبت نخواهم کرد و روی اصل صحبت می‌کنم بعلاوه بنده خوب پیه تمام مخاطرات را به تنم مالیده‌ام من مجبورم در موضوع انتخابات طهران عرایض خودم را بعرض مجلس شورای ملی برسانم و در مقابل انجام وظیفه ملی از هیچ خطری نمی‌ترسم من هفت سال است از کار دولت و سیاست مملکت برکنار شده‌ام قسمت اعظم این مدت مصادف بوده است با زمان اشغال ایران از طرف قوای اجنبی که میدانی به مزدوران و خائنین داد و تیشه‌ها به ریشه این مملکت زدند و کشور عزیز ما را دچار بدبختی‌ها کردند و بروز سیاه نشانند (نمایندگان - صحیح است) در این دوران شوم من دچار انواع مصائب و گرفتاری‌ها شدم و مدتها از حمایت قوانین محروم ماندم مقصودم نوحه‌خوانی نیست از این مقدمه این نتیجه را می‌خواهیم بگیریم که این مصائب در اعماق روح من اثر فناپذیری از خود باقی گذاشته و آن اینست که ایمان راسخ پیدا کرده‌ام که اگر در یک ملتی احترام قوانین از بین برود زندگی آن ملت دشوار و بلکه محال می‌شود (صحیح است - صحیح است) (کف زدن ممتد تماشاچیان).

رئیس - اگر تماشاچیان تظاهراتی کردند من جلسه را ختم می‌کنم و بموجب ماده ۱۴۲-۱۴۳ همان تماشاچیان را خارج می‌کنم اعم از تماشاچی و ارباب جراید مجلس باید کارهای خودش را درست انجام دهد.

دکتر متین‌دفتری - آقایان آن شبی که من را عده‌ای نظامیان اجنبی با وضع فجیعی در شهربانی تحویل گرفتند و در میان مسلسل‌های دستی که از گوش و دماغ ما چند سانتیمتر بیشتر فاصله نداشت به یک محل مخوفی بردند و در زیرزمین عریان و تاریکی با تمام محرومیت‌ها مدت مدیدی در گرمای تابستان نگاهداشتند پیش خدای خود عهد کردم اگر زنده ماندم تا عمر دارم بر علیه ناحق و بیدادگری مبارزه کنم (احسنت) قبل از جلسه مجلس بسیاری از دوستان و آشنایان بعنوان خیرخواهی من را از شرکت در جلسات اولیه مجلس که صرف گذراندن اعتبارنامه‌ها می‌شود منع می‌کردند. من تسلیم نشدم و تصمیم گرفتم برای مبارزه حاضر شوم و هیچ اهمیت نمی‌دهم که با اعتبارنامه من در این جا چه معامله بشود. اعتبارنامه برای من وقتی ارزش دارد که بتوانم به وظائف نمایندگی عمل نمایم من از برادران عزیز آذربایجانی که همیشه در گذشته





با اعتبارنامه دکتر امینی وکیل اول تهران مخالفت کردم.



دکتر علی امینی وکیل اول تهران

ناجی آزادی بوده‌اند و هر وقت اصول مشروطیت ایران بخطر افتاده قد علم کرده‌اند و رشد ملی خود را ثابت نموده‌اند تشکر می‌کنم که افتخار نمایندگی خود را به من داده‌اند و جبران محرومیت تهران را کردند: من باهالی مشکین شهر مخصوصاً بایل غیور و وطن‌پرست شاهسون درود می‌فرستم (ناصری - شما را نمی‌شناسند) (فرامرزی - شما را نمی‌شناسند آقا) (حاذقی - آقای ناصری حرف خودتان را پس بگیرید) که امروز بمن فرصت داده‌اند که صدای حق را در مجلس شورای ملی طنین انداز کنم من چگونه می‌توانم راجع به انتخابات تهران مهر خاموشی بر لب بگذارم اگر محافظه کاری می‌کردم و ساکت می‌ماندم جواب بیست هزار نفر از هم‌شهریان عزیز خود را که با تمام مخاطرات بمن رأی داده‌اند چه می‌توانستم بدهم. بیست هزار نفری که از جوانان تحصیل کرده و افراد پاک اصناف پایتخت تشکیل شده و امروز چهل هزار چشم خود را بطرف من دوخته‌اند که در مجلس شورای ملی نسبت به مظلومیت آنها دادخواهی می‌کنم؟ یا اینکه بعد از بدست آوردن یک کرسی در این مجلس همه چیز را فراموش کرده بوظائف ملی خود پشت پا می‌زنم. آقایان مخبر محترم شعبه در گزارش خود اظهار کردند که انتخابات تهران آزاد بوده خدا این آزادی انتخابات را نصیب سیاهان افریقا هم نکند! از چند ماه قبل از شروع انتخابات برای کسانی که شانس انتخاب شدن در تهران داشتند ولی جزو لیست سیاه بودند امنیت نبود خود بنده پارسال تابستان هفته‌ای نبود که به توقیف شدن تهدید نشوم و کسانی که بمنزل من رفت و آمد میکردند تحت نظر بودند مجبور شدم چندی از شهر خارج شوم و بکوه‌ها پناه ببرم. چند روزیکه بعزم زیارت حضرت رضا و اجتناب از تضيیقات تهران به مشهد مسافرت کردم پیرایه‌هایی بر این مسافرت بستند که واقعاً مضحک بود و اگر دو روز دیگر در مشهد مانده بودم حتماً توقیف می‌شدم. در همان ایام بود که آیت‌الله کاشانی را که وجودشان را در انتخابات تهران مؤثر می‌دانستند توقیف کردند و هر بچه این شهر می‌دانست تا انتخابات تهران شروع و تمام نشود سرنوشت آن روحانی جلیل‌القدر معلوم است آن ایام سلسله جنبان این فجایع عنصر خطرناکی بود که عنوان معاونت سیاسی رئیس دولت را داشت.

بعضی از نمایندگان - آقا اسم ایشان را ببرید.

دکتر متین‌دفتری - من اسم اشخاص را نمی‌برم خودتان بهتر می‌دانید (حاذقی -

آقا اسم ایشان را نبرید مجلس را ملوث نکنید) (صحیح است) وقتی که خیالات شوم او

هویدا شد و تصمیم گرفتند جان و مال مردم را از شر او خلاص کنند و او خوشبختانه موفق نشد در اجراء نقشه انتخاباتی دخیل باشد. اظهار امیدواری میشد که تا اندازه‌ی شاید رعایت آزادی در انتخابات بشود ولی کسانی که جای او را گرفتند و عهده‌دار مشاغل مختلف او شدند این امیدواری را تأیید نکردند. انتخابات تهران علی‌رغم تظاهرات و شکایات آزادیخواهان احزاب و جمعیت‌های مؤتلفه مخصوصاً جامعه‌ی دانشجویان که انصافاً همه‌ی این دستجات رشیدانه مبارزه کردند مطابق نقشه جریان و خاتمه یافت و انجمن نظارت که از ابتدا طرز تشکیل خودش قانوناً مورد اعتراض بود در عمل در هیچ مرحله‌ی نه در روزهای اخذ آراء و نه در ایام قرائت آراء و نه در مدت هفته اعتراض کوچکترین وقعی نگذاشت گوش خود را کر کرد و چشم خود را در مقابل قانون شکنیها که همه مردم برآی‌العین می‌دیدند فرو بست و به اعتراض جراید پایتخت که می‌نوشتند انتخابات آزاد نیست هیچ ترتیب اثر ندادند، اگر اسم همه اینها را ببرم خیلی مطول خواهد شد و فقط اسم چندتای از آنها را می‌برم مخصوصاً روزنامه‌های مظفر، صدای مردم، شفق، اخبار روز، کسری، ایران‌ما، آتش، اقدام، کشور، صدای وطن، ستاره غرب و پیروزی، قلندر البته بدون تقدم و تأخر ذکر کردم اینها همه با کمال رشادت فریاد می‌زدند که انتخابات آزاد نیست مقالاتی نوشتند یکی از این روزنامه‌ها که دچار مشقت شد روزنامه مظفر بود، هیچگونه اهمیتی که ندادند هیچ بلکه کار را بجائی رسانیدند که مدیر روزنامه مظفر را بجرم اینکه چرا نوشته‌ای انتخابات تهران آزاد نیست و در اینجا شماره‌های آن را تماماً دارم که الآن آن روزنامه‌ها در کیف بنده حاضر است اگر آقایان بخواهند می‌توانند ببینند و برای جلوگیری از تضییع وقت آقایان قرائت نمی‌کنم در حکومت نظامی توقیف کردند و پرونده‌ای برای او ساختند که چرا گفته بود انتخابات آزاد نیست حتی در مدتی که برای رسیدگی به شکایات مقرر است انجمن بخود زحمت نداد یککنفر از شاکیان را که همه از وجوه و معاریف طهران بودند بخواهد که بدرخواست قانونی شاکیان برای حفظ ظاهر هم باشد ترتیب اثری بدهد. راجع به موارد شکایات و دفاعی که انجمن کرده و در گزارش شعبه منعکس است بعد تفصیلاً توضیح عرض خواهم کرد. فعلاً ناچارم یک نکته را توضیح بدهم و آن ایوادی است که بمن می‌گیرند که چرا در اظهار مخالفت درباره اعتبارنامه آقای دکتر امینی اکتفا کرده‌ام و مخالفت خود را نسبت به آقای صادقی پس گرفته‌ام بنده از نظر احترامی که بعموم تحصیلکرده‌ها در این

کشور دارم این احترام همیشه شامل حال ایشان هم هست (صحیح است) و می‌گویند اگر به جریان انتخابات تهران اعتراضی دارم حق آن بود که به اعتبارنامه‌های تمام دوازده نفر اعتراض کنم. من خود متوجه این نکات بودم و می‌دانستم چنین ایرادی بمن می‌شود اما با در نظر گرفتن اوضاع و احوال فعلی و یأس از نتیجه عملی یقین داشتم اگر به تمام اعتبارنامه‌های تهران اعتراض کنم تشنجی نظیر تشنج جلسه سابق در مجلس ایجاد می‌شود و ممکن است عواقب خلاف انتظاری داشته باشد و کاسه و کوزه را بر سر من بشکنند و نتیجه آن شود که در مورد یک اعتبارنامه هم نتوانم اعتراضات اهالی تهران را نسبت به فجایعی که در انتخابات اخیر تهران شده است بعرض مجلس شورای ملی برسانم روی همان اصل بود و بنده در مورد یازده نفر ابداً در رأی شرکت نکرده و خواستم این اصل خود را حفظ کنم. این بود که توضیح دادم راه عملی پیش گرفته در مورد اولین اعتبارنامه‌ای که طرح می‌شود اظهار مخالفت کنم و نسبت به بقیه از شرکت در جلسه خودداری نمایم و نسبت به اعتبارنامه آقای صادقی هم مخالفت من بنا بر تمایلات پاره‌ای از محافظان وطن پرست آذربایجانی بود که من رعایت احساسات آنها را بر خود لازم می‌دانم والا من طرفیت شخصی با آقای صادقی نداشتم (نمایندگان — احسنست) و وقتی که بر اثر تشنج جلسه سابق آقای امامی نماینده محترم آذربایجان از مخالفت با آقای صادقی منصرف شدند و علناً از من خواهش کردند که من هم از ایشان پیروی کنم بنا با احترام آقایان همکاران آذربایجانی مخالفت خود را مسترد داشتم.

اما در انتخاب اعتبارنامه آقای دکتر امینی برای اظهار مخالفت تصادفاً دلائل موجه دیگری نیز دارم:

مدافعات انجمن نظار که مورد رسیدگی شعبه چهارم واقع شده فقط در گزارش اعتبارنامه آقای دکتر امینی مندرج است.

ثانیاً — شکایت و دادخواهی من در واقع از انجمن نظار طهران است و ایشان هم در انجمن شرکت داشته‌اند و الا من از حیث صلاحیت شخصی امتیازی برای یازده نفر منتخبین دیگر طهران نسبت به آقای دکتر امینی قائل نیستم و ابداً خیال ندارم در این موقع وارد در مسائل شخصی بشوم و جز جریان سوء انتخابات طهران عرضی نخواهم کرد، پس تصدیق می‌فرمائید که مخالفت من برخلاف ایراداتی که این چند روزه بعضی‌ها گرفته‌اند معلول اغراض شخصی نیست.

بسیار متأسفم که رئیس دیوان کشوری یعنی عالیترین قاضی کشور را در این انجمن شرکت دادند و از عدم سابقه و حجب او در امور سیاسی استفاده خوبی نکردند و قانون انتخابات زیر نظر کسی که باید مجسمه قانون باشد ملعبه بازیگران انتخابات گردید.

انجمن نظار تهران بی‌اعتنائی به قوانین را بجائی رسانید که بعضی از کارمندان انجمن اصلی که باید حافظ و ناظر اجرای قانون بطور بیطرفانه درباره عموم باشند علناً در مجامع اصناف حاضر می‌شدند و تبلیغات تهدیدآمیز می‌کردند و می‌گفتند هر کس بغیر لیست دولتی رأی بدهد دچار مأمورین غلاظ و شداد شهرداری خواهد شد، و شهرداری طهران هم در تأیید بیانات آنها عموم رؤسای برزن‌ها را جمع کرده و لیست سیاه را بدست آنها داد و گفت بعموم پیشه‌وران بفهمانید که اگر هر کس تمایلی به این لیست اظهار کند باید منتظر احضاریه دادگاه گرانفروشان و استرداد پروانه صنفی و قطع شدن سهمیه دولتی باشد.

از این موقع باید استفاده کنم و بگویم مادام که مأمورین دولت و شهرداری در زندگانی افراد مردم اینگونه دخالت‌های مستقیم دارند و پیشه‌وران عبد و عبید مأمورین باشند مشروطیت در ایران متزلزل خواهد بود این که کمترین سند سیاسی بنده است آقایان بنده طرفدار آزادی اقتصاد هستم و نظریات خود را در طی رساله مفصلاً نوشته‌ام و عقیده‌ام این است که باید حتماً تجدید نظری در رژیم اقتصادی کشور بکنیم و با تصویب قوانین جدید در این دوره انشاءالله گریبان مردم کاسب و زحمت‌کش را از دست مأمورین خلاص کنیم و به این پروانه‌بازی‌ها که منشاء مفاسد بزرگ است خاتمه دهیم و ضمناً یک قدم اساسی برای احیاء آزادی افراد که اساس مشروطیت است برداریم. و عقیده‌ام این است که از این به بعد انشاءالله در تحت توجهات آقایان نفوذ در این کشور باید نفوذ معنوی باشد، یعنی هر کس بواسطه خدمات خود جلب توجه مردم را بکند این یک نفوذ معنوی مشروعی است والا با قدرت اقتصادی دولت نفوذ پیدا کردن بوسیله امتیازاتی که دولت بدست خودش گرفته امتیازات انحصاری با این وسائل اعمال نفوذ کردن در زندگی مردم این شالوده مشروطیت ما را بکلی از بین می‌برد ملاحظه می‌فرمائید وضع بازار امروز ما با وضع بازار بیست سال قبل ما، در آن زمان چقدر بازرگانان آزادیخواه داشتیم چه خدماتی بمشروطیت ایران در ابتدای مشروطیت این طبقه تجار و بازرگانان ما به آزادی ایوان و بمشروطیت ایران کردند ولی امروز چقدر این

بازرگانان ما ناراضی هستند می بینید ابتکارشان فعالیتشان در براتشان کوچکترین اثری ندارد هر کس بند و بست داشته باشد بیشتر موفق می شه یعنی بند و بست بوسیله بدست آوردن پروانه و از این قبیل چیزها این رژیم را استیفا می کنم که در این مجلس در نظر داشته باشید این رژیم قایان بایستی تغییر بکند. نفوذ اقتصادی در این کشور بایستی جای خودش را بدهد به نئود معنوی (صحیح است) این یک پرائتزی بود از آقای مخبر خیلی معذرت می خواهم باری انجمن اصلی انجمنهای فرعی را اکثراً از بستگان و نوکرهای شخصی کاندیداهای دولتی یعنی اشخاصیکه هیچ وقت در انتخابات طهران سابقه نداشته پر کردند و آنها هم هرچه خواستند کردند و بقدری ناشی بودند که آثار جرم خود را نتوانستند مخونمایند.

شنیدم مرحوم مشیرالدوله که یکی از پاکدامن ترین رجال ما بود وقتی که متصدی انتخابات طهران بود به او تکلیف کردند که مرحوم سید محمد کمره را که به تصدیق آقای محمود محمود نظیر او از حیث اعتماد مردم و وطن پرستی امروز کم یافت می شود و من می دانم که آقای محمود ایشان را خوب می شناسند به یک انجمن فرعی دعوت کند آن مرحوم بمناسبت اینکه کمره دمکرات ضد تشکیلی بود و شاید در انجمن رعایت تمایلات مسلکی بکند در صورتی که درباره او چنین فرضی بعید بود تأمل داشت حال مشیرالدوله سر از گور بیرون بیاورد و ببیند که بجای سید محمد کمره انجمن نظارت طهران عناصری را در انجمن های فرعی شریک کرد که در محله خود معروف (به کریم خوشگله هستند!) افتضاح انتخابات در موقع قرائت آراء در مسجد سپهسالار دیگر علنی شد پشت سر اکثر صندوقها مخصوصاً صندوقهای کذائی چاقوکشان معروف را گماشته بودند که کسی جرئت نکند طرز قرائت آراء را کنترل کند و بعضی از خوانندگان آراء هر طور دلشان می خواهد بخوانند، اسم ها را عوض کنند بعضی ها را از قلم بیندازند بعضی ها را مکرر ثبت کنند و وقتی که بعضی از ناظرین متهور از بین دانشجویان به این طرز عمل اعتراض می کردند بعضی از کارمندان انجمن اصلی به آنها جواب می دادند همین است چه کنیم انتخابات عصر اتم است! گفتگو شد با بعضی از جوانهایی که آنجا ناظر بودند و بعد به گناه اینکه یکی از آن جوانها اعتراض کرده بود از خواندن آن اشخاص کذائی که آنجا بودند او را مضروب کردند حالا توضیح می دهم بنده، موقع اینگونه اعتراضات بود که چاقوکش ها یکی از دانشجویان معترض را سخت مضروب و به چشم او آسیب رسانید

مدرک من کارتی است که آقای کی نژاد عضو انجمن همان موقع نوشته و او را برای معالجه به مادام حمزوی برفی کرده و این کارت را الان می خوانم پس از عرض سلام حامل این کارت آقای صاحب .. که در اثر حادثه چشم ایشان صدمه دیده خواهشمندم ایشان را با دقت معاینه و معالجه فرمائید می خواهید این عین کارت است ملاحظه بفرمائید و روزنامه ایران ما جریان این حادثه اسف انگیز را همان تاریخ مفصلاً نوشته که حاضر است به ما می گفتند و باز هم می گوید که انتخابات طهران حزبی بوده و حزب دمکرات فاتح شده است حزبی که در آن زمان هر چند ماه بیشتر از عمرش نگذشته بود آقای ملک الشعراء. آقای محمود محمود، آقای هائم وکیل شماها بحمدالله حی و حاضرید فراموش نکرده اید انتخابات دوره چهارم تهران را که دو حزب یکی دمکرات تشکیلی و دیگری بنام دمکرات ضد تشکیلی با هم مبارزه کردند آقایان ملک و وکیل جزء تشکیلیون بودند آقای محمود و بنده در صف ضد تشکیلی بودیم مبارزه کردیم اما مبارزه شرافتمندانه موفق هم شدیم و اکثراً آزادیخواهان نامی مقیم خارج از ایران را انتخاب کردیم. آیا ما در آن تاریخ بعنوان مبارزه حزبی دست به عملیاتی زدیم که منافی آزادی افراد باشد؟ آیا ما در آن زمان محصلین را ترور کردیم؟ آیا ما رسد حمله افراد مسلح به محوطه مقدس دانشگاه فرستادیم؟ که دانشجویان طرفدار آزادی انتخابات را بزنند و زخمی کنند و با الفاظ رکیک به آنها اهانت نمایند عکسهائی که همراه دارم نشان می دهد دانشجویان زخمی را که در بیمارستان پانصد تخت خوابی چند روز بستری شده اند و یک نفر دانشجو را تحت الحفظ به باشگاه حزب جلب می کردند! اعتراض آقای دکتر سیاسی رئیس دانشگاه به این عمل که در جراید منتشر شد بهترین گواه من است.

از دوره چهارم مجلس تابحال عده تحصیل کرده ها در این شهر صد برابر شده ولی احترام حقوق این طبقه در جریان انتخابات دوره پانزدهم به صفر تنزل کرد!  
با اهالی پایتختش که صدها هزار تحصیل کرده دارد در انتخابات معامله ای کردند که با اهالی مزلقان هم نمی شود کرد!

چند روز دیگر چهل و یک سال از عمر مشروطیت ما می گذرد واقعاً از این سیر تکاملی آزادی انتخابات باید خجالت بکشیم!

آقای محمود شما که در جوانی مبارز آزادی بودید چرا حالا که موی سرتان سفید شده است ناظر این جریان بودید؟ (محمود محمود جریان بدی نبود) اما حزب دمکرات

ایران. من از کسانی هستم که وقتی شنیدم حزب دموکرات تشکیل می شود ابتدا با مسرت تلقی کردم زیرا اساساً وجود حزب بزرگی را در این کشور لازم می دانم (صحیح است) اما بعد که حزب تشکیل شد و شروع بعمل کرد روش آن اسباب تعجب شد روش این حزب دموکراتیک نیست از دو نظریکی اینکه افراد در حزب تأثیری ندارند و آراء عمومی حزب در سازمان های آن و در تصمیمات اساسی رعایت نمی شود و دیگر اینکه این حزب برای سایر جمعیتها و احزاب آزادیخواه حق حیات اجتماعی عملاً قائل نیست. و بنده وقتی ثابت کردم آنوقت آقا انشاء الله ساکت می شوید (دماوندی - این طور نیست. در منتخب انتخابات صحبت بفرمائید) اگر اعتراض دارید به آقای رئیس بفرمائید این روش در قسمت اول موجب دلسردی جوانان شده است که تشنه شرکت در یک حزب بزرگی بودند و با ایمان کامل حزب دمکرات را استقبال کردند که چون این مسئله از امور داخلی حزب است بحث در آن مربوط به من نیست. اما در قسمت دوم ناچارم بحث کنم زیرا همین روش حزب دمکرات که سایر جمعیت ها را به هیچ می شمارد و به اتکاء قوای دولت نه با تجهیزاتی که در کشورهای راقیه دمکراتیک برای احزاب جاضر و معمول است می خواهد میدان سیاست را انحصار خود نماید منشاء مفاسد انتخابات طهران شده است که موضوع شکایت بنده است. در جریان انتخابات اخیر تهران بعضی جمعیت ها بودند از قبیل جمعیت دانشجویان، حزب مردم و حزب وحدت ایران، حزب عدالت، جمعیت وحدت ایران که اکنون موسوم به حزب آریا است و حزب رادیکال و حزب ایران و استقلال و غیره که بدون رعایت تقدم و تأخر اسم آنها را بردم اینها برای آزادی انتخابات مبارزه کردند بعضی از آنها هم با هم در این مبارزه ائتلاف داشتند و با کمال صمیمیت همکاری کردند و بعضیها مستقلاً کار می کردند این مبارزه چه ضرری داشت؟ ولی متأسفانه دیدیم که به اجتماعات عادی این جمعیتها تعرض می کردند و از سخنرانیهای آنها به اسم حزب دمکرات جلوگیری می نمودند. این درست نیست و عواقب وخیم دارد! معنی دمکراسی این است که کلیه احزاب بشرط اینکه به قانون اساسی و مذهب رسمی کشور و سلطنت مشروطه ایمان داشته باشد باید در حدود قوانین از آزادی مخصوصاً آزادی انتخابات متمتع باشند. اگر واقعاً حزب دمکرات با قوه تبلیغ آزاد و فعالیت افراد خود اکثریت را در انتخابات تهران می برد و از قوای دولت استفاده می کرد چنانکه سابقاً مثلاً در دوره چهارم مجلس که عرض کردم دمکرات تشکیلی و ضد تشکیلی انتخابات تهران



را بردند این حزب قابل ستایش بود و ما از محرومیت خود ابدأ شکایت نمی‌کردیم. اما آقایان هیچ شایسته و قابل قبول نیست که بنام دمکراسی جریاناتی پیش بیاورند که اشخاص معینی حتماً انتخاب شوند. (مهندس رضوی — بیست سال حکومت دیکتاتوری همینطور بوده است.) (دماوندی مشکین شهر مردم را تبعید کردند.) (مکی بنشین آقا صحبت نکن) (رئیس خطاب به دماوندی — پسر بنشین ساکت باشید) و اشخاص معینی هم به هر قیمت هست انتخاب شوند! اگر آیه‌الله کاشانی یا آقای امام جمعه که مورد احترام مردم هستند یا آقای میرزا محمد صادق طباطبائی که موی سرش را در خدمت مشروطیت سفید کرده یا آقای زعیم که رفیق پایدار مرحوم مدرس بود یا آقایان دکتر جزائری و خلعت‌بری و دکتر سنجابی که از جوانان پاک این شهر هستند مثلاً انتخاب می‌شدند چه ضرری داشت؟ من نمی‌گویم که این آقایان می‌بایستی حتماً انتخاب شوند اما آیا انصاف است که این عناصر عملاً از حق انتخاب شدن محروم شوند؟ اکنون می‌خواهم ثابت کنم که انتخابات طهران را حزب نبرده بلکه صورت ظاهر حزب برده و باطناً قوای دولت این انحصار انتخاباتی را برای حزب دمکرات تأمین کرده است آقایان درست دقت بفرمایند اطلاعاتی عرض می‌کنم که قابل تردید نیست. فعالیت انتخاباتی طهران که بنام حزب بوده در واقع بدست وزارت کار و تبلیغات که وجود خودش هنوز قانونی نیست صورت گرفت و قسمت اعظم مخارج آن را از بودجه آن وزارتخانه تأمین کردند. در مهرماه ۱۳۲۵ مقدمات کار را آن وزارتخانه فراهم کرد، تدبیری اندیشیدند و دستگاهی بنام کلاس اختصاصی وزارت کار درست کردند که ابتدا ۵۰ نفر گرفته و بعد عده را تقریباً به یکصد و هفت نفر رساندند به این اشخاص مطابق قوانین استخدامی نمی‌توانستند حقوق کافی بدهند این بود که تحت عنوان دانش‌آموز کلاس روزی قریب شصت ریال بعنوان هزینه اعاشه تحصیل و فوق‌العاده خروج از مرکز (چهل ریال بعنوان هزینه اعاشه و بیست ریال بعنوان فوق‌العاده) کلاس عملاً وجود خارجی پیدا نکرد فقط روزهای اول ماه مهر چند روزی بعنوان فورم البته این عده چه در حومه طهران و چه در شهرستانها آن‌عده موسوم به «دانش‌آموز» را به مأموریت حزبی برده یا اینکه در اختیار بعضی از عاملین سرشناس حزب گذاشته است، برای اثبات مدعای خود اینک چند فقره احکامی از طرف وزارت کار بعهده افراد این عده موسوم به «دانش‌آموز» را با تاریخ و نمره این یک حکم وزارتی است توجه فرمائید برای آقایان می‌خوانم:

(۱) - شماره ۸۳۴۷ تاریخ ۱۳۲۵/۹/۲ وزارت کار و تبلیغات (بعضی از نمایندگان چه ماهی بوده است آقا) (اردلان- آذرماه) آقای عبدالله معاذی دانش آموز کلاس اختصاصی وزارت کار و تبلیغات بموجب این حکم به شما مأموریت داده می شود که برای فرا گرفتن تعلیمات مربوط به لواسانات رفته و زیر نظر بازرسین وزارت کار انجام وظیفه نمائید (خنده حضار) رئیس - نظم جلسه را رعایت بفرمائید.

دکتر متین دفتری - کلمه بازرسین را دقت بفرمائید این نمونه سواد را ببینید (یکی از نمایندگان وزیر کار در آن موقع کی بوده است) (اقبال - اسدی که نبوده است) بموجب این حکم به همین عبدالله معاذی بموجب ابلاغ شماره ۸۲۲۲ - ۲۵/۹/۲ از تاریخ ۲۵/۱/۸ روزانه مبلغ ۳۵ ریال بعنوان هزینه اعاشه و ۲۰ ریال فوق العاده اعطا شده است. اینها سند است بازهم از این اسناد داریم برای آقایان می خوانم به آقای مرتضی شفیع دانش آموز بموجب حکم نمره ۸۲۹۰ - ۲۵/۹/۲ برای فرا گرفتن تعلیمات مربوطه به شمیران و کن و سولقان... اینطور می نویسد: بموجب این حکم به شما مأموریت داده می شود برای فرا گرفتن تعلیمات مربوطه به کن و سولقان رفته زیر نظر بازرسین وزارت کار انجام وظیفه نمائید وزیر کار و تبلیغات و بموجب ابلاغ شماره ۸۲۵۰ - ۲۵/۹/۲ از تاریخ ۲۵/۸/۱۰ روزانه مبلغ ۴۰ ریال به اضافه فوق العاده اعطا شده است. نظیر این احکام شماره ۱۰۶۳۷ - ۲۵/۹/۱۰ و شماره ۸۳۵۲ - ۲۵/۹/۲ بعنوان آقای ابوالفتح کاظمی و شماره ۸۲۴۰ - ۲۵/۹/۲ و شماره ۴۲۶۱ - ۲۵/۷/۲۵ بعنوان علی اکبر بیگدلی صادر شده است که آنها هم برای فرا گرفتن تعلیمات مربوطه بحومه طهران رفته اند (ناصری) - اگر اینها نبودند توده ایها شما را خورده بودند اینها شیر بودند) خوب بود هزینه این شیرها را از مالیه خودتان استخدام می فرمودید و به خزانه ملت تحمیل نمی کردید. تاریخ این احکام را اگر دقت کنید هر کدام فاصله کمی از شروع اخذ آراء در طهران بوده که به آن فاصله لابد برای وصول و ایصال هزینه سفر از مجرای حسابداری بوده است.

(فرامرزی - آقای ناصری شما خوب بود بروید و رامین به بینید در خوار و ورامین که توده وجود نداشت. اصلاً مثل اینکه حیا را از این مملکت صادر کرده اند، شما با آقای دکتر متین دفتری مخالفت می کنید؟ اجازه بگیرید آقا حرف بزنید ما شما را خوب می شناسیم و از سوابق شما هم خوب اطلاع داریم اما جیب های متعلق به وزارت کار

که این دانش‌آموزان عصر اتم از این جا به آنجا برده و همه از تاریخ بیستم آبان ۱۳۲۵ آماده کارهای حزب بوده از این قرار است:

جیب شماره ۴۲۴ برای تهران و ساوجبلاغ

جیب شماره ۷۳۵ برای رشت و گیلان از بیستم آبان تحویل آقای ارسنجانی شده بعد از انتخابات در تصرف ایشان مانده بعنوان اداره روزنامه دمکرات ایران (همه‌مۀ بعضی از نمایندگان)

رئیس — آقایان نظم جلسه را رعایت فرمائید حقوق صد و چند نفر دانش‌آموز و این جیپها بعلاوه چون مخارج تبلیغاتی حزب هم بایستی تأمین شود هر حزبی روزنامه‌ای می‌خواهد اما بیچاره احزاب ما که موفق نمی‌شوند حتی یک شماره روزنامه منتشر کنند برای چه بود بالاخره جیب شماره ۷۳۶ برای انتخابات حومه طهران و اداره روزنامه بهرام و دیپلمات.

جیب شماره ۷۴۰ برای انتخابات در شهریار حومه طهران و برای خراسان.

جیب شماره ۷۵۲ برای سندیکای کارگران و حزب دمکرات تحویل مأمور حزب در سندیکا که از ذکر اسم او خودداری می‌شود، بعد به شیراز برای انتخابات فسا رفته است. جیب شماره ۸۵۴ برای انتخابات حومه طهران.

جیب شماره ۷۴۱ هم برای حومه طهران.

هریک از این جیپها ۲۵ الی سی هزار کیلومتر کار کرده‌اند کمک دیگری که از بودجه وزارت کار به حزب می‌شود این است که در ماده ۹ بودجه آن وزارتخانه ۵,۷۰۰,۰۰۰ بعنوان حق الزحمه نوازندگان و گویندگان رادیو منظور است که مخارج روزنامه دیپلمات و روزنامه دمکرات ایران و همچنین حق السکوت باج سبیل عده بطور ماهیانه از این محل تأمین می‌شود. (دماوندی — انتخابات خودتان کثیف‌ترین نقاط بوده است) (رئیس — پسر ساکت باش حرف زیادی نزن) اکنون برمی‌گردیم بکار انجمن و شکایاتی که انجمن کرده و سفسطه بیش نیست که حالا یکایک شرح می‌دهم در اینها تردید نداشته باشید زیرا من هیچوقت بدون سند صحبت نمی‌کنم اگر از روزنامه دمکرات اسم بردم برای انتخابات با روزنامه دمکرات حربه بود برای انتخابات.

دماوندی — راجع به انتخابات صحبت کنید.

دکتر متین‌دفتری — بتوجه آقای ابوالمکارم شما شاگرد من بودید باید حق استادی

را حفظ کنید بگذارید دیگران ایراد کنند (بعضی از نمایندگان بفرمائید) شما شاگرد من بودید آخر اخلاق هم در دنیا یک چیزی است (دماوندی - بدون جهت شما آخر به حزب تهمت نزنید).

رئیس - بین الاثنین صحبت نفرمائید.

فراهرزی - منشی تان را اداره کنید.

دکتر متین دفتری - این اعمال وزارت کار بوده است، یک وزارت کاری که هنوز خودش هم صورت قانونی ندارد بنده نمی خواهم بگویم که دولت در این کار اطلاع داشته است یا خیر، وزارت کار خودسرانه کرد. پیش خود کرد یا از روی نظریات حزبی بعضی از سرانش کرده من نمی دانم بنده آنچه که واقع شده عرض می کنم و به عرض آقایان نمایندگان می رسانم از بودجه وزارت کار این مخارج را کرده اند حالا با اطلاع دولت بوده است یا خیر بنده نمی دانم وعده کرده بودم راجع به دفاع انجمن نظار مفصلاً بحث کنم آقای مخبر توجه بفرمائید نظریاتی که در گزارش شعبه بعنوان مدافعات. انجمن نظار منعکس شده نمی دانم خود شعبه هم این مدافعات را قبول کرده یا اینکه فقط گزارش داده اند اینجا مسائلی موادی هست در این شکایات بنده در آن قسمتهای مهمش وارد می شوم که وقت آقایان را تضییع نکنم، قسمت اعتراضاتی که نسبت به انجمن نظار طهران شد در موعده قانونی و دفاعی که کرده اند و در پرونده گذارده اند معلوم شد که در شعبه چهارم مجلس شورای ملی طرح شده است و در گزارش مخبر هم، منعکس است بنده حالا بعضی از مواد آن را جواب می دهم آنجا می گویند که اعتراض سوم این است که اعضاء شعب از افراد حزبی و شخصیت انتخاب شده و اغلب عضو حزب دمکرات هستند.

در جواب این اعتراض خود انجمن گفته است اعضاء از معتمدین محلی انتخاب شده است و اسامی ایشان و اسامی معتمدین قبل در فرمانداری حاضر است و نظر دیگری در کار نبوده است و هیچ شرط دیگری جز معتمد بودن برای عضویت شعبه در قانون نیست بنده آن مورد را گفتم حالا اگر بخواهم بنده تمام صورت افراد کمیسیون ها و شعب محلی را این جا طرح بکنم اهانت به اشخاص می شود، اشخاص هم که اینجا نیستند از خودشان دفاع کنند این خلاف اخلاق می شود و آن را اهانت می دانم، یکی را که عرض کردم شخص معروف به کریم خوشگله که در انجمن دعوت کرده اند، نمی دانم مشمول

این عنوان می شود یا نه ولی می خواهم یک گله دوستانه از انجمن نظار بکنم که شما اقتضا داشت آقایانی که در کارخانه بلور یک صندوق تأسیس بکنید و نزدیکان همان کارخانه که نمی خواهم اینجا وارد خصوصیات شخصی بشوم به تصدی صندوق قرار بدهند ولی برای دانشگاه تهران که هفت هزار دانشجو دارد یک صندوق نگذارید این انصاف نیست، یکی دیگر راجع به این است که می گویند و اعتراض شده در تعیین مدت اخذ آراء (۴) — مدت اخذ آراء مطابق نظر دولت هفت روز تعیین شده و طرز اخذ آراء صحیح نبوده است یعنی بیشتر از مقدار رائی که در مدت معین ممکن بوده است گرفته شود در بعضی از صندوق ها گرفته شده است و نیز در جریان قرائت آراء در شعبه انبار کالا اسم بعضی ها روی اوراق قلم زده شده و بجای آن اسم دیگری نوشته شده است. انجمن مدعی است که اینکار را در ملاء عام نمی شود کرد راست است اما بوسیله حسین جمهری می شود شبانه پاکت ها را عوض نموده و به او پنج هزار تومان انعام و شغل پرداخت ریاست انبار را داد.

راجع به چند صندوق در بخش ۵ که اعتراض شده است در مدت هفت روز چگونه ۶۶۰۰ رأی گرفته شده است ضمن توضیحی که وسیله انجمن از شعبه مزبور خواسته شده جواب داده اند حاضرند برخلاف اعتراض معترضین صحت کار شعبه را عملاً ثابت نمایند و اعضای شعبه مزبور را انجمن مرکزی دعوت و حضوراً عمل نموده اند ملاحظه شد که در مدت ۵ دقیقه ۲۶ تعرفه صادر و در دفتر ثبت کرده اند آقایان بفرض در مدت یک پنج دقیقه اشخاص این کار را کرده باشند در صورتی که اگر در جلوی مجلس این کار را تکرار می کردند بنده قبول می کردم (ملک الشعراء بهار من شادم، من بچشم خودم دیدم) اگر شما دیدید فقط یک پنج دقیقه را دیده اید. و اما بفرض در مدت یک پنج دقیقه آدم توانست یک کار فوق العاده بکند... آقا انصاف بدهید از صبح تا ۷ بعد از ظهر تمام ۵ دقیقه ها همین قدر ظرفیت را می توانند داشته باشند آیا ممکن است در ظرف هفت روز از صبح تا ۷ بعد از ظهر یکعده ای نه چای بخورند نه سیگار بکشند و هیچ وقفه در کارشان پیدا نشود و مثل ماشین دست آنها حرکت بکنند؟ و با کار متودیک مثل سیستم میلنور که در اقتصاد آقایان می دانند بطوریکه تمام کارها منظم و یکعده مثل ماشین کار کنند در ظرف ۵ دقیقه، ممکن است کار چند نفر چنین راندمانی داشته باشد اما آیا می شود تصور کرد که عده بتوانند که در ظرف ۷ روز پیش از ظهرها و بعد از ظهرها در تمام ۵ دقیقه های

متصل بهم اینقدر تعرفه صادر کنند این از محالات است، اگر کسی این را ثابت کند بنده حاضر تمام حرفهای خودم را پس بگیرم بعلاوه خود آقای استاندار که اینجا حاضر هستند روزی که آقای نخست وزیر برای سرکشی به انجمن نظار می رفته بودند در جواب ایشان پرسیده بودند که یک تعرفه در چه مدت صادر می شود گفته بودند در مدت ۵ دقیقه (محمود - این طور نیست آقا) ما که در جراید اینطور خواندیم و جنابعالی هم تکذیب نفرمودید.

رئیس - سؤال از اشخاص نفرمائید.

دکتر متین دفتری - یک نکته دیگری که در گزارش شعبه اسم برده شده است و بنده برای اینکه وارد مسائل شخصی نشوم حتی اسامی اشخاصی که در اینجا چاپ شده است نمی خوانم در اعتراض گفته شده است که چطور شد در بین کاندیدهای دولتی در روزهای آخر بعضی ها رفتند بالا و بعضی ها آمدند پائین انجمن در جواب گفته است این عمل در حضور عده ای که متجاوز از هزار نفر بوده است غیرممکن بود اما ما اطلاع داریم که حسین جمهری همین حسین جمهری را که چندی پیش هم فوت کرد شب احضارش کردند و او پاکت ها را عوض کرد و پنجهزار تومان هم بابت این عمل انعام گرفت. و بعلاوه شغل پردخل ریاست انبار کالا را به او دادند و اگر به تاریخ انتصاب و تصدی او مراجعه و دقت بفرمائید عرض بنده ثابت می شود و معلوم است که اینکار را هیچوقت در حضور هزار نفر نمی کند.

در مورد دیگر انجمن جواب داده است که بهترین دلیل آزادی انتخابات همانا نطق و تظاهراتی است که از طرف اشخاص می شد و کاندیدای خود را با کمال آزادی منتشر و تبلیغ می کردند و همچنین آراء زیادی است که کاندیدهای مختلف دادند.

بلی آقایان بسا ادعا می شود همه این حرفها را نوشت ولی اکثر آقایانی که در آن موقع در تهران حضور داشتند و این جریانات را دیدند می دانند که من چه عرض می کنم و می دانند که با دانشجویان دانشگاه چه معامله کردند وقتی در حزب مردم که بنا شد یک سخنرانی ساده انتخاباتی بشود چه رفتار و عملی انجام دادند روزنامه ارگان یکی از احزاب حاضر است نوشته است که عده رجاله با کمک پلیس مانع از این می شدند که افراد آن حزب اعلانات تبلیغاتی خودشان را به دیوار نصب کنند و حتی الصاق کنندگان را مضروب و جلب می کردند. ولی برای اینکه وقت آقایان تضييع نشود از قرائت متن

روزنامه خودداری می‌کنم.

ماده هفتم — گزارش شعبه — آقایان اینجا را توجه بفرمائید یک نکته بسیار شیرینی است «افراد در چند شعبه رأی داده و شناسنامه آنها مهر نمی‌شد و نیز شناسنامه‌های بی‌صاحب و یا از طرف غیر صاحب آنها مورد استفاده واقع شده و از خارج تهران اشخاصی را آورده و رأی داده‌اند».

در جواب این اعتراض گفته می‌شود اگر رأی زائد در صندوق ریخته شده باشد طبق ماده ۳۰ قانون انتخابات موجب بطلان انتخابات نیست بلکه باید آراء زائد را از مجموع آراء کسر نموده و مابقی را قرائت نمایند.

و آراء زاید یا از طرف رأی‌دهندگان عمداً یا سهواً از طرف اعضاء شعبه ممکن است ریخته شود و فرقی نیست بین اینکه یک نفر زائد بر یک رایی دفعه در صندوق بیندازد یا در صندوق‌های متعدد رأی بدهد و اگر غفلتی در مهر کردن چند شناسنامه هم شده باشد خللی به صحت انتخابات وارد نمی‌آید و بنا بر تبعیت از ماده سی در هر مورد که کشف شد که یک نفر بیش از یک نوبت رأی داده نسبت به آراء زاید باید طبق ماده مزبور عمل شود و چون تعداد تعرفه‌های مکرری که اظهار شده بدست آمده بر فرض صحت تزلزلی به اکثریت منتخبین وارد نمی‌آورد از این جهت هم اشکالی وارد نیست و یکبار بردن شناسنامه از طرف غیر صاحب آن در چند مورد که کشف شد به انجمن فرستادیم و تعرفه برای دهندگان فوق داده نشد و دلیلی بر اینکه از خارج حوزه انتخابیه تهران کسی را به تهران آورده و رأی داده باشند بدست نیامده است» اما جواب: انجمن خیال کرده است که ما گفتیم یک نفر تصادفاً موفق شود در یک صندوق عوض یک رأی چند رأی بیاندازد در اینصورت البته وقتی آخر کار صندوق را رسیدگی کردند و حساب کردند و دیدند که عده آراء موجوده در صندوق بیشتر از عده تعرفه‌هایی است که صادر شده است آن زیادی را باطل می‌کنند اما حرف ما که این نبود ما گفتیم که یک نفر موفق شده است از چند انجمن تعرفه بگیرد و در چند صندوق با یک شناسنامه رأی بیاندازد بنابراین چطور ممکن است آن را رأی زیادی منظور کرد زیرا تعرفه او تعرفه مکرر بوده است و رأی هم به اندازه تعرفه ریخته شده است آقایان بفرمائید بنده بدون مدرک صحبت نمی‌کنم این پاکت بنده مملو است از تعرفه‌هایی که اشخاص با شناسنامه واحد موفق شده‌اند هفت الی هشت تعرفه از صندوق‌ها بگیرند اینجا اگر قابل انکار است من حرفی ندارم... بنده تمام آنها را

به مقام ریاست تقدیم می‌کنم. پس تصدیق می‌فرمائید که ... (امین - بگذارید آنجا) به بینم دلایلی که انجمن نظار آورده است که اگر یکنفر چند ورقه رأی داشته باشد در موقع حساب آراء آن زیادی را باطل می‌کنیم و از حساب کسر می‌گذاریم صحیح نیست زیرا ماده ۳۰ قانون انتخابات ناظر به موردی است که یکنفر موفق شده باشد که در یک صندوق چند رأی ریخته باشد نه اینکه یکنفر با گرفتن چند تعرفه در چند صندوق مختلف رأی داده باشد این که گفته‌اند از خارج حوزه انتخابیه کسی را به تهران نیاورده‌اند گمان می‌کنم این موضوع به حد شیاع رسیده‌اند که در جریان انتخابات از سانیته‌های راه‌آهن در راه قم در راه زنجان در راه سمنان تمام عمه‌ها را حمل و برای رأی دادن به تهران آوردند و سپس مراجعت داده‌اند و اگر بخواهید دلیل و مدرک آنرا بدانید خواهش می‌کنم مراجعه کنید بصورت درآمد ترنهای دولت در آن ایام، و ببینید که ترن‌های دولت همان قدر عایدی داشته‌اند که در ایام عادی داشته‌اند یا خیر و باز در قسمت دهم گزارش انجمن اعتراضی شده است که «در شعبه ۵ از بخش ۵ انجمن نظار آراء را می‌دیدند که این عمل مخالف ماده ۲۵ قانون انتخابات است بنده ماده ۲۵ را از اول می‌خوانم که موضوع درست روشن شود.

ماده ۲۵ می‌گوید - دادن رأی باید مخفی باشد و به این جهت رأی دهندگان قبل از ورود به مجلس انتخاب اسامی یک یا چند نفر منتخبین خود را مطابق عده‌ای که اعلان شده است در کاغذ سفید بی‌نشان باید نوشته پیچیده با خود داشته باشند بنده می‌خواهم توجه آقایان را جلب بکنم (به کلمه پیچیده) که در قانون صریحاً ذکر شده است حال ببینیم در جواب اعتراض ما انجمن چه گفته است آقای ممقانی جنابعالی قاضی هستید درست توجه بفرمائید.

انجمن می‌گوید: آقای احمد اخوان فوراً برای بازرسی اعزام شدند و چنین گزارش می‌دهند که اعضای نامبرده برای وقت این که هر نفر بیش از یک رأی در صندوق رأی نیندازند. رأی دهندگان را وادار کرده بودند ورقه رأی را رو به خود گرفته باز نمایند برای این که به بینند مبادا دوتا رأی داده باشند اقرار انجمن تخلف از ماده ۲۵ صریح است: قانون می‌گوید که رأی را باید پیچیده همراه داشته در صندوق بیاندازند و خود قانون راه تقلب آنرا هم در صورتی که احیاناً یکی دو رأی زیادی ریخته شود پیش‌بینی نموده و ماده ۳۰ ناظر بر این مورد است بدین جهت با وجود صریح دو ماده ۲۵ و ۳۰ عمل انجمن



به خلاف قانون بوده است، و اما یک نکته را انجمن فراموش کرده است جواب بدهد و آن این است، در شکایاتی که ما به انجمن نوشته بودیم اینطور تذکر داده بودیم که «اعتراضات ما منحصر به مواد فوق نیست اطلاعات و اعتراضات دیگری هم داریم از قبیل اعتراض به قرائت آراء و غیره که قبل از اطمینان به رسیدگی انجمن نمی‌توان آنها را اظهار کرد و چنانچه از روی حقیقت انجمن نظارت مرکزی برای رسیدگی حاضر شود و یک عده از مأمورین قضائی محل وثوق و بعضی از معتمدین شهر را در این رسیدگی شرکت دهند و بلادرنگ دفاتر انجمن صورت مجالس و مهرها و صندوقها و آنچه را که در تصرف انجمنها بوده توقیف و تأمین نمایند شهود و مطلعین حاضر خواهند بود که اطلاعات خود را از بی‌ترتیبی هائی که در جریان انتخابات واقع شده اظهار کنند و از طرف امضاء کنندگان هم نمایندگانی برای دادن توضیحات بیشتری حاضر خواهند شد و چنانچه قبل از این رسیدگی اقدامی از طرف انجمن نظارت مرکزی انتخابات طهران در صدور اعتبارنامه‌ها بشود در انظار ملت ایران که تصمیمی غیرعادلانه و برخلاف قانون تلقی شده و نتیجه آن معلوم است به کجا منتهی خواهد شد) آقایان — مقصود این است ما در طی شکایتی که در هفته اعتراض به انجمن دادیم تمام اعتراضاتی که مدلل بود نوشتیم ولی یک سلسله شکایات دیگری داشتیم که برای اثبات آنها محتاج به تأمین دلیل بودیم، آقایانی که در عدلیه کار می‌کنند می‌دانند که ادله جرائم را در حین وقوع و قبل از محو شدن باید تأمین کرد، جرائمی هست که به آنها جرائم مشهود می‌گویند که اگر در موقع خودش آثار جرم را تأمین کردند بعد به آسانی می‌شود جرم را ثابت نمود ولی اگر آثار جرم از بین رفت دیگر نمی‌شود آنرا ثابت کرد، ما از انجمن خواستیم و گفتیم خوبست که یک مأمور قضائی بکارهای شما رسیدگی بکند تا بعدها شما مورد اعتراض قرار نگیرید و به شماها نتوانند ایراد کنند مثلاً وقتی که شما ورقه‌های رأی را سوزانید ما دیگر چطور می‌توانیم نشان بدهیم که ده هزار رأی به خط یک نفر نوشته شده است در صورتی که ما شهودی داشتیم و آنها دیده بودند که تمام ورقه‌ها که خوانده می‌شود همه به یک خط است این عمل خودش مخالف سری بودن رأی است اگر شما آنوقت اجازه داده بودید که ما حرفمان را بزیم ما به شما نشلن می‌دادیم که تمام آراء صندوق راه‌آهن یا صندوقهای دیگر که مورد شکایت بوده است این‌ها تمام آراء اش بخط یک نفر بوده است. (دکتر طبیبی سوادها چکار کنند اگر بخواهند رأی بدهند؟) بلی ما مثلاً

می توانستیم به شما ثابت کنیم که در شهرستانک و آدران که رفتند رأی بگیرند اهالی مقاومت کردند و رأی ندادند بالاخره شناسنامه هائی را از خارج آوردند و تعرفه ها را نوشتند و آرائی هم در صندوق ریختند ولی جز ۹۳ رأی که از کارخانه گاجره است بقیه که قریب هزار تا رأی و چند صد می باشد همه بدون صاحب است آقایان من خلاف نمی گویم اکنون هم ما حاضریم ثابت کنیم اگر شما آقای مخبر شعبه نشان دادید که یک تعرفه یعنی یکی از تعرفه های شهرستانک صاحب داشته باشد و آن را در شهرستانک به ما تحویل دادید بنده تمام این اعتراضات خودم را پس می گیرم البته غیر از آن ۹۳ نفر که عرض کردم. ما شهود و دلایل زیادی داریم که طرز رسیدگی مجلس شورای ملی به اعتبارنامه ها اجازه نمیدهد که بنده بتوانم از آنها در اینجا استفاده کنم.

### مقدمه چینی برای ساقط کردن قوام

من از همان روزهای اول ورود به مجلس نقشه اصلی یعنی ساقط کردن قوام را دنبال نمودم باتفاق اکثر نمایندگان آذربایجان و عده دیگری از نمایندگان که مخالف قوام بودند اقلیت نیرومندی بنام فراکسیون «اتحاد ملی» تشکیل دادیم با یک مرامنامه که من به اتفاق برزین نماینده همدان که از قضات شریف دادگستری بود نوشتم.

اولین حمله را در موقع طرح برنامه دولت قوام که به مجلس معرفی شده بود کردیم: در روز سوم شهریور ۱۳۲۶ مجلس خطابه آمادگی خود را به شاه داد و طبق سنت پارلمانی قوام استعفا نمود و تمایل مجلس نسبت به نخست وزیر جدید از طرف دربار استعلام شد. روز شنبه هفتم شهریور در جلسه خصوصی مجلس برای تمایل به نخست وزیر آینده اخذ رأی به عمل آمد از ۱۱۶ نفر عده حاضر نسبت به احمد قوام ۷۸ نفر ابراز تمایل نمودند. فراکسیون ما رأی مخالف داد یعنی ابراز تمایل ننمود. فرمان نخست وزیری قوام روز ۸ شهریور صادر و ابلاغ گردید.

روز پنجشنبه ۱۹ شهریور جلسه علنی مجلس به ریاست سردار فاخر حکمت تشکیل شد قوام و وزیران در جلسه شرکت نموده و رئیس دولت کابینه را به این شرح به مجلس معرفی نمود:

محمود جم وزیر جنگ، علی اصغر حکمت وزیر مشاور، دکتر محمد سجادی وزیر اقتصاد، دکتر عیسی صدیق وزیر فرهنگ، مصطفی عدل وزیر مشاور، عبدالحسین هژیر

وزیر دارائی، موسی نوری اسفندیاری وزیر امور خارجه، احمدحسین عدل وزیر کشاورزی، دکتر منوچهر اقبال وزیر بهداری، غلامحسین فروهر وزیر راه، جواد بوشهری وزیر پست و تلگراف، وزارت کشور را خود نخست وزیر برعهده گرفته بود، وزیر عدلیه نیز بعد معرفی خواهد شد.

### گزارش قوام به مجلس

روزیست و دؤم شهریور آقای احمد قوام نخست وزیر باتفاق وزیران در مجلس شرکت کرد. قوام برنامه دولت را با گزارش مفصلی از دوره زمامداری خود تقدیم و قرائت نمود قسمتهای برجسته نطق قوام به این شرح بود:

لازم به توضیح نمی داند که وضع مملکت از داخل و خارج و از تاریخ هشتم بهمن ماه آغاز زمامداری ما چه بود از یک طرف ارتش های دول متفق با آنکه جنگ تمام شده بود هنوز در کشور ما اقامت داشتند. مرزهای ایران تحت نظر و در حیطه قدرت دولت مرکزی نبود، بازارهای ایران یک بورس سیاسی برای سیاست های اقتصادی دیگران تشکیل می داد، ذخائر ارزی کشور مخصوصاً با پرداخت ده میلیون دلار بابت کالاهای مربوط به راه آهن رو به نقصان می رفت، در نتیجه اوضاع پنج ساله بعد از شهریور ۱۳۲۰ افکار انقلابی زمینه مساعدی برای پرورش خود یافته و در سراسر کشور فعالیت های خطرناکی برای تجزیه خاک ایران بعمل می آمد. یک عده ماجراجو در آذربایجان و کردستان نغمه استقلال و تجزیه طلبی ساز کرده بودند در همین هنگامه جنوب ایران کمتر مورد نگرانی نبود. از جهت خارجی روابط ما با دولت دوست و همسایه به نازکترین مراحل خود رسیده و دولت شوروی عملاً روابط خود را با ما قطع کرده بود. مجلس چهاردهم که خود موجب یک قسمت از بحران ها شده بود به آخر رسید و مملکت چندین ماه از داشتن مجلس محروم ماند زیرا انتخابات با آن محیط بمنزله تکمیل اضمحلال ایران محسوب می شد و اگر چنان شده بود امروز معلوم نبود چه کسانی روی این صندلی ها نشسته بودند و کشور ما چه سرنوشتی داشت. مملکتی را که ۱۹ ماه پیش با این وضع تحویل گرفتم امروز با وضعی غیرقابل مقایسه با آن روز تحویل می دهم.

در زمینه سیاست خارجی بزرگترین موفقیت در ایجاد حسن تفاهم در روابط دو مملکت نصیب کشور شد، ارتش های متفق کشور ما را تخلیه کردند، در مسائل داخلی

قوای تأمینیه که قدرت خود را از دست داده بود به تمام نقاط کشور جز آذربایجان و کردستان مسلط شد. اساس مالکیت که از طرف ماجراجویان مورد تهدید قرار گرفته و وسیله تخریب شده بود با تعدیل سهم مالک و تزئید سهم رعیت استحکام خود را بازیافت. موضوع روابط کارگر و کارفرما تعدیل گردید. موضوع بغرنج و مشکل آذربایجان و کردستان بحسن تدبیر خاتمه یافت و غائله کردستان و قیام ماجراجویان پایان پذیرفت و بالاخره پس از یکسال ارتش ملی ایران برای حراست از میهن عزیز در مهمترین سرحدات کشور مستقر شد و ماجراجویان آشوب طلب که قصد تجزیه ایران را داشتند آرزوی خود را به گور بردند. مرزهای کشور تحت مراقبت مأمورین ایرانی قرار گرفت و تعرفه گمرکی اجرا شد و تجاوزات اقتصادی خاتمه یافت. انتخابات مجلس پس از رفع غائله آذربایجان بموقع اجرا درآمد در دوره پانزدهم برخلاف دوره قبل کوچکترین اعمال نفوذ بیگانه راه نیافت، سپس قوام با قرائت مواد ده گانه برنامه هفت ساله اظهار عقیده نمود که مجلس پانزدهم با تصویب لوایح اقتصادی و مالی و اجتماعی مبداء تاریخ تحول ملت ایران شناخته خواهد شد.

پس از ایراد نطق مفصل و مطول رئیس الوزراء بحث پیرامون برنامه دولت آغاز شد. موافقین عبارت بودند از: گرگانی، اردلان، دکتر فلسفی، مهدی ارباب، معتمد دماوندی، دکتر شفق، آصف، حاذقی، خسرو هدایت، فرامرزی، ابوالقاسم امینی، ابوالحسن رضوی. ملک الشعراى بهار، دکتر بقائی، محمود محمود، شریعت زاده مشاور، مهدی مشایخی، سزاوار، دادور، لاهوتی، آشتیانی زاده، قبادیان، عباس اسلامی و دکتر جلال عبده.

مخالفین که برای سخنرانی ثبت نام نموده بودند بقرار زیر بودند: حسین مکی، کشاورز صدر، ممقانی، دکتر اعتبار، دهقان، امامی اهری، عباس اسکندری، ملک مدنی، رحیمیان، عباس مسعودی، حائری زاده، کفائی، آزاد، محمدعلی مسعودی، تقی برزین، مسعود ثابتی و اینجانب.

### قوام یا ببرتیر خورده

چند نفر از مخالفین قبل از من نام نویسی کرده بودند وقتی پشت تریبون با شخص قوام مواجه می شدند از هیمنه او تا اندازه ای مرعوب می شدند و نمی توانستند درست دست

و پنجه نرم کنند. نوبت که به من رسید بت را شکستم، قوام مانند ببر تیر خورده در جایگاه خود می‌گرید و به خود می‌پیچید. در آن روز چنین گفتم:

### نطق دکتر متین‌دفتری علیه برنامه دولت قوام

دکتر متین‌دفتری — نظر به اینکه مدت یکسال و نیم کشور ما دچار فترت بوده است و در واقع اصول پارلمانی در این مدت تعطیل شده بود حالا که بحمدالله مجلس شورای ملی تشکیل شده است و در مجلس یک اکثریتی هست و یک اقلیتی بنده اجازه می‌خواهم از آقایان که یک چند کلمه راجع به این مسئله عرض کنم و در واقع حدود تکلیف این سه ارگان، این سه دستگاه که دستگاه هیئت دولت و اکثریت مجلس و اقلیت مجلس است. روابطشان و حدودشان روی اصول و مقررات و رسوم پارلمانی مشخص بشود: یک اکثریتی هست که قسمت اعظمش خودش را متکی به یک حزب می‌داند، یک اقلیتی هم هست که تشکیل شده است از یک فراکسیون موسوم به فراکسیون اتحاد ملی و یک عده‌ای هم از منفردین که منفردین با این فراکسیون اتحاد ملی در مشی اقلیت همکاری می‌کنند و ائتلاف دارند اما ما که در اقلیت هستیم از روش اکثریت یک قدری گله داریم، مثل اینکه کارها وارونه شده باشد، در پارلمانها همیشه اکثریت زمامداری می‌کند و اقلیت هم اعتراض می‌کند و این حق مشروع است و این حق را از اقلیت نمی‌شود سلب کرد در هر رژیمی یک اقلیتی، یک معترضی لازم است تا اینکه تعدیل کند کارها را. بنده خوب به خاطر می‌آید یک شبی در هیئت وزیران اعلیحضرت فقید رو کردند بما فرمودند که در این رژیم شما، در این دستگاه شما اقلیت نیست؟ این عین عبارتشان است، ما نمی‌دانستیم چه جواب بدهیم، فرمودند چرا اقلیت هست، در اینجا هم اقلیت هست بعد خودشان فرمودند اقلیت در این دستگاه من هستم، شماها کار می‌کنید و من هم به شما اعتراض می‌کنم و شما را تعدیل می‌کنم و با اعتراضات و مواخذه‌هاییکه از شما می‌کنم شما مجبور می‌شوید بکار کردن، پس وقتی که حتی در رژیم معروف به رژیم دیکتاتوری یک اقلیتی لازم باشد مسلماً در رژیم پارلمانی لازم است گله ما از اکثریت چیست؟ اکثریت، اتفاقاً در اکثریت بنده بعضی از آقایان نمایندگان را می‌بینم که واقعاً حیف هستند برای اکثریت، حقش این بود که در اقلیت باشند (بعضی از نمایندگان — صحیح است) (بعضی از نمایندگان — خیر

اینطور نیست) (زنگ رئیس) ما اعتراض می‌کنیم رویه تا بحال این بوده ما وقتی اعتراض می‌کنیم عوض اینکه جواب اعتراض را بدهند شروع می‌کنند به ناسزا و بدگوئی به معترض، به خودش، به پدرش، به کسانش، این رویه پارلمانی نیست و ما حقیقه گله داریم از این مسئله اگر می‌خواهید اقلیت بشوید بیائید توی اقلیت و با ما همکاری کنید، ما همه چیز را برای اکثریت قائل هستیم، همه وسایل دولتی، مزایا همه چیز دست شما است، یک اعتراضی هم برای ما است، این را برای ما بشناسید و ما هم، ما اقلیت هم بایستی این را عرض کنیم خدمت آقایان که اقلیت ما هم صرف این که یک عده دور هم جمع شده‌اند و اسمشان را گذارده‌اند اقلیت نیست، همانطوریکه آقایان اکثریت دارید و متکی به یک حزبی هستید ما هم دارای فراکسیون اتحاد ملی که یک فراکسیون تشکیل شده‌ایست، یک مرامی دارد و روی یک اصولی ما جمع شده‌ایم و بقید شرافت متعهد شده‌ایم که این مرام را در مجلس شورای ملی تعقیب کنیم و بیاناتی که بنده امروز این جا می‌کنم، اعتراضاتی که به دولت خواهم کرد روی این مرام است و بنده انتظار دارم آقایان اکثریت هم در آتیه چون آنها متکی به مسلک حزبی هستند روی مرام به ما جواب بدهند و روی مرام با ما صحبت بکنند. ما مخالف حزب نیستیم خیلی هم خوشوقت هستیم یک حزبی به اسم حزب دموکرات در ایران تشکیل شده است، ولی به شرط اینکه حزب به معنای احزابی که در کشورهای دمکرات است یعنی حق حیات برای دیگران هم قائل بشوند (صحیح است) و به وسائلی که در کشورهای دموکراسی مجاز نیست متشبث و متوسل نشوند. در این باب بیشتر توضیح عرض خواهم کرد، ما در این سرلوحه فراکسیون اتحاد ملی یک جمله ای نوشتیم که می‌خواهم برای آقایان عرض کنم که در سیاست داخلی اولاً تقویت حکومت قانون، تقویت حکومت قانون، خیلی جای تأسف است که بعد از ۴۲ سال مشروطیت یک امری که از بدیهیات باید باشد حکومت قانون، اصل مشروطیت حکومت ملی قانون است، ما مجبور شدیم که در سرلوحه مرام خودمان بنویسیم حکومت قانون، برای چه؟ چی محرک ما شد که ما این را در سرلوحه مرام خودمان بنویسیم؟ این تجربیاتی است که در سنوات اخیر بخصوص در این یکسال و نیم فترت دیده‌ایم چندی پیش یکی از سران حزب یکی از احزاب آزادی‌خواه تهران صحبت می‌کرد و شکایت داشت از اوضاع و می‌گفت ملاحظه می‌کنید در این یکسال و نیم فترت صورت برداشته بود، که قریب ۳۰ اصل از اصول قانون اساسی که

بکلی نقض شده است در این مورد بحث کردیم او به من اینطور گفت که ۴۱ اصل از اصول قانون اساسی در این دوره نقض شده است. حالا بنده همه آنها را یادداشت نکرده‌ام ولی او اینطور به من می‌گفت: می‌گفت مگر علی‌رغم اصل دوازدهم قانون اساسی در جلوی مجلس هتک مصونیت وکلا را در آخر مجلس نکرده و به ایشان، به آقای امیر تیمور و دیگران ضرب و شتم وارد نکردند؟ (محمدعلی مسعودی — مظفر فیروز کرد) ما فعل را می‌گوئیم به فاعل کاری نداریم. آیا مرتکبین این عمل را مجازات کردند بعد از آن واقعه؟ می‌گفت مگر آزادی مطبوعات که بموجب اصل ۲۰ متمم قانون اساسی تأمین شده محترم مانده است؟ مگر اصل شانزدهم قانون اساسی که وضع قوانین را از مختصات مجلس شورای ملی دانسته با تصویب نامه‌های دولت زیر پا گذاشته نشده است؟ می‌گفت مگر جرح و تعدیل بودجه و تفسیر در وضع مالیاتها و رد و قبول عوارض به موجب اصل هیجدهم قانون اساسی و اصل نود و چهارم متمم قانون اساسی از حقوق مسلم مجلس شورای ملی نیست؟ و این حق در دوره فترت رعایت شده است؟ آیا بعضی مالیاتها بدون تصویب مجلس وضع نکرده‌اند؟ و بعضی مالیاتها را نسخ نکرده‌اند مگر مطابق اصل نوزدهم قانون اساسی تقسیم ایالات و ولایات کشور از وظایف مجلس نیست؟ برخلاف قانون مصوب مجلس استانیهای جدید در این دوره ایجاد نکرده‌اند مطابق اصل هشتم متمم قانون اساسی اهالی مملکت در مقابل قانون مساوی هستند در این حکومت در تقسیم مایحتاج زندگی بین مردم رعایت این موضوع را نکرده‌اند و با پروانه‌ها برای معدودی بهشت و برای عامه مردم دوزخ فراهم نکرده‌اند؟ مگر آزادی افراد مطابق اصول نهم و دهم و چهاردهم متمم قانون اساسی رعایت شده و افراد را بدون مجوز صحیح حبس و تبعید نکرده‌اند و قانون حکومت نظامی را بدون انطباق به موارد وسیله سلب آزادی افراد قرار نداده‌اند مگر برخلاف اصل ۶۲ متمم قانون اساسی وزارت کار و تبلیغات تأسیس نکرده‌اند و بعد آنرا موجب اعمال نفوذ در امور انتخابات ننموده‌اند؟ ما مخالف قانون کار نیستیم. قانون کاریکی از قوانین لازم بوده و ما هم با آن موافق هستیم ولی ممکن بود که به احترام قانون اساسی یک اداره مستقلی تابع وزارت پیشه و هنر به اسم اداره کار درست کنند چه لزومی داشت که وزارت کار و تبلیغات بدون تصویب مجلس در مملکت تأسیس بشود؟ اما حالا اگر از اینها بگذریم قانون اساسی را چه نقض بکنند و چه رعایت بکنند قانون اساسی، قانون اساسی است، واجب الاحترام است قابل زوال

نیست (صحیح است) و اساس مملکت روی قانون اساسی است (صحیح است) ما یک گله‌ها بلکه اعتراضات مهمتر و اساسی‌تری داریم به آقای نخست‌وزیر. ایشان در مقدمه برنامه خودشان یک جمله‌ای نوشته‌اند که خیلی جلب توجه می‌کند می‌نویسند که «من اعتراف می‌کنم که هیچگاه در صد سال اخیر ملت ایران تا این درجه عشق به میهن و وطن‌پرستی و وحدت (مقصودم این کلمه وحدت است می‌خواهم آقایان بیشتر توجه بفرمایند) وحدت و اتفاق خویش را در مقابل مصائب خارجی آشکار نکرده» (صحیح است) بنده اعتراضی که می‌خواهم بکنم این است که آن موقعی که ایشان به زمامداری دعوت شدند همانطوری که خودشان در مقدمه برنامه‌شان اشاره کردند البته موقع بحرانی بزرگی بود و اکثریت صلحای کشور، صلحای پایتخت معتقد شدند که برای نجات کشور در این موقع البته بایستی یک فکر اساسی کرد و اکثر معتقد شدند که نظر به شیخوختی که آقای قوام دارند در بین رجال ایران ایشان توانائی شاید داشته باشند که همه را دور هم جمع بکنند و وحدتی را که در همین جمله اشاره شده است آن وحدت را عملی بکنند و ایجاد بکنند که آن نقارها و نفاقهائیکه بعد از شهریور در این چند سال این کشور را دچار بدبختی و مصائب کرده است شاید ایشان آن توانائی را داشته باشند که وحدت را ایجاد بکنند. حالا ببینیم ایشان کردند یا خیر؟ متأسفانه این آرزوها حقیقت پیدا نکرد و ما انتظار داشتیم که ایشان وقتی که زمامدار می‌شوند تمام سوابق، هرچه سوابق حب و بغض دارند فراموش بکنند و همانطور که عرض کردم این وحدت را بین تمام ایرانیان و تمام صنوف و تمام طبقات و تمام دستجات ایجاد بکنند، ولی ایشان برعکس از ابتدای زمامداری کار را طوری برداشت کردند که با آن روحیه‌ای که در مردم ایجاد شده بود، با آن روحیه‌ای که حاضر بودند استقبال بکنند هر کسی که بخواهد به وحدت کلمه ایران را جمع بکند این‌طور نشد. ایشان برعکس از ابتدای زمامداریشان شروع کردند به تولید نفاق و دودستگی و ترجیح دادن یک عده بر دیگران و جمع کردن دور خودشان یک اشخاصی را که اغلب آقایان می‌شناسند. بنده لازم نیست اسم ببرم. پریروز آقای مامقانی اشاره به حجب آقای نخست‌وزیر کردند، من نمی‌دانم حجب است یا هرچه هست نتیجه‌اش یکی است، نتیجه‌اش این شد که در این کشور در هفده ماه یک حکومت ترور، یک حکومتی که زیر پا بگذارد تمام قوانین را برپا کردند، رجال را حبس، تبعید کردند و آن‌هایی را هم که تبعید نکردند دچار یک وضعیتی مثل تبعید



تحت نظر تفتیش بودند (مهندس رضوی — نمونه کوچکی از حکومت دوره رضاشاه) آنرا باید جداگانه صحبت بکنیم (نراقی — زمان وزارت دادگستری شما) طوری طبقات رابه جان هم انداخت این دستگاه سازمانهای چاقوکشی که حتی به جوانهای این کشور جوانهای دانشجوی این کشور هم رحم نکردند. جوانهای کشور در تمام دنیا مشعلدار اصلاحات هستند (صحیح است).

مهندس رضوی — بنده تصدیق می‌کنم اما عملیات خود حضرتعالی را در آن دوره‌ها فراموش نمی‌کنم.<sup>۱</sup>

دکتر متین دفتری — .... هر وقت موضوع بنده طرح شد البته آن وقت دفاع خواهم کرد. حالا موضوع برنامه است حتی کسانی دور ایشان بودند که بر خلاف رژیم کشور بر علیه رژیم کشور با تجزیه طلبان مملکت توطئه داشتند، تبانی داشتند، و اگر تکذیب بشود ما به تکذیب قانع نمی‌شویم وقتی که به پرونده‌ها مراجعه شد آنوقت مطلب روشن می‌شود. ممکن است که آقای نخست‌وزیر بفرمایند که به من مربوط نیست، من مسئول اعمال کسانی که دور و بر من بودند نیستم ولی این جواب دارد، مکرر در مکرر خیرخواهان ایشان به ایشان تذکر دادند ولی ایشان اظهار علاقه کردند. به نگاهداری آنان و بعد هم ما فراموش نمی‌کنیم که آقای نخست‌وزیر در موقعی که یک قیامی در جنوب شد یک تلگرافی به ناصرخان قشقایی کردند، ایشان گفتند در آن تلگراف به ناصرخان که وزرای من، وزرای کابینه من بدون اجازه من هیچ کاری نمی‌توانند بکنند، اطرافیان من بدون اجازه من هیچ کاری نمی‌توانند بکنند، یعنی دولت من هستم. حالا نمی‌دانم ایشان در این عقیده خودشان باقی هستند؟ این حرف «دولت منم» آقایان همه می‌دانند که «دولت منم» حرف یکی از مستبدین دنیا است و آیا در این عقیده خودشان باقی هستند؟ و آیا این هیئت وزرائی که امروز به مجلس معرفی کردند با این عقیده معرفی کردند؟ یا اینکه آقایان وزیر تمام مطابق قانون اساسی هستند. باز هم تکرار می‌کنم که البته وجود حزب لازم است ما منفی باف نیستیم، ما خودمان که فراکسیون تشکیل دادیم روی یک مرامی فراکسیون تشکیل دادیم، بنده افتخار عضویت این فراکسیون را دارم و همه‌مان در مجلس روی مرام همکاری می‌کنیم شما حزب دارید، حزبتان باید روی یک

۱. در آن ایام مهندس رضوی از طرفداران پروپاقرص قوام السلطنه بود.

اساس دموکراتیک باشد، ما هم شاید موفق بشویم، احزاب خارج، رفقای خارج، اینها با هم نزدیک شوند حزب درست کنند روی یک اساس ملی یک حزبی بسازند این دو حزب مقابل همدیگر شرافتمندانه مبارزه بکنند. بنده قول می‌دهم که هر وقت مصالح عالیه کشور در خطر باشد حزب و اختلافات حزبی را می‌گذاریم کنار، اختلافات فراکسیونی را می‌گذاریم کنار و برای حفظ مصالح کشور حاضر به همکاری هستیم. (صحیح است — انشاءالله) چندی قبل که در موضوع انتخابات صحبت بود یکی از نمایندگان محترم منتسب به فراکسیون دموکرات اینجا آمدند و اعتراف کردند که ما چاقوکش تجهیز کردیم، دستجات چاقوکشی تجهیز کردیم و گفتند که ما این چاقوکشها را تجهیز کردیم برای مبارزه با اشخاص ماجراجو، با دستجات ماجراجو با تجزیه طلبها بنده نتوانستم بفهمم، در کشور، در یک کشور منظمی که دارای سازمان منظم باشد احتیاج به چاقوکش نیست. وقتی که دولت متکی به قانون باشد و متکی به قوای تأمینیه رسمی کشور باشد احتیاج به چاقوکشی نیست. چاقوکشی چاقوکش ایجاد می‌کند، آنوقت کارهای سیاست مملکت می‌افتد توی کوچه‌ها، زنده باد مرده باد، خونریزی، آنوقت ما که فراموش نکرده‌ایم آن روزهای آخر دوره چهاردهم را آن روزهایی که مجلس باید تصمیمات مهمی بگیرد و لااقل یک تکلیفی برای دوره فترت معین بکند آمدند و ریختند و بعد هم به رئیس مجلس اخطار کردند که مجلس در خطر است، مجلس حافظ و مستحفظ به قدر کفایت ندارد و وکلا را مرعوب کردند و وکلا متفرق شدند بدون آنکه تعیین تکلیفی برای دوره فترت معین بکنند (صحیح است) حالا گذشته‌ها گذشت (دکتر معظمی — آقای دکتر آن وکیلی که می‌ترسد لیاقت این کرسی را ندارد) (فولادوند — استدعا می‌کنم این وکیل را اسمش را ببرید) (اردلان — ما تا آخرین دقیقه اینجا بودیم) حالا انتظار داریم که اقلاً این تجهیزات این کارها بهش خاتمه داده شود. حزب بایستی متکی به نیروی افراد به نیروی افراد خودش، اعضای خودش، هم نیروی مالی هم نیروی سعی و عمل افراد خودش باشد، روی مرام خودش تبلیغ بکند ما هم که اینجا مباحثه می‌کنیم اقلیت و اکثریت روی مرام باشد و این تجهیزات و تشکیلاتی که مملکت را به خطر می‌اندازد و مسائل سیاسی داخل کوچه و بازارها و زد و خوردها می‌شود اینها در این مملکت بایستی موقوف بشود، اینها یادگارهایی است که متأسفانه از اشغال ایران پیش آمده است ما از این چیزها نداشتیم. خوب یادم می‌آید که یک شب

اول سال اروپائی بود. شرکت هواپیمائی ایران دعوتی کرده بود در آنجا بعضی از نمایندگان خارجی هم بودند مصادف بود با زمان انتخابات طهران، آن هجومی که به دانشگاه آورده بودند و به حزب مردم و سایر دستجات هجوم آورده بودند، آنجا به اصطلاح موضوع صحبت روز بود و بعضی از آقایان صحبت می‌کردند، یکی از آقایان نمایندگان خارجی گفت من یک سئوالی دارم از شما گفتم چیست گفت آقا از شما می‌پرسم انتخابات شما انتخابات ایرانی نیست که شما اینقدر گله می‌کنید و یا این انتخابات ایرانی است یا تقلید از خارجه است، ما گفتیم خیر انتخابات ایرانی نیست. در دوره‌های گذشته هم انتخابات بود و این اتفاقات پیش نمی‌آمد ما چاقوکش نداشتیم این چاقوکشی در نتیجه اشغال ایران از طرف قوای خارجی بوجود آمده در این کشور. در این کشور یک دسته‌ای بوجود آمد دسته دیگر برای اینکه جواب او را بدهند تشکیل دادند، دسته دیگر هم برای اینکه همه اینها را از بین ببرد تشکیل دادند با این ترتیب نمی‌شود مملکت‌داری کرد، مملکت باید متکی به قانون باشد و به قوای تأمینیه کشور، (صحیح است) تمام احزاب هم که تابع قانون اساسی هستند و در حدود قانون اساسی فعالیت می‌کنند باید آزادی عمل داشته باشند و تحت حمایت قوانین باشند و دولت هم باید به همه آنها به یک نظر نگاه بکند و هر کدام خواستند از حقوق خودشان تجاوز نکنند قوای تأمینیه و محاکم تکلیفشان را معین کند (صحیح است) برای اینکه این بحث را خاتمه بدهم مجبور هستم به آقای نخست‌وزیر تذکر بدهم که خاطرتان هست این دفعه اولی نبود که فترت در ایران پیش آمد فترت‌های طولانی‌تر ما داشتیم، در آن مواقع باریک رجال مملکت، رئیس‌الوزراهای وقت همیشه در مواقع فوق‌العاده مردم را به اتحاد دعوت می‌کردند. بنده خوب به خاطر می‌آید که وقتی مسائل مهمی در کشور پیش می‌آمد نخست‌وزیرهای وقت از تمام رجال مملکت، از تمام طبقات تجار. وزرای سابق، رئیس‌الوزراهای سابق، وکلای سابق. حتی وکلای آن آخرین دوره را که در تهران بودند جمع می‌کردند. مشورت می‌کردند و با هم همکاری می‌کردند. حالا چطور شده است و ما به چه بدبختی گرفتار شده‌ایم که در مملکت ما عوض اینکه مسائل مشورتی رو به ترقی برود اینطور باید عقب برود که در این دوره عوض اینکه رجال و طبقات مختلفه را دعوت به اتحاد بکنیم با این عنوانی که خودشان می‌کنند با این روحیه‌ای که در ایرانیان بود عوض اینکه از مردم استفاده بکنند، همفکری بکنند، و دعوت به اتحاد بکنند این کارها

شد در این کشور؟ این مقدمه‌ای از عرایض بنده بود. حالا وارد می‌شویم در بحث در مقدمات برنامه، آقای نخست‌وزیر در برنامه‌شان نوشته‌اند که در این دوره فترت موفقیت‌هایی نصیبشان شده. لازم می‌دانم به اختصار موفقیت‌هایی که بدست آمده است گوشزد آقایان نمایندگان بسازم بنده راجع به همه‌اش صحبتی ندارم. بنده راجع به چند فقره از آن موفقیتها سه موضوع از آن موفقیتها می‌خواهم صحبت کنم. اولیش راجع به این جمله است می‌نویسند که «استقلال اقتصادی کشور که در مدت پنج سال لفظ بی‌معنایی شده بود کم کم مفهوم خود را بدست آورد مرزهای کشور تحت مراقبت و پاسبانی مأمورین ایرانی قرار گرفت نعرفه گمرکی که چند سال اجرا نمی‌شد بموقع اجرا درآمد و تجاوزات اقتصادی خاتمه پذیرفت» دست شما درد نکند (خنده نمایندگان) حقیقه که بایستی یک رئیس دولتی این‌طور اظهار خوشوقتی بکند و اعتراف بکند که ما راضی هستیم ۵ سال کشور را اشغال کردند. تمام سازمان و استروکتور و تجهیزات و استقلال اقتصادی کشور ما را از هم پاشیدند، ما را به خاک سیاه نشانند و حالا باید خوشوقت بشویم که دو سال و نیم بعد از جنگ الحمدالله مرزهایمان دست خودمان است؟ در صورتی که خیلی چیزهای دیگر هم هست خساراتی که به این کشور وارد آمده است باید جبران بشود. در این مدت لااقل برای وصول خساراتی که به راه‌آهن وارد شده بود چه کردند؟ مطالبات راه‌آهن ما را بدهند ما هیچ کمک نمی‌خواهیم امروز حتی کشورهای مغلوب آنهایی که در صف مغلوبین بودند به آنها کمک می‌شود ولی ما در صف غالبین بودیم و لقب پل پیروزی به ما دادند (مهندس رضوی - خدا ما را بروز آنها نیندازد). موقعیت دوم که در برنامه اشاره شده موضوع مشکل و بغرنج آذربایجان و کردستان با تمام موانع و محظوراتی که در کار بود به حسن تدبیر و با زحمات و فداکاری‌های شبانه‌روزی خاتمه پذیرفت (آصف - یعنی یک قسمت از کردستان (اردلان - صحیح است، یعنی مهاباد) البته کسی نیست که از نجات آذربایجان خوشوقت نباشد، اگر کسی ایرانی باشد بایستی خوشوقت باشد که الحمدالله بعد از این مصائبی که به آذربایجان وارد شد بالاخره آذربایجان به ایران برگشت. اما اینجا مطلبی هست و آن این است که آذربایجانیها شکایت دارند، ناراضی هستند از اینکه نجات آذربایجان این مدت تأخیر افتاد، و معتقد هستند با دلایل که آذربایجان می‌بایستی در اول سال ۱۳۲۵ آزاد شده باشد. حالا بنده نمی‌خواهم وارد این مبحث بشوم که موجبات

نجات آذربایجان چه بود، البته همه سعی کردند هر کسی سهمی دارد در این کار، تمام مقامات کشور البته سهمی دارند در این مسئله، ولی نمی‌شود انکار کرد که یک خطبهای بزرگی دولت کرد که نجات آذربایجان را به تأخیر انداخت و این خطبها طوری مؤثر بود که اگر خدای نخواستہ اوضاع بین المللی مساعد نمی‌شد برای نجات آذربایجان این خطبها به قدری مؤثر بود که زبان من لال خدای نکرده ممکن بود آذربایجان از بین برود. خبط بزرگ دولت همن تصمیمی بود که آنروز هم آقای مامقانی اشاره کردند به آن، منتهی خیلی در پرده و آن را تفسیر کردند به کاپیتولاسیون. یک دولتی دست خودش را ببندد، حاکمیت خودش را محدود بکند و بگوید من مکلف هستم با وسائل مسالمت‌آمیز قضیه آذربایجان را حل بکنم و بعبارة آخری خودش را منع بکند از استعمال قوه تأمینیه، این البته بدعت بزرگی است، بدعتی است که در حقوق بین المللی همچو چیزی سابقه ندارد. پارسال دانشجویان از ما می‌پرسیدند این چیست؟ این چه ترتیبی است؟ و با کدامیک از موازین حقوق بین المللی تطبیق می‌کند؟ و من نمی‌دانستم چه جواب بدهم به آنها، این خبط و خطبهای دیگری که حالا عرض می‌کنم اصولاً روحیه آذربایجان را متزلزل کرد. در آذربایجان مردان و شیرانی هستند که می‌توانند از خودشان دفاع کنند و وقتی که آنها مأیوس شدند از حمایت دولت، از مساعدتهای دولت و از تقویت‌هائی که دولت از متجاسرین و از تجزیه‌طلبان می‌کرد روحیه آذربایجانیها، قوه مقاومت اهالی آذربایجان از بین رفت. خبط دوم شناختن متجاسرین بود و مقاوله نامه بستن با آنها، اگر نمی‌بستند چه می‌کردند آنها؟ همان متجاسر باقی می‌مانند چه لزوم داشت دولت متجاسرین را بشناسند و با آنها مقاوله نامه و قرارداد ببندند؟ در اعلامیه‌های دولت چه لزوم داشت آقای نخست‌وزیر بنویسند جناب آقای پیشه‌وری؟ برای خوش آمد آنها برای اینکه فحش بدهند به وکلای دوره چهاردهم و به تمام رجال مملکت خودشان و آنها را مرتجع بخوانند فقط برای دلخوشی آقای پیشه‌وری؟ قدم سومش یعنی خبط سوم که باز روحیه آذربایجان را متزلزل کرد شرکت دادن طرفداران تجزیه آذربایجان در کابینه خودشان بود، آقایان همه می‌دانند کسانی که طرفدار تجزیه‌طلبان بودند در کابینه ایشان وارد شدند و چندین ماه با ایشان همکاری می‌کردند، ملاحظه می‌فرمائید یک دولتی که طرفداران تجزیه‌طلبان در آن عضویت داشته باشند دیگر در آذربایجان چه روحیه‌ای باقی می‌ماند؟ خبط چهارم کمک‌های مالی بود که به آنها می‌کردند، حتی از کمک مالی

درباره متجاسرین دولت مضایقه نکرد، درست شاید یک ماه قبل از سقوط متجاسرین بود که به امر دولت مقرر شده بود دو میلیون تومان از تهران پول فرستاده شود بعنوان کمک به بودجه ادارات آذربایجان، در صورتی که متجاسرین را اگر به حال خودشان واگذار می‌کردند همه آقایان می‌دانند که دچار یک بحران مالی بزرگی شده بودند و همین بحران مالی ممکن بود آنها را از بین ببرد، خوشبختانه بواسطه مقاومت ادارات و آن کندهیائی که در ادارات هست موفق نشدند که این دو میلیون را بفرستند، یک قسمتش فرستاده شد و یک قسمتش هم ماند که لاوصول بود، قسمت کمش فرستاده شد. آقای هژیر در قسمت کمک مالی یک یادداشتی هم بنده داشتم که فراموش کردم عرض کنم چهار صد تن پروانه چای که به آقای دکتر جاوید در مهر ماه ۱۳۲۵ داده شده (نقل از روزنامه کیهان حالا صحت و سقمش با روزنامه کیهان است و هیچکس هم تکذیب نکرد) که تفاوت قیمتش با بازار هر کیلو یکصد ریال جمعاً مبلغ چهل میلیون ریال می‌شود و این یک کمک مالی است که به آقای دکتر جاوید شده است و اگر سکوت شده است باید جوابش را روزنامه کیهان بدهد. در صفحه چهار برنامه، آقای نخست‌وزیر مرقوم می‌فرمایند اگر چنان شده بود امروز معلوم نبود چه کسانی روی این صندلیها نشسته بودند» این را ما نمی‌دانیم که باید ممنون ایشان باشیم یا ممنون حوادث؟ برای اینکه ایشان تصمیم داشتند انتخابات آذربایجان را با حضور متجاسرین و بدست متجاسرین انجام بدهند (مهدی ارباب یزدی — خیر اینطور نیست) مقاومت ملیون، مقاومت صلحای کشور، علماء، تجار و فراموش نکردیم، آقای نیکپور کجا هستند اینجا تشریف دارند اینها تحریم انتخابات در آن دوره کردند. ما اینها را فراموش نکرده‌ایم آقایان، بعد هم در مصاحبه‌ای که دکتر جاوید در روز هشتم آبان ۱۳۲۵ با مطبوعات طهران کرد در روزنامه کیهان منتشر شد عیناً همین عبارات را می‌گوید «انتخابات آذربایجان با دستور دولت عملی خواهد شد و حواله مخارج آن پس از مدتی دوندگی دیروز از طرف وزارت کشور به خزانه‌داری کل ارسال خواهد امید است در این دو سه روزه به تبریز حواله شود» حالا از آقایان می‌پرسم انصاف هست با این تقویت‌هائی که دولت از متجاسرین کرده است (مهندس رضوی — ما فکر می‌کنیم که اینها تاکتیک سیاسی بوده است) (یکی از نمایندگان — بگذارید حرفش را بزند) (مکی — چطور از طرف شما مجاز است) با این تزلزل روحیه که در اهالی آذربایجان بود اگر یک بدبخت‌هائی، چهار تا رعیت،

کاسب، از نظر اضطراب و از نظر تأسی از دولت با دستگاه متجاسرین همکاری یعنی زندگی کرده باشد امروز اینها را تعقیب می‌کنند و بعضی از این اشخاص را حبس می‌کنند و آن مسببین واقعی این بساط تجزیه طلبی همینطور قرین افتخارات باشند و با کمال آزادی و خوشی زندگانی بکنند؟ حالا از اینها گذشته اینها تاکتیک سیاسی بود، بسیار خوب حالا به بینیم از زمان سقوط آذربایجان، در واقع برای این آذربایجانی که بیش از یکسال اینطور دچار زحمت شد، اینطور خونها ریخته شد و اموالش غارت شد برای مرمت این بدبختی‌ها دولت چه کرده؟ از اطلاعاتی که به بنده رسید از یکمده از شاگردان سابق خود بنده که از آذربایجان هستند از آنجا درد دل‌هایی می‌کنند و کاغذ‌هایی می‌نویسند بنده یک قسمت از آنها را برای آقایان می‌خوانم می‌گوید که «عمال دولتی از روزی که پای به خاک آذربایجان گذاشته‌اند بجای آنکه در جلب قلوب مردم بکوشند همچون غارتگران با گروهی از مالکین دست به یکی کرده و از هیچ ظلم و ستمی فروگذار نمی‌کنند، دهقانان نفهم و جاهل را که ندانسته وارد فرقهٔ دموکرات شده بودند چون قرون وسطی و زمان تفتیش عقاید به چوب می‌بندند و چهارمیخ می‌کنند» (یکی از نمایندگان — اینطور نیست) بلی جوان است که نوشته (فولادوند — این را آقایان مالکین آذربایجان باید جواب بدهند) دیگری می‌نویسد که «گلهٔ اهالی این است که مسببین اصلی نه تنها مجازات ندیدند (اسامی آنها را برده که بنده نمی‌خواهم اسامی را بخوانم) و صدها افراد آنها آزادند همچنین دکتر جاوید و شبستری از طرف دولت حمایت می‌شوند (صحیح است) رسیدگی به وضع پرونده‌های متهمین و بازداشت شدگان بسیار کند پیش می‌رود» می‌نویسد که «مأمور خوی کسی که در خوی است از یک طرف کشاورزان را تهدید می‌کند که ۱۵٪ حق شما است و از مالکین بگیرید و از طرف دیگر مالکین را تشویق می‌کند که چون هنوز تصویب نشده ندهید و اینطور نفاق می‌اندازد و استفاده می‌کند» بلی بعد از توصیف‌هایی از طرف دارائی می‌نویسد «دیگر بالاخره صدور احشام از مرز به طرف ترکیه آذربایجان را دچار مضیقه زندگی خواهد کرد» و بالاخره می‌گوید «راههای آذربایجان در نتیجهٔ کثرت رفت و آمد غیرقابل استفاده شده‌اند خلاصه برای تهیهٔ کار در آذربایجان اقدام مؤثری نشده است» راجع به بهداری می‌نویسد که «چهار ماه است حقوق کارمندان بهداری آذربایجان را نداده‌اند» اینطور می‌نویسد «از وزیر بهداری باید پرسید که این مأمورین بیچاره از فروش داروهای شما نان بخورند»

بعد یک شرحی از مأمور بهداری آنجا که راجع به شیر و خورشید سرخ یک مطالبی می‌نویسد و خلاصه آخرش اینطور نتیجه می‌گیرد این جوان می‌گوید که «اهالی آذربایجان با وجود تحمل این همه مفاسد یک نکته مهم را از نمایندگان خود انتظار دارند که به گوش ملت برسانند که علی‌رغم تمایلات بعضی از عناصر در تهران بساط پیشه‌وری به هیچ وجه و به هیچ بهانه تکرار نخواهد شد ولی اهالی آذربایجان بنام پادشاه مقاومتها و خدمات خود انتظار توجه بیشتری دارند (صحیح است) یکی از انتظارات ما مسئله دانشگاه تبریز است که این متجاسرین با همه مظلومی که در آنجا کردند برای اینکه کار تبلیغاتی هم کرده باشند یک دانشگاهی تأسیس کردند که این دانشگاه دایر بود بعد از خلاصی آذربایجان این دانشگاه همانطور به حال بلا تکلیفی باقی مانده بالاخره هرچه هم دولت می‌گوید مقدمات دارد فراهم می‌شود، بالاخره امروز که روز آخر شهریور و اول سال تحصیلی است هنوز یک اقدام عملی برای تأسیس دانشگاه تبریز نشده است» (صحیح است) جوانها آنجا بلا تکلیف هستند و دائماً بماها می‌نویسند ولی ما گرفتار آن روتین وزارت فرهنگ و سایر دوائر مربوطه هستیم در صورتی که بایستی تصدیق بفرمائید آقایان که اساساً شهر تبریز نظر به اهمیتی که دارد می‌بایستی خیلی پیش از اینها در آنجا دانشگاه تأسیس شده باشد (صحیح است) بخصوص از همه قسمت‌ها مهمتر دانشکده پزشکی است، بنده خاطر می‌آید وقتی که خود بنده در کار دولت دخالت داشتم و در زمانی که در وزارت دادگستری بودم و ریاست کل بازرسی کشور با من بود در اغلب شهرستان‌های ایران سرکشی می‌کردم نه فقط برای دستگاه قضائی بلکه برای تمام شئون کشور، مسئله‌ای که بیش از هر چیز توجه بنده را جلب می‌کرد مسئله بهداری بود چون بنده اساس اصلاحات این کشور را بهداری می‌دانم (صحیح است) تا ما مردم سالم نداشته باشیم ممکن نیست هیچ اصلاحی در این کشور پیشرفت بکند. مثلاً بنده یادم می‌آید یک وقتی در کردستان بودم در حوزه انتخابی آقای اردلان، گفتند به من که شهر سنندج بین چهار نفر کلیمی تقسیم شده است یعنی نقشه شهر را کشیده‌اند گذاشته‌اند جلو خودشان و شهر را تقسیم کرده‌اند به چهار منطقه که چهار نفر کلیمی که نمی‌دانم سابق عطار بودند اینها امور بهداری این شهر را بمهده گرفته‌اند و هیچ از مرز خودشان تجاوز نمی‌کنند و از صبح اول آفتاب این یهودی راه می‌افتد عقب مردم و آدم کشی باصطلاح، خیلی متأثر شدم (آصف - حالا بکلی آنها منع شده‌اند) بنده عرض کردم این



مال هشت سال پیش است آقا. بنده معتقد شدم که بایستی یک فکر اساسی برای بهداری کشور کرد، هر قدر بودجه به وزارت بهداری بدهند مادامی که عده کافی پزشک در کشور نباشد این عملی نیست، پولها تبذیر خواهد شد صرف امور اداری و میز و صندلی و اتومبیل و سایر چیزها خواهد شد، به این مناسبت بود که دولت در آن وقت تصمیم گرفت اصلاح بهداری را از دانشکده پزشکی شروع کند و پروفیسور ابرلین برای همین منظور خواسته شد و تمام اختیارات به پروفیسور ابرلین داده شد برای اینکه بهداری را از پایه درست بکند. برای بهداری یک ارتش طیب لازم است برای مبارزه در این ولایات با این مرضهای بزرگ مثل مالاریا و سایر امراضی که هستند. اینها مبارزه بزرگ لازم دارد و ما برخورداریم به این نکته که تکمیل دانشکده پزشکی در تهران کافی نیست برای این که فارغ التحصیل‌های دانشکده پزشکی در تهران اکثراً بیرون نمی‌روند، آقای حکمت هم یک قانون گذراندند مشروط بر اینکه دو سال در خارج توقف کنند، و آن هم که وسائل تحریف قانون خیلی آسان است مثلاً می‌رفتند بیمارستان فیروزآبادی و می‌گفتند این خارج از تهران است، دو سال می‌مانند این بود که ما تصمیم گرفتیم که دانشکده‌های پزشکی در ۵ مرکز استان تأسیس بکنیم و خود بنده مراقبت کردم و اولین دانشکده در شهر مشهد دایر شد بمناسبت بودن مریضخانه و بلافاصله در شهر تبریز و اصفهان و شیراز بنا بود تأسیس بشود خلاصه مسئله دانشکده و بهداری چه برای آذربایجان باشد چه برای سایر جاها باشد خیلی لازم است وقتی که ماموق بشویم که یک دانشکده پزشکی در شهر تبریز دایر بشود و اهالی آذربایجان آنجا تحصیل بکنند با این وضع وزارت بهداری موفق خواهد شد که در تمام نقاط جزء آذربایجان پزشک بفرستد ولی از تهران البته نمی‌روند... این جا که اسم بهداری آوردم یک مطلبی یادم آمد که در آن مقدمه می‌بایستی عرض کرده باشم ولی فراموش کردم، برای بهداری کشور هر کس هر خدمتی می‌تواند بکند بایستی قابل تقدیر باشد، چند روز پیش به من خبر دادند که آقای حاج سیدرضا فیروزآبادی مریضخانه‌ای که به اسم او است، مردم این شهر همه می‌دانند یک مریضخانه‌ای است در شهری و اسمش مریضخانه فیروزآبادی است و این مرد سالها در تأسیس این مریضخانه زحمت کشیده و شخصی هم هست که مورد احترام همه آقایان است در دوره پیش هم وکیل بوده است در این مجلس، بنده شنیدم که تصمیم گرفته‌اند این مرد را به بیمارستانش راه ندهند و چند روز پیش شاهدهی ذکر می‌کرد که در

حضور یکی از محترمین خواسته است برود به مریضخانه و آنجا را دیدن کند حالا یا وزارت بهداشتی یا رئیس آنجا قدغن کرده که فیروزآبادی در مریضخانه فیروزآبادی نباید وارد بشود بنده نمی‌دانم حالا این تشویقی است که از مردم می‌شود، بنده چه عرض کنم صحت و سقمش را باید آقای وزیر بهداشتی تحقیق کنند از این سه موضوع که گذشتیم وارد اصل برنامه می‌شویم بنده راجع به سه ماده از برنامه صحبت خواهم کرد که یکی راجع به سیاست خارجی در برنامه این عبارت هست، می‌نویسد که: در روابط خارجی دوستی و اصل احترام کامل متقابل... این یک فرمول کهنه و کلاسیکی است که همیشه زینت تمام برنامه‌های دولتهای گذشته بود در ادواری که فرشته صلح سرتاسر جهان را زیر بال و پر خود گرفته و باصطلاح گریگ و بره از یک جوی آب می‌خوردند یک همچو فرمولی برای سیاست خارجی در برنامه گذاشتن کافی است نه در عصری که رب النوع جنگ هنوز از آتشی که شش سال در جهان افتاده بود، فارغ نشده باز ما را دچار دغدغه و اضطراب می‌کند، امروز تمام ملل عالم، اگر آقایان خوب توجه کرده باشند، تمام ملل عالم متوجه یک نکته هستند و آن امنیت بین‌المللی است، ملل نگران امنیت بین‌المللی خودشان هستند (صحیح است) حتی دولتهای امریکا، دولت اتازونی حتی دولت اتازونی که آنور اقیانوس‌ها است از امنیت خودش اظهار نگرانی می‌کند چه رسد به ما با این وضعیت جغرافیائی که داریم. تشریح وضعیت جغرافیائی ایران مسائلی نیست که بنده بیاناتی بکنم، وقتی ما تجربه‌ای که در دوره جنگ بین‌المللی کرده‌ایم در نظر بگیریم خوب مجسم می‌شود که وضعیت جغرافیائی ایران خیلی وضعیت دقیق و حساس و قابل توجهی است (بعضی از نمایندگان - همیشه بوده) بلی همیشه بوده است در آن جنگ بین‌المللی اول البته دولت خودش را بیطرف اعلام کرد ولی بیطرفیش را رعایت نکردند و از همان اول کار قشونهای مختلف آمدند و ایران را اشغال کردند و فقط فرقی که آن جنگ با این جنگ داشت این بود که یا بواسطه تصادف و یا بواسطه عقل رجال یا بواسطه انصاف متخاصمین آن اندازه ضرر اقتصادی در این جنگ که به کشور ما وارد شد در آن جنگ وارد نشد. پول زیادی، بیشترش هم پول طلا، متخاصمین می‌آوردند در این کشور خرج می‌کردند به قیمت روز، و پول فراوانی در این کشور جمع شد. البته نمی‌خواهم عرض کنم که خساراتی به این کشور وارد نشد ولی بالنسبه در مقابل آن نهب و غارت‌هایی که در بعضی از نواحی ایران شده اقلأً از نظر اقتصادی و از نظر پولی یک

منافعی هم عاید این کشور شد. اما در این جنگ دوم بواسطه سهل‌انگاری دولتهای ما، دولتهای ضعیف یا مستضعف بگویم، طوری شالوده‌کار را ریختند از اول که واقعاً ما را سوق دادند بطرف انقراض اقتصادی (صحیح است) (مهندس رضوی — مخصوصاً لیره را از ۸ تومان بردند به ۱۳ تومان و خورده با یک دلایل واهی) (ملک مدنی — از ۶ تومان خورده‌ای). در این جنگ دوم تصمیم قطعی دولت حفظ بیطرفی بود و انصافاً بنده می‌توانم به آقایان عرض کنم چون خودم قریب یکسال شاهد بودم و وارد بودم در کار و دیدم که واقعاً اعلیحضرت فقید بر حسب امر ایشان دولت ایران جازم و ساعی بود در حفظ بیطرفی این هیچ تردید ندارد (صحیح است) حتی در سال ۱۳۱۸، بنده یک مسائلی که شاید بعضی هایش هنوز افشا نشده باشد عرض می‌کنم خدمتان، در سال ۱۳۱۸ موقعی بود که یک قوای بزرگی از طرف متفقین در سوریه جمع شده بود در تحت فرماندهی ژنرال ویگان، یک قوای زیادی هم دولت شوروی جمع کرده بود در مرز ایران، در مرز آذربایجان، این دو قوه همدیگر را تهدید می‌کردند برای اینکه آن وقت آنها با هم متفق نبودند، این‌ها می‌خواستند یک بهانه‌ای بدست بیاورند که زودتر بتوانند خاک ایران را اشغال بکنند و خودشان را زودتر به باد کوبه برسانند، آنها هم می‌خواستند پیشدستی بکنند و قبل از اینکه یک بهانه‌ای بدست بیفتد و یک عملی بکنند زودتر بیایند، هر دو منتظر یک فرصت و یک بهانه‌ای بودند و وضعیت ایران فوق‌العاده دچار مخاطره بود و ما هر روز انتظار اشغال ایران را داشتیم، خلاصه بنده خوب به خاطر دارم که آن روزها بحد اکثر بحرانی رسید و انتظار وقوع این حادثه، این سانحه را داشتیم حتی یک روزی اعلیحضرت فقید خیلی متأثر بودند و نگران بودند و به بنده مأموریت دادند که با بعضی از آقایان وزراء مشورتی بکنیم که چه باید کرد، چه پیش‌بینی‌هایی باید کرد برای احتراز از این پیش‌آمد، این پیش‌آمد حتمی الوقوع. بنده با بعضی از آقایان صحبت کردم راجع به مناسبات خارجی و اینها که اگر به ما حمله بکنند تکلیف ما چیست؟ و خلاصه بعضی از آقایان وزراء اخیراً این عقیده را دارند حالا چون جنگ تمام شده افشاء این حرفها ضرری ندارد بعضی از آقایان وزراء این عقیده را داشتند که ما به متفقین بفهمانیم که اگر به ما حمله کردند ما دفاع خواهیم کرد همین اندازه بنده گزارش کردم به عرض شاه رساندم شاه خیلی متغیر شدند فرمودند خیر ما از هر کاری از هر مذاکره‌ای که ما را وارد یکدسته بندی‌هایی بکنند باید احتراز بکنیم، اگر بخواهیم وارد دسته بندی‌های

سیاسی بشویم حتماً در مخاطره واقع می شویم و ما را از بیطرفی خارج خواهند کرد و خیلی هم از این اظهار و از این تقوه ناراضی شدند، خوشبختانه مساعی بکار بردیم با حسن نیت (حالا این تفصیلی دارد) خوشبختانه موفق شدیم، که همان روزهایی که انتظار ورود قشون اجنبی را در ایران داشتیم و اگر واقعاً آمده بودند باور بفرمائید که یک اوضاع خیلی وخیمتر و خیلی بزرگتر از شهریور پیش می آمد برای اینکه در شهریور دو متفق ایران را اشغال کردند برخلاف حق ولی آنجا صحبت این بود که دو دشمن بهم می ریختند، باهم مصادم می شدند و ایران وسط دو سنگ آسیا دفعة خورد و له می شد، موفقیتی پیدا کردیم قراردادهائی بستیم و خلاصه تضمین کردیم، اطمینان دادیم چیزی که طرفین متخاصمین بخصوص دولت شوروی را قانع کرد اطمینان دادیم که ما وارد هیچکدام از دسته بندیهای بین المللی نیستیم، مطمئن شدند که ما واقعاً بیطرفیم و می خواهیم بیطرف بمانیم در این جنگ، این سوابق را البته باید در نظر گرفت و به عقیده بنده همیشه مصلحت ایران تا هر وقت باشد اگر یک جنگی پیش آمد بایستی ما در درجه اول سعی کنیم بیطرف باشیم، وارد دسته بندی نباشیم، برای اینکه امتحان کردیم که آندفعه بیطرفی و در این جنگ هم اول بیطرفی بعد هم قرارداد اتحاد و وارد جنگ شدیم از این کار هیچ چیزی عاید ما نشد جز ضرر و زیان، و هدف اصلی سیاست خارجی ما از امروز تا همیشه باید این باشد که امنیت بین المللی برای خودمان تأمین کنیم یعنی با وضعیت جغرافیائی که ما داریم کاری نکنیم که در جنگ های آتیه خطرانی که ایران را اشغال بکند ارزش احتراز بشود، این باید هدف اصلی سیاست خارجی ما باشد برای همیشه. بله بنده خوشوقتم که می بینم در این برنامه اضافه شده است که دولت ایران عضو صدیق سازمان ملل متفق می باشد اما بایستی که بدانیم که برای اینکه اطمینان حاصل کنیم از امنیت بین المللی خودمان بایستی متوجه دو نکته باشیم اولاً سازمان ملل متفق را درست بجا بیاوریم، بعد هم اشکالی نباشد، مبالغه نکنیم در این سازمان ملل متفق، بطور خیلی خلاصه عرض می کنم، وقتی که هنوز جنگ تمام نشده بود و پیش بینی می کردند که برای صلح یک زمینه همکاری بین المللی بین دول متحد فراهم بکنند یک طرح منشوری که معروف شد به طرح دمبارتن اکس تهیه شد و فرستادند برای دول متحد، که یکی هم ایران بود، که خودشان را آماده کنند که در کنفرانس سانفرانسیسکو در انجمن سانفرانسیسکو این طرح تصویب بشود و قطعی بشود که زمینه همکاری بین المللی

بین کشورهای دنیا برقرار بشود بجای جامعه ملل سابق در آن اوقات وزارت امور خارجه از بنده مشورت کرد این طرح را به من دادند و گفتند شما مطالعه کنید اظهار نظر بکنید بنده هم مطالعه کردم و مقایسه کردم با جامعه ملل سابق در موقع تشکیل دیدم که جامعه ملل سابق تشکیل می‌شود اساسش از دو هیئت یکی هیئت مجمع عمومی که همه دول درش شریک هستند یکی هم یک شورائی که فقط دول بزرگ و چند تا دولت درجه دوم به تناوب در آنجا وارد می‌شوند منتها در آن جامعه ملل سابق این دو هیئت از حیث تکالیف و اختیارات و صلاحیت در واقع در عرض هم بودند برخلاف در این طرحی که تهیه شده بود برای سازمان جدید متوجه شدم که تمام مرکز ثقل سازمان افتاده است در شورای امنیت و مجمع عمومی تکالیف مهمی ندارد انتخاب تکالیف داخلی، انتخابات بعضی از قضات و از این چیزها، خلاصه در حفظ امنیت بین المللی و حفظ صلح عالم این دستگاهی که همه ملل درش شریک هستند یک رل مهمی بازی نمی‌کند بنده همان وقت اینها را تذکر دادم و گفتم یک نکته مهم که باعث خوش وقتی ملل ضعیف بود و لااقل در اساسنامه جامعه ملل سابق دیده می‌شد این بود که تمام دول عضو جامعه متعهد شدند به مقابله به حفظ تمامیت ارضی و استقلال سیاسی خودشان و این اصل که معروف است به اصل امنیت دسته جمعی در این منشور نیست بعد راجع به حق وتو همین حق وتوئی که امروز در اطرافش خیلی صحبت می‌شود و بعضی‌ها هم هنوز نمی‌دانند که این حق وتو چیست در این موضوع ما اظهار نظر کردیم و تذکر دادیم که ما مسلماً از طرف مللی که در عرض ما هستند ملل کوچک با آن‌ها همصدا بشویم و یک اصلاحاتی در این منشور بکنیم و به همت نمایندگان ما در سانفرانسیسکو و کمک سایر ملل تا اندازه‌ای این اصلاحات در منشور سانفرانسیسکو که معروف است به منشور سازمان ملل متحد شد، اما باید بدانیم آقایان که آن امنیت دسته جمعی بالاخره آنطوری که باید بشود نشد و فقط اصلاحی که کردند این بود که تمام دول در جامعه سازمان ملل متفق احتراز می‌کنند از اینکه به تمامیت ارضی و استقلال سیاسی یک کشوری تعرض یا تجاوزی بکنند ولی اینکه ملتزم بشوند تمامیت ارضی و سیاسی یکدیگر را تضمین بکنند و تأمین بکنند همچو چیزی در منشور نیست، که بنده حالا دیدم، در سه روز قبل که تازه مستر مارشال به این فکر افتاده و در نطق اخیر خودش می‌گوید اعضاء انجمن ملل متحد بایستی در این فکر باشند که تمامیت ارضی و استقلال سیاسی یکدیگر را تأمین بکنند. خلاصه

وضع سازمان ملل متحد این است، آقایان متوجه باشید، درست بجا بیاورید سازمان ملل متحد را، سازمان ملل متحد اختیاراتش دست شورای امنیت است شورای امنیت هم پایه اش روی اتفاق دول بزرگ است، مادام که دول بزرگ با هم اتفاق دارند البته این سازمان مؤثر است و نافذ است و می شود کاملاً بهش اطمینان کرد، اما آن روزی که بین دول بزرگ اختلاف شد آن وقت این یک اصل صحیحی در سازمان ملل متحد نیست مگر تدابیر سیاسی و مذاکرات دیپلماسی و از این قبیل (یکی از نمایندگان — کی اینجور نبوده؟) خلاصه این است نمی خواهم عرض کنم که این جور نبود و می بایستی طوری دیگر باشد خواستم آنچه هست به آقایان عرض بکنم (صحیح است) البته تمام امیدواریهای ما امروز این است که همانطور که دولت در برنامه گفته ما عضو صدیق سازمان ملل متفق هستیم و البته باید عضو بیطرفی در سازمان ملل متفق باشیم و داخل هیچگونه دسته بندیهای نشویم و از این سازمان مثل یک سازمان استفاده بکنیم (صحیح است) ولی البته این را هم باید بدانیم که آن روزی که پایه این سازمان که اتفاق دول بزرگ است بهم خورد دیگر هر کس باید فکر خودش باشد. خلاصه اش این است، اگر خدای نخواستہ در این دنیا جنگ شد بقول یکی از استاد های خودم که در اروپا در حقوق بین الملل می گفت که حقوق بین الملل در جنگ معنی ندارد، جنگ که شد دیگر حقوقی در بین نیست. عرض کردم خدمت آقایان که فراکسیون اتحاد ملی روی مرامی است، ما در سیاست خارجی در فراکسیون اتحاد ملی در مرام خودمان اینطور نوشتیم، ما نوشتیم در سیاست خارجی تعقیب یک سیاست مستقل ایرانی، البته خیلی موجز است این چند کلمه، خیلی ولی موجز است و مفید و خیلی جامع و دارای معانی بسیاری است این اصلی که ما اتخاذ کردیم، ما معتقدیم که کشوری مثل ایران با این وضع جغرافیائی که دارد بایستی در فکر امنیت خودش باشد، در ایران بایستی یک سیاست مستقل ایرانی یعنی حکومت ایران، دستگاه حکومت ایران مطابق قانون اساسی بایستی همیشه در سیاست خارجی یک رویه ای داشته باشد که آن رویه کاملاً ایرانی باشد، به این معنی که هیچ دولتی، دولتهای خارج که ذی علاقه هستند در خاورمیانه بخصوص نسبت به ایران از نظر خودشان، بایستی اطمینان داشته باشند این که هر تصمیمی که دستگاه دولت ایران، تمام دستگاه کامل دولت ایران (دولت که بنده عرض می کنم مقصود دولت بمعنای وسیع کلمه است. وقتی دولت ایران عرض می کنم دولت و مجلس است، منظورم

فقط دولت بمعنای اخص نیست) تصمیماتی که اتخاذ می‌کنند، تصمیمات ایرانی باشد یعنی ما طوری خودمان را معرفی کنیم، طوری خودمان را نشان بدهیم، که هر تصمیمی می‌گیریم، اگر یک روزی در مقابل یک دولتی مجبور شدیم یک تصمیمی اتخاذ کنیم، هیچوقت آن دولت فکر نکند، در فکرش خطور نکند که این تصمیم به تحریک یک دولت دیگر است (صحیح است) اگر موفق به این سیاست بشویم مطمئن باشید که کارهای ما پیشرفت می‌کند (صحیح است) بنده فراموش کردم ببخشید در قسمت امنیت بین‌المللی که عرض می‌کردم راجع به سازمان ملل متفق این نکته را فراموش کردم، یک نکته اساسی است، که بعد از اینکه سازمان ملل متحد در سانفرانسیسکو تشکیل شد یعنی اساسش ریخته شد، صحبت از کنفرانس صلح پیش آمد، یعنی جنگ تمام شد و بنا شد که کنفرانس صلحی تشکیل بشود آنجا البته همه ملل متوجه این بودند که در کنفرانس صلح چه نصیبشان می‌شود. این مسئله در روزنامه‌های طهران هم طرح شد و در دو سال پیش روزنامه امید بود یک شرحی به بنده به اینکه دولت ایران که جزء متفقین بوده و بایستی در کنفرانس صلح دعوت بشود چه تقاضائی بکند؟ همان موقع که این دعوت به من رسید، بنده همیشه چون در این قسمت سازمان ملل متحد و مسائل مربوط به سازمان ملل متحد مطالعاتی دارم، متوجه یک نکته شدم و آن اینست که ما بایستی فکری بکنیم که باز همان هدف اصلی ما که تأمین امنیت بین‌المللی ما است فراهم بشود، بنده بنظرم اینطور رسید آنوقت، باز نظر به تجربه‌ای که در جنگ گذشته داشتم برای اینکه ایران همیشه در معرض اشغال هست مقایسه کردم این کنفرانس صلح را با کنفرانس وین، کنگره وین که اگر ما بتوانیم هیتلر را با ناپلئون مقایسه بکنیم و همان اوضاع که در زمان ناپلئون در اروپا پیش آمد شبیه آنهم در این دوره پیش آمد، گفتند در آن موقع یک دولتی آمد و یک بلی گرفت و آن دولت سوئیس بود دولت سوئیس بنظر به موقعیتی که شبیه به موقعیت ایران داشت از آن کنفرانس صلح تقاضا کرد که دول تضمین بکنند بیطرفی او را، می‌گفت من اهل جنگ نیستم ما یک ملت کوچک و خیلی جزء هستیم که بین چند دولت بزرگ قرار گرفته‌ایم و ما می‌خواهیم که به صلح و صفا زندگی کنیم و بیایید متعهد بشوید، همه‌تان که دور این میز کنفرانس صلح نشسته‌اید متعهد بشوید که مرا بیطرف بشناسید، البته بنده نمی‌خواهم که عیناً تقلید بکنم از وضعیت بیطرفی سوئیس یا وضعیت دیگری، وضعیت خاصی داشتم بنده بنظرم رسید که ما در

کنفرانس صلح تقاضا بکنیم که ایران را یک منطقه ممنوعه بشناسند و برای اینکه هیچ لطمه‌ای به استقلال سیاسی ما وارد نکنند این تقاضا از طرف خود ملت ایران بشود که ما می‌خواهیم با تمام همسایگان خودمان با تمام دول عالم، با صلح و صفا زندگی کنیم، خاک ایران در معرض مخاطره نباشد، اینجا چون سر راه واقع شده است صرفه همه در این است، صرفه همه دنیا در این است که همه تصدیق کنند ایران یک منطقه ممنوعه باشد، یعنی چه ممنوعه باشد؟ یعنی هیچ عملی در این سرزمین نشود که باعث تحریکات بین‌المللی بشود، نه در شمال نه در جنوب، وسیله و بهانه‌ای بدست همسایگان و دیگران که در این ناحیه دنیا علاقمند هستند داده نشود. تمام دول ملتزم بشوند که اینجا یک منطقه ممنوع بشود، بیطرف به معنای منطقه ممنوعه، همه دول اقرار بکنند اینجا از یک کارهائی، یک تصمیماتی یک تأسیساتی نظامی و اقتصادی هرچه اسمش را بگذارید که در اینجا تحریکات و مسائل بفرنج بین‌المللی پیش می‌آید، اینجا ارزش احتراز بکنند، این نظر را بنده اظهار کردم و همینطور هم نوشتم و اتفاقاً در مطبوعات تهران هم خیلی انعکاس پیدا کرد، در اطرافش صحبت کردند، در مطبوعات خارجه درش صحبت کردند، مورد بحث قرار دادند، ولی دولت ایران نمی‌دانم آن وقت مشغول چه بود که به این نکته اساسی توجه نکرد؟ و متأسفانه در این دو ساله اوضاعی پیش آمده در دنیا که البته یک همچو نقشه‌هائی را شاید مشکل بکند و ممکن است احتراز بکنند دولی که عضو سازمان دول متحد هستند که یک همچو سرزمین با این توصیف را قبول بکنند و شاید بگویند بیطرفی منافات داشته باشد با ورود در سازمان ملل متحد ولی این حرف است، این حرف را راجع به سویس هم سابق می‌زدند در آن دوره‌ای که جامعه ملل تأسیس شد و مملکت سویس با یک مهارتی توانسته یک فرمولی تهیه بکند که تطبیق بکند بیطرفی خودشان را با سازمان ملل متحد و آن را قبول کردند، حالا هم اینجا ما نباید به بینیم دیگران چه فکری می‌کنند، ما باید در فکر خودمان باشیم، ما صلاحمان این است که ایران امنیتش تأمین بشود (صحیح است) و بهر قیمتی که هست تأمین بشود اساس سیاست خارجی ما باید این باشد و برای این کار برای این که ما بتوانیم لااقل یک اقدامات اساسی بکنیم که ما را تا اندازه‌ای به آینده خود ما، به امنیت آینده خودمان مطمئن بکنند، ما بایستی سعی کنیم در سیاست خارجی خودمان همان‌طوری که در برنامه خودمان نوشته شده یک سیاست مستقل ایرانی داشته باشیم و بایستی سعی بکنیم



که مورد اطمینان و احترام تمام دولی بشویم که با ما سروکار دارند. برای این کار البته چند چیز لازم است، اولاً صلاحیت رجال ما که در رأس سیاست خارجی ما هستند، رجال ما که در سیاست خارجی ما دخالت می‌کنند بایستی حتی المقدور رجال بیطرف و بیرنگی باشند (صحیح است) و شجاعت اخلاقی داشته باشند، صراحت لهجه داشته باشند، رفتارشان با مأمورین دول خارجی خیلی اهمیت دارد، بنده این‌جا مجبورم که باز یک پرائتزی باز کنم، در ایران قبل از الغاء رژیم کاپیتولاسیون، وقتی که در ایران کاپیتولاسیون بود. آقایان تا وقتی که این مسئله را درک نکرده باشید که این کاپیتولاسیون در این کشور ما را از دخالت در تمام شئون داخلی خودمان محروم می‌کرد تا این را کسی درک نکرده باشد نمی‌تواند بفهمد این یکی از یادگارهای بزرگ سلطنت اعلیحضرت فقید است که این ننگ را از ایران برداشت (صحیح است) و چون یاد گذشتگان می‌کنیم بایستی این‌جا بنده بگویم که دو نفر از رجال مملکت ما که امروز نیستند یکی مرحوم تیمور تاش و یکی مرحوم داور در این کار خدمت بسزائی کردند و سهم وافری داشتند و من خودم شاهد این کار بودم، خلاصه وقتی که کاپیتولاسیون در این کشور برقرار بود رفتار مأمورین خارجه با مأمورین دولت هم البته در تحت تأثیر آن رژیم بود، بنده خوب خاطر می‌آید یک تاجر باشی، یک کسی که معلوم نبود چه کاره است که لقب تاجر باشی داشت بنده در وزارت خارجه بودم که این تاجر باشی می‌آمد آنجا جلو میز رئیس اداره و مشتش را محکم می‌زد روی میز برای اینکه یک تقاضائی داشت، در وزارت خارجه هر وقت می‌خواستند یک سفیری را ملاقات کنند بایستی اجازه بگیرند بروند سفارت‌خانه او را ملاقات کنند، ولی بعد از الغاء کاپیتولاسیون و استقلال و استقرار قدرت حکومت، رفتار ما با مأمورین خارجی تفاوت کلی کرد، مثل رفتاری که در تمام دول کشورهای راقیه می‌کنند، هر وقت (بنده خودم در وزارت خارجه بودم) هر وقت که کار داشتیم با یک سفیری تلفن می‌کردم می‌خواستمش می‌آمد پیش ما، برعکس آن زمان کاپیتولاسیون، ولی بعد بعد از وقایع شهریور ۱۳۲۰ و اشغال ایران یک قدری متأسفانه در بعضی موارد رفتار و رویه مأمورین خارجی آنطوری که باید باشد نیست، مطابق رسوم بین‌المللی نیست البته شخصیت رجال ما است که اینها را نباید بگذارند از حدود خودشان تجاوز بکنند، خود بنده در وقتی که رئیس دولت بودم یک روز وزیر مختار آلمان از بنده وقت خواست، آمد پیش بنده شروع کرد به گفتن یک

مطلبی به محض اینکه شروع کرد به گفتن گفتم آقای وزیر مختار شما این مطلب را به وزیر خارجه گفته اید یا نگفته اید؟ دیدم سرخ شد و گفت نگفته ام، گفتم پس به چه مناسبت با من صحبت می کنید برای امور خارجی؟ وزیر خارجه معین شده است من استیناف هستم شما باید حدود خودتان را بدانید، اگر شما مطالب را با وزیر خارجه میان گذاشتید و از آن ناراضی بودید و شکایت داشتید باید بیائید پیش من. این تفکیک وزیر خارجه از رئیس الوزراء یک مسئله مهم اساسی است برای این کشور. من یکی از اعتراضاتی که به آقای نخست وزیر دارم این است که ایشان این مطلب اساسی را فراموش کرده اند که نخست وزیر حتی المقدور بایستی خودش وزیر خارجه باشد، بایستی خودش را محفوظ نگهدارد که در موارد اختلافات سیاسی حکم بشود. (صحیح است) اگر بنا بشود که خود نخست وزیر با سفرا طرف مذاکره بشود اگر یک اشکالاتی، مشاجراتی پیش آمد کی باید حل کند؟ ایشان وزیر خارجه نداشتند و اگر هم داشتند وزیر خارجه ای بمعنای وزیر خارجه مستقل نبوده خلاصه اساس این نکته که مأمورین خارجه را می شود در حدود خودش نگهداشت این است که شخصیت رئیس الوزراء یا وزیر خارجه بتواند آنها را بجای خودشان بنشانند، شخصیت را باید درمقابل اجانب نشان بدهند، شخصیت رئیس الوزراء درمقابل اجانب است، و الا اگر کسانی بخواهند وزرای مملکت را تحقیر کنند اجازه جلوس ندهند به یک وزیری، رئیس مجلس را در اطاق انتظار نگهدارند این شخصیت نمی خواهد (زنگ رئیس) (رئیس - هیچ همچو چیزی نبوده بنده تکذیب می کنم) در هر صورت اگر نبوده که بنده خیلی خوشوقتم رئیس مجلس باید خیلی محترم باشد، رئیس مجلس مظهر مجلس است...

رئیس - اولاً تا لازم نباشد بنده ملاقاتی نمی کنم بعد هم این اظهاری که فرمودید تکذیب می کنم.

نخست وزیر - مقصودشان تفکیک کردن است.

دکتر متین دفتری - دوم مراقبت است در رفتار مستشاران خارجی، ما متأسفانه گاهی به داشتن مستشاران خارجی، البته اصولاً بایستی حتی المقدور ما خودمان را از داشتن مستشاران خارجی بی نیاز نشان بدهیم، (صحیح است) و یک ضرورتی الزام نکند که ما محتاج به داشتن مستشار باشیم، در گذشته هم ما کاملاً ثابت کردیم که ایرانی

وقتی وسائل کار برایش فراهم بشود خیلی بهتر از اروپائی کار می‌کند (صحیح است) برای اینکه لااقل آن خارجیهائی که می‌آیند ایران آن صلاحیتی، آن ارزشی که باید داشته باشند ندارند و ارزششان از ایرانی‌ها خیلی کمتر است. سوم اینکه بایستی یک وزارت خارجه مجهزی داشته باشیم، متأسفانه بنده خیلی متأثر هستم از اینکه می‌شنوم در وزارت خارجه ما که یک وقتی آشیانه بنده بوده است و حق تربیت به بنده دارد آنگونه که باید و شاید از تحصیل کرده‌ها و جوانها تشویق نشده تابحال و بعضی اشخاص از آنجا یک قدری ناراضی هستند و امیدوارم که وزارت خارجه ما یک طوری نباشد که بقول آن مثالی که سابق می‌زدند و بجای:

مینیستر دزافر اثرانژه می‌گفتند مینیستر اثرانژه اوزافر یعنی بیگانه از کار نباشد وزارت خارجه باید مرکز اطلاعات باشد، وزارت خارجه باید وزیر خارجه را بگرداند نه اینکه وزیر خارجه وزارتخانه را. این مقدمات را برای این بنده عرض کردم که در سیاست خارجی امروز بایستی که مجلس شورای ملی یک توجه خاصی داشته باشد ما بایستی یک مطالعه دقیقی بکنیم و یک نقشه اساسی بریزیم روی همین مرامی که ما نوشتیم یک سیاست مستقل ایرانی که تأمین امنیت بین‌المللی ایران باشد.

من باز هم تکرار می‌کنم ما باید تا وقتی که سازمان ملل متفق هست و کار می‌کند باید اتکائمان به آنجا باشد، ولی در عین حال هم باید بدانیم که با توکل زانوی اشتر ببند صرف توکل نباشد باید فکر دیگرمان هم باشیم و مسئله امنیت بین‌المللی خودمان را فراموش نکنیم امیدوارم که ما موفق بشویم در این دوره شبیه به یک قطعنامه شبیه به دکتترین منرو در دوره ۱۵، یک دکترینی از نظر سیاست خارجی خودمان وضع بکنیم و این را به دنیا اعلام بکنیم و انتشار بدهیم که سیاست خارجی ما اینست و با همه دول این‌طور رفتار می‌کنیم و سیاست ما یک سیاست مستقل ایرانی است و داخل هیچ دسته‌بندی نمی‌شویم و فقط متوجه امنیت خودمان هستیم این عرایض بنده بود در قسمت سیاست خارجی اما قسمت دوم راجع به سیاست اقتصادی. عرض کنم این‌جا در برنامه نوشته شده است که سیاست اقتصادی کشور بر پایه اصلی و اساسی قانون انحصار تجارت خارجی و حمایت از صنایع داخلی قرار گرفته؟ ما چه نوشتیم در مرامنامه خودمان که تکیه‌ام بر این مرامنامه فراکسیون اتحاد ملی است؟ ما می‌گوئیم تجدید نظر در رژیم اقتصادی کشور و تقویت صنایع ملی به طوری که فعالیت افراد در مقدراتشان تأثیر داشته

باشد و مداخله دولت در امور بازرگانی حتی المقدور سلب گردد و نفوذهای اقتصادی که منشاء مفاسد بزرگ است جای خود را به نفوذهای معنوی بدهد. این شعار ما است و بنده هم مجبورم که روی این شعار صحبت کنم، البته یک هدف دیگری هم داریم که در اینجا بحث خواهم کرد و آن راجع است به هزینه زندگی، پائین آوردن هزینه طاقت فرسای زندگی، و استقرار عدالت اجتماعی بطوری که مسکن و خوراک و پوشاک و بهداشت و فرهنگ برای طبقه سوم تأمین بشود.

اینجا آقای نخست وزیر در برنامه خودشان اشاره کردند به گرسنگی و به مرگ سیاه که مرجعش البته گرانی است و بنده می‌خواهم عرض بکنم که سبب این گرانی غفلت‌هایی است که دولت در ایجاد گرانی کرده است یعنی دولت در این نوزده ماه زمامداری خودش نه فقط برای پائین آوردن هزینه زندگانی کار نکرده بلکه اعمالی کرده که خود آن اعمال موجب گرانی شده البته این دلایل من دلایل علمی و دلایل اقتصادی است برای اینکه پایه گرانی روی وضعیت پول هر کشوری است، پول متعلق به دولت است و سیاست پول در دست همین دولت می‌باشد، ما تردید نداریم که در نتیجه جنگ یک انفلاسیون که حالا اسمش را تورم می‌گذارند یا انفلاسیون یا تورم خلاصه پول زیاد توزیع شده و ارزش خودش را از دست داده است و این را نمی‌توانیم ما فراموش کنیم که بهای اجناسی که ما می‌خریم با پولی که متورم است می‌دهیم و با این پولی که متورم هست اندازه گرفته می‌شود باصطلاح اقتصادی بهترین قرینه‌ای که بنده دارم این است که طلا امروز در طهران، حتی خود بانک ملی طلا را تقریباً سه برابر بهای قانونی خودش می‌فروشد یعنی در واقع تنزل پول است یعنی اینقدر پول متورم است مثل اینکه سه برابر ارزشش کمتر شده است، در زمان اشغال کشور اختیار اقتصادیات و مثلاً گمرک و غیره در دست دولت نبود و دارندگان اجناس اعم از داخل و خارجی برای تأمین سود خود از هیچ نوع اجحاف و گرانفروشی دریغ نکردند و اقدامات غیر کافی دولتهای ضعیف مثرمتری نشد اما بعد از جنگ، به بینیم بعد از جنگ چه شده؟ دولت بجای اینکه بوسیله وصول مالیاتهای عادلانه و سائر تدابیر اقتصادی و مالی از تورم بکاهد، برای تپذیر و حاتم بخشی‌ها خود را محتاج به پول دیده است و بوسیله دریافت عوارض قانونی و غیرقانونی بهای اجناس را ترقی داده است، عجب‌تر این است که دولت برای بدست آوردن پول کالاهای خودش را گران کرده است. فراموش نمی‌کنم که در این دوره قیمت

سیگار را دولت چقدر ترقی داد همینطور قند و همینطور بنزین، بنزین را نمی‌شود گفت که تأثیر ندارد در زندگی اقتصادی، تأثیر زیادی دارد، برای این که بنزین عامل مهم حمل و نقل است و حمل و نقل هم تأثیر دارد در زندگی اقتصادی، خود دولت شروع کرد به گرانفروشی، به گرانبازی، با این حال آیا انتظار داشتند که این عمل در نرخ سایر اجناس تأثیری نداشته باشد و لااقل گرانفروشان را جری‌تر نکند؟ الناس علی دین ملوکهم، بدیهی است وقتی که دولت فروشنده باشد و رحم نداشته باشد و خون مردم را بمکد سایر فروشندگان هم از دولت سرمشق گرفته و برای بالا بردن قیمت‌ها به همدیگر سبقت می‌جویند. خلاصه دولت زندگی را گرانتر کرد، با گرفتن این پول‌ها، مخصوصاً طبقه زحمتکش را فقیرتر کرد، حالا هم همه این پولها را با این ولعی که دولت جمع‌آوری کرده صرف چی کردند؟ آیا بودجه را تأمین کردند؟ در بین هزینه و درآمد تعادل برقرار کردند؟ کسر بودجه را از بین بردند؟ البته خیر. آقای نخست‌وزیر در چند ماه پیش در قبال اعتراضی که جراید راجع به کسر بودجه می‌کردند در نطق خودشان در رادیو در تاریخ ۲۱ اردیبهشت همین امسال اعتراف کردند که میزان خرج مملکت در آخر سال ۱۳۲۴ به ۴۵۶ میلیون تومان یعنی بیش از چهار میلیارد و نیم ریال رسیده بود و در سال ۲۵ دولت ایشان این مبلغ را به ۶۱۰ میلیون تومان ترقی دادند یعنی ۱۵۴ میلیون تومان بر مخارج دولت اضافه کردند و با همه اجحافات که از راه گرانفروشی به مردم شد همین الآن هم بیش از ۲۰۰ میلیون تومان به اعتراف آقای وزیر دارائی در آن جلسه قبل تقریباً همین قدر کسر دارند (هژیر - کی بنده همچون حرفی زدم) در قبال حرف آقای کشاورز صدر به ایشان گفتید سه میلیارد را از کجا پیدا کرده‌اند و فرمودید دو میلیارد (هژیر - رقم را عرض کردم عرض نکردم که عملاً کسر است) حالا جواب می‌دهم در نتیجه این وضعی که بودجه ما دارد یک اعتراف خیلی تلخی که آقای نخست‌وزیر کردند و بنده را از خیلی از استدلالها بی‌نیاز کردند که خودشان در صفحه ۱۱ برنامه‌شان می‌گویند «نه تنها حسن انتظام اداری مبدل به هرج و مرج شد بلکه قسمت کلی عواید دولت و بودجه مملکت به مصرف حقوق و مقرری رسیده و محل اعتبار کافی برای مصارف تولیدی و مخارج ضروری مملکتی در بودجه باقی نمانده است» بنده می‌خواهم اینجا ثابت بکنم روی موازین اقتصادی علم اقتصاد که علت‌العلل فلاکت مردم و این گرانی طاقت‌فرسای زندگی مردم در درجه اول همین بودجه ما است. بنده وارد جزئیات

نمی شوم آقای نخست وزیر فقط یک نکته را توضیح می دهم. (نخست وزیر — بشوید آقا وارد جزئیات بشوید الان یکساعت و نیم است که وقت ما را گرفته اید) اعتبار دولت بموجب آخرین بودجه مصوب مجلس، آخرین بودجه ای که به تصویب مجلس رسیده بود ۱۴ میلیون ریال است، اعتبار دولت یعنی یک مبلغی است در بودجه که بموجب تصویبنامه به مصرف برسد سابق که ما در کار بودیم سالی ۲۰۰ هزار تومان بیشتر اعتبار نداشته است این اعتبار که ۱۴ میلیون ریال بود به ۶۰ میلیون ریال ترقی داده شده در این دوره فترت، نمی خواهم عرض کنم که این ۶۰ میلیون ریال صرف چه چیزهایی شده، به عنوان پاداش حق السکوت این و آن خرید اتومبیل، از همه قابل تأسف تر صرف دستگاهی شده که در نخست وزیری یک شهربانی جدید، یک شهربانی مخصوص خلاصه یک اداره جاسوسی برای مشوب کردن ذهن ایشان (نخست وزیر — چه شده است؟) خرج تجهیزات این دستگاه اطلاعاتی که در نخست وزیری هست (نخست وزیر — کجا شده؟) یعنی از این ۶۰ میلیون ریالی که ... (نخست وزیر — همچو چیزی نیست آقا) بنده آن بخشهایی که بموجب تصویب نامه های مختلف از این محل ۶۰ میلیون ریال شده است واردش نمی شوم، فقط یکی را برای نمونه خدمت آقایان عرض می کنم کار بخشش به جایی رسیده است یک تاجری یک قرض ۶۰۰ هزار ریالی داشته و مقروض بوده است به بانک رهنی، لابد قرض بانک رهنی هم مربوط به قرضهای ساختمانی هست و بانک رهنی قرض های دیگری نمی دهند تاجری که ۶۰۰ هزار ریال قرض داشته است هیئت دولت بموجب تصویبنامه اگر آقای دکتر اقبال منشی هیئت بخواهند تکذیب کنند بنده نمره اش را هم ممکن است ارائه بدهم ۶۰۰ هزار ریال به یک تاجری انعام می دهند که برود قرضش را به بانک رهنی بدهد. دولت ما اینقدر تمول پیدا کرده، این قدر پولدار شده و اینقدر دارائی پیدا کرده است که می تواند به خودش اجازه بدهد که از این قبیل خرجها بکند (آشتیانی زاده — تاجر کی بوده است آقا؟) بنده وارد اسم اشخاص نمی شوم از منشی هیئت خودتان پرسید. ما بخیل نیستیم که بخشش بکنند پول داشته باشند البته بیخشنده عیب ندارد اما فقط نتیجه اش این است که این ولخرجیها در کاستن ارزش پولی، پولی که بایستی اساس زندگی ما باشد تأثیر دارد هر تدبیر و هر اقدامی که برای پائین آوردن هزینه زندگی باید بکنیم این است که باید پولمان را برایش ارزشی قائل شویم، پولمان را تشییع بکنیم، این حاتم بخشی های دولت

علت العلل کسر بودجه است، علت العلل تمام این گرانیهائی است که لازم نیست بنده استناد کنم به کتاب بانک ملی و شاخص بانک ملی را عرض کنم محتاج بدلیل نیست همه مردم که در این شهر زندگی می‌کنند از نرخها اطلاع دارند، بنده محتاج به اقامه دلیل نیستم ولی چیزی که می‌خواستم ثابت کنم این است که علت اصلی و اولی این کار همین وضع بودجه این کشور است و می‌خواستم آقایان را متوجه کنم که اساسی‌ترین اقدامی که در این مجلس که باید بشود این است که ما در درجه اول جلو دولت را بگیریم برای این که یک بودجه‌ای داشته باشیم که تعادل درش کاملاً محفوظ باشد بهر ترتیبی شده اولاً سازمان اداری و وزارتخانه‌ها را بایستی قانونی کرد و بموجب قانون معین کرد تا معلوم بشود هر وزارتخانه‌ای چند مدیرکل دارد هر اداره‌ای چند کارمند رتبه‌ای دارد و این بموجب قانون یک دفعه به تصویب مجلس برسد تا دیگر دولت‌ها نتوانند از آن سازمان مصوب مجلس تجاوز بکنند و بودجه را هم روی آن سازمان منظم بکنند و ما بایستی مقاومت بکنیم با این اصل یک دوازدهم و دودوازدهم و مجلس پانزدهم دیگر اشتباه مجلس چهاردهم را نکند و قدم اول جلو دولت را ما بگیریم و تقاضا بکنیم که هر کاری که دارند بگذارند کنار و بودجه مملکت را با تعادل هزینه و درآمد تقدیم مجلس کنند که یکدفعه تصویب بشود و کارهای مملکت به جریان بیفتد، این اولین قدمی است که شما می‌توانید برای پائین آوردن هزینه زندگی مردم بردارید. اما البته علت‌ها منحصر به این نیست، علت گرانی علت‌های دیگری هم دارد وقتی که شهرداری طهران به عناوین مختلف از بارفروشاها برای مخارج سیاسی دولت روزی ۲۰ الی ۲۵ هزار تومان بگیرد مسلم است که البته آنوقت خوار و بار ارزان نمی‌شود. (نخست‌وزیر — چرا دروغ می‌گوئید آقا، اینطور نیست) (مشایخی — تکذیب می‌کنم آقا) با این تکذیب‌ها قانع نمی‌شوم هر وقت که یک کمیسیون تحقیقی از مجلس تعیین شد و با بنده رفتیم این چیزها را تحقیق کردم آنوقت معلوم می‌شود، بنده این حرفها را نمی‌فهمم فایده‌اش چیست؟ (ارسنجانی — انشاء الله همه چیز تحقیق بشود) همه چیز باید تحقیق بشود. بله دیگر حالا از جوازها و سایر چیزها صحبت نمی‌شود، یک مسئله اساسی که بنده در این جا می‌خواهم عرض کنم این انحصار تجارت است، انحصار تجارت البته در آن روز آقای مهندس رضوی بودند که گفتند که انحصار خوب است البته از نظر ثوری اصول قابل دفاع است اما در این کشور بدلائلی که بایستی یکساعت صحبت بکنم انحصارها برای

ما ضرر دارد در این کشور (صحیح است) برای اینکه اساس انحصار داشتن یک دستگاه با تقوایی است که متأسفانه نیست (مهندس رضوی - کنترل نیست) وقتی که نیست نیست این است که ما حتی المقدور می‌بایستی انحصارها را محدود بکنیم و در مرامنامه فراکسیون اتحاد ملی هم درج شده است، ما نظرم آن این است که انحصارهای دولت یعنی آنچه دخالت‌های مستقیم و مباشرتهائی که دولت در امور تجارت می‌کند حتی المقدور در صورت لزوم تنزل پیدا بکند، ولی اگر حالا انحصار را هم ما قبول کنیم بازار آزاد در مقابل انحصار مثل کوسه و ریش پهن است این را دیگر هیچ نمی‌شود هضمش کرد، یک چیزی که انحصاری باشد، تابع جیره‌بندی باشد، و در مقابلش بازار آزاد باشد، بازار آزاد برای این است که قاچاق‌های انحصار را در آنجا آب بکنند (صحیح است) این را ما به هیچوجه نمی‌توانیم تحمل بکنیم، این باید بکلی از بین برود (ارسنجانی - این ربطی به انحصار ندارد) این مسئله مالی بود. و اما در قسمت اقتصادی با آنکه ناطقین قبل از بنده راجع به بانک صنعتی خیلی صحبت کردند بنده زیاد وارد جزئیات نمی‌شوم، وقتی که این بانک را تأسیس می‌کردند بنده خیال می‌کردم بانکی است برای اینکه سرمایه بدهد به ارباب صنایع، به کسانی که بخواهند معادن را استخراج بکنند، و برای اینکه در واقع کاپیتال برای پیشرفت صنایع بشود، ولی وقتی که شروع به کار کردند دیدیم که بکلی این انتظار ما برخلاف بوده برای اینکه کارخانه‌ها بموجب ماده ۳۸ قانون متمم بودجه سال ۱۳۱۳ به وزیر پیشه و هنر سپرده شده بود که او بیلان هر مؤسسه‌ای را تهیه بکند و منتشر بکند. بعد در قانون ۱۳۲۱ برای احتراز از مقررات اداری که با کارهای صنعتی سازشی ندارد اجازه داده شد که این مؤسسات را با ترتیب بازرگانی اداره بکنند ابتداء یک بنگاه صنعتی درست کردند و بعد آن را بهم زدند، خلاصه در خرداد ۱۳۲۵ بموجب تصویب‌نامه دیگری بانک صنعتی بوجود آمد، بانک با سرمایه‌ای به مبلغ دوست و پنجاه میلیون تومان یک برآورد خیالی بود از قیمت کارخانه‌ها و متعلقاتش سرمایه نقدیش هم عبارت بود از محصولات موجود که سر آن نشستند و تدریجاً فروختند و خوردند خلاصه بنده حالا این جا نمی‌خواهم تنک نظری بکنم و بگویم که مثلاً بانک صنعتی بودجه‌اش قبل از تأسیس دوست هزار تومان بوده است بعداً شده است ۷۰۰ هزار تومان اهمیتی ندارد، با اینکه اشخاص جدید استخدام می‌کردند از ۴۰ تا ۷۰ هزار تومان در ماه بعنوان اضافه کار می‌گرفتند این اشخاص. بانک اگر بانک بود و



کارخانه و چرخهایش براه می‌افتاد اینها حلالشان باشد اما وقتی که به معاملات بانک، به بعضی از معاملات بانک بطرز نمونه مراجعه می‌شود آدم واقعاً متحیر می‌شود که چه جور می‌شود که یک بانک یک چنین معاملاتی می‌کند. مثلاً راجع به قند، سابق قندهائی که از کارخانجات دولتی بدست می‌آمد همه را تحویل وزارت دارائی می‌دادند که به نرخ دولتی توزیع می‌شد بعد بانک صنعتی اجازه گرفت که در حدود ماهی هزار تن به نرخ بازار، خودش به نرخ وقت بفروشد، حالا در این معاملات به چه اشخاصی فروخته شده اغلب آن اشخاصی که طرف معامله با بانک بودند هیچکدامشان تاجر نبوده‌اند و از این سیاست بافها بوده که بنده وارد آنها نمی‌شوم (صحیح است) معامله راجع به پنبه، پیشنهادهائی می‌گویند شده، اینها را باید از روی پرونده‌ها رسیدگی کرد، اینطور گفتند پیشنهادهائی راجع به فروش پنبه می‌شود ۲۴ الی ۲۵ ریال بعد از توش درمی‌آید که پنبه را از یک شخص معینی بخرند به قیمت ۲۹ ریال حتی بیشتر از آن قیمتی که از مصر وارد ایران می‌شود. راجع به گونی، می‌گویند گونیهای که در کارخانه گونی بافی بوده آنها مورد احتیاج کارخانه‌های دیگر دولتی که محتاج به گونی هستند بود، آنها خریدار بودند بانک صنعتی ارزان‌تر از آن قیمتی که برای خودش تمام شده باز هم به یک شخص معینی می‌دهد، بنده نمی‌فهمم این چه معاملاتی است؟ خلاصه بنده از روی قرینه و مقایسه آنچه معاملاتی که این بانک کرده و معاملاتی که شنیده‌ام راجع به بانک صنعتی شده است می‌توانیم اسم این بانک را بگذاریم بانک ملا نصرالدین، برای اینکه ملا نصرالدین از این کارها می‌کرد، حالا بودجه کارخانه‌ها به صفر رسیده است کاری ندارم، خلاصه بنده این‌جا اینطور می‌خواهم نتیجه بگیرم که این بانک یک آلت معطله‌ایست یک آلتی هست که روز بروز نکث پیدا خواهد کرد خلاصه یک عده از مهندسین شکایت داشتند و می‌گفتند که ما در این دستگاه بانک بکلی عاطل و باطل شده‌ایم، اصلاً تئودولیت را فراموش کرده‌ایم، تئودولیت را نمی‌توانیم در دست نگهداریم، در صورتی که در مملکت ما اینقدر کار برای مهندسین هست یکی از کارهائی که برای مهندسین هست می‌خواهم به عرض آقایان برسانم و توجه آقایان نمایندگان محترم را جلب بکنم مسئله اکتشاف معادن است، یکی از کارهای بزرگی که در مملکت باید بشود اکتشاف معادن است، وقتی این همه ذخائر تحت الارضی داریم و فقط یک اسمی است، معدن وقتی ارزشش معین می‌شود که از نظر فنی مهندسین بروند

ارزشش را معلوم کنند این همه مهندس بیکار بنشینند در دوائر مختلفه بانک صنعتی یا جاهای دیگر و این همه کارها هم عاقل بماند، خلاصه من نمی‌خواهم ایراد به آن اشخاصی که این کارها را کرده‌اند و این بانک را ایجاد کرده‌اند و واقعاً اینجور دولت بموجب دلائل متقنه که ما داریم دلائل علمی که ما داریم دولت نه تاجر خوبی است و نه کارخانه‌چی خوبی است هر کس وارد این کارخانه‌ها بشود، هر کس متصدی کارهای این کارخانه‌ها بشود. من نمی‌خواهم ایرادی به اشخاصی بگیرم که متصدی بانک هستند اصلاً این کارهای دولتی اینطور است که دولت نباید متصدی کارخانه بشود این کارخانه‌ها را بایستی هرچه زودتر به وضعیتش خاتمه بدهیم این کارخانه‌ها به عقیده بنده بایستی تبدیل بشود به یک شرکت‌های سهامی سهامش را بفروشند به اشخاصی که سرمایه کوچک دارند حتی بدهند به مستخدمین دولت، به مستخدمین بی‌بضاعت، به آنها یا در مقابل حقوقشان و یا با اقساط واگذار کنند تا دولت از شر این کارخانه‌ها خلاص بشود. (مهندس رضوی - بیفتیم گیر کارخانه‌چیهای عادی) بله موقعی که مردم ازش بهره نبرند، والا اگر قدری فکر کنید... بنده حالا نمی‌خواهم وارد خصوصیات اشخاص بشوم شما نمی‌دانید این کارخانجات با چه زحمتی برای ملت تهیه شده حالا دو نفر از وزراء در این هیئت دولت حاضرند یکی آقای حکمت و یکی آقای دکتر سجادی ایشان خاطرشان هست که اعلیحضرت فقید راجع به اسعار اجازه نمی‌دادند... چون این کارخانه‌ها به اسعار تهیه شده چقدر ایشان دقیق بودند در مصرف اسعار حتی شما آقای حکمت نبودید که وزیر کشور بودید و برای معالجه رفتید به اروپا و بنده هرچه سعی کردم که اجازه خرید اسعار که یک وزیر مملکت بودید برای شما بدهند ندادند و نتوانستم و آقای جم حاضرند که برای خانواده خودشان اجازه اسعار نمی‌دادند جز اینکه مصرف تجهیزات اقتصادی کشور بشود. این کارخانه‌ها اینطور تهیه شده است حالا بایستی که دست دولت و بانک صنعتی بیفتد و یک اشخاصی، سیاست بافهائی بیایند مبالغی یا بعنوان معامله و یا بعنوان حقوق بگیرند. بنده البته به مطبوعات خیلی احترام دارم خود بنده در مطبوعات سابقه زیادی دارم ولی هیچ انصاف هست که یک کارخانه‌ای که با این خون جگر تهیه شده بدهند به یک اشخاصی. بنده سراغ دارم یک شخصی را که الآن یک روزنامه دارد و دائماً هم به ما فحش می‌دهد این شخص در عدلیه سوابقی داشت مدعی العموم بود یک وقت یک جائی تمام پول صغار را

برداشت برد بعد از آن رفت یک جای دیگر آن جا کارهائی کرد که نگفتمی است که رئیس استیناف محل می‌گفت وقتی که کارهایش کشف شد قرآنی پیش من آورد که آبروی من را نبرید و ما فقط اکتفا کردیم که از عدلیه خارجش کردیم این آدم در آن یک ساله روزنامه‌اش هم وقف تبلیغ برای پیشه‌وری و تجزیه‌طلبان بود و بعد مدال ۲۱ آذر گرفت حالا این شخص بایستی از بانک حقوق معینی در ماه بگیرد (یک نفر از نمایندگان — اتومبیل هم بهش می‌دهند) کسی که بایستی بموجب قانون ۱۳۱۰ تعقیب بشود. بنده این قانون را برای شما می‌خوانم می‌گوید: هر کسی بنحوی از انحاء برای جدا کردن قسمتی از ایران و یا برای لطمه آوردن به تمامیت و استقلال ایران اقدام نماید محکوم به حبس ابد با اعمال شاقه خواهد شد بعداً اینجور می‌گوید، هر کس به نفع مجرمینی که مشمول این ماده هستند کوچکترین تبلیغی بکند محکوم به سه سال حبس می‌شود یک چنین اشخاصی باید بروند به زندان، نباید دولت از یک چنین اشخاصی نگهداری کند، بهشان پول بدهد، از بانک صنعتی که شریان حیاتی اقتصادی ما است اینجور انگلها بیایند و استفاده بکنند و به ما فحش بدهند. و در یک همچو موقعی روزنامه‌های آزادیخواه، روزنامه‌هائی که فقط گناهشان این است که به دولت اعتراض می‌کنند در همان موقعی که ما داریم در برنامه صحبت می‌کنیم توقیف می‌کنند؟ من از شما می‌پرسم روزنامه آتش چرا توقیف شده است؟ اگر راست گفته است که خوب بایستی اعتراض را بشنویم چرا توقیفش می‌کنید؟ اگر دروغ گفته است افتراء زده است این محکمه است. در موقعی که برنامه‌تان هنوز به تصویب مجلس شورای ملی نرسیده این کارها را می‌کنید (صحیح است) بعد چه خواهید کرد؟ خلاصه آقا بنده در مسئله اقتصادی راجع به گرانی زندگی معتقد هستم که دولت بایستی و خودم هم با جرأت این را ادعا می‌کنم بوسیله یک نقشه اقتصادی نمی‌خواهم جزئیاتش را عرض کنم (نقشه اقتصادی که برای هزینه زندگی و پائین آوردن آن باشد اگر قبلاً افشاء شود دیگر اثری نخواهد داشت) بنده به شما اطمینان می‌دهم که دولت اگر یک تدابیر اقتصادی با حسن نیت شروع بکند می‌توانیم در ظرف شش ماه حتماً هزینه زندگی را به میزان قبل از جنگ پائین بیاوریم. اما در آن جلسه آقای هژیر بی‌لطفی هائی کردند که مجبورم جوابشان را بدهم ایشان واقعاً مردی دانشمند، فصیح، بلیغ هستند و من افسوس می‌خورم که حق این نعمت‌های خداداد را خوب اداء نکردید، فصاحت و بلاغت برای این است که در محل خودش اعمال شود

مجلس شورای ملی یک جایی است که هر کس، وزیر، نخست وزیر، وکیل هر کسی که می آید پشت این تریبون بایستی که تمام حقیقت را بگوید و هیچوقت حقیقت را کتمان نکند جنابعالی آقای هژیر آرنوز راجع به قانون مالیات بردرآمد اظهاراتی فرمودید که خلاصه قانون مالیات بردرآمد را ما زیاد نگرفتیم کم گرفتیم همان قانون دکتر میلیسپو است که ما کمتر گرفتیم، خلاصه یک بیاناتی فرمودید که خواستید بگوئید هیچ کار بدی نشده در صورتی کاری شده است که نقض صریح قانون اساسی و مشمول قوانین مجازات عمومی است (صحیح است) و جنابعالی که وزیر هستید این را نصب العین بکنید که آقا قوانین بایستی محترم باشند، لااقل توی مجلس یک حرفی زده نشود که دلیل بی احترامی و بی اعتنائی به قوانین باشد، شما قانون ۱۳۲۲ دکتر میلیسپو را (البته این مربوط به شما نیست) در کابینه اولی آقای قوام این تصویبنامه صادر شده بنده الآن خلاصه اش را برایتان می خوانم در این تصویبنامه دولت... آقایان خواهش می کنم توجه بفرمائید این مسئله بسیار مهمی است حالا بنده زیاد صحبت کرده ام آقایان خسته شده اند (نمایندگان — بفرمائید) در این تصویب نامه ای که در فروردین ۱۳۲۵ صادر شده البته در کابینه اول آقای قوام می نویسد: از ابتداء سال جاری قانون مالیات بردرآمد مصوب آبان ۱۳۲۲ که قانون دکتر میلیسپو باشد و قانون اصلاحی آذرماه ۱۳۲۴ که در مجلس ۱۴ از کمیسیون قوانین دارائی گذشت برای واریز حساب دو سال مالیاتی ۱۳۲۳ و ۱۳۲۲ می گویند که این قانون منسوخ که مصوب ۱۳۱۲-۱۳۱۷ و آئین نامه های مربوط به قوانین مذکور با اصلاحات و تحقیقاتی که در طرح مصوب کمیسیون قوانین دارائی شده که به هیچوجه صورت قانونی ندارد بموقع عمل و اجرا گذارده می شود (هژیر — بنده آنوقت وزیر دارائی نبودم) گفتم آقا من خودم قبل از اینکه آقا بفرمائید عرض کردم در کابینه اول آقای قوام السلطنه شده است. این نسخ صریح و تغییر صریح قانون است آقا (دکتر معظمی — هر کس کرده اشتباه کرده) قانون محاسبات عمومی یکی از قوانین صدر مشروطیت است قانون محاسبات عمومی می گوید هر کس که مالیاتی غیر از مصوب مجلس شورای ملی وضع بکند یا امر به اخذ مالیتهای غیر مصوب بدهد یا متصدی وصول آن شود در حکم سارقین اموال دولتی است و ماده ۱۵۴ قانون مجازات عمومی مجازات این کار را تعیین کرده است (عباس اسکندری — وزیر مالیه کی بوده است؟) ما که اشخاص را محاکمه نمی خواهیم بکنیم بنده تابحال اسم هیچکس را نبردم (عباس

اسکندری — باید گفت پس شما مقصودتان چیست؟) بنده می‌خواستم متذکر بشوم که این کار نه فقط برخلاف قانون اساسی است بلکه ماده ۲۸۰ قانون مجازات عمومی این عمل را جرم می‌داند می‌گوید هرگاه یکی از وزراء بوسیله وضع نظامنامه یا تصویب‌نامه قانون را تغییر بدهد یا تفسیر نماید از خدمات دولتی دائماً منفصل می‌شود. آقا قانون است شوخی که نیست! حالا ایرادی که به جنابعالی دارم که حقیقت را کامل بیان نفرمودید این است که فرمودید ما مالیات را زیادتر نگرفتیم کمتر گرفتیم اینطور نیست بنده ثابت می‌کنم که بموجب تصویب‌نامه شما زیادتر هم گرفتید در قانون دکتر میلسپو سه طبقه مردم بود که باید در نظر گرفت یکی طبقه اول که تمول زیاد دارند و تمول سرشاری که میزانش زیاد بود اما طبقه دوم و سوم در طبقه سوم برای اشخاص یک میزان و یک حد بخشودگی داشت و بعد برای عیال و اولاد و اطفال یک میزانی تعیین کرده بود که از آنها کسر می‌شد و خلاصه در عمل طبقه سوم خیلی کم اتفاق می‌افتاد که مشمول مالیات بشوند (امیر تیمور — به رعایا اصلاً تعلق نمی‌گرفت) طبقه دوم کسانی که یک درآمد کمی داشتند حداکثر مالیاتشان صدی پنج بود شما، شما که می‌گویم مقصود دولت است در این تصویب‌نامه‌ای که صادر کردید میزان را تا صدی شش و صدی ده بالا بردید برای اشخاصی که عایدات کمتر دارند، عایدات متوسطی دارند چطور می‌فرمائید که ما قانون را نقض نکردیم و کمتر گرفتیم آن بیاناتی که راجع به مالیات بردرآمد فرمودید اخیراً سردفترهای اسناد رسمی شکایت می‌کنند که بموجب تصویب‌نامه هیئت دولت مقرر شده است که اولاً اینها مأمور مالیات بردرآمد بشوند و ثانیاً مالیات معاملات را حین معامله از متعاملین بگیرند آن کسی که معامله می‌کند یک پولی قرض می‌دهد که یک سال دیگر منافعش را بگیرد یا این منافع وصول می‌شود یا نمی‌شود، موجب خواهد شد که حین معامله سردفتر اسناد رسمی مأمور بشود که مالیات وصول کند، آقا در این وصول مالیات که نباید مردم را چاپید سردفتر که مأمور وصول مالیه نمی‌شود، سردفتر یک وظایفی دارد برای خودش. عرض سوم بنده در برنامه دولت راجع به قانون کار بود — البته در اساس قانون کار کاملاً موافقم و قدم خیلی مفیدی می‌دانستم که دولت برداشته و انشاء الله بزودی به تصویب مجلس برسد اما یک نکته‌ای را که می‌خواستم خدمت آقایان عرض کنم که البته برای حفظ طبقه کارگر و برای اینکه طبقه کارگر حداقل زندگی را داشته باشد خوراک و پوشاک و همه چیز داشته باشد هیچکس

در این مجلس نیست که مخالفت داشته باشد منتها البته اساس قانون کار این است که باید حل اختلاف بین کارگر و کارفرما کرد نباید تولید اختلاف کرد، در این موقع دنیا و در این موقع مملکت ما کاری نکنیم که طبقات مردم را به جان هم بیاندازیم از اینکار احتراز بایستی کرد، کارگرها البته باید حمایت بشوند و امور خودشان حتی المقدور به خودشان واگذار شود، طبقه کارگر متولی و قیم نباید داشته باشد عرض می‌کنم که در این جا عرایض بنده راجع به برنامه تمام شد حالا می‌خواهم یک مسئله‌ای عرض کنم و آن توضیحی است که در اطراف رأی اعتماد بنده می‌خواهم بدهم البته آقایان می‌دانید که در همه کشورها بخصوص در کشورهای پارلمانی وزارت و صدارت برای کسی شغل دائم نمی‌شود یعنی تابع تحولات سیاسی است اگر کسی بخواهد شغل ثابتی داشته باشد باید مستخدم اداری باشد، مستخدم دولت باشد، استاد دانشگاه باشد کار دیگری داشته باشد، آن وقت می‌تواند انتظار داشته باشد که همیشه سر این کار باشد اما خدمات سیاسی مخصوصاً مقام وزارت و صدارت اینها قابل تطبیق با استخدام نیست، رجال سیاسی مملکت مثل لباس هائی می‌مانند که هر کدام برای یک فصلی دوخته می‌شوند، یک لباسی برای تابستان یک لباسی هم برای زمستان یک لباس هم برای فصلهای بهار و پاییز هیچوقت لباس تابستان برای زمستان مصرف ندارد و همین طور هم لباس زمستان برای تابستان مصرف ندارد شما بهترین آستراکان‌ها را که ۵۰ هزار تومان قیمتش باشد اگر به شما بگویند چون قیمت دارد این را در تابستان بپوشید البته نخواهید پوشید می‌گوئید این را بگذارید کنار در صندوقخانه محفوظ بماند تا زمستان بیاید، البته رجال مملکت هم همینطور هستند، رجال مملکت هر کدام برای یک موقعی ذخیره می‌شوند، رجالی هستند تندرو، رجالی هستند معتدل یک رجالی هستند که عقاید مختلف و مسلکهای مختلف دارند و هر وقت مقتضیات کشور اقتضاء کرد آن رجلی که برای آن موقع ذخیره شده می‌آید روی کار. هنوز چندی از جنگ نگذشته آقایان یک شخصی مثل مستر چرچیل با این خدمات بزرگ که به انگلستان کرد و در واقع عامل مؤثر پیروزی انگلستان بود همین که جنگ تمام شد ملت انگلیس تشخیص داد که این باید برود کنار، این دیگر مرد این کار نیست، رجلی بیاید، مرد دیگر بیاید، کسی باید بیاید که آن چیزها را بگذارد کنار و حالا بساط صلح را فراهم بکند، تشکیلات صلح بدهد، البته این توهین نبود به چرچیل، وقتی به چرچیل گفتند آقا حالا نوبت شما تمام شد این توهین به

او نیست پس بنظر بنده رأی اعتمادی که در مجالس به هیئت دولتها می‌دهند این هیچ دلالت بر این ندارد که وارد یک صلاحیت شخصی است از نظر قواعد عمومی هر رجل سیاسی یک شرایط اصلی باید داشته باشد صحت امانت و خیلی شرایط دیگر که برای رجال آن شرایط البته هست چه این دولت و چه دولتهای آینده اینها چیز بدیهی است البته هر رجل سیاسی باید امین باشد هر رجل سیاسی باید مطمئن باشد اینها را که نمی‌شود گفت جزء شرایط خصوصی قرارداد اینها شرایط عمومی است اما شرایط خصوصی یک دولتی که بهش رأی اعتماد می‌دهند آن شرایط زمان است که این نخست‌وزیر و این هیئت متناسب با این زمان است والا در برنامه‌ای که دولتها می‌نویسند ممکن است اختلاف مسلکی بعضی از اشخاص با برنامه داشته باشند متأسفانه اینها را بقدری کلی می‌نویسند و وارد جزئیات نمی‌شوند که اصطکاک با قسمتهای مسلکی پیدا نکند و این برنامه را همینطور نوشتند بطوری که در این برنامه ملاحظه می‌فرمائید تمام برنامه نسبتاً خوب نوشته شده اما نکته ایست که این برنامه آیا عملی هست یا نه؟ یا اینکه اطمینان به عملش هست یا نه؟ یعنی موجبات کار در دست این دولت هست دولتی که این برنامه را داده است شایستگی و وسائش را دارد که این برنامه را عملی بکند یا خیر؟ چند روز قبل اینجا با همکاران محترم صحبت می‌کردیم منجمله آقای دکتر مصباح‌زاده رسیدند راجع به این برنامه و رأی اعتماد صحبت شد یک نظری اظهار کردند که قابل توجه است بنظر بنده ایشان گفتند که من به دولتها کار ندارم این دولت یا هر دولتی که برنامه بدهد به شرطی که یک کار صحیح نشان بدهد ولو اینکه خیلی جزئی باشد یک کاری که جزئی باشد عمل بکند من به آن دولت رأی اعتماد می‌دهم مثلاً دولتی بگوید من چند کیلومتر راه می‌سازم ولی بسازد این راه را واقعاً بسازد و اطمینان باشد که این راه را می‌سازد و راه را با آن اسلوب علمی دنیا پسند بسازد من به هر دولتی که یک چنین تصمیمی داشته باشد رأی اعتماد می‌دهم والا برنامه‌ها را نمی‌شود مآخذ گرفت برای رأی اعتماد رأی اعتمادی که به دولتها می‌دهند این است که این دولت با سوابقی که دارد با مشتی که دارد با مسلکی که دارد این رجل سیاسی آیا متناسب با اوضاع امروز هست یا نیست اگر هست بهش رأی می‌دهند اگر نیست نمی‌دهند والا این رأی اعتماد در سوابق اشخاص اثری ندارد مثلاً اینجا آقای نخست‌وزیر در برنامه‌شان اشاره کردند که من عملیات گذشته خودم را در آینده گزارش خواهم کرد و

به اطلاع ملت و مجلس شورای ملی می‌رسانم البته هر وقت خواستند و دادند رسیدگی می‌شود و تحقیق می‌شود البته هر ذیحسابی وقتی که صورت حسابش را داد می‌تواند مفاصا حسابش را بگیرد تا نداده است آن حساب همانطور مراعی و معوق است و رأی اعتماد مجلس به هیئت دولت چه دولت حاضر و چه آینده این هیچ دلالتی بر گذشته و اعمال گذشته اشخاص ندارد و نخواهد داشت (صحیح است) اما نظر خودم را عرض کنم راجع به این هیئت دولت البته به دو دلیل و به دو جهت بنده مخالفم و رأی اعتماد نمی‌توانم بدهم. یکی از لحاظ نگرانی است که دارم برای اینکه... باز برمی‌گردیم روی مسئله حجب یا هر چه هست بنده از وضعیت کشور و امنیت مردم و آزادی افراد که حتی سرایت خواهد کرد به مجلس به سوابقی که داریم بنده نگرانم آقای نخست‌وزیر چگونه می‌توانند به ما اطمینان بدهند آزادی افراد آزادی مطبوعات مصونیت مجلس را چطور تضمین می‌کنند که ما مطمئن باشیم که می‌توانیم به آزادی کامل کار بکنیم و دچار یک حوادثی نظیر حوادثی که در دوره‌های گذشته مخصوصاً روزهای آخر دوره چهارده اتفاق افتاد نخواهیم شد از این جهت چون من تردید دارم و نگران هستم نمی‌توانم رأی اعتماد بدهم دیگر مسئله سیاست خارجی است که بنده متأسفانه اینجا نمی‌توانم زیاد توضیح بدهم کاشکی آقای نخست‌وزیر خودشان هم توجه می‌فرمودند بواسطه طول زمامداریشان یک پیش‌آمدهائی شده است و خلاصه حساب سیاست خارجی ما در این موضوع با وضع حسابهای شخصی ایشان مخلوط شده است و بنده خیال می‌کنم با این بیاناتی که بنده عرض کردم خدمت آقایان راجع به مسئله امنیت بین‌المللی که ما باید هر چه زودتر در فکر آن باشیم و در تلاش این باشیم چه بهتر بود که این حسابها از هم تفکیک می‌شد یک شخص بیسابقه‌ای (بنده هیچ کاندیدائی خودم ندارم خدا گواه است) مثلاً یک نفر از آقایان وزرائی که اینجا هستند مأمور تشکیل کابینه شود یک آدمی باشد که فارغ باشد، آلوده به این سوابق نباشد، حسابهای شخصیش داخل حسابهای سیاسی مملکت نباشد، ما مسائل خیلی بغرنجی در پیش داریم و حق این است که یک آدم بیسابقه‌ای بیاید تا اینکه بتواند یک سیاست مستقل ایرانی تعقیب بکند و امیدوارم که انشاء الله در این قسمت موفق بشویم بنده دیگر عرضی ندارم.

پس از نطق کوبنده و مستدل اینجانب سایر ناطقین مخالف هم جرات یافتند و



الفاظ تند و اهانت‌آمیز استعمال کردند که قوام از جا برخاست و جلسه را با عصبانیت ترک کرد و عاقبت با رأی اعتماد مشروط به مواد ده‌گانه برنامه دولت، از ۱۲۰ نفر نمایندگان حاضر در جلسه ۹۳ نفر رأی اعتماد به برنامه دولت دادند. از طرف دیگر علی‌اصغر حکمت و عبدالحسین هژیر به نطق من پاسخ دادند.

### تفتین بین قوام السلطنه و سردار فاخر حکمت

پس از رأی اعتماد به دولت موضوع انتخاب مجدد رئیس مجلس پیش آمد در انتخابات قبلی که برای رئیس دائمی رأی گرفته شده بود ما تقی‌زاده را کاندیدای ریاست کردیم و ۳۶ رأی به او داده شد این بار ما تدبیری اندیشیدیم و آن این بود که اقلیت به سردار فاخر پیشنهاد کرد که حاضرند آراء خودشان را برای ریاست مجلس به سردار بدهند. ایشان با کمال امتنان قبول کردند و در روز پانزدهم مهر از ۱۱۶ نفر عده حاضر در جلسه ۱۰۸ نفر به ریاست سردار فاخر رأی دادند. این شگرد، که در حقیقت تفتین بود کار خود را کرد و قوام نسبت به او بنای حسادت را گذاشت و این نتیجه‌ای بود که می‌خواستیم بگیریم و در حقیقت شکافی در بین اکثریت بوجود آمد و سردار به این فکر افتاد که از فراکسیون دموکرات خارج شود چون او معتقد بود اقلیت مجلس که مخالف دولت است چون رأی خود را برای ریاست به او داده است باید عضو حزب دولتی نباشد و همین کار را کرد اختلاف بین قوام و سردار فاخر تدریجاً رو به افزایش نهاد و در همین هنگام اکثریت نمایندگان کرمان و فارس که از دوستان سردار بودند دور او را گرفته و برای جانشینی قوام کاندیدا کردند. تدریجاً کابینه دچار بحران شد مخصوصاً شاه در این ایام جانی گرفته بود و مرتباً مشغول تحریکات و انتریک بود و به طرفداران و دست‌نشانندگان خود در مجلس گفته بود که مبارزات خود را علیه قوام افزایش دهند، و در نتیجه همین توصیه بود که احمد دهقان علیه قوام اعلام جرم کرد. سرلشگر رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش هم به تحریک شاه موجبات تضعیف دولت را فراهم می‌کرد مخصوصاً از شبی که قوام السلطنه سپهبد امیراحمدی وزیر جنگ را از کابینه خارج نموده و در رادیو آبروی او را برد روابط ارتش با قوام تیره شد.

قوام السلطنه شب دهم آذر اعلامیه مفصلی بوسیله رادیو انتشار داد در این اعلامیه خدمات دولت در ۲۲ ماه گذشته مشروحاً بیان شده بود و از طرفی از رویه بعضی از نمایندگان به شدت انتقاد شده بود ابتدا اعلامیه قوام در فراکسیون دموکرات ایران مطرح

می شود ولی اکثر نمایندگان با پخش چنین اعلامیه ای مخالف بودند حتی به قوام اجازه ندادند که اعلامیه را در فراکسیون بخواند.

انتشار این اعلامیه بر اختلاف بین دولت و مجلس افزود و فراکسیون دموکرات ایران به ریاست سردار فاخر حکمت تشکیل گردید فراکسیون اتحاد ملی که من بنیانگذار آن بودم و چند تن از منفردین با فراکسیون دموکرات ائتلاف کردیم و اعلامیه مشترکی انتشار دادیم و اعلام نمودیم که به هیچوجه از دولت قوام پشتیبانی نخواهند کرد البته این نظر جدید فراکسیون دموکرات بود ما از اول با قوام مخالفت داشتیم.

از طرفی ده نفر از وزیران کابینه در دفتر محمود جم وزیر جنگ آن کابینه جمع شدند و استعفای خود را کتباً برای شاه فرستادند و شاه نیز استعفای آنها را پذیرفت. قوام از این تصمیم وزیران برآشت و به اتفاق سید جلال الدین تهرانی وزیر مشاور و معاون پارلمانی نخست وزیر به مجلس آمد و مدعی شد مطالبی دارد که باید حتماً به اطلاع مجلس برساند زیرا قبلاً ورقه ای به امضاء فراکسیون های دموکرات و اتحاد ملی و منفردین رسیده بود که از پشتیبانی قوام اعراض نموده و سلب اعتماد کرده بودند.

در آن روز قوام به فکر اصول مشروطیت افتاده بود و خواست در مقابل وزیران مستعفی به مجلس شورای ملی تکیه کند و از بی وفائی یاران قسم خورده اش چه در دولت و چه در حزب می نالید.

قوام در مجلس شرح مبسوطی از وضع سابق و لاحق کشور و خدمات خود در رفع غائله آذربایجان و کردستان و استظهار به پشتیبانی نمایندگان بالاخص فراکسیون دموکرات برای اصلاحات اساسی مملکت بیان داشتند و تقاضای رأی اعتماد نمود.

نسبت به تقاضای قوام اخذ رأی به عمل آمد از ۱۱۲ نفر عده حاضر ۴۶ ورقه سفید و ۳۸ ورقه کبود شماره شد و بقیه از دادن رأی امتناع نمودند و برای حصول اکثریت ۵۷ ورقه سفید لازم بود و رأی اعتماد بدست نیامد و دولت احمد قوام سقوط کرد.

### جانشین قوام السلطنه

بعد از سقوط دولت قوام السلطنه مجلس پانزدهم به فکر تعیین نخست وزیر تازه افتاد. در چند ماهی که از عمر مجلس می گذشت رفتاری بی طرفانه سردار فاخر موجب شده بود عده ای از وکلاء به وی علاقمند شوند مخصوصاً اعراض وی از حمایت از قوام برای او



قوام در بستر بیماری فتوت و جوانمردی من را ستود.

کسب وجاهت نموده بود از این رو ابتدا فراکسیون اتحاد ملی و بعد نمایندگان استانهای فارس و کرمان در مقام کاندیداتوری سردار فاخر حکمت برآمدند. فراکسیون دموکرات ایران هم دکتر محمد مصدق را کاندیدا نمود. در جلسه خصوصی روز ۲۲ آذر برای ابراز تمایل رأی‌گیری شد و در نتیجه رضا حکمت ۷۲ رای و آقای دکتر محمد مصدق حائز ۳۱ رای شدند در نتیجه آقای گنجه‌ای نایب رئیس مجلس موضوع را با شاه در میان نهاد و مبادرت به صدور فرمان شد البته باید گفته شود با وجودی که دکتر مصدق کاندیدای حزب دموکرات بود ولی تمام اعضاء فراکسیون مزبور به وی رای ندادند و قریب بیست نفر از فراکسیون مزبور ابراز تمایل به نخست‌وزیری سردار فاخر نمودند حکمت خیلی مقید به اجرای قوانین بود و می‌خواست نخست در قبال قانون ممنوعیت وکلاء از قبول خدمات دولت راه‌حلی پیدا کند و سپس با مقام نخست‌وزیری مسئولیت تشکیل دولت را قبول نماید پس از چند روز مطالعه و موافقت بعضی از نمایندگان و تهیه طرحی که به امضای ۳۰ نفر رسیده بود معهدا چون سردار فاخر به رفع این مانع قانونی توفیق نیافت از قبول زمامداری خودداری کرد<sup>۱</sup> و مجدداً تمایل مجلس به نخست‌وزیر دیگر از طرف دربار استعلام شد.

پس از عدم قبولی سردار فاخر مجلس مجدداً در صدد تعیین نخست‌وزیر برآمد، فراکسیون حزب دموکرات به دستور قوام السلطنه، دکتر مصدق را کاندیدای نخست‌وزیری معرفی کردند این فراکسیون با وجودی که نفرات آن تحلیل رفته بود حدود پنجاه نفر عضو وفادار داشت در مقابل کاندیدای حزب دموکرات، فراکسیون اتحاد ملی و بعضی از منفردین و وکلای آذربایجان حکیمی را کاندیدا نمودند در جلسه خصوصی پس از مذاکرت و مباحثات زیاد موضوع تعیین نخست‌وزیر به رای گذاشته شد و در نتیجه حکیمی ۵۳ رای و دکتر مصدق ۵۲ رای بدست آوردند در همین موقع که نتیجه معلوم شده بود سلمان اسدی عضو فراکسیون دموکرات از در وارد شد اعضاء فراکسیون فریاد زدند اسدی هم رای باید بدهد و اسدی هم رای خود را به دکتر مصدق داد، سردار فاخر

۱. سردار فاخر حکمت بعدها به موجب همین فرمان نخست‌وزیری تقاضای حقوق بازنشستگی نخست‌وزیران سابق را نمود و سازمان امور اداری موافقت خود را با تقاضای او اعلام کرد و مادام که حیات داشت حقوق بازنشستگی نخست‌وزیران را دریافت می‌داشت.

در محاسبه رای اسدی در تردید بود که آیا باید آن هم محاسبه شود یا خیر از هر طرف سر و صدا برخاست و سرانجام سردار فاخر حکمت رئیس مجلس اظهار نمود اگر رأی اسدی به حساب آورده شود منم حق رأی دارم و رأی خود را به آقای حکیمی می‌دهم و با این ترتیب حکیمی با ۵۴ رای بر رقیب خود دکتر مصدق که ۵۳ رای داشت فائق آمد. انتخاب حکیمی از طرف مجلس پانزدهم بعنوان محلل انجام گرفت زیرا نظر شاه بر دو نفر بود، هژیر یا سهیلی در آن ایام حکیم الملک در آستانه هشتاد سالگی بود با ثقل سامعه و کهولت و ناتوانی جسمی قادر به انجام کاری نبود و طبیعی بود که مانند دفعات قبل چند ماه بیشتر بر سر کار باقی نمی‌ماند. و او آمده بود تا زمینه را برای نخست‌وزیری هژیر یا سهیلی مهیا سازد، سهیلی مورد علاقه شاه بود ولی هژیر علاوه بر شاه از حمایت اشرف پهلوی هم برخوردار بود. وضع کابینه حکیمی با رویه مستثنی که وزیران آن کابینه داشتند طوری بود که من به سهم خود نه رغبت داشتم که از یک کابینه بی‌تصمیم و بی‌نقشه پشتیبانی کنم و نه انصاف می‌دانستم که با این بیچاره‌های حیران و سرگردان مخالفت کنم کم کم کابینه خودش تحلیل رفت و روز ۲۲ خرداد ۱۳۲۷ آمدند مجلس و تقاضای رأی اعتماد کردند رأی عده موافقین در مقابل ممتنعین که باطناً مخالف بودند کفایت نکرد و کابینه ساقط شد اما در کابینه حکیمی من موفق به انجام کار بسیار بزرگی برای مملکت شدم و آن جریان تصویب موقوف‌الاجرا شدن رأی حکیت بین دولت و ورثه خزعل بود.

شیخ خزعل در زمانی که در خوزستان بود مصدر قوه قهریه فوق‌العاده بود و معلوم نبود متصرفات او از نظر حقوقی صحیح بوده یا نه از نظر قضائی راجع به این حکمیت مادام که رسیدگی نشود نمی‌توان خدشه‌ای وارد کرد اما مسلم بود که اجرای حکمیت یک لطمه بزرگی به جهات اقتصادی خوزستان وارد می‌ساخت و از لحاظ سیاسی هم مضاری داشت.

لذا وقتی که لایحه یک دوازدهم بودجه سال ۱۳۲۷ در مجلس مطرح شد. تبصره‌ای به آن به این شرح پیشنهاد دادم «وزارت دارائی مکلف است اجرای حکم داورى بین دولت و وراثت شیخ خزعل را موقوف و پس از تجدید نظر در هیئتی مرکب از رؤسای شعب دیوان کشور و رئیس دیوان دادرسی دارائی چنانچه املاک و مستغلاتی به ملکیت ورثه مسلم شود مستغلات را عیناً و در مقابل اراضی به قیمت قبل از تأسیس راه آهن در



ابراهیم حکیمی با یک رأی اضافی نخست وزیر شد.

خوزستان وجه نقد یا خالصجات از سایر شهرستانها تسلیم نماید.» اولاً چرا پیشنهاد موقوف‌الاجرا کردن و تجدید نظر در یک هیئت عالی قضائی دادم نه پیشنهاد ابطال به رأی حکمیت؛ برای اینکه خواستم رعایت اصل بیست و هشتم متمم قانون اساسی را کرده باشم و قوه مقننه به قوه قضائیه مملکت تجاوز نکند، ثانیاً اگر قسمتی از اراضی مزروع و نخیلات در هیئت تجدید نظر به ملکیت ورثه شناخته بشود از لحاظ سیاسی و موقعیت جغرافیائی (مجاورت با یک مملکت عربی) مقتضی نیست خطه مهمی از خاک ایران (خوزستان) عیناً به ورثه یک شیخ عرب داده شود و باید بهای آنرا بگیرند آنهم نه بهائی که در نتیجه احداث راه‌آهن و سایر عملیات عمرانی به خرج دولت ترقی کرده است. بعلاوه صلاح نبود در عصری که در سایر کشورها اصلاحات ارضی اجرا می‌شود این اراضی وسیع به مساحت یک ولایتی به یک خانواده تخصیص داده شود. قبل از احداث راه‌آهن این اراضی چندان ارزشی نداشت چنانکه در اطراف تهران اراضی متری یکصد دینار هم خریدار نداشت و پس از احداث نهر کرج به خرج دولت دیدیم چه قیمت‌هایی پیدا کرد و چه اشخاص بی بضاعتی میلیونر شدند.

دکتر مصباح‌زاده مخبر کمیسیون بودجه پس از استماع توضیحات من و تأیید انعکاسات سوئی که این حکمیت در مطبوعات و محافل داشته است تبصره پیشنهادی مرا قبول کرد و نجم‌الملک وزیر دارائی هم اظهار داشت اگر مجلس شورای ملی بخواهند این حکمیت لغو شود بنده مخالفتی ندارم سرانجام تبصره پیشنهادی من به تصویب رسید. اما در اینجا لازم است درباره ارزیابی آثار الغاء حکمت توضیحاتی داده شود برای روشن کردن اهمیت و وسعت املاکی که مورد رأی حکمیت ورثه خزعل واقع شده بود نکات زیر قابل ذکر است.

در سال ۱۳۱۱ گزارشی به تقی‌زاده وزیر مالیه وقت درباره املاک ادعائی شیخ خزعل داده شد که عوائد قسمت دائر این املاک را در سال مزبور هشت میلیون و ششصد نوزده هزار ریال تعیین کرده بودند. موارد ادعا را از این قرار صورت داده بودند: ۱ - کلیه خالصجات و نخیلات محمره، ۲ - تمام جزیره الخضر یعنی آبادان، ۳ - بهمن شیر، ۴ - کارون، ۵ - هندیجان و ده ملا شامل ۹۴ پارچه ده ۶ - فلاحیه (شادکان)، ۷ - بندر معشور، ۸ - اراضی غربی کارون، ۹ - جراحی، ۱۰ - عنافچه و نهر هاشم، ۱۱ - آل کثیر شوستر - آل کثیر دزفول.



در دوران حکومت حکیمی رأی حکمیت بین دولت ورثه شیخ خزعل را باطل کردم.

توضیح آنکه حکم ها قسمت شرقی کارون را صلحاً به دولت واگذار و قسمت غربی کارون را عیناً به ملکیت ورثه خزعل محکوم کرده بودند که از طرف وزارت دارائی دستور اجرا یعنی تحویل تمام اراضی غربی کارون به نماینده ورثه داده شده بود و حتی حمات ورثه که با آنها شریک بودند مشغول حساب اجرت المثل سنوات گذشته بودند که می خواستند از دولت مطالبه کنند، که حکم ها از این بابت مبلغ پانزده میلیون ریال دولت را محکوم کرده بودند و ورثه قبلاً مبالغی مساعده گرفته بودند. خوشبختانه کار



اختلاف تحویل و تحول با سازمانهای دولتی از جمله شرکت فلاحتی خوزستان که می‌بایستی تمام تأسیسات خود را تحویل نماید طول کشید و منجر به این شد که من به خوزستان رفتم و آن اطلاعات تکان‌دهنده را بدست آوردم.

و بالنتیجه بموجب حکم هیئت تجدید نظر که طبق تبصره پیشنهادی من رسیدگی و در سال ۱۳۳۰ رأی داده است غیر از سد شاوور و خیرآباد و تأسیسات کشاورزی و کلیه تأسیسات دولتی واقع در اراضی مورد رأی حکمیت که برای دولت باقی ماند در قبال کلیه مزارع و دهات مورد رأی حکمیت که بالغ بر بیش از سیصد هزار هکتار مساحت بوده و قریب پنج هزار هکتار آن جزء اراضی گرانبهای شهری است به بهای قبل از تأسیس راه آهن جمعاً در حدود پنج میلیون تومان فقط حق رثه تشخیص شد در حالی که بنظر بعضی از مطلعین محلی مناطق مورد ادعای ورثه خزعل را که تقریباً شامل جنوب شرقی خوزستان می‌شد می‌توان اقلأً یک میلیارد تومان ارزیابی کرد لیکن اثرات اجتماعی نقض رأی حکمیت در وضع منطقه جنوب غربی بسیار حساس کشور چیزی نیست که قابل تقویم باشد چه قطع نظر از تمام تأسیسات دولتی و نفتی که در قسمتهای مناطق مورد ادعا قرار دارد با توجه به این نکته که تمام خانه‌های شهری که بعنوان ید متلقی از خالصجات دولتی تصرف و آباد شده در این مناطق واقع بود حل همین مشکل عمومی مردم به تنهایی در صورتی که رأی حکمیت به موقع اجرا گذاشته می‌شد به قدری حائز اهمیت است که ارزیابی آن مقدور نیست.

### فراکسیون اتحاد ملی

یکی از فراکسیون‌های قوی در دوره پانزدهم فراکسیون اتحاد ملی بود که بیشتر وکلای آذربایجان و تعدادی از وکلای باسواد و پرتجربه مجلس عضو آن بودند من هم به حکم حوزه انتخابیه در این فراکسیون فعالیت داشتم غرض از تشکیل فراکسیون مبارزه با زمامداری قوام بود و سرانجام مبارزه ما منتج نتیجه شد و قوام سقوط کرد و همین فراکسیون نظر به حکیم الملک داشت و شاه هم او را تقویت می‌کرد با رفتن قوام و آمدن حکیمی فراکسیون ما جزء اکثریت شد وعده‌ای از اعضاء خود را از دست داد. از طرفی دولت وارث قوام السلطنه هم مرکب از وزیرانی بود که بعضاً تک روی می‌کردند و بیشتر در خط عوام‌فریبی بودند و یک سیاست پارلمانی روشنی برای نگاهداری از فراکسیون‌های

اکثریت طرفدار دولت نداشتند و مرحوم حکیمی رئیس آن دولت هم با اینکه در اعلام جرم علیه قوام السلطنه جرئت بخرج داد توانائی هم آهنگ کردن و هدایت اعضا کابینه خود را نداشت و با این رویه تاب مقاومت در مقابل دسائس هژیر نیورد و دیری نپائید من با این اوضاع دلخوش نبودم اگر می خواستم رل اکثریت بازی کنم و طرفدار دولت بشوم مردم یعنی مشتریان دولت توقعاتی می کردند و من نه اهل بند و بست های خصوصی بودم و نه وزراء آن کابینه کفایت و صمیمیت و واقع بینی برای این قبیل کارهای پارلمانی داشتند.

از طرف دیگر در فراکسیون پارلمانی اتحاد ملی عده ای که باقی مانده بودند اکثراً آذربایجانی بودند که معمولاً عوالم خاصی با یکدیگر دارند. من از همکاری این آقایان بخصوص در زمانی که در اقلیت بودیم و مبارزه می کردیم همیشه با سپاسگزاری یاد می کنم و آذربایجانی ها نوعاً صمیمی و خونگرم هستند من در جمیع آنها در خود نقصی می دیدم و آن ندانستن زبان ترکی بود که در روحیه آنها اثر عجیبی دارد و وقتی که کسی ترکی حرف می زند مجذوب می شوند. من در تمام مدت کاریر اداری و قضائی و سیاسی و حتی دانشگاه شواهدی برای اثبات این مدعا دارم. در همان مجلس پانزدهم وقتی که مرحوم حکیمی کابینه خود را برای معرفی به مجلس می خواست بیاورد یکی از وکلای آذربایجانی با یکی از وزراء سابقه ای داشت و تهدید می کرد که اگر او را معرفی کند چنین و چنان خواهد کرد اتفاقاً هم با آن وزیر و هم با آن وکیل ناراضی روابط دوستی دیرین داشتم و هرچه سعی در اصلاح ذات البین کردم نشد، دیگران هم کمک کردند موفق نشدند. مرحوم حکیمی را بر حذر کردم و حاضر شد با آن وکیل ملاقات کند. حکیمی مرد فصیح و طلق اللسانی نبود اما به محض اینکه آن وکیل را نزد او آوردیم بدون مقدمه او را با لحن محزونی به اسم صدا کرد فقط یک کلمه به ترکی خطاب به او گفت (من اولوم)<sup>۱</sup> دیدم که آن وکیل مثل انار ترکید و گریه کرد و آنرا تسلیم شد.

### مبارزه با دولت هژیر

عبدالحسین هژیر از محصولات سیاسی بعد از شهریور ۱۲۲۰ بود، در دوره رضاشاه

محلی از اعراب نداشت تا سال ۱۳۱۲ اساساً در محافل سیاسی ایران شناخته شده نبود. سیدحسن تقی‌زاده او را به وزارت دارائی منتقل نمود و موضوع نفت را به او سپرد بعد از تقی‌زاده، داورپر و بال بیشتری به هژیر داد از جمله بازرسی دولت در بانک ملی به او سپرده شد و چون امضای او روی تمام اسکناس‌ها بود در بین مردم نام او نامی آشنا تلقی می‌شد. در وزارت دارائی امیرخسروی در کابینه من، هژیر مدیرکل وزارت دارائی شد و بعد به معاونت بانک ملی ایران رسید. در آخرین کابینه مرحوم ذکاءالملک فروغی که چند ساعتی بیشتر دوام نکرد به وزارت پیشه و هنر و بازرگانی معرفی شد او در آن تاریخ حتی سابقه معاونت وزارتخانه هم نداشت و در آن ایام برای همه تعجب‌آور بود که این محصول تازه مربوط به کدام درخت سیاسی است. پس از سقوط فروغی در کابینه سهیلی همان سمت را حفظ کرد در کابینه‌های بعدی نیز در سمت وزارت راه و وزارت کشور چندی باقی بود تا اینکه در اولین ترمیم کابینه احمد قوام در سال ۱۳۲۵ همان کابینه ائتلافی بجای سهام‌السلطان بیات به وزارت دارائی معرفی شد و تا پایان کابینه قوام که چندین بار ترمیم شد همچنان در سمت وزارت دارائی باقی بود. تمام ریخت و پاش‌های کابینه قوام بدست او انجام گرفت و هر دستور خلاف مالی رئیس دولت را انجام می‌داد از طرفی در کابینه قوام جاسوس دربار بود و اخبار هیئت دولت را به شاه و اشرف گزارش می‌داد رویهمرفته هژیر مردی خودساخته، زد و بندچی، حراف، متکی به یکی از سیاست‌های خارجی، پاکدامن، بی‌ایمان، جاه‌طلب و کم‌شخصیت بود. بهرنحوی خود را در قلب اشرف پهلوی و شاه‌جاه داده بود و سرسپردگی کامل به دربار داشت و روی همین اصل و با حمایت دربار در حالیکه عضو کابینه حکیمی بود موجبات سقوط کابینه را فراهم ساخت و به توصیه شاه و دوندگی‌های اشرف مجلس پانزدهم بدو ابراز تمایل نمود. من با حکومت هژیر مخالف بودم و به کابینه او رأی اعتماد ندادم ولی صبر کردم در فرصت مناسبی شیشه عمر او را به زمین زده و بشکنم و همین کار را کردم. من تابستان ۱۳۲۷ را در خدمت سازمان ملل متحد در پاریس گذراندم و می‌دانستم که هژیر توفیق نخواهد یافت تا مراجعت من از اروپا سر کار باقی بماند. چند روز پس از ورودم به تهران در کاخ گلستان با او روبرو شدم به محض دیدن من یکه خورد و نتوانست خودداری کند و گفت شنیدم با طیاره برگشته‌اید و مثل بلا از آسمان برای من نازل شدید! معلوم شد در مدتی که من غائب بودم پیش هر کس و ناکسی زانو زده و بی‌اندازه

تنزل کرده و آخرین شانس او این شده بود که اگر بودجه را بگذرانند بماند والا برود و در بودجه مسائل مهمی را می خواستند بگذرانند از قبیل تصفیه حساب خسارت راه آهن ایران در زمان جنگ جهانی دوم به مبلغ پنج میلیون و کسری لیره فقط و خرید فشنگ از این پول و مسائل دیگری که مجلس را حتماً متشنج می کرد. تدبیری به نظر هژیر رسیده بود که تمام این امور غامض و معضله را بصورت تبصره هائی ضمیمه یک دوازدهم بودجه که در آن زمان در آخر هر ماه معمول شده بود به مجلس بیاورد و نمایندگان هم که از بیم عقب افتادن حقوق مستخدمین مجبور به تصویب یک دوازدهم هستند تبصره ها را می گذرانند وقتیکه یک دوازدهم مطرح شد اکثر نمایندگان متوجه این نیرنگ بودند اما نمی دانم چه سری بود که جرأت نمی کردند ابتکار مخالفت با آن را بدست بگیرند. من که وارد در بند و بست ها نبودم این شجاعت را کردم و شیشه عمر هژیر را به زمین زدم. پس از رأی به ماده واحد و یکی دو تبصره معمولی پیشنهاد تفکیک دادم به این ترتیب که ماده واحد را برای احتراز از تعویق حقوق مستخدمین به دولت ابلاغ کنند و راجع به تبصره ها بعداً رسیدگی و شور کنیم بعبارۀ آخری قطار تبصره ها را از لکوموتیو ماده واحد یک دوازدهم جدا کردم، هژیر دیوانه وار پشت تریبون رفت و عربده می کشید و هرچه تلاش کرد مؤثر نیفتاد بالاخره تبصره های او در مجلس مسکوت ماند و بعد مجبور به استعفا شد.

### داستان اعتبارنامه من و مخالفت با آن

اعتبارنامه من وقتی طرح شد مورد مخالفت یکی از اعضاء فراکسیون دموکرات که به قوام السلطنه وفادار مانده بود واقع شد<sup>۱</sup>. نطق مفصلی کرد خلاصه اینکه در انتخابات یک افسر ارتش (سرهنگ حسن اخوی)<sup>۲</sup> به نفع من دخالت کرده است و برای اثبات

۱. عباس نراقی بعد از شهریور ۱۳۲۰ با مصطفی فاتح نزدیک شد و فعالیت های سیاسی و اقتصادی را با یکدیگر آغاز نمودند در دوره حکومت دکتر مصدق به اتفاق مهدی لاله که او هم یکی از ۵۳ نفر بود به تأسیس بانک تهران مبادرت کردند. تدریجاً بانک مزبور توسعه زیادی پیدا کرد غالباً مصطفی فاتح رئیس هیئت مدیره و مهدی لاله مدیرعامل و عباس نراقی عضو هیئت مدیره و مدیر حقوقی بود. غیر از سرمایه های داخلی بعضی از مؤسسات خارجی نیز در بانک مزبور سرمایه گذاری کردند و بانک تهران بانک معتبری شد و عباس نراقی از این رهگذر صاحب ثروت گردید در شغل اصلی خود که وکالت دادگستری بود موفق شد و محاکمات بزرگی به او ارجاع گردید

عدم صلاحیت شخصی من بعضی از خدمات من را در زمان تصدی وزارت دادگستری (البته با سوءتفسیر) برشمرد از قبیل توقیف چند تن از مأمورین قضائی زنجان (که از بین کارمندان دفتر دادگاه‌ها بموجب اختیارات قانونی اینجانب تازه وارد خدمت قضائی شده بودند) و افسانه دست‌بند زدن به آنها و شدت عملی که در زمینه تعقیب قضات یا وکلاء متخلف یا باصطلاح امروز در زمینه مبارزه با فساد کرده بودم که این ایام بیشتر حرفش را می‌زنند و تظاهر می‌کنند و مثل ما بی‌خرد نیستند که مراقبت کردیم به اتهام صدها مرتشیان و مختلس به سنگ تمام رسیدگی شود و بدون تبعیض از هر طبقه باشد مجازات بشوند و پس از شهریور ۲۰ همه را به خلعت و انعام برگرداندند و تعقیب کنندگان هنوز بعد از بیست و چند سال مورد بغض و کینه‌توزی‌ها واقع و بدهکار بشوند اگر خلاف یا ترک اولائی از ما می‌توانستند کشف نمایند دمار از روزگار ما برمی‌آوردند! و بالاخره مخالف اعتبارنامه من که خود عضو یک فراکسیون مدافع قوام السلطنه دیکتاتورمآب تعطیل‌کننده مشروطیت بود در مجلس پانزدهم که با تصویب لقب (کبیر) برای شاه سابق رژیم او را ستود به من ایراد می‌گیرد که چرا در زمان سلطنت رضاشاه شهربانی مطلق‌العنان بوده است و اگر فاش می‌شد که من نه فقط با شهربانی بلکه با اکثر امراء ارتش دائماً گلاویز بوده‌ام و برای حمایت از ضعفاء و بی‌گناهان خود را دچار چه مخاطراتی می‌کردم شاید این بی‌انصافی را نمی‌کرد و نمک به زخم ما نمی‌پاشید واقعاً باید به کسانی که مورد تعقیب بوده‌اند تا ابد حساب پس داد.

### افسانه دست‌بند زدن به قاضی

اما درباره افسانه، دست‌بند زدن به قاضی که قبل و بعد از نطق مخالف اعتبارنامه من خوراک بعضی از روزنامه‌ها بود موضوع از این قرار است: در سال ۱۳۳۸ بصورت سؤال در مجلس سنا طرح شد اینک جوابی که وزارت دادگستری در جلسه شنبه ششم آذر ماه آن مجلس در این موضوع داده بشرح زیر می‌باشد:

در کانون وکلاء به عضویت هیئت مدیره و نایب رئیسی کانون رسید از سال ۱۳۵۰ ریاست هیئت مدیره بانک تهران با او بود. ب-ع

۲. بعدها سرلشگر و وزیر کشاورزی شد.

«در مورد تعقیب قضائی و اداری دادگستری زنجان در سال ۱۳۱۷ پرونده کار مطالعه شد و خلاصه آن اینست که چون به وزارت دادگستری غیر قانونی بودن جریان امور قضائی و اجرای دادگستری اطلاع داده می شود بازرس به محل اعزام می گردد و بازرس مزبور تحقیقات لازمه را معمول و مراتب را تأیید می نماید موضوع بر حسب معمول در دادسرای دیوان کیفر مطرح و پس از ارائه مدارک و دلائل به دادگاه انتظامی قرار تعلیق قضات متهم صادر می گردد سپس باز پرس شروع به تحقیق و تعقیب کرده و بعضی متهمان را بازداشت می نماید. در پایان تحقیقات نسبت به بعضی آنان قرار منع تعقیب و نسبت به بعضی دیگر قرار مجرمیت و کیفرخواست صادر می شود. دسته دوم در دادگاه محاکمه شده و محکومیت هائی پیدا می کنند. حکم مزبور جز در مورد یک نفر از متهمین در دیوان کشور ابرام می گردد. در جواب این سؤال که آیا غیر از جریان فوق اقدام دیگری بعمل آمده و دست بندی در کار بوده است یا خیر بدیهی است که جواب منفی است زیرا با سابقه و اطلاعی که اکثر آقایان سناتورهای محترم از وضع دادگستری ایران از بدو تأسیس تاکنون دارند می دانند که وسیله دست بند زدن در دادگستری وجود نداشته و ندارد»

باری موقعی که اعتبارنامه من طرح شد مبتلا به مرض لومباگو و بستری شدم و نمی توانستم در مجلس حاضر شوم. رفقای فراکسیون اتحاد ملی برای احتراز از جنجالی که دفاع من در مقابل نماینده مخالف (که یکی از ۵۳ نفر محاکمه شده و به اتهام کمونیستی در زمان وزارت من بوده است) ممکن بود بر پا کند و مجلس را متشنج نماید از کسالت من استفاده کرده اقدام کردند که در غیاب من اعتبارنامه تصویب شود و امامی خوئی به نمایندگی از طرف فراکسیون در دفاع از من نطق کرده بود و اتهامات مربوط به سوء جریان انتخابات مشکین شهر را با دلیل و مدرک واهی قلمداد کرده بود ولی ناگفته نگذارم مخالفین من با انواع تشبثات در مرکز و تبریز سعی بودند از قدرت تیپ اردبیل علیه من استفاده بکنند و روسای شاهسون را مرعوب نمایند که از طرفداری من منصرف شوند و سرهنگ اخوی در مقابل آن تشبثات مقاومت منفی می کرد و این رویه و وظیفه شناسی ایشان برای طرفداران من در محل ارزنده بوده است.

در اواخر بهمن ماه ۱۳۲۶ عباس نراقی مخالف اعتبارنامه دکتر متین دفتری نطق

مشروح و مبسوطی در مجلس ایراد نمود. نطق وی دو جنبه داشت. جنبه اول سوء جریان انتخابات و دخالت قوای نظامی را در برمی‌گرفت و جنبه دوم نطق وی بحث درباره صلاحیت وکیل با اشاره به سوابق او بود. نطق عباس نراقی با اقتباس از صورتجلسات مذاکرات مجلس بشرح زیر بنظر خوانندگان ارجمند می‌رسد.



سرهنگ حسن اخوی معاون تپ اردبیل

## مخالفت با اعتبارنامه دکتر متین دفتری

### ۲ — طرح انتخابات مشکین شهر راجع به نمایندگی آقای دکتر متین دفتری رئیس — آقای نراقی بیانات خودتان را بفرمائید.

نراقی — آقایان نمایندگان محترم. قبل از شروع به تشریح اعتراضاتم بر اعتبارنامه و نمایندگی آقای دکتر متین دفتری اجازه می‌خواهم مقدمه‌ای بعرض برسانم ممکن است بعضی تصور کرده باشند که اعتراض بنده به نمایندگی آقای دکتر متین دفتری ناشی از اغراض خصوصی و نتیجه تیرگی روابط شخصی است و یکی از آقایان نمایندگان که به این اشتباه دچار شده‌اند در گفتگوئی که چند روز قبل با من داشت برای تأیید اشتباه خود چنین استدلال می‌کرد که مگر از تمام حوزه‌های انتخابی مملکت فقط انتخابات مشکین شهر نادرست و برخلاف قانون بوده و چرا من به انتخابات هیچ حوزه دیگری اعتراض نکرده‌ام و فقط به انتخابات مشکین شهر اعتراض می‌کنم. علت اساسی اشتباه این نماینده محترم و تمام کسانی که مانند او فکر می‌کنند و به همین اشتباه دچارند این است که ایشان شخص دکتر متین دفتری را یک شخص عادی مانند دیگران فرض می‌کنند و تصور می‌نمایند که تنها اعتراضاتی که ممکن است بر نمایندگی آقای دکتر متین دفتری وارد باشد فقط از جهت جریان حوزه انتخابی ایشان است و به همین جهت می‌گویند چون وکلای دیگری هم هستند که جریان انتخاب ایشان خیلی درست‌تر و صحیح‌تر از جریان انتخاب دکتر متین دفتری بوده و معذک اعتبارنامه‌شان تصویب شده از این لحاظ درباره آقای دکتر نباید سختگیری نمود و به اعتبارنامه ایشان اعتراض کرد من به آن نماینده محترم گفتم که اگر اعتراض من بر نمایندگی آقای دکتر متین دفتری فقط برای سوء جریان انتخابات حوزه مشکین شهر بود شاید حق با شما بود ولی حقیقت این طور نیست و جهت عمده و اساسی اعتراض من شخصیت آقای دکتر دفتری و سوابق سیاسی و قضائی ایشان است و با این که سوء جریان انتخابات مشکین شهر مسلماً در تمام مملکت بی‌تأثیر است و مفاصد آن را در طی بیان اعتراضاتم تشریح خواهم کرد اگر فرضاً هیچگونه اعتراضی بر انتخابات مشکین شهر نبود و جریان آن بهترین و قانونی‌ترین انتخابات مملکت بود باز من از نظر صلاحیت شخصی بر نمایندگی آقای دکتر



متین دفتري اعتراض می‌کردم، من تصدیق می‌کنم که بعضی از نمایندگان محترم که به آقای دکتر متین دفتري نظر موافقی دارند واقعاً ایشان را نمی‌شناسند و از تاریخچه زندگانی و سوابق اعمال و افعال و احوال سیاسی و اجتماعی ایشان در دوران کار و مسئولیت بکلی بی‌اطلاعند و به‌هیچوجه نمی‌دانند که در نهاد ظاهر متین جناب آقای دکتر که هر فرد ساده‌دل و بی‌اطلاعی را در کمال مهارت می‌توانند جلب نمایند چه افکار و عقایدی نهفته است. از اینگونه اشخاص که آقای دکتر متین دفتري را فقط بعنوان یک فرد تحصیل کرده و دانشمند و دکتر در حقوق می‌شناسند و از سوابق اعمال و احوال عقاید و نظریات سیاسی ایشان بی‌اطلاعند در خارج از مجلس شورای ملی نیز هستند و مخصوصاً عده از محصلین دانشکده حقوق که آقای دکتر با جدیت تمام سعی دارند که آنها را به طرف خود جلب نموده و افکار و عقاید خود را به آنها تلقین نمایند.

بنده به محصلین دانشگاه تهران و مخصوصاً محصلین دانشکده حقوق نهایت احترام را می‌گذارم و مفتخرم که در همین دانشکده حقوق سه سال تحصیل کرده‌ام و عقیده دارم که محصلین دانشگاه نه فقط باید در مسائل سیاسی و اجتماعی مباحثه و مذاکره نمایند بلکه باید صاحب عقیده و نظریه سیاسی هم باشند ولی ناگزیر از ذکر این حقیقت می‌باشم که آقای دکتر متین دفتري با استفاده از کرسی دانشگاه سعی دارند که با خوش‌بینانی و شیرین‌زبانی عده از محصلین دانشکده حقوق را که در دوران کار و زمامداری ایشان طفل بوده‌اند و حتی در آن ایام هم ایشان را نمی‌توانسته‌اند به طرف خود متمایل نمایند از اینجهت بسیار امیدوارم که با تشریح و توضیح سوابق احوال و اعمال و طرز انتخاب آقای دکتر متین دفتري اذهان ساده و بی‌آلایش عده از محصلین دانشگاه نیز روشن گردد و موفق گردم در عین ایفاء یک وظیفه پارلمانی یک خدمت اجتماعی نیز انجام دهم. با عرض این مقدمه از عموم نمایندگان محترم حتی کسانی که در زمره موافقین آقای دکتر متین دفتري می‌باشند تمنی دارم که با کمال آرامش و بردباری عرایض من را اگر چه قدری هم طولانی و ملال‌انگیز شود بشنوند و در آن تأمل نمایند و سپس هر رأیی را که وجدانشان بر ایشان تحمیل کرد مثبت یا منفی اظهار کنند و متوجه باشند که مجلس شورای ملی وقتی به بحث در اعتبارنامه و کیلی می‌پردازد شبیه یک محکمه می‌گردد که در آن معترض بمنزله مدعی یا مدعی‌العموم و معترض علیه بمنزله متهم و نمایندگان به منزله قضات و هیئت منصفه می‌باشند اساس قضاوت عادلانه این

است که قضات و هیئت منصفه شخصاً بیطرف باشند و رأی خود را فقط به دلایل یک طرف و مدافعات طرف دیگر متکی نمایند و پس از استماع اظهارات طرفین آنچه را که حق و قانون مقتضی است حکم کنند.

اعتراض به نمایندگی یک وکیل اصولاً از دو جهت مختلف ممکن است باشد یکی از جهت سوء جریان انتخابات قطع نظر از صلاحیت شخصی وکیل و دیگر از جهت صلاحیت شخصی قطع نظر از جریان انتخابات و صلاحیت شخصی نیز دارای جهات مختلفی است که از یک یا چند جهت ممکن است اعتراض شود. در مقدمه عرایضم گفتم که اگر به جریان انتخابات مشکین شهر کوچکترین اعتراضی هم متوجه نبود باز از نظر صلاحیت شخصی به اعتبارنامه آقای دکتر متین دفتری اعتراض می‌کردم ولی متأسفانه یا خوشبختانه سوء جریان انتخابات مشکین شهر به حدی است که در تمام مملکت نه فقط در این دوره بلکه در همه ادوار کم نظیر و یا اصلاً بی نظیر می‌باشد بنابراین جریان غیر قانونی انتخابات مشکین شهر را قبل از تشریح جهات عدم صلاحیت بعرض نمایندگان محترم می‌رسانم.

جریان انتخابات مشکین شهر و چگونگی انتخاب آقای دکتر متین دفتری از آن حوزه، آقای دکتر متین دفتری که برای تجدید حیات سیاسی خود چنین تشخیص داده‌اند که در اولین مرحله باید به‌عنوان نمایندگی به مجلس شورای ملی راه یابند به فکر افتادند که خود را به یکی از ولایات ایران تحمیل نمایند و با اینکه ظاهراً هیچگونه مناسبتی بین ایشان و مشکین شهر و اهالی آن قسمت وجود ندارد و حتی الآن بنده تردید دارم که آیا آقای دکتر متین دفتری مشکین شهر را دیده‌اند یا نه و یا اساساً محل آن را در روی نقشه می‌شناسند یا خیر (یمین اسفندیاری — در نقشه هم نمی‌شناسند؟) (خنده حضار) چه عرض کنم. معذک موجبات و عللی آماده شده بود که ایشان آن حوزه را از هر حوزه دیگر برای امکان موفقیت خود مساعدتر تشخیص دادند و جریان امور هم حسن تشخیص ایشان را در این باره تأیید کرد عامل اساسی و اصلی انتخابات آقای دکتر متین دفتری از مشکین شهر فرماندهان تیپ اردبیل مخصوصاً آقای سرهنگ اخوی معاون تیپ اردبیل می‌باشد. آقای سرهنگ اخوی برادر آقای محمد اخوی عضو وزارت دارائی است. این آقای محمد اخوی یکی از اطرافیان و دوستان بسیار نزدیک و صمیمی آقای دکتر متین دفتری است و بواسطه عملیاتی که در انتخابات دوره چهاردهم در لواسانات نمود

کسب شهرت کرد و تفصیل آن از بحث فعلی ما خارج است. آقای محمد اخوی واسطه مناسبات آقای دکتر متین‌دفتری و برادر خود سرهنگ اخوی بود و سبب شد که سرهنگ اخوی را مصمم نماید که به هر شکل هست آقای متین‌دفتری را به نمایندگی مشکین شهر تعیین کند و سرهنگ اخوی به‌نوبه خود دو افسر جزء دیگر را که یکی سرگرد ماکوئی مرزبان مغان و دیگری سروان منصوری است برای اداره عملیات مربوطه تعیین نمود.

به این ترتیب قبل از شروع انتخابات آقای محمد اخوی با تهیه لوازم کافی به اردبیل می‌رود که با برادرش سرهنگ اخوی عملیات انتخابات آقای متین‌دفتری را اداره کند اولین اقدام این بوده است که عریضه به نام رؤسای ایلات شاهسون تهیه می‌کنند مبنی بر این که آقای دکتر متین‌دفتری کاندید ماست و همچنین تلگرافی هم بنام رؤسای ایلات برای مخابره به آقای دفتری تهیه می‌کنند که شما کاندید ما هستید و چون تمام امور مربوط به ایلات شاهسون با تیپ اردبیل است اشخاصی را که به نام ایشان عریضه و تلگراف تهیه شده بود تهدید می‌کنند که تکذیب نمایند و حتی سرگرد ماکوئی مرزبان مغان محل مأموریت خود را ترک کرده و چند نفر را به نام رؤسای شاهسون با خود به رشت می‌آورد که از آنجا تلگراف تهیه شده را مخابره نمایند در حالی که ممکن بود از آنجا و یا اردبیل یا آستارا مخابره نمایند روزی که قرار بوده است انجمن انتخابات مشکین شهر تشکیل شود هفت نفر از رؤسای ایل شاهسون را که برای تشکیل انجمن دعوت کرده بودند به تیپ احضار می‌کنند و به آنها می‌گویند که در انجمن حاضر نشوند و آنها را به پرونده‌سازی تهدید می‌نمایند و البته اگر آقایان استحضار داشته باشند که فعلاً در آن نقاط چه وسیله مناسبی برای دوسیه‌سازی موجود است به اهمیت این تهدید پی خواهند برد محمدزاده بخشدار مشکین شهر که بعد از دستور انتخابات به سمت بخشداری مشکین شهر تعیین شده بود چون قبل از محمدزاده دهقان بخشدار بوده است و ایشان را تغییر می‌دهند و محمدزاده را بخشدار می‌کنند در مقابل قدرت و نفوذ تیپ اردبیل تسلیم می‌شود و کاملاً خود را در اختیار سرهنگ اخوی می‌گذارد بطوری که مطابق تلگرافهای موجود در پرونده امر به دستورات فرماندار اردبیل و حتی اوامر استاندار آذربایجان و وزارت کشور اعتنا ننماید و با اینکه مکرر از طرف وزارت کشور و استاندار دستور داده شده بود که قبل از ورود بازرس انتخابات را شروع ننماید به دستورات اعتنا نمی‌کند و در نتیجه شکایت زیاد مردم انتخابات یکبار توقیف می‌گردد.

برای جلوگیری از فعالیت کاندیدهای محلی و مرعوب نمودن اهالی روز قبل از تشکیل انجمن نظار عده را از جمله آقای شیخ هاشم حائری مجتهد معروف مشکین شهر و آقای ابوالفضل اسکندری از معتمدین محلی که برای تشکیل انجمن نظارت دعوت شده بود به نام همکاری با متجاسرین توقیف کردند و تحت الحفظ به اردبیل فرستادند و در اردبیل این دو مرد محترم را با نظامی و سرنیزه در خیابانها گردانند و آبرو و حیثیت ایشان را از بین بردند و آقای حائری را از آخر خرداد ماه تا اواسط تیر در توقیف نگاه داشتند و به این ترتیب تمام مخالفین را مرعوب ساختند و به اسکندری آنقدر فشار آوردند تا تسلیم شد و به این شرط آزاد گردید که به وظیفه خود آشنا باشد غیر از این دو نفر عده دیگری را نیز حبس کردند از جمله سید کریم رئیس سادات زارنجی و شیخ سعید و غیره.

بعد از تشکیل انجمن بخشدار برخلاف دستور صریح وزارت کشور و امر استانداری آذربایجان و به دستور سرهنگ اخوی آگهی منتشر می نماید که از صبح دهم تیر ماه تا آخر روز ۱۴ تیر ماه ۲۶ در خیابو و پنج حوزه فرعی شروع به توزیع تعرفه و اخذ آراء خواهد شد.

سرهنگ اخوی و محمد اخوی و سرگرد ماکوئی و سروان منصوری و ایادی دیگرشان هر کدام یک قسمت را عهده دار می شوند و با تهدید و تطمیع شروع به کار می نمایند و در اغلب نقاط اساساً کسی را برای رأی دادن نیاورده اند و خودشان صندوقها را پر کرده اند و یکی صندوق مغان است که سرگرد ماکوئی به اتفاق فضل الله بیک شاهسون به مغان رفته اند در موقعی که اساساً ایلات شاهسون در ییلاق بوده اند و در مغان کسی نبوده آقایان نمایندگان آذربایجان می دانند که مغان جائیست سی فرسخ در سی فرسخ و این ممکن نیست که تمام اهالی مغان بیایند در ظرف دو سه روز چندین هزار رأی در صندوق بریزند و فضل الله بیک در ازاء این خدمت موفق شده است که چندین قبضه تفنگ بگیرد در نتیجه چنین انتخاباتی از ۱۱۰۸۷ رأی که در صندوقها ریخته شده بوده ۱۱۰۱۵ رأی بنام دکتر متین دفتری بوده و کاندیدهای محلی مشکین شهر که دارای معروفیت محلی و هر کدام دارای چند رأی بیشتر نبوده اند یعنی آقای صفی نیا ۱۱ رأی و آقای سید ابوالفتح علوی ۷ رأی داشته اند این بود اجمال جریان انتخابات مشکین شهر که از خارج بعرض آقایان نمایندگان رساندم و مدارک اثبات این جریان علاوه بر اطلاع

تمام مطلعین و اهالی استان آذربایجان مندرجات جرائد مرکز و آذربایجان است و دیگر تلگرافاتی است که بین وزارت کشور و استانداری آذربایجان و مأمورین دیگر مخابره شده و شکایات تلگرافی مردم و اصل آنها تماماً در پرونده انتخاباتی عیناً موجود است و اگرچه ممکن نیست که من تمام مندرجات جراید و یا متن تمام تلگرافات را در اینجا بخوانم ولی برای اثبات موضوع از هر کدام چند نمونه نقل می‌کنم.

عرض کنم بطوری که آقایان مستحضر شدند بخشدار مشکین‌شهر که آقای محمدزاده بوده اساساً اعتنائی به دستورات استاندار آذربایجان نداشته و همین‌طور به دستور وزارت کشور، ایشان تحت امر سرهنگ اخوی انجام وظیفه می‌کردند و بهترین دلیل این اظهار تلگرافی هست که در پرونده هست، با این که آقایان می‌دانند اگر چه از نظر مقررات قانون بازرسی لازم نیست که در انتخابات باشد ولی چون وزارت کشور مکرر در مکرر دستور داده بود که بدون ورود بازرس انتخابات را شروع نکنند و آقای منصورالملک استاندار آذربایجان هم دستور داده بودند که بدون آمدن بازرس انتخابات را شروع نکنند ولی یک بخشداری برخلاف امر استاندار و برخلاف امر وزارت کشور انتخابات را شروع می‌کند، حالا تصور می‌فرمائید که در تحت چه شرایطی بخشدار این عمل را کرده است تلگراف بخشدار را که به وزات کشور کرده است می‌خوانم. وزارت کشور انتخابات پیرو ۶۶۹/۵۹ طبق آگهی منتشره از صبح دهم تا آخر روز ۱۴/۴/۲۶ در خیاو و پنج حوزه‌های فرعی شروع به توزیع تعرفه و اخذ آراء خواهد شد، محمدزاده بخشدار بدون اطلاع به استاندار مستقیماً شروع انتخابات را به وزارت کشور اطلاع داده است و بدون حضور بازرس و برخلاف دستور صریح وزارت کشور و استانداری اقدام می‌نماید دلیل روشن اظهارات بنده تلگرافی است که آقای منصورالملک می‌کند و آقایان می‌دانید که منصورالملک یک استاندار با تدبیر مقتدری است چطور ممکن است که یک بخشدار مشکین‌شهر به دستورات استاندار توجه نکند. تلگرافی است که آقای منصورالملک بطور رمز به وزارت کشور می‌کند، که عیناً قرائت می‌شود:

تلگراف از تبریز به تاریخ ۱۱-۴-۲۶

فوری — وزارت کشور — عمل انتخابات مشکین‌شهر بواسطه پاره پیش آمدها دچار سوء جریان و اختلال گردیده و از طرفی مطابق دستور وزارتخانه جریان انتخابات به بخشدار بدون نظارت فرماندار رجوع گردیده که با حضور بازرسی که اعزام فرمایند انجام نماید از

طرف دیگر هنوز آقای منتظم از سندیج نیامده که برای نظارت انتخابات به مشکین شهر برود و بخشدار آنجا بدون انتظار ورود بازرس در جریان انداختن انتخابات اقدام حتی به تلگراف استانداری ترتیب اثر نداده چون با شکایاتی که هست و با تصدی بخشدار به تنهایی نمی‌توان اطمینان به صحت جریان داشت به بخشدار تذکر تلگرافی داده شد که رونوشت آن را طی شماره ۱۴۵۶ ملاحظه فرموده‌اید و در اینصورت یا اقدام استانداری را تلگرافاً تأیید و یا صریحاً اشعار فرمایند تا عمل انتخابات فقط با تصدی بخشدار انجام گردد بهر حال خواهشمندم مطلب را روشن تکلیف را فوراً معلوم فرمائید این تلگراف منصورالملک موقعی بوده است که بخشدار بدون آمدن بازرس خودش انتخابات را شروع کرده است و مردم به تلگرافخانه آمده بودند - و تلگراف دیگری که استاندار مخابره کرده عیناً قرائت می‌نمایم:

#### تلگراف از تبریز به تهران ۱۱-۴-۲۶

فوری خیابو آقای محمدزاده بخشدار ۸۲۴ رونوشت طهران وزارت کشور مطابق دستور وزارت کشور عمل انتخابات در هر حوزه انتخابی باید با حضور و نظارت بازرس مخصوص باشد با اینکه اعزام بازرس به شما تلگرافاً اعلام و اخطار شده بود که تا ورود بازرس از اقدام خودداری نمائید وصول گزارش تلگرافی شماره بالا موجب تعجب و حاکی از تخلف شما از مقررات است ۱۱۴۵۶.

منصور

و همچنین تلگرافی که در تاریخ ۲۶/۴/۹ یعنی قبل از شروع انتخابات منصورالملک به وزیر کشور مخابره کرده ذیلاً قرائت می‌شود.

#### از تبریز به تهران ۹-۴-۲۶

وزیر کشور ۵۱۷ در ساعت هفت نهم تیر ماه رسید چون با پیش آمدهائی که شده و اظهارات طوایف شاهسون که در انتخابات شرکت نمی‌کنند نمی‌توان اطمینان به صحت جریان انتخابات بوسیله بخشداری داشت بطوریکه در تلگراف قبل اشاره فرموده‌اید به آقای منتظم امروز صبح تلگراف نمودم برای بازرسی نیابند و به محل بروند به بخش داری خیابو الآن تلگراف فوری شد که با تحصیل موافقت انجمن تاریخ اخذ آراء را به تاخیر

بیندازند که بازرس وارد شود رسیدگی های لازم را به عمل بیاورد بعد کار به جریان افتد

۱۷۲۳

منصور

این تلگراف دلیل عدم اعتماد استاندار به بخشدار خیاو است.

باز هم تلگراف استاندار— از تبریز به تهران

وزارت کشور در تبریز کارمندی که کافی برای مأموریت بازرسی انتخابات خیاو باشد فعلاً موجود نیست و چند نفری که به اختیار استانداری بوده اند همه در نقاطی که انتخابات در جریان است مشغول باشند چون قرائت آراء انتخابات کردستان خاتمه یافته آقای منتظم می توانند در ظرف چند روز حرکت کنند بنابراین متمنی است همینطور به ایشان دستور صادر فرمائید.

منصور

اینهم تلگرافی است که بخشدار به منصورالملک می کند و می گوید آقا شما نمی فهمید بازرس لازم نیست و بخشدار نه تابع وزارت کشور بوده و نه تابع استاندار و فرماندار و فقط تابع آقای سرهنگ اخوی بوده است.

از خیاو به تهران ۲۶/۴/۱۷

وزارت کشور کپی استانداری کپی اردبیل و فرمانداری پیرو ۹۱۴ انجمن نظارت مرکزی ضمن ۴۶ اطلاع می دهد نظر به اینکه ماه رمضان در پیش است تاکنون بازرس نیامده و بعلاوه دخالت بازرس را در امر انتخابات قانونی ندانست و از لحاظ اینکه بعضی از انجمنهای فرعی بواسطه دوری مسافت در موقع معین از تعطیل انجمن مرکزی استحضار پیدا کرده کار خود را خاتمه و همچنین رعایا از قراء اطراف در انجمن ها مجتمع و بلا تکلیف مانده تعطیل انجمن را بیش از این غیر قانونی و جائز ندانسته تصمیم گرفته یعنی بخشدار می گوید که تصمیم گرفته اند که این کار را بکنند شما می خواهید بازرس بفرستید یا نفرستید که از روز شنبه ۲۶/۴/۱۰ شروع به اخذ بقیه آراء نمایند این تصمیم را به انجمن های فرعی نیز اعلام داشته و مراتب بدین وسیله معروض و استدعای تسریع اعزام بازرس را دارد.

محمدزاده

در دوسیه پیش از چندین فقره تلگراف است که در تلگرافات حکایت می کند از این

که آقای منصورالملک اظهار نگرانی کرده از بخشدار که آقا این بخشدار به دستورات گوش نمی‌کند یک بازرس مورد اعتماد بفرستید از تهران، شما خودتان از آنجا بازرس بفرستید و در این ضمن هم بخشدار کار خودش را بکند آقایان ملاحظه بفرمائید بعد از این که آورده شده معاون دفتر استانداری آقای منصورالملک صفا که یک مأمور عاری بوده ایشان را فرستاده‌اند آنجا بعد از این که ایشان را فرستادند باز جریان بدتر شده است و آقای منصورالملک بعد از رفتن منصور صفا بازرس انتخابات به خیابان در نتیجه شکایت اهالی این تلگراف را مخابره می‌کند.

از تبریز به تهران

تاریخ اصل ۲۵-۴-۲۶

بخشداری خیابان اردبیل آقای صفا بازرس تهران وزارت کشور نظر به اینکه شکایاتی که به جریان انتخابات خیابان به مقامات مرکز رسیده است رسیدگی آن در حدود قانون لازم است چنین شد که در جریان انتخابات دست نگاهداشته شود تکلیف معین گردد بنابراین مراتب را ابلاغ می‌فرمایند که به همین حال تأمل نموده منتظر اقدامات بعدی رسیدگی باشند.

منصور

ولی این تلگراف فایده نداشته برای اینکه تاریخ آن ۲۵ بوده و آقای منصور صفا تا وارد شدن شروع کردند و کار خودشان را انجام دادند در نتیجه ۲۵ که این تلگراف مخابره شده مشغول خواندن آراء بوده‌اند این تلگراف حاکی از جریان قانونی انتخابات و عدم اطمینان منصورالملک به بازرس و بخشدار است یک مطلب دیگری که خیلی قابل توجه است و برای اینکه آقایان به این دوسیه وارد بشوند و بدانند که بنده حرف بدون مآخذ نمی‌زنم خواهش می‌کنم به گزارش مورخه ۶-۵-۲۶ شماره ۴۷۱۸ محرمانه مستقیم شهربانی توجه بفرمایند این گزارش کاملاً ارتباط سرهنگ اخوی را با دکتر متین‌دفتری روشن می‌نماید و سرهنگ اخوی را طرفدار متین‌دفتری معرفی می‌نماید و ثابت می‌کند که کاندید آقای سرهنگ اخوی آقای متین‌دفتری است و از ایشان حمایت می‌کند و عین گزارش شهربانی در پرونده انتخابات آقای دکتر متین‌دفتری هست و می‌رساند که توی صندوقها ۶۰۰۰ رأی ریخته شده بوده چون علاقه داشته‌اند پیش از این که بازرس بیاید کار تمام شود و بعد از ۴ روز دیگری که از بیستم به بعد است ۵۰۰۰ رأی ریخته شده که



اگر آقایان ملاحظه بفرمایند در خیابو و ۵ حوزه فرعی که عبارت از ارسق — پيله سوار — مشکین غربی — مشکین شرقی و انگوت است قبل از آمدن بازرس در حدود ۶۰۰۰ رأی به صندوق‌ها ریخته شده بوده معلوم می‌شود با بازرسی که معاون دفتر استانداری بوده می‌سازند و تحت تأثیر آقای سرهنگ اخوی عملیات خودشان را انجام می‌دهند و تلگرافات زیادی در پرونده هست که بنده فعلاً خواندن آنها را جایز نمی‌دانم، تلگرافات و نامه‌های شکایت در پرونده خیلی زیاد است و شکایات اهالی از این است که آقای سرهنگ اخوی و آقای محمد اخوی در انتخابات مداخله می‌کنند. و تلگرافی است از رؤسای ایلات شاهسون، تمام رؤسای ایلات شاهسون به تلگرافخانه آمده و متحصن شده و شکایت کرده‌اند از این آقایان و این تلگرافات در پرونده هست بنابراین آقایان ملاحظه فرمودند که جریان انتخابات مشکین شهر کاملاً برخلاف قانون بوده است این موضوع تلگرافات بود که در پرونده امر مضبوط است و از خواندن همه آنها خودداری می‌شود موضوع دیگری که قابل توجه است موضوع جرائم آذربایجان است آقایان می‌دانند که در آذربایجان چند روزنامه است که فعلاً هم منتشر می‌شود و مدیران این روزنامه‌ها کاملاً مورد توجه اهالی آذربایجان می‌باشند از جمله در روزنامه اختر شمال در شماره ۲۴۳ می‌نویسد روزی نیست که صدها ورق تلگراف از شهرستانها و مخصوصاً از مشکین شهر نرسد و از مداخله غیرقانونی مأمورین دولت اظهار شکوه و تظلم نمایند از قرار اطلاعی که از این محل می‌رسد گویا بعضی از افسران آرتش هم در تحمیل دوستان خود کوشش می‌کنند ما هرچه فکر می‌کنیم نمی‌فهمیم که آقای متین‌دفتری به چه مناسبت می‌خواهند نماینده مشکین شهر بشوند اگر یک کار بی‌قاعدۀ ای در یکی از شهرستانها صورت گرفته نباید دیگ طمع ایشان بجوش آید و این کار بی‌قاعدۀ دوباره تکرار شود عجب‌تر اینکه تلگرافی به امضاء مجهول یا بهتر بگوئیم مجهول در یکی از جرائم مرکز ملاحظه نمودم که در آن تلگراف آقای صفی‌نیا بیگانه و آقای متین‌دفتری کاندید واقعی اهالی قلمداد شده است ما آقای دکتر متین‌دفتری را کاملاً نمی‌شناسیم و اصولاً به شهرت و شخصیت اشخاص توجهی نداریم ما بیشتر در اعمال و آثار اشخاص دقت می‌کنیم آقای متین‌دفتری چه در دوره وزارت دادگستری و چه در دوره رئیس الوزرائی خود، هیچگونه لیاقتی از خود نشان نداد این قبیل غلط‌های مشهور در مملکت ما زیاد است دکتر یا استاد بودن هم لازم‌اش این نیست که به زور سرنیزه حقوق اهالی یک شهرستان را پایمال نمایند

آقایان می‌دانند که مدیر روزنامه اختر شمال آقای سیدباقر کروی از آزادیخواهان و مورد احترام اهالی آذربایجان می‌باشد در سرمقاله‌های عدیده در روزنامه اختر شمال وضعیت انتخابات مشکین شهر را تشریح کرده‌اند که با تطبیق با تلگرافات و جریان انتخابات مشکین شهر آقایان کاملاً از جریان مستحضر می‌شوند اختر شمال چاپ تبریز در شماره ۲۳۸ تحت عنوان مداخله در انتخابات مشکین شهر می‌نویسد: به قرار خبری که از مشکین شهر رسیده در موضوع انتخابات مشکین شهر دسایس شدیدی شده و بعضی از مأمورین رؤسای شاهسون را خواسته و گفته‌اند باید به آقای متین‌دفتری رأی بدهید ما نمی‌دانیم آقای متین‌دفتری از کجا این علاقه را به آذربایجان پیدا کرده‌اند. آذربایجان کجا و ایشان کجا. و اگر هم می‌خواهند وکیل شاهسون شوند چرا به این صفحات تشریف نمی‌آورند تا با موکلین خود آشنا شوند چرا نماینده ایشان بجای دادن کنفرانس و دعوت کردن به انتخاب ایشان به زور متوسل می‌شوند روزنامه شاهین که به مدیریت آقازاده که از آزادیخواهان می‌باشد و در تبریز منتشر می‌گردد، در شماره ۳۷ مورخه ۲۵ تیر ماه ۲۶ می‌نویسد، آقای سرهنگ اخوی معاون تپ اردبیل رسماً در انتخابات اردبیل و مشکین شهر دخالت کرده و می‌خواهد با زور و تهدید دکتتر متین‌دفتری را به مردم تحمیل کند شاهسون‌ها علاقه فوق‌العاده دارند بر اینکه آقای صفی‌نیا را در مشکین شهر برای نمایندگی دوره ۱۵ مجلس شورای ملی انتخاب نمایند ولی متأسفانه زور سرنیزه و دخالت‌های غیرقانونی آقای سرهنگ اخوی مانع پیشرفت مقاصد شاهسون‌ها می‌باشد هر کس به آقای دکتتر متین‌دفتری رأی نمی‌دهد با عناوین مختلفه دستگیر و توقیف می‌شود یک عده از سران شاهسون را با یک نفر مجتهد محترمی که به دکتتر متین‌دفتری رأی نمی‌دهند توقیف کرده‌اند نمی‌دانیم این خلاف قانونها تا کی در کشور ما رواج خواهد داشت.

روزنامه کسری چاپ تهران در شماره ۴۱۱ مورخه ۱۴ تیرماه تحت عنوان خائنین و مسئولین حقیقی ایران را بشناسید شرحی در باب انتخابات مشکین شهر و آقای دکتتر متین‌دفتری می‌نویسد که از خواندن آن صرفنظر می‌شود.

روزنامه ستاره چاپ تهران در شماره ۲۶۴۷ مورخه ۲۵ تیرماه ۲۶ تلگراف اعتراض آمیز کلیه مدیران جراید آذربایجان را به انتخابات مشکین شهر درج نموده است که از خواندن عین تلگراف صرفنظر می‌شود، همچنین روزنامه اختر شمال در شماره ۲۴۵

مورخه ۲۳ تیرماه تحت عنوان باز هم کشمکش انتخابات شرح مفصلی می‌نویسد که مبنی بر مداخله مأمورین ارتش در انتخابات مشکین شهر است و از خواندن آن هم نیز صرف‌نظر می‌نمایم. (اقبال — آقا آنجا چند کاندید داشتند) خوب شد فرمودید بنده یادم آمد آنجا سه کاندید داشتند یکی آقای رضا صفی‌نیا که از هالی آذربایجان و از خانواده‌های بسیار معروف آذربایجانی است و یکی هم آقای سید ابوالفتح علوی و دیگری آقای رشیدالملک نویانی که آقایان هم از معارف آذربایجان هستند (اقبال — پس با آقای دکتر متین‌دفتری چهار نفر می‌شوند) بلی عرض کنم که این ۳ نفر هر کدام چند رأی بیشتر نداشته‌اند چون مبارزه انتخاباتی کاملی در آنجا بوده است.

در روزنامه اخترشمال در شماره ۲۴۵ مورخه ۲۳ تیر ۲۶ شرحی می‌نویسد تحت عنوان باز هم کشمکش انتخابات باز هم مداخله مأمورین باز هم بگیر و ببند معتمدین محل باز هم تحمیل متین‌دفتری این بی‌عدالتی‌ها تا کی و تا چند ادامه خواهد داشت ما هر چه می‌گوئیم هر چه می‌نویسیم این آقایان عزیزان بی‌جهت ابداً به روی بزرگواری خود نمی‌آورند و از قدرت دولت بر علیه آزادی بر علیه قانون بر علیه افکار عمومی سوء استفاده می‌کنند آن دست‌هایی که با خون جگر ملت اعاشه و تقویت می‌شدند عوض اینکه از سرحد عراق تا سرحد شوروی گریبان ملامصطفی بارزانی را گرفته تسلیم دادگاه نمایند برای تحمیل متین‌دفتری در مشکین شهر یخه بیچاره مجتهد محل و یکنفر از معتمدین را چسبیده از مشکین شهر تبعید و مجبوره اقامت در اردبیل می‌نمایند... شما یقین بفرمائید اگر با این زور و قلدری موفق هم بشوید هر گاه نمایندگان آذربایجانی آذربایجان رگ آذربایجانی‌گری داشته باشند تا اعتبارنامه‌های قلبی شما را که با زور سرنیزه و دسیسه و نیرنگ انتخاب شده‌اید رد نمایند از پای نخواهند نشست و همینطور مقالات مفصل دیگری نیز در جراید آذربایجان درج شده که بنده نمی‌خوانم و نمی‌خواهم اسباب تصدیع آقایان بشوم (حاذقی — خیلی ممنونیم) این سرمقاله‌ها و مندرجات جراید و تلگرافات کاملاً حکایت دارد از دخالت آقای سرهنگ اخوی و تیپ اردبیل در انتخابات مشکین شهر.

بعضی از نمایندگان — اکثریت نیست.

رئیس — بفرمائید آقا.

نراقی — صلاحیت شخصی آقای دکتر متین‌دفتری پس از تشریح جریان انتخابات

مشکین شهر اینک به بیان اعتراضاتم بر صلاحیت شخصی آقای دکتر متین دفتری می پردازم (قبادیان - آقای نراقی آقای دکتر مورد احترام همه ما هستند خواهش می کنم که این فرمایشات را نفرمائید) اعتراض من به صلاحیت شخصی آقای متین دفتری از جهات مختلف است برای اینکه اعتراضات من بر جهات مختلف صلاحیت ایشان به قدر امکان مرتب باشد قبلاً مختصری از تاریخچه اشتغالات دولتی آقای دکتر را بعرض می رسانم:

تا حدی که بنده اطلاع دارم و البته ممکن است خالی از اشتباه نباشد آقای دکتر متین دفتری در سال ۱۲۷۵ متولد و در سال ۱۲۹۳ وارد خدمت وزارت خارجه شده و تا سال ۱۳۰۶ یعنی وقتی که داور وزیر عدلیه شده در وزارت خارجه کار کرده و آخرین سمت ایشان در وزارت خارجه ریاست اداره عهود و جامعه ملل بوده است در سال ۱۳۰۶ به عدلیه منتقل شده و به قضاوت مشغول بوده و در سال ۱۳۰۸ به خرج دولت برای مطالعات به اروپا رفته و در اواخر ۱۳۱۰ مراجعت نموده اند از بهمن ۱۳۱۰ تا مهر ۱۳۱۵ مدارج مدیر کلی و معاونت و کفالت وزارت دادگستری را پیموده و از مهر ۱۳۱۵ تا آبان ۱۳۱۸ وزیر دادگستری بوده و از آبان ۱۳۱۸ یعنی در ۴۳ سالگی به مقام ریاست وزرائی رسیده و تا تیر ماه ۱۳۱۹ در این مقام باقی بوده اند.

بطوریکه آقایان نمایندگان از این بیوگرافی مختصر ملاحظه می فرمایند سرعتی که آقای دکتر در ارتقاء به مقامات عالیه دولتی و سیاسی داشته اند در تاریخ اخیر ایران بی نظیر است و هیچکس را نمی توانیم در آن دوره نشان بدهیم که در ظرف مدتی کمتر از دوازده سال از عضویت وزارت خارجه به مقام ریاست وزرائی رسیده باشد (برزین - این لیاقتش است آقا) صحیح است بنده تعریف می کنم بنابراین اولین سؤالی که به ذهن هر کس خطور می کند این است که علت این ترقیات سریع آقای دکتر چه بوده. من اعتراف می کنم که آقای دکتر متین دفتری برای تشخیص طرق ترقی و پیشرفت در شرایط و اوضاع روز استعداد فوق العاده نشان داده اند ولی علت اساسی پیشرفتهای ایشان شرایط و وسائل بوده است که تشخیص داده و بکار برده اند.

آقای دکتر کاملاً تشخیص داده بودند که در شرایط و اوضاع روز مهمترین قدرت داخلی تشکیلات شهربانی است یعنی همان شهربانی که آقای دکتر در نطق هشتم دیماه خود آن را محکوم نموده و تمام تقصیرات را به عهده آن نهاده اند.

آقای دکتر در نطق هشتم دیماه خود در مجلس چنین وانمود کردند که عدلیه قبل از ۱۳۰۶ هیچ بوده و هرچه هست از آن تاریخ به بعد و مخصوصاً در دوره تصدی ایشان ایجاد شده است بنده با اعتراف به نواقص زیادی که در عدلیه قدیم بوده صریحاً ادعا می‌کنم که آن عدلیه با همه نواقص از حیث کیفیت و مخصوصاً از لحاظ استقلال آن و مقاومت قضات در مقابل زور و اعمال نفوذ مقامات دولتی و قوه مجریه بر عدلیه بعد از تشکیلات داور و بالاخص بر عدلیه دوران آقای متین‌دفتری بسیار رجحان داشته است و در عدلیه جدید اگرچه از نظر کمیت ترقیاتی نموده و تشکیلات آن توسعه یافته و بسیاری قوانین جدید وضع شده ولی از نظر کیفیت یعنی مفهوم حقیقی قضاوت و عدالت نه فقط پیشرفتی نکرده بلکه نسبت به سابق بسیار انحطاط پیدا کرده است در همان عدلیه سابق که بنظر آقای دکتر هیچ بوده اشخاصی مانند مرحوم میرزا طاهر تنکابنی — آقا سید حبیب و شیخ علی نوری حکمی — شمس‌العلماء گرکانی — حاج سید محمد فاطمی — فاضل خلخالی — حاج سید نصرالله — حاج شیخ اسمعیل — آقا حسین همدانی — میرزا مهدی آشتیانی — میرزا محمد گلپایگانی — جهانشاهی عبده — محمدرضا وجدانی — مرحوم فلسفی قضاوت می‌کرده‌اند و عدلیه جدید در این مدت شخصیت‌های مهم قضائی پرورش نداده و این امر به عقیده من نتیجه مستقیم روش و رژیم بوده است که بر عدلیه حکومت می‌کرده است بالجمله پس از استواری حکومت سابق در ایران دستگاه شهربانی سعی کرد که تشکیلات عدلیه را تحت نفوذ قرار دهد ولی عدلیه کم و بیش مقاومت می‌کرد و به آسانی تسلیم نمی‌شد و حتی گاهی اتفاق می‌افتاد که داور در مقابل فشارهای بی‌حد شهربانی بی‌تاب می‌شد و عکس‌العمل نشان می‌داد ولی شهربانی به هیچوجه حاضر نبود که برای فشارهای خود حدی قائل شود و تسلیم محض عدلیه را خواستار بود در اینموقع آقای دکتر متین‌دفتری برای جلب قدرت شهربانی از فرصت استفاده کرد روابط دقیق با شهربانی برقرار نمود و از همان وقت پایه ترقیات سریع ایشان نهاده شد و شهربانی مرتباً آقای دکتر متین‌دفتری را به جلوراند تا در همان دوره وزارت عدلیه داور به معاونت برگزیده شد پس از داور هم ایشان معاون صدراالاشرف بودند ولی همان موقع شهربانی زمینه وزارت ایشان را آماده می‌کرد و با عرض گزارش‌های گوناگون به ضرر صدراالاشرف که در مقابل شهربانی مقاومت می‌کرد و به نفع آقای دکتر متین‌دفتری بالاخره صدراالاشرف را از وزارت عدلیه طرد کرد و متین‌دفتری را به جای او

نشاندهنده از نظر سیاسی با آقای صدرالاشراف موافقتی ندارم ولی باید عرض کنم که صدرالاشراف در وزارتش جداً در مقابل دستورات شهربانی مقاومت می‌کرد (سزاوار - آقا اینطور هم نفرمائید) و بالاخره روزی که آقای دکتر متین‌دفتری به وزارت عدلیه منصوب شدند در حقیقت روز فتح و فیروزی شهربانی و تسلیم قطعی تشکیلات دادگستری بود و از این تاریخ بود که به سرعت تمام و همه ادارات و محاکم عدلیه از دادسراها و شعب استنطاق، محاکم بدوی و استینافی و حتی دیوان کشور تحت نفوذ اداره شهربانی و بالخصوص اداره سیاسی و آگاهی قرار گرفت و بازار اتهامات توهین به پاسبان و مقاومت در حین انجام وظیفه و اشاعه اکاذیب و اسائه ادب چنان رواج یافت که اگر فی‌المثل یک پاسبان گزارش معمولی بر علیه شخصیت‌های بسیار مهم به اهانت یا مقاومت می‌داد نه فقط هیچ مستنطق و مدعی‌العموم و قاضی جرئت تبرئه آن متهم را نداشت بلکه موظف بودند که جرم او را شدیدتر کنند - هر روز امریه پشت امریه و بخشنامه پشت بخشنامه از مقام وزارت صادر می‌گردید و مدعی‌العموم‌ها و قضات را تهدید می‌کرد که مبادا به چنین متهمینی ارفاق کنند و از اشد مجازات بکاهند برای مثال پرونده آقای هادی اشتری را ذکر می‌کنم هادی اشتری را همه نمایندگان می‌شناسند که از شخصیت‌های خوشنام و مورد احترام این شهر است او مورد اهانت پاسبان واقع شده بود و معذک پاسبان گزارش داده بود که به او اهانت کرده است هادی اشتری در دادسرای تهران مدتی تحت تعقیب بود و دستگاه دادگستری برای تعقیب او اصرار زیادی داشت و هیچ‌نمانده بود که ایشان محکوم شوند و بالاخره رئیس شهربانی ایشان را نجات داد.

دامنه تفسیرماده معروف اشاعه اکاذیب چنان وسعت یافته بود که اگر فی‌المثل کسی می‌گفت در همدان بقدری باران آمده که جاده‌ها گل شده بعنوان اشاعه اکاذیب تعقیب می‌شد و اگر همان روز کس دیگری می‌گفت که در همدان چنان هوا آفتاب است که آدم بی‌پالتوراه می‌رود او نیز بعنوان اشاعه اکاذیب مورد تعقیب قرار می‌گرفت.

عده زیادی مردم بیچاره در زندان‌ها بعنوان اشاعه اکاذیب و اسائه توقیف بودند و عدلیه آقای دکتر آنها را طبق دستور شهربانی محکوم می‌کرد علی‌محمد نام که در کرج بقالی دارد در دادسرای تهران بعنوان اشاعه اکاذیب تحت تعقیب قرار گرفت و در محکمه جنحه محکوم شد زیرا پرونده او حکایت می‌کرد که یکبار در دکانش از بهائنگری حرف زده است و چون از طرف عدلیه نظر شهربانی خواسته شد معلوم گردید که نظری به

محکومیت او نبود و بنابراین در استیناف تبرئه گردید.

اگر بخواهیم این قبیل پرونده‌ها را که از دوره آقای متین‌دفتری به بعد در عدلیه تشکیل شده جمع کنم شاید از ۱۰ هزار متجاوز شود و محال است که من بتوانم در اینجا همه آنها را مطرح کنیم با این ترتیب بسیار تعجب‌آور است که آقای دکتر می‌فرمایند عدلیه پرونده نمی‌ساخت و گناه تمام پرونده‌سازها و جنایات به گردن شهربانی است و این موضوع دخالت شهربانی در عدلیه زمان دکتر در اطرافش کتابها نوشته شده مقالات زیادی نوشته شده و آقای سید محمدباقر حجازی وکیل دانشمند دادگستری در کتاب شرق تاریک صفحه ۱۱۱ می‌نویسد در زمان آقای دکتر دفتری سازمان قضائی تابع تشکیلات شهربانی قرار گرفت و دستگاه اجرای معدلت یک شعبه پلیسی گردید حیثیت یک قاضی عالیمقام به مراتب کمتر از اعتبار یک کارمند جزء اداره آگاهی شده بود دادسرای تهران و دادگاه هر بخشی تابع نظر رئیس شهربانی محل بود در پرونده‌های کیفری بطور کلی نظر و میل اداره آگاهی مؤثر بود.

دادگاهها در هر مورد منتظر اشاره مقامات عالیتر بودند و برای صدور حکم قضائی از دادگاه شهرستان یا استان یک دستور و اشاره تلفنی کافی بود. در امور حقوقی اگر مدعابه زیاد بود. به یقین وزیر عدلیه دخالت داشت و بدون نظر او پرونده‌ای جریان نداشت.»

آقای متین‌دفتری در نطق هشتم دیماه خود از موضوع توقیف قضات عدلیه زنجان دفاع کرده و یا اینکه نگفتند که کار این قضات بالاخره به کجا انجامید فرمودند که نه فقط این کار گناهی نبوده بلکه واقعاً می‌توانم از مفاخر خودم آنرا حساب کنم — قضاتی که در زنجان به امر آقای دکتر توقیف شدند و دست‌بند به آنها زدند آقایان اسلامی و غروی و لاهوتی و رستمی بودند که از قضات خوب عدلیه می‌باشند و بی‌گناهی آنها نیز ثابت گردید.

من به آقای دکتر مژده می‌دهم که هیچکس در افتخار توقیف قضات با ایشان معارضه نخواهد کرد و این افتخار همیشه بلامنازع برای ایشان خواهد ماند و ضمناً ناگزیرم بعرض آقایان نمایندگان محترم برسانم که این تنها افتخار ایشان نیست و از اینگونه افتخارات در دوره تصدی خود بسیار اندوخته‌اند که پاره از آنها از این قرار است:

۱ — آقای دکتر پس از ارتقاء به مقام وزارت قبل از هر چیز سعی کرد که قضات و

مأمورین با شخصیت و استقلال را که ممکن است در مقابل ایشان مقاومت نشان دهند از مقامات حساس از قبیل دادستانها و ریاست محاکم بدایت و استیناف برکنار کند و در این مقامات از اشخاص ضعیف النفس که تابع محض اراده او باشند بگمارد و در مدت محدودی این نقشه را اجراء نمود بطوریکه دیگر تمام مدعی العموم ها و قضات تابع دستورات و اوامر او بودند و اگر احیاناً یک قاضی به اشتباه یا بدون توجه در مسئله بدون کسب دستور قبلی رأی می داد به شدیدترین وجهی تنبیه می شد کما این که در قضیه قدس جورابچی عمل کرد و برای اینکه متهم را که تبرئه و آزاد شده بود دوباره توقیف کند مواد قانون اصول محاکمات جزائی را تغییر داد.

۲ - برای اینکه بیشتر و بهتر تقدیر و سرنوشت قضات را در اختیار خود بگیرد قانون استخدام قضات و قانون تشکیلات را تغییر داده در آن اختیاراتی برای وزیر عدلیه و شورای عالی تحت ریاست خود وضع نمود که عملاً تمام قضات تحت سلطه مستقیم و دائم وزیر باشند و هر آن می توانست هر قاضی را از کار بیکار نماید.

۳ - برای اینکه حق دفاع را از مردم و آزادی دفاع را از وکلای عدلیه سلب کند قانون وکالت را که هنوز یک سال از تصویب آن در وزارت صدرالاشراف نگذشته بود تغییر داد و در قانون وکالت ۱۳۱۵ مواد و مقرراتی به تصویب رساند که سرنوشت و حیثیت وکلای عدلیه تابع میل و اراده او می کرد و به وزیر حق می داد که هر موقع بخواهد بدون هیچ قید و شرطی هر وکیلی را معلق یا ممنوع الوکاله نماید و بنظر بنده مقررات این قانون هم از افتخارات مهم آقای دکتر متین دفتری است و آقای دکتر به استناد همین قانون ۴۲ نفر از وکلای دادگستری را بدون جهت قانونی و برای اینکه از متهم خوب دفاع کرده و یا میل شهربانی را رعایت ننموده بودند ممنوع الوکاله نمود.

در بین این عده بعضی از وکلای معروف و برجسته دادگستری بودند که آقای دکتر آنها را خانه نشین نمود و از جمله شهیدی، ابوالمعالی، سید محمدباقر حجازی، حسین عمید قمی، ابوالفضل کاتوزیان، شیخ رضا ملک، و عده دیگر (دکتر متین دفتری بقیه را هم اسم ببرید) دیگر بنده چه عرض کنم غالب این وکلاء بدستور شهربانی ممنوع الوکاله شدند بنده چون وکیل عدلیه هستم اجازه می خواهم در اطراف قانون وکالت ۱۳۱۵ صحبت کنم ولی خیلی بطور خلاصه عرض می کنم یک قانونی در زمان آقای صدرالاشراف گذشته بود در سال ۱۳۱۴ آقای دکتر متین دفتری آن قانون را گرفتند و دو



سه ماده‌اش را تغییر دادند یعنی: همان قانون وکالت صدرالاشراف را آوردند و چند ماده‌اش را تغییر دادند این تغییراتی که در قانون وکالت ۱۳۱۴ داده شده به عرض آقایان می‌رسانم و در کتاب آئین دادرسی مدنی آقای دکتر متین‌دفتری که بسیار کتاب خوبی است ذکر شده است در این کتاب آقای دکتر توضیح داده‌اند و در صفحه ۲۲۸ کتاب مزبور چنین می‌گویند وزیر دادگستری با مسئولیتی که نسبت به امور قضائی کشور دارد برای اینکه بتواند در صنف وکیل که در حسن جریان امور قضائی بیش از همه عوامل مؤثر است مبنای اخلاقی حسنه و نظم را محکم و استوار نماید در تعقیب انتظامی وکلاء دارای پارهٔ اختیارات قانونی است از اینقرار:

اولاً — وزیر دادگستری می‌تواند به هر وسیله از سوء اعمال و رفتار و تخلفات وکیلی مطلع شود امر به تعقیب انتظامی او بدهد.

ثانیاً — در صورتی که اشتغال وکیل مورد تعقیب به وکالت تا تعیین تکلیف قطعی او منافی با حیثیت وکلاء یا موجب ضرر بر خلاف حقی برای اشخاص باشد وزیر می‌تواند او را از شغل وکالت معلق دارد. (ماده ۷۷ قانون وکالت) همچنین است در مورد وکیلی که بدون عذر موجه از حضور در دادگاه انتظامی یا جواب استیضاح آن استتکاف کرده باشد (ماده ۵۰ قانون وکالت)

ثالثاً — وزیر عدلیه می‌تواند در صورت احراز سوء اعمال و رفتار یا تخلفات وکیلی یکی از مجازاتهای انتظامی تا درجه چهار را درباره او مستقلاً اعمال نماید و رأی وزیر در این موضوع قابل شکایت نیست (ماده ۵۱ قانون وکالت)

رابعاً — وزیر دادگستری می‌تواند در صورتی که رفتار وکیلی موجب اختلال مهمی در جریان امور قضائی حوزه معین باشد او را مادام که موجبات اختلال باقی است از اشتغال به امر وکالت در آن حوزه ممنوع نماید (ماده ۵۳ قانون وکالت)

خامساً — وزیر دادگستری می‌تواند از دادگاه انتظامی بخواهد علاوه بر رسیدگی انتظامی از جهت مختلف به صلاحیت اخلاق و لیاقت علمی وکیل مورد تعقیب رسیدگی نماید. (ماده ۴۸ قانون وکالت) بنابراین آقای دکتر در این قانون وکالت همه چیز وکلاء را سلب کردند یعنی بطور کلی با این قانون وکلاء عدلیه همه شدند تابع آقای دکتر متین‌دفتری در این کار نظر چه بود، نظر این بود که چون وکلای عدلیه در مدافعاتی که می‌کردند، در محاکماتی که می‌کردند در محاکم می‌گفتند که مثلاً متهم تقصیری ندارد

شهربانی فشار آورده است شهربانی هم می‌خواست بگوید آقا این وکیل فضولی کرده اینجور دفاع کرده بایستی این وکیل را ممنوع الوکاله اش کرد راهی که اندیشیدند این راه بود و بعد از آنکه این قانون تصویب شد بلافاصله آقای دکتر متین دفتری ۴۲ نفر از وکلای عدلیه را ممنوع الوکاله نمودند و موجب ممنوعیت این وکلاء را آقایان می‌دانند یا خیر یکمده از این وکلاء در محاکم آمده بودند و از متهمین خوب دفاع کرده بودند از بین این عده بعضی از وکلای معروف و برجسته دادگستری بودند که آقای دکتر آنها را خانه نشین کرد از جمله: ابوالمعالی - شهیدی - کاتوزیان - حسین عمید قمی - رضا ملکی و عده دیگر (یکنفر از نمایندگان - باقی را بخوانید) چشم پیدا می‌کنم می‌خوانم عده‌ای از این وکلاء بعد از ممنوعیت تحت نظر و توقیف بودند و علت این بود که اینها آزادانه در محکمه دفاع کرده بودند محققاً آقای سید محمدباقر حجازی که فقط برای دفاعی که آزادانه در محکمه کرد ایشان را ممنوع الوکاله کردند و آنها را نه فقط ممنوع الوکاله کردند بلکه همه‌شان تحت تعقیب قرار گرفتند و مأمورین آگاهی مزاحمشان بودند بنده برای اینکه اثبات بکنم این موضوع را عرض کنم آقای سیدمحمد حجازی (سزاوار - پرونده منصورالملک) ... نخیر سید محمد باقر حجازی برای اینکه در محاکم همیشه خوب دفاع می‌کرد مورد نظر آقای دکتر متین دفتری نبود این کتاب شرق تاریک آقای سید محمدباقر حجازی است بعد از اینکه ممنوع الوکاله شده بود رفته بود در تجریش و وضعیتش خیلی بد بود در صفحه ۱۱۴ کتاب شرق تاریک می‌گوید «من در روزهای این یادداشت‌ها را تنظیم کردم که در تجریش مجاور کلانتری منزوی بوده و تحت نظر مأمورین آگاهی یا اطلاعات شهربانی بدم و هر آن خطر مزاحمت می‌رفت معه‌ذا وقت خود را مصروف داشتم تا شاید روزی انتشار این نگارشات به جسم مرده این مردم حیاتی دهد. اگر بر خاک لحد من هم باشد گیاه امیدی بروید و نهال برومندی شود تا قلوب افسرده میهن پرستان در پرتو آن نشاطی یابد عرض کنم که یک اصلاح دیگری هم آقای دکتر متین دفتری در قانون وکالت فرمودند در قانون وکالت ۱۳۱۴ آقای صدراشرف پس از کمیسیونهایی که کرده بودند برای قانون وکلا اینطور مقرر شد که خود وکلا هیئت مدیره قانون را انتخاب بکنند ولی آقای دکتر متین دفتری آمدند بموجب قانون وکالت ۱۳۱۵ این قسمت را تصحیح کردند و قانون وکلا را به اختیار وزیر عدلیه گذاشتند یعنی وزیر عدلیه خودش انتخاب بکند آقای دکتر که تحصیل کرده هستند و روشن فکر می‌باشند و دانشجویان هم

انتظار دارند که ایشان آزادیخواه باشند حاضر نشدند وکلای عدلیه که شاید آناموقع  
 عده‌شان ۲۰۰ نفر بیشتر نبود خودشان بیایند هیئت رئیسه‌شان را انتخاب بکنند و در این  
 باره هم استدلال کردند عرض کنم ایشان در کتاب آئین دادرسی مدنی می‌فرمایند در  
 قانون ۱۳۱۴ تعیین هیئت مدیره موکول به انتخاب عمومی وکلاء شده بود این طریقه در  
 اولین قدم اجراء چار و چنجالی راه انداخت که معلوم بود هیئت مدیره که به این ترتیب  
 انتخاب شود با دسته‌بندی‌های مواجه و فلج خواهد شد. ثابت شد که کانون وکلاء باید  
 مدتها مانند اوایل تشکیل کانون در کشور فرانسه با مداخله و نظارت دولت بوجود آمده  
 سیر تکاملی خود را بکند تا بعد مستحق استقلال کامل بشود به این ملاحظات انتخابات  
 عمومی را قانون وکالت ۱۳۱۵ موقوف نموده و تعیین هیئت مدیره کانون را به اختیار  
 وزارت دادگستری گذاشت.

یعنی آقای دکتر استدلال‌شان این است که ۲۰۰ نفر وکیل عدلیه تهران نباید  
 آزادانه هیئت مدیره خودشان را انتخاب بکنند برای این که آقایان که با عدلیه سر و کار  
 دارند مستحضرند که آقایان وکلای عدلیه مکرر به این ماده اعتراض کردند یکسال و نیم  
 پیش در کاخ دادگستری جمع شدند و گفتند دادگستری بایستی هیئت مدیره‌شان را  
 خودشان انتخاب بکنند و مطابق همان قانونی که در ۱۳۱۴ تصویب شده عمل بشود و  
 وزیر عدلیه آقای سپهبدی چون دیدند که وکلا فشار می‌آورند ناچار شدند که این کار را  
 بکنند و وکلاء جمع شدند ۳۶ نفر از بین خود انتخاب کردند و ۱۸ نفر وزیر عدلیه از آن  
 ۳۶ نفر برای هیئت مدیره کانون انتخاب کرد (سزاوار — باز هم خودش انتخاب کرد)  
 آقای دکتر که معتقد به آزادی هستند و معتقدند که رعیت بیسواد باید بیاید رأیش را به  
 آزادی بدهد آن وقت استدلال می‌کنند که وکیل لیسانسیه حقوق حق ندارد هیئت مدیره  
 خودش را انتخاب بکند این هم استدلال ایشان است که در قانون وکالت کردند بنده  
 بحث زیادتر از این را در این خصوص بيمورد می‌دانم.

در اتهامات سیاسی رؤسای محاکم از طرف وزیر علناً به وکلاء ابلاغ می‌کردند که  
 از دفاع مفصل و مؤثر خودداری کنند و در یکی از این محاکمات که دکتر آقایان آزادانه  
 و شرافتمندانه از موکل خود دفاع نمود، مورد تعرض شدید وزارت عدلیه قرار گرفت بطوری  
 که نزدیک بود خود او را بعنوان متهم تحت تعقیب قرار دهند.  
 برای این که شعبه ۳ دیوان کشور یک دستوری را اجرا نکرد فوراً آقای دکتر دستور

انحلال شعبه ۳ دیوان کشور را دادند و ملاحظه بفرمائید که این چه لطمه شدیدی به دستگاه قضائی یک مملکت است که ایشان بیایند و شعبه ۳ دیوان کشور را منحل بکنند برای این که یک حکمی مطابق نظر وزیر صادر نکرده است و قضاتی مانند مرحوم حاجی میرزا حسنخان فلسفی شرف الملک و مرحوم عبدالرحیم خان رهنما و آقای میرزا محمد علیخان بامداد را بیکار نمود برطبق بخشنامه تاریخی خود آقای دکتر به کلیه دادسراها ابلاغ کردند که حسب الامر مقرر گردید بطور کلی و برای همیشه هر مسلح به هر شکلی دزدی کند در دادگاههای نظامی محاکمه شود مراتب را لزوماً ابلاغ می نماید که مدلول امریه را در نظر گرفته اینگونه متهمین را به دادگاههای نظامی بفرستید در تاریخ ۲۵-۱۱-۱۳۱۷ به شماره ۱۳۱۱ صادر گردیده است.

این بخشنامه از دو جهت شایان کمال دقت و توجه است یکی از جهت مخالفت آن با اصول قانون اساسی و سایر قوانین موضوعه و دیگر از جهت تأثیری که در معرفی دستگاه اجتماعی ما دارد از جهت اول بطوری که ملاحظه می فرمائید آقای متین دفتری به استناد امریه ابلاغ کرده اند که انواعی از سرقت های مسلح که طبق قانون در صلاحیت محاکم عمومی بوده از آن پس به محاکم نظامی فرستاده شود و آن را در صلاحیت محاکم نظامی قرار داده اند و بعد از این به استناد این بخشنامه مستنطقین و دادسراها نسبت به این اتهامات قرار عدم صلاحیت صادر می کردند.

این بخشنامه از یک طرف مخالف اصل ۶۴ متمم قانون اساسی است که بموجب آن وزراء نمی توانند متمسک به امریه های کتبی و یا شفاهی گردند و از طرف دیگر بر خلاف اصل یازدهم قانون اساسی است که بموجب آن هیچکس را نمی توان از محکمه که باید در باره او حکم کند منصرف کرده و مجبوراً به محکمه دیگر رجوع دهند و بالاخره برخلاف مقررات قانون آئین دادرسی راجع به صلاحیت و طبق قانون مجازات عمومی صدور آن جرم و مستوجب مجازات است.

از جهت دیگر لازم است متذکر شوم که اعلیحضرت شاه فقید از ابتدا سعی داشته که شکل مشروطیت حکومت ایران را حفظ کنند و از این جهت وجود مجلس را حفظ کرد و همینطور مایل بودند که اوامر و نظریات ایشان بصورت قانونی درآید و به همین جهت با رعایت تشریفات قانونی بصورت لایحه به مجلس پیشنهاد می شد و به کمیسیون می رفت و مورد بحث قرار می گرفت و تصویب می شد و منتشر می گردید ولی جناب آقای

دکتر گویا به این وضع راضی نبودند و از وقتی که با حکومت سابق تماس گرفتند پیوسته سعی داشتند که تضاد صورت و معنی را از میان بردارند و در صدد برآمدند که عملاً کاری کنند که وجود مجلس زائد و بلا اثر گردد و اولین قدمی که آقای دکتر برای اجرای این نقشه برداشتند همین بخشنامه است و بنظر من این بخشنامه از نظر تاریخ سیاسی و قضائی ایران اهمیت مخصوصی دارد و اگر این نظریه آقای دکتر نبود که به مجلس اعتنا نکند چه اشکال داشت که آقای متین‌دفتری متن این بخشنامه را بصورت یک لایحه به مجلس بیاورد و با قید دوفوریت در ظرف یک ساعت بصورت قانون بیرون ببرد مطلب دیگری که جناب آقای دکتر در نطق هشتم دیماه خود فرمودند اینست که در عدلیه پرونده‌سازی اصلاً محال است و در شهربانی برای مردم پرونده می‌ساخته‌اند آقای دکتر تصور می‌کنم در این قسمت می‌خواهند با کمال مهارت حقیقت را تحریف نمایند. عرض کنم بنده یاد می‌آید که جناب آقای دکتر متین‌دفتری در یکی از جزوات درس دانشکده حقوق یک عبارتی فرمودند و آن عبارت اینست «حقیقت را اگر تحریف کنند سرانجام مستور نخواهد ماند» پس بنابر به عقیده خود آقای دکتر که برای شاگردهای مدرسه حقوق درس می‌دهند حقیقت را نمی‌توان تحریف کرد و خود بخود حقیقت کشف خواهد شد ولی متأسفانه آقای دکتر حقیقت را تحریف نمودند و همه تقصیرات را متوجه شهربانی نمودند در صورتی که همه می‌دانند در عدلیه پرونده‌سازی می‌شده است و اگر آقای دکتر بار دیگر این ادعا را تکرار کنند که در عدلیه پرونده‌سازی نمی‌شده ناگزیر خواهم بود پرونده‌های بسیاری را برای آقایان افشاء کنم ولی اکنون برای روشن شدن ذهن نمایندگان محترم جریان پرونده مرحوم فرخی را بعرض می‌رسانم:

پرونده مرحوم فرخی یزدی دارای این خصوصیت است که اگر در اغلب موارد شروع پرونده‌سازی از شهربانی بوده و در عدلیه تکمیل می‌شده در مورد پرونده فرخی شروع پرونده‌سازی از دادسرای تهران بوده پرونده از دادسرا به شهربانی برای تکمیل ساختن ارجاع شده. و برای اطلاع آقایان از جریان این پرونده که بالاخره منتهی به قتل فرخی شده است بسیار مفید است که سوادنامه شماره ۳۷۰۱ مورخه ۳۱۶/۱/۲۳ مدعی العموم بدایت تهران را قرائت نمایم نامه شماره ۳۷۰-۲۳-۱-۱۳۱۶ مدعی العموم بدایت طهران — محرمانه فوری ریاست اداره کل شهربانی با ارسال پرونده شماره ج ۱۶-۳-۲۴۵ دایر به اتهام محمد فرخی که از لحاظ اهمیت جرم قرار توقیف وی صادر و بموجب ورقه

توقیفی شماره ۴ مورخه ۱۶/۱/۲۴ شعبه ۷ استنطاق به زندان اعزام گردیده متمنی است مقرر فرمائید در اطراف اتهام مشارالیه از خود او تحقیقات لازمه نموده پس از تکمیل پرونده را اعاده نمایند - مدعی العموم بدایت طهران.

بعضی از نمایندگان - اسم ببرید مدعی العموم کی بوده است؟

نراقی - نمی‌دانم تاریخش معلوم است ۲۳-۱-۱۶ ملاحظه بفرمائید که دوسیه را در دادسرا برای فرخی ساخته اند و مدعی العموم و مستنطق که باید تحقیق بکنند دوسیه را برمی‌دارند می‌فرستند به اداره شهربانی، آقایان می‌دانند که در پرونده‌های جزائی اگر به اداره آگاهی شکایت شود اول آنجا رسیدگی می‌کنند بعد پرونده را برای تکمیل به دادسرا می‌فرستند ولی این پرونده اساسش در دادسرا بوده و باید همانجا تکمیل شود ولی دادسرا نامه می‌نویسد و پرونده را برای تکمیل به شهربانی می‌فرستد. بطوری که ملاحظه می‌شود پرونده در دادسرا ساخته شده است و در شهربانی هیچگونه سابقه‌ای نداشته بعد فرخی را توقیف و به زندان فرستادند و پرونده را برای تکمیل تحقیقات به شهربانی ارسال نموده‌اند و کسانی که با اصطلاحات متداول دادگستری آن موقع آشنا هستند می‌دانند که معنی تکمیل تحقیقات این است که متهم را در زندان تحت شکنجه قرار دهند که از او اقرار بگیرند.

آقایانی که در آن موقع با اداره آگاهی سر و کار داشته‌اند می‌دانند که تکمیل تحقیقات یعنی باید پدرش را درآورد این را برای مثال بنده عرض کردم در صورتی که استدلال آقای دکتر این بود که همه تقصیرات را به گردن شهربانی بیندازند. اداره شهربانی چکار بکند دادستان طهران برمی‌دارد یک همچو نامه‌ای می‌نویسد یک مأمور آگاهی تکلیفش چیست در این مورد؟ آیا این کار صحیح بوده است؟

پس از اینکه پرونده به این شرح تکمیل می‌شود دوباره به دادسرا برمی‌گردد و به مستنطق مخصوص ارجاع می‌شود مستنطق در تاریخ ۲-۷-۳۱۷ یعنی پس از یکسال و نیم از شروع توقیف قرار مجرمیت فرخی را صادر می‌کند و پس از صدور ادعانامه دادستان تقاضای سری بودن محاکمه را می‌نماید و محکمه جنحه فرخی را به ۲۷ ماه حبس محکوم می‌کند ولی مدعی العموم به این مجازات قانع نشده استیناف می‌خواهد و شعبه ۸ استیناف برحسب حکم شماره ۵۲۳۲ مورخ ۱۷-۱۲-۱۷ بعنوان اینکه مجازات فرخی کافی نیست او را به سه سال حبس یعنی به حداکثر مجازات محکوم می‌نماید آن هم برای

اتهامی که اصلاً عنوان جزائی نداشته است. بنده دیگریش از این وارد جریان کارفرخی نمی‌شوم.

آقای دکتر متین‌دفتری از همان اوان که در مسند وزارت مستقر شدند یک دارودسته به اسم بازرس و تشکیلات دفتر محرمانه دور خود جمع کردند و عمده کار این آقایان علاوه بر فشار به مردم و تأمین نظریات شهربانی این بود که از هر محاکمه مهم و قابل توجهی که در مرکز و شهرستان مطرح می‌شد فوراً مطلع می‌گردیدند و اقداماتی می‌نمودند و گاهی انواع فشارها به طرفین و حتی به وکلای ایشان تحمیل می‌گردید تا کار را به حکمیت رجوع کنند از موارد اینگونه حکمیتها که زیاد است فقط دو مورد را ذکر می‌کنم یکی مورد حکمیت ورثه حاج حسین جان‌سعیدی مازندرانی است که با فرستادن مستنطق و مأمور آگاهی به مازندران ورثه را در فشار گذاشته که حکمیت بدهند و بالاخره حکمیت داده‌اند (اسلامی این شخص دانی بنده بودند و رضایت دادند و استدعا کردند مکرر و حکمیت دادند) چه گفتند آقا؟ (اسلامی - عرض کردم که مکرر تقاضا کردند و رضایت دادند)... بالاخره حکمیت دادند بنده گمان نمی‌کنم که توضیح این موضوع از نظر شخص شما مفید باشد موضوع دیگر که بسیار جالب توجه می‌باشد جریان کار ورثه اشراقی در اصفهان است امین‌الشریعه که در اصفهان پول‌دار بوده فوت می‌کند بدون این که هیچیک از ورثه شکایتی به وزیر بکنند یا اینکه اصلاً سابقه در کار باشد، یک نامه‌ای به این ترتیب که می‌خوانم آقای دکتر برای رئیس عدلیه اصفهان صادر می‌کنند خواهش می‌کنم آقایان توجه بفرمایند عرض کنم ورثه امین‌الشریعه وقتی که فوت می‌کند این موضوع منتشر می‌شود و به بازرسهای مخصوص می‌رسد و آنها اطلاع پیدا می‌کنند که یک همچو جریانی در اصفهان هست آقای دکتر برای رئیس عدلیه اصفهان نامه صادر می‌نمایند که عین آن را قرائت می‌نمایم.

بتاریخ ۲۷-۳-۱۳۱۸

شماره ۴۹۸۲ ضمیمه

وزارت دادگستری

اداره دفتر کل وزارتی

آقای نهایندی رئیس دادگاه استان ده

بطوریکه می‌شنوم راجع به کار ورثه اشراقی از طرف کارکنان دادگستری آنجا اقداماتی برای تحصیل داوری از طرفین دعوی بعمل آمده حتی برای انجام مقصود

تشبثات و توسل‌اتی هم بکار رفته است با آنکه مکرر خاطر نشان کرده‌ام که مأمورین قضائی همیشه از اینگونه تشبثات باید دوری بکنند وصول این خبر برای من اسباب نهایت تعجب شد البته می‌دانید دخالت اشخاصی که خود مأمور اجرا قانون و نظارت در حسن جریان کار می‌باشند در اینگونه کنکاش‌ها قابل گذشت و اغماض نیست اکیداً می‌نویسم باید مراقبت کنید که در این موضوع صحبت داوری برای هیچیک از کارکنان دادگستری اصفهان یا مرکز یا وابستگان آنها نشود دعوی ورثه اشراقی را باید به جریان قضائی بگذارد و مخصوصاً در سرعت و حسن جریان آن هم مراقب و نظارت کامل بکنید که با سیر طبیعی تمام بشود خود ورثه اگر خواستند هر کسی را غیر از کارکنان دادگستری به فراغت طبع برای داوری خویش برگزینند مختارند کارمندان دادگستری اعم از مرکز یا شهرستانها به هیچوجه نباید در این موضوع مداخله و یا قبول داوری بکنند در اجراء این دستور مراقبت مخصوص بعمل آورده نتیجه را گزارش دهید.

وزیر دادگستری - دکتر متین‌دفتری

برای آقایان خیلی اسباب تعجب خواهد بود با این همه تأکیداتی که در هر جمله شده است در صورتی که شکایتی هم نبوده رئیس عدلیه اصفهان را بیکارش کردند و فرستادندش نمی‌دانم به کدام جهنم دره و حکمیت را بالاخره خود آقای دکتر قبول کردند بنده باز از نظر اخلاق شایسته نمی‌دانم که وارد جزئیات این حکمیت بشوم از این هم صرفنظر می‌کنم (حاذقی - لایحه وزارت فرهنگ را می‌خواهند مطرح کنند) چشم بسیار خوب بنده عرایضم تمام نشده است و بقیه موکول به توضیحات آقای دکتر متین‌دفتری خواهد بود.

آقایان نمایندگان محترم - من عرایضم را در اعتراض به اعتبارنامه آقای دکتر متین‌دفتری ختم می‌کنم ولی بدانید که صد یک مطالب گفتنی را نگفته‌ام ولی تصور می‌کنم به اندازه کافی ذهن آقایان نمایندگان روشن شده باشد.

آقایان نمایندگان من به شما اطمینان می‌دهم که محرک من بر این مخالفت با همه مشکلاتی که در این راه بود به هیچوجه کینه شخصی و غرض خصوصی نیست و یقین دارم که تمام آقایان نمایندگان محترم حتی خود آقای دکتر متین‌دفتری تصدیق می‌کنند که من این اظهاراتم را از روی کمال عقیده می‌کنم و مخالفتم به هیچوجه مربوط به جریان‌ات پارلمانی و مسئله اکثریت یا اقلیت نمی‌باشد و در هیچ فرضی ممکن نبود از



این مخالفت خودداری نمایم علت مخالفت من فقط و فقط انجام وظیفه اجتماعی و مبارزه مقدس در راه آزادی و عدالت است و همانطور که آقای دکتر در پشت همین تریبون فرمودند وکالت و نمایندگی هنگامی ارزش دارد که وکیل بتواند به وظایف خود عمل نماید اگر آقای دکتر به تازگی با خود عهد کرده‌اند که بر علیه ظلم و بیدادگری اقدام نمایند باید بدانند که من از ابتدای جوانی این عهد را با خود کرده‌ام و به همین جهت با ایشان مخالفت نمودم آقایان نمایندگان محترم، امروز ملت ایران نگران رأی شماست شما ملت ایران و وجدان خود را در نظر بگیرید و سپس رأی بدهید و این عبارت آقای دکتر را در نظر بیاورید که «اگر در یک ملتی احترام قوانین از بین برود زندگی کار دشواری می‌گردد»

من وظیفه وجدانی خود را انجام دادم اینک شما و وجدان شما.

در آن روزی که اعتبارنامه برای رأی‌گیری مطرح شد دکتر متین‌دفتری در جلسه حضور داشت ولی بعدها بلبل و جهاتی که روشن نیست پاسخی از طرف وی داده نشد قریب ده روز پس از آن بطور ناگهانی اعتبارنامه مطرح و امامی نوری در دفاع از انتخابات مشکین شهر مطالب زیر را ایراد کرد:

## ۲ - طرح و تصویب اعتبارنامه آقای دکتر متین‌دفتری از مشکین شهر

رئیس - کار نیمه‌تمام یکی اعتبارنامه آقای دکتر متین‌دفتری است که مطرح شده است و مخالف و موافقین هم صحبت کرده و باید تکلیف آن هم معین شود اگر اجازه می‌فرمائید تکلیف آن معین شود و بعد وارد استیضاح بشویم. آقای امامی خوئی دهقان - انتخابات بوشهر را هم مطرح بفرمائید.

امامی خوئی - آقایان توجه بفرمائید هر چه آقایان بیشتر توجه کنید من عرایضم را کمتر می‌کنم (صحیح است) هفت ماه از عمر مجلس می‌گذرد در اعتبارنامه جناب آقای دکتر متین‌دفتری اینکه ایشان از آقایانی بودند که در جلسات اول مجلس شرکت کردند و از آنوقت در مجلس تشریف آوردند تا حالا مانده است و بدبختانه خود ایشان هم خیلی سخت مریض و بستری هستند و خیلی مقتضی است که در غیاب ایشان این کار انجام شود (صحیح است) وقتی من فکر می‌کنم می‌بینیم که دنیا و سیاستمداران دنیا شب و روز چهاراسبه برای مقصود خودشان و برای مملکت خودشان می‌دوند ولی ما هنوز

پس از هفت ماه در خم کوجه اول هستیم و مجلس شورای ملی ایران هنوز کارهای قبلی را تمام نکرده (صحیح است) نمی‌دانم چه دست مرموزی هست در کار؟  
 مهندس رضوی — این تنبلی آقایان است دست مرموز چیست.  
 یمین اسفندیاری — هر دو ممکن است باشد.

مهندس رضوی — قول می‌دهم هیچ دست مرموزی نباشد.

امامی خوئی — بنده آقای مهندس رضوی هیچوقت در میان فرمایشات آقا پارازیت ول نکردم والا خود بنده متخصص در این کار هستم تمنی می‌کنم توجه بفرمائید. من یک وقتی در اواخر جنگ بود یکی از رفقای من از اروپا مراجعت کرده بود به اینجا و مخصوصاً مدتی هم در لندن مانده بود من از او یک سؤالی کردم گفتم که یک مسئله برای من یکقدری بغرنج شده دولت انگلستان یک رئیس الوزراء داشت که این قبل از جنگ مصدر کار بود و وقتی هم که جنگ شد چند ماهی این سر کار بود و اسمش چمبرلین بود این بقدری سستی و ضعف از خودش نشان داد که اگر یک پیش آمدهائی در دنیا نکرده بود اسم انگلستان از تاریخ برداشته می‌شد و آنوقت این آدم را پس از آنکه از آن مقام برش داشتند بزرگترین مقام‌ها را به او دادند مهرداد سلطنتیش کردند و لردش کردند و عنوان لردی هم به او دادند من از رفیقم سؤال کردم که این مسئله برای من یکقدری بغرنج شده است این شخص با این جریان چطور او را آورد لرد کردند گفت تمام اینها صحیح است ولی شما باید این را هم بدانید که اگر تمام انگلستان از بین می‌رفت یک نفر انگلیسی نمی‌توانست تصدیق کند که یک رجل سیاسی او اشتباه کرده و یک نفر انگلیسی حاضر نبود یک رجل سیاسی خودش را لجن مال بکند. ما در همین مجلس شورای ملی به مرحوم مستوفی الممالک چه حرفها زدیم در همین مجلس شورای ملی به مرحوم ذکاء الملک فروغی چه حرفها زدیم و چون هیچ چیز پیدا نکردیم آخرش به مرحوم فروغی تهمت کتاب دزدی زدیم (دهقان — در مجلس نبود) بسار خوب حالا بنده وارد این جریان نمی‌شوم و با اجازه همکار محترم جناب آقای نراقی یک مختصری جریان انتخابات مشکین شهر را عرض می‌کنم و بعد خیلی مختصر عرایض خودم را خاتمه می‌دهم (صحیح است) راجع به مشکین شهر که جناب آقای نراقی فرمودند در موقع انتخابات بنده دو مرتبه شخصاً به مشکین شهر رفتم و کاندید من غیر از آقای دکتر متین دفتری و غیر از آن آقایان مرد محترمی بود که اسمشان را برده اید بنده در دفعه اول که

رفتم با آن رؤسای عشایر روی سابقه چون آذربایجانی بودیم صحبت کردم آنها گفتند که ما از دو کار یک کار را می‌کنیم ما چون اسمان رویمان است و ایل شاهسون هستیم هر کسی را اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به ما امر بکنند انتخاب می‌کنیم و یا اگر انتخابات آزاد باشد ما چون جوان تحصیل کرده در ایل خودمان نداریم که بدرد این کار بخورد یکی از اشخاص تربیت شده ایران را انتخاب می‌کنیم و می‌فرستیم به مجلس مرتبه دومی که من رفتم معلوم شد که اینها آمده‌اند با آن سوابقی که قبلاً با آقای دکتر متین‌دفتری داشتند صحبت کردند و سه نفر از رؤسای ایل مأمور این کار شد یکی فرض الله بیک یکی هم حسن بیک یکی هم امیر اصلان — این سه نفر آمدند در تهران آقای دکتر را ملاقات کردند و نتیجه ایشان هم وعده دادند آقای سرهنگ اخوی هم آن وقت اصلاً در اردبیل نبود و وقتی هم که آقای سرهنگ اخوی به اردبیل رفتند و مأمور آنجا شدند فقط عضو تیپ بودند و حتی معاون تیپ هم نبودند فرمودند که سرهنگ اخوی اعمال نفوذ کرده با بودن یک سرتیپ با بودن سرلشگر با بودن سپهد با بودن استاندار سرهنگ اخوی چکار می‌توانست بکند؟ فرمودند که بخشدار تلگراف کرده که من دستور دادم همچو چیزی نیست بخشدار تلگراف کرده که دستور داده شد یعنی از طرف انجمن دستور داده شد که انتخابات اردبیل شروع بشود بنده تمام یادداشتها را خیلی خلاصه می‌کنم که مزاحم وقت آقایان نباشم فرمودند که در یک روز شش هزار رأی گرفتند تصادفاً در حوزه انتخابیه بنده هم تصادف کرد که در یک روز سه هزار و خورده‌ای رأی گرفتند، دره ما کودر ده همین کامل پاشا ما کوئی هم پالکی بنده این تصادف کرد موقع کوچ ایل بود و ایل می‌خواست از بیلاق به قشلاق برود تصادف کرد که صندوقها را همان روز آوردند و ایل هم رأیشان را ریختند ورد شدند این اشکالی ندارد در خرداد و تیر که ایل شاهسون کوچ می‌کرد در یک روز چند هزار رأی ندارد در یک روز هم سیصد تا رأی دادند این مانعی ندارد بسته به تصادف بلوکها و دسته‌های کوچک و بزرگ ایل است این تصادف است.

آشتیانی‌زاده — آقای امامی کافی است.

امامی خوئی — اجازه بفرمائید آقای آشتیانی‌زاده.

بمین اسفندیاری — آقای امامی کافی است آقا.

امامی خوئی — بسیار خوب بنده هم عرضی نمی‌کنم چون یادداشت‌م خیلی زیاد.

است بنا به خواهش آقایان تمام می‌کنم.

رئیس — چون عده برای رأی کافی نیست آقایان تأمل کنند تا دوسه نفر بیابند (بعد از چند لحظه عده کافی شد) آقایانی که با نمایندگی آقای دکتر متین‌دفتری از مشکین شهر موافقت دارند قیام کنند (اکثر برخاستند) تصویب شد. اگر اجازه می‌دهید انتخابات بوشهر هم مطرح شود. آقای نخست‌وزیر هم نوشته‌اند قبلاً استیضاح مطرح شود تقاضای ایشان قرائت می‌شود.

### دفاع قبل از حمله؟

روز هشتم دی ماه ۱۳۲۶ به هنگام طرح اعتبارنامه حبیب‌الله امین نماینده اصفهان اعتراضاتی برخاست خاصه آنکه از وی در دوره هشتم سلب مصونیت شده بود و در دیوان کیفر با عبدالحسین تیمورتاش محاکمه و محکوم به یک سال زندان گردیده. عده‌ای از نمایندگان مجلس معتقد بودند که بایستی ایشان مجدداً در دیوان کیفر محاکمه و از وی رفع اتهام گردد. عبدالرحمن فرامرزی در آن جلسه اظهار داشت در زمانی که آقای امین در دادگستری محاکمه شدند آقای دکتر متین‌دفتری معاون وزارت عدلیه بودند و خوبست ایشان در این زمینه توضیحاتی داده و مجلس را روشن کنند. متین‌دفتری با استفاده از ماده ۱۰۹ آئین‌نامه داخلی مجلس اجازه صحبت گرفت و به دفاع از دادگستری و اتهاماتی که بعداً عباس نراقی به او نسبت داد پرداخت در حقیقت این توضیحات پاسخی است به نطق عباس نراقی در مورد صلاحیت ایشان برای نمایندگی مجلس که ذیلاً از نظر خوانندگان ارجمند می‌رسد:

### لایحه دفاعیه

### صورت مذاکرات مجلس روز هشتم دی ماه ۱۳۲۶

رئیس — جلسه پیش هم چون بعنوان تنفس تعطیل شده بود صورت جلسه نداریم آقای دکتر متین‌دفتری می‌خواهند مطابق ماده ۱۰۹ توضیحاتی بدهند. بفرمائید دکتر متین‌دفتری — بنده مقدمه خدمت آقایان عرض می‌کنم و قبل از این که از ماده ۱۰۹ استفاده بکنم می‌خواستم از آقای امین‌التجار دفاع کنم و حتی اجازه هم گرفته بودم از آقای رئیس ولی چون مصادف شد با فرمایشات آقای فرامرزی ناچار شدم که از

ماده ۱۰۹ استفاده بکنم. آقای فرامرزی در ضمن بیانات خودشان به بنده خطاب فرمودند که در زمانی که محاکمه آقای حاج امین و مرحوم تیمور تاش مطرح بود بنده معاون وزارت دادگستری بودم و بعد این مطلب را با یک لحنی بیان فرمودند مثل این که معاونت وزارت دادگستری یک گناهی است یا اوضاع و احوال آن زمان طوری بوده است که هر کس در عدلیه خدمت کرده مثل این است که مرتکب یک گناهی شده، بنده اگر راجع به شخص خودم بود همان طور که آنروز عرض کردم اصراری نداشتم که دفاعی بکنم ولی اینجا چون موضوع دادگستری کشور است و اگر این مسئله بلا جواب بماند من صلاح نمی‌دانم و بعلاوه این بیاناتی را که بعرض آقایان خواهم رساند توجه خواهند فرمود که در تشریح وضعیت دادگستری و در اصلاح دادگستری فعلی هم مسلماً تأثیر خواهد داشت استدعا می‌کنم که آقایان حوصله بفرمایند بنده هم سعی می‌کنم که خیلی مختصر بگویم ولی یک نتیجه گرفته باشم، چون فرمودند که معاونت دادگستری در آن زمان یعنی چه؟ بنده می‌خواهم به ایشان جواب عرض کنم که معاونت دادگستری در آن زمان یعنی روزی ۱۵ و ۱۶ ساعت کار کردن و جان کندن و مراقبت کردن برای این که این سازمانهای قضائی وظایف خودشان را انجام بدهند و قوانین مملکت تکمیل بشود و احقاق حق بیچارگان بشود، بعد از شهریور ۱۳۲۰ متأسفانه راجع به دادگستری کشور یک تبلیغات شدیدی شروع شد که به عقیده بنده این تبلیغات مؤثر بود در انحطاط دادگستری یعنی موجب شد که قضات دادگستری بواسطه این تبلیغاتی که می‌کردند سرد بشوند و کم کم آن مرال روحیه‌ای که در هر محیطی لازم است برای تشویق و انجام وظیفه یک محیطی اینجا متزلزل شد، تهمت‌های ناروا زدند به دادگستری من جمله برای این که بنده افتخار آن را داشتم که مدتی در دادگستری کشور خدمت کرده‌ام به خود بنده نسبت‌های خیلی خیلی ناروا زدند منباب مثل عرض می‌کنم در یک روزنامه‌ای شروع کردند این مطلب را نوشتند، دیگران هم همین‌طور بدون دقت بدون توجه به اصل موضوع این مطلب را نقل کردند مثل اینکه یک امر مسلمی بوده در موضوع اینکه چند نفر قاضی از عدلیه زنجان توقیف شدند بعضی از روزنامه‌هایی که به بنده بی‌لطف بودند می‌نوشتند فلانی کسی بود، دیکتاتوری بود به قضات عدلیه دست‌بند زد و به محبس فرستاد در صورتی که اگر به خودشان زحمت می‌دادند و به سابقه پرونده مراجعه می‌کردند می‌دیدند که نه فقط این کار گناهی نبوده بلکه واقعاً می‌توانم از مفاخر خودم این را حساب بکنم،

این گناه است که اگر یک کسی که اسمش وزیر عدلیه است بنشیند و گزارش هائی به او برسد که در فلان عدلیه یک عده‌ای از قضات آنجا دست به یک کارهائی زده‌اند که شایسته مقام قضاوت نیست و شروع کرده‌اند به اخاذی و استفاده از مردم نه یک فقره دو فقره بلکه ۵۰ فقره ۱۰۰ فقره بنده در آن زمان یکی از بازرسهای خیلی مطمئن را فرستادم به زنجان بعد از اینکه او یکماه در آنجا مشغول رسیدگی بود برگشت گزارش مفصلی به اندازه یک کتاب داد و تمام این شکایتها را به اندازه یک کتاب تألیف کرده بود و تأیید کرد اعمال آنها را بعد ما عین این گزارشها را فرستادیم به دادسرای دیوان کیفر و دادسرای دیوان کیفر به محکمه انتظامی مراجعه کرد همین محکمه انتظامی که وجود دارد همین آقای آقا شیخ محمد عبده که رئیس دادگاه انتظامی هستند به ایشان پرونده را مراجعه کردند و ایشان سلب مصونیت از قاضی کردند وقتی که سلب مصونیت از قاضی کردند پرونده رفت پیش باز پرس دیوان کیفر و باز پرس دیوان کیفر هم قرار توقیف صادر کرد و این اشخاص توقیف شدند، تسلیم دادگاه شدند بنابراین نه دست‌بندی در کار بوده است و نه دستبندی ممکن است در کار باشد، خوب حالا اگر این گناه بوده بنده این گناه را مرتکب شده‌ام بنده نمی‌خواهم از خودم دفاع بکنم ولی این نسبتی را که به من داده‌اند به اساس دادگستری لطمه می‌زند، اساس دادگستری را موهون می‌کند و البته این تبلیغات یک تبلیغات ارگانیزه بود که از طرف اشخاص ناراضی یعنی اشخاصی که در عدلیه مورد تعقیب واقع شده بودند و چرخ محاکم به حرکت افتاده بود در کشوری که اصلاً سالها قانون مجازات نداشته و برای اولین دفعه یک عدلیه تأسیس شده است و یک قانون مجازات که در اولین دفعه به مورد اجرا درآمده مسلماً یک عده‌ای مجازات می‌شوند این گناه عدلیه نیست و گناه کسانی که متصدی امر هستند نیست و اشخاصی که تبلیغ می‌کردند می‌خواستند بگویند که پس از انحلال عدلیه قبل از اینکه در ۱۳۰۶ عدلیه جدید تأسیس بشود عدلیه سابق را منحل کردند می‌خواهند بگویند که عدلیه سابق یک گلستانی بود و بعد عدلیه جدید آمد این گلستان را تبدیل کرد به اصطلاح به یک تیغستانی، در همان موقعی که این تبلیغات شروع شد، بعد از شهریور ۱۳۲۰ که شروع شد اتفاقاً در ایامی بود که بنده در بازداشتگاه بودم، در بازداشتگاه متفقین، در همین مجلس شورای ملی در اوایل دوره ۱۴ یک مذاکراتی در سر اعتبارنامه آقای آقاسید ضیاء‌الدین بین ایشان و آقای دکتر مصدق پیش آمده بود و ایشان دوباره به

ایران آمده بودند و از اوضاع اطلاع نداشتند در آن ضمن به بنده یک حمله‌ای کرده بودند و بنده در بازداشتگاه آن حمله‌ای که ایشان کرده بودند خواندم، چون فراغتی داشتم در بازداشتگاه یک کتابی نوشتم، بنده یک رساله مفصلی نوشتم و اوضاع و احوال زمان و قاعده‌ای که معروف است به جبر تازیخ تمام را در آن جا تشریح کردم و حقیقت عدلیه را آن طوری که لازم بود به رشته تحریر درآوردم و متأسفانه در آن موقع مجال نبود، اجازه نداشتم که نوشتجاتم را از بازداشتگاه بیرون بفرستم و بعد از این که از بازداشتگاه بیرون آمدم یک مدتی گذشته بود از این کار منصرف شدم اگر آقایان فرصت می‌داشتند و بنده این رساله را می‌خواندم گمان می‌کنم که حقیقت خوب روشن می‌شد، متأسفانه همچو وقتی نیست (یک نفر از نمایندگان - چاپ کنید) بلی انشاءالله چاپ می‌کنم، بنده اینجا نظرم این طور است که وقتی که عدلیه منحل شد ما چه داشتیم در شهر طهران قضات ما به استثنای عده معدودی که شریف و دانشمند بودند و حیات دارند مورد احترام هستند معلوم نیست که عده دیگر آنها در کجا تحصیل کرده‌اند و از وضع آنها هم هنوز یک خاطره‌های اسف‌آوری هست جز دکانهائی در ولایات به اسم عدلیه که اکثراً تیول همان فراشباشیهای دوره قدیم بدون بودجه دولتی به اصطلاح کردی خوردی که شخص موثقی از کارکنان عدلیه همان دوره حکایت می‌کرد می‌گفت در آن زمان مأمورین برای صدور یک فقره قرار ارجاع به شرع از صاحب قرار دو هزار تومان وجوه دولتی مطالبه می‌کرد در صورتی که اصل مطلب بیشتر از این ارزش نداشت، اما جز قانون اصول محاکمات یادگار مرحوم مشیرالدوله که در زمان خود البته قیمت داشت از سایر قوانین اساسی عدلیه مانند قانون مدنی، قانون تجارت، قانون مجازات، قانون ثبت اسناد و املاک و غیره اثری نبود؟ جز یک بودجه بسیار ناقابل که مقام شامخ قضاوت را از مأمورین دروازه پست‌تر کرده بود فراموش کردند که قضات آن زمان هر وقت می‌خواستند می‌آمدند و می‌رفتند غیر از تعطیلات رسمی مختلف از قبیل اعیاد و فوت یکی از ملاها و یا یکی از بستگان کارکنان عدلیه چند ماه در محاکم را به روی مردم می‌بستند و اکثر دعاوی را به محاکم شرع می‌کشیدند و حکام شرع با تقوی اغلب زیر بار ترافع نمی‌رفتند بقیه هم ملاهای بی‌بند و باری بودند که محضرشان چاه ویل بود و کاری که به آنجا احاله می‌شد در بوته اهمال می‌ماند و بازیچه ناسخ و منسوخ‌ها می‌شد، فراموش کرده‌اید داستان دعاوی کامران میرزا و میرزا محمدعلی منفرد را که ستون جراید

آنروز را اشغال کرده بود و حتی به امپراطور روس تظلم می‌کرد و چندین سال برای صرف حضور شاهزاده در محضر به مسامحه می‌گذشت حالا بنده نمی‌خواهم وقت آقایان را زیاد تضییع بکنم یک وقتی شاید این را منتشر بکنم در عدلیه جدید وقتی که ما شروع کردیم همانطور که عرض کردم عدلیه قانون نداشت، نه قانون داشت نه سازمان داشت نه قضات داشت زحمات کشیده شد برای این که یک هیئت قضائیه تربیت بشوند، زحماتی کشیده شد برای این که ... آقایان شاه‌دند اشخاصی هستند در همین مجلس که در دوره ۱، ۱۰، ۱۱، ۱۲ بودند خود بنده اقلأ هفته‌ای دو مرتبه هر روزی ۴ ساعت، ۵ ساعت جلسه تشکیل می‌شد می‌آمدیم در همین کمیسیون قوانین دادگستری و قوانین عدلیه را تنظیم می‌کردیم و از مجلس می‌گذرانیدیم سازمان دادگستری را تکمیل کردیم. ثبت اسناد و املاک که در این مملکت هیچکس ایمن نبود از اینکه دیگران راجع به ملکش هر روزی اسناد و قبالجاتی به تاریخهای قبل تنظیم نکنند، آن کمپانیهای کاغذسازی، سندسازی که در عدلیه بود، اینها همه در عدلیه پیش بود (مکی - شمس جلالی را بفرمائید) و در عدلیه جدید آن دستگاه خراب از بین رفت، آقا اسم ایشان را بردید بنده خیلی متشکرم، همین ثبت اسناد که تمام خاک ایران را در ظرف این ۱۰، ۱۲ سال ما به ثبت رساندیم در آنها چقدر دعاوی بود من حاضر من از روی آمار به آقایان ثابت کنم که در این ده، دوازده سال عدلیه جدید هر سالش مطابق تمام آن بیست سال مشروطه است عدلیه کار کرده همین موضوع شمس جلالی، بنده در آن زمانی که دفاتر اسناد رسمی را تنظیم می‌کردیم و در زمان تصدی بنده بود مراقبت کردم که دفاتر مرتب شود فقط یک مورد در زمان تصدی بنده در یک دفتر رسمی یک خانه که سه دانگش را یک کسی مالک بوده شش دانگش را فروخته سردفتر اسناد رسمی یکی از اشخاصی بود که خیلی مورد توجه مقامات بالا بود، یک کسی بود که معلم ولیعهد زمان و اعلیحضرت فعلی بود که فوق العاده مورد توجه ایشان بود بنده چشمم را به هم گذاشتم و چرخ جزائی به حرکت افتاد و این سردفتر به دستور پارکه توقیف شد و بلافاصله آن شخص آمد به پارکه و معامله اش را اقاله کرد و پولش را پس داد و دیگر در زمان ما همچون اتفاقی نیفتاد آقای مکی در مورد این شمس جلالی اگر آن مراقبت هائی که ما آنروز می‌کردیم ادامه پیدا کرده بود و مراقبت می‌شد در اسناد رسمی نه شمس جلالی پیدا می‌شد و نه حاج ربابه، بزرگترین موضوعی که در عدلیه باید مورد توجه واقع شود، موضوع مراقبت در جلوگیری از



اعمال نفوذ است بنده در وقتی که متصدی دادگستری شدم اولین قانونی که به مجلس شورای ملی آوردم همین قانون مجازات اعمال نفوذ بود و در اجرای آن مراقبت کردیم، هم برای جلوگیری از اعمال نفوذ و هم مراقبت در این که قضات مرتباً کار خودشان را بکنند و این خیلی لازم است چون اگر توجه بفرمائید علت اینکه مردم از عدلیه شکایت دارند همین مسئله اعمال نفوذ است و دیگر این که قضات ما در کارشان مراقبت ندارند یعنی کسی نیست که مراقبت کند آنها در سر ساعت انجام وظیفه بکنند و به کارشان برسند بنده هفته‌ای یکبار آمار تمام محاکم ایران را مراقبت می‌کردم شخصاً می‌دیدم و اگر یک محکمه می‌دیدم که به تناسب آن ظرفیتی که دارد کارش را انجام نمی‌دهد مواخذه می‌کردم علت را تحقیق می‌کردم اگر معلوم بود که قاضی قصور کرده است مراقبت می‌کردم که بعد از این قصور نکند و اگر دفترش ناقص بود معایبی داشت معایش را هم رفع می‌کردم و نمی‌گذاشتم که کار مردم عقب بیفتد و این البته در کشور ما خوشآیند نیست من خاطر می‌آید که اصلاً مراقبت کردن در کار مردم، در کار مأمورین این کار تولید رنجش می‌کند در یک محفلی در پاریس که یک عده از قضات بودند همان موقعی که کلمانسو در حال نزع بود صحبت از این شد که فرانسوی‌ها از کلمانسو بد می‌گویند من گفتم که چرا از کلمانسو بد می‌گوئید گفتند کلمانسوموی دماغ بود گفتند که این مرد وقتی که رئیس الوزراء بود هر روز رئیس دفترش را می‌فرستاد می‌گفت که آقایان وزراء سر کارشان هستند یا نیستند بنده گفتم این کار خوبی بود گفتند اینکار برای ایران شاید خوب باشد ولی برای فرانسه خوب نیست برای اینکه فرانسویها کارشان را خودشان انجام می‌دهند خوششان نمی‌آید که کسی در کارشان دخالت بکند و کسی موی دماغشان باشد البته متأسفانه در مملکت ما هم مراقبت کردن در کار و بازخواست کردن جز اینکه انسان را دچار دشمنی‌ها بکند فایده‌ای ندارد اگر بنده بخوام خودنمائی بکنم و عرض بکنم که ما برای مبارزه با فساد از چه منافعی صرفنظر کردیم در همین مجلس شورای ملی شاهد دارم بنده از آقای سزاوار و فولادوند می‌پرسم که آیا شما شاهد و ناظر نبودید که نبی‌زاده حاضر بود صد هزار تومان پول به من بدهد برای اینکه من دست از تعقیب او بردارم (صحیح است) آیا اینطور نبود؟ (سزاوار— صحیح است حاضر شد به ایشان پنجاه هزار تمام پول بدهد) ما از هیچ چیز تا آنجائی که پشیمان می‌رود هیچوقت از هیچ انجام وظیفه‌ای مضایقه و خودداری نکردیم شخص دیگری خانواده‌اش جرئت نمی‌کردند که

اسم ببرند که فربود چه شده است بعد از دو سال از فوتش آقایان نمایندگان مسبوق هستند بعد از دو سال مراقبت بنده بود که توانستند جسد فربود را از توی چاه پیدا بکنند (صحیح است) همینطور موفق شدم بنده از مرکز یک لشگری با تعقیب بوسیله یک بازرس هائی که داشتم و مراقبت می‌کردم با وجودی که مربوط به ارتش بود و دخالت به کار ارتش نداشتم موفق شدم که از توی یک لشگری اشیاء قاچاقی را کشف کنم و نه فقط در این قسمت از طرف ارتش و اعلیحضرت فقید مخالفتی نشد بلکه تقدیر هم از ما کردند. اما راجع به آقای فرامرزی بنده خیلی عرض داشتم ولی چون این عرایض جنبه خودنمائی دارد این مطلب را کوتاه می‌کنم و به جواب آقای فرامرزی می‌پردازم انشاء الله اگر آقایان فرصتی کردند و علاقه داشتند که علت انحطاط عدلیه را بفهمند بنده حاضرم که در یک موقع مناسبی نظریات خودم را بعرض برسانم (صحیح است) عرض می‌کنم آقای فرامرزی در عدلیه فقط پرونده و قانون حکمفرما است در عدلیه قاضی غیر از پرونده و قانون چیز دیگر نمی‌تواند بگوید حالا پرونده موجبات و مقدماتش در خارج چه بوده و چه هست، این مربوط به عدلیه نیست (مهندس رضوی - چطور آقا؟) ... توضیح عرض می‌کنم عدلیه نمی‌تواند پرونده‌سازی کند یعنی در دستگاه عدلیه در دوایر عدلیه پرونده‌سازی اصلاً محال است (مهدی ارباب - الآن می‌سازند) آقای نواب یزدی این‌جا حاضرند، در تمام مدت تصدی بنده یک مرتبه من شنیدم یک مستنطقی در عدلیه یزد، گمان می‌کنم که آقای نواب شاهد باشند، یک مستنطقی در زندان خواسته بود فشار به یک نفر زندانی که متهم بود بیاورد و از حدود وظایف خودش تجاوز کند اما آقای نواب می‌دانند که من با آن مستنطق چه معامله‌ای کردم (نواب - آن فشارش بقدری زیاد بود که هر سه نفر مردند) ... خلاصه با آن مستنطق معامله‌ای کردم که محکوم شد و برای همیشه از دستگاه دولت دور شد و از تمام خدمات دولتی محروم شد. اما این که عرض کردم که عدلیه فقط قانون می‌داند متأسفانه این تبلیغات سوئی که بر علیه کردند اکثرش متوجه شهربانی کشور است هنوز هم متأسفانه شهربانی و آن تشکیلاتی که بود باقی مانده شهربانی یک دستگاهی است مستقل بخصوص در امور سیاسی هیچ مقامی، هیچ نخست‌وزیر، هیچ وزیر دادگستری، وزیر کشوری در امور سیاسی حق امر و نهی در شهربانی ندارد و این در پرونده‌ها منعکس است (مهندس رضوی - این حق را قانون سلب کرده بود؟) عرض کنم امور سیاسی ربطی به قانون ندارد آقا (نراقی - آقای دکتر

انحلال شعبه سه دیوان کشور که ربطی به قانون دارد و شهربانی دخالتی ندارد) خیلی متشکرم آقای نراقی جواب شما را هم عرض می‌کنم (نراقی — ما که ساکتیم شما دارید تمام عملیات دستگاه عدلیه سابق را خوب جلوه می‌دهید ما که مرده نیستیم شما تمام آنها را موجه جلوه می‌دهید)... رؤسای شهربانی در دوره گذشته یک وضعیتی، از خودشان ایجاد کرده بودند که آقای فرامرزی هم در بیان خودشان و در محاکمه موضوع بحث این مسئله را تذکر دادند، رؤسای شهربانی نمی‌توانستند بعضی از رجال استخوان‌دار آن دوره را ببینند و مانع خیالاتشان بود، یا اینکه آلت یا سیاست‌هایی بودند، سیاست‌های غیرمرئی، در نتیجه پاپوش‌هایی برای بعضی اشخاص ساخته می‌شد، بنده خودم متوجه این نکات هستم و در این جا حضور آقایان اعتراف می‌کنم که متوجه این نکات شدم در زمانی که خودم وزیر دادگستری بودم، الان یک نمونه بارزی در حضور آقایان عرض می‌کنم که بدانند که ما آنجا ننشسته بودیم که زیر بار یک خلاف قانون‌هایی برویم آنطوری که آقای مهندس رضوی می‌فرمایند. آقای عباس آریا که معاون وزارت راه بودند یک روزی شهربانی ایشان را از پشت میز معاونت توقیف کرد درست نمی‌دانم که در صورتی که معاون وزارت راه بودند او را توقیف کردند یا نه، چون خود بنده آنوقت معاون بودم و هنوز وزیر نشده بودم، بعد از آنکه بنده از مسافرت اروپا برگشتم پرونده اشخاص را آوردند پیش من، من دیدم که پرونده این شخص کاملاً حکایت می‌کند از یک رشا و یک ارتشاء، خدا شاهد است که من با آقای عباس آریا نه آن وقت و نه حالا هیچ خصوصیتی نداشتم بین خود و خدا وقتی که متوجه شدم دیدم. بلی آقا یکی از محارم بنده به من رساند که این پرونده که ظاهراً اینطور مسلم و مسجل است که یک رشاء و یک ارتشائی واقع شده این پرونده ساختگی است و این شخص بی‌گناه است، بنده مقاومت کردم با شهربانی، کشمکش کردم از همان تاریخ هم من به اعمال شهربانی سوءظن پیدا کردم و همین‌طور کشمکش پیدا شد خلاصه بنده دلم می‌خواست که وقت می‌داشتید و آقایان نمایندگان محترم فرصت می‌داشتند که این پرونده آقای عباس آریا را در عدلیه مطالعه می‌کردند و می‌دیدند که یکی از شاهکارهای قضائی است که بنده در آنجا تمام آن معلومات قضائی خودم را بکار بردم برای اینکه وضعیت این جوان را تعیین بکنم ولی شهربانی مقاومت می‌کرد تا اینکه یک روزی بنده نشسته بودم دیدم رئیس دیوان کیفر آمد پیش بنده و گفت که شما راجع به این عباس آریا چه نظری دارید؟

گفتم هیچ نظری ندارم مگر تا بحال هیچ نظری به شما ابراز کرده ام گفت می گویند که مقامات عالیه راجع به این پرونده نظری دارند گفتم اگر راجع به این پرونده نظری داشته باشند من بایستی به شما بگویم و بایستی راجع به این پرونده با شما صحبت بکنم بالاخره گفتم از کجا فهمیدید، گفت از شهربانی گفتم که شهربانی هیچ حقی ندارد که با شما صحبت بکند، خلاصه بعد از کشمکش زیاد من مجبور شدم خودم حضور شاه شرفیاب بشوم و جریان پرونده این شخص را من خودم حضور شاه عرض کردم و گفتم که پرونده این شخص را در عدلیه ممکن نیست به آن رأی بدهند بعد فرمودند که شما قانون را محترم بشمارید و اجرا بکنید و فرمودند که شهربانی راجع به این شخص می گوید یک پرونده سیاسی هست وجود یک پرونده سیاسی را اظهار می کرد آن وقت من فهمیدم که شهربانی کار خودش را تعقیب می کند، منتهی صورت ظاهر یک پرونده ارتشاء برای این شخص تهیه کرده اند، آنوقت ما مقاومت کردیم و نگذاشتیم که این جوان بی گناه در عدلیه محکوم بشود، من یقین دارم که این پرونده با آن ترتیبی که اول گفتم تهیه شده بود آقای برزین که اینجا تشریف دارند و از شریف ترین قضات دادگستری هستند من یقین دارم که اگر این پرونده را می آوردند خدمت ایشان با این که سالها هم در عدلیه کار کرده اند من تردید نداشتم بآن شکلی که اول تنظیم شده بود آقای برزین چاره ای جز این که آنرا محکوم بکنند نداشتند.

مهندس رضوی - اصل شکایت مردم را بنده خدمتان نوشتم.

رئیس - آقای دکتر در حدود ماده ۱۰۹ بیانات خودتان را بفرمائید.

دکتر متین دفتری - همین پرونده آقای قائم مقام الملک که اینجا تشریف دارند و من آن وقت در کار بودم خدا شاهد است که اگر این پرونده ای که برای ایشان تنظیم شده بود من اطلاع داشتم (فرامری - بنده سؤال کردم که چه باید کرد) - بعد از شهریور که منتشر شد به استناد همان پرونده آوردند در مجلس شورای ملی و از ایشان سلب مصونیت کردند این کارهای شهربانی را آقایان با کارهای قضائی نباید مخلوط کرد - بنده در موقعی که ماده واحده بودجه در چند هفته پیش مطرح بود پیشنهادی دادم به مقام ریاست تبصره پیشنهاد کردم که زندانها از این تاریخ به بعد تابع وزارت دادگستری باشند این پیشنهاد را بنده کردم منتهی چون پیشنهادهای زیادی به آقای رئیس رسیده بود و هیچکدام طرح نشد این پیشنهاد هم باقی ماند. بنده این پیشنهاد را برای این کردم که

شهربانی با سازمان فعلیش اصلاً مناسب یک کشوری نیست و در همه جای دنیا شهربانی کل از دواير وزارت کشور است و زندان بایستی جزء وزارت دادگستری باشد (آشتیانی‌زاده — برعکس است دادگستری تابع شهربانی است) ... بنده وقتی که در فرانسه بودم یک روز به بازداشتگاه رفته بودم مدیر آن بازداشتگاه به من گفت که در خاک فرانسه یک بازداشتگاهی نیست که بدون قرار مستنطق یک محبوسی را بپذیرد این پیشنهادی که بنده کردم برای کابینه سابق نبود و اگر وضعیتی پیش آمد باز این پیشنهاد را خواهم کرد که اصول حفظ شود (صحیح است) البته منظورم آقای سرتیپ صفاری نیست سرتیپ صفاری اتفاقاً مرد شریفی است ولی ما نباید در نظر بگیریم که سرتیپ صفاری امروز رئیس شهربانی است تشکیلات شهربانی باید طوری شود که منشأ دیکتاتوری نشود خلاصه بنده منظورم این بود که در دادگستری یعنی دادگاه هیچوقت نه پرونده برای کسی درست بکنند و نه دادگاه روی آن پرونده‌ها رأی می‌دهد دادگاه فقط و فقط قانون را متابعت می‌کند حالا اگر در بعضی از پرونده‌ها عواملی باشد و فرض بفرمائید که اگر دو نفر با هم تباخی بکنند که یک کسی بگوید که من قاتلم و اگر چنین شخصی آمد و اعتراف کرد که من قاتل بودم دادگاه جز اینکه او را به عنوان قاتل تعقیب کند و مجازات نماید چاره‌ای ندارد، و اگر غیر از این بود اشتباهات قضائی در قوانین پیش‌بینی نمی‌شد یکی از مباحث قانون جزا مسئله اعاده دادرسی است یعنی تجدید نظر در احکامی که تمام مراحل خودش را طی کرده و حتی از دیوان کشور هم گذشته است، و این مسئله در تمام ممالک مرقی در قانون جزائی پیش‌بینی شده است که حکمی که از تمام مراحل خود گذشته است و از دیوان کشور هم گذشته است اگر بعدها کشف شد که مبانی آن حکم روی اشتباه بود...

آشتیانی‌زاده — ما هم مجبور می‌شویم حرف بزنیم.

رئیس — آقا در حدود ماده ۱۰۹ فرمایشتان را بفرمائید.

دکتر متین‌دفتری — همین آقای فرامرزی مگر نبود اشاره فرمودند به عمل در یفوس آیا در یفوس که در مجاکم فرانسه محکوم شد فرانسه هم تحت رژیم دیکتاتوری بوده یا اینکه خدای نخواستہ قضات می‌خواستہ اند عالماً عامداً یک بی‌گناهی را محکوم کرده باشند، لابد یک اوضاع و احوالی در پرونده در یفوس بوده است که قضات مجبور شده‌اند او را محکوم بکنند و بعدها که معلوم شد اوضاع و احوال خلاف بوده آمدند و روی اصل

همین اعاده دادرسی یک حکم قطعی را برگردانند، این منحصر به ایران نیست در ممالک دیگر مثلاً در آلمان یکی از وزرای آنجا را که وزیر پست و تلگراف بود چندین ماه توقیفش کردند که آن بیچاره در زندان و توقیفگاه مرد بعدها کشف شد که آن شخص بی‌گناه بوده است مجبور شدند که بعضی از قوانین آلمان را روی همین تجربه عوض کردند و آن هم در آن بحبوه دمکراسی آلمان بود نه زمان دیکتاتوری، زمان نازیها نبود روی همین اشتباهات است که در قوانین اعاده دادرسی پیش‌بینی شده است، حالا می‌آئیم به موضوع این محاکمه بنده وقتی که این موضوع محاکمه مرحوم تیمور تاش و آقای حاج امین‌التجار طرح شد همان طوری که فرمودند من معاون وزارت دادگستری بودم و مطابق تقسیمات و طرح‌هایی که در مملکت هنوز هم هست دادستان دیوان کیفر و تمام دادستان‌ها تحت نظر مستقیم وزیر دادگستری انجام وظیفه می‌کردند در جریان این محاکمه من هیچ دخالتی نداشتم جز همان پرونده‌ای که حالا هم هست، بنده در اداره این محاکمه دخالت و سرکشی نداشتم این است که بنده مجبورم از آقای حاج امین‌التجار چند کلمه عرض بکنم آقای حاجی امین‌التجار از رجال شریف این مملکت هستند (صحیح است) بنده ایشان را از اول جوانی در دوره چهارم که خیلی زود وارد اجتماعات سیاسی شده بودم ایشان را می‌شناسم و بنده که در صف دمکراتهای ضدتشکیلی مبارزه می‌کردم آقای حاجی امین‌التجار آن وقت جزء دمکراتهای مهاجر بودند سران حزب دمکرات آزادیخواهان آن زمان ایشان را کاندیدای تهران کردند بدون اینکه خودشان اطلاع داشته باشند و در تمام آن مدت جز حسن ظن و حسن شهرت چیز دیگری نداشتند همیشه از ایشان جز نیکی، جز حسن شهرت در تمام مدتی که زندگی کرده‌اند چیزی نشنیده‌ام راجع به محکومیت ایشان البته این جا مجبورم که نظر قضائی خودم را به عرض آقایان برسانم محکومیت ایشان راست است که یک حکمی بالاخره برای ایشان صادر شده یک حکمی به عنوان رشاء برای ایشان صادر شده است اگر راشی باشد مرتشی هم هست اگر راشی نباشد مرتشی هم نیست.

مطابق ماده ۵۷ قانون مجازات هر کسی که محکومیت تأدیبی دارد بعد از ۵ سال اگر جرم دیگری نداشته باشد مشمول قانون اعاده حیثیت می‌شود. راست است از نظر قوانین جزائی محکومیت ایشان فعلاً اثری که دارد البته از نظر سابقه این عمل بالاخره در یک حکمی منعکس شده و تا این حکم مطابق موازین قانونی از اعتبار نیفتاده این سابقه

البته هست و آقای حاج امین‌التجار در تاریخی که قانون ۲۴ مهر ۱۳۲۰ گذشت در ایران نبودند این قانون مدت ۳ ماه تعیین کرده بود برای اینکه اشخاصی که در دیوان کیفر محکوم شده‌اند بتوانند تقاضای تجدید نظر بکنند ایشان البته در ایران نبودند که از این قانون استفاده بکنند و این قانون یک عیب دیگر هم داشت برای اینکه از روی قوانین عمومی که در قانون جزائی ما هست بطور کلی در اعاده دادرسی که عنوان خاصی است در قوانین جزائی ما پیش بینی می‌شود که اعاده دادرسی را همیشه می‌شود خواست یعنی هر وقت هر مطلبی کشف شد می‌شود اعاده دادرسی کرد، هر وقت حکمی معلوم شد مبانی آن روی خطا بوده می‌شود اعاده دادرسی کرد ولی اینجا چون این قانون مدت ۳ ماه تعیین کرده ایشان نتوانستند استفاده بکنند اما از جهت مرحوم تیمورتاش در قواعد عمومی و در اصول محاکمات جزائی هست که اگر یک کسی فوت کرده باشد و بعدها بعد از فوتش کشف شود که محکومیتش روی تباری معمولی یا کذبی بوده ورثه او حق دارد که اعاده دادرسی بخواهد لکن در این قانون که در آن زمان به عجله تنظیم شده بود این دو نکته غفلت شده است در آن قانون اولاً اعاده دادرسی را محدود کرده‌اند به یک مدتی و آن مهلت گذشت و ورثه یک متوفائی تصریح نکردند که حق تجدید نظر دارد از جریان آن محکمه بنده در آن موقعی که این محاکمه جریان داشت اطلاعات مستقیمی نداشتم فقط وقتی که محاکمه تمام شد بعد از مدتی که در منزل مرحوم تیمورتاش یک اسنادی را توقیف کرده بودند این اسناد را تحویل دادند به دادگستری که در تحت نظر یک کمیسیونی رسیدگی بشود و تحویل دوایر مربوطه باشد برای اینکه مرحوم تیمورتاش وقتی که ایشان وزیر دربار بودند سمت و اختیاراتی که مثل ریاست وزراء هم داشتند برای اینکه رابط بودند ایشان بین وزراء و پادشاه همین خود بنده وقتی که هر وقت مرحوم داور در غیبت بود و مسافرت بود با ایشان تماس داشتم و مطالبی که باید از یک نخست‌وزیر استفاده بشود آن مطالب به وسیله ایشان به عرض شاه می‌رسید و در آن موقع هم حقیقتاً بین خود و خدا ایشان را همه می‌شناسند یکی از رجال بزرگ ما بودند در همین مجلس یکی از پهلوانهای مجلس حساب می‌شد غالباً در پشت همین تریبون یک نطق‌های آتشین می‌کرد و کابینه‌ها را می‌انداخت (حاذقی) — این یکیش کار خوبی نبوده که کابینه‌ها را می‌انداخته) اینها را کسی فراموش نکرده در آن موقع وقتی که آن اسناد را آوردند ما آن اسناد را تفکیک کردیم و انصافاً من باید عرض بکنم که در آن

اسناد یک قسمت از خدمات ایشان کاملاً منعکس بود و بخصوص معلوم بود که اوامر پادشاه مبتوع خودش را در قسمت سیاست خارجی و داخلی مراقبت و اجرا می‌کرد و اگر آقای عباس اسکندری هم آن اسناد را می‌دیدند خیلی خوشوقت می‌شدند برای اینکه یکی از موضوعات آن اسناد هم مسئله استرداد بحرین بود که در آن موقع خیلی مراقبت و اقدامات شدیدی راجع به استرداد بحرین می‌شد و آن اسناد منعکس بود و ما آن اسناد را تحویل وزرات خارجه دادیم بنده نمی‌توانم اینجا وارد بحث آقای فرامرزی بشوم راجع به محکومیت آقای تیمور تاش عرض کردم که آقای حاج امین از نظر قوانین امروز ایرادی بر ایشان نیست برای اینکه اثر جزائی قانون مطابق ماده ۵۷ از بین رفته است (صحیح است) و اینجا حالا راجع به اینکه این محاکمه صحیح بوده صحیح نبوده درست بوده یا نیست مجلس جای بحث این موضوع نیست (صحیح است) حالا ما در مجلس نمی‌توانیم نتیجه‌ای بگیریم اگر آن روز قانون اجازه می‌داد به ورثه مرحوم تیمور تاش که از آن قانون استفاده بکنند و آقای حاج امین هم استفاده می‌کردند و در محکمه مطرح می‌شد حقیقت روشن می‌شد که آیا این محاکمه صحیح بوده یا نبوده حالا هم اگر برای اینکه این حق از آقای حاج امین که از همکارهای ما هستند و از رفقای ما هستند برایشان میسر باشد که بتوانند این سابقه را محو بکنند و دلایلی داشته باشند که بتوانند این سوابق را محو بکنند بایستی که به عقیده بنده اگر مجلس شورای ملی اعتبارنامه ایشان را تصویب کرد و حتماً هم انشاء الله تصویب خواهد کرد (بعضی از نمایندگان - انشاء الله) بایستی که به ایشان در ضمن این تصویب این مجال را بدهیم که بتوانند در این محکومیت خودشان اگر میل داشته باشند تقاضای تجدید نظر بکنند (یکی از نمایندگان - ورثه مرحوم تیمور تاش هم همینطور) بنده پیشنهاد می‌کنم که اگر آقای مخبر کمیسیون هم موافقت فرمایند اعتبارنامه آقای حاج امین با این قید تصویب شود. مجلس شورای ملی با تصویب اعتبارنامه آقای حاج حبیب الله امین به دیوان کیفر کارکنان دولت اجازه می‌دهد نسبت به محکومیت آقای حاج حبیب الله امین و محکومیت مرحوم تیمور تاش به هر طوری که باشد مطابق قانون مهر ماه ۱۳۲۰ تجدید نظر نماید (بعضی از نمایندگان - بسیار خوب) (عده‌ای از نمایندگان - مخالفیم) (صدرزاده - طرح قانونی لازم است) شما راجع به اعتبارنامه آقای تقی زاده این کار را کردید گرچه آقای مخبر این مشکل را حل می‌کنند. (عده‌ای از نمایندگان - مذاکرات کافی است آقا رأی، رأی)



نزاقی — اجازه می‌فرمائید.

رئیس — اولاً ایشان برای توضیح اظهار کردند که علاوه بر ماده ۱۰۹ به‌عنوان موافقت با آقای حاج امین‌التجار اجازه نطق خواسته بودند این بود.

### مجلس مؤسسان و مخالفت با آن

روز پانزدهم بهمن ماه ۲۱۳۲۷ شاه بطور معجزه‌آسایی از مرگ حتمی نجات یافت. این سوء قصد نافرجام پی‌آمدهائی برای ملت ایران داشت که یکی از آن تأسیس مجلس سنا و دیگری تشکیل مجلس مؤسسان و تغییر در بعضی از اصول متمم قانون اساسی بود که ضمناً راه را برای تغییرات بعدی باز کرد.

شاه در اثر تلقین اطرافیان سودجو و قدرت‌طلب در صدد برآمد اختیارات خود را افزایش دهد و در عین حال از قدرت قوه مقننه بکاهد و با تشکیل مجلس سنا و در حقیقت با دو درجه‌ای نمودن تصویب قوانین جلوی تندرویهای مجلس شورای ملی را بگیرد.

در اواخر بهمن ماه ۱۳۲۷ عده‌ای از نمایندگان مجلس برای صرف چای به دربار دعوت شدند و در آن جلسه شاه حضور یافته سخنانی ایراد نمود از جمله گفته بود دولت‌ها را شما می‌آورید و می‌برید ولی گلوله آن را من باید بخورم از این رو در صدد هستم در مورد قوه مقننه قانون اساسی را اجرا نمایم و مجلس سنا را تشکیل دهم و همچنین برای خود در قانون اساسی اختیاراتی بگیرم بنابراین به دولت دستور دادم لایحه تشکیل مجلس مؤسسان و آئین‌نامه مجلس سنا را تقدیم مجلس شورای ملی نماید و بر شما واجب و لازم است هر چه زودتر این دو لایحه را به تصویب برسانید. نمایندگان حاضر در جلسه اظهار نمودند که مطالب اعلیحضرت را به عرض کلیه نمایندگان خواهیم رسانید و بهتر است اعلیحضرت جلسه دیگری با شرکت نمایندگان فراکسیون‌ها و رجال صدر مشروطیت و حقوقدانان و امراء ارتش تشکیل دهند تا موضوع بیشتر حلاجی شود شاه این پیشنهاد را پذیرفت.

روز چهارم اسفند ۱۳۲۷ نمایندگان فراکسیونهای اتحاد ملی، اتفاق، آزادی، ترقی، دموکرات ایران و ملی مجلس پانزدهم در دربار حضور یافتند غیر از نمایندگان فراکسیونهای مجلس عده‌ای در جلسه به این شرح حضور پیدا کردند محمد ساعد مراغه نخست‌وزیر، سردار فاخر حکمت رئیس مجلس شورای ملی، مستشارالدوله صادق، سید

حسن تقی زاده، نصرالملک هدایت، سید محمد صادق طباطبائی، حشمت الدوله والا تبار، بهاء الملک قراگوزلو، سید محسن صدرالاشراف، سهام السلطان بیات، منصور السلطنه عدل، عدل الملک دادگر، دکتر احمد متین دفتری، دکتر محمد سجادی، علی اصغر حکمت، میرزا شفیع جهانشاهی، علی هیئت، سپهبد امیراحمدی، سپهبد یزدان پناه، سپهبد امیر موثق نخجوان، سپهبد رزم آرا و عده ای دیگر.

پس از اجتماع شورای مشورتی شاه در جلسه حضور یافت در حالیکه آثار جراحات وارده بر صورت او هویدا بود بیانات مبسوطی ایراد نمود شاه گفت مشروطیت و دموکراسی کشور ما ایران به هیچ کدام از مشروطیت های دنیا شباهت ندارد و به تصدیق و تأیید مجاهدین و آزادیخواهان صدر مشروطیت ما که عده ای از آنان در این جلسه شرکت دارند و قانون اساسی هم به قلم آنها تدوین یافته مشروطیت ما جز آشفستگی و نابسامانی چیزی در بر ندارد این نقائص مشروطیت ما غیر از فساد چیزی عاید کشور نکرده است بنابراین شما را خواستم تا بگویم با تشکیل مجلس مؤسسان به رئیس مملکت اختیار داده شود اگر قوه مقننه راه ناصوبی را به پیماید شاه بتواند با انحلال مجلس رفع اشتباه بنماید و همچنین اگر مجلس شورای ملی تا موقع تشکیل مجلس مؤسسان موفق شود که نظامنامه مجلس سنا را تصویب کند نسبت به تشکیل مجلس سنا اقدام نماید. درباره تشکیل مجلس سنا قبلاً با رجال و علمای علم حقوق مذاکره و مکاتبه شده است و اکثر قریب به اتفاق تشکیل مجلس مزبور را که در قانون اساسی پیش بینی شده است ضروری و لازم می دانند حتی مرحوم موتمن الملک در چند سال قبل شرحی مرقوم و برای ما فرستاده اند که عیناً قرائت می شود، آنگاه شاه نامه حسین پیرنیا (موتمن الملک) را به این شرح قرائت نمود (چون تشکیل مجلس سنا در قانون اساسی کشور ما پیش بینی شده غیر از این نمی توان رأی دیگری داد: ح - پیرنیا

پس از ختم بیانات شاه که آرام و آهسته ایراد شد سکوت مطلق سرتاسر جلسه را فرا گرفت اعضاء شورای مشورتی که جمعاً ۴۲ نفر بودند به چهره یکدیگر نگریستند و نمی دانستند چه کسی باید پاسخ شاه جوان را بدهد.

پس از چند لحظه سکوت مستشارالدوله صادق که مسن ترین فرد در جلسه و از سران و مجاهدین صدر مشروطیت بود و در تدوین متمم قانون اساسی مشارکت داشت لب به سخن گشود و با لهجه مخلوط ترکی و فارسی چنین گفت من فرمایشات اعلیحضرت را

تأیید می‌کنم و قانون اساسی ما شتر، گاو، پلنگ است هیچ شباهتی به هیچ جا ندارد و ضرورت تغییر در آن را تأیید می‌کنم وقتی مرحوم مظفرالدین‌شاه رحمت‌الله علیه دار فانی را وداع گفت و به جنت رفت ما به فکر تدوین متمم قانون اساسی افتادیم زیرا اصولی که قبلاً نوشته شده بود خیلی ناقص بود، هیئتی مأمور این کار شدند بنده و حضرت آقای تقی‌زاده و حضرت آقای حکیم‌الملک عضو هیئت بودیم هیئت نظر خوبی با محمدعلی شاه نداشت و می‌دانست شاهی متجاوز و عصیانگر است لذا به هنگام تنظیم متمم قانون اساسی ما سعی کردیم حقوق مقام سلطنت را به حداقل برسانیم و همین کار را نمودیم ولی امروز بحمدالله شاه تحصیلکرده و دمکرات داریم باید حقوق شاه را در قانون اساسی افزایش دهیم تا جبران مافات بشود.

پس از مستشارالدوله تقی‌زاده سخن گفت هم به نعل زد و هم به میخ پس از او حکیم‌الملک در تأیید بیانات مستشارالدوله شرحی بیان نمود و از واقعه دانشگاه و سوء قصد به شاه اظهار تأسف نمود و آن واقعه را به علت نقص قانون اساسی دانست.

آنگاه دکتر احمد متین‌دفتری اجازه سخن خواست و چنین اظهار نمود در اینکه قوانین اساسی ما ناقص است شکی نیست از اینکه در تشکیل مجلس سنا تأخیر شده است تردید وجود ندارد ولی من معتقدم برخلاف نظر آقای مستشارالدوله کمیسیون تدوین متمم قانون اساسی برای اینکه محمدعلی شاه را نسبت به مشروطیت دلخوش کنند برای مقام سلطنت حقوق زیادی قائل شده‌اند که حقاً نمی‌باید شاه دارای این همه اختیارات باشد در هر حال فرمایشات اعلیحضرت قابل مطالعه و تعمق است در مورد تشکیل مجلس مؤسسان باید با مطالعه اقدام کرد اساساً باید بینیم مجلس مؤسسان قانونی هست یا نیست در کجا چنین مجلسی پیش بینی شده است هنوز ما نتوانسته‌ایم در مورد تشکیل مجلس مؤسسان اول که در سال ۱۳۰۴ تشکیل شد و رأی به خلع قاجاریه دارد محمل قانونی پیدا کنیم از اعلیحضرت اجازه می‌خواهم حقوقدانان بنشینیم به بینیم می‌توانیم راهی پیدا کنیم تا نتایج بدی در آینده حاصل نشود.

### فضولی نکن

شاه در جواب دکتر متین‌دفتری برای اولین بار در طول سلطنت و ولیعهدی خود که هیچگاه خونسردی خود را از دست نمی‌داد با عصبانیت فریاد برآورد پس است فضولی

نکن!<sup>۱</sup> بلافاصله متین دفتری جواب داد، اگر حفظ مصالح مملکت و احترام به قوانین فصولی است چاکر عرضی ندارم. در این موقع سردار فاخر حکمت برای اینکه جلسه به صورت خوب و خوشی پایان بگیرد رشته سخن را در دست گرفت و ضمن بیان شرحی از تاریخ صدر مشروطیت و لزوم تجدید نظر در قانون اساسی متین دفتری را نیز مصلح و حافظ قانون خواند و خدمات او را در دوران وزارت دادگستری ستود و از اهانتی که شاه به او کرده بود دلجوئی کرد. پس از چندی لایحه تشکیل مجلس مؤسسان و آئین نامه و نظامنامه مجلس سنا در مجلس به تصویب رسید و در سال ۱۳۲۸ مجلس مؤسسان به ریاست سید محمد صادق طباطبائی در کاخ دادگستری تشکیل گردید و اصولی از متمم قانون اساسی را تغییر داد و به موجب یک اصل الحاقی پیش بینی کرد در آتیه کنگره ای مرکب از نمایندگان دو مجلس می توانند قانون اساسی را تغییر دهند که در سالهای بعد دیدیم این کنگره تغییرات زیادی در قانون اساسی داد مانند افزایش مدت نمایندگی، افزایش تعداد نمایندگان و غیره.

آقای متین دفتری درباره تشکیل مجلس مؤسسان چنین گفتند. بله من با تشکیل مجلس مؤسسان برای تغییر بعضی از اصول آن مخالف بودم و آن را قانونی نمی دانستم و با آن عجله ای که شاه در مورد تشکیل آن داشت موافق نبودم حتی در جلسه مشورتی پیشنهاد کردم حقوقدانان بنشینند و راه حلی برای این کار پیدا کنند ولی شاه از سخنان من مکدر شد و در حضور جمع مرا سرزنش نمود که چرا حقیقت گوئی کرده ام چرا برای حفظ قانون اساسی قیام نموده ام. به هر جهت روز دهم اسفند ماه ۱۳۲۷ ساعد

۱. روابط دکتر متین دفتری با شاه همیشه تیره بود و شاه نسبت به او ابراز تفر می نمود ولی مع الوصف ناگزیر بود او را به علل شخصیت بین المللی اش و سایر جهات سناتور کند درحالیکه متین دفتری در دهسال آخر عمر خود در سنا تملق و چاپلوسی می نمود ولی کوچکترین اثری در بهبود روابط ایجاد نمی شد. در سال ۱۳۴۰ که عده ای از طرف شاه به دربار احضار شده تا مشکلات دانشگاه را بررسی و مسئولی برای آن تعیین نمایند وقتی دکتر سیاسی پیشنهاد می کند دکتر متین دفتری به ریاست دانشگاه انتخاب شود شاه با لحن زننده ای می گوید این شپش لحاف کهنه را فراموش کنید. علت رنجش و مخالفت شاه و متین دفتری از دوره رضاشاه سرچشمه می گیرد. در زمان وزارت دادگستری او یکی از معلمین ولیعهد که ضمناً صاحب دفترخانه ای هم بوده است به جرم تخلف از مواد قانون ثبت و اسناد به دستور وزیر به زندان محکوم می شود. ولیعهد در مقام توصیه او برآمده و از وزیر دادگستری می خواهد او را از زندان آزاد کند. دکتر متین دفتری نه تنها متخلف را آزاد نمی کند بلکه توصیه ولیعهد را به شاه گزارش می دهد و طبعاً ولیعهد مورد سرزنش و توبیخ شاه قرار می گیرد.

نخست‌وزیر به مجلس آمد و شرحی دائر بر لزوم مجلس مؤسسان طبق امریه شاه ایراد نمود و آئین‌نامه انتخاب اعضاء مجلس مؤسسان را تقدیم مجلس کرد. سردار فاخر حکمت به شاه قول داده بود که آئین‌نامه انتخاب نمایندگان مجلس مؤسسان را به سرعت به تصویب مجلس خواهد رسانید و او از برخورد شدید من و شاه اطلاع داشت و می‌دانست من با تصویب آن مخالفت خواهم نمود از این رو با من وارد مذاکره شد و پیام شاه را به من رسانید که شما با تشکیل مجلس مؤسسان مخالفت نکنید و عضویت این مجلس را از حوزه انتخابیه خود (مشکین شهر) بپذیرید ولی من زیر بار نرفتم و به سردار گفتم عده‌ای مخالفت خواهند کرد و چه بهتر که مخالف من باشم تا عرایض و ایرادات خود را به سمع مردم برسانم. سردار گفت مخالفت شما در مردم مؤثر خواهد شد زیرا با سوابقی که شما دارید و با توجه به اینکه از حقوقدان‌های بین‌المللی می‌باشید هر سخنی که در این زمینه ایراد کنید مجلس مزبور لاق خواهد شد بهتر این است حداقل سکوت نمائید تا تدریجاً کدورتی که بین شما و شاه بوجود آمده است برطرف شود من مجدداً استدلال کردم هر لایحه‌ای در مجلس که طرح می‌شود حداقل یک مخالف باید داشته باشد و من بهترین کسی هستم که پیرامون آن به بحث و مذاکره بپردازم. سردار در پاسخ من اظهار نمود حائری‌زاده و مکی مخالفت خود را ایراد خواهند نمود من از شما می‌خواهم برای حفظ مصالح مملکت در این مورد سکوت اختیار نمائید. بعد از سردار حکیم‌الملک و جیم هم با من مذاکره کردند و از من خواستند که در این مورد ساکت باشم به هر حال من امتثال نظر بزرگان قوم را پذیرفتم و از مخالفت در مجلس صرف‌نظر نمودم ولی رأی هم ندادم ولی هر چه اصرار کردند که عضویت آن مجلس را بپذیرم زیر بار نرفتم.

روز ششم فروردین اعضاء هیئت نظارت انتخاب شدند و نصرالملک هدایت به ریاست انتخاب شد و روز چهاردهم فروردین انتخابات مجلس مؤسسان در سرتاسر کشور آغاز گردید و مجلس مزبور روز اول اردیبهشت افتتاح شد. سید محمد صادق طباطبائی به ریاست و نصرالملک هدایت و سهام‌السلطان بیات به نیابت ریاست انتخاب شدند و مجلس کار خود را آغاز کرد. نخست یک اصل‌الحاقی به تصویب رسانیدند و پس از آن چند اصل از قانون اساسی را تغییر دادند و به شاه اختیار داده شد که هر موقع که تصمیم گرفت می‌تواند مجلس شورای ملی یا مجلس سنا را منفرداً یا توأمأً منحل کند و علاوه بر آن به مجلسین اجازه داده شد که بصورت کنگره می‌توانند اصول قانون اساسی را تغییر

دهند بعد از جریان ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ کنگره تشکیل شد و چند اصل قانون اساسی تغییر یافت در این تغییرات مدت نمایندگی را از دو سال به چهار سال افزایش دادند و تعداد نمایندگان نیز افزایش یافت.

بعدها دیدیم این اختیارات چه نتایج زیان‌باری داشت در سال ۱۳۴۰ دکتر علی امینی شاه را مجبور ساخت مجلسین را منحل کند و کشور را قریب یک سال با تصویب‌نامه اداره نماید و خلف او نیز چند ماه کار مملکت و سرنوشت مردم را به دست تصویب‌نامه سپرد و اعمالی انجام دادند که مرور آنها موی بر اندام انسان راست می‌کند.



## فصل ششم

### عضویت در مجلس سنا

عمر مجلس پانزدهم روز پنجشنبه ۶ مرداد ۱۳۲۸ سرآمد. ماههای آخر مجلس غالباً صرف مسائل مربوط به نفت شد و قراردادی که گلشائیان وزیر دارائی و گس امضاء کرده بودند با مقاومت شدید عده‌ای از نمایندگان مواجه شد و مکی جلسات مجلس را اختصاص به بیانات خود داد و سرانجام لایحه دولت به تصویب نرسید در ماههای آخر مجلس پانزدهم فرمان انتخابات مجلس سنا صادر شد و هیئت نظار در تهران و شهرستانها دعوت شدند. مجلس سنا در قانون اساسی ایران پیش بینی شده بود. در صدر مشروطیت یک بار دولت لایحه آن را تقدیم مجلس اول کرد ولی مورد توجه واقع نشد و از آن تاریخ به بعد دیگر مذاکره‌ای در باب تشکیل چنین مجلسی پیش نیامد تا اینکه در اواخر سال ۱۳۲۷ اقداماتی در این زمینه بعمل آمد و سرانجام فرمان آن روز ۲۶ خرداد ۱۳۲۸ صادر گردید.

انتخابات مجلس سنا بصورت دو درجه‌ای پیش بینی شده بود که در هر حوزه مردم پنج نفر را انتخاب می‌کردند و آن پنج نفر از بین خود یک نفر را برای مجلس سنا انتخاب می‌نمودند. مجموع نمایندگان سنا در سطح مملکت ۶۰ نفر تعیین شده بود که نیمی از آن توسط مردم انتخاب می‌شد و نیمی دیگر را رئیس مملکت تعیین می‌کرد که بدانها سناتور انتصابی گفته می‌شد برای عضویت در مجلس سنا شرایطی پیش بینی شده بود که عده قلیلی فقط می‌توانستند به آن مجلس راه یابند دو شرط مهم نیز برای انتخاب کنندگان قائل شده بودند یکی شرط سواد بود دیگری شرط داشتن حداقل ۲۵ سال سن. با این ترتیب کاندیداهای مجلس سنا نسبت به کاندیداهای مجلس شورای ملی خیلی کمتر بود



از شصت نفر نمایندگان مجلس سنا سی نفر اختصاص به تهران داشت که طبعاً پانزده نفر انتخابی و ۱۵ نفر انتصابی بودند بنابراین در شهر تهران برای انتخابات سنا مردم می‌بایستی ۷۵ نفر انتخاب نمایند من در همان موقع که کاندیدای مجلس سنا شدم برای انتخابات دوره شانزدهم مجلس از تهران هم کاندیدا بودم هم‌پیمانان من در انتخابات مجلس شورای ملی همان کسانی بودند که بعد جبهه ملی را تشکیل دادند و بعضی از آنها مانند دکتر مصدق، دکتر شایگان، حائری‌زاده و نریمان کاندیدای مجلس سنا بودند ولی تمایلی به انتخاب در مجلس سنا نداشتند و ترجیح می‌دادند که نماینده در مجلس شورای ملی گردند هنگام شمارش آراء تهران قبل از ابطال صندوق لواسان از هفده هزار رأی مأخوذه من دوازده هزار رأی داشتم و در ردیف ششم بعد از آیت‌الله کاشانی قرار گرفته بودم ولی انتخابات مجلس سنا من را از نمایندگی مجلس شورای ملی منصرف نمود در انتخابات درجه اول سنا از تهران آراء زیادی نصیب من شد بطوریکه در زمره دو نفر اول قرار گرفتم.

روز هفتم آبان فرمانداری تهران از ۷۵ نفری که در انتخابات درجه اول سنا حاضر اکثریت شده بودند دعوتی به عمل آورد تا نسبت به انتخابات درجه دوم اقدام نمایند یعنی ۷۵ نفری که انتخاب شده بودند می‌بایستی از بین خود با رأی مخفی ۱۵ نفر را انتخاب نمایند بین ۴۵ نفر از منتخبین درجه اول ائتلافی بعمل آمده بود و آنهایی که می‌بایستی در انتخابات درجه دوم تعیین شوند تقریباً معلوم و مشخص بودند و ضمناً قرار بود عده‌ای از منتخبین درجه اول بطور سناتور انتصابی به مجلس سنا راه یابند و عده‌ای نیز برای وکالت مجلس داوطلب بودند و چند نفری هم راغب به مشاغل اجرائی بودند. در آن جلسه دکتر شایگان، حائری‌زاده، و عمیدی نوری علیه ائتلاف ما سخن گفتند و برخوردهای لفظی شدیدی هم بوجود آمد سرانجام دکتر مصدق پاکت لاک و مهر شده‌ای را به فرماندار داده و افزود افرادی انتخاب خواهند شد که نامشان در این لیست نوشته شده است اگر قرار بود همه سناتورها انتصابی باشند چرا قانون را بصورت فعلی به تصویب رسانیده‌اند و بالاخره انتخابات مجلس سنا را فرمایشی و دستوری قلمداد کرد از ۷۵ نفر سناتور درجه اول فقط ۶۴ نفر در جلسه شرکت کرده بودند. پس از اخذ آراء و شمارش نصرالملک هدایت با ۴۷ رأی نفر اول و من با ۴۶ رأی نفر دوم شدم بقیه به نسبت آرا به این ترتیب بودند:

دکتر سعید مالک (لقمان الملک)، عبدالحسین نیکپور، اسدالله یمین اسفندیاری، ابراهیم حکیمی (حکیم الملک)، سید حسن تقی زاده، محمد سروری، جواد بوشهری (امیرهمایون)، ابراهیم خواجه نوری، ابوالقاسم نجم (نجم الملک)، عباس مسعودی، دکتر عیسی صدیق، حسین تقوی و دکتر مهدی ملک زاده.

متعاقب انتخابات تهران در شهرستانها نیز سناتورها تعیین شدند که عبارت بودند از سهام السلطان بیات، آصف، امیرحسین ایلیخان، سید محمد تدین، علی مؤید ثابتی، مهدی نمازی، قوام شیرازی، اسدالله مقانی، امیر نصرت اسکندری، جواد امامی، حسین سمیعی، مشیر فاطمی، عطاءالله روحی، و حسین دادگرو ابراهیم افخمی.

روز ۱۹ بهمن ماه ۱۳۲۸ شاه بیست و هشت نفر را به سمت سناتور انتصابی تعیین و معرفی کرد و علت اینکه انتخاب دو نفر دیگر را به بعد موکول کرده بود از این نظر بود تا دو کرسی مزبور پس از افتتاح مجلسین نصیب ساعد و دکتر اقبال گردد.

سناتورهای انتصابی به این شرح بودند: صادق صادق (مستشارالدوله)، دکتر امیر اعلم، دکتر محمود حسابی، انوشیروان سپهبدی، علی حقنویس، نصرالله خلعتبری (اعتلاء الملک)، سپهبد امیراحمدی، سپهبد نخجوان، سرلشگر ضرغامی، دکتر قاسم زاده، نصرالله صبا، باقر کاظمی، دکتر شفق، عبدالمهدی طباطبائی، ابوالفتح والاتبار (خشمت الدوله)، مصطفی عدل (منصور السلطنه)، دیوان بیگی، سرلشگر زاهدی، محمدعلی مافی (نظام السلطنه)، سپهبد جهانبانی، ناصر قشقائی، عیسی سروش، دکتر اسمعیل سنک، مسعودی خراسانی، بدیع الزمان فروزانفر، سید کاظم جلیلی یزدی، محمد مهدی محوی، محمدعلی مقدم.

روز بیستم بهمن مجلس سنا و مجلس شورای ملی افتتاح یافت در حالی که هنوز انتخابات تهران پایان نگرفته بود. در اواخر سال ۱۳۲۸ ساعد از نخست وزیری کناره گیری کرد و چون قرار بود در تعطیلات نوروز محمدظاهر شاه به ایران سفر کند شاه فوراً علی منصور را به این سمت برگزید. انتصاب منصور در محافل مختلف سیاسی با تعجب تلقی شد و دست پنهان سیاست بیگانه در این انتخاب بدون تردید هویدا بود. من در مجلس سنا با کابینه منصور ماماشات کردم و منصور نیز با مسئله نفت بازی نمود و نفیاً و اثباتاً چیزی نگفت ولی دوران زمامداری او زودگذر بود و پس از سه ماه بطور ناگهانی کنار رفت و رزم آرا جای او را گرفت برای مبارزه حریفی تازه پیدا کردم.

## مبارزه با رزم‌آرا

رزم‌آرا تا قبل از شهریور ۱۳۲۰ در ارتش محلی از اعراب نداشت گرچه در سال ۱۳۱۸ درجه سرتیپی گرفته بود ولی شغل مهمی به او واگذار نشد و مدیریت دروس دانشگاه جنگ را عهده‌دار بود و آن هم روی لطف و مرحمتی بود که سرلشگر ضرغامی رئیس ستاد ارتش به او داشت.

اولین بار که رزم‌آرا به من معرفی شد و از نزدیک او را دیدم روز سوم اسفند ۱۳۱۹ بود. همه ساله غروب سوم اسفند در باشگاه افسران جشنی برپا می‌شد که شاه و ولیعهد در آن جشن شرکت می‌کردند امرای ارتش و افسران ارشد و مقامات عالی‌رتبه اداری نیز جزو مدعوین بودند قبل از آمدن شاه افسران در سمت چپ باشگاه به ترتیب ارشدیت در یک صف می‌ایستادند و در رأس آنها وزیر جنگ و رئیس ستاد ارتش قرار می‌گرفتند: در سمت راست وزیران کابینه و معاونین وزارتخانه‌ها و مدیران کل و رؤسای بنگاه‌های اقتصادی در صفی قرار گرفته و در رأس این صف نخست‌وزیر قرار داشت در آن روز من چند دقیقه قبل از آمدن شاه و ولیعهد در باشگاه افسران حضور یافتم و ابتدا با امراء و افسران ارشد دست دادم تمام امراء حاضر در صف را می‌شناختم پیرمردانی چون سردار رفعت، امیراقتدار و سرلشگر خزاعی نفرات اولیه صف بودند و بقیه نیز بر حسب ارشدیت منتظر آمدن شاه بودند در آخر صف امراء دو سرتیپ جوان توجه مرا جلب کردند. در این موقع ضرغامی که در کنار من قرار داشت احساس کرد آن دو نفر را نمی‌شناسم در مقام معرفی برآمد و به ترتیب چنین معرفی کرد سرتیپ حسن ارفع و سرتیپ علی رزم‌آرا با هردو دست دادم و ضرغامی افزود امسال هردو آقایان به افتخار درجه سرتیپی نائل شده‌اند. در بادی امر رزم‌آرا در نظرم جوانی عبوس و جدی و با انضباط آمد. این اولین برخورد من با رزم‌آرا بود. پس از چند ماه از کار دولت کنار رفتم و دیگر موجبی پیش نیامد تا بار دیگر آن سرتیپ جوان و عبوس را بینم.

بعد از استعفای رضاشاه و افتضاحی که ارتش بار آورد عده زیادی از امراء قدیمی که تماماً در قزاقخانه با رضاشاه همکار بودند بازنشسته شدند و ارتش یک مرتبه از افسر ارشد خالی شد چند سرلشگر و سرتیپ جوان باقی ماندند و آن همه مشاغل مهم. اولین شغلی که به رزم‌آرا پس از استعفای رضاشاه سپرده شد فرماندهی لشکر اول



در ۱۳۲۹ سپید رزم آرا بطور ناگهانی نخست وزیر شد و شدت او را کویدم.

مرکز به جای سرلشگر کریم بوذرجمهری بود. روزی که رزم‌آرا لشگر را تحویل گرفت جز آسایشگاه و اصطبل و آبنار و درخت چیزی در باغشاه باقی نمانده بود سربازان مرخص شده بودند و عده‌ای از گروهبان‌ها نیز با غارت انبارهای خواروبار محل خدمت خود را ترک نموده به فکر شغل دیگری بودند. رزم‌آرا در مدتی کوتاه توانست آب رفته را به جوی برگرداند و سربازان جدید بگیرد و بطور کلی نظم و نسقی در کارها بدهد اقدامات رزم‌آرا در مدت کوتاهی به ثمر نشست و لشگر تازه‌ای با افراد جدید تشکیل شد و چند واحد از آن نیز برای ایجاد امنیت به استانها و شهرها اعزام شدند رزم‌آرا در این سمت توانست به فرمانده کل قوا و وزیر جنگ و رئیس ستاد خود را افسری جدی و لایق و فداکار معرفی کند. رزم‌آرا در بین افسران جوان طرفدارانی پیدا کرد و این افراد از هیچ نوع تبلیغی درباره او کوتاهی نمی‌کردند رزم‌آرا در همان ایام به فکر تصاحب بالاترین شغل ارتش که ریاست ستاد ارتش بود افتاد و تبلیغات برای چنین پست مهمی شروع شد در آن ایام قوای نظامی متفقین در ایران استقرار یافته بودند و فرماندهان آنها مدام با وزارت جنگ و ستاد ارتش در تماس بودند و علی‌القاعده اشخاصی می‌بایستی در راس این پست مهم قرار بگیرند که حداقل به دو یا سه زبان خارجی آشنا باشد و رزم‌آرا دارای چنین امتیازی بود هم دانشکده سن سیر فرانسه را دیده بود و هم در دانشگاه جنگ با سپهد ژاندر فرانسوی و سایر استادان فرانسوی دانشگاه در تماس بوده و از معلومات و تجربیات آنها بهره زیادی برده بود.

تلاش رزم‌آرا در سال ۱۳۲۲ به ثمر نشست و سپهد یزدان‌پناه که هیچگونه تحصیلات نظامی نداشت و هیچ دانشکده‌ای را جز مدرسه نیابت قزاقخانه ندیده بود از رأس ستاد ارتش برکنار شد و سرتیپ رزم‌آرا به ریاست ستاد ارتش منصوب گردید. رزم‌آرا در آن روز که به چنین سمت مهمی منصوب شد جوانترین سرتیپ ارتش بود و تمام امراء ارتش ارشد بر او بودند و فرماندهی و ریاست بر آنها کار ساده و آسانی نبود روزی که رزم‌آرا با درجه ستوانی در ارتش خدمت می‌کرد شاه‌بختی و یزدان‌پناه زاهدی و جهانبانی و پورزند درجه سرتیپی داشتند و جالب اینکه ستوان رزم‌آرا مدتی هم آجودان شاه‌بختی بود. رزم‌آرا در این سمت توانست با حربه فروتنی و مردمداری و احترام به فرماندهان سابق خود تا حدی خود را بقبولاند در ایامی که در رأس ستاد ارتش بود من و جمعی از رجال و قضات و ملاکین و مهندسین راه‌آهن و افسران به اسارت قوای نظامی

متفقین درآمدیم. رزم آرا ظاهراً به بازداشت افسران اعتراض کرد و از سمت خود استعفا نمود و ریاست دفتر نظامی شاه را گرفت و فرماندهی دانشکده افسری را نیز ضمیمه کار خود ساخت. رزم آرا در ۱۳۲۳ درجه سرلشگری گرفت و مجدداً رئیس ستاد شد و این بار نیز دوام زیادی نکرد و جای خود را به سرلشگر ارفع دشمن دیرین خود داد و خانه نشین شد و ارفع نیز او را بازنشسته کرد رزم آرای ۴۳ ساله که آرزوهای زیادی داشت راحت نشست و این بار وارد معرکه های سیاسی شد با روزنامه نویسان گرم گرفت با نمایندگان مجلس حشر و نشریافت از رجال و بزرگان دیدن می کرد در این هنگام با مظفر فیروز مدیر روزنامه رعد ایران بعلت قرابتی که از طرف همسران خود داشتند نزدیک شد و سعی کرد اندیشه سیاسی او را درک کند و خود نیز همان را هدف سیاسی خویش قرار دهد. رزم آرا دریافت که هنوز به خونخواهی پدرش در صدد انتقام گیری از خاندان پهلوی است و به هرنحو و کیفیتی که ممکن شود می خواهد شاه را از بین ببرد. رزم آرا ظاهراً فکری خود را با او هم آهنگ ساخت و به او تفهیم کرد که اگر روزی قدرت نظامی ایران را در دست بگیرد کودتائی علیه شاه انجام خواهد داد و این سلسله را منقرض خواهد نمود. در آن هنگام مظفر فیروز که تا چندی پیش مداح و پیشکار سید ضیاء الدین بود از او اعراض نموده با قوام السلطنه نزدیک شد او برای صدارت قوام به تکاپو و تلاش افتاد. رزم آرا هم برنامه خود را با او هم آهنگ کرد و به قدر وسع و توانائی خود برای روی کار آوردن قوام السلطنه تلاش می نمود سرانجام در بهمن ۱۳۲۴ مجلس چهاردهم در روزهای آخر عمر قوام را با اکثریت بسیار ضعیفی روی کار آورد در این رأی گیری سید محمد صادق طباطبائی رئیس مجلس نقشی حساس و سازنده داشت. دکتر مصدق و یاران او در مجلس برای شکست قوام السلطنه از وجود شخصیت ملی و محبوب آن روز یعنی مؤتمن الملک استفاده کردند و او را رویاروی قوام قرار دادند ولی مع الوصف قوام برنده شد. قوام در ماههای اول زمامداری خود به اصرار مظفر فیروز سرلشگر رزم آرا را از بازنشستگی خارج نمود و ریاست بازرسی ناحیه ۲ را که عبارت از لشگرهای آذربایجان و کردستان بود به او سپردند و دشمن دیرین او یعنی سرلشگر ارفع رئیس ستاد ارتش را از کار برکنار و طبق ماده پنج حکومت نظامی بازداشت کرد. رزم آرا در همان اوایل سال ۱۳۲۵ از طرف قوام السلطنه مجدداً به ریاست ستاد ارتش رسید و با قوام برای حل قضیه آذربایجان و کردستان همداستان شد.

قوام پس از یک فترت طولانی سرانجام انتخابات ایران را شروع کرد و حزب دولتی دموکرات ایران که خود خلاق آن بود انتخابات را در سراسر کشور زیر نظر گرفت و تمام کاندیداها می‌بایستی عضو حزب دموکرات باشند. لیست کاندیداهای انتخابات تهران از طرف حزب منتشر شد. ما هم لیستی منتشر کردیم ولی سرانجام دولت در انتخابات تهران دخالت کرده و مانع از وکالت من و دوستانم شد من مأیوس نشدم عده‌ای از شاگردان من پیشنهاد کردند که وکالت یکی از شهرهای آذربایجان را قبول کنم و همه‌گونه به من قول مساعد دادند و من هم کاندیداتوری شهرستان مشکین شهر را قبول کردم.

در آن ایام منصورالملک استاندار آذربایجان بود و فرماندهان نظامی نیز قدرتمند بودند. موقعی که من ریاست دولت را عهده‌دار بودم منصورالملک در کابینه من وزیر پیشه و هنر بود بعد از استعفای اجباری من او جای مرا گرفت و بین ما دوستی و موافقت قدیمی وجود داشت. در مورد کاندیداتوری خود با ایشان مذاکره کردم و ایشان به من گفتند اگر در مشکین شهر رأی دارید اقدام نکنید زیرا من تاکنون اجازه نداده‌ام تا حزب دموکرات ایران در شهرهای آذربایجان شعبه دائر کند و طبعاً هیچکدام از کاندیداهای حزب در این استان انتخاب نخواهند شد حتی المقدور به ارتشیان نیز اجازه دخالت در انتخابات نخواهیم داد. من به اعتماد قول او به مشکین شهر رفتم و احساس کردم جوانان شاهسون و مردم آن شهر تصمیم به انتخاب من گرفته‌اند و از من استقبال شایانی کردند وقتی به تبریز بازگشتم سرلشگر ضرابی فرمانده لشکر آنجا به دیدن من آمد و ضمن صحبت‌های متفرقه اظهار کرد امروز تلگراف رمزی از تیمسار رزم‌آرا داشتم و به من دستور داده‌اند که مفاد تلگراف را به عرض جنابعالی برسانم. ایشان متذکر شده‌اند که دولت با انتخاب شما موافقت ندارد و جناب اشرف به من تأکید کرده‌اند که شما را از این تصمیم منصرف سازم چون ممکن است موقع اخذ رأی بین موافقین و مخالفین زد و خوردی صورت بگیرد. عده‌ای از مردم بیگناه مقتول شوند. به سرلشگر ضرابی پاسخ دادم ستاد ارتش وظایف خاصی دارد که باید به آن وظایف عمل کند من نمی‌فهمم که انتخابات در مشکین شهر چه ارتباطی با کار رئیس ستاد ارتش دارد از قول من به او تلگراف کنید که خواسته مردم مشکین شهر را اجابت خواهم نمود و به شما و افسران شما هم اجازه نخواهم داد که در این امر مداخله کنید. مذاکرات ضرابی را با منصورالملک

در میان گذاشتم او اظهار کرد قبلاً ضرباتی مرا ملاقات و مفاد تلگراف را به من گوشزد نمود من هم با تندی به او پاسخ دادم و گفتم هرگز اجازه مداخله به شما و همکارانتان نخواهم داد. فردای آن روز به تهران آمدم. برادرم (سرهنگ محمد دفتری) که از دوستان و نزدیکان رزم آرا بود در منزل به ملاقات من آمد و پیامی از رئیس خود به من ابلاغ کرد که من با تمام قدرت از انتخاب شما جلوگیری خواهم کرد برای حفظ حیثیت خودتان به مشکین شهر بازنگرید چون محال است ارتش بگذارند شما به پارلمان راه پیدا کنید. در مقابل این پیام سخت به برادرم تندی کردم و حتی طوری وانمود کردم که دیگر میل ندارم او را به بینم و برای رزم آرا هم پیغام تندی فرستادم و از این تاریخ مبارزه من و رزم آرا شروع شد سرانجام من از مشکین شهر به همت مردم غیور آنجا و شاگردان باوفا و علاقمندم انتخاب شدم در مجلس پانزدهم من مبارزات زیادی داشتم در مرحله اول تصفیه حساب با قوام بود بعد که قوام را ساقط کردیم مبارزه خود را با هژیر شروع کردم ولی موجب و موردی پیش نیامد که من در مجلس پانزدهم انتقام خود را از او بگیریم. خوشبختانه در همان مجلس یکی از وکلای جوان و تازه کار مبارزه خود را علیه رزم آرا آغاز کرد و ما نیز در خفا او را تشویق و تقویت می کردیم و اطلاعات مورد لزوم را در اختیارش قرار می دادیم و آن شخص دکتر مظفر بقائی کرمانی بود. مظفر بقائی کرمانی را من از طریق پدرش می شناختم در سال ۱۳۰۶ که علی اکبر داور عدلیه نوین را بنیاد نهاد عده ای از طبقات مختلف را به عدلیه دعوت کرد. من از ریاست اداره عهود و جامعه ملل که شغلی حساس و مهم در وزارت خارجه بود به دادگستری آمدم و قاضی محکمه استیناف شدم میرزا شهاب بقائی کرمانی پدر همین دکتر مظفر بقائی هم که دو دوره وکیل مجلس بود با کنار گذاردن عبا و عمامه و مکتلاً شدن به عدلیه آمد و شغل او هم مستشاری استیناف بود در حقیقت در عدلیه هر دو هم شغل و مقام و رتبه بودیم میرزا شهاب تحصیلات حوزه ای داشت علوم عربیت و فقه و اصول را تا سطح خواننده بود ولی تحصیلات کلاسیک نداشت قریب دو سال با هم در استیناف بودیم که من برای تحصیل و تمرین و کارآموزی به اروپا رفتم و در اواخر ۱۳۱۰ به ایران بازگشتم و به معاونت کل وزارت عدلیه منصوب شدم در آن هنگام میرزا شهاب کرمانی مستشار دیوان عالی تمیز شده بود و در شعبه ای کار می کرد که پدر من هم مرحوم عین الممالک دفتری مستشار همان شعبه بود طبعاً روی سوابقی که با هم داشتیم هفته ای چند بار یکدیگر را





دکتر مظفر بقائی کرمانی

می‌دیدیم و گاهی نیز برای تهیه لوایح قانونی که تحت نظر من بود در اتاق معاونت حاضر می‌شد و به بحث و مذاکره می‌پرداختیم و بین ما انس و الفت زیادی بود ولی متأسفانه میرزا شهاب در همان زمان پس از یک بیماری کوتاه در گذشت گویا ۱۳۱۲ شمسی بود و من هم به همان علت و جهاتی که عرض کردم نسبت به خانواده او نهایت علاقه و محبت را داشتم وقتی به علت جنگ بین المللی کلیه محصلین را از اروپا احضار کردیم مظفر نیز که رشته فلسفه را انتخاب کرده بود به ایران بازگشت و به اسمعیل مرآت که در کابینه من وزیر فرهنگ بود توصیه کردم از وجود او در وزارتخانه و دانشگاه استفاده کند و بعد از شهریور ۱۳۲۰ نیز گاهگاهی یکدیگر را می‌دیدیم در آن ایام جوانی فوق العاده محبوب و باحیا و مؤدب و کم حرف بود و هرگز خیال نمی‌کردیم که روزی یکی از ناطقین درجه اول مجلس بشود روی همین سوابق در مجلس پانزدهم با هم نزدیکتر شدیم و غالباً در مسائل مختلف با من مشورت می‌کرد بعد از سوء قصد به شاه که رزم‌آرا از آن سوء قصد استفاده کرد و حکومت نظامی را دایر نمود و به تصفیه حساب پرداخت دکتر بقائی دولت ساعد را استیضاح کرد. البته به این نکته هم باید اشاره شود که سوء قصد به شاه توسط حزب توده با موافقت و برنامه‌ریزی سپهبد رزم‌آرا صورت گرفته بود و رزم‌آرا قصد



دکتر عبدالله دفتری برادرم از نزدیکان رزم آرا بود.

داشت پس از اینکه شاه مقتول شد قدرت را در دست بگیرد و با یک کودتای نظامی رئیس مملکت بشود و عده‌ای را نیز اعدام کند از جمله من را نیز در لیست اعدام شدگان قرار داده بود. بقائنی در بیان استیضاح خود حکومت نظامی را بهانه قرار داده رزم‌آرا و اعمال او را به شدت مورد انتقاد قرار داد و از ظهور دیکتاتور نظامی سخن گفت و دخالت او را در تمام شئون مملکت برشمرد. این استیضاح چندین جلسه به طول انجامید و از اینکه شاه قصد تشکیل مجلس مؤسسان و تغییر قانون اساسی را داشت مورد انتقاد شدید قرار گرفت من هم با تشکیل مجلس مؤسسان و تغییر قانون اساسی مخالف بودم و در جلسه‌ای در حضور شاه با شرکت رجال صدر مشروطیت نظریه خود را گفتم. دکتر بقائنی در این استیضاح به اصطلاح پنبه رزم‌آرا را زد و ملت ایران را آگاه ساخت که بزودی دیکتاتوری در ایران رواج خواهد یافت.

متأسفانه روابط من و بقائنی پس از مجلس پانزدهم به هم خورد و او از دشمنان من شد و اتهاماتی به من وارد ساخت که خود مرتکب آنها شده بود و آنی از تحریک علیه من خودداری نمی‌کرد.

در سال ۱۳۲۸ مجلس مؤسسان تشکیل شد و تغییراتی در متمم قانون اساسی داد و شاه حق انحلال مجلسین را گرفت و متعاقب آن انتخابات دوره شانزدهم مجلس شورای ملی و دوره اول مجلس سنا آغاز شد و شاه نیز به سفر اروپا رفت و در آن هنگامه هژیر وزیر دربار بود و رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش و جای هیچگونه توفیق برای کاندیداهای ملی و ورود آنها به مجلس شورای ملی نبود. دکتر محمد مصدق به اتفاق عده زیادی از نمایندگان سابق مجلس شورای ملی و روزنامه‌نگاران و رجال در دربار متحصن شدند و خواستار آزادی انتخابات گردیدند ولی هژیر همچنان با خدعه و نیرنگ مشغول کار خود بود که ناگاه با تیر غیب از پای درآمد و برای میلیون فرج بزرگی ایجاد شد. انتخابات مجلس شورای ملی در تهران به خوبی و خوشی برگزار شد دکتر مصدق و یاران او پس از افتتاح مجلس شانزدهم سر از صندوق بیرون آوردند و من هم سناتور شدم.

از اوایل سال ۱۳۲۹ جسته و گریخته و آشکار و پنهان نخست‌وزیری قریب الوقوع سپهبد رزم‌آرا به گوش می‌رسید و مطبوعات نیز متک مضرابهائی می‌زدند در اوایل فروردین همان سال منصورالملک برای بار دوم به صدارت رسید ولی هنوز سه ماه از عمر دولت او نگذشته بود که بطور ناگهانی شاه استعفای جبری او را گرفت و در همین روز رزم‌آرا را

بدون اخذ رأی تمایل مجلسین به کرسی صدارت نشانید و این خبر چون صافه ای در صحنه سیاسی ایران مخصوصاً مجلسین به گوش رسید. رزم آرا در روز اول صدارت خود اولین حکمی را که صادر کرد برای برادر من سرتیپ محمد دفتری بود که او را در رأس اداره کل شهربانی قرار داد و این شغل در آن روز برای سرتیپ دفتری بسیار زور بود زیرا در شهربانی سرتیپ هائی در آن ایام بودند که سالیان دراز در آن سمت و درجه مانده بودند و اطاعت از یک سرتیپ جوان با سابقه یک سال توقف در آن درجه برای امراء شهربانی طبعاً مشکل بود او در همان روز برادر دیگر من را بنام دکتر عبدالله دفتری که معاون بانک ملی ایران بود احضار و به وی گوشزد کرده بود که شما در همین چند روزه به جای ابوالحسن ابتهاج به ریاست بانک ملی برگزیده می شوید و ابتهاج با سمت سفارت به فرانسه خواهد رفت البته بعد از تغییر ابتهاج شاه به اصرار زیاد ابراهیم زند استاندار آذربایجان و وزیر سابق جنگ را به رزم آرا تحمیل کرد و رزم آرا دکتر عبدالله دفتری را به وزارت اقتصاد ملی تعیین نمود در ضمن رزم آرا به دکتر عبدالله دفتری گفته بود که به برادران بگوئید در مجلس سنا با من مخالفت نکنند در غیر این صورت من ناگزیر به دفاع و حمله به ایشان نشوم. وقتی پیغام رزم آرا توسط دکتر دفتری به من رسید درنگ را جایز ندیدم به سمت دربار به قصد ملاقات شاه رهسپار شدم. ابتدا وارد اتاق شکوه الملک شدم و ملاقات شاه را خواستم، شکوه الملک مردی پخته و باسواد و سرد و گرم روزگار چشیده بود و با ما قرابت داشت لحظه ای مکث کرد و گفت آنچه شما در دل دارید ما هم داریم نهایت شما می توانید حرف خودتان را بزنید ولی ما نمی توانیم؟ من واقعاً در آن لحظات چون ببرتیر خورده ای بودم و مدام به خود می پیچیدم. به محض ورود به اتاق، شاه متوجه چهره برافروخته من شد و با ملایمت پرسید مطلبی دارید من با صدای بلند گفتم شما که دیگر ایرانی باقی نگذاشتید اگر میل به ادامه سلطنت ندارید چرا مملکت را از بین می برید انتخاب رزم آرا به نخست وزیری یعنی انقراض سلسله پهلوی از این تصمیم شما استخوان های پدرتان در قبر مشتعل می شود آنچه آن مرد زحمت کشیده شما برباد فنا دادید هنوز جریان ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ فراموش نشده است.

پس از آنکه در این زمینه مطالبی گفتم و شاه در تمام مدت آرام به حرفهای من گوش می داد آنگاه افزود غیر از اقلیت چند نفری مجلس تمام نمایندگان خواستار نخست وزیری او بودند علاوه بر آن دولت های امریکا، انگلیس و شوروی ما را تحت



سرتیپ دفتری برادرم در دوران نخست‌وزیری رزم‌آرا رئیس شهربانی شد.

فشار شدید قرار دادند و متفقاً خواستار ریاست دولت او شدند ما هم باطناً موافقتی با این انتصاب نداشتیم ولی محظورات داخلی و خارجی موجب انجام چنین تصمیمی شد حال امید من به مجلس سنا است. عده‌ای از سناتورها با او مخالف هستند می‌دانم تدین

و دادگر در صف اول مخالفین قرار دارند شما هم بعنوان لیدر اقلیت مجلس سنا وارد کار شوید و هنگام طرح برنامه دولت مطالب خود را بگوئید و یقین بدانید منم شما را تقویت می‌کنم و در هر حال سنا باید در مقابل او بایستد.

سپهبد رزم‌آرا در روزهای هشتم و یازدهم و سیزدهم تیر ماه در مجلس شورای ملی سرگرم طرح برنامه دولت بود با وجود مخالفت شدید دکتر مصدق، دکتر شایگان، دکتر بقائی، عبدالقدیر آزاد، آشتیانی زاده و حسین مکی سرانجام با اکثریت ۹۵ نفر از ۱۰۶ نفر عده حاضر رأی اعتماد گرفت.

رزم‌آرا بلافاصله به مجلس سنا آمد و برنامه خود را طرح و وزیران را معرفی نمود در سنا عده‌ای در حدود ۱۴ نفر با او مخالف بودند و برای مخالفت ثبت نام نمودند. غیر از من آقایان عدل‌الملک دادگر، سیدمحمد تدین، دکتر محمود حسابی، عبدالحسین نیک‌پور، ابوالقاسم نجم، سرلشگر زاهدی در زمره مخالفین بودند و تماماً میل به ایراد سخن داشتند. تقی زاده رئیس مجلس سنا برای اینکه دولت زودتر از مجلس سنا رأی بگیرد مدت نطق‌ها را محدود کرد و هر مخالف و موافقی فقط یک ساعت صحبت کردند.

در جلسه سی‌ام مجلس سنا نطق زیر را علیه رزم‌آرا ایراد کردم.

### نطق متین دفتری علیه رزم‌آرا

رئیس — آقای تدین هم توضیح خودشان را دادند اگر تأثیری این توضیح دارد آقایان گوش دادند. آقایانیکه با یک ساعت و نیم موافقت قیام بفرمایند (عده‌ئی قیام نمودند) اکثریت حاصل نشد حالا آقای دکتر حسابی پیشنهاد یک ساعت داده‌اند (یمین اسفندیاری — موافقم با یک ساعت) آقایانی که با یک ساعت نطق موافق و مخالف موافقت دارند قیام بفرمایند (اکثر قیام نمودند) این تصویب شد آقای دکتر متین دفتری دکتر متین دفتری — مطالب خارج هم داشتم متأسفانه با رأی آقایان مجبورم که خیلی مختصر عرض کنم. بنده با سوابق ارادات و دوستی که با جناب آقای نخست‌وزیر دارم، و می‌بایستی مدافع ایشان باشم، اما دلم نمی‌خواست ایشان، در این موقع و به این ترتیب زمامدار بشوند، برای اینکه با شرایط کنونی یک کارهای اساسی و اصلاحات مفید و بادوام، از دولت ایشان ساخته نیست، فقط ممکن است به سبک نظامی، که با

کارهای کشور سازگار نیست، یک قدمهای تند و حادی بردارند، بعد به هم زدن و برچیدن آن کارها برای ما گران تمام می‌شود. ایشان هنوز از عمرشان خیلی باقی است، و بهتر بود برای موقع مناسب‌تری خود را آماده می‌کردند و هنوز مثل فرمانفرما پیر نشده‌اند که وقتی که در جنگ بین المللی اول کابینه تشکیل داد، به مرحوم حاج یمین‌الملک جد آقای دکتر حسینی گفت: اگر من هیچ خدمتی نتوانم بکنم، یک خدمت به خانواده خودم و یکی هم به خانواده شما کردم، و آن این است که بعد از مرگ ما اولاد من وقتی که از من یاد می‌کنند خواهند گفت (مرحوم رئیس الوزراء) و همینطور خواهند گفت (مرحوم وزیر مالیه!) باری بنده ناچار بودم راجع به برنامه دولت، بعنوان مخالف نام‌نویسی بکنم و مخالفت بنده شخصی نیست، بلکه اصولی است. در عرایضی که می‌کنم صلاح خود آقای نخست‌وزیر را هم در نظر می‌گیرم، بنده که به رأی اکثریت مطلقه باسوادان پایتخت به این مجلس آمده‌ام، اگر در این موقع که کشور در آستانه یک تحول بسیار تاریکی قرار گرفته است، سکوت کنم، لایق نمایندگی طبقه تحصیل‌کرده نخواهم بود. بنده در این چند روز مطالعه عمیقی در اوضاع فعلی کشور کردم، و به عقاید موافقین و دلائل آنها توجه کردم، و به این نتیجه رسیدم که اگر وضع حاضر را تجزیه و تحلیل کنیم، و موجبات عدم موفقیت‌های گذشته و مسئولین آن را معین نمائیم، بهتر می‌توانیم راجع به ادعای دولت فعلی که خیال می‌کند از اسلاف خود بیشتر خواهد توانست به نفع مردم کار کند، قضاوت نمائیم و همچنین نسبت به نگرانی از اعاده رژیم دیکتاتور تصمیمی اتخاذ نمائیم. جناب آقای نخست‌وزیر، هیچکس منکر بدی وضع فعلی ایران نیست، فلاکت مردم به اعلی درجه رسیده است، اما جنابعالی چگونه می‌توانید اطمینان بدهید که بر تمام مشکلات فائق خواهید شد. آیا این مشکلات را در نظر گرفته‌اید؟ جنابعالی در موقع معرفی هیئت دولت اعتراف فرمودید: «در ظرف هشت سال اخیر دولتهای بسیاری سر کار آمدند و هیچ تردیدی نیست که همه با حسن نظر به اصلاح و تمایل به حسن اجرای امور و اوضاع کشور عهده‌دار این سمت شده‌اند، ولی متأسفانه هریک بعد از دیگری مجبور شدند که کار را به نخست‌وزیر دیگری تحویل دهند و پست خودشان را ترک کنند، این عدم لیاقت و عدم شخصیت زمامداران وقت نبود، این عدم موفقیت و عدم پیشرفت علل و جهات دیگری جز وضعیت طرز اجرای اداری کشور نیست».

این عین عبارت خود جنابعالی بود که از روی صورت مذاکرات مجلس سنا در

روزنامه رسمی خواندم، خود جنابعالی با اینکه مرد زرنگ و با هوشی هستید و انصافاً خیلی هم پشتکار دارید، هیچ نمی‌فرمائید که من چون لایق‌تر از دیگران هستم موفق خواهم شد بلکه علت ناکامی‌ها را می‌خواهید در: «وضعیت طرز اجرای اداری کشور» که یک کلمات مبهم و کشداری است جستجو بفرمائید و مدعی هستید که این مانع مبهم را جنابعالی می‌توانید رفع بفرمائید. از این تجاهل جنابعالی بسیار تعجب می‌کنم، زیرا جنابعالی چند سال است در یک مرکزی بودید که با اینکه مرکز نظام کشور بوده است و قانوناً و قاعده می‌بایستی از دخالت در سیاست ممنوع و محروم باشد، در تمام شئون سیاسی کشور مداخله داشته و جنابعالی سلسله‌جنبان اکثر جریانات سیاسی اعم از انتخابات و جریانات داخلی مجلس و دربار بوده‌اید و خوب می‌دانید کارهای کشور را کجیا فلج کرده‌اند؟ و اکنون مثل اینکه مادرزاد هستید و تازه پا به عرصه سیاست گذاشته‌اید می‌فرمائید علت بدبختی کشور فقط وضع اداری کشور است هیچ نمی‌خواهید وارد در بحث علت اختلال وضع اداری کشور بشوید، فقط مدعی هستید که جناب عالی می‌توانید این وضع اداری را اصلاح بفرمائید، در صورتی که معلومات و سوابق و تجربه جنابعالی تاکنون فقط در امور ارتش بوده و در کارهای کشوری ابدأ تجربه و سابقه و معلومات ندارید و تاکنون متصدی یک شغل کشوری هم نبوده‌اید و در دنیای امروز، با ترقی علوم، کسی علوم لدنی را دیگر قبول ندارد! امروز فقط با تخصص می‌شود کار کرد و مشکلات را حل نمود، امیدوارم از این اعتراض بنده نمی‌رنجید اگر به یک آهنگر بگویند، شما نجاری و نازک‌کاری‌های آن را بلد نیستید حتماً به او بر نمی‌خورد! جنابعالی خوب می‌دانید که در طی این هشت سال موضوع بحث جنابعالی چند عامل بزرگ در تعیین مقدرات ما مؤثر بوده‌اند، هرچه شده است، خوب یا بد، آنها کرده‌اند، و آن سه عامل عبارت بوده است از: محیط دربار، یعنی کسانی که دربار را احاطه کرده و سعی داشته‌اند آنجا را به میل خودشان بگردانند و بنام آنجا اعمال نفوذ کنند، عامل دیگر ارتش و بعد هم بعضی سیاست‌های خارجی و عمال آنها بوده است! مجلس شورای ملی که حقاً و قانوناً باید مرکز سیاست و زمامدار کشور باشد، تحت الشعاع قرار گرفته نگذاشته‌اند موقعیت خود را کما هو حقه نگاهدارد و اختیارات خود را اعمال کند! اگر هیچکس نداند جنابعالی یقیناً می‌دانید! پر دور نرویم در همین مجلس پانزدهم که بنده عضویت آن را داشتم و از جریانات آن اطلاع دارم، چرا یک اکثریت ثابتی تشکیل



نشد؟ چرا فراکسیونها همه روز در جزر و مد بودند؟ و چرا دیسپلین پارلمانی از بین رفته بود و بالنتیجه دولتها در معرض هو و جنجال قرار می‌گرفتند؟ چرا بعضی نخست‌وزیران و وزیرانی روی کار می‌آمدند که مورد اعتماد حقیقی مردم ایران نبودند و شایستگی اصلاح امور کشور را نداشتند؟ بنده مدتها است از مشاهده این اوضاع خون می‌خورم و افسرده هستم و برای احتراز اینکه پرده دری مبادا مورد استفاده پاره‌ای تبلیغات تخریبی شود سکوت را بر خود تحمیل می‌کردم اما اکنون چون می‌ترسم دولت جنابعالی اوضاعی به بار آورد که دیگر نشود حقایق را گفت مهر سکوت را می‌شکنم و جواب این چراها را برای ثبت در تاریخ می‌دهم مجلس پانزدهم فلج نشد مگر بر اثر مداخلات بی‌رویه بعضی عمال قدرت طلب ستاد ارتش یا بعضی درباریها که از موقعیت خود سوء استفاده کردند و با فرد فرد عده‌ای از وکلا حسابهای خصوصی باز کرده هرطور می‌خواستند آنها را می‌رقصانند و بدست آنها و به اقتضای روز فراکسیون تشکیل می‌دادند، فراکسیون به هم می‌زدند و خیراندیشان مجلس را واله و حیران کرده بودند! در مجلس شورای ملی کمیسیون داشتیم، فراکسیون داشتیم، یک وقت می‌دیدیم پای تلفن می‌خواستند، تصمیم گرفته شده بود، آن آقا موافقت کرده بود از پای تلفن که برمی‌گشت از این رو به آن رو می‌شد جناب آقای نخست‌وزیر اگر این حقایق را انکار بفرمائید یک نفرین به جنابعالی می‌کنم و آن این است که خدا کند در این موقع که جنابعالی زمامدار مملکت شده‌اید شخصی به ریاست ستاد ارتش منصوب شود که مثل جنابعالی با هوش و زرنگ و جاه طلب باشد و مزه دخالت ستاد را در امور کشوری و سیاسی و بی‌اعتنائی به رئیس دولت به جنابعالی بچشانند، باری سنگین‌ترین ضربتی که این عوامل به مجلس پانزدهم زدند این بود که انتخابات دوره شانزدهم را برخلاف قانون عقب انداختند و از ضعف نمایندگان که از مقدرات خود در دوره فترت نگران بودند سوء استفاده کردند و قوانینی به عجله و شتاب گذراندند که بعضی از آنها به صلاح کشور نبوده است، اما سیاستهای خارجی هم در این بیست سال مورد بحث جناب آقای نخست‌وزیر سهمی دارد، این هرج و مرج که موجب تضعیف دولت و مجلس شده بود قهراً به بعضی از مأمورین بیگانه فرصتی داده است که از حدود خود تجاوز کند و وارد در بند و بست برای انداختن و روی کار آوردن دولتها مطابق مصلحت خودشان بشوند، مأمورین درجه سوم و چهارم سفارتخانه‌ها به خود اعمالی اجازه می‌دهند که هیچ سفیر کبیری هم در یک مملکت مستقل دیگر آن را

نمی‌تواند بکند! نتیجه آنشد که همه جاه‌طلبان راه سفارتخانه‌ها را یاد گرفتند و قبح اینکار بکلی در جامعه ما از بین رفته است و در نامزد کردن رجال برای ریاست دولت و وزارت در بعضی محافل اول سؤالی که می‌کنند داشتن یا نداشتن حسن روابط با مراکز خارجی است! آقایان! آیا با به روی کار آمدن چنین رجالی انتظار دارید دست‌نشانندگان اجانب که عمال تخریب و هر کدام پیرو اجرای یک نقشه هستند و تصادم مأموریت‌های آنها چرخهای مملکت را فلج می‌کند از اداره امور کشور برکنار شوند؟ بیت‌المال ما اینطور تفریط و تبذیر نشود؟ برنامه هفت ساله ما درست اجرا بشود؟ تولیدات افزایش بیاید و تجارت خارجی ما این کسر فاحش را نداشته باشد؟ و دست ملت ایران دائماً برای تکدی و تحمل مطامع خارجی دراز نباشد؟ جناب آقای نخست‌وزیر آیا جنابعالی به این مسئله توجه و این مسائل را چگونه حل کرده‌اید که اینطور به موفقیت دولت خودتان امیدوار هستید؟ من نمی‌خواهم وارد این گفتگوهائی بشوم که این ایام راجع به منشاء و ترتیب روی کار آمدن جنابعالی در بعضی محافل می‌کنند زیرا علم شخصی ندارم اما اگر فرض کنیم به هر ترتیبی که بوده است بعضی سیاستهای خارجی درباره جنابعالی مساعد شده باشد در عالم وطن‌پرستی تصدیق بفرمائید که سیاستهای شخصی اغلب مضر می‌شود و عکس‌العملهای خطرناکی دارد که به ضرر کشور تمام می‌شود تاریخ مشرق زمین عموماً تایخ معاصر ایران خودمان است از شواهدی که رجال هر وقت آلت اجرای یک سیاست خارجی شده‌اند هر قدر هم مطلع بوده‌اند بالاخره برنیامده‌اند و سرسلامت به گور نبرده‌اند و اگر هم جسماً زنده مانده‌اند، روی زندگی سیاسی آنها برای همیشه یک قلم ۹ کشیده شده است! وقایع اخیر سوریه تحولات پی‌درپی آنجا آیا درس عبرت کافی نیست من معتقدم، مکرر گفته‌ام تا زمانی که سیاست خارجی ایران درست نشود محال است حال ما خوب بشود اما وقتی که من می‌گویم سیاست خارجی یعنی تفاهم کشور ایران و ملت ایران با خارجه، نه تفاهم خصوصی و شخصی، در نتیجه ناشی‌گری رجال ما و اشتباهات بعضی از مأمورین خارجی، در طی سنوات متمادی بعضی سوء تفاهمات بین دولت ایران و دول بزرگ پیش آمده است که حتماً باید با حسن‌نیت و مهارت حل بشود و اگر حل نشود موجب تباهی روزگار ما خواهد بود ملت آزادیخواه انگلیس که امروز عدالت اجتماعی را به تمام معنی در داخله خود اجرا کرده و استقلال دو ملت دوست و همجوار ما پاکستان و هندوستان را شناخته است چرا نباید تفاهم کامل

داشته باشیم و حقوق حقه خود را استیفا بنمائیم؟ با ملت امریکا که نیروی او در جنگ اخیر دموکراسی را در دنیا نجات داد و به همه حتی به دشمنان سابق خود از لحاظ بقاء تمدن غربی کمک می‌کند هر چند از ما دور است چرا نباید روابط نزدیک داشته باشیم و ماشین‌آلاتی که برای تجهیزات اقتصادی کشور خود لازم دیدیم به اعتبارات طویل‌المده از آنجا بخریم؟ همین‌طور با اتحاد جماهیر شوروی با تمام اختلافات مسلکی چون همسایه ما است و در سرتاسر شمال ایران با ما هم‌مرز است چرا نمی‌توانیم روابط بازرگانی مثل سابق داشته باشیم؟ این فرضیات البته مربوط به زمان صلح است که انشاء الله سالها پایدار بماند، برای اینکه اگر خدای نخواست صلح جهان به هم بخورد و آتش جنگ مشتعل گردد، دیگر این حرفها موضوعی نخواهد داشت، تمام نقشه‌های اصلاحی نقش بر آب می‌شود و خواه ناخواه باید بار دیگر آن را بکشیم و آخرین رمق خود را هم از دست بدهیم جنابعالی آقای نخست‌وزیر! گویا برای این کار تشریف آوردید! اما این کار چند اشکال دارد، اگر ایران خدای نخواست روزی مورد تجاوز و تعرض قرار گیرد در درجه اول تکلیف خود ما است که تجاوز از هر جا باشد از خود دفاع نمائیم. ملت ایران باید خود دفاع نماید هر چند که با ناخن و دندان باشد، پناه خارجی ما هم فقط سازمان ملل متحد است، نه یک یا چند دولت بخصوص، و هر عملی برای حمایت از استقلال و تمامیت ایران خواهد شد و هر کمکی در آن موقع هر کشوری باید با ما بکند، باید به تصمیم ملل متحد و به موجب منشور سان‌فرانسیسکو باشد. که این منشور باید بعد از کتاب آسمانی برای ما مقدس‌ترین چیزها باشد! و اگر از حالا نسبت به نقشه‌های نظامی احتمالی مطالعاتی کرد و پیش‌بینی‌های لازم نمود این وظیفه و تکلیف ستادها است، اینکار را جنابعالی می‌توانستید بهتر در رأس ستاد ارتش بفرمائید و اکنون که رئیس دولت شده‌اید در کارهای کشور مستغرق خواهید شد، نه درست به اینکارها می‌توانید برسید، نه به کارهای نظامی نتیجه‌ای که از زمامداری جنابعالی عاید ما می‌شود فقط همین است که تمام نقشه‌های اصلاحی و عمرانی ما را به اسم ارتش و عملیات احتمالی نظامی خواهید فرمود و فقر و فلاکت ما روز بروز بیشتر خواهد شد. عجب حکایتی است که ما تا وقتی که جنگ بین‌المللی دوم بود، می‌بایستی بار سنگین متفقین را بکشیم، وقتی که صلح می‌شود حقوق ما را ندهند خرابیهای ما سر جای خودش باشد، اگر کمکی هم با هزار بوق و کرنا به ما می‌کنند فقط نظامی و به‌منظور جنگ بین‌المللی سوم است که باید

چندین برابر آن از مالیه ورشکسته خودمان روی آن بگذاریم و بر بودجه ارتش بیفزائیم. خلاصه در ایام صلح هم باید به انتظار جنگ بین المللی سوم بار بکشیم و یک روز خوشی نداشته باشیم و تمام امور کشوری ما باید با انتخاب جنابعالی تابع نظریات لشگری بشود. اگر مقصود مبارزه با کمونیزم است که همه با آن موافقیم، به خدا این راهش نیست، درست نقض غرض است، اگر ما باید هم آزادی را از دست بدهیم و هم شکمان گرسنه باشد کمونیزم مگر غیر از این است؟ نمی‌دانم چرا آزادی برای ملت انگلیس و آمریکا خوب و لازم است و برای ما حرام شده است؟ در صورتی که چه در جنگ و چه در صلح مقدر ما مرگ است یا عذاب بدتر از مرگ پس اگر ما هیچ کمک نخواهیم و ما را به حال خودمان بگذارند که به درد خودمان بمیریم، کی را باید دید، آقا؟. عامل دیگر پشتیبان شما ارتش است که خیلی حق آب و گل در آنجا دارید، در کشورهای دموکراسی ارتش مال مردم است و قوه‌ای است مطیع، نه مختار، یعنی تابع بلا شرط و کورکورانه هیئت رئیسه کشوری یعنی دولت و مجلسین است که ریاست عالییه با پادشاه یا رئیس جمهور است و ارتش از خود اراده و سیاست ندارد و مطیع سیاست دولت است از قانون اساسی ما هم غیر از این چیزی مفهوم نمی‌شود. اما اگر در کشور ما، ارتش با مالیه فقیر این ملت نگاهداری و بسیار هم گران تمام می‌شود ولی البته وجودش لازم است فقط تابع اشخاص معینی باشد، نه هر کس که اسمش دولت است از جنابعالی اطاعت کند اما اگر بنده و دیگری رئیس دولت شویم از ما اطاعت نکنند، چنین ارتشی پشیزی نمی‌ارزد. خلاصه اگر ارتش فقط مطیع شخص شما باشد این همان دیکتاتوری است که همه از آن می‌ترسند! ولی اگر بفرمائید. من حالا که رئیس دولت هستم از لحاظ ارتش مثل همان جناب ساعد خواهم بود و رئیس ستاد به جنابعالی گزارش نمی‌دهد و دستور نمی‌گیرد. کسی باور نخواهد کرد و اگر هم باور کنیم، آن وقت مزیت جنابعالی که از تجربه و معلومات در امور کشوری بی‌بهره هستید و در امور لشگری هم بی‌دخالت باشید دیگر چه خواهد بود؟

در مجلس شورای ملی به جنابعالی ایراد کردند که می‌خواهید دیکتاتور بشوید و جنابعالی انکار فرمودید و دلیلتان این است که با وضع امروز دنیا دیکتاتوری محال است و این حرفها دیگر مسخره است. از لحاظ خارج ایران بنده استدلال جنابعالی را قبول دارم و دنیائی که برای تأمین و تنفیذ حقوق بشر دارند مبارزه می‌کنند این حرفها باطل و

مسخره است اما در این مملکت فلک زده ما نمی‌بینیم که هر روز به هر باطلی لباس حق می‌پوشانند، زیرا قوانین در اینجا ریشه ندارد، احترام ندارد و ملعبه شده است! همین طرز روی کار آمدن جنابعالی که نخست‌وزیر سابق روزی که فردایش باید جواب استیضاح بدهد و شب قبلش به نمایندگان اطمینان می‌دهد که پایداری خواهد کرد و تازه برای کار مهم نفت به تقاضای او در مجلس کمیسیون مخصوص تشکیل شده، و وزیر دارائی جدید به همین منظور معرفی شده است، در چنین روزی به هر شکلی بوده است از او استعفا می‌گیرند و همان روز با عجله و شتاب جنابعالی فرمان خودتان را می‌گیرید و بدون هیچگونه تماس و مشورت با مجلسین وزراء را معرفی می‌کنید با این حساب که قبل از ورود مأموری از آلمان کار تمام شده باشد، مگر خود این عمل غیر از دیکتاتوری است؟ مگر دیکتاتوری شاخ و دم دارد؟ خودش بیاید، بیاید، اما اسمش را نبریم آیا در کشورهای دمکراسی یعنی غیر دیکتاتوری دولت‌ها اینطور ساقط و منصوب می‌شوند؟ در مجلس شورای ملی فرموده بودید من بر طبق اصل ۴۶ متمم قانون اساسی منصوب شده‌ام اگر مجلس به من رأی اعتماد داد، می‌مانم والا می‌روم. حلال زاده‌ها این حرف‌ها را مگر قبول کنند! چند روز قبل از انتصاب جنابعالی، هواخواهانتان اصل ۴۸ جدید متمم قانون اساسی را در بین نمایندگان تبلیغ کردند و حتی می‌گفتند فرمان انحلال مجلسین را در بفلتان پنهان کرده‌اید و به این ترتیب جنگ اعصاب را شروع کردید، آنوقت آیا باور کردنی است نمایندگان که اصل ۴۸ را مانند خنجر داموکلس به موئی آویخته بالای سر خود می‌بینند، جرئت دارند رأی غیر از رأی اعتماد به جنابعالی بدهند؟ به خدا قسم، من در این چند روز با عده‌ای از ۹۴ نفر که در مجلس رأی اعتماد داده‌اند مصادف شدم، کمتر کسی را دیدم که اعتراف به اجبار و اکراه نکند! آقای نخست‌وزیر معنی دیکتاتوری همین است که وکلا در تصمیمات خود مکره و مجبور باشند، اگر این دیکتاتوری به قول جنابعالی مسخره است، فعلاً که تاج سر ما است! آقایان، به شهادت تاریخ، دیکتاتور یک دیوی است که وقفه ندارد، باید دائماً جلو برود والا می‌میرد! تمام دیکتاتورهای دنیا هم همین مسیر تکاملی و سقوطی را طی کرده‌اند! اگر هم به فرمایش جناب نخست‌وزیر، دنیا دیگر اجازه دیکتاتوری را نمی‌دهد معنی اش این است که عمر او دیگر کوتاه خواهد بود، اما برای ما که دیگر طاقت نداریم اگر یک سال هم عمر بکند، کافی است که زیر آن له شویم و هر کس هم با نیمه‌جانی بماند، از

عکس العمل‌های داخلی و خارجی آن، و تشنجاتی که متعاقب آن پیش خواهد آمد؛ جان سلامت در نخواهد برد. تیمسار سپهبد امیراحمدی حکایت می‌فرمودند، چند روز قبل از کودتای ۱۲۹۹ شمسی، در خدمت شاه فقید (میرپنج آن روز) در یکی از قهوه‌خانه‌های راه بین رشت و قزوین گذرانیدیم و یک آبگوشت مرغ هم قهوه‌چی برای ما پخته بود، میرپنج سرشام، بعد از شکایت‌ها از تهران غافل و بی‌وفا، فرمودند حتماً به تهران برویم، من باید رئیس دیویزیون بشوم و توهم رئیس آتریاد تهران، و طوری صادقانه و بی‌ریا می‌فرمودند که تصور نمی‌رفت هرگز در خاطر شاه خطور کند که ممکن است پایشان را از ریاست دیویزیون بالا تر بگذارند، وقتی که به تهران آمدیم و چند روزی در ریاست دیویزیون مشغول خدمت شدند، فرمودند این فکلی فلان فلان شده کیست که زحمت را ما بکشیم و او وزیر جنگ باشد و همینطور سال به سال افق خیالاتشان توسعه می‌یافت. اما اینجا این را هم باید عرض کنم که شاه فقط یک مرد عادی نبود و هر کس هم نمی‌تواند سردار سپه بشود، او ارتش ایران را خودش بوجود آورد و ارتش، مخلوق او بود، اما بعد از او هر کس از ارتشیان به خیال دیکتاتوری بیفتد باید بداند که احتمال قوی می‌رود گرفتار سرنوشت حسنی الزعیم بشود! آقایان در این ملکت کسی که قدرت پیدا می‌کند راحتش نمی‌گذارند، سخن چینان و مزدوران و چاپلوسان علی‌الدوام وسوسه می‌کنند و او را غرق در اشتباه و گیج می‌نمایند و به دست او کارهایی انجام می‌دهند که خود او هرگز پیش بینی نمی‌تواند بکند! آقایان از من تعجب نفرمائید که من با سابقه همکاری با دیکتاتوری چگونه اکنون از آن نفرت دارم. همین سابقه است که بنده را معتقد کرده است دیکتاتوری هر قدر هم به دست مردمان کاردان و بافهم وطن‌پرست بیفتد عاقبتش خیر نیست. هیچوقت میل ندارم از خودم صحبت بکنم ولی اکنون که صحبت اجباراً پیش آمد ناچار عرض کنم بنده می‌دانید از موج‌دین رژیم دیکتاتوری نبودم فقط کاریر بنده مصادف با آن شد، به مرور که مدارج را طی می‌کردم و بالا می‌رفتم قهراً به آن نزدیک شدم و عاقبت دیگر راه عقب زدن نداشتم، خدای یکتا گواه است که هیچگاه زبانم و قلمم را به سعایت به کار نبستم و هر جا توانستم اشخاص را از خطر و احیاناً از مرگ نجات دادم (یمین اسفندیاری — صحیح است) چه کنم مردم آنچه را واقع می‌شد می‌دیدند و آنچه جلوگیری می‌شد مرئی نبود! شاه انصافاً وطن‌پرست بود و نیت خدمت داشت، اما در بسیاری از امور ایشان را غرق در اشتباه کرده بودند و تا کسی آن رژیم را از نزدیک

درک نکرده باشد نمی‌داند که رفع اشتباه اغلب میسر نبود و احياناً خطرناک بود، باور بفرمائید در ایامی که بنده به ظاهر در انتظار مردم مقتدر و موفق و سعادت‌مند جلوه می‌کردم و محسود همگان بودم در بعضی پیش‌آمدها طوری گرفتار عذاب روحی می‌شدم که گاهی از خداوند آرزوی یک مرض طولانی می‌کردم که فقط آن را وسیله خلاصی می‌دانستم و وقتی هم بعد از چند سال خدمت صادقانه و روزی شانزده ساعت جان‌کندن از کار برکنار شدم و می‌بایستی راحت شده باشم، روزهای سیاهی را گذراندم که خاطره آن همیشه مرا می‌لرزاند. ناگهان بنده و پدرزنم و برادرم را توقیف کردند و تمام بستگانم را تحت نظر و سانسور گذاشتند. در صورتی که آن بیچاره‌ها از من ابداً خیری ندیده بودند و ماهها می‌گذشت و آنها را نمی‌دیدم و نمی‌توانستم ببینم، ولی در شر آن بیچاره‌ها با من شریک شدند، شهربانی به آنها می‌گفت که چون قوم و خویش فلانی هستی گرفتار شدید، اما به من می‌گفتند که چون قوم و خویش‌های شما وارد در جریانات موهومی بوده و مظنون شده‌اند شما مغضوب و گرفتار شده‌اید، بالاخره بنده را بعد از دو هفته مرخص کردند و در خانه حبس یعنی تحت نظر بودم، اما از این زندگانی تحت نظر که از حبس تلخ‌تر است و برای من تا شهریور ۱۳۲۰ یعنی یک سال و نیم طول کشید، هر روز انتظار حادثه مخوفی برای خود داشتم و از گریه‌های عیالم برای پدرش و مادر بدبختم برای پسرش یک روز آسایش نداشتم، مادرم و برادرم دچار عوارض قلبی شدند که اولی زود از پای درآمد و دومی دو سال بعد در نتیجه شدت کار در شورای امنیت، دچار سکت قلبی و فدای آذربایجان شد که موجب افتخار خانواده من است، مقصودم روضه خواندن نیست، مقصودم تشریح حکومت پلیسی است که هر کجا برقرار شود هیچکس از آن ایمن نیست، از شاه فقید خدا شاهد است هیچ کدورتی در دلم باقی نیست. او را مرد بزرگی می‌دانم و برای او طلب مغفرت می‌کنم، در طی چندین سال از صبح تا شام ایشان را پر می‌کردند؛ یک پارچه سوءظن شده بود. فرصت و حوصله رسیدگی و تحقیق را هم دیگر نداشت، امان از حکومت پلیسی که زمامداران آن هم همیشه متزلزل و ناراحت باشد و خود را دائماً تعقیب شده می‌دانند، باور کنید مکرر از رئیس شهربانی گله می‌کردم چرا این گزارش‌های بی‌اساس را به‌عنوان جعل اکاذیب و اسائه ادب به عرض شاه می‌رسانید و خودتان بعد توی آن می‌مانید و بیچاره‌ها سالها در حبس می‌مانند و بعد هم خودتان جرئت گزارش بی‌تقصیری آنها را ندارید، می‌دانید به من چه جواب داد؟ می‌گفت خود

من هم مفتش دارم که مراقب من هستند و اگر گزارشها را بلا اقدام بگذارم اسباب زحمت و بدبختی من می شود، به عبارت اخری، رئیس مقتدر شهربانی آلت بلا اراده اغراض کارآگاهان از خدایی خبر شده بود و راه پیش و پس نداشت این ترتیب حکومت شوم پلیسی است که هر کس دیکتاتور شود، یک چنین دستگاهی تدریجاً برای او درست می شود و چاره دیگری هم ندارد و حالا می خواهند این بساط را تجدید کنند و بهانه شان هم این است که این هرج و مرج قابل ادامه و تحمل هم نیست (این را موافقین دولت اظهار می کردند توجه بفرمائید) عجب این است آنها که خودشان بطوری که در مقدمه عرض کردم سبب هرج و مرج بوده اند و نگذاشتند مجلس شورای ملی نضجی بگیرد و اصول پارلمانی در کشور ما مستقر بشود و وکلا را تک تک به دام انداختند و بالنتیجه مجلس و دولت ها را از کار کردن عاجز نموده اند، اکنون مصلح شده اند و می خواهند تحت عنوان خاتمه دادن به هرج و مرج آزادی ما را سلب کنند عجب حکایتی است که در این مملکت ما باید در بین اضداد همیشه گرفتار باشیم، یا هرج و مرج یا دیکتاتوری؛ مگر حد وسط اعتدالی نیست؟ چرا هست اما نمی گذارند، آن اعتدال برقرار شود و رژیم اقتصادی فعلی ایران هم بزرگترین مانع آن است نمی گویم ما از انگلستان و آمریکا تقلید کنیم، زیرا شرائط زندگی ما با آنجا از زمین تا آسمان فرق دارد، اما آیا از ترکیه و مصر هم نمی توانیم درس عبرت بگیریم؟ چطور شده است که در این مملکت احزاب منظم بوجود آمده و انتخابات خوبی صورت می گیرد و حکومت در دست احزاب و متکی به احزاب و تابع دیسپلین حزبی است و مجالس مقننه آنها هم منظم شده است و کار می کند و با این تشکیلات ملی توانسته حکومت های قوی، قوی عرض می کنم با قوت قوانین بوجود آورند و از این راه هم به هرج و مرج سیاسی و اجتماعی خاتمه داده اند و هم از حکومت های فردی جلوگیری کرده اند و ما نمی توانیم این کار را بکنیم، بنده عقیده ام این است که اگر بگذارند یعنی همین عوامل فساد و تخریب که دور و بر دربار را گرفته اند بگذارند و در قوانین انتخاباتی و انحصارات و جوازبازیها فوراً تجدید نظر شود به این وسیله استقلال و آزادی فکری و معیشتی برای مردم ایران فراهم شود، صنوف مردم ایران مثل امروز دست نشانده دولت نباشد و از ترس معاش زیر بار هر تحمیلی نروند و من باب مثل اصناف و بازرگانان تهران چنانچه همین روزها موقع تشکیل دولت ملاحظه می فرمائید مجبور نباشند به خاطر پروانه های خبازی یا



قند و شکر یا کمیسیون ارزیاب سهمیه واردات و امثالهم همیشه زیر علم دولتهای مختلف و غیر قانونی سینه بزنند، و صفحات روزنامه‌ها از آگهیهای مبتذل تبریک برای دولت منصوب کنند و افراد اجبر شده را جلوی مجلس برای زنده باد گفتن و گاوکشی بیاورند ما هم نمی‌توانیم تشکیلات ملی و حزب مثل ترکیه و مصر داشته باشیم (صحیح است) و ما هم نمی‌توانیم دولتهای مقتدر که اقتدارشان به قوت قوانین و پشتیبانی افکار عمومی باشد داشته باشیم و تا زمانی که این اصلاح اساسی اجتماعی را نکنیم باید بدانیم که بین هرج و مرج یا دیکتاتوری سرگردان و تباه می‌مانیم، بنده در آخر بیانات خود پیشنهاد مثبتی هم در این موضوع خواهم کرد و قبل از آن چند کلمه هم راجع به بعضی مواد برنامه دولت عرض می‌کنم و عرضم راجع به دو مساله است:

مسئله اول: چرا نظر دولت را راجع به مسئله نفت که اهم مسائل امروز است، در برنامه دولت معلوم نفرموده‌اید؟ آیا همان مقاله‌نامه کابینه ساعد را تعقیب می‌فرمائید یا مذاکرات جدیدی با کمپانی در نظر دارید؟ آیا فکر نکرده‌اید که هر قراری دولت فعلی با کمپانی بدهد و از مجلس بخواهد بگذرانند، مانند امتیازنامه سال ۱۹۳۳ سوسه‌دار خواهد شد و سوء تفاهات باقی خواهد ماند؟ ثانیاً هزینه سنگین برنامه هفت ساله را از کجا تأمین خواهید کرد و چنانچه فرض کرده‌اید بدون گذراندن امتیازنامه جدید مساعده‌هائی از کمپانی خواهید گرفت، باید بدانید که این عمل خطرناکی است، و اگر کمپانی به چنین عملی رضایت دهد، بغض و سوءظن ملت ایران را تحریک خواهد کرد، و این صلاح نیست، اختلاف راجع به نفت باید حل بشود که هم حقوق ملت ایران ایفاء بشود و هم سوء تفاهماتی که در تمام کارهای ما تأثیر خواهد داشت هرچه زودتر رفع بشود، وطن‌پرستی آقای نخست‌وزیر نباید اجازه بدهد که وجود حکومت ایشان مانع حل این مسئله حیاتی بشود.

مسئله دوم: ماده برنامه دولت راجع به استقلال داخلی شهرستانها قابل تأمل است من نمی‌خواهم راجع به این مسئله تفسیر مفصل بکنم و سرود یاد مستان بدهم این دولت اگر خیلی غمخوار اهالی فلک‌زده ولایات است، اجازه بدهد که قاچ زین را محکم بگیرند چابک سواری پیش کششان. شما اگر آزادی انتخابات مجلس را برای آنها تأمین کنید و وکیل به آنها تحمیل ننمائید و بگذارید هر ولایتی مردان مورد اعتماد اهالی را به مجلس بفرستند کارهای ولایات خود بخود رو به بهبود خواهد رفت و مردم کم کم مقدرات

خودشان را بدست می‌گیرند، انجمن‌های شهر را هم اگر بگذارد آزادانه انتخاب شوند و در آن دخالت نکنند، فعلاً کافی است امور بهداشت و فرهنگ را به خود مردم واگذارید و کمک کنید که اشخاص خیر، در شهرستانها مدرسه و بیمارستان بسازند و نگاهداری کنند، مردم ولایات با سواد و سالم بشوند، بیش از این عملی نیست و در بعضی ولایات مرزی با اوضاع ملوک الطوائف و سلطه ایلات و عشایر، استقلال داخلی مردم را در چنگال جابرین خواهند انداخت و از دولت مرکزی بالمره مأیوس خواهد کرد و عواقب وخیمی دارد.

آقای نخست‌وزیر! رژیم فدرالی، یک جنس صادراتی نیست که بتوان به سهولت از امریکا وارد کرد! آقایان محترم، عرایض بنده نزدیک به اتمام است و از طول آن معذرت می‌خواهم، حالا موقع آن رسیده است که پیشنهادات خود را برای جلوگیری از دیکتاتوری و در عین حال خاتمه دادن به هرج و مرج عرض کنم.

پیشنهاد بنده شامل چهار عمل فوری است:

(۱) اصلاح قانون انتخابات که در آن شرط سواد و عدم مداخله مأمورین دولت تأمین بشود، با یک لایحه که با دوفوریت تصویب شود.

(۲) اعطاء آزادی فکری و معیشتی به مردم به وسیله الغاء کلیه انحصارات دولتی و پیر کردن چاله کسر درآمد آن، با وضع مالیات، با این انحصارات مقدرات مردم در دست دولت است فقط دولت می‌تواند حزب بسازد که نمونه آن حزب دموکرات مخلوق کابینه قوام‌السلطنه است.

(۳) دادن جوازهای صنفی از قبیل خبازی و غیره و گرفتن پروانه‌های کمیسیون ارز و سهمیه وارداتی تا دو سال تحت نظر کمیسیون مختلطی از نمایندگان مجلسین اداره شود. مقصودم این است که دولت دخالت نکند.

(۴) اصل ۴۸ جدید قانون اساسی با روی کار آمدن دولت فعلی دیگر واقعاً برای نمایندگان خنجر داموکلس است، از پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی استدعا کرد فرمانی شرف صدور یابد که مطابق آن اصل مزبور در این دوره قانونگزاری بطور موقت موقوف الاجرا خواهد ماند.

با این چهار اصلاح، باید از مردم دعوت کرد بلادرنگ نفاق‌ها را کنار بگذارند و دو یا منتها سه حزب بزرگ تشکیل بدهند و همه ماها در این زمینه با مردم کمک و راهنمایی

بکنیم. عناصر محافظه‌کار یعنی سرمایه‌داران و کارفرمایان یک طرف بروند و کارگران و زحمتکش‌شان و مترقیان هم در صف دیگر قرار بگیرند وجود هر دو صف در یک کشور دموکراسی لازم است و اعلیحضرت همایونی هم که یک پادشاه به تمام معنی دموکرات و اصلاح‌طلب هستند شایق و سرپرست هر دو صف باشند، یعنی هر دو را در حدود قوانین به یک چشم نگاه کنند و با توجهی که به اصول دموکراسی دارند، با تأییدات معنوی تشکیل این دو صف را در کشور تشویق و ترویج بفرمایند و در انتخابات آینده این صفوف یعنی این دو حزب نمایندگان خود را به مجلسین بفرستند و مملکت ما هم مانند ممالک راقیه کم کم به اصول حزبی آشنا بشود و تازه مشروطیت واقعی پیدا کند یعنی مشروطیت از روی کاغذ تجاوز کند و به عمل نزدیک بشود.

قبل از ختم عرایضم چند کلمه خطاب به آقایان سناتورهای محترم عرض دارم. آقایان محترم! فراموش نفرمائید که شماها بقیه السیف رجالی هستید که بعد از چهل و چند سال مشروطیت برای کشور ما مانده‌اید، سرمایه معنوی هر کشور رجال آن کشور است پول و ثروت و همه چیز را به سهولت می‌توان تهیه کرد، اما رجال آزموده. خیلی دیر و گران تمام می‌شود فکر بفرمائید دولت برای هر یک از ماها تاکنون چه مبالغی خرج کرده است تا به اینجا رسیده‌ایم! انتظاراتی که مردم حقاً از شما دارند غیر از انتظاراتی است که از نمایندگان مجلس که اکثراً تازه نفس هستند و تجربه شما را ندارند دارند! بنده استدعا می‌کنم درست فکر و مطالعه بفرمائید و یک رأی بدهید که این جناب نخست‌وزیر بر گردند به کار اولشان و زمامداریشان بماند برای موقعی که ما دارای تشکیلات ملی محکمی بشویم و بتوانیم مشروطیت را از گزند حوادث حفظ کنیم چون زرننگ هستند بنده خواهش می‌کنم ازشان اگر این تصمیم را خودشان بگیرند همین دوره هم ممکن است انتخاب بشوند وکیل بشوند، تشریف بیاورند مجلس شورای ملی آن وقت خودمان ایشان را کاندید می‌کنیم، مملکت دیگر طاقت ندارد که هر چند روز تخته آزمایش یک نقشه و یک سیاستی بشود. به حداقل از تحقق پیشنهادهاتی که بنده کرده‌ام زمامداری هر قدر هم امروز حسن‌نیت داشته باشند برای خودشان هم عاقبت نخواهد داشت، آقایان با یک تصمیم مدبرانه و عاقلانه ثابت بفرمائید که رجال در مواقع باریک مملکت را می‌توانند از خطر نجات بدهند و سنا یک مجلس لازم و مفیدی است. مجلس سنا از نمایندگان ملت و اعلیحضرت همایونی تشکیل شده است برای اینکه تمام مصالح

را در نظر بگیرد و یکجا آنها را جمع کند، اگر بنا باشد نمایندگان ملت و پادشاه که در اینجا عده‌شان مساوی است هر کدام راه جداگانه پیمایند از سنا هیچوقت نتیجه گرفته نمی‌شود.

ما همه حافظ سلطنت هستیم هر وقت مصالح سلطنت را تشخیص بدهیم باید شهامت داشته باشیم مطابق آن مصلحت رأی بدهیم و شاه را از محظورات رها و حفظ کنیم.

### پاسخ سپهبد رزم‌آرا به نطق دکتر متین‌دفتری

نخست‌وزیر - چون آقایان محترم ضمن بیانات خود مطالبی اظهار فرمودند لذا مراتب زیر را به عرض می‌رساند.

جناب آقای دکتر متین‌دفتری ضمن بیانات خود نکات زیر را مورد بحث و توجه قرار دادند.

۱) اظهار فرمودند که چگونه اینجانب در سن فعلی (پنجاه سالگی) به نخست‌وزیری انتخاب شده‌ام خیلی مایل بودم از ایشان سؤال نمایم در یازده سال پیش که ایشان تقریباً در سن ۴۰ سالگی بودند چگونه نخست‌وزیر شدند اگر عملی مضر و نامطلوب است بایستی عمومیت داشته باشد نه آنکه عملی را برای خود خوب و به‌موقع محسوب فرمایند و برای سایرین عیب و خبط پندارند جناب ایشان از تندروری و عملیات خشن اینجانب سخنی رانده و ضمناً بیان فرمودند علت اصلی آشفتگی کنونی وجود اینجانب در رأس ستاد ارتش بوده است بنده انتظار داشتم جناب آقای دکتر و اشخاص مطلع و فهمیده نظیر ایشان فداکاری اینجانب و همقطارانم را که سالیان دراز در رأس امور ارتشی بوده و شبانه‌روز تمام هم خود را مصروف انجام وظیفه در خدمت به میهن نموده‌ایم با نظر احترام نگریده و حتی اقدام و عملیات امثال ما را مورد تقدیر قرار دهند چه آنکه در وضع کنونی که هیچ سازمان و مرکز فعالی در کشور دیده نمی‌شود اگر ارتش توانسته است تحت توجهات شاهانه به بهترین وجهی وظایف خود را انجام و در هر مورد بنا به تقاضای وزراء و دستور دولت‌های وقت با تمام سازمانهای کشور کمک و مساعدت نماید نمی‌بایستی این عمل عمل خلاف رویه تلقی و بدین قسم مورد شماتت قرار داده شود.

جناب آقای دکتر طرز عمل ارتش و انجام وظیفه اینجانب را از اشخاص مغرض که نظریات خاص برای اشغال مقام نخست‌وزیری دارند سؤال نفرمائید بلکه از سکنه واقعی کشور پرسش نمائید تا حقایقی را بگویند این طرز قضاوت شما نسبت به عناصری که شب و روز وقت خود را صرف مصالح کشور و خود را فدای خدمت به میهن می‌نمایند صحیح نیست این رویه شما اشخاص مغرض و پشت هم انداز را تقویت و افراد فعال و خدمت‌گذار را از خدمت و کار بیزار می‌کند آقای دکتر ضمن بیانات خود تعجب از انتصاب یک نظامی به نخست‌وزیری کشور فرموده و آن را امر بسیار غریبی تلقی فرمودند جناب آقای دکتر شما که شخص فهمیده و مطلعی هستید یک نگاه به کشورهای مترقی جهان بفرمائید به خوبی نشان می‌دهد که چگونه کشورها از شخصیت‌های نظامی خود نه فقط برای نخست‌وزیری بلکه برای خدمت وزارت امور خارجه و سایر خدمات حساس کشور استفاده می‌نمایند شما نمی‌توانید به یک فردی بگوئید چون تو نظامی هستی و سالیان دراز برای کشور خود فداکاری نموده‌ای امروز نبایستی شغل حساسی در کشور عهده‌دار و به مقام نخست‌وزیری برسی بلکه من به شما صریحاً می‌گویم هر نظامی در صورت احراز شخصیت و لیاقت مانعی ندارد که شاغل مقام نخست‌وزیری یا مشاغل حساس کشوری بشود ولی یقین بدانید هیچ فرد کشوری ممکن نیست بدون طی مراتب لازمه به مقام نظامی ارتقاء یافته یا شاغل مقامات حساس نظامی گردد — جناب آقای دکتر شما عدم پیشرفت امور کشور را نهایت مداخله دربار و ارتش و عوامل مختلف فرض نمودید جناب آقای دکتر علی‌الاصول این عدم موفقیت‌ها به واسطه طرز اداری کشور و از طرف دیگر ضعف دولت‌ها و نداشتن قدرت آنها بوده اگر دولتی مقتدر و دارای فعالیت برای کار و عمل باشد این قسم معاذیر را ذکر نخواهد نمود دربار چه مداخله‌ای در امور دولت نموده است؟ شاهنشاه طبق وظائف قانونی خود مجبور و موظف است نخست‌وزیر را تعیین نموده از او بخواهد وظائف سنگین و دشوار خود را انجام دهد شاید بتواند در سایه کار مرحمی بر آلام مردم بیچاره کشور بگذارد و دردهای اجتماعی را دوا کند ولی وقتی حکومتی قدرت کار و عمل نداشته و نتواند قدمی در راه اصلاح مشکلات کشور بردارد آیا می‌تواند در مقابل احساسات عمومی و توقعات مردم و احتیاجات آنها از چنین دولت‌هایی پشتیبانی نموده یا از اعمال بد و نامطلوب آنها دفاع نمائید شاهنشاه برای کشور چه کاری بوده است که فرموده‌اند و چه عملی است که از ایشان منتظر بوده‌اید

که مورد قبول و پذیرش ایشان قرار نگرفته است شاهنشاه دارائی و ثروت خود را برای مصالح کشور تقدیم و زندگی جوانی خود را برای رفاه و آسایش مردم مملکت صرف فرموده و آنچه در قدرت داشته‌اند برای پیشرفت امور کشور و بهبود وضع میهن اعمال فرمودند آیا باز با این وضع عدم پیشرفت و عدم موفقیت دولتها را مداخله دربار می‌دانید جنابعالی که در پشت تربیون به این صراحت صحبت فرمودید چرا صراحتاً نگفتید نوع مداخلات دربار در امور چه بوده است و چه مداخلاتی شده کلیات و تصور و توهم در اطراف آن بسیار سهل و ساده است ولی ابراز حقایق دشوار و سخت است جناب آقای دکتر یکی از علل عدم پیشرفت امور و انحطاط کشور مداخله ارتش را محسوب داشته‌اید آیا در این روزگار نامطلوب و آشفته ایران یگانه اداره و سازمان کشور شما که کمر خدمت بسته و با تمام آشفستگی‌ها توانسته است نیات شاهانه را در خدمت به میهن به بهترین وجهی انجام وظیفه دهد جزء ارتش سازمان دیگر بوده است.

اگر بوده است نشان دهید تصور می‌کنم منظور شما آن است که چرا ارتش هم مثل سایر سازمانها آشفته و خراب و متزلزل نبوده و چرا کلیه امور آن مثل سایر وزارتخانه‌ها گسیخته نشده و چرا عوامل فساد در آن رخنه نکرده است آقای دکتر اشاره به مداخلات ارتش در انتخابات دوره پانزده فرمودند آیا واقعاً این اظهار صحت دارد خود شما که از مشکین شهر از بین عشایر و شاهسون‌ها تعیین شده‌اید به چه قسم تعیین شده‌اید قطعاً روی احساسات ملی مردم بوده است یا خدمات برجسته شما، بنده که از طرز انتخاب شما اطلاعی ندارم اگر جناب آقای دکتر همین موضوع را در مجلس روشن فرمودند همه کس به ماهیت گفتار و بیانات شما پی خواهد برد آقای دکتر اظهار فرمودند که این جانب بنا به مداخله خارجی‌ان بر سر کار آمده‌ام آیا دلیلی جز تصور و توهم برای این مدعای خود دارا هستید یا خیر؟ آیا خطا است که پادشاه مملکت یک فرد نظامی را پس از سالیان دراز خدمت برای چنین شغلی مأمور نمایند شاید ایراد شما آن است که چرا خودتان را تعیین ننموده‌اند این تقصیر من نیست ولی این که سؤال کرده‌اید چگونه کار خواهم کرد و چگونه بر مشکلات فائق خواهم آمد فقط عرض می‌کنم من مرد عمل هستم مرد حرف منفی یاف نیستم توهم و تصور هادی من نیست خودپرست نمی‌باشم با ایمان راسخ و فکر قاطع در اجرای امر شاهانه خود را برای خدمت به میهن در اختیار مجلسین گذارده‌ام تا با پشتیبانی مجلسین و به اتکاء نمایندگان مثبت میهن‌پرست بتوانم با

همکاران خود قدمی جهت اصلاح امور و خدمت به میهن عزیز برادرم من در موفقیت خود تردید ندارم یا کار کرده و موفق خواهم شد و یا این پست و مقام را تسلیم شما نموده کنار خواهم رفت قدری اگر تأمل فرمائید و عجز و نباشید به حقایق گفتار من پی خواهید برد جناب آقای دکتر مرا بی جهت یا زعمای سوریه مقایسه می‌نمائید شما که اهل قلم و دکتر در حقوق هستید یک عمل قانونی را که انجام شده و شخصی را شاهنشاه مطابق اختیار قانونی برای زمامداری کشور تعیین نموده چطور با اشخاصی که مرتکب اعمال قدرت و فشار برای در دست گرفتن حکومت و دولت شده‌اند مقایسه می‌کنید از شما می‌پرسم این قیاس نزد مردم دانشمندی چون شما صحیح است؟

شما آقای دکتر ضمن بیانات خود فرمودید من مأمور تهیه نقشه ستادها و مداخله در ارتش می‌باشم مگر توجه فرمودید که من نخست‌وزیر هستم و شغل من بر طبق قوانین و حدود آن بر طبق قانون اساسی معین و مشخص است و بر طبق آن رفتار خواهم نمود کار من تهیه نقشه یا مداخله در ارتش نیست فرمودید قوای نظامی تابع من و طبق نظر من عمل می‌نماید آقای دکتر اگر نظر خصوصی و غرض شخصی نسبت به امور ندارید چرا می‌خواهید سازمانهای کشور خود را مفتضح و مبتذل نمائید ارتش افتخار دارد که تحت فرماندهی شاهنشاه اداره می‌شود ارتش دارای ستاد ارتش و سازمان وزارت جنگ و عوامل مدیره خود می‌باشد حدود مداخلات اینجانب در ارتش همان حدودی است که هر نخست‌وزیری داشته و می‌تواند طبق مقررات داشته باشد در بیان خود فرمودید روی کار آمدن من علامت دیکتاتوری است چه جریان خلاف قانون اتفاق افتاده که این قسم تعبیر می‌فرمائید فرمودید وزراء را با نظر خود تعیین کرده‌ام مگر انتظار داشتید با شما شور کنم من نخست‌وزیر کشور هستم و طبق قانون وزراء خود را انتخاب و معرفی کرده‌ام شما نیز می‌توانید به من و همکارانم رأی اعتماد داده و یا رأی عدم اعتماد بدهید پس عملی که علامت دیکتاتوری است چه بوده است آقای دکتر ضمن بیانات خودشان کراراً به دیکتاتوری اشاره فرمودند متأسفانه این کلمه مبتذل حربه برای حمله به اینجانب و تصفیه حساب شخصی و نظریات خصوصی شده رویه و اخلاقی که اینجانب دارم مخالف دیکتاتوری است بر فرض آنکه بخواهم دیکتاتور باشم با چه وسائلی می‌توانم چنین رویه پیش گیرم اگر به وسیله ارتش است که طبق مقررات تحت اوامر شاهانه و اصول نظامی اداره و سرپرستی می‌شود و یگانه حامی کشور وجود این ارتش است که بکلی از

سیاست برکنار مانده و طبق سلسله مراتب خود اداره شده است اگر این جانب هم ۵ سال در رأس ستاد ارتش بوده‌ام روی همین اصل و با مراعات این اصول بوده‌ام حال هم ارتش با دوری از سیاست و طبق مقررات نظامی خود اداره و سرپرستی می‌شود و این فکر هم بکلی بی‌مورد است اگر بگوئید من به وسیله قانون می‌خواهم دیکتاتور شوم که آن نیز در دست آقایان است پس چه چیز دیگری در دست من بوده و ممکن است وسیله انجام چنین مقصودی شود پس تمام این نظریات روی غرض و نظریات خصوصی است در بیانات خود فرمودید اینجانب خود سبب هرج و مرج بوده و حالیه مصلح شده و می‌خواهم آزادی شما را سلب نمایم آقای دکتر کدام هرج و مرج در ظرف پنج سالی که در رأس ستاد ارتش اینجانب بوده‌ام چه هرج و مرجی ایجاد شده جز آنکه در تمام بدبختی‌ها و مصائب مختلف کشور در قدرت داشته‌ام خدمت کرده‌ام چه امری به نام هرج و مرج مورد توجه شما شده است بیانات شما بعد از ۵ سال خدمت آن هم خدمت شبانه‌روزی در ارتش آیا به منظور تقدیر از خدمات اینجانب است؟ اینکه می‌گوئید آزادی شما را سلب کرده‌ام آزادی سلب شده شما هر چه گفته‌اید و کرده‌اید نتیجه آن وضعیت آشفته امروز کشور است شما نگاهی به مردم بیچاره و مستأصل و وضع آشفته کشور خود بنمائید شما چیزی ندارید که ادعا می‌کنید شما پس از سالها با این حرفها وضع آشفته کنونی را که خودتان اعتراف به آن دارید ایجاد نموده‌اید.

در بیانات خود از آگهی‌های طبقات مردم و تبریک آنها به اینجانب اظهار تعجب فرمودید چرا وقتی خودتان وکیل مشکین‌شهر و یا سناتور تهران شدید و این قبیل اعلانات را در روزنامه‌ها ملاحظه فرمودید تعجب نکردید چون مربوط به خودتان بود.

در خاتمه بیانات خود سؤالی فرمودید چرا در برنامه دولت راجع به نفت مطلبی ذکر ننموده‌ام چون دولت اینجانب جدیداً زمام امور را در دست گرفته تا بررسی کافی در این خصوص ننماید نمی‌تواند اظهار نظری نماید.

اینکه ماده اول برنامه دولت را یک قسم عمل نامطلوبی خواندید باعث تعجب و تأسف است مگر آقای دکتر از وضع کشور مطلع نیستید مگر نمی‌دانید مردم بیچاره شهرستانها در چه وضع نامطلوبی زندگی می‌کنند بچه علت و جهتی است که با زندگی آنها تماس دارد به عهده خود آنها واگذار شود چرا شما نمی‌خواهید مردم را در اداره زندگی شهرستان خودشان مثل همه جای دنیا مداخله دهید روی تصورات و توهمات که



عشایر چنین و چنان هستند نمی‌خواهید زندگی مردم مقرون به رفاه و آسایش شود عشایر ایران مردمان فداکار و میهن‌پرست و حاضر برای همه قسم فداکاری در راه خدمت به کشور بوده و اعتماد داشته باشید وجود آنها هیچ‌گاه تولید کوچکترین توهمی نخواهد نمود اگر جناب آقای دکتر به برنامه اینجانب دقت بیشتری فرموده و مطالعه کاملتری فرمایند ملاحظه خواهند فرمود که اینجانب داروی عاجلی برای دردهای کنونی مردم بیچاره کشور پیشنهاد نموده است برای اینجانب استقلال شهرستانها با دادن خودمختاری به آنها نیست برنامه اینجانب مداخله دادن اهالی شهرستانها در امور اداری و اجتماعی محلی مردم شهرستان است که امروز در بدترین وضعی می‌باشند اگر سازمان فعلی قادر و لایق بود و می‌توانست آسایش و رفاه مردم را تأمین کند تا بحال بایستی نتیجه آن مشهود شده باشد و ما نیز اگر قادر و لایق بودیم و این سازمان توانست لیاقت خود را در عمل نشان دهد و آسایش مردم را تأمین کند به حرف و گفتار خاتمه خواهد داد زیرا حرف و گفتار برای نجات مردم نتیجه نخواهد داشت.

آقای دکتر اگر بخواهید دولتی موفق به انجام خدمت گردد نمی‌بایستی در اولین قدم بدون آنکه داخل عمل شده باشد این قسم او را مورد حمله قرار دهید شما سالیان دراز عمل و اقدام خود را آزمایش نموده و به مردم ایران طرز کار و طرز موفقیت خود را نشان داده‌اید امروز نیز من و همکارانم برای خدمت به میهن خود را آماده نموده و در اختیار مجلسین گذارده‌ایم اقلاً عשרی از اعشار آن وقفهای گرانبهایی که در اختیار شما بود به ما بدهید تا ما نیز درجه علاقمندی و لیاقت و پشت کار و طرز خدمت خود را ثابت نمائیم.

### پاسخ مجدد متین دفتری به نطق رزم‌آرا

متین دفتری — بنده انتظار نداشتم از آقای نخست‌وزیر در مقابل یک بیانات صد درصد اصولی و بدون هیچ جنبه توهین و خصومت شخصی شروع کنند به ناسزا گفتن و تهمت زدن به بنده که مجبور شوم از طرف خودم دفاع کنم بنده نگفتم که آقای نخست‌وزیر، شما چرا زود یا جوان نخست‌وزیر شدید و یا بنده جوان‌تر از شما بودم نخست‌وزیر شدم، به هیچ‌وجه نگفتم بنده گفتم که شما چه عجله‌ای دارید، در این موقع و با این کیفیات و اوضاع روی کار بیائید، شما دیر نشده است که نخست‌وزیر بشوید ولی فرق نخست‌وزیری بنده با شما این بود که خدای لایزال ایران شاهد است، رضاشاه

مرده است ولی شاه فعلی حاضر است شهادت می‌دهد، اگر همه مردم از نخست‌وزیر شدن بنده اطلاع داشتند قبل از اینکه در همین تالار آئینه رضاشاه فقید بنده را مأمور تشکیل کابینه کردند خود من هم داشتم، فرق است با نخست‌وزیر شدن شما که چند سال است دولتها را فلج کرده‌اید برای اینکه روی کار بیائید، من فرصت ندارم که توضیحات زیادی بدهم، که ستاد ارتش در مجلس ۱۵ چه کارها کرد و شرم دارم بنده از بیان آن، اینجا خلط مبحث شده است، بنده اینجا هیچ کلمه‌ای که توهین به ارتش باشد نگفتم، ارتش مورد احترام من است، تمام افسران ارتش مورد احترام من هستند، افسرانی که در اقصی نقاط ایران، در گرما، در سرما جانفشانی می‌کنند مورد تقدیس من هستند، من ایراد به آن دسائس ستاد ارتش، رکن ۲ ستاد ارتش است، دسائسی که در کارهای سیاسی می‌کند، که تمام دستگاه مقننه کشور یعنی پارلمان ایران را فلج می‌کند، حاضریم اینجا یک روز یک جلسه تشکیل بدهند و در کمیسیون تحقیق تمام موارد و دلائلی را که اطلاع دارم در آنجا عرض کنم. راجع به انتخاب بنده از مشکین شهر به من توهین فرمودید، تا عمر دارم از جنابعالی خیلی خیلی متشکرم، متشکرم که به بنده فرصت دادید که این موضوع تاریک را که مردم خیال می‌کنند که بنده به زور شاه یا به زور ارتش وکیل مشکین شهر شدم، آن را برای ملت ایران روشن کنم. بنده وکیل دوم تهران بودم، کاندیدای دوم شهر تهران بودم در دوره ۱۵ همه آقایان می‌دانند، انتخاب هم شدم منتهی لیست دولتی جلو افتادند اهالی تهران مایوس شدند که بنده به مجلس بیایم چهارپنج نفر از رؤسای ایل شاهسون که آن روزهایی که بنده در پست دادگستری بودم به آنها ظلم شده بود، تعدی شده بود از آنها حمایت کردم، حق آنها را گرفتم خدا شاهد است اشخاصی که واسطه بودند که اینها پیغام برای من آوردند الان در مجلس شورای ملی حاضر هستند اداء شهادت می‌کنند، گفته بودند که اگر تهران موفق نشد شما را به مجلس بفرستد، ما شاهسونها مجبور هستیم و میل داریم به پاس خدماتی که شما به ما کردید شما را از طرف خودمان انتخاب کنیم و آن کسی که مانع می‌شد دستگاه ارتش شما و ستاد شما بود، من مکرر حتی به شاه عریضه عرض کردم که قربان اگر من با تمام سوابقی که با شما دارم اگر به من محبت نداشته باشید اقلأً مانع بشوید که ارتشیان بر علیه من دخالت بکنند.

آقای رزم‌آرا اگر فراموش نکرده باشید یک هفته قبل از اینکه من انتخاب شوم

دوست من آقای عنایت سردفتر آمد پیش شما گفت چرا مداخله می‌کنید بر علیه فلانی، شما گفتید، (الآن شاهد حاضر است) شما گفتید محال است متین دفتری از شاهسون انتخاب شود ولی شاگردان من، شاگردان آذربایجانی من رفتند پای صندوقها خوابیدند گفتند یا ما را بکشید یا آن کسی را که ما می‌خواهیم باید انتخاب شود. الآن آرشو شما موجود است. آرشو شما مراجعه کنند و پرونده را بیاورند، که شما دستور دارید که از شاهسون کسی انتخاب شود. ولی من روی احساسات مردم انتخاب شدم و خیلی از شما متشکرم که این مجال را به من دادید که این اظهارات را بکنم و روشن کنم، شاید مردم خیال می‌کنند که من در دوره ۱۵ مجلس از طرف ارتش یا از طرف شاه انتخاب شده‌ام، اینطور نبوده شاید آقای ساعد مقداری شاهد ما بشود آن وقت همدرد بودیم، یکی دیگر آقا فرمودند تفتین فرمودید توهین فرمودید تفتین بنده نسبت به اعلیحضرت این مطالبی را که شما گفتید عرض نکردم، بنده راجع به دربار عرضی نکردم! بنده گفتم که چند نفر از مأمورین درباری از موقعیت خودشان سوء استفاده می‌کردند من، هیچ بی احترامی، هیچ کلمه‌ای که راجع به دربار باشد نگفتم! صورت نطق من چاپ شده است! من گفتم چند نفر درباری و چند نفر از آنهایی که دور و بر دربار را گرفته‌اند، آنها اینکارها را می‌کردند چرا اینطور فرمودید؟ اعلیحضرت همایونی مورد احترام همه ما هستند و ما اینجا قسم خورده‌ایم نسبت به اعلیحضرت همایونی وفادار باشیم. آقای رزم‌آرا فراموش نکنید اگر ما اینجا جوش و خروش می‌کنیم و نگرانی داریم، یکی از این نگرانیهای ما از روی کار آمدن شما، برای شخص اعلیحضرت است، آقا؟

مخالفین در مجلس سنا با وجودی که وقتشان محدود بود مردانه رزم‌آرا و دولت او را مورد انتقاد و نكوهش قرار دادند. پس از ایراد نطق‌های مخالف و موافق، رزم‌آرا یکجا به آن پاسخ داد سپس اخذ رأی به عمل آمد و در نتیجه دولت با ۳۵ رأی موافق و ۱۴ رأی مخالف و ممتنع مورد تأیید ضعیف مجلس سنا واقع شد. مبارزات من و رزم‌آرا به همین جا خاتمه نیافت در هر موردی که زمان اقتضا می‌کرد او را می‌گوییدم. رزم‌آرا در دوران نخست‌وزیری خود مواجه با مشکلات بزرگی شد که از همه مهمتر مسئله نفت بود. همانطوری که من در نطق خود پیش‌بینی کردم او مرد میدان آن روز نبود وضع بحرانی کشور اجازه نمی‌داد یک نظامی حکومت دیکتاتوری در کشور برقرار نماید. هر روز

مشکلی بر مشکلات او اضافه می شد و تظاهرات عظیمی در سرتاسر کشور علیه او برپا می شد و ترم ملی کردن صنعت نفت خواسته تمام مردم ایران بود. او و وزیر دارائی نالایقش در مجلسین ملت ایران را به سخره گرفتند و اهانت کردند که ایرانی قادر به ساختن لوله‌نگ نیست. سرانجام رزم آرا فدای جاه طلبی خود شد و روز ۱۶ اسفند ماه ۱۳۲۹ پس از هشت ماه چند روز زمامداری به قتل رسید و در همان روز کمیسیون خاص نفت در مجلس شورای ملی ترم ملی شدن نفت را به تصویب رسانید.

### خاطراتی از خلع ید از کمپانی غاصب

روز شانزده اسفند ماه ۱۳۲۹ سپهبد حاج علی رزم آرات نخست وزیر در مسجد سلطانی به تیرغیب گرفتار و به قتل رسید در همان روز کمیسیون خاص نفت به ریاست دکتر محمد مصدق قانون ملی شدن صنعت نفت را به تصویب رسانید. جانشین رزم آرا یعنی حسین علاء وزیر دربار به تعبیر مدرس شمشیر مرصعی بود که می بایستی در مراسم تشریفاتی به کمر بسته شود او در آن تاریخ مرد میدان نبود و به هیچوجه تمایلی به قبول چنین ستمی نداشت. قانون ملی شدن صنعت نفت پس از تصویب در جلسه علنی مجلس شورای ملی به سنا آمد و سنا هم روز ۲۹ اسفند ماه آن را به تصویب رسانید و به توشیح شاه رسید. پس از تصویب قانون مزبور ایادی کمپانی در آبادان دست به تحریکات دامنه داری زدند و اعتصاب کارگران شروع شد و در چند تظاهرات خیابانی عده زیادی کشته و مجروح شدند بطوری که دولت ناگزیر سپهبد شاه بختی و سرلشگر بقائی و سرتیپ کمال را برای اتخاذ تدابیر نظامی به آبادان اعزام کرد. تظاهرات مردم و کارگران در خوزستان و سایر شهرهای ایران اوج گیری کرد بطوری که علاء در مقابل مصائب تاب مقاومت نیاورده کناره گیری نمود. در اوایل اردیبهشت مجلس شورای ملی در یک جلسه خصوصی به پیشنهاد جمال امامی ابراز تمایل به دکتر مصدق نمودند و دکتر مصدق هم برخلاف دفعات قبل بدون قید و شرط این پیشنهاد را پذیرفته و آماده برای قبول مسئولیت گردید و در همان روزها قانون طرز اجرای ملی شدن نیز به تصویب مجلسین رسید. دکتر مصدق بدون مشورت با احدی و جبهه ملی وزیران کابینه خود را تعیین کرد و از جبهه ملی فقط دکتر کریم سنجابی را به وزارت فرهنگ معرفی نمود. استدلال مصدق این بود



دکتر محمد مصدق نخست وزیری را بدون شرط پذیرفت.

که جبهه ملی تلاشی برای نخست‌وزیری او به عمل نیاورده تا وزیران را با صلاح‌دید آنها انتخاب کند و از این رهگذر اولین کسی که از مصدق جدا شده و شمشیر به روی او کشید عبدالقدیر آزاد بود او میل داشت حداقل دو وزیر کابینه مصدق از حزب او که استقلال نام داشت برگزیده شوند حزبی که فقط حدود یکصد نفر عضو دون پایه داشت برای اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت و خلع ید از کمپانی غیر از نمایندگان دولت می‌بایستی مجلسین نیز هر کدام نمایندگانی انتخاب و معرفی نمایند از مجلس سنا سهام‌السلطان بیات، محمد سروری، دکتر رضازاده شفق، ابوالقاسم نجم و من انتخاب شدیم. مجلس شورای ملی آقایان حسین مکی، دکتر علی شایگان، ناصرقلی اردلان، دکتر عبدالله معظمی و اللهیار صالح را انتخاب نمود که در حقیقت باید گفت هر دو مجلس بهترین را از بین بهترها انتخاب کرده بودند: درباره این مأموریت متین‌دفتری چنین می‌نویسد:

توضیح آنکه هیئت مدیره موقت (مهندس بازرگان، مهندس بیات، دکتر عبدالحسین علی‌آبادی) در خرداد ماه ۱۳۳۰ قبلاً به اهواز رفته و منتظر ما یعنی نمایندگان هیئت مختلط بودند و ما هم بعداً به اهواز حرکت کردیم و یک شب در آنجا توقف نمودیم. روز بعد متفقاً با اتومبیل‌های سواری از راه مستقیم که از بهمن شیر می‌گذرد عازم آبادان شدیم. روز ورود به اهواز مردم صبر نکردند که ما از طیاره پیاده شویم پلکان هواپیما را اشغال و ما را یکایک روی دست بلند کردند. و یک مسافتی تا اتومبیل‌ها بردند و ازدحام طوری بود که من هرچه کردم از دستشان خلاص شوم و با پای خود حرکت کنم نشد و خود را مثل تخته پاره‌ای حس می‌کردم که در دریا دستخوش امواج می‌شود. ورود ما به شهر مقارن ظهر بود در بحبوحه گرما و آفتاب سوزان خوزستان با این حال بیش از یک ساعت در خیابانهای مملو از جمعیت مجبور شدیم توقف کنیم برای شنیدن نطق‌ها و خطابه‌های پی‌درپی از طرف مستقبلین اعم از مأمورین و مردم و قصیده‌های غرائی که شعرا و معمولاً در این مواقع می‌سرایند و می‌خوانند همچنین برای نطق‌هایی که خودمان در جواب این احساسات غیر قابل توصیف می‌بایستی ایراد کنیم. وقتی که به عمارت استانداری در ایستگاه راه‌آهن وارد شدیم دیگر جسماً رمقی باقی نمانده بود اما روحاً قوی بودیم و اشک شوق در همه چشم‌ها حلقه می‌زد و مسئولیت بار خطیری که به حسب مأموریت در پیش داشتیم مجال نمی‌داد که اظهار خستگی بکنیم.

روز بعد در راه اهواز به آبادان از دو طرف جاده عشایر برای ابراز احساسات هجوم آورده بودند و جمع کثیری در تمام مدت پی درپی اتومبیل بنده را احاطه کرده گاهی می‌خواستند آن را روی دست بلند کنند و اغلب جلوی پنجره و منافذ مرکب را گرفته فریاد می‌کشیدند و نمی‌دانستند که من بیچاره دچار کمی هوا شده و در شرف خفه شدن بودم و بالاخره مدتی بیهوش شدم. به هر کیفیت و تلاشی که بود وارد آبادان شدیم.

احساساتی که مردم در آبادان همه روزه نسبت به ما چه در موقع ورود و چه در تمام مدت توقف ابراز می‌کردند قابل توصیف نیست. آنقدر ما یعنی نمایندگان هیئت مختلط و اعضاء هیئت مدیره موقت را در خیابانها روی دست بلند می‌کردند که من شخصاً دیگر احتراز می‌کردم که در معابر پیاده راه بروم. هر روز عصرها و شب‌ها در باشگاه‌ها و سایر محافل دعوت داشتیم که باید نطق‌ها بشنویم و نطق‌ها ایراد بکنیم و همه جا ما مردم را به آرامش دعوت می‌کردیم که حادثه‌ای ناگوار نسبت به اتباع بیگانه رخ ندهد و ما بتوانیم قانون ملی شدن صنعت نفت را بدون حادثه ناگواری و به طریق مسالمت‌آمیز اجرا کنیم. اما رویه ما نسبت به کارمندان انگلیسی کمپانی سابق مکرر چه کتباً و چه شفاهاً و چه به وسیله رئیسشان مستردریک و چه مستقیماً به آنها اعلام کردیم که هم دولت و هم هیئت مختلط نظارت مصمم است آنها را با تمام حقوق و مزایای استخدامی که در کمپانی سابق داشته‌اند به خدمت نگاه دارد و به سازمان موجود تا آنجا که با قانون مغایرت نداشته باشد دست نزنند برای اینکه بهره‌برداری و صدور نفت دنیای آزاد کماکان ادامه پیدا کند و هیئت مدیره موقت فعلاً اکتفا خواهد کرد به اینکه به حساب درآمدها و هزینه‌ها رسیدگی کرده و وجوه درآمد حاصل از فروش نفت را دریافت کند و طبق قانون اجرای ملی شدن غرامت تأسیسات کمپانی سابق در ایران از محل همین درآمد تأمین خواهد شد اما دریک و سایر کارمندان انگلیسی به اصطلاح خودشان گوششان را کر کرده به این روی خوش که ما نشان می‌دادیم اعتنائی نمی‌کردند. سهل است زنان و کودکان خود را به انگلستان عودت داده خودشان هم به اصطلاح دست و پای خود را جمع کرده بودند.

### برخورد با مستردریک

مستردریک ما را فقط به سمت مهمانان محترم می‌خواست بشناسند و در محله بواره

که محل سکونت مستخدمین درجه دوم بود یک خانه کوچکی در اختیار ما سه نفر نمایندگان مجلسین گذاشت و هر کدام دارای یک اتاق کوچک بودیم اتاق من و اتاق همکارم ناصرقلی اردلان فقط یک کولر آبی داشت من سیگارکش بودم چون کولر در اتاق من بود دود سیگار من را به اتاق ایشان که سیگار نمی کشیدند نقل می کرد و اتاق ایشان همیشه پر از دود و هوای اتاق من همیشه پاک بود اما در یک در اتاق دفتر خودش سه کولر بزرگ داشت منزل ما تا اداره مرکزی در خرمشهر هجده کیلومتر فاصله داشت و روزها ساعت یک و نیم بعد از ظهر که به منزل برای صرف ناهار می رفتیم در این مسافت طولانی هوای گرم و سوزان ما را طوری عذاب می داد که ترجیح می دادیم شیشه های اتومبیل را بالا بکشیم و هوای کافی برای تنفس نداشته باشیم در اداره مرکزی هم مستردریک یک اتاق محقری در یک زاویه طبقه تحتانی برای ما تخصیص داده بود در این اتاق چند جلسه با حضور او تشکیل دادیم. صورت خلاصه بعضی از این جلسات طولانی و تاریخی در رساله ای به حجم ۹۵ صفحه که دکتر شمس الدین امیرعلائی تحت عنوان (یک ماه مأموریت تاریخی در خوزستان برای اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت) همان اوقات منتشر نمودند درج شده است. ایشان با حفظ سمت وزیر اقتصاد ملی به عنوان مأمور فوق العاده دولت با اختیارات استاندار در اهواز بودند و با ما همکاری می کردند. در این مذاکرات مستردریک سعی می کرد ما را وادار به اظهاراتی بکند که دلالت داشته باشد بر اینکه ما آمده ایم به قهر و غلبه تأسیسات را تصرف کنیم و خلع ید قانونی را به صورت مصادره و ضبط اموال جلوه بدهد و به این وسیله پرونده ای تنظیم کند که در دعوی مطروحه در دادگاه بین المللی لاهه مورد استفاده واقع شود من متوجه این نکته بودم و در جلسه سه شنبه ۲۱ خرداد ۱۳۳۰ پس از روزی که ما تابلوی (هیئت مدیره موقت مأمور اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت) را بر فراز عمارت شرکت سابق در خرمشهر با یک تشریفاتی نصب کرده بودیم در یک به اتاق ما آمد و گله گزاری کرد و ضمناً اظهار داشت در قبال مقاومت من چه می کنید و متوسل به زور می شوید و من را به وسیله ژاندارم بیرون خواهید کرد جواب دادم خیر اگر به قانون مصوب مجلسین تسلیم نشوید دادخواستی به دادگستری آبادان می دهیم و درخواست حکم خلع ید می کنیم از این جواب خلاف انتظارش خیلی ناراحت شد. مستردریک به مقاومت خود همچنان ادامه می داد و وقتی که حساب صدور فروش نفت را از او خواستیم معلوم شد حسابی در آبادان



نیست و این حسابها را در اداره لندن نگهداری می‌کنند ما نمی‌خواستیم از صدور نفت جلوگیری کنیم و حاضر شدیم مشتریهایی که می‌آیند به نام هیئت مدیره ایرانی قبض بدهند آن را هم مانع شدند فقط یک کشتی نروژی و یک کشتی فرانسوی رسید دادند و یک کشتی که گویا ایتالیائی بود بدون اینکه قبض بدهد فرار کرد و ناچار صدور نفت قطع شد هیئت مدیره موقت نامه‌ای به مستر دریک نوشت که مسئولیت امتناع کشتی‌ها از دادن رسید متوجه اوست تصادفاً همان موقع دولت قانونی راجع به مجازات خرابکاری در تأسیسات نفت (از قبیل آتش‌سوزی) گذرانده بود. مستر دریک که می‌خواست این نامه را پس بدهد یک روز سراسیمه وارد اتاق ما شد به بهانه اینکه این نامه تهدیدی است برای جلب او به محکمه جزا به اتهام خرابکاری و کنسول انگلیس را همراه آورده بود برای ادای شهادت که هیئت مدیره نسبت به او اعمال تهدید می‌کند و ما از قبول کنسول در این جلسه که با الغای کاپیتولاسیون منافات دارد امتناع کردیم و او هم بعنوان اعتراض اتاق ما را ترک کرد قبل از این واقعه مستر دریک چند روزی به تهران رفت برای ملاقات جکسن یکی از رؤسای کمپانی سابق که در رأس هیئتی برای مذاکره با دولت به تهران آمده بود در مراجعت از تهران به ملاقات من آمد و خواهش کرد به دولت اطلاع بدهم که اگر از پیشنهاد بدوی جکسن راضی نباشید مذاکره را حتماً ادامه دهید و قطع نکنند پرسیدم پول عایدات فروش از زمان ملی شدن را می‌پردازد یا خیر! گفت از این مذاکرات وجه نقد هم در این موقع به دولت عاید خواهد شد البته مراتب را به اتفاق یکی از همراهان هیئت اعزامی از تلفن خانه خرمشهر به دولت اطلاع دادیم و جواب دولت را هم که اگر پیشنهاد جکسن مخالف قانون ملی شدن باشد مذاکره نخواهد شد به مستر دریک ابلاغ کردیم اما من از این ملاقات استفاده و به دریک خیلی نصیحت کردم. گفتم مصلحت کمپانی متبوع او نیست که با قانون ایران مقاومت کند اگر تسلیم باشید حسن اثر خواهد داشت و خشم ملت ایران فرو می‌نشیند و آن وقت می‌توانید برای تصفیه حساب از معامله نفت در محیط مساعدی مذاکره کنید و حتماً به صرفه شما تمام خواهد شد و وقتی که جواب داد محال است شرکت تسلیم شود سعی کردم او را تشویق کنم که لااقل این فداکاری را شخصاً بکند و با قبول استخدام ما مانع توقف این دستگاه عظیم نشود تا زمینه حل اختلاف بهتر فراهم شود جواب او این بود شما چه می‌دانید که کمپانی به ما چه‌ها می‌دهد. وقتی که از مستر دریک بکلی مأیوس شدیم و مذاکرات جکسن هم در تهران

قطع شد با اینکه رزم‌ناو تهدید کننده موریشس هنوز مقابل آبادان لنگر انداخته بود رفقای اعزامی نترسیدند و همان روزی که مستر دریک به اتفاق کنسول در اتاق ما صحنه‌سازی کرد و رفت و اول هفته بود به امضاء هیئت مدیره موقت نامه‌ای به او نوشته شد که ادامه کار با مدیرعاملی که خود را مسئول هیئتی نداند موجب اختلال تأسیسات نفت و وقفه صدور آن به دنیای آزاد خواهد شد و لذا برای آخرین دفعه اخطار می‌شود که اگر تا صبح پنجشنبه (آخر هفته) ساعت هشت قبول خدمت دولت ایران را اعلام نکند او را مستعفی خواهیم شناخت مستر دریک بعد از وصول این اخطار مفاد آن را خود به مخبرین خارجی افشاء کرد و بلادرنگ سوار قایق موتوری خود شد و به بصره رفت معه‌ها ما رعایت ضرب‌الاجل را کردیم و تا صبح پنجشنبه منتظر شدیم آن روز در ساعت موعود به هیئت اجتماع وارد اتاق دفتر دریک شدیم دیدیم معاونش میسون به جای او نشسته است او به احترام ما از جا برخاست و اظهار داشت به امر دریک به جای او نشسته است من از طرف تمام هیئت صحبت می‌کردم زبان فارسی برای اینکه نمی‌خواستیم در مواقع رسمی به زبان انگلیسی مذاکره شود و مهندس سیف الله معظمی به عنوان مترجم همراه بودند من جواب دادم دیگر دریک در اینجا سمتی ندارد که دیگری را به جای خود نصب نماید. میسون اظهار داشت پس من را به رسمیت نمی‌شناسید وقتی که جواب مثبت شنید از اتاق خارج شد و من به تکلیف رفقا به علامت خلع ید در صندلی دریک نشستم و سایر آقایان هیئت مختلط و هیئت مدیره موقت در دو طرف آن جلوس نمودند و عکاس‌ها عکس برداشتند و بلافاصله بعضی از روساء قسمتهای اداری را احضار کردیم که ما را در آنجا به بینند و دستوراتی به آنها دادیم. پس از آن چون صدور نفت تعطیل شده بود و قرار شد پس از پر شدن تمام انبارها فعالیت استخراج و تصفیه کم کم تقلیل یابد و در حدود مصرف داخلی متوقف گردد من دیگر ادامه اقامت خود را در آبادان صلاح ندانستم و دریغ آمد آنجا بمانم و شاهد خوابیدن این دستگاه عظیم باشم لذا به تهران مراجعت کردم برای اینکه به مجلس سنا گزارش بدهم و هم برای احیای صنعت بزرگ نفت ایران در هیئت مختلط مطالعه و فکری بکنیم من در مدت اقامت در آبادان در نتیجه تماس با متخصصین که از کشورهای خارجه به آنجا آمده بودند اطلاعات ذی‌قیمتی راجع به بازارهای نفت و نقش مهم تراستها تحصیل کرده بودم که ما هیچکدام در هیئت مختلط در موقع شروع به کار نداشتیم و لازم بود هیئت مختلط و مجلس سنا را از آن آگاه نمایم.

وقتی که به تهران آمدم گزارش جامعی به مجلس سنا دادم.

### طرح اصل ملی شدن در صاحبقرانیه

وقتی به تهران آمدم اطلاع یافتم نامه‌ای از ترومن رئیس جمهور آمریکا به نخست‌وزیر رسیده بود مبنی بر اینکه اگر دولت مایل باشد یکی از مشاورین خود را به تهران برای شور و راهنمایی راجع به مشکل نفت به تهران بفرستد بعضی از اعضاء هیئت مختلط با آمدن چنین فرستاده‌ای موافق نبودند من و چند نفر دیگر منجمله دکتر شفق به عکس موافق بودیم و استدلال کردیم تا اینکه جواب مساعدی به نامه مستر ترومن صادر شد و بالنتیجه مستر هریمن به تهران آمد من و دکتر شفق از سناتورها و الهیار صالح و دکتر شایگان از نمایندگان مجلس از طرف هیئت مختلط تعیین شدیم که به اتفاق وزیر دارائی (آقای محمدعلی وارسته) با او مذاکره کنیم و در اولین برخورد که بین این هیئت ایرانی و هریمن و کارشناسان که همراه او بودند در باغ صاحبقرانیه واقع شد مشاور ترومن از ما پرسید برای بهره‌برداری از نفت ایران چه سازمان یا عاملی میل دارید داشته باشید من جواباً اظهار داشتم که خود من تازه از آبادان مراجعت کرده‌ام مستر دریک رفته است اما کارگران انگلیسی هستند ولی هنوز هیئت مدیره ایرانی را به رسمیت نمی‌شناسد و مادام که اصل ملی شدن را کمپانی و دولت انگلیس که صاحب سهم عمده شرکت سابق است نشناسند اینگونه مذاکرات با شما بیهوده است اتفاقاً شپرد سفیر کبیر انگلیس هم از من وقت ملاقات خواست و به منزل من آمد و به او هم همین نکته را تذکر دادم و اضافه کردم اصل ملی شدن منابع تولید یکی از تحولات مهم دوره بعد از جنگ جهانی دوم است و سازمان ملل متحد هم این اصل را قبول و اعلام کرده است و مقاومت دولت انگلیس در شناختن اساس قانونی که بنابر همین اصل به تصویب مجلسین و توشیح شاه ایران رسیده است در افکار عمومی ایران اثرات نامطلوبی دارد و نصیحت کردم به دولت متبوع خود توصیه کند که اصل ملی شدن صنایع ایران را قبول کند تا بتوانیم در محیط آرامتری راجع به متفرعات آن بحث و مذاکره کنیم سفیر کبیر وعده اقدام داد و من فوراً هیئت مختلط را از این ملاقات مطلع نمودم.

### وضع محیط همکاری در هیئت مختلط

در اینجا ناچارم این نکته را اسطراداً خاطرنشان نمایم. کسانی که بعدها این یادداشت‌ها را می‌خوانند شاید نتوانند درک بکنند که این ملاقات‌ها و مذاکرات در آن ایام کار آسان و بی‌خطری نبود در آن روزگار محیطی از غلیان احساسات فراهم شده بود که اگر کسی می‌خواست قطع نظر از آن احساسات عقیده‌ای اظهار یا اقدامی بکند خود را در معرض اتهاماتی قرار می‌داد قضاوت درباره خدمات و اشتباهات جبهه ملی در مساله نفت با تاریخ است. اما تماس من با اعضاء این جبهه در مدت یک سال و چند ماهی بود که هیئت مختلط دائر بود و من به نمایندگی از طرف مجلس سنا در آن هیئت شرکت داشتم و در این مدت مصمم بودم با این آقایان صمیمانه همکاری کنم در عین حال در این مأموریت پارلمانی استقلال خود را حفظ و در این امر خطیر ملی فقط به ندای وجدان عمل نمایم.

من ایمان داشتم که فقط نیروی عمده و باصطلاح فرانسه فورس جبهه ملی در آن ایام همان غلیان احساسات مردم بود و من این حق را برای اعضاء آن جبهه قائل بودم که از این نیرو حداکثر استفاده را می‌نمایند اما به این شرط که بگذارند اشخاص مجرب و مطلع از اوضاع دنیا هم راه خود را به پیمایند تا کار کم کم به مجرای صحیح و عاقلانه بیفتد اما بعضی از این آقایان به قدری افراطی بودند که با دیگران نمی‌توانستند تفاهم داشته باشند به این جهت کار کردن در هیئت مختلط برای من ناراحتی‌هایی داشت و حتی وقتی که در جبهه ملی نفاق‌هایی بروز کرده بود و بعضی‌ها از نخست‌وزیر ناراضی بودند با اینکه من با جبهه حسابی نداشتم از قربات من با ایشان که هیچ ارتباطی با عضویت در هیئت مختلط که به نمایندگی از طرف مجلس سنا نداشت سوء استفاده کرده و در سم‌پاشیها من را هم می‌خواستند آلوده نمایند در صورتی که در کارهای مملکت من هیچوقت از مقتضیات قربات پیروی نمی‌کنم چنانچه همان اوقات چون با لایحه اختیارات نخست‌وزیر موافق نبودم مخالفت کردم و رأی ندادم.<sup>۱</sup>

و از طرف دیگر در پایان گزارشی که در مراجعت از آبادان به مجلس سنا دادم از

۱. رجوع شود به جلسات هیجدهم و بیستم مرداد ماه ۱۳۳۱ مجلس سنا.

سوءاستفاده‌ای که از قرابت من می‌شد و آن را به ضرر مملکت می‌دانستم اظهار تأسف و تقاضا کردم بر من منت بگذارند و دیگری را به جای من در هیئت مختلط انتخاب کنند ولی نمایندگان مجلس سنا از گزارش من تقدیر و به ادامه خدمت تشویق کردند. باری، محظور کار کردن در هیئت مختلط برای شخصی مثل من که از اقتصاد بین‌المللی بی‌اطلاع نیست این بود که چگونه امکان داشت پیروی کرد از احساسات قابل تقدیر کسانی مثلاً وقتی که در آبادان کشتی‌ها از دادن رسید به نام شرکت ملی نفت ایران امتناع و بارنکرده بندر را ترک می‌کردند تحت تأثیر هیجان و غضب در حضور مخبرین متخصص خارجی فریاد می‌زدند تلگراف می‌کنیم به پاناما چهار صد کشتی به آبادان بفرستند و نمی‌دانست کشتی‌هایی که به ظاهر از لحاظ مالیات یا جهات دیگری پرچم پاناما افراشته‌اند باطناً متعلق به کدام کشور هستند و با تراس‌های نفتی چه قراردادهایی بسته‌اند و چه تعهداتی دارند. با این احوال من با ضوابط خدمات گذشته که عمری کار مثبت کرده بودم و موقعیت و تجاربی که در امور بین‌المللی دارم نمی‌توانستم از ادامه خدمت آن هم در یک چنین امر مهم و حیاتی مملکت شانه خالی کنم و مثل یک سرباز فراری باشم و با اعتماد بنفس از زخم زبان‌ها و سخن‌چینی‌های یأس‌آور باکی نداشتم و میان جنت مکانی و حقیگوئی — جنت مکانی و واقع‌بینی — جنت مکانی و فداکاری در موقع ضرورت همیشه دومی را انتخاب می‌کردم. اما افسوس رکودهای فکری و احترام نگذاشتن به فکر و عقیده دیگران در مملکت ما اجازه نمی‌دهد اجتماع نضج بگیرد و از نیروی اجتماع مملکت استفاده کند.

بعد از تغییر اوضاع همه دیدند که در انتخابات دوم مجلس سنا در بهمن ما ۱۳۳۲ با من چه معامله‌ای کردند (که مجبور شدم آن انتخابات را تحریم و چند سال از سیاست کناره‌گیری کنم) شاید باز بعضی اشخاص که در جریان کارهای نفت نسبت به من بدبین بودند انصاف نداشته باشند قلباً تصدیق کنند که من سازشکار نیستم و مجاهدتهای من در مدتی که عضو هیئت مختلط بودم برای این بوده است شاید بتوانم کشور را از بحران وخیم اقتصادی و عواقبی که دیدیم نجات دهم و در شهریور ماه ۱۳۳۱ که من برای شرکت در کنفرانس بین‌المجالس به اروپا رفته بودم و پیام مشترک ترومن و چرچیل راجع به حکمیت دادن به دیوان دادگستری لاهه برای تعیین غرامت ملی شدن مؤسسات شرکت سابق در ایران رسیده و گویا بدون مذاکره در هیئت مختلط که هنوز وجود داشت

به صورت رأی اعتماد در مجلس طرح شده بود اگر در تهران بودم سعی می‌کردم شاید راه حل آبرومندانه پیدا بشود و بهانه بدست چرچیل نیفتد که دولت امریکا را متقاعد کند مذاکره با دولت ایران بیهوده است و به جایی نمی‌رسد باید فکر دیگری کرد. و از صورت جلسات مذاکرات مجلس سنا در آن موقع که بعداً خواندم معلوم بود که قرار عدم صلاحیت صادره از دیوان مورد استناد دولت و ناطقین بوده و حال اینکه آن قرار مربوط به موارد صلاحیت اجباری دیوان بوده است و حکمیت مربوط به صلاحیت اختیاری دیوان است که طبق اساسنامه دیوان مشروط به تراضی اصحاب دعوی می‌باشد و این اشتباه در اتخاذ تصمیم بی تأثیر نبوده است.

بالاخره پس از جوابی که به شرح فوق من به مستر هریمن و به سفیر انگلیس دادم در یک جلسه هیئت وزیران که با حضور ما یعنی (هیئت مختلط) تشکیل شد فرمولی دائر به شناختن اصل ملی شدن تنظیم و به مستر هریمن داده شده او هم به لندن رفت و در مراجعت او موافقت دولت انگلیس با آن فرمول از طرف سفارت کبرای انگلیس به دولت اعلام و موافقت شد که یک وزیر انگلیس برای مذاکره به تهران بیاید.

### به کعبه یا ترکستان

خاطره جالب و دل‌انگیزی از مذاکرات خودم با استوکس دارم که نقل می‌کنم. وقتی که او وارد تهران شد در اولین برخورد به من گفت نامه‌ای از نوری السعید نخست‌وزیر عراق برای من دارد معلوم شد در بین راه یک شب در بغداد توقف کرده بود اما سابقه من با نوری السعید این بود که در مسافرت‌های مکرری که برای زیارت یا در راه اروپا به عراق می‌کردم با اغلب رجال عراق آشنائی پیدا کرده بودم خصوصاً با آقای صبحی دفتری که در اسفند ماه ۱۳۱۷ برای مراسم عروسی ولیعهد عازم مصر بودم. سمت من در آن موقع وزیر دادگستری بود سمت آقای صبحی دفتری هم وزارت دادگستری بود و در مرز خسروی به محبت عبداللّه از ما استقبال کرد و روزنامه‌های بغداد تحت عنوان (دفترپان) یعنی دو دفتری تصادف دو وزیر دادگستری همنام دو کشور همسایه موضوع بحث کرده بودند. دفتری که مرد شریف و با محبت و دوست ایران بود ضیافت‌هایی به افتخار من ترتیب می‌داد و نوری السعید در این میهمانیها شرکت می‌کرد و با یکدیگر زیاد صحبت کرده و آشنا شده بودیم. اما نامه‌ای که استوکس از او آورده بود بدون مقدمه با

این شعر سعدی شروع و ختم می‌شد.

(ترسم نرسی به کعبه‌ای اعرابی این ره که تومی روی به ترکستان است).

من جواب دادم اعرابی من نیستم بلکه نوری السعید است اما استوکس در آغاز هر جلسه که با او داشتیم به شوخی از من می‌پرسید در راه مکه یا ترکستان. چند سال بعد که نوری السعید چند بار به مناسبت پیمان بغداد به تهران آمده بود و در ضیافت‌های دولتی به او برخوردیم هر دفعه آن شعر سعدی را با لحن مخصوصی به من یادآوری می‌کرد و من از جواب طفره می‌زدم. اما بعد از کودتای عبدالکریم قاسم و سرنوشت شوم نوری السعید در آن واقعه که من در آن موقع برای شرکت در کنفرانس بین‌المجالس در امریکای جنوبی بودم در مراجعت به تهران کسانی که آن نامه را به‌خاطر داشتند به من گفتند دیدید عاقبت اعرابی مخاطب سعدی خود نوری السعید بود.

### مخالف‌خوانی حائری‌زاده

ما وقتی از خوزستان بازگشتیم علاوه بر اینکه من گزارش مفصلی به مجلس سنا دادم و مورد تأیید و تجلیل سناتورها واقع شد. آقای ناصرقلی اردلان نماینده مجلس شورای ملی و عضو هیات خلع‌ید نیز گزارشی در مجلس شورای ملی قرائت نمود. اردلان در این گزارش اشاراتی به وجود من در هیئت نموده بود و توفیق هیئت را به علت محبوبیت من در خوزستان قلمداد کرده و اضافه نموده بود موقوف‌الاجراء کردن طرح حکمیت دولت و ورثه خزعل که توسط دکتر متین‌دفتری در دوره پانزدهم پیشنهاد و مورد تصویب قرار گرفت مردم خوزستان از این بابت از ایشان امتنان فراوانی داشتند و شاگردان آقای دکتر هم که عموماً در مشاغل مهم قضائی و اداری بودند کمک بزرگی به ما کردند.

متعاقب مأموریت خوزستان من سفری به اروپا نمودم و در چند کشور از جمله انگلستان و فرانسه و سویس چند روزی توقف نمودم به محض ورود من به انگلستان، جراید آن کشور مطالبی درباره من نوشتند آنها که در دوره زمامداری من لطمه دیده بودند و مرا ژرمانوفیل می‌دانستند نعل وارونه زدند و شروع کردند به تجلیل از من و مرا نخست‌وزیر آینده ایران دانستند و هیچ‌گله و شکایتی از من در سمت ریاست هیئت خلع‌ید نکردند حتی کار به جایی رسید که مطبوعات فرانسه نیز در بزرگداشت من مطالبی انتشار

دادند. در مجلس عوام چند نفر از نمایندگان درباره ملی کردن نفت کابینه انگلیس را مورد حمله قرار داده و اسمی هم از من برده بودند.

پس از بازگشت به ایران اطلاع حاصل شد که دکتر مصدق مصمم است برای احقاق حق مسلم ایران در رأس هیئتی به سازمان ملل متحد برود. در مورد همراهان قبلاً از نصرالله انتظام سفیر کبیر ایران در آمریکا که در سازمان ملل نیز مهره‌ای اساسی بود نظرخواهی کرده بود. انتظام در پاسخ دکتر مصدق توصیه کرده بود کسانی را همراه خود بیاورید که علاوه بر اطلاعات کافی در مسائل نفت و حقوق بین‌المللی در سازمان ملل نیز شناخته شده باشند از جمله نوشته بود که بیشتر اعضاء سازمان از دوستان دکتر متین‌دفتری هستند و او را بعنوان یک شخصیت بین‌المللی قبول دارند وجود وی در هیئت شما موجب خواهد شد که خیلی از مسائل با دخالت ایشان حل شود. دکتر مصدق نظریه نصرالله انتظام را پسندیده بود و با تقی زاده رئیس مجلس سنا مشاور نموده بود که مجلس سنا و مجلس شورا نمایندگان تعیین نمایند تا همراه نخست‌وزیر به سازمان ملل بروند. تقی زاده، مصدق را مجاب نموده بود که این وظیفه مجلسین نیست رئیس دولتی عازم یک مأموریت بین‌المللی است او هر کسی را که بخواهد می‌تواند همراه خود به مأموریت ببرد. بنابراین رأی‌گیری در مجلس در این مورد سنت خواهد شد و بعدها مشکلاتی ایجاد خواهد کرد. روزی در جلسه خصوصی مجلس مصدق اعضاء هیئت را نام برده بود از جمله از سناتورها بیات و من جزو هیئت بودیم. سید ابوالحسین حائری زاده که مایل بود در این سفر به همراه مصدق باشد ولی از طرف نخست‌وزیر چنین تصمیمی اتخاذ نشده بود در مقام معارضه و مقابله با دکتر مصدق برآمد و چون میل نداشت مستقیماً مصدق را مورد انتقاد قرار دهد زیرا اولاً انتخابات دوره هفدهم نزدیک بود و نمی‌خواست روابط خود را با نخست‌وزیر قطع کند ثانیاً او تقاضا کرده بود در دوران فترت از طرف مصدق به عنوان سفیر سیار به اروپا برود و بدون داشتن پرتفوی با اعتبار نامحدود تمام سفارتخانه‌های ما را در خارج بازرسی کند از این رو برای لطمه وارد کردن به مصدق مرا بعلت قرابت و نزدیکی با او انتخاب کرد. اصولاً حائری زاده فرد قابل اعتمادی نبود و در دوران فعالیت‌های سیاسی خود چنددوزه بازی می‌کرد. در مجلس چهارم و پنجم از یاران مدرس بود ولی در خفا با سردار سپه هم رفت و آمد داشت و اخبار مدرس را به او می‌رسانید. با وجودی که در اقلیت با ملک الشعراى بهار، سید حسن



زعیم، قوام‌الدوله و کازرونی همکاری داشت از دوستان و نزدیکان داور، تیمور تاش و نصرت‌الدوله بود. به همان اندازه که به مدرس اظهار ارادات می‌نمود به سرتیپ درگاهی هم عشق می‌ورزید. بعد از شهریور ۲۰ از اعضاء مؤسس حزب دموکرات قوام شد و به کمک قوام از سبزواری سر درآورد و به محض اینکه اعتبارنامه‌اش به تصویب رسید از فراکسیون دموکرات خارج شده با ولی نعمت خود به جنگ پرداخت با کمک و مساعدت و همکاری دکتر مصدق در ادوار شانزدهم و هفدهم وکیل شد و چون خواسته‌های او مورد قبول مصدق واقع نشد از هیچ‌گونه تهمت و افترا به او خودداری نکرد و برای ساقط کردن مصدق خود را در اختیار بیگانگان گذاشت. همانهایی که مصدق را ساقط و به زندان انداختند و او را محاکمه کردند در عوض حائری‌زاده نماینده اول تهران شد ولی به آنها نیز وفادار نماند و بصورت آنها چنگ انداخت.

حائری‌زاده در دوره زمامداری من به دستور رضاشاه از دادگستری تصفیه شد این عمل را منسوب به من می‌کرد و همیشه در مقام انتقام بود. به هر تقدیر در یکی از جلسات مرداد ماه ۱۳۳۰ ایشان نطقی در مجلس ایراد کرد و نسبت‌هایی به من داد. همان نسبت‌هایی که روزنامه‌های چپی بعد از شهریور بیست علیه من در جراید خودشان نوشتند و از چند مطلب تجاوز نمی‌کرد مانند دستبند زدن به قاضی، محاکمه ۵۳ نفر، انحلال شعبه تمیز و بالاخره پرونده‌سازی به دستور پلیس خلاصه حائری‌زاده همان حرف‌ها را نشخوار کرد من درنگ را جایز ندیدم جوابی محکم و دندان‌شکن به او دادم و اعمال و رفتار او را در طول زندگی برشمردم و حقایقی از کارهای او را عریان نمودم تصمیم داشتم با ارائه اسناد و مدارک او را رسوا کنم ولی بعضی از دوستان توصیه نمودند که فعلاً چون مبارزه با خارجی داریم آن را به وقت دیگری موکول کنم.

نزاع و برخورد دکتر متین‌دفتری و حائری‌زاده در صورت مذاکرات مجلس منعکس است برای اطلاع بیشتر خوانندگان به نقل آن مبادرت می‌کنیم.



سید ابوالحسن حائری زاده.

نطق حائری زاده در روز دهم مرداد ماه ۱۳۳۰ در مجلس شورای ملی.  
رئیس - آقای حائری زاده.

حائری زاده - چند تا تلگراف و کاغذ از آبادان و کرمانشاه و شیراز است که فراموش کردم توسط آقای دکتر بقائی تقدیم مجلس کنم، حالا تقدیم مقام ریاست می‌کنم راجع به ابراز احساساتی است که نسبت به دولت جناب دکتر مصدق شده است و من میل ندارم زیاد وقت آقایان را بگیرم ولی این چند روز از جراید خارجی و دستگاه تبلیغاتی انگلستان و فرمایشاتی که بعضی از لردها در آنجا کردند مرا مجبور کرد که بیایم اینجا و ناله ملت مظلوم ایران را به سمع جهانیان برسانم.

ایران باید با تمام دول مخصوصاً دول درجه اول روابط حسنه داشته و این روابط اعم است از روابط اقتصادی و فرهنگی و سیاسی همیشه رجال علاقمند به مملکت این نظر را داشته و سعی می‌نمودند که ممالک بزرگ در ایران دارای منافع اقتصادی و روابط فرهنگی باشند فقط مزدوران اجانب طرفدار سیاست مخصوص همان دولت ارباب خود بوده و برای برقراری روابط با سایر ملل و ممالک اخلال کرده و می‌کنند نباید در کارها افراطی بود و برای ورود یکی از ملل و ممالک امتیازاتی قائل شد کما اینکه در دوره استبداد برای نجات از روسهای تزاری سیاستمداران وقت حاضر برای همه نوع امتیاز شدند با انگلستان که همین قرارداد داری هم یکی از آن امتیازات و مولود همان سیاست است و آلمان در زمان بیسمارک مذاکراتی شده است که سوابق وزارت خارجه این مطالب را تأیید می‌کند پس از ورود انگلستان در سیاست اقتصادی ایران همیشه موجبات تفتین و فساد بین ایران و روسها را فراهم ساخته و خود به عنوان مصلح سهمی از این منافع می‌برد زمان تزارها میلیون طرفدار نفوذ انگلیس و آلمان بوده ولی موفق به ورود آلمان در سیاست ایران نشده و انگلستان با تزارها همیشه برای مخالفت با ورود سیاست ثالثی سازش کرده و ایران را برای چپاول سرمایه داران خود و روسها در فشار قرار می‌داد و عمال دست چپ و راست همیشه برای اخلال کردن در ورود سیاست غیر روس و انگلیس مجهز می‌شدند شواهد تاریخی بسیار است قرارداد ۱۹۰۷ توافق آنها برای اشغال ایران در اواسط جنگ بین المللی دوم ضد آلمان، نمایش ۲۳ تیر ۱۳۳۰ علیه امریکا از ادله این موضوع است حوادث دوره ناصری و مظفری تمام گواه این مدعا است پس از جنگ اول

جهانی که انگلیس خود را مالک الرقاب ممالک شرق می‌دانست و رقیب قوی در حدود ایران برای او نبود کرد آنچه کرد لازم نیست مظالم دوره دیکتاتوری ذکر شود اغلب مصادر امور وقت آلت فعل بودند بعضی بدجنس بعضی با حسن نیت شاه سابق در اول امر آلت فعل بود ولی با حسن نیت اشخاص متملق و بدجنس که مانند بوقلمون هر ساعت رنگی دارند تمام اعمال و رفتار دیکتاتور وقت را در لباس قانون درآورده و مشروطیت ایران مسخ شد و قانون اساسی فراموش شد حتی قانون ایرانی الاصل به مجلس آوردند و در قوه قضائیه مداخلات مستقیم کردند یک شعبه دیوان کشور را برای اینکه موافق منافع یک زن درباری رأی نداده بود منحل ساختند یک نفر از قضات آن شعبه آقای میرزا محمد علیخان بامداد هنوز در قید حیات و در مریضخانه با بدختی دست به گریبان است حتی شنیدم یک قاضی را از محل مأموریت خود دست‌بند زده و به وسیله مأمورین ژاندارمری روانه مرکز ساختند آنچه لازمه رذالت بود این اشخاص در سایه قدرت شاه سابق کردند و این بوقلمون‌صفت‌ها امروز با لباس آزادی‌خواهی و دمکراسی وارد صحنه سیاست می‌باشند و انگلستان برای نخست‌وزیری این قبیل عناصر جانی تبلیغ می‌کنند این تبلیغات و این حرفهای لردها در مجلس انگلستان ابدأ اثری در طبقه استقلال‌طلب و آزادیخواه ایران ندارد بلکه اگر انگلستان تبلیغ به نفع این بوقلمون‌صفت‌ها نمی‌کرد من الزامی نداشتم که پشت این تریبون آمده و از جنایات دوره گذشته این قبیل متملقین صحبت کنم انگلستان باید بداند که محیط مناسب برای اصلاح را به شکل دیگر باید خود ایجاد کند و این تبلیغات که دکتر مصدق برود و یکی از منسوبین او بیاید فایده ندارد (صحیح است) مادام که کشتی‌های جنگی انگلیس و طیاره آنها برای ارعاب ملت ایران خودنمایی می‌کند ممکن نیست یک قدم جلو بریم باید عمال نفت و انگلستان حد خود را بشناسند و با یک ملت آزاد و مستقل طرف مذاکره شوند نه حکومت تحت‌الامری آقایان اتحاد جماهیر شوروی خیلی قوی‌تر از انگلستان است و در دشت و کوه و دریا و صحرا با ما همسایه است و سوابق تاریخی ما با روسها خیلی بیش از انگلستان است و یک دسته اجنبی‌پرست برای دادن نفت به روسها نمایش دادند ولی مجلس سابق با کمال قدرت قرارداد شرکت نفت ایران و روس را رد کرد انگلستان باید به آنچه طبیعت به او داده بسازد و منتظر باشد که ملل اسیر و مستعمره سابق دعوی خسارت کنند و کفاره گذشته را بخواهند دیگر با کشتی جنگی و طیاره و چترباز و

آشوب ۲۳ تیر ۱۳۳۰ ایران را به خیال ارباب متشنج نسازد.

ما چه می‌گوئیم؟ می‌گوئیم منابع ثروت طبیعی ایران منجمله نفت باید به دست و نظر دولت ایران برای آسایش ملت ایران بهره‌برداری شود و امتیازات منحوس دوره‌های گذشته کان لم یکن است این عملی را که راجع به نفت جنوب ما شروع کردیم حکومت کارگری انگلیس در موارد عدیده در مملکت خود کرده است آیا مرگ حق است برای همسایه.

ما چه می‌گوئیم؟ می‌گوئیم نفت مال ایران است و ما نفت را برای احتکار نمی‌خواهیم برای فروش به دشمن‌های انگلستان فعلاً میل نداریم بهره‌برداری کنیم و حاضر هستیم به کسانی که در این چند سال اخیر خریدار نفت بوده مثل سابق به قیمت بین‌المللی نفت بفروشیم.

ما چه می‌گوئیم؟ می‌گوئیم مظالم کمپانی را حاضریم فراموش کنیم و جنایات چهل پنجاه ساله آنها را ندیده گیریم و کارمندان سابق را از هر ملت و مملکت باشند مادام که بعدها به ما خیانت نکنند نگاه داریم و تشکیلات سابق را محافظت کنیم و در خارج مملکت با کمپانیهای فروشنده نفت معامله یا شرکت کنیم ولی تمام این حرفها وقتی است که محیط مناسب مذاکره باشد چه حق دارد انگلستان کشتی‌های جنگی خود را به ساحل آبادان در مقابل دستگاه نفت ما بگذارد همه روزه عمال کمپانی در ایران مشغول تخریب می‌باشند از نماینده تام‌الاختیار رئیس جمهوری آمریکا متشکریم که برای اصلاح فیما بین رنج سفر تهران و لندن را قبول نموده ولی باید اولاً محیط آرام ایجاد کرد سپس وارد مذاکره شد از ملت ستمدیده و رنج کشیده نباید توقع داشت که در مقابل مظالم کمپانی مانند مرده ساکت باشد بلکه باید از لردها که خود را سیاستمدار می‌دانند باید توقع کرد که بعضی مطالب تحریک کننده در مجلس انگلستان نگویند و دولت انگلستان از نمایش کشتی جنگی و طیاره و چتر باز و غیره خودداری کند و عمال کمپانی دست از تخریب بردارند تا محیط مناسب ایجاد شود مگر ما ایرانیها چه می‌گوئیم فقط می‌گوئیم عمال انگلستان به غارتگری خود خاتمه دهند و دست مرحمت از سر ما بردارند دویست سال انتریک و فساد در ایران کافی است در تمام شئون اجتماعی ما مستقیم و غیر مستقیم به دست عمال خارجی تخم فساد و نفاق پاشیده شده. یک ملت متحد که سالیان دراز در سایه هوش و وحدت جای خود را در دنیای آن روز روشن و

نورانی کرده بود در سایه نفتین و فساد عوامل خارجی امروز کارگر و کارفرما مالک و زارع و سایر طبقات روشن فکر و مذهبی دشمن یکدیگر شده در صورتی که ایران در سایه مساوات و عدالت و قانون اسلام اگرچه کاملاً اجرا نمی شد با یکدیگر برادر و متحد بودند تمام این اختلافات ناشی از دخالت‌های مستقیم یا غیر مستقیم ایادی خارجی در فرهنگ و سیاست و اقتصاد و تمام شئون اجتماعی ایران است. از این جمله که تمام ملل اسلامی مخصوصاً ملت مسلمان پاکستان و سایر ملل شرقی در این استغاثه ملت ایران از مظالم انگلستان جواب مساعد داده حتی یک نفر از اعضاء سفارت پاکستان موقعی که من مریض بودم و به عیادت من آمده بود گفت که ما قضیه کشمیر را در درجه دوم قرار دادیم و تمام جراید پاکستان راجع به نفت ایران همفکری و همقدمی با ملت ایران دارند و می‌توانم بگویم که تمام پاکستان برای حمایت از این فکر مقدس ایرانی با پول خود حاضر برای میدان مبارزه هست (صحیح است) بیان این شخص به قدری با صمیمیت و پاک و بی‌ریا بود که مقتضی بود دهان او را بیوسم در خاتمه عرض می‌کنم ایرانی میل دارد و مصلحت سیاسی ایران است که با تمام ملل با دوستی روابط تجارتي و اقتصادی و فرهنگی داشته باشد و یکی را بر دیگری رجحان ندهد.

چون مذاکره برای ایام تعطیل مجلس شورای ملی در میان است و تصور می‌کنم که یک جلسه دیگر ما بیشتر مجلس نداشته باشیم من نطق خودم را مختصر کردم و خواهش می‌کنم که این دو سه لایحه‌ای که اساسی و حیاتی است و مربوط به اساس کار نفت است زودتر از تصویب مجلس بگذرد (صحیح است) که ما برای جلسه آتیه کار زیادی نداشته باشیم و بتوانیم برای اصلاح خودمان تعطیل بکنیم.

### بیانات دکتر متین‌دفتری در جلسه دوازدهم مرداد ماه درباره حائری‌زاده

۱ - بیانات قبل از دستور آقایان: دکتر متین‌دفتری - کمال هدایت

رئیس - بعضی از آقایان برای نطق قبل از دستور اسم نویسی کرده‌اند اولش آقای

دکتر متین‌دفتری است بفرمائید.

دکتر متین‌دفتری - چندی است از ناحیه بعضی اشخاص که یا داعیه زمامداری

دارند و یا اصلاً عامل بعضی سیاست‌های خطرناک خارجی هستند و می‌خواهند با کارشکنی در امر اجراء قانون ملی شدن صنعت نفت موجبات سقوط دولت را فراهم کنند

بر علیه بنده تحریکاتی می‌شود و در یکی دو روزنامه و بعضی محافل به من حمله می‌کنند و سمپاشی می‌نمایند — بر علیه بنده برای اینکه می‌بینند بنده در امر اجراء قانون صادقانه روز و شب فعالیت می‌کنم و کارشکنیهای آنها را خنثی می‌کنم — محرک بعضی از آنها هم این خیال باطل است که بنده را داوطلب ریاست وزرا فرض می‌کنند و سعی می‌کنند با انواع اتهامات بنده را بگویند و از میدان بدر کنند؟

بنده به آن جرایدی که مبارزه علنی بنده را چه در مجلس پانزدهم و چه در مجلس سنا به نفع مطبوعات و بر علیه دولت‌هایی که داشتند روزنامه‌ها را خفه می‌کردند فراموش کرده‌اند و سزای حمایتی را که در روزهای تاریک از آنها کرده‌ام برخلاف اصول جوانمردی می‌دهند عرضی ندارم و عفاف فطرتی هم به من اجازه نمی‌دهد علل خصوصی بی‌مهری بعضی از کارکنان آنها را هم فاش کنم — حساب بعضی اشخاص را هم که به داعیه زمامداری این تحریکات را می‌کنند در موقع مقتضی خواهم رسید. در جلسه نوزدهم تیر ماه موقعی که گزارش عملیات هیأت اعزامی به آبادان را به عرض مجلس سنا رساندم این تحریکات را پیش‌بینی کردم و به‌طور اختصار دسایس اشخاص را که به تحریک اجانب و مدعیان کابینه می‌خواهند از بستگی من با جناب آقای دکتر مصدق سوء استفاده کرده من را در راه اجراء قانون ملی شدن صنعت نفت ضایع و یک خدمتگذار صدیق را به انواع تهمت‌های ناروا بدنام کنند توضیح دادم و اضافه کردم که من خود داوطلب زمامداری نیستم و کمترین فعالیتی برای احراز مقام نمی‌کنم و اگر خواهان ریاست دولت بودم هرگز در کار نفت اینطور صمیمانه با هیأت مختلط همکاری نمی‌کردم و مثل دیگران مخصوصاً آنهائی که با سوءنیت خود را افراطی در اجراء قانون نشان می‌دهند کارشکنی می‌کردم افسوس که من عادت به تظاهر ندارم و نمی‌توانم جزئیات کارهای خود را به عرض برسانم و مفتریان را خجل کنم هرچند تصور نمی‌کنم آنها از حس انفعال بهره داشته باشند؟ من هرچه می‌کنم وظیفه ملی خودم می‌دانم و به علاوه مأمور مجلس سنا هستم و در اجراء منویات همکاران وطن‌پرست مجلس سنا قدم برمی‌دارم خیال داشتم من بعد سکوت اختیار کنم و جزای مغرضین را به خداوند عادل حواله نمایم و اکنون هم انتظار دارم نتیجه اعمال بنده و سایر همکارانم در هیأت مختلط با توفیق الهی دیر یا زود ظاهر شود و مغرضین در انظار مردم انشاء الله روسپاه خواهند شد اما با کمال تأسف اطلاع یافتم که پیش‌بینی ۳ هفته قبل بنده که از پشت این تریبون

کردم صحیح بود و در جلسه پریروز پنجشنبه مجلس شورای ملی یکی از نمایندگان که خصومت دیرین با من دارد و علت آن را امروز فاش می‌کنم باز فرصتی به دست آورده که با تضييع وقت گرانبهای مجلس شورای ملی هم انتقام جوئی بکند و هم رضایت خاطر مخدومین را فراهم نماید این شخص تهمتهایی زده است که قسمت اعظم آن حرفهائی است که مکرر گفته‌اند و اگر ده سال پیش موقعی که بعضی از عمال خارجی لباس آزادیخواهی پوشیده بودند و در زیر سایه آرتش بیگانه به خدمت گزاران این مملکت می‌تاختند این حرفها خریدار داشت ولی امروز که افتضاح اعمال مدعیان اصلاحات را همه دیدند و معلوم شد که این عناصر عدلیه ما را به این روز سیاه نشانده‌اند و رژیم مقدس دمکراسی را مفتضح کردند دیگر این حرفها مبتدل شده است اما راجع به تکرار تهمت آلت بیگانه شدن و بوقلمون صفتی از طرف شخصی که خود فرد کامل مصداق این صفات است باید گفت کافر همه را به کیش خود پندارد بنده یقین دارم در نمایندگان محترم مجلس شورای ملی که اغلب بنده را می‌شناسند و به بنده لطف دارند این حرفهای باطل تأثیری ندارد اما در بعضی اشخاص خارج که از حقایق بی اطلاع هستند و سوابق مفتری و علت خصومت او را نمی‌دانند ممکن است تأثیری بکند و به علاوه این اظهارات در صورت مجلس ما ثبت شود که آینده گان گمراه نشوند بنده زمانی که در عدلیه خدمت می‌کردم شب و روز مراقب اعمال قضات بودم قضات پاکدامن را تشویق می‌کردیم و قضات بدعمل را بلااستثناء شدیداً تعقیب می‌کردیم افسانه دست بند زدن قضات زنجان کذب محض است چند نفر از مأمورین آنجا در نتیجه بازرسی های مستمری که من در عدلیه معمول کرده بودم مورد اتهامات شدید قرار گرفتند دادگاه عالی انتظامی سلب مصونیت از آنها کرد و به موجب قرار بازپرس دیوان کیفر توقیف و محاکمه شدند اگر خدای نخواستہ بار دیگر هم من زمام دار بشوم در عدلیه غیر از رویه تعقیب متهم و مبارزه بر علیه ارتشاء رویه دیگری نمی‌توانم داشته باشم هر قاضی که قانون را زیر پا بگذارد هر چند در عالی ترین محاکم باشد ابقاء نخواهد شد نسبت به قضات دانشمند هم همیشه حداکثر احترام را کرده‌ام و خواهم کرد متأسفانه وقت به موجب آئین نامه داخلی اجازه نمی‌دهد بیش از این در این زمینه توضیحاتی عرض کنم اما تهمت نامزد شدن من برای مقام نخست وزیری به تمایل اجانب افسانه است که مخالفین جناب آقای دکتر مصدق یا مخالفین من یا هر دو ساخته‌اند و بطوری که سه هفته قبل اینجا عرض کرده‌ام آن را حتی



در یک روزنامه غیر معروف بازیچه ایرانی‌ها در پاریس هم منعکس کرده‌اند اگر هم واقعاً خود انگلیسها این انتشار را داده باشند جای عجب من نیست برای اینکه رویه دیرینه آنها نعل وارونه زدن است از زنده‌ها مثل زدن فعلاً خالی از اشکال نیست بهتر است از گذشتگان شاهد بیاوریم در اوایل مشروطیت که مرحوم سعدالدوله از مسافرت اروپا برمی‌گشت زمامداری او حتی به درجه نیابت سلطنت یک امر حتمی شده بود ولی مأمورین انگلیسی چون او را دیدند و تجلیل کردند و به دوستی او تظاهر نمودند و با این حيله کار او را ساختند و او را به خانه‌نشینی محکوم نمودند حالا بنده که در زمان وزارت ریاست‌الوزرائی خودم با کمپانی سابق جنگیده‌ام و چنانکه روز نهم اردیبهشت امسال موقع گذشتن قانون ملی شدن نفت به عرض مجلس سنا رساندم این سابقه از علل مهم توقیف من در زمان جنگ به دست آرتش متفقین بود و اخیراً در خوزستان هم قانون را بر علیه کمپانی اجراء کرده‌ام انتظار داشتم که هدف تهمتهای عمال انگلیسی قرار بگیرم و امروز در ایران چه تهمتی مؤثرتر از تهمت سازش با انگلیسها است و من هیچ تعجب نمی‌کنم که انگلیسها به نفع من ظاهراً نطق بکنند مقاله و نامه بنویسند یا نسبتهایی هم به من بدهند همه می‌دانند که از ده سال به این طرف از زمان اشغال ایران نوکران انگلیس لباس سرخ می‌پوشند برای اینکه بتوانند خود را در صف دوستان شوروی جا بزنند و محرم سفارت شوروی بشوند و به این وسیله هم نزد شورویها به نفع ارباب خود جاسوسی بکنند و هم احیاناً پاره‌ای مقاصد ارباب خود را به دست عمال شوروی اجرا نمایند و ما را به دست آنها بگیرند؟ نطق کردن بر علیه کشتی جنگی انگلیس در مجلس بیش از یک ماه بعد از ورود آن کشتی برای این که در ضمن متین‌دفتری را خراب کردن کار آسانی است اگر مردم هستید می‌خواستید مثل ما به آبادان بیائید و افسر کشتی را از پیاده شدن در خاک ایران با تهدید به توقیف مانع شوید و جلوی آب و یخ و خوراک کشتی را بگیرید؟ خیر آقا؟ همه می‌دانند که شما این نطقها را برای گمراه کردن مردم و نزدیک بودن انتخابات می‌کنید؟ دیگر هیچ اهمیت نمی‌دهید که از این نطقهای شما چه نتایج و خیمی عاید این مردم و این مملکت می‌شود شما می‌خواهید آب را گل آلود کنید و ماهی بگیرید! بوقلمون صفت من نیستم بوقلمون صفت کسی است که بر علیه کمپانی و انگلیسها تظاهر می‌کند برای اینکه او را با آغوش گشاده در هیأت مدیره انجمن طرفداران صلح بپذیرند و بتواند رلهای خطرناک را غیر مرئی بازی بکند و مملکت را دچار تشنج

نماید.

جانی هم کسی است که وقتی یک مدتی رئیس سرپرستی صغار شد و اولین دفعه در عمرش صندوق را به او سپردند و جوجه متعلق به اطفال پدر مرده را یکجا بالا کشید و بعد از مدتی تهدید به محاکمه جزائی و فشارها توانستند قسمتی از آن را از او به افتضاح پس بگیرند؟ بوقلمون صفت و جانی کسی است مأمور انتخابات فرمایشی خراسان در دوره پانزدهم شد و دو میلیون ریال بهای جواز قند را به عنوان نازشست جنایات انتخاباتی گرفت و بعد هم به ولی نعمت خود ناروزد و برای جلب بعضی سیاست‌های خارجی تیغ به روی او کشید؟

اما چرا این بزرگوار با من عداوت دارد می‌خواستم در مجلس پانزدهم بگویم اما بعضی از نمایندگان که مورد علاقه و احترام من هستند مانع شدند.

تفصیل این است:

معمول شاه فقید این بود که همه ساله شخصاً به جزء جزء بودجه‌ها در هیأت دولت رسیدگی می‌کرد و وزراء مثل شاگردان مدرسه که پیش استاد امتحان می‌دهند می‌بایستی یک یک جواب سؤالات دقیق شاه را در تمام اقلام بودجه بدهند یک شب که بودجه سال ۱۳۱۹ در حضور شاه مطرح بود و وزیر راه استدعای اعتباراتی را داشت شاه که به اقلام بودجه او رسیدگی می‌کرد و مراقب بود که اعتبارات کمتر صرف مخارج پرسنلی بشود ناگهان سؤال کرد این اداره بازرسی در وزارت راه چه صیغه‌ای است و رئیس آن کیست؟ وقتی که اسم بردند شاه شناخت که به اصطلاح خودش یکی از آن هوجیهای قدیمی است فوق‌العاده عصبانی شد و تغییر کرد که چگونه این عناصر در ادارات دولتی هنوز مانده‌اند و آن شب تصمیم گرفت که در کلیه وزارتخانه‌ها یک نوع تصفیه بکند و صورت اسامی مستخدمین وزارت‌خانه‌ها را خواست و در هر وزارتخانه کمیسیونی برای این تصفیه شروع شد وقتی که شاه در لیست وزارت دادگستری چشمش به اسم این آقا خورد فریاد کرد عجب این آقا تا کی باید انگل ما باشد؟ تا کی ما باید باج جاسوسی هائی که این شخص پیش مدرس برای ما می‌کرد بدهیم من خودم دستور دادم بنا به مصلحت روز این بیسواد را عضو دیوان تمیز بکنند اما نظرم این بود که یک مدتی آنجا باشد نه همیشه حالا دیگر جای این قبیل اشخاص را باید جوانان تحصیل کرده بگیرند آقایان می‌دانند که شاه فقید از کسانی که در مقابل گرفتن مزد برای

او کاری کرده بودند بی اندازه نفرت داشت خلاصه این آقا به این ترتیب در زمان ریاست‌الوزرائی بنده جزء عده دیگری از کار برکنار شد و از آن زمان کمتر قتل بنده را بسته است و کسی که خودش از هزار و سیصد و شش تا ۱۳۱۹ یعنی ۱۳ سال متوالی در زمان دیکتاتوری عضویت دیوان کشور را داشته و در آن زمان این شغل به مراتب مهمتر و موثر از وکالت مجلس بود در هر فرصتی به دیکتاتوری و شاه فقید فحش می‌دهد و همکاری با دوره دیکتاتوری را جرم می‌داند؟ من اگر در زمان دیکتاتوری خدمت کرده‌ام سابقه رفاقت با مرحوم مدرس را نداشتم و آتش بیار و مأمور خفیه سردار سپه و خلاصه از بانیان رژیم دیکتاتوری نبودم جوانی بودم که تازه از اروپا برگشته و با یک رژیم ساخته و مستقری مواجه شدم و با ایمان ساده که مخصوص جوانها است کار کردم و بعد هم بطوری که در نطق بر علیه حکومت رزم آرا مفصلاً توضیح دادم دیگر راه بازگشت نداشتم و از خدمت دیکتاتوری نصیب من حبس و تبعید شد. همین آقای دکتر مصدق چند هفته در تهران و بیرجند به خاطر من حبس بودند بعد تحت نظر قرار گرفتند. بعد از اشغال ایران هم من به جرم اینکه در حفظ بیطرفی ایران تلاش کرده بودم در بهار سال ۱۳۱۹ ایران علیرغم بعضی از نقشه‌های خارجی از یک فاجعه که خطرناکتر از شهریور ۱۳۲۰ بود نجات داده بودم ثانیاً به گناه اینکه کمپانی نفت جنوب مدتی برای گرفتن عایدات بیشتر و تسعیر لیره و غیره فشار آورده بودم و این گناه من در صورت مجلس بازداشتگاه متفقین منعکس است یکسال در حبس ارتش متفقین بودم غیر از انواع محرومیتها و خسارات مادی آسیب‌هایی به من رسیده است که قسمتی از آن هنوز باقی است و حیات من را تهدید می‌کند. این ترازنامه من است اما شما که به اعتراف رضا شاه مرحوم مدرس را فدای ترقی خود کردید و بدون طی مدارج یک یک قضائی ۱۳ سال تمام در دیوان کشور کامرانی و با دیکتاتوری همکاری کرده‌اید. چطور شد که همه رفقای مدرس تار و مار شدند و تنها در بین آنها تنها کسی بودید که این سرنوشت با سعادت را داشتید و وقتی هم که از خدمت دیکتاتوری مرخص شدید و دیگر نخواستند شما را به بازی بگیرند به حمدالله حبس و زجر ندیدید سلامت بودید. تا اینکه در دوره دموکراسی برای حفظ حقوق صفار در اداره سرپرستی نزول اجلال فرمودید؟ و چندی بعد برای ایجاد یک دیکتاتوری کثیف و ناپاک و برای سلب آزادی مردم تهران در انتخابات و محروم کردن آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق و دوستان واقعی آنها از انتخاب شدن در تهران پایه‌های

حزب دموکرات را گذاشتید و در کمیته آن وارد شدید. و از جوازهای گرانبهای آنهم روگردان نبودید. روزهاییکه شما رانده شده از همشهریهای یزدی خودتان بودید خودتان را به اهالی بیچاره سبزوار تحمیل می‌کردید. بنده در خدمت دکتر مصدق و جمعی از آزادیخواهان در دربار شاهنشاهی برای آزادی انتخابات متحصن بودیم و تمام رفقای آنروز شما ما را بباد فحش می‌گرفتند و قتیکه وارد مجلس پانزدهم شدید و با آقای قوام عهدشکنی کردید و وارد در اقلیتی شدید که من و رفقای آذربایجانی تشکیل دادیم اگر صدیق و آزادیخواه بودید چرا به انتخابات تهران اعتراض نکردید و از آیت الله کاشانی و دکتر مصدق دفاع نکردید همین افتخار برای من بس که یک‌تنه با اینکه اعتبارنامه ام تصویب نشده بود به انتخابات تهران اعتراض کردم و جنایات دولت را که حبس و تبعید آیت الله کاشانی و محرومیت ایشان را در کمال بی‌پروائی تشریح و مدلل نمودم حالا انصاف بدهید شما بوقلمون هستید یا من اگر خیال کردید مردم فراموش کردند اشتباه است این اندازه هم رجز نخوانید و بی‌حیائی نکنید که ناچار شوم مهر سکوت را بکشتم و چیزهای دیگر مخصوصاً اسرار انتخاب شما را از تهران فاش بکنم. توجه داشته باشید که من هوس زمامداری ندارم من هیچوقت داوطلب مقام نشدم و همیشه دعوت شدم. وقتی که در اروپا بودم بمن پیشنهاد وزارت شد من در مجلس همانم برای اینکه بر علیه بیگانه‌پرستی همانطوری که در مجلس پانزدهم و این یکسال در مجلس امتحان داده‌ام اینجا هستم و مبارزه می‌کنم و دندان کسانی را که بخواهند به تحریک اجنبی زمامدار بشوند و شما را بر علیه آن تحریک کرده‌اند خرد می‌کنم؟ آقایان جای بسی تعجب است که ما در این روزهای وخیم و بحرانی این حرف‌ها را از پشت تریبون مجلس بزنیم و تخم نفاق در مملکت پاشیم اما تصدیق بفرمائید که این عمل امروز برای من حق مشروع است و برای آقا بمنزله ارتکاب جرم.

### پاسخ حائری‌زاده به نطق دکتر متین‌دفتری در مجلس سنا

در هفته سابق روز پنجشنبه ۱۰ مرداد چون من شنیده بودم و شم سیاسی من همچو حکم می‌کرد که سیاستهای خارجی یک خوابهای شومی برای ایران دیده‌اند و در مقام برکناری دکتر مصدق و آوردن یکی از اشخاصی که به درد آنها بخورد هستند مطالبی را اینجا بود به عرض آقایان برسانم که اگر این شم سیاسی من نبود لزومی نداشت که من

بروم وقایع بیست سال پیش و پانزده سال پیش و بیست و پنج سال پیش را ذکر کنم ولی نزاکت به خرج دادم و اسم کسی را نبردم روز شنبه که مطابق با دوازدهم مرداد بود ایشان یعنی آن شخصی که این صفات را با خودش تطبیق کرده بود در پشت این تریبون یک حرفهائی زد در ضمن بیان مطالبی در روز پنجشنبه کسی را که دارای صفات رذیله و سوابق خیانت داشت از طرف خارجی‌ها جهت تصفیه عمل نفت اشغال پست ریاست وزرائی معرفی می‌گردید و زمینه‌سازی می‌شد در این موضوع صحبت کردم و این شخص حتی در مجلس سنا برای ورود به کمیسیون مختلط نفت متوسل به استعفاء جناب آقای ایلخان شد و وارد آن کمیسیون شد و قبل از این جریان مسافرتی به لندن نموده بود. بدون اینکه اسم شخص را برده باشم تذکر دادم که انگلستان خوب است از راه دیگری وارد اصلاح شود و این عملیات دویست ساله برای تخریب ایران کافی است مع الوصف آقای میرزا احمدخان متین‌الدوله دفتری کارمند سابق سفارت آلمان در زمان جنگ بین‌المللی اول و عضو استیناف برحسب توصیه مرحوم تیمور تاش و وزیر دادگستری و نخست‌وزیر دوره دیکتاتوری و متخصص در دوسیه‌سازی درباره تیمور تاش ولی نعمت خود و دیگران و وکیل ملی ایل شاهسون آذربایجان و خیانت‌کننده به دکتر مصدق در موقع انتخابات درجه دوم مجلس سنا و نویسندهٔ تز داورنامه در مدت قلیل اقامت خود به خرج دادگستری در اروپا و صاحب بچه کاخ دادگستری به قول آقا سید یعقوب انوار در حاشیه خیابان لاله‌زار و شاهرضا تمام این اوصاف را تطبیق با خود کرد و در مجلس سنا مطالبی را اظهار کرده است و موضوع نزاع کوسه و ریش پهن را تجدید کرد. اولاً عرض می‌کنم موضوع متین‌دفتری با جناب دکتر مصدق دو پرونده مخصوص دارد لازم نیست که من اگر در موضوع نفت با نظر جناب دکتر مصدق موافقم و از دولت ایشان حمایت می‌کنم هر چیز منسوب به ایشان مقدس باشد، لازم است اولاً خود را معرفی کنم زیرا که ابتدا تا به حال در مقام معرفی خود نبوده و انجام وظیفه را مقدم بر اظهار شخصیت دانسته و انجام وظیفه را واجب کفائی می‌دانم وقتی همه طرفدار ملی شدن نفت باشند لزومی ندارد من تظاهر کنم ولی در موقع وحشت دیگران یک تنه حاضر برای جهاد بوده و هستم نطقهای من در مجالس ۴ و ۵ و ۶ شاهد مدعا است پس از اینکه خود را خدمت آقایان برای ضبط در تاریخ معرفی کردم جناب آزادیخواه! با شرف دکتر متین‌دفتری را با اسناد و مدارک معرفی خواهم کرد بدیهی است در این امر عجله ندارم و برحسب توقع دوستان

معرفی ایشان را با مدارک پس از انجام عمل نفت خواهم کرد که ایشان را تسلیم دادگاه و به مجازات برسانم اما راجع به معرفی خود، پدر و اجداد من ابدأ نوکر نبوده نه نوکر شخصی نه نوکر دولت و شغل آنها اشکال تراشی برای ارباب رجوع جهت گرفتن حق و حساب و رسوم دفتر و غیره نبوده بلکه در ۶۰ سال قبل به شهادت دفتر مرحوم حاجی سید محمد صراف پدر علوی از مشهد وسیله پدر من مبلغ دو هزار تومان برای کمک یکی از سادات جلیل القدر عطیه داده است و در سال از این قبیل عطایا زیاد به اشخاص داده است و بعد از مرحوم آیت الله حاجی میرزا حسن شیرازی مقام مقلدی شیعه را داشته در ایران و هندوستان و ترکستان و افغانستان مقلدین زیاد داشته من هیچوقت نه دعوی فضل نه علم نه چیزی داشتم و همیشه به آنان کسب کوشش داشتم معاش کنم و قبل از دوره نمایندگی مجلس چهارم با عمل زراعت و معاملات از قبیل خرید و فروش توتون و تریاک و پنبه و شکر امرار معاش می‌کردم و ننگ نوکری را قبول نمی‌کردم پس از ورود به تهران و گرفتاری مجلس از سایر معاملات دست کشیده فقط در خرید و فروش ملک و آبادی باغ و قنات کوشش کرده که کسر بودجه خود را تأمین نمایم و با حال کسالت نتوانستم مسافرت خارج برای معالجه بنمایم والساعه مبالغی قرض شرافتی و یا با وثیقه دارم و حاضرم از روز وفات پدرم تا به حال آنچه خریده و فروخته صورت آن را هر کس میل داشته باشد تنظیم کرده برای اطمینان تقدیم دارم و هنوز در تهران حیاط ملکی ندارم و در کربلا و مشهد حیاط ملکی و مستقل داشته و فروختم و علاقه یزد را نیز فروخته مختصر ملکی در تهران خریداری شده و قناتی احداث نموده ام والساعه حاضرم تمام دارائی خود را پس از قروض تقدیم جناب متین الدوله دفتری نمایم فقط ربع آن مستقل نباش لاله زار و شاهرضا که به قول آقا سید یعقوب انوار سرقفلی ساختمان دادگستری است ایشان مرحمت فرمایند اگر از اینجانب از ۱۳۳۰ یعنی ۱۳۰۰ شمسی تا به حال که مقیم تهران شدم جواز قند و شکر و جو و گندم یا هر معامله غیر از معاملات ملکی سراغ دارند یا یک نفر از صغار دعوی داشته باشد که زمان تصدی امور صغار این جانب حق او ترضیع شده است بنده به جای ایشان وقتی که در سفارت آلمان خدمت داشتند برای انگلستان جاسوسی کرده ام.

اما راجع به تصدی امور سرپرستی لازم است تاریخچه آن را به عرض آقایان برسانم شاه سابق در دوره ششم که به فکر تجدید تشکیلات دادگستری افتاده بود و داور را مأمور

کرده بود با من چند دفعه داور صحبت کرد که از مجلس بروم به دیوان کشور عضو محکمه عالی انتظامی که مقامی مافوق آن در مقامهای دادگستری نداریم بشوم آنجا بنده قبول نکردم شاه سابق من را خوب می‌شناخت آن موقعی که مخالف بودم شدیداً مخالف بودم.

آن وقتی که سلطنت از مدعی بی‌معارض بود احمدشاهی فرار کرده بود رفته بود مدعی در جلو نبود من با شاهی که مقام او مقدس است طرفیت ندارم با شاه سابق طرفیت نداشتم او می‌شناخت کسانی که پول از خودش یا مخالفینش گرفته‌اند به حساب آنها هم رسیدگی می‌کرد مرحوم تیمور تاش و داور میل نداشتند من در مجلس باشم به هر جهتی از جهات به این عنوان هیچ نکته‌ای برای من نمی‌توانستند پیدا کنند شاه سابق اوایل سلطنتش این وضع اخیر که این بوقلمون مزاجها او را رضاشاه ساختند نبود قدمهای اصلاحی آن اوایل برمی‌داشت.

اوایل سلطنتش شاه سابق به من گفت که شما برو به عدلیه گفتیم به رفتن من به عدلیه که عدلیه اصلاح نمی‌شود فایده این چیست که من بروم ایشان گفتند که چون نظر داریم کاپیتولاسیون را الغاء بکنیم میل دارم که در مرکز یک دادگستری که در دنیا یک لکه هائی برای قاضی‌های آنها نتوانند پیدا بکنند تشکیل بدهیم مصلحت آن است که تو بروی.

من فکر کردم که اگر به رفتن من یک قدمی این سنگ جلو برود و من هم سنگی باشم زیر این آسیا این آسیا بچرخد حاضر برای این کار شدم و در آن مدتی که در دیوان کشور بودم رفقائی که در دیوان کشور بوده‌اند و هستند هیچکدامشان از من تصور نمی‌کنم گله‌ای داشته باشند شکایتی داشته باشند همه با نظر مهر و محبت به من نگاه می‌کنند در صورتی که همکار ممکن است که نسبت به همکار نظر خوبی نداشته باشد از همه آقایان تحقیق بکنید موضوع چنین است جناب متین الدوله دفتری یک حادثه‌ای اتفاق افتاده یعنی یک شخص فخاری را در یزد کشتند و در بوته‌های کوره‌ای او را سوزاندند این موضوع صورت یک جنگ مذهبی به خود گرفته بود قاضی زاهدی یکی از قضات صحیح است گویانکه قضاوت این دستگاه را وقتی دید رفت کنار و حالا سردتر است او در یزد آن وقت مستنطق بود و در آنجا قضیه را داشت تعقیب می‌کرد یک شاهرخی بود دادستان آنجا که بعد رفت در زنجان و آنجا کشته شد او هم دادستان بود پولهای برای اینکه خون

این بدبخت را پایمال بکنند در آنجا خرج شد دادستان آنجا تقاضا کرد پرونده او را به تهران احاله بدهند او می‌گفت آن روزها پولهایی هم در تهران به بعضی از اشخاص داده شده است حتی دلالهای او را هم می‌گفتند هر وقت محکمه‌ای شد و مرور زمان نشده باشد من معرفی می‌کنم و مدلل می‌کنم.





## فصل هفتم

### خاطرات پراکنده

#### خاطراتی از قشون آتریشی و محتشم السلطنه

مرحوم محتشم السلطنه اسفندیاری مرد فاضل و مورد احترام من که زمانی در دوران وزارت خارجه اش رئیس و مافوق من بود و زمانی که من وزیر دادگستری بودم به اتفاق به مصر رفتیم زمانی هم که من نخست وزیر و ایشان رئیس مجلس شورای ملی بود همکاری نزدیک داشتیم خصوصاً که جمعیت ایرانی طرفدار جامعه ملل را چند سال قبل به اتفاق ایشان تأسیس کرده بودیم ایشان رئیس بودند و من دبیر کل آن جمعیت بودم. راستی محتشم السلطنه مرد بزرگواری بود فراموش نمی‌کنم ایامی که من مغضوب و تحت نظر بودم و کسی جرئت نمی‌کرد یادی از من بکند ایشان یک روزی خبر به منزل من آمد و من را همراه خود به فرهنگستان برد من عضو فرهنگستان بودم ولی پس از سقوط کابینه ام و جلب شدن به شهربانی سپس حبس در خانه، جلسات فرهنگستان را ناچار ترک کرده بودم.

باری از محتشم السلطنه که در جوانی مدتی دبیر سفارت ایران در برلین بوده است شنیدم که ناصرالدینشاه در سفر فرنگستان از آلمان مستشار خواسته بود و نظر باطنی او این بوده است که در گیر و دار سیاست استعماری دولتین روس و انگلیس در را به روی دولت ثالثی در ایران باز کند بیزمارک معذرت خواسته و مراجعه به اطریش معاهد آلمان را توصیه کرده است. برای تحقیق در این موضوع فکر کردم به بایگانی قدیم وزارت امور خارجه اتریش که شنیدیم اسناد تاریخی را در دسترس محققین گذاشته اند مراجعه کنم به این منظور چند روزی صرف وقت کردم و اطلاعاتی که از مراجعه به اسناد وزارت خارجه وین کسب کردم که به شرح زیر می‌باشد. خلاصه اطلاعات تاریخی که من از

بایگانی قدیم وزارت خارجه اتریش تحصیل کردم قسمت اعظم اسنادی که من خواندم گزارش‌های مبسوطی بود که از سالهای ۱۸۷۳ تا ۱۸۷۹ اولین سفیر اتریش از تهران فرستاده و دلالت داشت بر این که این سفیر با حاج میرزا حسین خان سپهسالار قزوینی روابط نزدیکی داشته و درباره مخالفین او بدبین بوده است از جمله میرزا یوسف مستوفی‌الممالک رقیب او را (پیر فرتوت) ذکر می‌کند درباره میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک وزیر خارجه مبرز آن عصر می‌نویسد او نوکر مواجب‌بگیر روس‌ها است و بالاخره با اقدامات سفیر اتریش شاه میرزا سعیدخان را از وزارت امور خارجه برمی‌دارد برای خاطر روس‌ها او را با مقام نایب‌التولیه استان قدس رضوی به مشهد اعزام می‌دارد که در تهران نباشد و میرزا حسین خان مشیرالدوله که بعد ملقب به سپهسالار شد به‌جای او وزیر امور خارجه می‌شود که اختلاف با عثمانی را حل کند و سفیر اتریش در گزارش خود می‌نویسد عثمانی‌ها از انتخاب حاج میرزا حسین خوشنود هستند و به او تبریک گفته‌اند و اگر میرزا سعیدخان باقی مانده بود با ایران قطع رابطه می‌کردند.

به قرار اطلاع حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله راجع به نقشه‌های اصلاحی خود با سفیر اتریش مشورت می‌کرده است و سفیر بالاخره به درخواست صدراعظم یک یادداشتی حاوی اصلاحات لازم در ایران تهیه کرده به او می‌دهد که به نظر شاه برساند و به هنگام تقدیم این یادداشت سفیر خاطر نشان کرده است برای تحقق بخشیدن به اصلاحات قبل از هر چیز سعی کنید به ایرانیان شخصیت بدهید و از آنها صرف اطاعت نخواهید و میرزا حسین خان شاه را تشویق به مسافرت فرنگستان نمود که ترقیات آنجا را به رأی‌العین ببیند و به آن معتقد بشود اما در مراجعت از فرنگستان شاه در نتیجه توطئه‌ای عده‌ای از رجال از جمله فیروز میرزا نصرت‌الدوله میرزا حسین خان را از صدارت معزول کرد عده‌ای علیه او متحصن بودند و تبعید او را می‌خواستند انگلیس‌ها مانع می‌شوند شاه صدراعظم دیگری تعیین نمی‌کند و به‌جای صدارت یک شورای عالی تشکیل می‌دهد مرکب از چهار نفر علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه وزیر علوم، شاهزاده عمادالدوله وزیر عدلیه، مستوفی‌الممالک وزیر مالیه، میرزا حسین خان وزیر امور خارجه و اداره امور مملکت را به این چهار نفر می‌سپارد.

شاه راجع به اصلاحات داخلی از جمله تشکیل یک قشون نیرومند با سفیر اتریش مشورت و سفیر به او حالی می‌کند که داشتن قشون بزرگ برای ایران عملی نیست یک

مدرسه نظام و یک بریگاد منظم و مجهز مرکب از ۳ باتالیون (گردان) پیاه ۴ کمپانی و یک اسکادران سوار و یک باتری توپخانه و نصف یک کمپانی مهندس کفایت دارد. و برای حفظ استقلال مملکت به شاه توصیه کرده است دست به استخدام‌های خارجی بزند و امتیاز حکیم تولوزان فرانسوی پزشک مخصوص، ساختن سد اهواز امتیاز راه‌آهن جنوب، امتیاز تنباکو از مشورت‌هایی بوده است که وزیر مختار اتریش به ناصرالدین‌شاه داده است.

ولی سپهسالار چنانکه در گزارش‌های وزیر مختار منعکس است بعداً مجبور می‌شود با سفیر روس نزدیکی کند تا به مقام سپهسالاری نائل شود و با استخدام افسران خارجی شروع به کار می‌کند و پس از این انتصاب شورای عالی مرکب از چهار نفر را شاه و ولایات آن زمان (ممالک محروسه) ابقاء می‌شود. بالاخره حاج میرزا حسین که در گزارش سفیر اتریش منعکس است همیشه مترصد بوده است که باصطلاح قلمدان صدارت باز به او اعطاء شود. در این اوان مستشاران اتریشی برای اصلاح نظمی و قشون و پستخانه استخدام میشوند برای نظمی کنت دومونت فورت از اهالی ولایتی که در آن زمان جزو اتریش بود و بعد از جنگ جهانی اول ضمیمه ایتالیا شد و بالتسبغ ورثه کنت دومونت فورت که در ایران ماندند بعضاً ایتالیائی شدند کنت دومونت فورت در ایران موقعیت مهمی احراز کرد و مورد اعتماد ناصرالدین‌شاه بود حتی طبق گزارش سفیر (مورخ بیستم اوت ۱۸۷۹) شاه کنت را مأمور کرده بود برای آبیاری دشت تهران با رودخانه‌های جاجرود و لار طرحی تهیه کند توطئه‌ای در اصفهان شده بود که کنت آن را ده روز قبل از شروع به کار کشف کرد به پاس این موفقیت ناصرالدین‌شاه که طبع شعر داشته است یک رباعی در مدح اداره پلیس تهران ساخته است که آن را در یکی از گزارش‌های سفیر ایران خواندم از این قرار:

اندیشه کندخیل رندان ز پولیس      یک جو نرود به خرج ایشان تلبیس  
در کنده کنت منت فورت خواهد ماند      در چرخ اگر خطا نماید برجیس

کنت که یکی از چهارراه‌های خیابان لاله زار نوبتاً به نام او است آن زمان کارش در تهران بالا گرفته بود و در همه محافل سخن از او و از معاون ایرانی اش مرحوم ابوتراب خان نظم‌الدوله در میان بود از پدرم شنیدم شخصی به عنوان اینکه در کلام الله مجید سخنی از کنت و نظم‌الدوله نیست در صحت لارطب و لایابس الی فی کتاب مبین به

طعنه تردید کرده بود ظرفاً در جواب او به آیه شریفه یا لیتنی کنت تراباً استناد کرده بودند.

اما ابوتراب خان نظم‌الدوله که من او را دیده بودم برادر بزرگ اعیانی ابراهیم خواجه‌نوری بود بعد از کنت مستقلاً ریاست نظیمه را برعهده گرفت و در قتل ناصرالدین‌شاه همان سمت را داشت و تمام مراحل بازجوئی از میرزا رضای کرمانی قاتل ناصرالدین‌شاه توسط او انجام گرفته بود در اوایل سلطنت مظفرالدین‌شاه از ریاست نظیمه برکنار شد چندی حکومت خمسه با او بود بعد رئیس مخازن و مهمات ارتش شد تا بالاخره به معاونت وزارت جنگ رسید بعد از کودتا خانه‌نشین بود و در باغ اختصاصی خود با شکوه و رفاه زندگی می‌کرد و سرانجام در سال ۱۳۰۶ شمسی به بیماری فجاءه درگذشت او مردی بسیار فاضل و دانشمند و مترجم کم‌نظیری بود آثار زیادی از ادبیات اروپائی را به فارسی شیرین برگردانید دختران و پسران او تحصیلات کاملی نمودند در هنر نقاشی و ادبیات فرانسه سرآمد دختران آن روز بودند. اما اصلاحات قشون ایران که به نظام اتریش معروف شده بود مواجه با دسائسی شد طبق گزارش سفیر به تاریخ ۱۵ نوامبر ۱۸۷۹ بین نظامیان تحت فرماندهی افسران اتریشی و سایر سربازان ایران زد و خوردی واقع می‌شود و اتریشی‌ها سربازان ایرانی را توقیف می‌کنند و چند نفر کشته می‌شود و غائله‌ای برپا می‌شود که با مداخله سفیر اتریش رفع و سربازان آزاد می‌شوند و از سرهنگ شونووسکی اتریشی خون‌بهای کشته‌شدگان را مطالبه می‌کنند او هم ناچار می‌خواهد آن را از حقوق نفرات خود بردارد و اختلاف با اتریشی‌ها دامنه‌دار می‌شود و از جمله سلسله‌جنبان آن کامران میرزا نایب‌السلطنه بوده است که برای دشمنی با سپهسالار تحریکاتی می‌کند و کنت مونت‌دوفورت رئیس پلیس را که جزء ابوالجمععی نایب‌السلطنه بوده است دچار وضع خطرناکی می‌کند.

سفیر اتریش در گزارش ۸ دسامبر ۱۸۷۹ می‌نویسد: نایب‌السلطنه به او متوسل شده است و از او علیه سپهسالار استمداد کرده است و حتی وابستگی خود را به سفارت اتریش یعنی تحت‌الحمایگی خود را به او اعلام کرده است این شاهزاده درجه اول (متناباً پسر — برادر — عمو و پدرزن و جد شاه عصر) زمانی هم با تحت‌الحمایگی دولت تزاری خود را از امکانات روزگار حفظ می‌کرد.

در گزارش‌های سفیر اتریش بعضی مذاکرات که ناصرالدین‌شاه با او کرده است

منعکس است که جالب و احياناً خنده‌دار است در گزارش ۲۵ سپتامبر ۱۸۷۹ نوشته است شاه در یکی از سلام‌های اعیاد به او گفته است خیال دارد یک شورای جنگ تشکیل بدهد مرکب از ۱۴ نفر که سه نفر از آنها اروپائی باشند و ریاست شورا را خود شاه بعهده بگیرد و اگر شاه غائب باشد وزیر جنگ هم نباشد ریاست با اعتضاد السلطنه وزیر علوم باشد.

در گزارش دیگری می‌نویسد: شاه مرا احضار کرد و از رفورمهایی که در نتیجه مشاهدات و تجارب سفر فرنگستان در نظر گرفته صحبت داشت. بخصوص جاده‌سازی ابتدا جاده رشت - تهران و جاده تبریز - جلفا و تأسیس پستخانه سفیر جاده‌سازی را تقدیر کرده و توضیح می‌دهد که سال گذشته به واسطه نبودن راه ایران دچار قحطی شد در این ملاقات شاه از سفیر می‌پرسد آیا خیال می‌کنید عروسی شاهزاده انگلیسی دوک اونبورگ با یکی از شاهزاده خانم‌های روسیه تأثیری در روابط روس و انگلیس خواهد کرد و سفیر جواب داده است این یک وصلت فردی و خصوصی است البته اگر همه انگلیس‌ها با روس‌ها وصلت کنند شاید تأثیر داشته باشد و شاه از این جواب بسیار خندیده است.

قرائت این اسناد در عمارت مخصوص بایگانی قدیم دولت اتریش یعنی خاطرات گذشته را به من یادآوری می‌کرد. به یاد آوردم سربازان بقیه السیف نظام اتریش را در دوره مظفرالدین‌شاه و محمدعلی شاه که در دست نایب السلطنه، کامران میرزا باقی مانده بود و از علائم سربازی یک کلاه سیاه نم‌دی مندرس مزین به یک نشان فلزی در زیر یک گلوله پشمی سرخ رنگ بر سر و به هیزم شکنی و تخم مرغ فروشی اشتغال داشتند و عده‌ای از آنها به عنوان قراول در خانه اعیان شهر نوکری می‌کردند و از جمله یک دسته سه نفری آنها به عنوان یک چاتمه (یعنی سه تفنگ که بطور ضربدر روی زمین جلوی مدخل خانه نصب می‌شد) در منزل ما در خیابان امیریه خدمت می‌کردند.

شاه شب‌های سوم اسفند قبل از اینکه باشگاه افسران ساخته شود در مدرسه نظام در عمارت باغ امیریه ملک سابق کامران میرزا مجلس جشنی داشت خود در بالای میز مربع مستطیلی می‌ایستاد وزراء و امراء ارتش هم دور آن میز بودند و به فواصل کوتاهی گیلاس خود را با کنیاک بیسکوئی پر کرده و به حضار هم پی درپی فرمان (بخورید) می‌داد و به اصطلاح آن شب بسیار شنگول بود یکی از آن شب‌های سوم اسفند چشمش به

تابلوی بزرگی افتاد حاوی تصویر نظام اتریش در زمان وزارت جنگ کامران میرزا — شاه خیره شده و یک خنده زهراگین تحقیرآمیزی کرد.

این حرکت شاه من را به یاد سربازان مفلوک چاتمه منزل خودمان انداخت و همچنین به خاطر آمد کامران میرزا که اصلاحات اتریشی‌ها را در نظام و پلیس به آن صورت درآورده بود غروری از کارهای خود داشت یا اینکه به واسطه قرابت با خاندان سلطنت حاضر نبود به اتفاق رئیس‌الوزراء به مجلس شورای ملی برود و به نمایندگان ملت معرفی شود و از این کار عار داشت و این مسئله باعث شد در تهیه متمم قانون اساسی در اصل پنجاه و نهم برای همیشه شاهزادگان طبقه اول یعنی پسر و برادر و عمو پادشاه عصر را از انتخاب شدن به مقام وزارت محروم کنند.

## تاریخچه دادگستری

موضوع بحث یعنی تاریخچه عدلیه را به سه دوره می‌توانیم تقسیم کنیم دوره اول از صدر مشروطیت تا سال ۱۳۰۶ - دوره دوم از ۱۳۰۶ تا ۱۳۲۰ - دوره سوم از ۱۳۲۰ تا کنون:

دوره اول - مواجهه با سه اشکال مهم بود:

اولاً - نفوذ و قدرت اعیان و اشراف به اصطلاح فئودالها - دولت مرکزی در تمام ایالات و ولایات سلطه کامل نداشت بعد از مشروطیت که به کمک ملاها و رؤساء ایلات بر علیه سلطان مستبد ایجاد شده بود قدرت آنها به مراتب بیش از دوره استبداد بود و آنها زیر بار عدلیه نمی‌رفتند. یک مثال اوضاع آن زمان را خوب روشن می‌کند: شخصی بر علیه آقا نجفی معروف که از روحانیون درجه اول بود در عدلیه اصفهان اقامه دعوی کرد و ملک را ادعا نمود. این شخص که تا آن زمان هیچ قدرتی را بالای قدرت خود نمی‌شناخت به احضاریه‌های الوان مختلف معمول آن دوره اعتنا نمی‌کرد. یکی از نزدیکانش او را از عواقب قانونی این بی‌اعتنائی بر حذر نمود. آقا نجفی با لحن استهزاء پرسید: چه خواهند کرد؟ - اگر جواب احضاریه سفید را ندهید احضاریه سبز خواهند فرستاد - پرسید بعد چه می‌کنند؟ - احضاریه سرخ می‌فرستند - بعد چه اقدامی می‌شود؟ - جلسه می‌کنند - بعد؟ - حکم غیابی صادر می‌کنند - پس از آن چه؟ - به شما ابلاغ می‌کنند - بعد چه؟ - می‌آیند و ملک را از تصرف شما خارج می‌کنند - آقا نجفی دیگر در مقابل این جمله گستاخانه طاقت نیاورد و با لهجه اصفهانی غلیظ گفت: هر چه می‌کنند بکنند اما این یک کار را که دیگر نمی‌توانند بکنند! موقعیت او و اوضاع زمان هم اجازه می‌داد که این جواب را بدهد زیرا می‌دانست اجراء حکم بر علیه او از محالات بود.

ثانیاً - اصل دوم متمم قانون اساسی راجع به عدم مخالفت قوانین موضوعه با قواعد مقدسه اسلام و مرجعیت حکام شرع که حاضر نبودند به نفع محاکم عمومی یعنی عرفی کنار بروند و به همین جهت در این دوره اکثر دعاوی را محاکم عمومی به محاکم شرع ارجاع می‌کردند و مجری احکام آنها بودند.

ثالثاً - رژیم کاپیتولاسیون و وجود محاکم کنسولی در ایران موسوم به کارگزاری‌ها



و تشبث متعدیان به حمایت کنسولها و اگنت‌های روس تزاری — این مداخلات کنسولها منشأ مظالم و حق‌شکنی‌هایی بود که از صفحات ننگین تاریخ قضائی ایران است و کار را به جایی کشاند که اتباع بیگانه و تحت‌الحمایه‌های بی‌شمار خود را از تأدیه مالیات هم معاف می‌دانستند مثلاً عده کثیری از اهالی رشت که در آن زمان برای استفاده از حمایت دولت تزاری کلمه «أف» را به آخر اسم خود اضافه کرده بودند از پرداخت مالیات شهری موسوم به نواقل امتناع داشتند و حاکم گیلان بعد از آنکه از مذاکرات بین کارگزار و کنسول روس مأیوس می‌شود به جای اینکه کنسول را مطابق قواعد تشریفات ممالک مستقل نزد خود بطلبد خود به کنسول‌خانه می‌رود و مدتی التماس می‌کند و در مراجعت حاکم که مرد ظریفی بود می‌گوید: تمام کردم — قرار شد داخله بدهد و خارجه ندهد!

با این اوضاع و احوال علی‌رغم مجاهدات قابل‌تقدیر رجال صدر مشروطیت و عده‌ای از قضات دانشمند و نیکنام که در تأسیس محاکم عرفی شرکت کردند و بعدها هم در اصلاحات قضائی مقام رهبری داشتند عدلیه ایران در این دوره نمی‌توانست نضج بگیرد و در قانونگزاری قدمهای مهمی ممکن نبود برداشته شود فقط «اصول محاکمات» حقوقی و جزائی و تجارתי به صورت قوانین موقت مصوب کمیسیون مجلس شورای ملی با حفظ مرجعیت وسیع محاکم شرع از سال ۱۳۲۹ قمری به بعد تصویب شد و قوانین مربوط به ماهیت دعوی یعنی به اصطلاح قوانین عادی از قبیل قانون مدنی قانون تجارت و قانون مجازات عمومی مسکوت ماند و محاکم عرفی نسبت به اموری که در صلاحیت آنها مانده بود برای قضاوت اکثراً مستند قانونی نداشتند و متداعیین متوسل به اوراق استفتاء از مجتهدین می‌شدند و محکمه احیاناً خود را با فتاوی مواجه می‌دید.

اما دوره دوم دبیایچه مفصلی داشت: جنگ بین الملل اول و سقوط حکومت تزاری و انقلاب روسیه و کودتای اسفند ۱۲۹۹ اوضاعی در ایران به بار آورد که منتهی به ایجاد ارتش جدید ایران و بسط قدرت دولت مرکزی تدریجاً در ایالات و ولایات گردید. در ماه فوریه سال ۱۹۲۱ میلادی به فاصله کمی قبل از کودتا قرارداد ایران و شوروی منعقد گردید که به موجب آن کاپیتولاسیون برای اتباع شوروی نسخ شد و از طرف دیگر عکس‌العمل استقرار حکومت شوروی در روسیه این بود که مبارزه بر علیه کمونیزم همه جا خصوصاً در ممالک مجاور روسیه مبنای سیاست‌های عالی‌ه قرار گرفت. آن اوقات کاپیتولاسیون برای اتباع اروپائی و امریکائی در ایران هنوز دوام داشت و بیم آن می‌رفت

شوروی‌ها بهانه بگیرند و از «یک بام و دو هوا» یعنی تبعیض قضائی درباره خود شکایت کنند. اعاده کاپیتولاسیون برای اتباع شوروی با فعالیت‌های کوم‌اینترن در دنیا محظوراتی داشت.

پس از انقراض قاجاریه و تأسیس سلسله پهلوی مؤسس سلطنت نوین اصلاحات کشوری را از عدلیه خواست شروع بکند: در زمستان ۱۳۰۵ عدلیه منحل شد و هنگام افتتاح عدلیه جدید در اردیبهشت ۱۳۰۶ شاه در موقعی که فرمان انتصاب را به دست خود بعده از قضات مدعو منجمله این جانب تسلیم می‌نمود الغاء کاپیتولاسیون را اعلام کرد و برای دول ذی‌علاقه یک سال مهلت داد که در این فاصله قراردادهای جدید بسته شود. اما این دولتها البته حاضر نبودند اتباع خود را در ایران بلا شرط تسلیم عدلیه ایران بکنند.

اولاً - تقاضای قوانین رسمی مدون در ایران داشتند که حقوق منبای ثابتی داشته باشد و مثل سابق متداعیین در معرض فتاوی متفاوت نباشند.  
ثانیاً - خواهان یک سازمان قضائی بودند که از قضات مجرب و متجدد آشنا به قوانین جدید دنیا تشکیل شده باشد.

برای تأمین این دو نظر اصلاحات قضائی با عجله هر چه تمامتر شروع شد: یکی از مهمترین اصلاحات تدوین قانون مدنی بود. کمیسیون متخصصین که مأمور تنظیم آن گردید به اسرع وقت کار بزرگی انجام داد: اصولاً شرع اسلام را با کود ناپلئون تطبیق کردند و مجلد این قانون را مجلس بدون گفتگو با یک قیام و قعود تصویب کرد و به اختلاف اقوال فقها در محاکم خاتمه داده شد.

از طرف دیگر با انحلال محاکمه جنائی اختصاصی که یک دادگاه شرعی بود برای رسیدگی به جرائمی که مجازات آن منحصر به حد یا تعزیر است یا موافق قانون اسلام قصاص یا قتل باید اجراء شود راه اجراء قانون مجازات عمومی که در آغاز سلطنت پهلوی یعنی در تاریخ ۲۳ دی ماه ۱۳۰۴ به تصویب رسیده بود باز شد و در سال ۱۳۰۶ اولین حکم اعدام از محکمه جنائی عمومی صادر گردید.

کمیسیونی به موجب قانون اختیارات بهمن ماه ۱۳۰۵ برای اصلاح اصول محاکمات تشکیل شد که محصول آن قانون معروف به قانون «آزمایش» ۱۳۰۶ بود. هدف این اصلاح یکی تسریع محاکمات دیگری محدود کردن صلاحیت محاکم شرع

بود. این نهضت قانونگزاری که از سال ۱۳۰۶ شروع شد تا سال ۱۳۲۰ ادامه یافت و مرتباً کمیسیون قوانین دادگستری مجلس شورای ملی همه هفته جلسات طولانی تشکیل می‌داد و با اختیاری که آن کمیسیون از مجلس تحصیل کرده بود برای کلیه امور قضائی تدریجاً قوانین موقت و آزمایشی وضع کرد که اکثر آنها هنوز به اعتبار خود باقی هستند. خود من در آن اوان غیر از قوانین فرعی متعدد چهار لایحه بزرگ یعنی آئین دادرسی مدنی — آئین دادرسی کیفری — قانون مجازات عمومی جدید حاوی آخرین سیستم های جزائی — قانون امور حسبی که هر کدام به حجم یک کتاب است به مجلس دادم متأسفانه فقط آئین دادرسی مدنی و قانون امور حسبی را با طی تمام تشریفات قانونگزاری از مجلس گذرانیدیم و بقیه در کمیسیون دفن شد و زحمات شبانه‌روزی چند ساله قضات عالیقدر که با من همکاری ذی‌قیمتی می‌کردند به هدر رفت.

اقدام مهم دیگر در این دوره اصلاحات سازمانی و استخدامی بود. قانون تشکیلات را مرحوم داور در سال ۱۳۰۷ گذراند و من در سال ۱۳۱۵ آن را تکمیل کردم. مشکل مهم تهیه قضات آشنا به قوانین جدید بود که کمیاب بودند و بایستی با تدابیری عده کافی تربیت کنیم. مدرسه حقوق که وزارت عدلیه بلافاصله پس از جنگ اول بین‌المللی با استخدام استادان فرانسوی تأسیس کرده بود در این دوره تقویت شد و با تشریفاتی که به وسیله قوانین استخدام می‌کردیم داوطلبان این مدرسه که با تأسیس دانشگاه به صورت دانشکده حقوق درآمد خیلی زیاد شدند و همه فارغ‌التحصیل‌های آنجا را ما مرتب استخدام می‌کردیم به‌علاوه برای رفع حوائج فوری کادر قضائی دروس مخصوص از قبیل کلاس قضائی و کلاس ثبت تأسیس شد که کارمندان قضائی برای توسعه تشکیلات عدلیه آماده می‌کرد.

راجع به اصلاحات قضائی آن دوره چه در قسمت قانونگزاری و چه در قسمت استخدام قضات این نکته را باید گفت که هر دو در مرحله آزمایش بود یعنی متد آمپی ریزم Empirisme را تعقیب می‌کردیم: قوانین اگر بد از آب درمی‌آمد آن را تغییر می‌دادیم و اصلاح می‌کردیم قضات اگر خوب امتحان نمی‌دادند آنها را کنار می‌گذاشتیم و به همین علت بود که در سال ۱۳۱۰ مرحوم داور اصل ۸۲ متمم قانون اساسی را تفسیر کرد که قضات قابل تغییر و تبدیل باشند. البته این کار اصولاً صحیح نبود ولی زمامداران عدلیه چاره دیگری نداشتند استقلال قضات را وقتی می‌توانستند تثبیت بکنند که کادر

قضائی از قضات آزموده و کامل العیار تشکیل شود و عناصر ناباب در آن نباشند.

نکته دیگر اینکه در این قانونگزاری مشکل دیگری هم داشتیم و آن تطبیق قوانین با اصل دوم متمم قانون اساسی بود که مصلحین آن را با تدبیر حل کردند و انصافاً بعضی از فقها و ملاهای روشنفکر هم در این امر مهم کمکهای مؤثر و مفیدی نمودند مثلاً شاید کمتر کسی توجه کرده است که قانون مجازات عمومی ما با یک ماده به این عبارت شروع می شود:

«مجازاتهای مصرحه در این قانون از نقطه نظر حفظ انتظامات مملکتی مقرر و در محاکم عدلیه مجری خواهد بود و جرمهایی که موافق موازین اسلامی تعقیب و کشف شود برطبق حدود و تعزیرات مقرر در شرع مجازات می شوند». به غیر از تعبیر چگونه ممکن بود متشرعین را متقاعد کرد جرائم و مجازاتهایی که عیناً از قانون جزای فرانسه اقتباس شده است با حدود و تعزیرات منافات و معارضه ندارد!

از آن جالب تر راه حلی بود که مرحوم مدرس برای قبولاندن قاعده مرور زمان پیدا کرد به خاطر دارم در دوره تحصیل اوقاتی که نزد مرحوم سید اسدالله خارقانی فقه و اصول می خواندم یک روز صحبت از تصویب نامه مرور زمان که از هیئت وزیران صادر شده بود به میان آمد سید برآشفتم و اظهار داشت مرور زمان از کفریات است اگر ما این بدعت را قبول کنیم دیگر حق نخواهیم داشت شمار را لعن کنیم زیرا جنایت او مشمول مرور زمان می شود و باید طلب مغفرت هم برای او بکنیم. در سازمان جدید دادگستری بعد از انحلال که در ضمن اصلاحات قضائی به امر خطیر ثبت اجباری املاک در ایران تصمیم اتخاذ شد دیگر قاعده مرور زمان لا اقل برای اموال غیر منقول از واجبات شده بود و لایحه آن را به مجلس بردند و البته روحانیون آن را خلاف شرع می دانستند مرحوم سید حسن مدرس شاهکاری کرد و در مجلس اظهار داشت: ما در دیوانخانه سابقاً یک نایب علی اکبرخان داشتیم که در همه کارهای قضائی که از خصایص حکام شرع است می خواست دخالت بکند حالا این میرزا علی اکبرخان (مقصودش مرحوم داور وزیر عدلیه بود) آمده است می گوید ما در یک قسمت از دعای که مربوط به سالهای گذشته است نمی خواهیم دخالت کنیم چه اصراری داریم که دخالت بکنند پس اذیتش نکنیم به لایحه او رأی می دهیم. به این ترتیب مرور زمان اموال غیر منقول تصویب شد و راجع به اموال منقول هم در سال ۱۳۰۸ قانون دیگری گذشت بالاخره افتخار تنظیم مقررات کامل

مرور زمان نصیب بنده شد که آن را در یکی از ابواب قانون آئین دادرسی مدنی ۱۳۱۸ انجام دادیم. اکنون لازم می‌دانم اصلاحات اساسی دوره دوم این تاریخچه و آثار آن را خلاصه بکنم:

اولاً — قبول اصل «خسارت تأخیر تأدیه» در محاکمات وضع متداعیین را به کلی عوض کرد. در دوره قبل زمان به نفع مدعی علیه کار می‌کرد یعنی هر چه محاکمه به تأخیر می‌افتاد مدعی علیه اگر پس از چندین سال محکوم می‌شد فقط آنچه را که مدعی روز اول خواسته بود بدون هیچ اضافه می‌داد و اگر در اجرای حکم طفره و تعلل می‌کرد تا روز پرداخت هم اضافه به آن تعلق نمی‌گرفت لیکن در این دوره پس از اصلاح قاعده خسارت زمان به نفع مدعی و به ضرر هر کدام از متداعیین که ناحق را تعقیب کنند اثر می‌کند.

ثانیاً — ثبت اجباری املاک راست است مملکت را چند سال دچار دعاوی بیشمار و احياناً تشنجاتی کرد و مردم به جان یکدیگر افتادند و محاکم غرق در این دعاوی شدند لیکن عاقبت آن خیر بود. ثبت اسناد و املاک به کاغذسازیهایی متزلزل کننده حقوق که سابقاً خیلی رواج داشت خاتمه داد و اموال غیر منقول در مملکت ما ایجاد یک اعتبار اقتصادی مهمی کرد که اقتصاديون ما متأسفانه تاکنون نتوانسته‌اند از آن استفاده صحیح کنند.

ثالثاً — اجراء قانون مجازات در این دوره یک تحول بزرگ اجتماعی بود. مبارزه بر علیه مجرمین بخصوص بر علیه رشاء و ارتشاء با شرایط آن زمان یک عمل انقلابی بود. مردم ایران اصلاً به مجازات‌های قانونی آشنا نشده و عادت نکرده بودند. سالیان دراز در این مملکت نه مجازات‌های شرعی اجرا می‌شد و نه متشرعین حاضر بودند مجازات‌های معمول در ممالک متمدن عصر حاضر در کشور ما تصویب و جاری بشود. اما مجازات‌های وحشیانه غیر قانونی به ذوق و شهوت حکام و سایر مأمورین دولت لا تعد و لا تحصی بود. قانونی بنام قانون جزای عرفی در ماه جمادی الاولی ۱۳۳۵ قمری به صورت تصویب نامه هیئت وزیران چندی معمول شد ولی دیری نگذشت که در طی یکی از این کشمکشهای سیاسی که اغلب در مملکت ما پیش می‌آید جمعی از آخوندهای تهران در مسجد جامع متحصن شده بودند و برای اینکه به مقاصد باطنی خودشان لباس حق به جانب بپوشانند الغاء قانون جزای عرفی را جزء تقاضاهای دیگر از دولت وقت مصرأ خواستار شدند. در برج عقرب ۱۳۰۱ شمسی هیئت وزراء مجبور شد قانون جزا را لغو بکند و به محاکم

دستور داده شد آن قانون را متروک و ملغی بدانند و «به همان طریقی که قبل از تدوین مواد جزای عرفی معمول بوده است» عمل نمایند، یعنی بلا تکلیفی و بی قانونی و مطلق العنان کردن مأمورین متعدی دولت! لیکن وقتی که قانون مجازات عمومی ۱۳۰۴ از سال ۱۳۰۶ به بعد درست شروع به اجرا شد کم کم این مأمورین افسار گسیخته از ترس عدلیه دست و پای خود را جمع کردند. اگر اجراء مجازات با آن حدتی که شروع شد ادامه یافته بود در اصلاح این مملکت بسیار مؤثر واقع می شد چنانکه دیدیم در این دوره عدلیه در حفظ امنیت کشور عملاً شرکت کرد و امنیت کشور اعم از امنیت داخلی یا خارجی که ابتداء به محاکم نظامی محول شده بود تدریجاً به محاکم عدلیه واگذار شد. بعضی اصلاحات مهم اجتماعی دیگر در این دوره به دست عدلیه اجرا شده است بخصوص تنظیم امور صغار که سابقاً دستخوش تعرضات مالی و ناموسی بودند و درباره آنها حساب و کتابی درکار نبود. اجراء قانون امور حسبی و تأسیس بنگاه صغار و دفتر سرپرستی محجورین در دادسراها و اجراء قانون ازدواج درباره عموم و حفظ صغار از ازدواجهای نابهنگام و تحولات دیگر از قبیل تعدیل مال الاجاره از آثار غیر قابل انکار این دوره است.

لیکن برای اینکه کاملاً بیطرف باشم باید اضافه کنم که زمان و حوادث خارج متأسفانه مجال نداد که این دوره تحول نقائص و معایب خود را با سیر تکاملی رفع کند و قانون در همه شئون کشور عملاً جاری و ساری بشود — از طرف دیگر شهربانی و ژاندارمری و ارتش که از عوامل توفیق دولت در تأمین امنیت و خاتمه دادن به رژیم ملوک الطوائفی و لا مرکزیت سابق بودند و برای پیشرفت اصلاحات قضائی و مخصوصاً استحکام قوانین کمک مؤثری بودند و بدون آنها این قدمهای بزرگ امکان نداشت در عین حال قدرت نامحدودی آنها منشاء مفاسدی بود: زندانها تابع شهربانی بودند و وزارت دادگستری مانند کشورهای مترقی در اداره آنها دخالت و مباشرت نداشت و هنوز هم ندارد. نتیجه این بود که قانونی بودن همه حبسها و توقیفها و طرز رفتار با زندانیان از نظارت قوه قضائیه خارج می ماند و جلوگیری از پاره ای تجاوزات و بی عدالتی های اسف انگیز میسر نبود. بعضی از افسران در هر سه قسمت از قوای انتظامی از قدرت خود سوء استفاده می کردند و قانون دادرسی ارتش هم کلیه نظامیان اعم از افسر یا افراد را که مرتکب جرائم عمومی می شدند در صلاحیت محاکم نظامی گذشته بود و در واقع یک

نوع کاپیتولاسیون داخلی بود که برای تقویت از قوای انتظامی لازم دانسته بودند ولی مضاری داشت و خوشبختانه بعد از شهریور ۱۳۲۰ این تبعیض از قانون دادرسی آرتش نسخ گردید.<sup>۱</sup>

اکنون رسیدیم به دوره سوم که از اشغال ایران در جنگ بین‌المللی دوم شروع شده: دولت مرکزی مبتلا به ضعف و فتور گردید دوره‌های متشنج مجلس از قانونگزاری بازماند (فقط تحت تأثیر بعضی جریانات با شتاب‌زدگی و بدون فرصت مطالعه ماده واحده‌ای با قید دوفوریت یا سه فوریت گذراندند) سازمانهای دولتی در هم شکسته و دچار هرج و مرج شدند. نفوذهای فردی بعضی از عوامل سیاست‌های خارجی و فئودالها که در زمان شاه فقید از بین رفته بود در این هرج و مرج احیاء شد. عدلیه هم البته از این آناارشی بی‌نصیب نماند تعقیب شدگان و محکومین عدلیه سر بلند کردند. محکومین به ارتشاء و اختلاس با تجدید نظر تبرئه یافتند و روحیه تعقیب کنندگان را متزلزل کردند. سیاست‌های گوناگون در عدلیه رخنه یافت عده‌ای از قضات و وکلاء دادگستری در احزاب و مطبوعات وارد شدند و محاکمات در معرض تمایلات سیاسی چپ و راست قرار

۱. توضیح آنکه به موجب ماده واحد مصوب ۲۹ آبان ۱۳۲۲ رسیدگی به جرائم عمومی افسران و افراد و همدردیان آنها (با رعایت مواد ۱۹۱ تا ۱۹۶ قانون آئین دادرسی جزائی) در صلاحیت دادگاههای عمومی مقرر و صلاحیت دادگاههای نظامی به جرائم منظوره در قانون دادرسی ارتش محصور شد. لیکن این قانون به موجب ماده واحده مصوب دوم خرداد ۱۳۳۹ الغاء و مقرر گردید «رسیدگی به جرائم عمومی افسران و افراد و کارمندان نیروهای مسلح شاهنشاهی در دادگاههای عمومی به عمل می‌آید مگر اینکه بزه به سبب خدمت یا در حین خدمت و به سبب آن روی داده و یا به موجب قانون دادرسی و کیفر ارتش و سایر قوانین مخصوص رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه نظامی باشد». این قانون متأسفانه تبصره‌ای دارد که اضافه می‌کند «افسران و افراد و کارمندان ژاندارمری و شهربانی کل کشور از حیث صلاحیت محاکم در حکم افسران و افراد و کارمندان نیروهای مسلح شاهنشاهی هستند» و حال آنکه ژاندارمری و شهربانی طبق قانون آئین دادرسی جزائی از ضابطین دادگستری محسوب می‌شوند و از این حیث افسران آن تحت ریاست دادستان هستند و به دستور مقامات قضائی در تعقیب امور جزائی باید انجام وظیفه نمایند معاف شدن افسران و افراد و حتی کارمندان این دو اداره از تعقیب در محاکم عمومی موجب تجری آنها به ضرر مردم و تضعیف قوه قضائیه یعنی محاکم عدلیه است که طبق اصل ۷۱ متمم قانون اساسی مرجع تظلمات عمومی هستند. من در تاریخ تصویب این قانون در ژنو در کمیسیون حقوق بین‌الملل (مأمور تدوین قوانین بین‌المللی از طرف سازمان ملل متحد) مشغول کار بودم و اگر در مجلس سنا حضور داشتم حتماً مفاسد قسمتی از این قانون را که خلاف اصل و مصلحت کشور است تذکر می‌دادم. امید است در آینده در این قانون تجدید نظر و بطور کلی صلاحیت محاکم نظامی علی‌الاصول به جرائمی تخصیص بشود که با انضباط و مصالح ارتش ارتباط دارد.

گرفت یعنی عدلیه از بیطرفی خارج شد. سازمانهای ایران طوری متلاشی شده بود که بعد از تخلیه کشور از قوای بیگانه اعاده نظم و دیسپلین ممکن نشد وانگهی بلافاصله دو جریان حاد همه کارهای دیگر ما را تحت الشعاع قرار داد: یکی مبارزه جهانی بر علیه کمونیزم و دیگری مبارزه برای ملی کردن نفت - این دو جریان اوضاعی در کشور ما پیش آورد که مجالی برای گرفتاریهای داخلی بخصوص تقویت دستگاه قضائی باقی نماند سهل است موجبات تضعیف عدلیه را فراهم کرد چه تزلزل امنیت داخلی در نتیجه این دو جریان موجب شده است که حکومت نظامی سالهاست رژیم عادی این مملکت شده و قسمتی از صلاحیت محاکم عمومی را سلب کرده است و این خود از عوامل ضعف عدلیه به شمار می رود. البته تا زمانی که مسئله مبارزه بر علیه کمونیزم مطرح است این اوضاع غیرعادی ناچار دوام خواهد داشت اما این مبارزه را نباید طوری تعقیب کرد و ادامه داد که مرتجعین که یک اقلیتی هستند از آن سوءاستفاده کنند و مانع بشوند از اینکه در جامعه ما طبقاتی که اکثریت مردم ایران را تشکیل می دهند و به مذهب و تمدن این مملکت علاقه دارند و آنها باید این مملکت را آباد کنند در پناه دادگستری نیرومندی از حقوق و آزادیهای که به موجب قانون اساسی مقرر گردیده بهره مند باشند و تساوی در مقابل قانون که اساس امنیت قضائی است تأمین بشود. اگر عدلیه درست تصفیه و تقویت بشود می تواند بدون محاکم نظامی هم امنیت داخلی و خارجی کشور را حفظ کند و از افکار و روش های مخرب جلوگیری نماید. شرط آن این است که قانون همه جا و در همه موارد محترم باشد و هیچکس مخصوصاً مأمورین دولت آن را تحریف نکنند. اگر قوانین انتخاباتی یا قوانین مربوط به سایر حقوق عمومی مردم افراطی و غیر عملی تشخیص بشود باید آن قوانین را تعدیل و با مقتضیات تطبیق کرد و بعد قانون هر طور تصویب شد مطابق النعل بالنعل آن را اجراء کرد و ظاهر و باطن یکی باشد تا حرمت قوانین از بین نرود و حقوق افراد دستخوش هوی و هوس مأمورین مختلف دولت قرار نگیرد. عدلیه مثل همه چیز محصول محیط است و تحت تأثیر محیط است. ما در بین قضات خودمان افراد شرافتمند زیاد داریم منتها سازمان قضائی باید عاقلانه تصفیه بشود و از نفوذهای خارج مصون بماند وقتی می گویم عدلیه یا سازمان قضائی مقصودم معنای وسیع این کلمه است نه فقط قضات بلکه همه وابستگان به دادگستری مانند وکلاء و سردفتران و مأمورین اجراء و ضابطین دادگستری حتی پاسبان و ژاندارم.



کمال مطلوب ما این است که دیوان کشور ما هم روزی اختیاراتی نظیر اختیارات دیوان عالی امریکا داشته باشد که از زیاده‌رویهای قوه مجریه و قوه مقننه نسبت به قوه قضائیه جلوگیری کند و قانون اساسی را از تجاوزات حفظ نماید.

## نام اشخاص

آ

- آخوند جرجانی، محمد: ۲۵۲  
 آریا، عباس: ۱۰۶، ۱۹۴، ۳۶۸  
 آزاد، عبدالقدیر: ۲۵۹، ۲۸۱، ۳۹۵، ۴۱۹  
 آشتیانی، دکتر جواد: ۲۴۴، ۲۵۱  
 آشتیانی، عبدالله: ۱۵  
 آشتیانی، فضل الله: ۱۳۱  
 آشتیانی، محسن: ۸  
 آشتیانی، محمدعلی: ۱۴  
 آشتیانی، مهدی: ۱۲۹، ۳۴۶  
 آشتیانی زاده، محمدرضا: ۲۵۱، ۲۸۱، ۳۰۷  
 ۳۶۰، ۳۷۰، ۳۹۵  
 آصف، فرج الله: ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۸۱، ۲۸۹  
 ۲۹۳، ۳۸۳  
 آغا محمدخان قاجار: ۸، ۱۳  
 آقازاده: ۳۴۳  
 آقاسی: ۱۳  
 آقاولی، فرج الله (سرتیپ-سپهبد): ۲۱۳  
 ۲۱۹، ۲۲۰  
 آموزگار، حبیب الله: ۵۳، ۹۲، ۱۲۸  
 آهی، مجید: ۳۲، ۵۳، ۸۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۳۵
- ۱۳۶، ۱۳۷  
 آیرم، محمدحسین (سرتیپ-سرلشگر): ۶۸،  
 ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۸۶، ۹۴، ۱۰۴، ۱۰۵،  
 ۱۱۰
- ا  
 ابتهاج، ابوالحسن: ۳۹۳  
 ارباب جمشید: ۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷  
 ابطحی، سیدحسن: ۲۱۳  
 ابوالفضل میرزا عضدالسلطان: ۱۷  
 ابوالمعالی: ۳۴۹، ۳۵۱  
 اتابک (میرزا علی اصغر): ۲۱، ۲۴  
 اتحاد، سید کاظم: ۵۳  
 احتشام السلطنه (میرزا محمودخان علامیر): ۳۰،  
 ۴۸، ۱۰۲، ۱۰۳  
 احمدشاه: ۳، ۳۰، ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۲،  
 ۴۳، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۶۲، ۶۳، ۸۷، ۱۳۸  
 ۲۲۱، ۲۴۹، ۴۴۴  
 افشار، فتحعلی: ۲۵۱  
 افشار، رضا: ۵۳، ۵۵، ۲۴۳

- احمدی، (سپهبد احمد): ۶۲، ۲۰۹، ۳۱۸،  
 ۳۷۵، ۳۸۳، ۴۰۳  
 اخگر، احمد: ۱۳۱، ۲۱۳، ۲۴۹  
 اخوت، محمد: ۱۳۰  
 اخوی، جمال الدین: ۱۲۸  
 اخوی، حسن (سرهنگ-سرلشگر): ۹۱، ۳۲۹،  
 ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۰،  
 ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۶۰  
 اخوی، محمد: ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۲  
 اخوان، احمد: ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۷۷  
 ادیب، دکتر محمد حسین: ۱۳۰، ۱۷۲  
 ارباب یزدی، مهدی: ۲۵۱، ۲۸۱، ۲۹۱، ۳۶۷  
 اردشیرخان: ۲۳، ۴۸  
 اردلان، امان الله (حاج عزالمالک): ۲۴۳  
 اردلان، ناصرقلی: ۲۵۱، ۲۷۱، ۲۸۱، ۲۸۷،  
 ۲۸۹، ۲۹۳، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۸  
 ارسنجان، حسن: ۳۰۸، ۳۰۹، ۲۴۰، ۲۵۷،  
 ۲۷۲  
 ارفع، حسن (سرلشگر): ۲۳۳، ۲۸۴، ۳۸۷  
 ارفع الدوله (میرزا رضاخان): ۲۴، ۳۰  
 اریه، مراد: ۲۵۱  
 استالین، ژوزف: ۲۱۶  
 استوکس: ۴۲۷، ۴۲۸  
 اسدی، سلمان: ۱۹۴، ۲۵۱، ۲۷۱، ۳۲۱، ۳۲۲  
 اسدی، محمدولی: ۹۳  
 اسعد، جعفرقلی (سردار اسعد): ۷۸  
 اسفندیاری، حسن (محتشم السلطنه): ۱۴، ۱۸،  
 ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۶۰، ۶۵، ۸۳،  
 ۱۱۹، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸،  
 ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۶۳، ۴۴۷، ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 اسفندیاری (سروان): ۱۴۶  
 اسکندری، ابوالفضل: ۳۳۷  
 اسکندری، ایرج: ۲۴۲  
 اسکندری، عباس: ۲۵۱، ۲۵۷، ۲۸۱، ۳۱۳،  
 ۳۱۴، ۳۷۳  
 اسکندری، نصرت الله: ۲۵۱، ۳۸۳  
 اسلامی، عباس: ۲۵۱، ۲۸۱، ۳۴۸، ۳۵۶  
 اشترانس اتل، فن: ۱۵۹  
 اشتری، هادی: ۳۴۷  
 اشتهاردی، احمد: ۱۲۹  
 اشرفی، عبدالله: ۲۱۴  
 اشراقی: ۳۵۷، ۳۵۷  
 اعتبار، عبدالحمین: ۲۵۱، ۲۸۱  
 اعتضاد السلطنه (علیقلی میرزا): ۴۴۸، ۴۵۱  
 اعتضاد خاقان: ۲۲  
 اعتلاء الملک: ۴۵  
 اعتماد السلطنه: ۴۹  
 اعزازنیک پی، عزیزالله: ۲۵۱  
 اعلم، امیر: ۳۲، ۳۸۳  
 اعلم، مظفر: ۸۵، ۸۶، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۶،  
 ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶  
 افجه ای، محمدرضا: ۱۳۰  
 افخمی، ابراهیم: ۲۵۱، ۳۸۳  
 افشار یزدی، محمود: ۸۹، ۱۲۹  
 افطسی، نصرالله: ۲۱۳  
 اقبال، خسرو: ۲۱۴  
 اقبال، عبدالوهاب: ۲۱۴  
 اقبال، علی: ۲۵۱، ۲۵۶  
 اقبال، منوچهر: ۲۲۶، ۲۷۱، ۲۸۰، ۳۰۷، ۳۴۴،  
 ۳۸۳  
 اکبر، حسن: ۲۵۱

- اکبر، امیرمنصور: ۷۵  
 اکبر، فتح الله: ۱۲۶، ۴۹، ۱۵  
 اکس، دمبارتن: ۲۹۷  
 اکرم الملک دفتری: ۱۸  
 امامی، سید احمد: ۱۲۹  
 امامی، جواد: ۳۸۳  
 امامی، صفا: ۲۵۱  
 امامی، جمال: ۲۴۳، ۲۳۳، ۴۱۷  
 امامی، سید حسن: ۲۴۴، ۲۴۳، ۱۲۹، ۹۳، ۶۶  
 ۳۶۰، ۲۶۵  
 امامی امیری، علی اکبر: ۲۸۱، ۲۵۲  
 امامی خوئی، نورالدین: ۳۵۸، ۳۳۱، ۲۵۲  
 ۳۶۰، ۳۵۹  
 امیربهدار، حسین پاشاخان: ۲۵، ۲۴  
 امیرتیمور، محمد ابراهیم: ۲۵۲، ۲۸۴، ۳۱۴  
 ۲۵۶  
 امیرخسروی، رضاقلی: ۱۶۰، ۱۵۶، ۱۵۴  
 ۳۲۸، ۱۶۹، ۱۶۸  
 امیرشاهی، امیر: ۱۳۰  
 امیرشاهی، (رفت السلطان): ۵۳  
 امیرعلائی، شمس الدین: ۴۲۱، ۲۲۶، ۹۳  
 امیرفضلی، اسمعیل (سرلشگر): ۱۵۶، ۹۹، ۸۶  
 امیرکبیر: ۲۰، ۱۵  
 امین الشریعه: ۳۵۶  
 امین، حبیب الله: ۳۶۲، ۳۶۱، ۲۵۶، ۲۵۲  
 ۳۷۴، ۳۷۳، ۳۷۲، ۳۷۱  
 امین، محمد: ۲۷۷، ۱۳۲، ۱۱۴  
 امینی، علی: ۲۶۰، ۲۵۷، ۲۵۲، ۲۴۴، ۲۴۳  
 ۳۷۹، ۲۶۵، ۲۶۴  
 امینی، ابوالقاسم: ۲۸۱، ۲۶۰، ۲۵۲  
 امین الدوله: ۲۳۹، ۸۴، ۱۷
- انتظام، سید عبدالله: ۶۵، ۴۸، ۲۴  
 انتظام، سید نصرالله: ۴۲۹، ۸۳، ۷۱، ۶۵، ۴۸  
 انصاری، صفرعلی: ۲۱۳  
 انصاری، ولی الله: ۲۱۳  
 انصاری (مشاور الممالک): ۴۷  
 انواره، سید یعقوب: ۴۴۳، ۴۴۲، ۱۲۵  
 اوبرلین (پروفسور): ۲۹۴، ۱۷۳، ۱۷۲  
 اورنگ، عبدالحسین: ۲۵۲  
 اونبورگ (دوک): ۴۵۱  
 آونول (مسیو): ۸۳  
 ایران الملوک: ۱۳۸  
 ایزدی، علی: ۱۴۶  
 ایروانی، محمدرضا: ۱۲۹، ۸۹  
 ایلیخان ظفر، امیرحسین: ۲۵۱، ۲۵۰، ۳۸۳  
 ۴۴۲
- ب  
 بارنه نود (مسیو): ۲۳  
 بازرگان، مهدی: ۴۱۹  
 باتمانقلیچ، مهدی: ۲۵۶، ۲۵۲  
 باتمانقلیچ، نادر: ۲۱۳  
 بامداد، محمدعلی: ۳۵۳، ۴۳۳، ۱۲۸  
 بدر، محمود: ۱۶۲، ۱۵۶، ۸۵  
 براوین (مسیو): ۳۶  
 برزین، تقی: ۳۴۵، ۲۸۱، ۲۷۹، ۲۵۲، ۱۳۰  
 ۳۶۹  
 بروجردی، صادق: ۱۲۸  
 برونینگ: ۶۴  
 بقائی کرمانی، مظفر: ۲۸۱، ۲۵۹، ۲۵۲، ۲۳۶  
 ۴۳۲، ۴۱۷، ۳۹۵، ۳۹۲، ۳۹۰، ۳۸۹  
 بقائی، حسن: ۲۱۳

ب

پا کروان، فتح الله: ۱۲۲  
 پالیزی، هدایت الله: ۲۵۲  
 پرتو، حسین: ۱۳۱  
 پرژاد قره گوزلو، ابوالحسن (احتشام السلطنه):

۲۱۴

پرئی، آدلف: ۴۷، ۵۹

پرویز، حسین: ۴۵

پسیان، محمد تقی: ۵۰، ۵۱

پورزند، ابوالحسن (سرلشگر): ۲۱۳، ۲۱۹، ۳۸۶

پوشکین: ۱۱۱، ۱۱۲

پولادین، مازور محمود: ۵۰

پهلوی، اشرف: ۳۲۲، ۳۲۸

پیرنیا، حسین (مؤتمن الملک): ۲۸، ۳۴، ۴۷،

۵۶، ۱۳۴، ۲۲۵، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۵۰، ۳۷۵،

۳۸۷، ۴۴۸

پیرنیا، احمد: ۳۴

پیرنیا، داود: ۱۲۸

پیروزنیا (سرهنگ): ۲۱۷، ۲۱۹

پیوس (کلنل): ۲۱۱

ت

تاجبخش، مهدیقلی (سرتیپ): ۱۵۴، ۱۵۵،

۱۵۶، ۱۵۷

تیمورتاش، عبدالحسین: ۳، ۱۰، ۵۶، ۶۸، ۶۹،

۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷،

۷۸، ۸۷، ۱۱۵، ۱۲۶، ۳۰۲، ۳۶۱، ۳۶۲،

۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۴۳۰، ۴۴۲، ۴۴۴

تاجرباشی، سلمان: ۳۳

تبریزی، ابوطالب: ۴۱

تجدد، محمدرضا: ۵۳، ۵۵

بقائی کرمانی، میرزا شهاب: ۳۸۹، ۳۹۰

بوداگیان، آرام: ۲۵۲

بوذرجمهری، کریم (سرلشگر): ۳۸۶

بوذری، محمد علی: ۹۲، ۹۳، ۱۲۸

بولارد، سرریدرز: ۱۵۹، ۲۱۰

بوشهری، جواد: ۲۱، ۲۱۴، ۲۸۰، ۳۸۳

بهادری، احمد: ۲۵۲

بهار، محمد تقی (ملک الشعراء): ۴۵، ۲۴۴،

۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۶۸، ۲۷۴، ۲۸۱،

۴۲۹

بههانی، سید علی: ۲۴۴، ۲۵۲

بههانی، سید احمد: ۶۹، ۹۷

بههانی، ابوالقاسم: ۲۵۲

بههانی، سید محمد: ۱۰۳

بهرامی، عبدالله: ۵۳، ۶۶، ۹۷

بهرامی، فضل الله: ۳۶

بهرامی، مهدیقلی: ۲۱۳

بهمن، علی اکبر: ۷۸، ۱۴۵

بهنام، تقی: ۱۲۸

بیات، مرتضی قلی (سهام السلطان): ۴، ۲۲۶،

۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۴۰، ۲۴۱، ۳۲۸،

۳۷۵، ۳۷۸، ۳۸۳، ۴۱۹، ۴۲۹

بیات، عزت الله: ۲۵۲، ۴۱۹

بیات، مصطفی قلی: ۷۸، ۷۹، ۸۶

بیات (شیخ العراقین): ۲۴۳، ۲۴۴

بیدار، حسین: ۱۳۱

بیزمارک: ۱۲۲، ۴۳۲، ۴۴۷

بیگللی، علی اکبر: ۲۷۱

بینش، تقی: ۴۱، ۴۵، ۴۶

- تدین، سیدمحمد: ۴۵، ۴۸، ۵۶، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۵۰، ۳۸۳، ۳۹۴، ۳۹۵
- ترومن، هاری: ۴۲۴، ۴۲۶
- تفضلی، جهانگیر: ۲۱۴
- تقوی، سیدنصرالله: ۴۷، ۵۸، ۸۷، ۸۹، ۱۲۸، ۲۴۳، ۲۴۶
- تقی زاده، حسن: ۲۱، ۴۵، ۴۶، ۷۰، ۷۵، ۷۸، ۱۱۸، ۲۲۱، ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۵۹، ۳۱۸، ۳۲۴، ۳۲۸، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۸۳، ۳۹۵، ۴۲۹
- تنکابنی، میرزا طاهر: ۴۶، ۳۴۶
- توفیق پاشا، محمدعلی: ۱۴۷
- توفیقی، محمد (سردار عظیم): ۲۶۰
- تولوزان: ۴۴۹
- تولیت، ابوالفضل: ۲۵۲
- تهرانچی، محمد رضا: ۲۴۳، ۲۴۴
- تهرانی، سیدجلال الدین: ۳۱۹
- ث
- ثابتی، مسعود: ۲۵۲، ۲۸۱
- ثقة الاسلام، علی: ۷۷
- ج
- جاوید، سلام الله: ۲۹۱، ۲۹۲
- جدلی، احمد: ۱۳۲
- جزایری، شمس الدین: ۲۴۳، ۲۷۰
- جکسن: ۴۲۲
- جلالی، شمس: ۱۲۴، ۳۶۵
- جلیلی یزدی، سید کاظم: ۳۸۳
- جم، محمود: ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۴، ۸۵، ۹۶، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۲۷۹
- ۳۱۱، ۳۱۹، ۳۷۸
- جمشیدی، عبدالباقی: ۵۳، ۵۵
- جنهری، حسین: ۲۷۴، ۲۷۵
- جوادی، یوسف: ۱، ۵، ۱۱۴، ۱۲۹
- جوان، محمد: ۱۲۹
- جوان، جعفر: ۷۷
- جودی، محمد: ۱۳۱
- جورابچی، قدس: ۳۴۹
- جوزانی، رضا: ۴۴
- جهانبانی، امان الله (سرتیپ - سرلشگر - سپهبد): ۸۶، ۳۸۳، ۳۸۶
- جهانگلو، محمود (سرهنگ): ۲۱۳
- جهانشاهی، شفیق: ۸۹، ۱۲۸، ۲۴۳، ۳۷۵
- جهانگیر، حسین: ۱۳۰
- جناب، محمدباقر: ۱۳۲
- ج
- چرچیل، وینستون: ۲۱۶، ۳۱۵، ۴۲۶، ۴۲۷
- چمبرلین: ۱۵۷، ۳۵۹
- ح
- حاج ربابه: ۱۲۴، ۳۶۵
- حاذقی، ابوالفضل: ۲۵۲، ۲۶۳، ۲۸۱، ۳۴۴
- ۳۵۷، ۳۷۲
- حائری زاده، ابوالحسن: ۵، ۱۲۹، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۸۱، ۳۳۷، ۳۷۸، ۳۸۲، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۵
- ۴۴۱
- حائری شاهباغ، علی: ۹۲، ۱۲۹
- حجازی، محمدباقر: ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۱
- حجازی، محمد (مطبع الدوله): ۳۶، ۵۳
- حسابی، دکتر محمود: ۳۸۳، ۳۹۵، ۳۹۶

خوئی لر، محمدتقی: ۲۵۲  
خیابانی، شیخ محمد: ۴۹

د

دادرس، علی اصغر: ۱۳۰  
دادگر، حسین (عدل الملک): ۳۸۳  
دادگر، کریم: ۶۶  
دادگری، جلال: ۱۳۱

دادور، محمدعلی: ۲۵۳، ۲۸۱  
داور، علی اکبر: ۳، ۱۳، ۱۸، ۵۲، ۵۳، ۵۴،  
۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۶، ۶۷، ۶۸،  
۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۷۹،  
۸۰، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶،  
۹۷، ۹۸، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۲۷، ۱۷۴،  
۱۷۵، ۱۷۶، ۳۰۲، ۳۲۸، ۳۴۶، ۳۷۲،  
۳۸۹، ۴۳۰، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۵۶

داوری، حسن: ۱۳۱  
دره، محمود: ۱۲۷  
دریفوس: ۳۷۰  
درگاهی، محمد (سرتیپ): ۱۰۴، ۴۳۰  
دهقان، احمد: ۲۵۳، ۲۸۱، ۳۱۸، ۳۵۸، ۳۵۹  
دریک (مستر): ۵، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳،  
۴۲۴

دست غیب، کاظم: ۱۳۲  
دشتی، علی: ۴۶، ۷۰، ۲۳۳  
دفتری، محمد (سرتیپ): ۳۹۴  
دفتری، علی اکبر: ۱۸، ۴۸  
دفتری، محمود (عین الممالک): ۱۸، ۶۷،  
۱۲۸، ۳۸۹

دفتری، عبدالله: ۱۸، ۲۳۶، ۳۹۱، ۳۹۳  
دفتری، مرتضی: ۱۸

حقنویس، علی: ۲۳۶، ۳۸۳  
حکمت، علی اصغر: ۵۳، ۶۶، ۷۸، ۸۰، ۸۶،  
۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۲۵۹، ۲۷۹، ۲۹۴،

۳۱۱، ۳۱۸، ۳۷۵

حکمت، رضا (سردارفاخر): ۵، ۲۳۷، ۲۵۰،  
۲۵۲، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۷۹،  
۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۷۴، ۳۷۷،  
۳۷۸

حکمت، نظام الدین (مشارالدوله): ۹۳، ۸۶،  
حکیم معانی، عباس: ۲۱۴  
حکیمی، ابراهیم (حکیم الملک): ۴۵، ۱۱۸،  
۲۲۵، ۲۳۴، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۵،

۳۲۶، ۳۲۷، ۳۷۸، ۳۸۳

حمزای (مادام): ۲۶۸

خ

خارقانی، سیداسدالله: ۴۵۷  
خدایارخان (سرلشگر): ۵۱، ۲۶۰  
خزاعی، حسین (سرلشگر): ۹۴، ۳۸۴  
خزعل: ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۴۲۸

خسروانی، محمد: ۷۰

خسروانی، شهاب: ۱۵۲، ۲۵۲

خشکتابی، حسن: ۱۲۹

خلعتیری، محمدرضا: ۲۱۴، ۲۷۰

خلعتیری، ارسلان: ۲۴۳

خلعتیری، نصرالله (اعتلاء الملک): ۳۸۳

خلیلی، عباس: ۲۴۳

خواجه نصیری، ساسان: ۱۳۱

خواجه نوری، ابراهیم: ۲۳۶، ۳۸۳، ۴۵۰

خواجوی، نصیرالدین: ۱۳۰

خوشناریا: ۷۲

- دفتری، محمد: ۱۸، ۳۸۹، ۳۹۳  
 دوآتگر، کریم: ۳۷  
 دوفورت، کنت مونت: ۴۴۹، ۴۵۰  
 دوفورویل (مسیو): ۴۷  
 دولت آبادی، حسام: ۲۳۳، ۲۴۳  
 دولت آبادی، نصرالله: ۱۳۲  
 دولتشاهی، محمدعلی: ۷۸  
 دولو، محمود: ۲۱۳  
 دیبا، عبدالحسین (وکیل الملک): ۷۰، ۷۱، ۷۵  
 ۱۲۶، ۱۵۶  
 دیدریش: ۱۱۴  
 دبیر اعظم بهرامی: ۳۲  
 دیوان بیگی، رضا علی: ۳۴، ۳۵، ۵۳، ۵۵، ۳۸۳
- ذ  
 ذوالفقاری، محمد: ۲۵۳  
 ذوالفقاری، ناصر: ۲۵۷  
 ذوقی، ایرج (دکتر): ۱۶۴
- ر  
 راد، احمد (معتد الممالک): ۵۳، ۱۳۹  
 رادسبز، یحیی (ادیب السلطنه): ۱۴۸، ۱۴۹  
 ۱۵۱  
 راجی، عبدالحسین: ۲۵۳  
 رام، مصطفی قلی: ۱۵۷  
 رجبی، داود: ۲۱۴  
 رحیمیان، غلامحسین: ۲۵۳، ۲۸۱  
 رزم آرا، علی (سپهبد): ۵، ۱۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۴۵، ۳۱۸، ۳۷۵، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵  
 ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱  
 ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۴۰۹، ۴۱۴
- ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۴۰  
 رستگار، کریم: ۱۲۸  
 رشیدی گوذرزی، محمد: ۱۳۱  
 رشید یاسمی، غلامرضا: ۱۴۰  
 رضازاده شفق، صادق (دکتر): ۲۰۷، ۲۴۴  
 ۲۵۳، ۲۸۱، ۳۸۳، ۴۱۹، ۴۲۴  
 رضوی، حسین: ۱۲۸  
 رضوی، ابوالحسن: ۲۵۳، ۲۸۱  
 رضوی، سید احمد (مهندس): ۲۵۳، ۲۸۶  
 ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱  
 ۳۵۹، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹  
 رضی عمید: ۱۲۹  
 رفیع، رضا (قائم مقام الملک): ۳۲، ۲۵۳، ۲۵۶  
 ۳۶۹  
 روحانی، محسن: ۳۷  
 روحی، عطاء الله: ۳۸۳  
 روزولت: ۲۱۶  
 رهنما، زین العابدین: ۵۳  
 رهنما، عبدالرحیم: ۱۲۸، ۳۵۳  
 رهنما، غلامحسین: ۲۲  
 ریاحی، عبدالعطوف: ۱۳۱  
 ریاضی، علی (سرهنگ): ۶۱
- ز  
 زاهدی، فضل الله (سرلشگر - سپهبد): ۵۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۳۸۳، ۳۸۶، ۳۹۵  
 زاهدی، رضا (مهندس): ۲۱۴  
 زرین کفش، علی اصغر: ۶۶، ۶۷  
 زعیم، حسن: ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۷۰، ۴۰۳، ۴۳۰  
 زنجانی، احمد: ۱۲۹  
 زنده دل، نصرالله: ۲۱۳



۴۱۹، ۳۸۳، ۱۵۶، ۱۵۴، ۱۲۸، ۸۹  
 سروش، عیسی: ۳۸۳  
 سعدالدوله: ۴۳۸  
 سعیدی مازندرانی، حاج حسین: ۳۵۶  
 سلجوقی، عزیزالله: ۱۲۸  
 سلطانی، سلطانعلی: ۲۵۳  
 سمیعی، عنایت الله: ۹۸، ۸۶  
 سمیعی، هوشنگ (مهندس): ۲۱۴  
 سمیعی، حسین (ادیب السلطنه): ۱۵۱، ۱۴۸، ۳۸۳  
 سیمعی عبدالحسین: ۹۸، ۹۶، ۹۵  
 سنجابی، کریم (دکتر): ۴۱۷، ۲۷۰  
 سنک، اسمعیل (دکتر): ۳۸۳، ۵۳  
 سنندجی، سالار سعید: ۲۳۳  
 سهیلی، علی: ۲۰۸، ۱۶۹، ۹۶، ۵۳، ۱۷  
 ۳۲۸، ۳۲۲، ۲۵۰  
 سیاح، حمید: ۱۶۰، ۶۱، ۳۷  
 سیاسی، علی اکبر (دکتر): ۳۷۷، ۲۶۸  
 سیمیتقو: ۵۲  
 سینکی، جواد: ۱۳۹  
 ش  
 شادلو، اردشیر: ۲۵۳  
 شاه حسین: ۱۲۲  
 شاه بخشی، محمد (سپهبد): ۴۱۷، ۳۸۶، ۱۴۸  
 شاهرخی، مهدیقلی: ۴۴۴، ۱۳۱  
 شاهکار، محمد: ۹۱  
 شاهرودی، باقر: ۲۴۳  
 شایگان، علی (دکتر): ۴۱۹، ۳۹۵، ۳۸۲  
 ۴۲۴  
 شبستری: ۲۹۲

زندیه، ابراهیم (سرتیپ): ۸، ۱۱۲، ۳۹۳  
 زنگنه، عزیز: ۲۵۱  
 زوار: ۱۲۵  
 ژ  
 ژاندر (سپهبد): ۳۸۶  
 س  
 ساعت ساز، علی اکبر: ۴۵  
 ساعد مراغه، محمد: ۵۱، ۸۳، ۱۶۰، ۲۵۳  
 ۳۷۴، ۳۸۳، ۳۹۰، ۴۰۱، ۴۱۶  
 سالار بهزادی، علی اکبر: ۲۵۳  
 سپهبدی، انوشیروان: ۶۲، ۶۵، ۷۱، ۱۴۸  
 ۳۸۳، ۳۵۲، ۱۵۱  
 سپهبدی، امراالله: ۹۳، ۱۲۹  
 سپهر، مورخ الدوله: ۲۲۶  
 سپهری، ابراهیم: ۲۱۳  
 سپهسالار، محمدولی: ۱۷، ۳۵، ۵۱، ۲۳۹  
 سپهسالار قزوینی، حاج میرزا حسین خان: ۲۱، ۴۴۸، ۲۸  
 سرتیپ زاده کارگشا، حسین (سرگرد): ۲۱۴  
 سجادی، محمد: ۴۸، ۸۵، ۱۵۱، ۱۵۶، ۲۱۲  
 ۳۷۵، ۳۱۱، ۲۷۹  
 سرابندی، موسی: ۱۳۰  
 سردار رفعت نقدی: ۵۱، ۲۶۰، ۳۸۴  
 سراج میر، سعید: ۱۳۰  
 سزاور، عمادالدین: ۲۵۳، ۲۸۱، ۳۴۷، ۳۵۱  
 ۳۶۶، ۳۵۲  
 سرداری، عبدالحسین: ۶۲  
 سرمد، مرتضی: ۱۳۰  
 سروری، محمد: ۴۸، ۵۳، ۷۵، ۷۶، ۸۶، ۸۷

صدر، سید محمد علی: ۷۸، ۸۰، ۱۰۵، ۱۲۷،  
 ۲۵۴، ۲۲۷، ۲۸۱، ۳۰۶  
 صدر، سید کاظم: ۵۳  
 صدرالسلطنه: ۳۴  
 صدرزاده، مهدی: ۲۵۳، ۳۷۳  
 صدر، سید محسن (صدرالاشراف): ۳، ۶۶، ۶۸،  
 ۷۳، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۴، ۳۴۶، ۳۴۷،  
 ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۷۵  
 صدرالاشرافی، حسین: ۱۳۲  
 صدرالعلماء: ۴۰، ۲۳۸  
 صدوری، عبدالحسین (رکن الملک): ۸۹، ۱۲۸  
 صدیق، دکتر عیسی: ۵۳، ۵۵، ۲۷۹، ۳۸۳  
 صدیق بهزادی (مهندس): ۲۱۴  
 صراف، سید محمد: ۴۴۳  
 صفا، منصور: ۳۴۱  
 صفاری، رحیم: ۲۴۳، ۳۷۰  
 صفاری، اسمعیل: ۲۱۴  
 صفی نیا، رضا: ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲،  
 ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۷۷، ۲۱۳، ۲۵۹، ۲۶۰  
 ضرابی: ۳۸۸، ۳۸۹  
 ضرابی، عزیزالله خان (سرلشگر): ۶۱، ۶۹،  
 ۹۰، ۱۵۴، ۳۸۳، ۳۸۴

ط

طاهری، هادی: ۲۳۳  
 طبا، دکتر عبدالحسین: ۲۵۳، ۲۷۸  
 طباطبائی، عباس: ۱۳۰  
 طباطبائی، یحیی: ۱۲۹  
 طباطبائی، سید محمد صادق: ۴، ۵۸، ۲۰۷،  
 ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۳، ۲۴۴

شریف امامی، جعفر (مهندس): ۱۳۵، ۲۱۴،  
 ۲۱۷  
 شریف زاده، مرتضی: ۲۵۳  
 شریفی، باقر: ۱۲۸  
 شریعت زاده، رشتی: ۳۲، ۶۶  
 شریعت زاده مشاور، احمد: ۲۵۳، ۲۸۱  
 شعاع السلطنه، ملک منصور: ۲۴  
 شفیعی، مرتضی: ۲۷۱  
 شقاقی، میرزا مهدی خان (ممتحن الدوله): ۳۴  
 شکوه، حسین (شکوه الملک): ۱۳، ۹۹، ۱۵۵،  
 ۱۵۶، ۲۴۶، ۲۴۷، ۳۹۳  
 شمشیری، حسن: ۲۴۳  
 شهیدی، سید کاظم: ۱۳، ۶۶، ۱۲۹، ۳۴۹،  
 ۳۵۱  
 شیبانی، حبیب الله (امیرلشگر): ۴۴۳  
 شیرازی، محمد تقی (آیت الله): ۲۴۳  
 شیرازی، سید یعقوب: ۱۲۵  
 شیروانی، ابوطالب: ۵۳، ۵۵

ص

صاحب جمع، عسگر: ۶۵، ۲۵۳  
 صاحب دیوانی، غلامحسین: ۲۵۳  
 صادق، صادق (مستشار الدوله): ۲۸، ۳۷۴،  
 ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۸۳  
 صادقی، ابوالحسن: ۲۴۴، ۲۵۳، ۲۶۴، ۲۶۵  
 صارم الدوله (اکبرمسعود): ۵۰  
 صالح، اللهیار: ۲۴۲، ۴۱۹، ۴۲۴  
 صالح، صالح: ۱۳۰  
 صالح، علی پاشا: ۱۱۱، ۱۱۲  
 صبا، حسین (کمال السلطان): ۴۱، ۴۶  
 صبا، نصرالله: ۳۸۳

عظیما، حسین (دکتر): ١٢٩  
علاء، حسین (معیّن الوزاره): ٣٠، ٣٧، ٦٠،  
٦٢، ٦٥، ٧١، ١١٤، ١٦١، ١٧٧، ٢٢١،

٤١٧

علاء السلطنه، محمد علی خان: ٢٨

علاء الملک، محمود خان: ٣٠

علم، ابراهیم: ١٥٤، ١٥٦

علی آبادی، عبدالحسین: ٤١٩

علوی، ابوالفتح: ٣٣٧، ٣٤٤، ٤٤٣

علینقی میرزا رکن الدوله: ١٤

عمادالدوله (شاهزاده): ٤٤٨

عمید قمی، حسین: ٣٤٩، ٣٥١

عمیدی نوری: ٣٨٢

عین الدوله، عبدالمجید میرزا: ٢١، ٣٠

غ

غضنفری، علیمحمد: ٢٥٤، ٣٤٧

غفاری، ذکاء الدوله: ٢٢٦

غنی، قاسم: ١٤٠، ١٤٦

غیائی، عبدالحمید: ١٣١

ف

فاتح، مصطفی: ١٦٨، ١٦٩، ٢٢٩، ٣٢٩

فاضلی، سید عباس: ٢٥٤، ٢٥٦

فاضل کاشانی، علی: ١٣٠

فاطمی، مهدی (عمادالسلطنه): ٥٦، ٨٤، ٨٧،

١١٣، ١١٦، ١٢٨، ٢٥٠، ٢٥٩، ٣٤٦

فتحعلیشاه: ٨، ١٤

فتحی، حبیب الله: ٢١٤

فتحی، حسین: ١٣٠

فخارنیا، اسمعیل: ٢٤٣

٢٥٠، ٢٧٠، ٣٧٥، ٣٧٧، ٣٧٨، ٣٨٣،

٣٨٧

طباطبائی، عبدالمهدی: ١٢٩، ٢٣٦، ٢٢٦،

٢٤٣

طباطبائی، سید ضیاءالدین: ٤، ٤٩، ٥٠، ٦١،

١٧٣، ٢٢٠، ٢٢١، ٢٣٣، ٢٥٠، ٣٦٣،

٣٨٧

طباطبائی بروجردی، محمد: ٢٥٣

طباطبائی وکیل، علاءالدین: ٢١٤

طلعت بیگ، عبدالطیف: ١٤٥

طلیعه، باقر: ١٢٩

ظ

ظفرالدوله (سرتیپ): ٥٢

ظفری، اسمعیل: ٢٥٣

ع

عاصم، احمد: ١٣١

عاصم بیگ: ٣٩

عاصمی، حسین: ١٣١

عامری، جواد: ٤٧، ٨٩، ٩٢، ١٢٨، ٢٥٣

عامری، مهدی (سرهنگ): ٢١٤

عباسی، محمد: ٢٥٤

عبداللّه: ٤٢٧

عبده، جلال: ٢٨١، ٢٥٣، ٢٤٤، ١٢٨، ٩٣

عبده، محمد: ٢٧، ٨٧، ٩٢، ١٢٩، ٣٦٣

عدل، احمد حسین: ٢٨٠

عدل، مصطفی (منصورالسلطنه): ٤٧، ٨٣، ٨٤،

٢٧٩، ٣٧٥، ٣٨٣

عراقی، اسمعیل: ١٠٦، ١٠٧

عضدالمالک: ١٨

فہیم الملک، خلیل: ۶۵  
 فیروز، مظفر: ۷۷  
 فیروزآبادی، سید رضا: ۲۰۷، ۲۵۰، ۲۹۴، ۲۹۵  
 فیروز میرزا نصرت الدولہ: ۱۷، ۳۰، ۴۶، ۴۷،  
 ۴۴۸، ۴۳۰، ۱۳۳، ۷۱، ۴۸

فیشر: ۳۹  
 قاسم، عبدالکریم: ۴۲۸  
 قاسم زاده، دکتر قاسم: ۳۸۳

### ق

قاضی، جلال: ۱۲۹، ۳۳۰  
 قاضی، جواد: ۷۷  
 قائم مقامی، حسین (سرہنگ دوم): ۲۱۳  
 قبادیان، عباس: ۲۵۴، ۲۸۱، ۳۴۵  
 قدیمی، جواد: ۴۸، ۱۴۶  
 فراگوزلو، «بہاء الملک»: ۳۷۵  
 قریشی، محمد: ۲۱۵  
 قشقائی، محمد حسین: ۲۵۳  
 قشقائی، ناصر: ۲۸۶، ۳۸۳  
 قشقائی، خسرو: ۲۵۴  
 قضایی، حشمت اللہ: ۱۳۰  
 قمی دادبان، مرتضی: ۱۲۹  
 قوام، احمد (قوام السلطنہ): ۴، ۵، ۸، ۱۳، ۱۸،  
 ۴۹، ۵۰، ۶۱، ۱۲۲، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۲۶،  
 ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۴،  
 ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰،  
 ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶،  
 ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹،  
 ۲۶۰، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۵،  
 ۲۸۶، ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱،  
 ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۸۹، ۳۳۰، ۳۸۳

فرامرزی، عبدالرحمن: ۲۵۴، ۲۶۳، ۲۷۱،  
 ۲۷۳، ۲۸۱، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۷، ۳۶۸،  
 ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۳

فرامرزی، احمد: ۱۱۸  
 فراہانی، ادیب الممالک: ۲۳۸  
 فرہود، ابراہیم: ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۵۰، ۳۶۷  
 فرخ، مہدی: ۱۱۴، ۲۴۳  
 فرخی یزدی: ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶  
 فرزاد، فتح اللہ: ۱۳۰

فرشی، ابوالقاسم: ۱۳۱  
 فرمانفرما، عبدالحسین: ۳۵، ۱۵۱، ۳۹۶  
 فروزانفر، بدیع الزمان: ۳۸۳  
 فروغی، محمد علی (ذکاء الملک): ۲۲، ۴۷،  
 ۵۵، ۵۶، ۶۰، ۶۵، ۷۳، ۷۵، ۷۷، ۷۸،  
 ۷۹، ۸۰، ۱۰۸، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۶۹، ۱۷۴

۲۳۸، ۳۲۸، ۳۵۹  
 فروہر، غلامحسین: ۲۸۰  
 فروہر، صادق (سرہنگ): ۲۱۳  
 فروہر، عباس: ۶۰  
 فروہر، عبداللہ: ۱۴۶  
 فرہت، غلامعلی: ۱۲۱، ۱۳۰

فرید، عباسعلی: ۱۳۱  
 فری پور، محمد حسین: ۲۳۷  
 ققیہ زادہ، ابوالقاسم: ۱۳۱  
 فگل (مسیو): ۱۱۵  
 فلسفی، حسن (شرف الملک): ۸۹، ۱۲۸،  
 ۳۵۳، ۳۴۶

فلسفی، خلیل (دکتر): ۲۵۴، ۲۸۱  
 فوزیہ: ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴،  
 ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲  
 فولادوند، غلامرضا: ۲۵۴، ۲۸۷، ۲۹۲، ۳۶۶

کوپال: محمد صادق (سرتیپ): ۲۱۳  
 کهید، بهاء الدین: ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۷  
 کیا، ابوالقاسم: ۶۶  
 کیا، امیر دکتر: ۱۸  
 کیانوری، ضیاء الدین: ۱۲۹  
 کی نژاد، رضا: ۲۶۸  
 کیهان، مسعود: ۶۱

### گ

گرکانی، عبدالمظیم خان: ۲۲، ۳۴۶  
 گرکانی، غلامرضا: ۱۲۹، ۲۸۱  
 گس: ۳۸۱  
 گلپایگانی، میرزا محمد: ۳۴۶  
 گلشانیان، عباسقلی: ۴۸، ۳۸۱  
 گنابادی، محسن: ۲۵۴  
 گنجه ای، جواد: ۲۵۴، ۳۲۱  
 گودرزی، موسی: ۱۲۹

### ل

لارودی، نورالله: ۲۱۷  
 لاریجانی، عبدالعلی: ۴۳  
 لاریجانی، غلامعلی: ۱۳۱  
 لاله، مهدی: ۳۲۹  
 لاهوتی، نصرالله: ۲۵۴  
 لطفی، عبدالعلی: ۴۱، ۷۶، ۹۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹  
 لقمان ادهم (حشمت السلطنه): ۶۳  
 لیاخوف، کنزل: ۱۰۵، ۲۳۹  
 لیقوانی، ابوالقاسم: ۲۵۴  
 لیندنبلات: کورت: ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۱۱۵

۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۴۰۷، ۴۳۰، ۴۴۱

قوامی، محمدقلی: ۲۵۴

قهرمان، ابوالفتح: ۲۵۴

### ک

کاتبی، حسینقلی: ۲۱۴  
 کاتوزیان، ابوالفضل: ۳۵۱، ۳۴۹  
 کازرونی: ۴۳۰  
 کاشانی، سید ابوالقاسم (آیت الله): ۲۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۳۳، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۶۳  
 ۲۷۰، ۳۸۲، ۴۴۰، ۴۴۱  
 کاشی، نایب حسین: ۴۴  
 کاظمی، ابوالفتح: ۲۷۱  
 کاظمی، سید باقر: ۶۵، ۷۸، ۸۰، ۳۸۳  
 کاظمی، سید مصطفی: ۵۳  
 کاظمی، پرویز: ۷۷  
 کامران میرزا: (نایب السلطنه): ۳۶۴، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲  
 کردل هل: ۱۹۹، ۲۰۰  
 کریم آبادی، اسمعیل: ۱۳، ۱۳، ۲۴۳، ۳۳۷  
 کرنسکی: ۳۵  
 کروی، سید باقر: ۳۴۳  
 کرازی، سید حسین: ۴۵  
 کسرائی، یوسف: ۲۵، ۱۳۱  
 کشاورز صدر، علی اصغر: ۱۳۲  
 کشاورز، دکتر فریدون: ۲۴۲  
 کفائی، جعفر: ۲۵۴، ۲۸۱  
 کلبادی، منوچهر: ۲۵۴  
 کلمانسو: ۳۶۶  
 کمال، عزیزالله (سرتیپ): ۴۱۷  
 کمره ای، سید محمد: ۴۱، ۴۵، ۲۶۷

۱۵۴، ۱۰۷  
 مدرس، سید حسن: ۳۸، ۵۱، ۱۹۵، ۲۴۹،  
 ۲۷۰، ۴۱۷، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۹، ۴۴۰،  
 ۴۵۷  
 ملک مدنی، هاشم: ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۸، ۲۸۱،  
 ۲۹۶  
 مرآت، اسمعیل: ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۸۵، ۱۵۴،  
 ۱۵۶، ۱۷۰، ۱۷۲، ۳۹۰  
 مرآت اسفندیاری، حسن: ۲۵۴  
 مروستی، محمد علیم: ۱۳۱  
 مساوات، سید محمدرضا: ۴۵، ۴۶  
 مستوفی، (مستوفی الممالک): ۸، ۱۰، ۱۵،  
 ۱۷، ۱۹، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۵،  
 ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۶۹، ۱۱۵، ۱۳۴، ۲۳۹، ۳۵۹،  
 ۴۴۸  
 مستوفی، عبدالله: ۱۲۲  
 مستوفی، یوسف (میرزا یوسف  
 مستوفی الممالک): ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۴۴۸  
 مقومی، محمود: ۱۲۸  
 مسعودی، عباس: ۱۴۶، ۱۴۷، ۲۴۴، ۲۵۴،  
 ۴۸۱، ۴۸۳  
 مسعودی، محمد علی: ۲۵۵، ۲۸۱، ۲۸۴  
 مسعودی خراسانی: ۳۸۳  
 سلیمان میرزا: ۴۵، ۴۶  
 مشارعظم، یوسف: ۲۴۳  
 مشارالملک، حسن: ۱۳۳  
 مشاور، محمود: ۲۱۳، ۲۱۹  
 مشاور الممالک، علیقلی خان: ۳۴، ۳۶، ۳۷  
 مشایخی، مهدی: ۲۵۵، ۲۸۱، ۳۰۸  
 مشرف نفیسی، دکتر حسن: ۴۸، ۱۶۹  
 مشکان طبسی، حسن: ۱۲۹

م  
 ماشاء الله خان: ۴۴  
 مافی، محمد علی (نظام السلطنه): ۲۳۶، ۳۸۳  
 ماکوئی (سرگرد): ۲۵۴، ۳۳۶، ۳۳۷  
 مالک، سعید (لقمان الملک): ۳۸۳  
 مالکی، حسن: ۲۱۴  
 مایر: ۲۱۷  
 مبشر، پاشاخان (سرهنگ): ۲۶۰  
 متین السلطنه، عبدالحمید: ۳۷، ۴۶  
 متین دفتری، علی: ۸۱  
 متین دفتری، لیلی: ۸۱  
 متین دفتری، هدایت الله: ۸۱  
 مجتهد، میرزا محسن: ۱۳، ۳۹، ۲۳۸  
 مجتهدی، حمید: ۲۱۲  
 مجتهدی، یوسف: ۲۵۴  
 مجد، محمد علی فطن السلطنه: ۲۴۳  
 مجلسی، محمد: ۱۲۸  
 محمد حسن میرزا: ۶۳  
 محمدزاده: ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰  
 محمد ظاهرشاه: ۳۸۳  
 محمد علی میرزا: ۱۵  
 محمد شاه: ۱۳، ۱۴  
 محمد علی شاه: ۱۵، ۲۱، ۲۴، ۲۳۹، ۲۴۹،  
 ۴۵۱  
 محمود، محمود: ۳۴، ۴۵، ۴۶، ۴۶، ۲۵۴  
 ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۵، ۲۸۱  
 محمد مهدی محوی: ۳۸۳  
 مخبر السلطنه، مهدیقلی خان هدایت: ۴۵، ۴۹،  
 ۵۸، ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۱۰۶، ۱۳۳،  
 ۱۳۴  
 مختار، سرپاس رکن الدین: ۷۳، ۷۸، ۸۶

۱۷۳

معظمی، دکتر عبدالله: ۲۵۵، ۲۸۷، ۳۱۳، ۴۱۹  
 معظمی، حسین: ۱۳۰  
 معظمی، غلامحسین: ۱۳۲  
 معظمی، سیف الله: ۴۲۳  
 معقول، عبدالله: ۱۲۹  
 معین زاده باقری، مهدی: ۲۵۵، ۲۵۶  
 مفتاح، عبدالحسین: ۴۸  
 مفخم الدوله، اسحق خان: ۲۹  
 مقبل، احمدخان: ۵۳  
 مقدم، محمد علی: ۱۴۶، ۳۸۳  
 مکرم، حسن: ۲۵۵  
 مکی، حسین: ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۷۰، ۲۸۱  
 ۲۹۱، ۳۶۵، ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۹۵، ۴۱۹  
 ملک پور، جواد: ۲۵۵  
 ملک زاده، دکتر مهدی: ۱۵، ۲۴۳، ۳۸۳  
 ملک فاروقی: ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵  
 ۱۴۷، ۱۴۹  
 ملک فواد: ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۱  
 ملکی، رضا: ۳۴۹، ۳۵۱  
 ملکی، علی اکبر: ۲۵۵، ۴۵۷  
 ملکی، محمد علی: ۲۵۵  
 ممتاز السلطنه، صمد خان: ۲۸، ۳۰، ۴۸  
 ممتاز، محمد علی: ۱۳۱  
 ممتاز، عبدالله: ۴۸  
 ممتاز الدوله، اسمعیل: ۲۸  
 ممقانی، اسدالله: ۱۲۸، ۲۳۶، ۲۵۴، ۲۷۷  
 ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۹۰، ۳۸۳  
 منتخب الدوله: ۳۷  
 منصف، محمد علی: ۲۵۵  
 منصور، علی (منصورالملک): ۷۸، ۷۹، ۸۵

مشیرالدوله، حسن پیرنیا: ۴، ۱۴، ۱۷، ۲۸،  
 ۳۶، ۴۷، ۴۹، ۵۱، ۲۴۹، ۲۶۷، ۳۶۴  
 مشیرالدوله، میرزا حسین خان سپهسالار: ۴۴۸  
 مشیرالدوله، میرزا نصرالله خان: ۲۸، ۲۹، ۴۷  
 مشیرالدوله، میرزا یحیی خان: ۲۸  
 مشیرالدوله، میرزا محسن خان: ۵۶  
 مشیرالملک، میرزا حسن: نگاه کنید به  
 مشیرالدوله حسن پیرنیا  
 مشیرالملک، میرزا مهدی خان: ۳۰  
 مصباح زاده، دکتر مصطفی: ۹۱، ۲۵۵، ۳۱۶،  
 ۳۲۴  
 مصدق، منصوره: ۸۱  
 مصدق، دکتر محمد (مصدق السلطنه): ۸، ۱۷،  
 ۵۰، ۵۲، ۸۱، ۱۳۴، ۱۷۳، ۲۰۷، ۲۲۱،  
 ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۹، ۲۴۱،  
 ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۹، ۲۵۰، ۳۲۱، ۳۲۲،  
 ۳۲۹، ۳۳۳، ۳۸۲، ۳۸۷، ۳۹۲، ۳۹۵،  
 ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۲،  
 ۴۳۳، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲  
 مضطرفی، علی: ۱۳۱  
 مطهری، عمادالدین: ۱۲۹  
 مظاهری، قاسم (سرگرد): ۲۱۳  
 مظاهر، کاظم: ۵۳، ۱۲۸  
 مظفرالدینشاه: ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۵۶،  
 ۱۳۹، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۵۷، ۳۷۶، ۴۵۰،  
 ۴۵۱  
 معاون، دکتر حسین: ۱۸، ۴۱، ۴۵، ۴۶  
 معتضدی، نصرت الله (سرهنگ): ۱۴۶، ۱۵۱  
 معتمد دماوندی، ابوالمکارم: ۲۵۵، ۲۶۹، ۲۷۰،  
 ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۱  
 معتمدی، علی: ۴۸، ۶۲، ۶۵، ۱۵۶، ۱۶۳

۴۵۰  
 ناصرالملک (نایب السلطنه): ۲۱، ۴۸، ۲۴۹  
 نایب السلطنه عباس میرزا: ۱۷  
 ناصری، ناصرالدین: ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۳، ۲۷۱  
 ۴۳۲  
 ناطق، ناصح (مهندس): ۲۱۴  
 نامدار، احمد: ۲۱۵  
 نائینی، میرزا رضاخان: ۵۸، ۶۸  
 نبوی، حسن: ۲۵۵  
 نبیل، فضل الله: ۶۰، ۶۵  
 نجم آبادی، آشیخ هادی: ۱۵  
 نجم آبادی، مرتضی، ۱۲۸  
 نجم، محمد حسین: ۱۷، ۴۸  
 نجم، ابوالقاسم (نجم الملک): ۱۱۸، ۳۲۴  
 ۳۸۳، ۳۹۵، ۴۱۹  
 نخجوان، احمد (سرتیپ- سرلشگر): ۸۶، ۹۹  
 ۱۵۴، ۱۵۶  
 نخجوان، محمد امیر موثق (سپهبد): ۵۱، ۸۶  
 ۳۸۳، ۳۷۵، ۹۹  
 نخعی، صدرالدین: ۱۳۰  
 نخعی، حسین قدس: ۴۸  
 نراقی، عباس: ۵، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۸۶، ۳۲۹  
 ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۵۵  
 ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۴  
 نراقی پور، صادق: ۱۳۱  
 نریمان، محمود: ۳۸۲  
 نصیرالدوله، احمد: ۴۷  
 نصیری، دکتر محمد: ۹۱  
 نظام السلطنه، رضاقلی خان: ۳۵، ۲۳۶  
 نظم الدوله، ابوتراب خان: ۴۴۹، ۴۵۰  
 نفیسی، علی اصغر (مؤدب الدوله نفیسی): ۷۰،

۱۰۸، ۱۳۵، ۱۵۵، ۱۵۶، ۲۴۲، ۲۴۵  
 ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۰  
 ۳۴۱، ۳۸۳، ۳۸۸، ۳۹۲  
 منصور، عمادالدین: ۱۳۱  
 منوچهری، حسین (سرهنگ): ۲۱۳  
 مؤتمن الملک، میرزا سعید خان: ۲۸، ۳۴  
 موسوی زاده، علی اکبر: ۱۲۹، ۲۱۲  
 موسوی، سید اسدالله: ۲۵۵  
 موقر، مجید: ۱۴۶  
 مولوی، ابوتراب: ۱۲۹  
 موید ثابتی، علی: ۳۸۳  
 مهین، حسین: ۴۸، ۵۳، ۲۱۳  
 میراحمدی، حسین: ۱۳۲  
 میرافضلی: ۲۳  
 میرهادی، فضل الله: ۲۱۴  
 میکده، سلیمان: ۱۵  
 میکده، عبدالحسین: ۴۸  
 میرزا اسمعیل خان: ۳۷، ۳۴۶  
 میرزا فضل الله: ۱۴  
 میرزا رضای کرمانی: ۴۵۰  
 میرزا کوچک خان: ۵۱، ۱۲۰  
 میرزا هدایت الله (وزیر دفتر): ۱۴، ۱۵، ۱۷  
 ۱۸، ۲۰، ۲۶  
 میگویان: ۱۶۰  
 میلسپو، ارتور: ۱۹۶، ۳۱۳، ۳۱۴  
 مینوچهر، عبدالمجید: ۲۱۳

ن

نازلی (ملکه): ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۱  
 ناصرالدینشاه: ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۲۲، ۲۵  
 ۲۶، ۲۸، ۳۴، ۱۳۸، ۱۵۰، ۴۴۷، ۴۴۹



وثیقی، صادق: ۱۵۶، ۱۵۴، ۸۵،  
 وثیقی، غلامحسین: ۱۲۸  
 وجدانی، محمدرضا: ۵۸، ۸۷، ۸۹، ۹۲، ۱۲۹،  
 ۳۴۶  
 وحدت، مهدی: ۱۲۹  
 وحیدی، حسینقلی: ۱۲۷  
 وزیر دفتر، میرزا حسین خان: ۱۷، ۱۸، ۱۹،  
 ۲۰، ۲۲  
 وستداهل (کلنل): ۴۴  
 ویشکائی، مرتضی: ۱۲۹  
 وکیل، محمد حسین: ۲۵۵  
 وکیل، سید هاشم: ۴۵، ۲۲۰، ۲۴۴، ۲۵۵، ۲۶۸  
 وکیلی، یعقوب: ۱۳۲  
 وکیلی، علی: ۲۴۴، ۲۵۵  
 وهاب زاده، یونس: ۲۵۵  
 ویگان (ژنرال): ۲۹۶

ه

هاشمی نژاد، حسین: ۲۱۴  
 هاشمی، عبدالرسول: ۱۳۰  
 هایم: ۵۳  
 هدایت، نصرالملک: ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۸۲  
 هدایتی، احمد: ۹۱، ۱۲۹  
 هراتی، محمد: ۲۵۵  
 هرندی: ۲۵۶  
 هریمن (مستر): ۴۲۴، ۴۲۷  
 هریر، عبدالحسین: ۲۳۴، ۲۷۹، ۲۹۱، ۳۰۶،  
 ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۲۷، ۳۲۸،  
 ۳۲۹، ۳۸۹، ۳۹۲  
 هلو، ژان: ۱۵۹  
 همایون، نبی الله (سرگرد): ۲۱۳

۱۲۳، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۴۸  
 نفیسی، سعید: ۳، ۴۸، ۱۱، ۱۱۲  
 نقوی، حسین: ۱۲۹، ۳۸۳  
 نقیب زاده، حسینقلی: ۲۱۲  
 نمازی، مهدی: ۳۸۳  
 نواب، حسینقلی: ۴، ۴۵، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۱۱۵،  
 ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸  
 نوابی، نیرالسلطان: ۴۱  
 نواب یزدی، محمد حسین: ۲۵۵، ۳۶۷  
 نوبخت، حبیب الله: ۲۱۲، ۲۱۵  
 نوری اسفندیاری، فتح الله: ۶۰، ۷۰  
 نوری اسفندیاری، موسی: ۲۸۰  
 نوری السعید: ۴۲۷، ۴۲۸  
 نوری حکمی، شیخ علی: ۳۴۶  
 نویانی، رشیدالملک: ۳۴۴  
 نهاوندی، اسدالله: ۱۳۲، ۳۵۶  
 نهاوندی، مرتضی: ۱۳۰  
 نهرودی، محمد قلی: ۲۱۴  
 نیرالملک: ۵۸  
 نیکپور، عبدالحسین: ۲۴۴، ۲۵۵، ۲۹۱، ۳۸۳،  
 ۳۹۵

و

وارسته، محمد علی: ۴۲۴  
 والاتبان، ابوالفتح (حشمت الدوله): ۷۰، ۳۷۵،  
 ۳۸۳  
 والی، قاسم (سردار همایون): ۲۶۰  
 وثوق الدوله (میرزا حسن خان): ۳، ۸، ۱۸، ۲۱،  
 ۳۳، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۴،  
 ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۲۲۸، ۲۴۹  
 وثوق، عبدالله: ۱۳، ۲۲۷، ۲۵۵

همدانی، حسین: ۳۴۶

هومن، دکتر احمد: ۹۱

هیتلر، آدلف: ۳، ۶۴، ۱۵۷، ۳۰۰

هیرشوویتس: ۷۷

هیلمن، میجر: ۲۱۵

هیئت، علی: ۱۲۹، ۳۷۵

ی

یزدان پناه، مرتضی (سپهبد): ۳۷۵، ۳۸۶

یزدی، دکتر مرتضی: ۲۴۲

یمین اسفندیاری، اسدالله: ۱۸، ۲۵۶، ۳۳۵

۳۵۹، ۳۶۰، ۳۸۳، ۳۹۵، ۴۰۳